

زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مشخصات کتاب

زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مؤلف: عمادزاده حسین، ۱۳۶۹ - ۱۲۸۵

ناشر: شرکت سهامی طبع

سال نشر: ۱۳۳۹ ش، ۱۳۷۹ ق

محل نشر: تهران

تعداد صفحه: ۴۴۶ ص

تحت

و ان الباقر بن علی رکنی

محمد و هو رکن الامین

یا ابا جعفر یا محمد بن علی ایها الباقر یا بن رسول الله (ص) انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا

بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله

محمد بن علی باقر العلوم شه دین

که داغ بندگیش از ازل به جبهه کشید

اللهم صل علی محمد بن علی باقر العلم و امام الهدی و قائد اهل التقوی و المنتخب من

عبادک اللهم و كما جعلته علما لعبادک و منارا لبلادک و مستودعا لحکمتک و

مترجما لوحیک و امرت بطاعته و حذرت عن معصيته فصل علیه یا رب افضل ما صلیت

علی احد من ذریة انبیائک و اصفیائک و رسلک و اولیائک یا رب العالمین

[صفحه چهارم]

صلوات

اللهم صل على محمد بن علي باقر علم الاولين و الاخرين و امام الهدى و قائد اهل التقى
و المنتخب من عبادك اللهم و كما جعلته علما لعبادك و منارا لبلادك و مستودعا
لحكمتك و مترجما لوحيك و امرت بطاعته و حذرت عن معصيته و صلى عليه يا رب
افضل ما صليت على احد من ذرية انبيائك و اصفياك و رسلك و امنائك يا رب
العالمين

اللهم انى اسئلك بحق وليك محمد بن علي الباقر و اتوسل اليك به ان ترزقنى علما
كثيرا نافعا و فهما كاملا و يقينا صادقا يطمئن به قلبى و يوصلنى الى درجات المقربين فى
معرفة امور الدين

آمين يا رب العالمين

[صفحه پنجم]

مقدمه

نظری به تاریخ صد سال اول اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

اشعهى تابان دين مبین اسلام در افق مکه از غار حرا در کوه نور تابیدن گرفت و محیط
تاریک سرزمین ریگستانی حجاز و عربستان را چنان روشن ساخت که از پرتو انوار
درخشان علم و دین - و فصیلت و کمال مکتب تربیتی خود عرصه کشورهای مجاور را
نیز در سیطره حکومت سیاسى و علمى خود درآورد.

خردمندان جامعه‌های بشرى در پیشگاه دانش و بینش اسلام سر تعظیم فرود آوردند و
علماء و روحانیون ملل و نحل تسلیم صفا و روحانیت اسلام گردیدند.

سرعت پیشرفت مسلمین شگفت‌آمیزترین مسائل علم الاجتماع شد که توجه فلاسفه و
حکما را جلب کرد و علمای روح الاجتماع در آن سرانگشت حیرت به دندان گزیدن
گرفتند که چگونه یک ملت وحشى دور از تمدن تمدن‌های ملل راقى را به سرعت باد

و برق زیر قدرت نفوذ خود در آوردند و دو کشور پهناور خراجگیر آن عصر روم و ایران در قبال عرب تسلیم شده و تمدن چند هزار ساله خود را تفویض نمودند - عرب هم آن ملل کهن سال را به کمال علم و فضیلت رسانید که گفته‌اند:

گرچه ز جور خلفا سوختیم
ز آل علی معرفت آموختیم

اوضاع و احوال علمی و دینی در قرن اول

چنانچه دیدیم پس از ظهور اسلام در سال ۶۱۱ میلادی قیصره روم و اکاسره ساسانیان رو به ضعف نهادند و اسلام با آئین درخشان خود سطح اندیشه و افکار بشر را روشن ساخت - و مردم را به ترک بت پرستی و آئین انسانیت دعوت نمود و در مکتب رقاء و ارتقاء اسلام مردم را

[صفحه ششم]

به انسانیت سوق داد - از سال ۶۲۲ یعنی از اول هجرت تا سال ۱۳۲ دوره اموی پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلافاتی رخ داد که بیشتر بر سر خلافت بود ولیکن این اختلافات سیاسی ناچیز بوده و از میان رفت و مسلمین به سابقه چند عامل که اهم آن وحدت کلمه و تحکیم مبانی سازمان اجتماعی اسلام بود به نیروی قدرت تعالیم عالیه قرآن و وجود فرماندهان با انضباط و با ایمان که به سختی عادت داشتند به سرعت جنبش کردند و فتوحات شایانی نمودند و با همسایگان آمیختند و در نتیجه علوم و فنون و آداب آنها را هم گرفتند و یک ادب مشترکی از عرب و عجم به وجود آوردند که به نام مکتب اسلام شرق و غرب را گرفت!!

ایرانیان با شکستهای پی در پی مانند جنگهای قادسیه سال ۱۴ هجری و جلولاء سال ۱۶ و نهاوند سال ۲۱ منقرض شدند و مسلمانان با ادب و آداب بسیار متنوعی روبرو شدند یک محیط دینی و علمی بوجود آوردند و حکومتی بر اساس انصاف و عدالت نفوذ

یافت چون بنی امیه ظهور کردند آن نصفت و عدالت حکومت دینی مبدل به یک سلطنت مستبده گردید و نزاع و نفاق و اختلاف بین مسلمین عرب با اقوام و ملل تابعه خاصه ایرانیان آغاز شد و چندان ادامه یافت تا سبب قیام ابومسلم خراسانی و یک حرکت فکری علیه حکومت اموی گردید و محیط تاریک خشک بی علم و فضیلت سیاست اموی در سال ۱۳۲ پایان یافت - و دوره جدیدی پدید آمد - که در شرح زندگانی امام صادق علیه السلام تا امام رضا علیه السلام نقل کرده ایم.

زندگانی علمی دوره بنی امیه

علوم و معارف اسلام تا شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر اصل تعلیمات مستقیم قرآن و پیغمبر اسلام و زبان وحی بود به طوری که در تاریخ مفصل اسلام نوشتیم هیچ کس جرئت انحراف نداشت حتی خلیفه چنانچه عمر با همه خشونتی که داشت در مقابل مردم گفت اگر من منحرف شوم چه خواهید کرد؟ مسلمانان با کمال شهامت گفتند با این شمشیر تو را هدایت و به راه راست بر می گردانیم - بنابراین حکومت حکومت دینی و طبق قرآن و حدیث بود و جز غضب خلافت و امامت لغزشها کمتر می شد و دیدیم تا عثمان منحرف گردید او را با شمشیر به راه راست فرستادند.

زندگانی علمی و دینی یک وحدتی داشت مخصوصا زمان امیرالمؤمنین که همه جا بحث علمی و فقهی بود حتی در میدانهای جنگ و به این طریق و در سفر و حضر همه جا بحث روی علوم و فنون بود تا به شهادت امام المتقین خاتمه یافت ورق برگشت و اوضاع به یک

[صفحه هفتم]

صورت دیگری درآمد حکومت دینی مبدل به حکومت عربی آن هم آمیخته به تعصب جاهلیت و تمایلات خانوادگی و تشخیص گردید و معاویه خلافت دینی را به سلطنت

شبهه اکاسره ایران و قیاصره روم تشکیل داد و علوم و فنون را تحقیر کرد و حتی نوشت از آموزش و پرورش مردم جلوگیری کنید در مساجد و مدارس هم اخبار و حدیث را طبق دستور دربار خلافت نقل کنید تا مردم در جهالت بمانند و بشود بر آنها حکومت کرد - با شرحی که از دوره اموی در کتاب سیدالشهداء علیه السلام داده ایم ثابت شده که معاویه علوم و فنون اسلامی را که در رأس آن سه قسمت تفسیر - حدیث - ادبیات بود آنها را به قدری تضعیف نمود که تفسیر به میل بنی امیه گفته می شد و حدیث در سایه جاعلین حدیث نشر و توسعه یافت فقط ادبیات خشک دوره جاهلیت در مدح و توصیف باقی مانده و جز آن چیزی نداشت.

اما تفاوت ادبیات

تنها تشخیصی که از ادبیات دوره جاهلیت با دوره بنی امیه می توان داد از این راه است که ادب و آداب عربی قالب معانی اسلامی گردید و به جای نقل داستانهای ملی و قومی و توصیف حیوانات عربستان و دوره جاهلیت داستانهای تاریخی و اسلامی و سیاسی و فتوحات مسلمین ظروف معانی و فضایل گردید. به قدری بنی امیه بالاخص آل مروان دور از علم و فضل و کمال و انسانیت بودند که همان مقدار حدیث و طبی هم که داشتند از عربستان به خاورمیانه و اروپا و از سوریه به مصر و افریقا نقل شد و محیط اموی سخت خشک و بی روح بود و جز مفاسد اجتماعی و سیاست ظلم و تضعیف و تعدی نسبت به مردم و خوشگذرانی و لهو و لعب و اجرای شهوات و تمایلات نفسانی چیزی نداشت.

خطابه و سخنوری هم که از مختصات عرب بود آن هم یک صورت مبتذل خشک جامدی پیدا کرد زیرا به تصنع تمایل دربار خلافت باید متحلی گردد فقط نشر کتابت برای تکثیر نسخ قرآن توسعه یافت و علوم و فنونی جز نقل قسمتی از آیات قرآن و حدیث که منطبق با سیاست بنی امیه بود نشری نداشت و تألیف و تصنیف در صورت

ظاهر در همین مواد و بیشتر ادبیات بود که لفظا و معنا سبکی خاص یافت چنانچه دواوین شعرای دوره بنی امیه حاکی سبک مخصوص ادبیات حکومت عربی امویست و در اطراف مدح و هجو و مفاخره و مباحثات و سیاست و تاریخ دور می زده و غیر از این از علوم و ادب واقعی اسلامی چیزی ندارد - ولی در همین هشتاد سال که مسلمین در پیشرفت و فتوحات بودند و پیروان علی بن ابیطالب علیه السلام

[صفحه هشتم]

در خفا به کار تألیف و تصنیف کتب علمی از تفسیر و حدیث و ریاضیات و طبیعیات و فلکیات و غیره فعالیت می کردند که بعد در عصر بنی عباس آشکار شد و فهرست کتب شاهد صادق گفتار است.

صد ساله دوم اسلامی از مکتب باقری تا مکتب رضوی

فرهنگ و معارف اسلام از نظر دین و علوم و فنون از تاریخ هجرت تا نیمه قرن اول عصر روشن و حکومت دینی بود که قرآن و حدیث روزافزون بر بشر عرضه می شد و پیشرفت داشت نیمه قرن دوم که حکومت اموی روی کار آمد پرده هائی از ظلم و ستمکاری و سیاست حفظ جهالت و نادانی و حکومت مستبد عربی بر چهره اسلام کشیده شد و نه تنها علوم و فنون نشر نیافت آیات قرآن و حدیث هم راه انحراف و جعل پیش گرفت و جاعلین اموی برای حفظ مقام خود مطالب را به نحو مطلوب خویشان و به مقتضای حکومت جابرانه نشر می دادند و مردم را در جهالت نگاه می داشتند.

از سنن اجتماعی در پایه گذاری علوم و فرهنگ و ادبیات و لغت و فنون و حرف این است که چنان شالوده کار ریخته شود که با مرور زمان نتیجه بخشد و لذا می بینیم در علم الاجتماع ملل زنده عالم برای تحکیم مبانی فرهنگی خود شالوده های مقتضی بدست خردمندان آن قوم می ریختند و گاهی یک قرن یا بیشتر طول می کشید که لغت

و فرهنگی و ادبی از میان یک قوم به اقوام و قبایل دیگر تعمیم پیدا کند. این سنت در اسلام هم بود با این تفاوت که گفته‌ایم دین و علم مسجد و مدرسه کتاب و معلم قرآن و امام ناطق در اسلام از هم جدا و تفکیک پذیر نبودند و با هم دوش به دوش پیش می‌رفتند و چون مردم جهان در آن عصر از جهت نیاز معنوی بسیار فقیر و بینوا و مستمند بودند علم و دین با هم مورد استقبال قرار گرفت و دولت موقتی اموی نتوانست به کلی از آن جلوگیری کند - در صورت ظاهر فرهنگ و معارف تجلی نداشت ولی خردمندان اسلام و علمای مآل اندیش و خرده‌بین که در مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تربیت شده بودند این شالوده علمی و فرهنگی را حفظ کردند و در خفا خانه به خانه اگرچه به قیمت جان آنها هم تمام می‌شد نقل و انتقال دادند تا زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که از پراکندگی و آشفتگی بیرون آمد و یک مکتب محبوب، منظم، مطلوب و کلاسیکی شد و از سال ۹۵ هجری تا سال ۱۱۵ در مدت بیست سال یک فرهنگی شایسته و مرتب تعلیم و تدوین گردید که به اتفاق تمام مورخین فریقین

[صفحه نهم]

افقه اولین و آخرین اسلام شش نفر شاگردان امام محمد باقر علیه‌السلام بوده‌اند و اساس آن چنان محکم ریخته شد و شالوده آن به قدری متین و قوی بوده که در ظرف صد سال از همین زمان تا سال ۲۰۴ که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به این مکتب خاتمه داد دیگر دانشگاه اسلامی از هر گونه نقص و عیبی از جهت تجزیه و تحلیل علوم و فنون در اصول و فروع احکام سید المرسلین و علوم که متفرع بر آن بود ابهام و اجمالی باقی نگذاشت. این اساس علمی و دانشکده فنی اسلامی بود که میدان بدست مسلمین داد تا با قدرت و شهامت بی‌نظیری تمام مکتبهای علمی و تربیتی جهان بشری را در تحت سیطره خود درآورده و محو و متروک گذارده همین اساس فرهنگی و علمی بود که توانست در

قرن سوم بر تمام فرهنگ و علوم دنیا دست اندازد و همه را تحت الشعاع نیروی علم و ادراک خود سازد.

نهضتی که در قرن سوم و چهارم شد و توسعه علوم و فرهنگ و ادبیات و فقه و اصول و سایر رشته‌های علمی همه در سایه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام قوت گرفت. برای خردمندان متبع و محققین خرده‌بین و حکماء و فقهای اولین و آخرین اسلام این حقیقت غیرقابل انکار است که بنیان فرهنگ کلاسیکی علمی و فنی اسلامی از چشمه‌سار باب مدینه علم تراوش کرده و پس از فترت شصت ساله به افاضات علمی امام محمدباقر (ع) احیاء گردید و مکتب تربیتی و دانشکده فنی و آموزشگاه علمی هر چه بخواهید از این اسامی بر آن بگذارید از آغاز قرن دوم شروع شد و با یک سبکی خاص و متین قوت و شدت گرفت توسعه یافت منتشر گردید و هزاران هزار مردانی بزرگ از علماء و فقها و حکماء و ادباء دانشمندان تربیت شدند که سرمایه علمی قرون بعد و مایه افتخار و مباهات ملی مسلمین گردیدند و همه آنها ریشه علم و فضیلت را از امام پنجم فرا گرفتند و متعاقب آن فرزندش امام جعفر صادق همان حوزه و دستگاه علمی را بزرگ نموده به شرحی که در کتاب خودش داده‌ایم دوازده هزار عالم دانشمند در یک عصر بوجود آمدند که نه تنها هر یک از آنها برای یک کشوری مایه افتخار بودند بلکه امروز هم ملت اسلام بوجود هر یک از آنها افتخار می‌کنند و چهار هزار نفر در مسجد کوفه همه از قول جعفر بن محمد الصادق نقل حدیث می‌کردند و چهارصد نفر از آنها اجازه تصنیف کتب داشتند و به اصطلاح امروز «تربیتی تخصصی» نوشتند که به کتب اربعمائه شهرت یافت و بدون شک پایه و مایه همه این علوم را امام محمدباقر (ع) شکافت و تعلیم فرمود و نشر داد و زمینه را صاف کرده دست فرزندش و اخلاف و نسل آینده

سپرد تا تمدن علمی اسلام به شرحی که در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نگاشتیم پایه گذاری گردید.

زندگانی علمی دوره بنی عباس

زندگانی علمی دوره بنی عباس را در کتاب زندگانی حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق (ع) مفصل نگاشته ایم و اینک به اختصار برای تشحیذ افکار خوانندگان و بدست آوردن تأثیر محیط علمی و ادبی عصر اموی شمه‌ای از حیات معنوی زمان بنی عباس را نقل می‌کنیم.

دوره بنی عباس درخشان‌ترین اعصار علمی اسلامی است که قدرت دانش و بینش و فرهنگ و معارف به منتها درجه اعتلا و ارتقا رسید - و صدها کتاب از السنه خارجی به عربی ترجمه شد و حکومت اسلامی در حقیقت حکومت علمی گردید آن تعصب جاهلیت و آن حکومت عربی خشک از بین رفت بالاخص که ایرانیان در روی کار آوردن بنی عباس سهمی به سزا داشتند و دربار خلافت عباسی متشکل از دانشمندان ایرانی بود و لذا حکومت خلفای بنی عباس یک حکومت عقلانی و علمی آمیخته به دین و ادب بود - و کاخ تمدن اسلام بر اساس آهین علم و هنر و صنعت استوار گردید روحانیت و مدنیت اسلام از خلافت بنی عباس مایه گرفت و بنیان معنوی آن از مکتب امام جعفر صادق (ع) تحکیم یافت و با مقایسه این دو عصر می‌توان به تاریکی محیط علمی عصر اموی و افق درخشان عهد بنی عباس پی برد و به حقایق امور تدریجی رسید در قرن دوم جنبش جهانگیری از یک طرف و نهضت علمی از طرف دیگر به اطراف عالم پر و بال گشود و همای علم و دانش در فراز نیم کره مسکونی سایه افکند.

فترت بین دو حکومت اموی و عباسی

با توجه به مطالب گذشته دیدیم که برای امام محمدباقر (ع) از نظر سیاست عصر که قیام ابومسلم خراسانی و علویان طبرستان - و تشکیل دولت مستقل در اندلس - و سرکشی فرماندهانی بزرگ از عرب و عجم و اشتغال خلفای مروانی به عیش و نوش و شهوات و بدمستی‌های وقاحت آمیزی در زندگانی آنها دیده شد یک انقلاب فکری به وجود آورد که هر دسته از احزاب سیاسی در مقام روی کار آوردن طرفداران خود بوده‌اند و برای این کار فعالیت می‌کردند یک دسته طرفداران آل علی در طبرستان مشغول اقدامات نبودند و یک دسته از ایرانیان پیروان امیرالمؤمنین برای روی کار آوردن اولاد او در خراسان و حجاز فعالیت می‌کردند و زمینه را صاف کردند به امام زین العابدین پیشنهاد کردند قبول فرمود به امام محمدباقر پیشنهاد

[صفحه یازدهم]

کردند رد کرد فرمود مقدور نیست در خاندان ما باشد هنوز مایوس نبودند باز فعالیت در اطراف کار زید و یحیی کردند که آنها هم کشته شدند و چون سیل افکار به مخالفت امویان جریان یافت در مقام برآمدند که اگر آل علی قبول نکردند سر از اطاعت خلفا و فرماندهان بیچیند تا آنکه عموزادگان آل علی به فکر افتادند و ابومسلم خراسانی برای آنها فعالیت شایانی نمود و دعوت خود را که در اطراف علویان بود به جانب عباسیان برگردانید

ابومسلم و بنی‌عباس

ابومسلم اصفهانی که در کوفه تربیت شد و به خراسان رفت به طرفداری علویان به تبلیغ پرداخت و چون آنها حاضر نشدند ابراهیم امام او را به خود جلب نمود که مردم را به سوی بنی‌عباس دعوت کند.

در این ضمن که آل مروان ابراهیم امام را در کوفه زندانی کردند ابومسلم بحران محل زندانی شدن ابراهیم شتافت و از خلیفه به صورت یک بازرگان به عنوان اینکه امانتی

نزد ابراهیم دارم می ترسم هلاک شود و امانت من از بین برود درخواست ملاقات او را کرد خلیفه هم موافقت نمود و ابومسلم ابراهیم امام را در حران دید و پرسید امانت مرا به چه کسی سپردی که از او بگیرم او هم مطلب را درک کرد گفت نزد من است و پس از من از پسر حارثیه بگیر

فرزند حارثیه سفاح بود که به ابوالعباس معروف گردید و ابومسلم به کوفه نزد او رفت و با او بیعت کرد که به نام او دعوت کند برگشت به خراسان و به سوی بنی عباس دعوت نمود و سخت فعالیت کرد تا زمام خلافت را از مروان حمار آخرین اموی گرفت به دست بنی عباس داد اما منصور نمک شناسی کرد - او را به ناجوانمردی کشت سیاهپوشان خراسان و سپاهیان نصر سیار والی امویین و علویان طبرستان و مردم مازندران و دسته های مختلف دیگر علیه آل مروان قیام کردند تا دولت بنی امیه ساقط شد و این فعالیت های سیاسی درست بیست سال طول کشید و در همین مدت امام محمدباقر علیه السلام مشغول گستردن بساط دانش و بینش گردید.

علوم و فنون در قرن دوم اسلامی

در تاریخ ادوار علوم اسلامی اکثر مورخین منشاء توسعه علوم اسلامی را از قرن سوم نوشته اند و به کلی از اهمیت قرن دوم چشم پوشیده یا توجه نداشته یا وارد به اخبار علمی و خاندان عترت و طهارت که معدن علم و مخزن دانش اخذ وحی بودند، آنها از مدینه العلم پیغمبر سیراب شده اند و همه علوم و فنون الهامی آسمانی را دریافت نموده، نبوده اند.

و چون ما در این اوراق شرح حال حضرت امام محمدباقر علیه السلام که پنجمین رکن [صفحه دوازدهم]

امامت و عصمت به شمار می رود شرح می دهیم ناگزیر توجه خوانندگان محترم را به این نکته لطیف تاریخی که منشأ صدور علم و فضیلت است جلب نموده و اهمیت

اوایل قرن دوم را و عظمت آن عصر را از نظر علم و دانش و تأسیسات معارفی و فرهنگی به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

قرن دوم اسلام از لحاظ تاریخ از سال ۱۰۱ خلافت یزید بن عبدالملک امویست که به یزید ثانی معروف است و تا ۱۳۲ که به مروان حمار دولت اموی سقوط کرد و ثلث قرن دوم از جهت سیاست به این حساب گذاشته می‌شود و دو ثلث دیگر از ۱۳۳ تا ۱۹۸ عصر ظهور مأمون در خلافت بنی‌عباس عظمت یافته است تا ۲۲۸ به اوج ترقی و کمال رسید

اما از نظر امامت که مشحون بر علم و فضیلت و آموزش و پرورش دینی است از زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که در حقیقت ۴۳ سال داشته‌اند شروع می‌شود و آغاز مکتب امام پنجم که مقدمه مکتب جعفری است از آخر نیمه دوم قرن دوم شروع گردید تولدش ۵۷ هجری سه سال با جدش سیدالشهداء و ۳۵ سال با پدرش بیست سال هم امامت داشته و تا سال ۱۱۷ ادامه داشت و اساس نشر معارف دین در این سنوات استوار و پایه‌های آهینی برای تنویر افکار عمومی و تشحیذ اندیشه و ارشاد و هدایت عقول ریخته شد

آغاز قرن دوم اسلامی که سنوات پنجم و ششم تأسیس دانشگاه باقرالعلوم است بهترین شالوده معارف اسلام در برنامه جالب توجهی که از توحید و متفرعات و نبوت و متفرعات آن و امامت که حساسترین مسائل روز در ضعف و سقوط بنی‌امیه بزرگترین دشمن این مقام بوده و قسمت جالب‌تر تفسیر قرآن در اخلاقیات و اوامر و نواهی الهی و مخصوصاً تتمیم مکارم اخلاقی است که ارکان دانشگاه امام محمدباقر علیه‌السلام را تشکیل می‌دهد و باید برای هر یک با مقدمه کوتاهی شمه‌ای نقل کنیم تا توجه اذهان و افکار جلب و مفتاح سخن را بدست آنها داده خود در تفحص و تجسس و تتبع و تحقیق آن کوشش نمایند.

تأسیس این مکتب که احیای مکتب علوی است مواجه با مشکلاتی بود در عین حال

که فرصتی مغتنم شمرده شد موانعی هم در کار بوده مانند قحطی حجاز و شامات و غصب اموال آل محمد و کثرت افراد خاندان و اهل بیت علویان و توسعه مکتب امام محمدباقر علیه السلام و تجاوزات آل مروان و قتل و غارت مکرر شهر مدینه و عوامل دیگر که از سرعت عمل به نحو مطلوب جلوگیری می کرد - معذک امام پنجم در بیست سال آخر عمر دائما در تلاش حفظ اجتماع مردم مدینه جسما و روحا و نشو و ارتقای افکار مسلمین علما و تربیتا بود تا آنکه

[صفحه سیزدهم]

علوم را به همان نحو که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود شکافت و یک حرکت فکری به وجود آورد و زمینه را صاف کرده بدست فرزند دلبندهش امام جعفر صادق علیه السلام سپرد

برنامه مکتب باقرالعلوم

با توجه به فرصت بیست ساله انقلاب فکری و بحران سیاسی حضرت امام محمدباقر علیه السلام یک سازمان فرهنگی عمیق و دامنه داری داد شخصا استاد و آموزنده خود بود و دانشمندانی چند که تعداد آنها شاید به هزار نفر می رسید تربیت کرد که برخی از آن میان شاخص و برازنده گردیدند و این برنامه را تا پایان عمر آن سرور عزیز ادامه دادند و از علمای اولین و آخرین در فن علوم اسلامی گردیدند به شرحی که داده شده امام مواد برنامه مکتب امام محمدباقر علیه السلام عبارت از این رشته ها بود که هر یک متفرعات بسیاری داشت و همه آنها از قرآن سرچشمه می گرفت و به رشد عقلی خاتمه می یافت

قصص انبیاء

اخبار درباره آدم - ادریس - نوح - هود و صالح - ابراهیم - لوط ذوالقرنین - یوسف - ایوب - حضرت موسی و هارون - خضر و یوشع - حزقیل - الیاس و لقمان و اشموئیل - داود - اصحاب سبت - سلیمان - یحیی بن زکریا - حضرت عیسی بن مریم - ارمیا و دانیال - عزیر - اصحاب کهف - اصحاب اخدود - خالد بن سنان

احتجاجات با علمای معاصرین

اشاره

تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام از فواید علم و عالم و معلم و تعلم و لزوم طلب علم - فضل طالب علم و اهمیت دانش آموز و دانش جو و آداب تحصیل و تعلیم و تعلم در بیان حدیث و آداب آن و محدثین و کیفیت حدیث و مشکلات آن تفسیر آیات قرآن مجید در رسالت - ولایت - امامت - و مناقب آن روایات نقل خطب و تعلیمات عالیہ امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام احادیث نبوی - احتجاجات - علوم و فنون مختلفه مرویه از مولای متقیان و صدها مواد تربیتی که بدین صورت نقل فرمود قسمتی از بیانات امام محمدباقر درباره فضایل و مناقب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه کبری و فاطمه زهرا (س) و علی مرتضی و اخبار از قائم آل محمد است که ما در کتب همه ائمه اخبار امام محمدباقر (ع) را نقل کرده ایم.

[صفحه چهاردهم]

در اخلاقیات در علوم و فنون و ادعیه و اذکار و حکایات و امثال سایره و غیره.
در مواعظ و نصایح و پند و اندرز و سیر تاریخ.
در جلالت قدر حضرت خدیجه و فاطمه و خاندان نبوت.
درباره محشر و قیامت - و اخبار متعاقب آن.

که ما آن را به چهار قسمت کرده اجمالا جریان تاریخی آن را از نظر خوانندگان می گذرانیم.

توحید در صد ساله اول اسلام

افی الله شک فاطر السموات و الارض

به شرحی که در کتب مربوطه داده ایم آفتاب اسلام از افق حجاز طالع گردید و مکه سرزمین بت پرستی را با ۲۳ سال رنج و زحمت به یک مدینه فاضله توحید و خداشناسی تبدیل نمود و اخلاق عمومی مردم بدوی خونخوار و جاهل و گمراه را به یک سلسله صفات ممدوحه مواسات و مساوات و اخوت و برادری و پاک طینتی و اندیشه نیکو برگردانید به طوری که توانستند در ظرف کمتر از سه ربع قرن دنیا را در سیطره حکومت خود در آورند - و اسلام را دین سهل و سمحه و دین عقل و منطق و برهان و استدلال و رشد عقلی شناختند - اما درس توحید به آن سادگی که اسلام داد و نکات دقیق و غوامض مسائل مختلف فیه بین یهود و نصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت سهل و ساده بیان فرموده بود به یک تحول علمی مبدل گردید و تحت الشعاع سیاست خلافت قرار گرفت.

تا پس از رحلت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در سال ۱۱ هجری سقیفه بنی ساعده پدید آمد و گفته شد پیغمبر خدا خلیفه معین نکرده با توطئه و نقشه‌ی قبلی مسیر خلافت را تغییر دادند و در کشمکش تغییر خلافت با آن همه خطب مهیج و مفصلی که حضرت امیرالمؤمنین و پیشوای موحدین در مجامع عمومی در هر حال بود ایراد می فرمود باز هم توحید به حال اجمال باقی مانده و موجب ظهور مفوضه و جبریه و اشاعره و خوارج و غیره گردید و در جنگهای جمل و صفین و نهروان و چهار سال ادامه درس ارکان اصول توحید با شهادت مولای متقیان و باب مدینه علم این درس تعطیل گردید.

در دوران امام حسن مجتبی علیه السلام و عصر سیدالشهداء روحی فداه با آنکه در این
بیست

[صفحه پانزدهم]

سال به طور خصوصی در پنهان و خفی برخی از علاقمندان حضورشان می آمدند و
درس توحید و اصول عقاید می گرفتند ولی در حقیقت در دوران معاویه مکتب معارف
اهل بیت به کلی بسته و تعطیل گردید.

شهادت سیدالشهداء ارواحنا فداه حس توجه مردم را به تعطیل معارف دین بیدار کرد و
سیادت و اعلیت را در این خاندان به ثبوت رسانید ولی هنوز امویین قوت و قدرتی
داشتند و تا این ورق برگردد مدتی طول می کشید و لذا دوره چهل ساله امام

زین العابدین علیه السلام عصر سکوت و خمود و خاموشی بود که حضرت سجاد
علیه السلام هم به صورت ادعیه و اذکار حقایق دین و تاریخ و معارف اسلامی را بیان
فرموده و صحیفه در پنهانی دست بدست می رفت و کسی از آن خبر نداشت و انقلابات
خونخواهی واقعه هائله کربلا تا ده سال ادامه داشت و بیش از چهارصد هزار نفر در این
مدت در جزیره العرب بر اثر قیام سیدالشهداء کشته شدند و هر دسته و قبیله به

خونخواهی قیام می کردند و حال بر این منوال بود تا قرن اول به پایان رسید تا خاندان
آل مروان در اثر تظاهر به فسق و فجور و افراط در شهوات و بدمستی ها و ارتکاب جنحه
و جنایات بی حد و حصر محکوم به تلاشی و سقوط گردیدند و ضعف روزافزونی آنها
را احاطه کرد در این خلال که ضعف آنها از یک طرف - قیام مردم خراسان به دنباله
سیادت و مظلومیت آل علی علیه السلام از طرف دیگر و زیر بار نرفتن سادات علوی در
طبرستان و هم آهنگی با مردم آن سامان از یک طرف - فعالیت و اندیشه احراز مقام و
منصب اولاد عباس هم از یک جانب آشوبی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم به
وجود آورد و مصادف با همین ضعف و انحطاط مسلمین در اندلس پیش رفتند و آنجا
هم متعاقب ایران علم استقلال افرشته شد و حکومت مستقلی البته اموی صفت به پا

داشتند و تزلزل افکار و تشتت آراء یک زمینه مساعدی به دست امام محمدباقر علیه السلام داد و مردانی با حدت ذهن و شدت ذكاء پیدا شدند که اطراف این امام را گرفته بساط دانش و بینش را به سهولت و آسانی گسترده و تحت عنوان تفسیر قرآن درس توحید شروع شد توحید صفات - توحید ذات - توحید افعال - توحید عبادات به شرحی که در متن کتاب گفته شده تدریس و تعلیم گردید و روزافزون شاگردان این مکتب استفاده می کردند و بر تعداد آنها و عشق و علاقه و نشر و تعمیم آن افزوده می گردید - غوامض و مبهمات و مشکلات را می پرسیدند بر آنها سهل و آسان می شد. زمینه نشر علم و حس کاوش و دانش جوئی و معارف پروری بیدار و تقویت شد -

دیگر

[صفحه شانزدهم]

کسی مزاحم و معارض محصلین علوم و فنون نمی شدند وقت آن را نداشتند که به این کارها رسیدگی نمایند آنها هم به توسعه این مکتب پرداخته و با آزادی کامل از اطراف و اکناف مخصوصا برای کسب معضلات توحید به دربار امام علیه السلام می شتافتند و لذا در تفسیر بسیاری از آیات قرآن بیانات امام محمدباقر علیه السلام را می بینیم.

نبوت خاصه و عامه

ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین
در مسیر تاریخ انبیاء دیدیم که بحث نبوت با ظهور خاتم النبیین از نو آغاز شد یک دسته از علماء یهود و نصارای نجران و کهنه و صائین و مجوس برای کسب اطلاع و تحقیق در صحت و سقم نبوت و پیغمبری حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم با وقوف به کتب آسمانی سابق به مدینه و مکه می آمدند و تحقیقاتی می کردند و یا مباحله می نمودند احتجاجاتی مفصل شروع می شد و با بررسی کامل اکثریت قریب به اتفاق این طبقه مسلمان شده بر می گشتند یا اگر به سبب اوضاع

و احوال محیط هم نمی توانستند فی الحال اسلام قبول نمایند بر می گشتند به سوی خاندان و قوم و عشیره خود و قبول اسلام می کردند یا بودند تا وقتی که مسلمین شروع به فتوحات کرده آنها هم اسلام را از روی کمال میل می پذیرفتند زیرا برهان و استدلال آن ها قطعی شده بود اما چون بشر در هر حال هر یک فردی دورانی دارد که باید از آغاز و انجام سیر کمالی کند تا به مطلوب برسد کسانی که دور بودند باید از نزدیک به تحقیق و استعلام و اجتهاد و استنباط اصول عقاید خود که اصل مهم آن نبوت است و سایر ارکان آن نبوت به ثبوت رسیده است از روی حجت و دلیل بشناسند و به همان دلایل که نقل شد جنگهای دامنه دار رده زمان ابوبکر و دنبال آن فتوحات عمر و عثمان و جنگهای جمل و صفین و نهروان و پس از آن جنگهای انتقامی و خونخواهی قتل سیدالشهداء دیگر فرصت نداد به ائمه ما که این مکتب را رسماً بگشایند و استدلال نمایند و دیگران هم نیروی علمی و اطلاع کافی از مدینه علم نبوت و سیر وحی نداشتند تا بتوانند عقول و افکار زکیه و کیسه را قانع نمایند و لذا نبوت خاصه هم مانند توحید صفات و جلال و جمال در حال اجمال ماند تا امام محمدباقر (ع) به حجت باقرالعلوم به گشودن این مکتب نموده و به شرحی که داده شد استدلالاً مقام نبوت [صفحه هفدهم]

عامه را با قصص قرآن در ضمن تفسیر حال آدم تا حضرت عیسی به نحو طریقت موضوع اثبات فرموده و پس از آن نبوت خاصه جدش را مبرهن داشت و آیات و احادیث صادره در باب نبوت را تفسیر و تبیین فرموده ابهام این معضله را برطرف کرد و متعاقب آن مکتب جعفری تا به مکتب رضوی رسید بحث نبوت خاصه دیگر به هیچ عنوان مخالف یا شاک و مترددی نداشت به شرحی که در کتاب امام جعفر صادق (ع) و کتاب امام رضا مفصل بیان شد در حضور مأمون بزرگان علمای فرق و ادیان دیگر تسلیم ادله و براهین آن حضرت گردیدند و بدین طریق باید اعتراف کرد که آغاز این مکتب استدلالی از امام باقر (ع) شروع گردیده و به امام رضا (ع) پایان یافته است.

مفهوم حقیقی نبوت عامه و خاصه را امام پنجم به طرق مختلف اثبات فرموده و مردم را به این موهبت آسمانی آشنا کرد - شرحی از احوال انبیاء و رسل برای قضاوت نهائی منظور نبوت و رسالت بیان فرموده است.

خلافت و امامت در اسلام

انی جاعلک للناس اماما

اساس اختلاف و این همه محرومیت‌ها و جنگ و جدال‌های اسلامی روی بحث امامت بوجود آمده است که چون ما در کتب دیگر مانند کتاب امیرالمؤمنین و غیره بحث لغوی و اصطلاحی و ثبوت مقام آسمانی امامت را نقل کرده‌ایم اینجا لزومی ندارد تکرار شود بلکه فقط سیر تاریخی آن را می‌خواهیم تذکر دهیم. می‌خواهیم فقط سیر تاریخی امامت و خلافت را تذکر دهیم و بگوئیم قریب شصت سال خونریزی و نزاع و سکوت و تعطیل برای قهر و غلبه جاه‌طلبان بوده و ائمه ما فقط به جرم آنکه آنها مردان برگزیده آسمانی و منصوب و منصوص ربانی در جانشینی پیغمبر خاتم النبیین (ص) بودند همه کشته و شهید و مسموم و متواری و تبعید و زندانی و بالاخره غائب و پنهان از چشم مردم گردیدند و با این همه زجری که کشیدند باز هم مناقب و مآثر آنها دنیائی را پر کرده چنانچه از خلیل بن احمد عروضی پرسیدند علی بن ابیطالب را وصف کن گفت چه بگویم از کسی که دوستانش از ترس و دشمنانش از حقد و حسد فضایل او را کتمان کردند معذالک.

[صفحه هیجدهم]

کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

شناختن شخص علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین که وحدت نوری با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند کار بس مشکلی است او نسخه منحصر به فرد و به قول مسیحی

معاصر صوت العدالة الانسانیه بود و به قول دیگر گوهر وجودش را عرب شناخت و عجم او را درک نموده و تعظیم و تقدیس کرد و در نشر اخبارش بذل همت نمود. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در ظهور و پیشرفت اسلام سایه صفت دنبال پیغمبر خدا بود و از ۸۴ غزوه و جنگ زمان پیغمبر در ۸۳ جنگ شمشیر از دست علی نیفتاد و سهمی به سزا در نشر اسلام و بالآخر در علوم و فنون دین دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده انا مدینه العلم و علی بابها من شهر علم و علی در آن مدینه فاضله است که هر کس بخواهد وارد و خارج شود جز آنکه سر تعظیم در پیشگاه علی (ع) خم کند چاره ندارد و ابن ابی الحدید به همین جهات توجه داشته که می نویسد ما هر خوبی را در عالم انسانیت که بخواهیم ریشه آن را پیدا کنیم دنباله آن را گرفته به عقب بر می گردیم هر چه دست می زنیم و پیش می رویم می بینیم همه خوبی ها و فضایل و مکارم اخلاقی اصل و مبناء و مخزنش در وجود علی بن ابیطالب بوده است - با این حال یک دسته گفتند خلافت و امامت با آنکه در شخصیت علی محقق است ولی مفضل را بر فاضل به سبب سیاست مقدم داشتند.

بحث امامت از ارکان عقیده اسلامی است که جاه طلبان آن را از اصول عقاید اولیه جدا کردند و به نام اصول مذهب نامیدند و چون نمی توانستند منطق این مقصد را اثبات کنند یکی دیگر از ارکان اصول عقاید را به نام عدل آن را هم همدوش نموده از صفت اصول عقاید خارج کردند تا به جائی که به تجسم توحید و خدای خر سوار و وحدت موجودات و وحدت وجود قائل شدند در حالی که در عقاید علمای امامیه عدل از اصول عقاید و عین ذات پروردگار و امامت غیر قابل انفکاک از نبوت است آن هم در یک شخصیتی چون علی بن ابیطالب که دوست و دشمن ناچار در پیشگاهش خاضع و خاشع هستند و آنگاه با تفکیک این دو اصل توحید و نبوت را هم به معنی حقیقی خود مخدوش نشان دادند زیرا توحید بدون عدل و نبوت بدون امامت ناقص است.

خدای غیر عادل ما قبول نداریم و پیغمبری که جانشین و وصی و خلیفه، وزیر و امام

برای اجرای احکام و تشریح مبانی شریعت خود معین نکند آن را هم قبول نداریم.
[صفحه نوزدهم]

ما به آن خدای واحد احد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد معتقدیم.
و به آن پیغمبری که خاتم الانبیاء بوده و علی بن ابیطالب را وصی و وزیر والی و خلیفه
و امام و جانشین و وارث علم و تقوی و فضیلت خود معین فرموده منصوب و منصوص
بوده است.

این حقیقت تاریخی که در کتب مربوطه مفصل اثبات شده بیان و توضیح و تشریح آن
مواجه با همان مشکلاتی شد که توحید و نبوت به نحو اخص برای تشریح مواجه با آن
بوده بلکه بسیار سخت تر و مشکل تر زیرا خدا و رسول تا آن حد دشمن نداشتند که
امیرالمؤمنین و مقام امامت و ولایت مطلقه دشمن داشت.

این مقام آسمانی منصوب و منصوص بوده - ولی چون اسلام سلطه کامل یافت و یک
حکومت پابرجائی شد جمعی جاه طلب بنابر نقشه قبلی با واقعه روشن تر از آفتاب
غدیر خم به مخالفت برخاستند که نگذارند جانشین پیغمبر از خاندان و اقوام خود او
باشد تا بتوانند بر گردن مردم سوار شوند و به منصب و مقامی برسند و لذا طبق نقشه
سقیفه بنی ساعده را بوجود آوردند اولی را به خلافت برداشتند و او هم به شکرانه
فعالیت های نیل به مقصود دوم را به جانشینی و به صورت ولایتعهدی معین کرد در
حالی که بهانه اصل - موضوع عدم جانشین و انتخاب ملی بود.

دوران خلافت هم چنان ادامه یافت تا ۲۵ سال امیرالمؤمنین خانه نشین شد و بر سر این
کار زن و یک فرزند در جنین او از دست رفت.

پس از آن که عثمان کشته شد رقیب دیگری که بیست سال مقدمات سلطنت خود را
حاضر کرده بود و خراج و مالیات شامات را به اضافه مصر و نواحی و سواحل دریا
می گرفت و به دربار خلافت نمی داد سر بر کشید و چون نیروی علمی و وسیله قابل
قبولی مانند خویشاوندی نزدیک هم نداشت به توطئه و تحریک قشونی آراست و

جنگ جمل را برپا کرد در حالی که مردم به صورت اجماع به معنی واقعی اطراف خانه امیرالمؤمنین را گرفتند و او را مجبور به قبول خلافت کردند و معاویه راضی نشد و جنگ جمل و صفین و بالاخره نهروان را بوجود آورد تا به قتل و شهادت امیرالمؤمنین خاتمه یافت.

معاویه برای استقرار سلطنت خود که به سبک قیصره روم به سابقه حکومت آنها در دمشق تشکیل داده بود دید با مقامی که امیرالمؤمنین از جهت علم و تقوی و شجاعت و فضیلت و عبادت و عدالت اجتماعی دارد نمی تواند مبارزه کند و ممکن است به زودی خلافت

[صفحه بیستم]

از خاندان بنی امیه بیرون رود برای تحکیم مبانی خلافت خود علمائی دنیادار را برانگیخت که با دربار او طرح مؤانست ریختند و با زر و زور به اطراف رفته جعل احادیث کردند و مناقبی برای عثمان و معاویه نقل کردند و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین را کتمان نمودند و سیاستی که معاویه در ظرف بیست سال اعمال کرد هنوز کسی نتوانسته آن را به اجرا بگذارد مگر دولت انگلستان که مکتب سیاسی اموی را به اجرا گذاشته است به شرحی که در کتاب سیدالشهداء درباره ظهور بنی امیه و آثار آنها در تاریخ نوشتیم بیست سال تبلیغات سوء معاویه به شدت علیه علویان ادامه یافت به نحوی که وقتی خبر دادند علی را در مسجد کشتند مردم شام می گفتند علی در مسجد چکار داشت تا این حد علی را دگرگون جلوه داده بود در این مدت که مبانی حکومت بنی امیه پایدار شد و سیدالشهداء علیه السلام برای اثبات خلافت آن قیام کرد و شهید گردید شصت سال دیگر که دوران بنی امیه بود درست هزار ماه این شجره خبیثه عقاید و افکار را منقلب نموده مفهوم امامت و ولایت آسمانی الهی و دلایل نصب و نص بر وصایت و امامت از بین رفت. حضرت امام زین العابدین با منطبق روز خود تا آنجا که می شد به مردم می فهمانید ولی اوضاع و احوال محیط تاریک عصر اموی مانع

اشاعه این عقیده مستدل گردید تا کم کم ضعف بر دولت اموی و آل مروان مستولی گردید و کم کم افکاری پدید آمد که سبب سقوط بنی امیه شد و لذا از سال ۸۰ تا سال ۱۲۰ تقریباً قریب چهل سال می شد که مستقیم و غیرمستقیم مکتب باقری (ع) شروع به نشر معارف و فرهنگ اسلام نمود و ما از مواد و برنامه دانشگاه امام محمدباقر استنباط می کنیم که حقیقت مفهوم امامت و ولایت را به صورت تفسیر آیات نازله دربارہ امیرالمؤمنین نقل و بیان فرموده و احکام و اخلاقیات و حتی توحید و نبوت را با تمام متفرعات اصولی آن از زبان امیرالمؤمنین جدش نقل کرده است به طوری که در حقیقت باید اعتراف کرد امام محمدباقر (ع) بلندگوی امیرالمؤمنین در احکام و معالم و معارف دین بوده و برای احیای شریعت اسلام امامت را به معنی واقعی بلکه به معنای مختلفه حقیقی خود معنی کرد و از احادیث و خطب و تفاسیر و کلمات و رسائل جدش امیرالمؤمنین به نحو مستوفی بیان و تعریف و توصیف و تعلیم فرموده و در این کار وظیفه الحق بقدری شایسته مکتب باقری شروع و پایان یافت که به اعتراف تمام مورخین شاگردان او افقه و اعلم و آخرین مسلمین بوده اند.

[صفحه بیست و یکم]

اخلاق یا تنمیم مکارم اخلاقی

انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق

حدیث نبوی

چهارمین قسمت عمده مواد تعلیم و تربیت امام محمدباقر (ع) قسمت های اخلاقی است که بیشتر آن از خواص مکتب اسلام است.

تردیدی نیست که غرض غائی و علت غائی ارسال رسل و انزال کتب تهذیب اخلاق عمومی مردم است باید سطح فکر و دانش و علوم و بینش مردم را از ظلمات و تاریکی جهل و ضلالت به نیروی نور علم و فضیلت بالا برد و روشن نموده تا مردم خود را

بشناسند و وظیفه خود را در راه تکامل خود انجام دهند این نیاز مخصوصا در پایان دوران اموی بیش از هر عصری مورد توجه بوده.

اگرچه همه وقت و همه جا انسان محتاج به تذکر است تا زشتیهای خود را برطرف گرداند و به نیکوئیها بیاراید و به همین نظر آفریننده جهان در شرایع خود مخصوصا اسلام ارکان دین داروی امر به معروف و نهی از منکر قرار داد تا به یک سبک روشن و مستقیم و کوتاه به شاهد مقصود که تتمیم مکارم اخلاقی است برسد ولی دوران آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان به قدری فساد اخلاق بوجود آورد که محیط تاریک گردید و به کلی مردم از راه روشن اسلام منحرف گردیدند - و از اوج رقاء و ارتقاء اخلاقی به حضيض مذلت سقوط و نزول کردند

اساس قبول اسلام در نظر خردمندان همین علت غائی است که تهذیب نفوس و تتمیم مکارم اخلاقی است و یکی از حساسترین عوامل موفقیت و پیشرفت دین همین اخلاق و صفات و خصال مسلمین بوده که با این سلاح نفسانی توانستند بر ملل و نحل مختلف و اقوام و قبایل متنوع نفوذ یابند و به سرعت شگفت آمیزی مردم جهان را بدین اسلام دعوت نمایند و این قولی است که جملگی برآند.

خلاصه مطلب

زندگانی امام محمدباقر (ع) به دو قسمت تقسیم می شود: قسمتی که در زمان پدر در حدود چهل سال بنا بر اختلاف روایات می زیسته و از اوان خردسالی با بقایای اصحاب باقی مانده پیغمبر که از جنگ معاویه نجات یافته بودند و پس از شهادت سیدالشهداء اطراف امام زین العابدین را داشتند معاشر بوده و

[صفحه بیست و دوم]

در تجزیه و تحلیل تفاسیر قرآن می گذرانید و در مدینه شاهد و ناظر جنایات آل مروان بود که چندین بار مانند مسلم حادثه (مسرف) بن ارطاه و غیره آن شهر را غارت و قتل

عام کردند و هستی مردم را فدای شهوات و تمایلات قرار دادند حضرت امام محمدباقر (ع) این حوادث را از نزدیک می دید و هم را مولود جهل و ضلالت می دانست و لذا در مقام برآمد با اولین فرصت این ورق را برگرداند و بساط علم و دانش را بگسترده تا افکار مخالفین امویین قوت گرفت و این فترت قریب بیست سال طول کشید که زمینه انقلاب صاف شد و دولت اموی سقوط کرد و زمام بدست بنی عباس سپرده شد و این تغییر سیر بدست کسانی بود که معنا طرفدار اهل بیت و علویین بودند - حضرت ابوجعفر امام محمدباقر در تمام مدت عمر که قریب شصت سال می شد با اصحاب و تابعین به بحث و فحوص علمی اشتغال داشت مخصوصا امام در این بیست سال مدت امامت خود از مقتضیات محیط کاملا استفاده کرده و زندگانی اجتماعی خود را صرف تعلیم و تعلم و آموزش و پرورش کرد و همان طور که شکافنده علم بود مانند تخم که شکافته می شد و ساقه و برگ و میوه می داد علم را هم می شکافت و پرتوی از آن می افروخت و همان طور که شکافنده علم بود به نام ناشر علم شهرت داشت که علم را پراکنده می کرد و به همه جا می رسانید و همه کس را به قدر مرتبه لیاقت و استعداد برخوردار می کرد و همچنین واسع علم بود که توسعه می داد و بسط می داد و بساط آن را می گسترده و تا آخرین نفس در این آموزش و پرورش سعی مبذول می فرمود - آنگاه باقیمانده وقت خود را در فراغت در امر کشاورزی و تهیه آذوقه و مواد غذایی در مزارع خود صرف فرموده است.

سطور آینده این اوراق نماینده زندگانی امام پنجم است که از نظر خوانندگان می گذرد - و امید است مورد قبول آستان مقدسش قرار گیرد آمین یا رب العالمین

ماه رمضان ۱۳۷۹

اسفند ۱۳۳۸

[صفحه بیست و سوم]

اهداء کتاب

این کتاب را به ساحت مقدس حضرت ابوجعفر امام محمدباقر (ع) که ابوالمعارف و پیشوای فرهنگ و دانش اسلام است تقدیم می‌نمایم.

یا ابوجعفر یا محمد بن علی ایها الباقر یا بن رسول الله سلام الله عليك و علی جدك و ابیک و اولادك الطیین الطاهرین

تو می‌دانی در چه محیط پر آشوبی و با چه شرایط سختی از زندگی این سطور و اوراق را جمع و تدوین نموده‌ام و برای اهداء آن جز تو که مشعلدار آسمانی و مؤسس علوم و فنون اسلام می‌باشی کسی را شایسته‌تر ندیدم لذا به نام مبارک تو اهداء می‌کنم و امید است مورد عنایت و الطاف سامیه واقع گردد و آن ذخیره روز واپسین باشد - تمنی دارد به لطف رحمت قبول فرمائی که الا ان الهدایا بمقدار یهدیها

خدمتگزار معارف دین

حسین عمادزاده

[صفحه الف]

مقدمه مؤلف بر چاپ سوم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

قال (ص)

انا اهل بیت الرحمة و شجره النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائکه و مخزن العلم و موضع سرالله و نحن الحرم الاکبر و نحن عهدالله و قال (ص) علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا علی.

ص ۱۷۰ کشکول سید حیدر آملی

بیش از ۲۴ سال از چاپ اول این کتاب می‌گذرد و مکرر از اطراف مطالبه می‌کردند و توفیق تجدید طبع آن دست نمی‌داد تا به حمداله تعالی به همت علاقمندان چند جلد اخیر دوره ۱۴ معصوم که تجدید چاپ آن به تأخیر افتاده بود و از دور و نزدیک برای تکمیل این دوره کتاب ۱۴ معصوم مراجعه می‌نمودند شروع به چاپ گردید که از لحاظ علاقمندان می‌گذرد و این کتابخانه کوچک برای هر؟ مسلمان لازم است.

عترت معلم بشر است

قال (ص) انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و من تمسک بها نجی

موضوعی که در این مقدمه باید تجدید عهد شود ارج و ارزش و اهمیت عترت در تکامل نظام تربیتی انسان است و به همین دلیل رسول اکرم (ص) فرمود دو ثقل ارزنده مهم که هرگز از هم جدا شدنی نیست در اختیار شما می‌گذارم که آن قرآن و عترت است قرآن یعنی همه علوم مورد نیاز بشر و عترت یعنی آموزنده همه علوم قرآنی که عملاً ترجمان مفاهیم گران و مکارم اخلاق است می‌باشند.

[صفحه ب]

علم امام

و مطلب دیگری که در این کتاب ارتباط و اختصاص دارد موضوع علم امام است که ما در کتاب مستقلی درباره تنزیه امام و رساله مستقلی در موضوع علم امام و منابع علم امام بحث کرده‌ایم و چون گسترش علوم اهل بیت از امام محمدباقر علیه‌السلام شروع شده لازم دیدیم که اجمالا از علم امام و منابع علوم امامت سخنی به میان آوریم. در جلد دوم سر تفوق شیعه در موضوع علم و اینکه آیا علم غیبت که مخصوص به ذات اقدس حق تعالی و در آخر سوره لقمان بیان فرموده آیا به بندگان خود هم از این

علم افاضه می‌فرماید.

ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيب و يعلم ما فى الارحام و ما تدرى نفس ما تكسب غدا و ما تدرى نفس باى ارض نموت ان الله علیم خبير.

یا نه و در صورت افاضه و اشراق به چه صورت و به چه وسیله و به چه مقدار از علوم غیبی را به بندگان تربیت شده خود افاضه اشراق می‌فرماید ...

در کتاب مبانی علوم ائمه علیه‌السلام هم در این زمینه بحث مستوفی نمودیم و معلوم شد ذات اقدس حق تعالی جل شانته برای آنکه بندگان مستعد و لایق و تربیت شده را که تصریح فرموده الا من ارتضى از آنها در عبودیت و اطاعت راضی باشد از آن علوم غیبی به آنها عنایت و افاضه فرموده و اگر چنین نبود کی می‌دانست که خدا علوم غیبی دارد که اعلام فرمود (لا يعلم الغیب الا هو) و ان علوم در تکوینیات است نه در تشریعیات برای معرفی و شناخت امام و محبت خود در میان بشر از آن علوم به آنان افاضه و اشراق فرمود تا بدان علوم از دیگران ممتاز باشند و معجزه هم همین است که دیگران عاجز از آوردن به مثل آن و دانستن آن علوم باشند.

اما علم در اسلام

بدون تردید علم نوریست الهی بدل هر کس مستعد و لایق و قابل باشد افاضه و اشراق می‌گردد - که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و همه علوم دنیائی با عالم خود زیر خاک پنهان می‌شوند و مربوط به دنیاست مگر علمی که نور باشد و افاضه اشراقی نمود و یقول نهج بهائی.

این همه علم بنای آخور است

واندیگر علم بنای آخر است

[صفحه ج]

علم علمی است که حاصل آن در آخرت بکار آید نه در دنیا نور علم از جانب

پروردگار تعالی جل شانہ نخست بر قلب پاک پیغمبر خدا خاتم النبیین (ص) تایید و او خود نور اول و صادر اول بود و تمام مراحل امکانی را طی کرد تا بدین عالم ملک رسید و آن علوم را هر چه داشت و از زبان وحی گرفته بود به علی بن ابیطالب علیه السلام داد

علم همه عالم به علی داد پیمبر (ص)
چون ابر بهاری که دهد آب به گلزار
و فرمود انا مدینه العلم و علی بابها
درست این سخن گفت پیغمبر است
که من شهر علمم علی ام در است

در دوران ۲۳ سال رسالت خاتم النبیین صلوات علیه و آله و اجمعین در ۱۳ سال اول که دوران محرومیت و تحریم اقتصادی تبعید، تنگی و سختی مضیقه زندگی اجتماعی بوده رسول خدا (ص) توانست جز اصل اصیل توحید را به مردم بفهماند.

در ۱۰ سال مدینه هم ۸۴ جنگ پیش آمد که هر دو ماه یک جنگ بود و یا نداشتن بودجه و نیروی ثابت و تجهیزات لازم تا آنجا که می شد در لباس حدیث رسول اکرم (ص) مفاهیم قرآن را به مردم ابلاغ می فرمود و همه را دعوت به تمسک ثقلین نمود که از قرآن و عترت جدا نشوند و هر چه بخواهند از علم و عترت و شوکت پیغمبر مال و منال و قدرت در سایه این دو ثقل است.

امیرالمؤمنین علی (ع) که باب مدینه علم بود و دانش و بینش از اطرافش مانند سیل باران فرو می ریخت او را هم با جنگ های جمل و صفین و نهروان مشغول نمودند که نتواند دریای بی کران علوم نبوت و ولایت، امامت را به مردم آن چنان که شایسته بود برساند - تا او را در محراب شهادت شهید نمودند.

امام حسن مجتبی علیه السلام هم دستخوش تمایلات جاه طلبی معاویه قرار گرفت. با جنگ و صلح برای حفظ جامعه مسلمین ناچار به صلح شد که جدش رسول خدا (ص)

به او توصیه فرموده بود و کنار نشست - و در فرصتهائی که دست می داد از اصول و فروع دین برای مردم تدریس می کرد.

امام حسین علیه السلام هم که مواجه با قدرت مستی یزید شد و به جنگ کربلا پایان یافت ولی با خون شهداء تضمین گسترش علمی و اخلاقی اسلامی را فرمود به طوری که امام صادق برابر قبر جدش عرض کرد (اشهد انک قد اقامت الصلوه و آتیت الزکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر).

امام سجاد علیه السلام هم چون در محصوریت قرار داشت علوم اسلام و حوادث تاریخی را در لباس دعا و قالب راز و نیاز به نام صحیفه سجادیه در اختیار مردم گذاشت تا نوبت رسید به امام محمدباقر علیه السلام و در شرح حال هر یک مستقلاً مجلداتی نوشته شده است.

[صفحه د]

آغاز گسترش علوم از امام محمد باقر العلوم امام عصر

طوفان انقلاب اسلامی در ضعف دولت بنی امیه و طلوع دولتهای دیگری که می خواستند روی کار آیند تموجی در جامعه اسلامی بوجود آورد و امام محمد باقر العلوم علیه السلام از این طوفان انقلاب و تمایلات سیاسی که یک طرف آن بنی عباس و باقیمانده های اموی و سردار نامی ایران ابومسلم خراسانی اصفهانی بود استفاده فرمود و هزار جوان لایق و مستعد و علاقمند به دین و فضیلت و کمال را تدریجاً به دور خود جلب نمود و پایه مدرسه و مسند علوم اسلامی را محکم و استوار ریخت که به همین مبانی سرمایه مکتب جعفری شد بنابراین نخستین کسی که توانست در جامعه با علل و اسباب ظاهری علم و دانش را گسترش دهد و بدون معارض مردم را با مکتب اسلام و آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) و سنت علوی (ع) و علل صلح و جنگ امام حسن و امام حسین آشنا سازد و متون اسلامی را از حلال و حرام و قوانین حقوقی فردی و

اجتماعی و رابطه دین با دنیا از راه علم و اخلاق و ارتباط دنیا با آخرت را از بعد ایمان و عمل تثبیت و اثبات نماید امام باقرالعلوم (ع) بود که دانش و بینش را تجزیه و تحلیل نمود به مردم مسلمان آن عصر و نسل آینده مسلمین آموخت اینک شما و شرح زندگانی امام پنجم باقرالعلوم علیه السلام.

تهران داودیه عمادزاده تلفن ۲۲۴۵۱۸

[صفحه ۱]

زندگانی حضرت ابی جعفر امام محمد بن علی الباقر علیه السلام

مولد و میلاد

بسمه تعالی شأنه

تولد حضرت امام محمدباقر علیه السلام در مدینه در سوم صفر سال ۵۷ هجری رخ داد. آفتاب وجودش در زمان جدش سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام پرتوافکن گردید و سه سال با امام حسین علیه السلام بود [۱].

در کشف الغمه می نویسد: تولدش در مدینه سال ۵۷ هجری و وفاتش در سال ۱۱۴ در سن ۵۷ سالگی بوده است [۲].

در مصباح روز جمعه ماه رجب در مناقب و روضه روز سه شنبه در خبر جابر جعفری می فرماید صبح روز جمعه در مدینه غره ماه رجب متولد گردید و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن بزرگوار خواندند و نام او را محمد و کنیه اش را ابوجعفر و لقبش را باقر نهادند [۳].

سال تولد از ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ خارج نیست اکثر محققین همان جمعه غره رجب سال ۵۷ را اصح اخبار دانسته اند.

در اعیان الشیعه تولد امام باقر علیه السلام را غره رجب یا سوم صفر سال ۵۷ و قیل ۵۶ نوشته ابن صباغ مالکی می نویسد ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین در مدینه سوم صفر

سال ۵۷ هجری متولد شد و در وقتی که جدش حسین شهید شد سه ساله بود

[صفحه ۲]

پدرش زین العابدین و مادرش دختر حسن بن علی بن ابیطالب بود و او هاشمی و علوی است کنیه اش ابوجعفر و لقبش باقر - شاکر - هادی است که مشهورترین آن باقر است و بدین جهت او را باقر گفتند که علم را از هم شکافت مانند چشمه‌ای که از سنگ شکافته و منفجر گردد از سینه او علم منفجر و منتشر شد [۴].

ما در این کتاب وارد یک سبک نوینی در ترجمه و شرح حال امام باقر علیه السلام شده ایم که در کتب سابق به این نحوه تنظیم نگردیده و آن بیان روش مخصوص این امام است در آموزش و پرورش و جامعیت علمی که امام پنجم تعلیم فرموده و مبانی مکتب بسیط و وسیع جعفری را تشکیل می دهد که ما آموزش آن حضرت را به ترتیب نقل می کنیم تا از علوم و فنون اسلام که در مکتب جعفری بسط داشته به تفصیل سخن گوئیم و ما معتقدیم که آشنائی با مکتب جعفری بدون توجه به تعلیمات باقری نتیجه کاملی نخواهد داد و بدین جهت از اینجا فصول علمی یا برنامه تعلیمی امام محمدباقر (ع) به ترتیب نقل خواهد شد.

یا جابر انک ستبقی حتی تلقی ولدی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام المعروف فی التوریه بالباقر فاذا لقیته فاقرأ منی السلام [۵].

فرمود ای جابر تو آنقدر زنده خواهی ماند تا آنکه یکی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و او در تورات به باقر نامیده شده چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان ...

امام پنجم حضرت ابوجعفر امام محمد بن علی باقر است که چشمه های علم را منفجر فرموده و به قدر امکان از تمام علوم و فنون به مردم آموخت و یک انقلاب آموزشی و حرکت فکری و نهضت علمی برپا ساخت که در عالم نظیر نداشته با ورق زدن

صفحات آینده این کتاب یک سلسله تعلیم و تربیتی بی نظیری که از این امام به مقتضای آرامش اجتماع عصر به مسلمین تعلیم گردیده خواهید دید.

اسامی و کنی و القاب

شافعی می نویسد محمد بن علی ابوجعفر باقر العلوم و باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه و متفوق دره و واضعه و منمق

[صفحه ۳]

دره و راصعه صفا قلبه و زکا عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلافه و عمرت بطاعه الله اوقاته و رسخت فی مقام التقوی قدمه و ظهرت علیه سمات الازدلاف و طهاره الاجتباء فالمناقب تسبق الیه و الصفات تشرف به

نامش محمد و کنیه اش ابوجعفر که سه لقب داشته باقر العلم - الشاکر - الهادی که مشهورترین القابش باقر است و از این جهت او را باقر گفته اند که بقر به معنی شکافنده است چون امام محمد بن علی علوم را از هم شکافت او را باقر العلوم گفتند [۶].

نام محمد بهترین اسماء آسمانی است و وجه تسمیه آن برای کثرت حمد بر خالق متعال است و لذا برای این اسم فضیلت بسیار قائل هستند از آن جمله این است که در روایت ابن عباس است اذا کان یوم القیمه نادى منادا لا لیقم کل من اسمہ محمد فلیدخل الجنة لکرامه سمیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اخبار در فضیلت اسم محمد و دستور به اینکه اسامی فرزندان خود را محمد بگذارید برای کرامت محمد بسیار است و این دومین اسم محمد است از خاندان نبوت صلی الله علیه و آله و سلم

درباره کنیه او می نویسد کنیه را باید قبل از تولد طفل معین کرد و در هفت سالگی به گوش او و دیگران آشنا ساخت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام به کنیه انحصاری ابوجعفر در تمام کتب اخبار مشهور است.

و چنانچه در اخبار اهل بیت عترت و طهارت دیده ایم آنها کنیه و لقب فرزندان خود را

قبل از تولد معین می کردند و این حاکی از علم و فضیلت نفسانی آنها بود در حالی که مردم عموماً لقب را پس از احراز مقام و کنیه را پس از یافتن اولاد وضع می کردند مثلاً چون کسی فرزند قاسم پیدا می کرد او را ابوالقاسم می گفتند و چون در علم کامل می شد او را علامه یا باقرالعلوم می نامیدند ولی به علم امامت که از سرچشمه علم نبوت اقتباس شده آنها قبلاً کنیه و القاب می گذاشتند.

القاب

ابن شهر آشوب می نویسد لقب امام پنجم باقر بوده برای آنکه علم را شکافت و این لقب را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله جابر بن عبدالله انصاری با او اعلام نمود - شاکر الله - هادی - امین هم گفته اند و او شبیه ترین ائمه به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

[صفحه ۴]

در فصول المهمه می نویسد بقره العلم ای تفجره و توسعه و آن لقب محمد بن علی بن حسین علیه السلام است.

در صحاح می نویسد: تبقر التوسع فی العلم - و آن لقب امام محمد بن علی بن حسین علیه السلام است.

در قاموس می نویسد الباقر محمد بن علی بن الحسین لتبحره فی العلم در لسان العرب می نویسد لقب به لانه بقر العلم و عرف اصله و استنبط فرعه و توسع فیه و التبقر التوسع چون محمد بن علی بن الحسین علیه السلام علم را شکافت اصل آن را معرفی کرد فروع آن را استنباط نمود و توسعه داد و تبقر به معنی توسع و وسعت دادن است.

ابن حجر در صواعق می نویسد سمی بذلک من بقر الارض ای شقها و آثار مجناتها و مکامنها فلذلک هو اظهر من مجناته کنوز المعارف و حقایق الاحکام و الحکم و

اللطايف ما لا يخفى الاعلى منظمس البصيره او فاسد الطويه و السريره و من ثم قيل فيه هو باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه الخ

ابن حجر از مخالفين است اما درباره امام محمد باقر عليه السلام چنين مى نويسد او را باقر از اين جهت گفتند که همچنان که زمين را مى شکافتند تا کنوز و خزائن و معادن و منابع و جواهر قيمتى آن کشف گردد و ظاهر شود او زمين علم را شکافت و لطايف و دقايق و معارف و حقايق احکام را با حکم و لطائف آن ظاهر ساخت که بر کسی جز روشن ضميران آشکار نبود و به اين حقايق کوردلان بدطينت و بد سيرت واقف نخواهند شد و لذا او را باقر علم و جامع علم و ناشر علم و بلند گرداننده علم گفتند. ابن جوزى مى نويسد انما سمى الباقر من كثرة سجوده بقر السجود جبهته اى فتحها و وسعها و قيل لغزارة علمه امام پنجم را بدینجهت باقر گفتند که از بس سجده کرد پيشانيش پينه کرد و شکافته شد و برای آنکه علم او وسيع بود و علم و دانش را شکافت باقر العلم گفتند.

شيخ صدوق ره از جابر جعفى روايت مى کند که چون او علم و دانش را شکافت او را باقر العلم گفتند بقر العلم بقرا اى شقه شقا و اظهره اظهارا

جابر بن عبدالله انصارى روايت مى کند که پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم به من فرمود:

[صفحه ۵]

سمعت رسول الله يقول (ص) انك ستدرک رجلا منى اسمه اسمى و شمائله شمائلى

يبقر العلم بقرا فاذا لقيته فاقرئه منى السلام

جابر مى گوید اين سخن در نظرم بود تا آنکه در کوچه هاى مدينه طفلى را ديدم به آن شمائل پيش رفتم پرسيدم نام تو چيست گفت محمد بن على بن الحسين گفتم جدت رسول الله سلام به تو رسانيد و پيشانى او را بوسيدم

... فقال شمائل رسول الله و الذى نفس جابر بيده يا غلام ما اسمك قال اسمى محمد بن

علی بن الحسین فاقبل الیه یقبل راسه و یقول بابی انت و امی ابوک رسول الله یقرئک السلام ... آنگاه برگشت به خانه و به پدرش گفت رفتم خدمت حضرت سجاد فرمود آری این همان است که باقرالعلوم خواهد بود.

خطیب بغدادی روایت می کند که جابر بن عبدالله انصاری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرمود که سلام او را به تو برسانم قال جابر الانصاری للباقر - رسول الله امرنی ان اقرئک السلام

شیخ مفید در ارشاد می نویسد که ابوجعفر محمد بن علی فرمود دخلت علی جابر بن عبدالله الانصاری فسلمت علیه فرد علی السلام ثم قال لی من انت و ذلک بعد ما کف بصره فقلت محمد بن علی بن الحسین فقال یا بنی اذن منی فدنوت منه فقبل یدی ثم اهوی الی رجلی یقبلهما فتنحیت عنه ثم قال لی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرئک السلام فقلت و علی رسول الله السلام و رحمه الله و برکاته

در روایت شیخ است که جابر چشمش خوب نمی دید که درب خانه علی بن الحسین سجاد رسید کودکی را دید آمد درب در گفت نزدیکتر بیا تو را بینم آنگاه پرسید نامت چیست گفت محمد پرسید پسر کیستی گفت علی بن الحسین او را بغل نمود بوسید و بر پای او افتاد و سلام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم به او رسانید و لقب او را اعلام کرد که پیغمبر تو را چنین لقب داده است باقرالعلوم

صورت و سیرت امام محمدباقر

ابن شهر آشوب می نویسد کان ربع القامه رقیق البشره جعد الشعر اسمر اللون خال علی خده و خال احمر علی جسده ضامر الکشح حسن الصورت مطرق الراس - اسمر معتدل امام محمدباقر علیه السلام متوسط القامه چهارشانه سفیدرو - سیاه مو بود خالی بر صورتش از

خاندان هاشمی علامت سیادت باقی مانده و خال سرخی بر بدنش بود. صدای گرم و جاذب داشت سر و گردن بلند و بزرگ و گندم گون داشت قیافه هاشمی و صورت پسندیده جذاب و بشره گیرنده و صدای فریبنده داشت که هر کس به دیدن او فریفته می گردید.

«کان اصدق الناس لهجة و احسنهم بهجة و ابدلهم مهجة اقل اهل بيته مالا و اعظمهم مؤنة و كان يتصدق كل جمعة بدینار و كان يقول الصدقة يوم الجمعة تضاعف لفضل يوم الجمعة على غيره من الايام و كان اذا احزنه امر جمع النساء و الصبيان ثم دعا فآمنوا و كان كثير - الذکر کان یمشی و انه لیذکر الله و یاکل الطعام و انه لیذکر الله»
او راستگوترین مردم در لهجه و بهترین آنها در قیافه و با گذشت ترین آنها در ارشاد و هدایت بود او از جهت مال دنیا کمتر از همه فامیل داشت و بیشتر از همه بذل و بخشش می کرد هر روز جمعه صدقه می داد در هر مشکلی زن و فرزند را جمع می کرد دعا می نمود آنها را با آمین گفتن تعلیم می داد و بسیار در ذکر خدا بود.

ابن صباغ در صورت و سیرت امام محمدباقر علیه السلام می نویسد:
اسمر اللون و معتدل القامة بود - شاعرش کمیت و سید حمیری دربانش جابر جعفری
نقش خاتمش رب لا تذرني فردا بود

غلام او نقل می کند که با ابی جعفر محمد بن علی الباقر وارد مسجدالحرام شدیم تا چشمش به کعبه افتاد به گریه افتاد گفتم پدر و مادرم فدایت مردم به تو می نگرند که چگونه عمل می کنی تا فرا گیرند شما گریان شدی فقال ویلک یا افلح و لم لا ارفع صوتی بالبكاء لعل الله تعالی ينظر الی برحمة منه فافوز بها فرمود وای بر تو چگونه صدای من به گریه بلند نشود شاید خدای تعالی نظر رحمتی فرماید که بدان فائز و رستگار توان شد آنگاه طواف کرد آمد مقام ابراهیم نماز گزارد و چون فارغ شد به سجده رفت و آنقدر اشک ریخت که محل سجده اش تر شد [۷].

امام پنجم در صورت و سیرت چون جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و

در عبادت شاگرد مکتب زین العابدین و وارث سجاد است در رفتار و گفتار مانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام خود را ملاک عمل برای تعلیم و تربیت قرار داد خود قبل از هر درس که بیاموزد عمل می کرد

[صفحه ۷]

تا ترجمان عملی گفتار خود باشد. صدقه بسیار می داد با حزم و حلم و فتوت و جوانمردی بود از لغزشهای زبردستان صفع و گذشت می نمود - برای کودکان خانه مانند یک معلم آنها را به دانش و بینش درس فضیلت و اخلاق می داد - در ساحت حق چنان خاضع و خاشع می شد که مو بر بدنش راست می گردید و بی اختیار گریه می کرد و از خوف خدا غش می نمود آداب اجتماعی را کاملاً با ادب فردی به هم آمیخته عملاً به مردم مسلمان می آموخت در فضایل نفسانی و اخلاق و آداب و ادبیات و رسوم و شئون ملی چنانچه در صفحات بعد روشن خواهد شد می بینیم که امام پنجم مانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نسخه منحصر به فرد و دارای صفات اضداد بود و همه را به موقع و مقتضای زمان و مکان به اجرا و عمل می گذاشت تا مسلمین را به فضیلت بیاراید.

شیخ مفید می نویسد:

«کان علیه السلام ربع القامه دقیق البشره جعد الشعر اسمر اللون خال علی خده و خال

احمر فی جسده ضامر الکشح حسن الصوت مطرق الرأس»

میانه بالا - باریک بشره - مجعدمو - گندم گون - خال هاشمی بر گونه و خالی سرخ رنگ بر بدن داشت میان باریک خوش آهنگ بزرگ سر بود و قامتی و تناسبی جاذب و جالب داشت.

قال رسول الله فی حدیث جابر بن عبدالله الانصاری المروى فی کتب الفریقین سندرک

رجلا من اهل بیتی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یقر العلم بقرا

بنابراین باید شمائلی را که برای پیغمبر خاتم النبیین در کتاب پیشوای اسلام نوشتیم

برای امام محمدباقر علیه السلام وصف کنیم زیرا نامش نام پیغمبر و صورتش چون صورت پیغمبر بود و علمش چون علم او می شکافته است سینه پهناور علم را و تجزیه و تحلیل می کرده و اشکال و ابهام و اجمال را به تشریح و توصیف خود حل و هضم می فرموده است همان صلابت و مهابت که پیغمبر داشت همان قیافه جذاب و گیرنده که هر بیننده را می فریفت امام محمدباقر علیه السلام داشت هر کجا می نشست جمعی بی اختیار به دور او جمع می شدند و عرض ادب و ارادت و علاقه می کردند. آن حضرت در سیرت دارای سیرت جدش امیرالمؤمنین علیه السلام بود اکثر اوقات از خوف خدا گریان می شد و غش می کرد و صدای خود را به گریه بلند می نمود و جای سجده او مانند

[صفحه ۸]

سینه شتر پینه کرده بود و هر وقت خندان می شد می گفت الهی لا تمقتنی خداوندا ما را دشمن یکدیگر مگردان و مجسمه اش درس تواضع بود او منبع علم و کانون فضیلت و معدن کرم بود دارای مزارع و املاکی بود غلامانی داشت که پس از درس علم و فضیلت به این امور اشتغال می ورزید و هر چه بدست می آورد انفاق در راه خدا می فرمود - به طوری که او را در زمان خودش اسخی الناس گفتند علماء همه در محضرش چون قطرات باران در سیل آسمانی بودند او چون چشمه ای منفجر می شد و آب حیات علم و دانش بیرون می ریخت چنانچه گفته

یا عروۃ الدین المبین و بحر علم العارفینا

یا قبله للانبیاء و کعبه للطائفینا

من اهل بیت لم یزالوا فی البریه محسنینا

التائبین العابدین الصائمین القائمینا

العالمین الحافظین الراکعین الساجدینا

یا من اذا نام الوری باتوا قیاما ساهرینا

پدر و مادر امام محمدباقر

مورخین و محدثین اتفاق دارند که مادر امام محمدباقر علیه السلام فاطمه بنت حسن بن علی المجتبی سبط اکبر می باشد و کنیه او ام عبدالله بود و ام الحسن هم گفته اند و این امام اولین نقطه التقاء بین سبطین است که سادات حسنی و حسینی و فاطمی و علوی همه باید به امام محمدباقر علیه السلام برسند و لذا سادات طباطبائی به کسانی اطلاق می شود که به این امام سند اتصال شجره خود را برسند.

ابوالصباح نقل می کند که پس از فاطمه زهرا (س) زنی مانند فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام به آن نبالت شأن و جلالت قدر و شباهت در سیرت و صورت نیامده است.

شافعی می نویسد: مادر امام محمدباقر مکانات به ام الحسن و ام عبدالله بود که نامش فاطمه بنت حسن بن علی است.

در اصول کافی شرحی در مقام جلالت این بانوی مجلله می نویسد از آن جمله از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می کند که فرمود مادر من پای دیوار شکسته نشسته بود دیوار مشرف بر خراب شدن بود و صدائی به گوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لا و حق المصطفی ما اذن الله لك فی السقوط یعنی به حق حضرت مصطفی خداوند اذن نداده تو را بر سر ما خراب شوی آرام باش دیوار همان قسم معلق ماند تا مادرم از پای دیوار

[صفحه ۹]

گذشت آن وقت دیوار فرود آمد پدرم که شنید صد اشرفی تصدق داد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره فاطمه بنت حسن علیه السلام می فرماید کانت صدیقه و لم تدرک فی آل الحسن امرأه مثلها فرمود فاطمه دختر امام حسن مجتبی یک صدیقه و راستگوئی بود که در خاندان آل حسن نظیر نداشته است و از این

روایات استفاده می‌شود که این بانوی مجلله دارای مقامات علمی بود و تصرف در عالم کون به اجازه حق داشته و از آینده خود و اینکه حامل مقام امامت بود خبر داشته است باید هم چنین باشد که بانوان خاندان عصمت و طهارت تربیت شده مهد علم و امامت بود و این مرتبه را تا حدی به ارث برده‌اند آنها صدفهای حامل به لؤلؤ درخشان بود که پرتوافکن دانش و بینش شده‌اند و بهترین شاهد صادق این است که این شخصیت بزرگ نقطه التقاء و مرکز اتصال دو صف از خاندان رسالت بوده‌اند که از امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین سیدالشهداء در سلسله حسب و نسب به هم می‌پیوندند و سادات طباطبائی از مفاخر عالم در میراث فضیلت اخلاقی و سیادت می‌باشند.

هاشمی طباطبائی

«اول من اجتمعت له من ولادة الحسن و الحسين فهو هاشمی من هاشمیین و علوی من

علویین و فاطمی من فاطمیین الا جعفر محمد بن علی الباقر»

هاشمی - علوی - فاطمی - حسنی - حسینی - طباطبائی

صفات جمال و جلال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یگانه دختر

باقی مانده اش تجلی نمود و او میراث فضایل و مناقب و سجایا و کمالات پدر گردید.

امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام آن مرد آسمانی و آن فکر بلندی که عقل و

درک بشر به آن نمی‌رسد دارای مزایا و سجایای نفسانی ملکوتی بود که نسخه منحصر

به فرد و یکه تاز عرصه فضیلت و کمال و علم و حلم و شجاعت و تقوی بود او هم آثار

معنوی خود را به وراثت بین دو فرزند دلبندهش حسن و حسین تقسیم کرد که حلم

حسنی و شجاعت حسینی در دنیای بشریت برای کسی مکتوم و پنهان نیست

این همه علم و فضیلت و شرف و سماحت و جلالت و مقام از این زن و شوهر که یگانه

خاندان عصمت و طهارت بودند به وراثت غریزی و تربیت دینی به فرزندان منصوب به

امامت و منصوص به ولایت منتقل گردید امام حسن مجتبی علیه السلام دختری آورد به

نام فاطمه و امام حسین (ع) نیز دختری آورد به نام فاطمه این دو دختر را پسر عموها به دستور جدشان گرفتند زیرا آئینه

[صفحه ۱۰]

سر تا پا نمای نجابت و عفت و عصمت و جلالت و نبالت شأن بودند آنها نماینده سر تا پای فضیلت و کمال جده‌شان فاطمه زهرا و وارث سجایای ملکوتی پدران‌شان سبطین بودند.

دختر امام حسین علیه‌السلام را پسر امام حسن مجتبی علیه‌السلام گرفت و دختر امام حسن مجتبی را پسر امام حسین سیدالشهداء علیه‌السلام گرفت اما چون امامت و ولایت در صلب سیدالشهداء قرار داشت تمرکز این همه سجایا و ملکات در خاندان علی بن الحسین علیه‌السلام و فاطمه دختر امام حسن مجتبی انعکاس همان غرایز و سجایای خانه فاطمه زهرا را تجلی داده و در علم و تقوی و عبادت و فضیلت و جلالت و نبالت شأن این زن و شوهر خاندان عصمت و طهارت گردید و صفات بارزه عالیه اخلاقی و علمی خاندان نبوت و ولایت را آشکارا نمودند و نشان دادند که در مجد و علو و همت و رفعت مقام و فضیلت و مکارم اخلاقی دیگر نظیر و شبیهی نخواهند داشت امام محمدباقر در شرف قبیله‌ای و شرف شخصی و خانوادگی و در سماحت و ریاست و شرف و منصب و علو همت و فخر و حسب و طهارت و عصمت و عفت منحصر به فرد بود زیرا او از جهت پدر و مادر در مجد و شرف بود و نقطه‌التقاء امامت و ولایت سبطین و خاندان عصمت و طهارت حسنین و مرکز انتساب سادات حسنی و حسینی گردید - و تنها مصب‌التقاء سادات می‌شود که تمام سلسله هاشمی - علوی - فاطمی - حسنی - حسینی به نام طباطبائی به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌رسند که پدرش سید الساجدین پسر امام حسین و مادرش ام عبدالله فاطمه بنت امام حسن مجتبی است و خود سر حلقه مرکز‌التقاء دو نسب می‌باشد - و بدین جهت می‌توان فخر و مباحات نمود به چنین حسب و نسبی - سادات علوی و فاطمی یا سادات حسنی و

حسینی و موسوی و رضوی همه از نسل این زن و شوهر می‌باشند و چون نسل پیغمبر در اولاد فاطمه زهرا (س) قرار گرفت نه اولاد علی علیه‌السلام و لذا پسران فاطمه زهرا هر دو امام بودند و اگر محسن هم سقط نشده بود و او را نکشته بودند حتما او هم امام بود و اولاد اول سید بودند در حالی که از اولاد علی علیه‌السلام از غیر صدیقه طاهره مانند محمد حنفیه - فرزندان ام‌البنین و غیره هیچ یک امام نشدند و فرزندان آنها سید نیستند و سیادت مخصوص ذریه فاطمه زهرا است که از نسل حسن و حسین علیه‌السلام باشند و به همین جهت مفهوم کوثر که کثرت اولاد و ذراری پیغمبر باشد از فاطمه است حقیقت کوثر.

در خارج مفهوم شگفت آمیزی نشان داد مثلا سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی ترک دستور داد در قلمرو سیاسی حکومت خود سادات را بشمارند قریب بیست میلیون سید در

[صفحه ۱۱]

منطقه حکومت خلیفه عثمانی بودند و در عصر سید جمال اسدآبادی حزب علوین در قاهره به یک صد و بیست و پنج هزار نفر رسید و در عصر ما از سادات ایران و عراق احصائیه اجمالی به عمل آمد قریب سه میلیون سید از اولاد فاطمه زهرا می‌باشند و اینها همه در نقطه التقاء خاندان امام محمدباقر و فاطمه دختر امام حسن علیه‌السلام می‌باشد و این خاندان با فضیلت و کمال دارای فضایل نفسانی هستند که مخصوص به خودشان می‌باشد و ما در کتاب فاطمه زهرا (ع) شمه‌ای در این موضوع بحث نمودیم - و امروز سادات طباطبائی باید به این حسب و نسب افتخار نمایند که از دو جانب به دو امام می‌رسند که هر دو از بطن سیده النساء العالمین (س) می‌باشند.

لباسی امام محمدباقر

اسلام دین عقل و استدلال و رقاء و اعتلاء است و لذا مانند سایر مذاهب و ملل پیرامون جزئیاتی که سد نیل به مدارج عالیه است از نظر موضوعیت بحث نکرده بلکه تعلیمات اسلامی کلیه در آداب و رسوم و شئون اجتماع از نظر طریقت بود و لذا درباره لباس غرض شارع اسلام لباس نظیف و پاک از مال خاص و خالص بوده حرام و غضب و نجس و پلید را اکیدا منع فرمود اما در اینکه از چه پارچه و به چه صورت و شکل دوخته شود در این موضوع بحثی نکرده و مورد توجه قرار نداده است. و موضوع ضرب المثل معروف من تشبه بقوم فهو منه که معلوم نیست از سخنان کیست شباهت عملی به کفر و شرک و بت پرستی و مسیحیت و یهودیت و صهیونیت و غیره است در شباهت لباس ابداء توجهی بلکه نظری نداشته زیرا او می خواست نفوس بشر را که در تمام اشکال و صور و همه قبایل و عشایر و آداب و عادات هستند اصلاح کند و روحیه آنها را مهذب نماید و به کمال مطلوب خود سوق دهد - و لباس عاریه ای است که ربطی به عقاید و افکار ندارد و به همین نیروی معنوی بود که تمام قبایل مختلف ایران را از رومی و ترک و تاتار و مغول و چینی و الوار و اتراک و ترکمن و عرب و فارسی حضری بدوی و در افریقا سیاهان بومیان و حتی مردم سواحل و جزایر اندونزی و هند و ژاپن و چین و غیره و حتی مردم مختلف ممالک اروپا و حتی امریکا را به صورت مسلمان در یک وحدت فکری آورد و تمام همت و جدیت مسلمین در وحدت فکری بود نه وحدت رنگ و لباس و آداب و عادات جواهر از اعراض بسی فرق و بسیار امتیاز داد و اسلام در پرورش جواهر ذات و گوهر نفس که بقاء و دوام و حیات معنوی دارد بذل سعی نموده هیچ وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مردم و در دعوت خویشان نفرموده چنین و چنان لباس پوشید بلکه قرآن می فرماید یا ایها المدثر قم فاندز و ربک فکبر و ثیابک فطهر لباس خواه لباس

[صفحه ۱۲]

ظاهر یا لباس معنی باید پاک و پاکیزه و طیب و طاهر باشد از مال غضب و حق دیگران

نباشد و امام المتقین فرمود لباس خود را که اعراب بلند می پوشیدند روی زمین مکشید و یا مانند کردان امروز و اعراب بدوی آستینها آنقدر بلند بود که تا بازو می بستند فرمود قصر لباسک لاتقی و ابقی و انقی لباس خود را کوتاه کنید تا در پرهیز باقی بماند و پاکیزه باشد اما در اینکه چه رنگ و از چه نوع و از چه صورت در این موضوع ابداء بحثی پیش نیامده و لذا تشبه و شباهت باید در عمل باشد نه در لباس اخبار دیگری از همین امام علیه السلام خواهیم دید که فرمود لباس هر کس لباس عصر و معمول روز است و البته اختلاف صور و اشکال برای تفاهم قبایل و عشایر و اقوام است فقط و لباسی که مورد توجه اسلام است لباس تقوی می باشد که فرمود و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم

شیخ کلینی در کافی به سند خود از زراره نقل می کند که حضرت ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام همیشه برای نماز با فرزندان و کسان خود به طرف مسجد می رفت و لباس فاخر می پوشید یک جبه خز طلائی رنگ و یک روپوش خز سبز رنگ می پوشید عطر استعمال می کرد با کمال وقار و سکینه به طرف مسجد می رفت برخی به آن حضرت ایراد کردند که جدت امیرالمؤمنین لباس خشن وصله دار می پوشید شما لباس خز قیمتی در بر می کنید؟! فرمود مقتضی آن عصر که عمر زمامدار بود آن بود و این عصر که خلفای اموی هستند این است آنگاه لباس زیر خود را نشان داد پیراهن خشنی از روی ورع و تقوی در زیر پوشیده بود و لباس خزی روی آن می پوشید تا مردمی که چشمشان در عقلشان قرار دارد به نظر احترام بنگرند و آنها که به دیده بصیرت امام را می شناسند به آن لباس بینند - نه چون زاهدان مدلس که در زیر لباس حریر می پوشیدند و برای فریب مردم در رو لباس کرباس به تن می کردند و زهد خشک می فروختند امام محمدباقر خواست به مردم بفهماند که زهد و تقوی و خضوع و خشوع باید برای خدا باشد و به روشی که پیغمبر خدا دستور فرمود عمل کنند نه مانند مرتاضین هند ریاضات شاقه غیر شرعی یا چون صوفیان و زاهدان تظاهر و خودفروشی کنند و چنان

بنمایند که چنان نباشند، ولی مردان خدا اگر در ظاهر صورت از سیلی سرخ می‌داشتند در باطن برای خدا به کرنش می‌افتادند و آنچنان که در دل بودند در ظاهر می‌نمودند [صفحه ۱۳]

ادله امامت حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام

اشاره

ادله امامت را عقلا و نقلا در دو جلد از کتب گذشته نقل کرده‌ایم [۸] اینک برای تشحیذ افکار نیز یکی دو حدیث به نظر خوانندگان می‌رسانیم. شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرزند خود محمد را از بین سایر فرزندان به امامت و قیام به امر ولایت پس از خود نصب و وصیت فرمود درباره امامت آن حضرت و اینکه نام محمد بن علی باقر العلوم در ساق عرش به خط نور نوشته شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از میلادش خبر داده احادیث متواتر در دست است.

شاهد زنده این است که امام سجاد علیه السلام موقع رحلت ودایع نبوت و سلاح ولایت را که از دلایل امامت است به فرزندش محمد بن علی باقر العلوم تحویل فرمود کلینی در کافی روایت می‌کند که چون حضرت سجاد مریض شد و مشرف به موت بود یک صندوقچه و سبده را بیرون آورد و محمد را صدا کرد به او سپرد و این عمل چهار روز به رحلت او مانده بود و چون امام زین العابدین علیه السلام در گذشت برادران آمدند برای تقسیم ارث فرمود حق مرا داده است و آن در این صندوق است که شما را نصیبی از آن نیست و آن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است [۹].

صندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ادله امامت بود مانند تابوت بنی اسرائیل است که دلیل نبوت پیغمبران بنی اسرائیل یا اوصیاء آنها بود و هر خانه‌ای که تابوت بنی اسرائیل بود آن خانواده را اهل بیت نبوت بنی اسرائیل می‌شناختند به شرحی

که در کتاب تاریخ انبیاء نوشته ام و صندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان حال را داشت و روایتی داریم که می فرماید حیثما دار التابوت اتوالنبوه و حیثما دار السلاح فینا فتم الامر که این سلاح نبوت دست امام زمان قائم آل محمد و مهدی علیه السلام امت اسلام می باشد.

در حدیث لوح هم که دیدیم پیغمبر در شب معراج اسامی اوصیاء خود را در ساق عرش دید و جبرئیل گفت اینها ائمه معصومین و اوصیاء ۱۲ گانه تو هستند که یک خبر آن را نقل می کنیم.

شیخ مفید و کلینی هر دو روایت کرده اند به اسناد خود از حضرت صادق (ع) که فرمود

«قال ان الله انزل علی نبيه كتابا قبل وفاته فقال يا محمد هذه وصيتك الى النجيه» [صفحه ۱۴]

من اهلك قال و ما النجيه يا جبرئيل فقال علی بن ابيطالب و ولده و كان علی الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبی (ص) الى امير المؤمنين علیه السلام و امره ان يفك خاتما منه و يعمل بما فيه ففك خاتما و عمل بما فيه ثم دفعه الى ابنه الحسن ففك خاتما و عمل بما فيه ثم دفعه الى الحسين فوجد فيه ان اخرج بقوم الى الشهاده فلا شهادة لهم الا معك و اشر نفسك الله عزوجل ففعل ثم دفعه الى علی بن الحسين ففك خاتما فوجد فيه ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتى یأتیک الیقین ففعل ثم دفعه الى ابنه محمد بن علی ففك خاتما فوجد فيه حدث الناس و افتهم و لا تخافن الا الله عزوجل لا سبیل لاحد علیک ثم دفعه الى ابنه جعفر ففك خاتما فوجد فيه حدث الناس و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق آباءک الصالحین و لا تخافن الا الله عزوجل و انت فی حرز و امان ابدا ففعل ثم دفعه الى ابنه موسی و كذلك یدفعه موسی الذی بعده ثم كذلك الى قیام المهدی علیه السلام» [۱۰].

در این حدیث نص امامت و لزوم نصب آن از طرف پیغمبر تصریح شده و اینکه خود

پیغمبر (ص) چگونه ولی و امام و خلیفه و وصی خود را معین فرموده و این ودیعه و آثار امامت به سنت نبوت دست بدست گردیده چنانچه در کتاب تاریخ انبیاء تشریح نمودیم اسرار و ودایع نبوت از پیغمبر اول که آدم ابوالبشر بوده دست به دست از آنها به وصی بعدی نقل شده و هر کجا پیغمبری مبعوث شده وصی پیغمبر قبلی ودایع امامت و نبوت را به او تسلیم کرده و دست به دست از آدم تا خاتم الاوصیاء نقل شده و اکنون همه آن ودایع دست امام زمان است - و در این حدیث امام ابوجعفر محمد باقر علیه السلام تصریح و تشریح به امامت و صفات خاصه خود گردیده و به او دستور داده شده به فرزندش جعفر و او به موسی تا آخر تسلیم نموده بسپارد تا به دست امام زمان رسیده و در این حقیقت همه مسلمین امامیه معترفند.

امام محمد باقر علیه السلام و امامت

گفته شد به دلایل عقلی و نقلی وجود امام واجب و محور عالم کون و فساد است نمی تواند زمین خالی از حجت باشد زیرا اولاً خداوند عالم در سوره بقره آیه ۱۸ تصریح فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفه اول فردی که از افراد بشر آفرید آن را خلیفه و جانشین خود گردانید و پس از او بندگان را آفرید و به اطاعت و پیروی خلیفه خود راهنمایی فرمود و انسان را در مراحل تکامل جسمانی و عقلانی قرار داد که مدتی در تحت رهبری عقل و زمانی بلا انقطاع زیر نظر

[صفحه ۱۵]

امام و حجت به کمال مطلوب خود برسد - نصب این امام و خلیفه با خداوند است زیرا اگر با خلق باشد اولاً معرفت به حال افراد ندارد ثانیاً انتخاب بشر روی سطح فکر و معرفت خود اوست و هر روز بر نقص فکر و علم خود پی می برد و اگر بدست او انتخاب شود باید هر روز امام و خلیفه عوض گردد در حالی که امام باید عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه باشد و نقشه عالم وجود زیر نظر او باشد از لوح

محفوظ و لوح محو و اثبات آگاه گردد تا بتواند مهام امور تشریحی بشر را بدست گرفته رتق و فتق شئون معنوی او را بنماید - و چون آراء خلائق متفاوت و مختلف و در شدت و ضعف است و هر روز حادثات غیر متناهی دارد نمی تواند امام و خلیفه معین کند مگر آن که بگویند امام و خلیفه به معنی عرفی است که هر پیشوا و پیشنماز و قائد و زعیم را امام گویند و جانشین او را خلیفه نامند اما از دست این امام و خلیفه کاری پرداخته نیست امام و خلیفه در نظر شیعه امامیه کسی است که دست یلی الحقی داشته از منبع علوم غیبی سرچشمه گرفته و به جنبه یلی الخلقی به مردم تعلیم کند و بشر را از حسیض ذلت جهالت و ضلالت به شاهراه هدایت و ارشاد برساند و این کار هر کس نیست جز برگزیدگان الهی و تربیت شدگان مکتب ربوبی که به احوال تمام مخلوق از عالی و دانی واقف افکار و ضمائر مردم را می داند به اسرار و رموز آگاه است و اقتضاء زمان و مکان و ابراز قدرت را برای حفظ دین و مصالح عمومی بشر می شناسد - تا سطح افکار و اندیشه آدمیان را به کمال سعادت خود برساند - که سنت الله لا یتبدل و لا یتحول این سنت ربوبی است که تغییر و تبدیل نخواهد کرد - از آفرینش آدم تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت و از آن تاریخ تا روز قیامت زمین خالی از حجت نخواهد ماند - و لن تجد لسنن الله تبدیلا و در این سنت تبدیلی رخ نمی دهد و همچنین اوصیاء انبیاء که در این سنت بوده اند و در کتاب تاریخ انبیاء نوشته ایم از آدم تا نوح و از نوح تا ابراهیم و از آن پس تا زمان موسی و عیسی علیه السلام تا برسد به خاتم النبیین عدد اوصیاء دوازده نفر بوده اند که در کتاب اثبات الوصیه اسامی اوصیاء انبیاء از آدم تا خاتم و از وصی پیغمبر آخر الزمان تا عصر ما و تا روز قیامت یک به یک تشریح و توضیح داده شده است - و مخصوصا نسبت به اوصیاء خاتم النبیین (ع) تصریح شده که کلهم من قریش و کلهم من العتره الهاشمیه و الحدیقه المصطفویه و الدوحه الاحمدیه و العصمه الفاطمیه که اسامی آنها در کتب فریقین به نام و نشانی و کنیه و القاب تعیین و ضبط شده است.

[صفحه ۱۶]

یکی از دلایل عقلیه که به نظر نگارنده رسیده و بسیار جالب توجه است این است که هر بشری دارای حواس ظاهری و باطنی است احساس و ادراک می کند می بیند و می شنود و می بوید - می گوید - لمس می کند و درک می کند و غیره. این حواس برای همین معانی است اما چون در مقدار احساس میزان و حد و حصر و مرزی تعیین نشده باید عقلی باشد تا مقدار خوردن و بوئیدن و لمس کردن و گفتن و شنیدن را به آدمی بفهماند و حسن و قبح را که کار و وظیفه عقل است تشخیص دهد اگر عقل نباشد آدمی در حس تشنگی نمی داند چقدر آب بیاشامد در حس گرسنگی نمی داند چقدر بخورد در حس لمس نمی داند چه میزان ملامسه کند در سخن گفتن و سکوت و حرکت و سکون و جذب و دفع و ضبط و حفظ و فکر و تفکر حواس میزانی ندارد فقط آلت حس است عقل باید رهبری کند که تا چه حد لازم است و بیش از آن حد مضر است - و لذا گفته اند عقل در بدن انسان به منزله پیغمبر و امام و خلیفه است در خارج که حدود و ثغور و حسن و قبح و کسر و نقصان و ادب و آداب و شئون فردی و اجتماعی و ملی را عقل معین می کند عقل است که میزان حب و بغض و علل و اسباب دوستی و دشمنی را تشخیص می دهد که اکنون نمی خواهیم در وصف عقل و خواص آن و ارزش جوهر عقل سخن به میان آوریم زیرا در کتاب مکتب اسلام مفصل در اطراف این گوهر گرانبها که تنها ارزش آدمی بدان است بحث کرده ایم اینجا فقط می خواهیم بگوئیم عقل در بدن پیغمبر باطنی است و انبیاء و اوصیاء در عالم به منزله عقل در بدن هستند که مصالح اجتماعی و فردی را معین می کنند و به آدمی می آموزند تا رشد عقلی نموده به کمال انسانیت برسد عالم صغیر با عالم کبیر ارتباط و تشابه کاملی دارد که هر چه در عالم کبیر است در عالم صغیر وجود دارد.

اتزعم انک جرم صغیر

و فیک انطوی العالم الاکبر

همان طور که عالم صغیر مشتمل بر عاقله‌ای است که خیر و شر او را معین می‌کند عالم کبیر هم مشتمل بر عاقله‌ای است که از آن تعبیر به امام و پیغمبر و حجت شده ولایت مطلقه الهیه در وجود خلیفه الله باقی است که خیر و شر اجتماع را معین می‌فرماید و بشر را به مصالح عالیّه خود که ضامن سعادت باشد ارشاد و هدایت و ارائه طریق و ایصال به مطلوب می‌کند.

و باید گفته شود همانطور که آدمی در قبول فرامین عقل مختار خلق شده و عقل خیر و شر و ثواب و عقاب را نشان می‌دهد خواه قبول کند به سعادت برسد یا رد کند به شقاوت بماند پیغمبران هم خیر و شر اجتماع را از نظر قبول دین و مصالح نوعی و فردی می‌گویند و مردم را

[صفحه ۱۷]

دعوت به حق و حقیقت می‌کنند - و راه کمال انسانیت و یا سقوط و ذلت و بهیمیت را نشان می‌دهد تا که قبول افتد و چه در نظر آید.

از طرفی خالق عالمیان دستور مؤکدی به وسیله تمام انبیاء صادر فرموده که ما اतिकم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا هر چه پیغمبران به شما بشر تعلیم می‌کنند و راهنمایی می‌نمایند موجبات سعادت و کمال و عزت و فوز و فلاح است بگوید و استقبال کنید و به اجرا گذارید و آنچه شما را از آن نهی می‌کنند پرهیزید و از آن احتراز کنید تا سعادت‌مند شوید بنابراین بیان امام معصوم علیه السلام حجت خدا بر خلق و خلیفه الله و وصی پیغمبر و مجری شریعت و احکام آسمانی می‌باشد که بشر را به همین سعادت رهبری می‌کند - و مانند عقل در بدن هیچ وقت اجبار و قهر و اصرار نمی‌کنند بلکه دلایل و براهین عقلانی و علل و اسباب خیر و شر را در مقابل چشم شما می‌گذارند و نمونه‌های بارز تاریخی آن را از افراد بشر و از اقوام و ملل گذشته به شما نشان می‌دهد تا قبول کنید به سعادت برسید و چنانچه تمرد و انحراف ورزیده به شقاوت سقوط کنید.

به عبارت دیگر ائمه و اوصیاء انبیاء اطباء روحانی هستند که نبض مزاج بشری را در دست گرفته درخور احتیاج امزجه آنها طبابت و معالجه می کنند و چون طباع و امزجه هر عصر و هر زمان و مکان با هم مختلف و متفاوت است باید حجت همیشه در زمین باشد که بشر دردهای درونی و بیرونی نفسانی خود را بر او عرضه کند و استعلاج نماید و البته طیب حاذق آسمانی که از علوم غیبی سرچشمه گرفته باشد و امزجه را بشناسد هرگز خلاف و اشتباه نمی کند غیر از اطباء مادی نابخرد و غیرحاذق بی تجربه است که هر دم بخواهند به امزاج مردم تجارب خود را تکمیل کنند تا تجمل خود را فراهم سازند.

وجوده لطف و عنایته لطف اخر وجود امام لطف الهی است و توجه او به آموزش و پرورش لطف بالای لطف است که موجب ایصال به مطلوب می گردد اطاعت از امام یا تمرد و انحراف و فرار در خود امام اثری ندارد آنها بی نیاز از این عالم و خلق هستند فقط به منظور هدایت و ارشاد در این نشئه آمده اند کامل و مکمل بوده و آمده اند و اجر و مزد آنها به نص صریح قرآن اجر و مزد اخروست.

قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الموده فی القربى بگو ای پیغمبر من از شماها اجری سئوال نمی کنیم بلکه اجر من دوستی خاندان من است.

[صفحه ۱۸]

فان تولیتهم فما سئلتکم من اجر ان اجرى الا على الله و امرت ان اکون من المسلمین

۷۴ سوره یونس

اگر از دوستی ما روی بگردانید اجری از شما مطالبه نمی کنم زیرا اجر من با خداوند است که ما مسلمانیم.

و یا قوم لا اسئلكم عليه مالا ان اجرى الا على الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقو

ربهم ولکنى اریکم قوما تجهلون

۳۴ سوره هود

ای قوم من از شماها اجری و مزدی نمی خواهم اجر و مزد من با خداوند است.

یا قوم لا اسئلكم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا یعقلون

۵۶ سوره هود

ای قوم من از شماها اجر و مزدی مسئلت ندارم زیرا اجر و مزد من با آن کسی است که

مرا خلق کرده و تربیت نموده و به این وظیفه امر فرموده است مگر شما تعقل و تفکر

نمی کنید تا این حقایق را دریابید.

و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین

۱۱۰ شعرا و ۱۸۰ و آیه ۱۲۷ شعراء

در یک سوره سه جا می فرماید از قول حضرت هود و سایر پیغمبران که من مطالبه اجر

و مزد رسالت نمی کنم اجر من با خدای من است.

قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و هو علی کل شیء شهید

۴۷ سوره فاطر

ای پیغمبر به مردم دنیا بگو اجر و مزدی از شما نمی خواهم اجر و مزد من با خداوند

است که شاهد دعوت و ارشاد و هدایت من است و چندین آیه دیگر که همه حاکی

است از ارشاد و هدایتی که اجر و مزد آن آسمانی است و اجر و مزد امام و پیغمبر

اطاعت و هدایت خلق است و بدین جهت در سلسله آفرینش اول پیغمبر و امام را آفرید

و بعد خلق را که اخبار متعددی متواتر داریم که نور پیغمبر و علی علیه السلام دوازده

هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین خلق شده و این تعداد کثرت زمان را می رساند

برای تفهیم و تفهم ما می باشد چه او عقل کل و اشرف رسل بوده و دیگران طفیل

وجود او هستند به علاوه که امامت ریاست عامه معنوی است که نباید دست دو نفر

باشد بلکه در هر عصر و زمانی باید خلیفه و امام که سر حلقه ولایت مطلقه است یک

نفر باشد و همه از او اطاعت کنند و لذا امام حسین علیه السلام در زمان برادرش اطاعت

[صفحه ۱۹]

از امامت او می‌کرد و سایر ائمه نیز چنین بودند - ظهور و خفاء امام منافاتی با ولایت مطلقه او ندارد و لذا امام را تشبیه به آفتاب و نیر اعظم کرده‌اند که زیر ابر باشد یا نباشد همان پرتو روشن کننده جهان را دارد.

این مفتاح عقلانی برای وجوب وجود امام است که عقلا باید باشد و فقدان او سبب وقفه چرخ عالم وجود است زیرا امام محور عالم است و وجود ائمه ابدیت دارد آنها مانند کابینه و دولتهای سلاطین بشری نیست که هر چند صباحی قابل ترمیم و تعویض و تکمیل و غیره باشد بلکه انتخاب اعضاء دولت کابینه سلطنت الهیه چنان شده که از بدو آفرینش تا پایان آن بدون تغییر و تبدیل چهارده معصوم پاک خاندان دولت ابدی و ازلی الهی می‌باشند که به صورت مرگ و حیات چرخ عالم وجود را می‌گردانند و آثار آنها در مرگ و حیات یکسان و شمع وجودشان در هر حال پرتو افکن است.

ادله امامت

بدون تردید با اسناد و مدارکی که در دست است ائمه معصومین امامیه یکی پس از دیگری منصوبا و منصوصا سر حلقه ولایت را در دست گرفته و به نام و کنیه و القاب در ساق عرش الهی مشهود همه ملائکه بودند و پیغمبر (ص) خود دید و بر او عرضه شد که این‌ها اوصیاء پیغمبر خاتم هستند اول آنها علی بن ابیطالب خلیفه و وصی بلافصل پیغمبر و یازده نفر اولاد او به طریقی که در کتب مربوطه نوشته‌ایم تا مهدی آل محمد (ص) امام و پیشوای مسلمین می‌باشند و هر کجا هم اختلاف رخ داده با احتجاج و مباحثه و استدلال عقلی و نقلی روشن گردیده حق با کیست.

پس از علی بن ابیطالب علیه السلام حسن بن علی سبط اکبر مجتبی و پس از او حسین سید الشهداء بود درباره محمد حنفیه در کتب معتبر هیچ ادعائی از او دیده نشد و نسبتی که به کیسانیه دادند افترای صرف است زیرا اساسا کیسانیه طبقه و طایفه‌ای نیستند و افرادی در تاریخ ندارد بلکه محل تجمع مختار برای انتقام و قصاص بوده است و محمد

حنفیه هم نه در حیات خود و نه پس از ممات دعوی نکرده و تربیت شده مهد ولایت امیرالمؤمنین بوده نصوص متواتره را دیده و شنیده و شکی نداشته که پس از برادرش علی بن الحسین زین العابدین امام و پیشوای منصوب آسمانی است و لذا دیدیم که وقتی در حضور حجرالاسود احتجاج کردند حجر به صدائی که به خوبی شنیدند و تصدیق کردند شهادت به امامت سید الساجدین علیه السلام داد و پس از امام سجاد هم حضرت زید ابدا دعوی امامت نکرد فقط برای احقاق حق علویین

[صفحه ۲۰]

خروج کرد آن هم به تحریک مردم کوفه بود یحیی و زید هیچ کدام دعوی امامت نکردند ولی روی بزرگواری آنها طایفه بزرگی در گوشه‌ای از کره زمین به امامت و سلطنت دامنه‌داری رسیدند که ائمه زیدیه یمن از آن طایفه‌اند و در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» مفصل شرح داده شده و در تاریخ مفصل اسلام نیز ذکر شده است. و به نص وصایت و آثار امامت و حفظ ودایع نبوت شکی نبوده که پس از امام علی بن الحسین علیه السلام امام محمدباقر که در علم و فضیلت سرآمد تمام مردم عصر بود امام پنجم مسلمین است چنانچه شافعی در حق آن بزرگوار گفته است.

کسی به پایه و رتبه محمد بن علی نبود و پدرش علی بن الحسین او را وصی خود نمود و پس از خود خلیفه مسلمین گردانید او و پدرش امام مفترض الطاعه و معصوم از خطا و ذنوب بوده و چون خلافت به رأی و اختیار نمی‌باشد بلکه به نص ربانی و ابلاغ رسالت نبوت است و فعل و قول معصوم حجت است و باید وصی پیغمبر و هر امام گماشته آسمانی باشد به او معجزات و خرق عادت می‌آموزند تا خود را به مردم معرفی کنند لذا امام محمدباقر علیه السلام دارای معجزاتی بود که ابراز فرمود تا مردم او را به امامت بشناسند مفاخر و مناقب و کمالات و فضایل و علم و قدرت و احاطه به همه علوم انبیاء و مرسلین و پاسخ مسائل علمی او نمونه بارز انتصاب آسمانی آن حضرت است و اکنون حدیثی چند درباره ادله امامت حضرت باقرالعلوم نقل می‌کنیم:

حدیث ابوهریره در امامت

ابوهریره روایت می کند قال الحسین (ع) دخل علی رسول الله (ص) فاخذه و قبله و قال انت الامام ابن الامام ابوالائمة التسعة قال ابن مسعود من هم یا رسول الله (ص) قال (ص) يخرج من صلب ابني هذا ولد مبارك سمي جده عليه سيماء العباد و نور الزهاد و يخرج من صلبه سمي و اشبه الناس بی یبقر العلم بقرا ینطق بالحق و يخرج من صلبه كلمة الحق و لسان الصدق جعفر الراد عليه كالراد علی و يخرج من صلبه مولود طاهر سمر ربعة سمي موسى و يخرج من صلب موسى علی ابنه يدعا الرضا موضع العلم و معدن الحلم و يخرج من صلبه محمد المحمود المطهر اطهر الناس خلقا و احسنهم خلقا و يخرج من صلب محمد علی ابنه طاهر الجته صادق اللهجه و يخرج من صلب علی الحسن ابنه الميمون ابو حجة الله و يخرج من صلبه قائم اهل البيت یملأها قسطا

[صفحه ۲۱]

و عدلا كما ملئت ظلما و جورا له عمر نوح و غيبة موسى و حلم داود و بهاء عيسى ثم تلا عليه السلام ذرية بعضها من بعض و الله سمیع علیم
(سوره آل عمران آیه ۳۸)

فقال له علی علیه السلام من هؤلاء قال اسماء الاوصياء من بعدك و العتره الطاهره و الذرية المباركه و الذي نفس محمد بيده لو ان امرا عبد الله الف عام ثم الف عام بين الركن و المقام ثم اتانى جاحدا لولايتهم لاكبه الله فى النار كائنا من كان پیغمبر (ص) به رسم مألوف در مسجد خود در مدینه می نشست و اصحاب اطراف او را می گرفتند این روایت را ابوهریره نقل می کند که نشسته بودیم حسین بر رسول خدا (ص) وارد شد پیغمبر خدا او را گرفت بوسید فرمود ای پسر حسین تو پیشوای اهل عالم پسر پیشوای اهل عالم و پدر ۹ نفر از پیشوایان اهل عالم هستی - و فرزندان ۹ گانه تو همه پیشوایان اهل عالم می باشند ابن مسعود گفت یا رسول الله نام آن پیشوایان که از

اولاد این حسین علیه السلام می باشند بیان فرما پیغمبر (ص) فرمود از صلب این فرزندم حسین فرزندی نیکو سیرت بیرون می آید که بسیار بابرکت است اسم او اسم جدش و سیما و صورتش سیما و صورت عباد و زاهدان است نور از صورت او متلألأ هر کس او را بیند می فهمد از دنیا گذشته و به آخرت پیوسته است و از صلب او فرزندی آید که نامش نام من است و در شمایل و خلقت شبیه من باشد او علم را می شکافد چنانکه زارع زمین را بشکافد و زبان او ندای حق و سخن او بیان حق است و از صلب او جعفر متولد شود که او فرزندی پاک طینت اسمر اللون با ملاحظت و خوش خلق است هر کس او را رد کند سخن مرا رد کرده و از صلب جعفر فرزندی خواهد آمد زیبا و نیکو روی و پاکیزه موی هم اسم موسی بن عمران و از صلب او فرزندی متولد گردد که اسم او علی و رضا خوانده می شود او مقرر علم الهی و معدن حلم و صبر است و از صلب او محمد خارج می شود که پاکیزه سرشت و خوش خلق است در صورت و سیرت از همه خلق زمین بهتر است و از صلب او پسری به نام علی متولد می گردد پاکیزه خلقت و صادق اللهجه و از صلب او پسری متولد می شود به نام حسن صاحب فضیلت و میمنت او پدر کسی است که حجت خدا بر خلق می باشد و از صلب او قائم ما آل محمد و اهل بیت متولد گردد که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم عمر او مانند عمر نوح طولانی است و غیبت او چون غیبت موسی و حلم او چون حلم داود و بهاء روشنی او چون نور جمال

[صفحه ۲۲]

عیسی باشد و خداوند درباره او فرموده ذریه بعضها من بعض امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که حاضر بود گفت یا رسول الله ایشان کیانند فرمود اوصیاء من می باشند پس از تو و آنها عترت طاهره اند و ذریه بابرکت من می باشند «قسم به آن خدائی که جان محمد به دست قدرت اوست اگر کسی هزارها سال خدا را عبادت کند و دوستی و ولایت این دوازده نفر اوصیاء مرا در دل نداشته باشد یقیناً

سرازیر جهنم خواهد شد»

با این حدیث امامت امام محمدباقر علیه السلام به نام و نشانی و خصوصیات ثابت می شود و عبادت هیچ کس بدون محبت و ولایت او و این خاندان قبول و مقبول نیست

حدیث دیگر در ادله امامت امام محمدباقر علیه السلام

مجاهد از ابن عباس روایت می کند

«قال قدم یهودی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقال له نعثل فقال یا محمد انی اسئلك عن اشیاء تلجلج فی صدری منه حین فان اجبتنی عنها اسلمت علی یدک قال صلی الله علیه و آله و سلم سل یا باعمره فقال یا محمد صف لی ربک فقال صلی الله علیه و آله و سلم ان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه و کیف یوصف الخالق الذی یعجز الحواس ان یدرکه و الاوهام ان تمثله و الخطرات ان تحده و الابصار الاحاطة به جل عما یصفه الواصفون نأی فی قربه و قرب فی نأیه کیف کیف فلا یقال له کیف و این الاین فلا یقال این هو منقطع کیفوفیه و الاینونیه فهو الاحد الصمد کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد»

«قال صدقت یا محمد اخبرنی عن قولک انه واحد لا شریک له و لا شبیه له الیس الله واحد و الانسان واحدا فوحدانیه اشبهت و حدانیه الانسان»

«فقال صلی الله علیه و آله و سلم واحد واحد المعنی و الانسان واحد ثنوی المعنی - جسم و عرض و بدن و روح و انما التشبه فی المعانی لا غیر»

«قال صدقت یا محمد فاخبرنی عن وصیک من هو فما من نبی الا وله وصی و ان نبینا موسی بن عمران اوصی الی یوشع بن نون فقال نعم ان وصیی و الخلیفه من بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام و بعده سبطای الحسن و الحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین علیه السلام ائمة ابرار قال یا محمد فسمهم لی قال نعم اذ مضی الحسین علیه السلام فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فابنه جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا

مضى على فابنه محمد فاذا مضى محمد

[صفحة ٢٣]

فابنه على فاذا مضى على فابنه الحسن فاذا مضى الحسن فبعده ابنه الحجّة ابن الحسن فهذا
اثنى عشر اماما على عدد نقيبى بنى اسرائيل قال فاين مكانهم فى الجنة قال معى فى درجتى
فى الجنة قال اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصياء بعدك و لقد
وجدت هذا فى الكتب المقدمة و فيما عهد الينا موسى بن عمران عليه السلام انه اذا كان
آخر الزمان يخرج نبى يقال له احمد خاتم الانبياء لانبى بعده يخرج من صلبه ائمة ابرار
عدد الاسباط فقال يا باعماره العرف الاسباط قال نعم يا رسول الله انهم كانوا اثنى عشر
قال فان فيهم لاوى بن ارخيا قال اعرفه يا رسول الله و هذا لذى غاب عن بنى اسرائيل
سنين ثم عاد فظاهر شريعته بعد اندراسها و قال مع قرسطيا حتى قتله»

«و قال صلى الله عليه و آله و سلم كان فى امتى ما كان من بنى اسرائيل حذ و النعل بالنعل
و القذة بالقذة و ان الثانى عشر من ولدى يغيب حتى لا يرى و ياتى على امتى زمن لا
يبقى من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه فحيثذ ياذن الله له بالخروج فيظهر
الاسلام و يجدد الدين ثم قال عليه السلام طوبى لمن احبهم و طوبى لمن تمسك بهم و
الويل لمن ابغضهم فانتقض و قام بين يدى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انشد
شعر»

صلى العلى ذوالعلى عليك يا خير البشر
انت النبى المصطفى و الهاشمى المفتخر
بك اهتدينا رشدنا و فيك نرجوا ما امر
و معشر سميتهم ائمة اثنى عشر

حبا هم رب العلى ثم صفا هم من كدر
قد فاز من والاهم و خاب من عفى الاثر
اخرهم يسقى الظماء و هو الامام المنتظر

عترتك الاخيار لى و التابعون ما امر

من كان عنكم (عنهم) معرضا فسوف تصلاه سقر

ترجمه

ابن عباس می گوید یک مرد یهودی آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به

اسم نعتل گفت ای محمد سؤال دارم از مطالبی که در مغز من خلجان دارد و مدتی

است مرا ناراحت کرده اگر پاسخ سئوالات مرا بدهی به تو ایمان می آورم

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پرس؟

رسول خدا آن یهودی را احترام نمود به کنیه خطاب کرد فرمود یا باعمار ه سؤال کن

نعتل گفت یا محمد خدا را برای من وصف کن!؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را نمی توان وصف کرد مگر به اوصافی که

خودش به آن وصف فرموده است زیرا آنچه که تو تصور کنی و در وهم و خیال خود

آوری خداوند از آن برتر و بالاتر

[صفحه ۲۴]

و منزه تر و مهذب تر است و از واردات قلبی و محسوسات حواس بیرون است چشمها او

را نمی بیند او بلندمرتبه است آنچه وصف کرده اند ناقص و نارسا است و خداوند از آن

دور است او از درک بشری خارج و به هر مخلوقی نزدیک او خالق زمان و مکان است

نمی توان در زمانی یا مکان او را نمود و نشان داد ساحت جلال و کبریائی او منزه از

چند و چون است و آنچه که تو به خاطر آوری تعلق به مصنوع و ممکن دارد خالق و

واجب از آن بیرون است پس او یگانه ای است که نظیر و شبیه و ضد و ند ندارد.

نعتل گفت - ای محمد راست گفתי اما یگانه است یعنی چه یگانه بودن شبیه است به

یگانه بودن انسان و سایر مخلوقات - که آنها را هم واحد می گوئیم خدا را هم واحد

می گوئیم!؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - ای باعمار ه وحدانیت و احدیت خداوند تعالی واحد

و احد حقیقی است که ذات مقدس او در نهایت بساطت و صرف وحدت است ولی انسان را که واحد گوئی واحد حقیقی نیست بلکه واحد ترکیبی است زیرا انسان روح و جسم دارد مرکب است از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و غیره پس وحدت او وحدت ترکیبی است اما در ذات مقدس حق صفات عین ذات اوست و هیچ ترکیب و جزئی ندارد.

نعثل - راست گفتمی درست است اکنون مرا خبر ده از وصی خود زیرا هر پیغمبری وصی دارد پیغمبر ما موسی بن عمران وصی خود یوشع بن نون را معین کرد وصی تو کیست؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آری من اوصیائی دارم و جانشین من پس از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو فرزندزاده من حسن و حسین پس از حسین نه نفر از صلب حسین پیشوایان دین و ائمه معصومین اوصیاء من می باشند.

نعثل - نام هر یک را بیان کن!؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - پس از حسین علی و پس از او محمد و بعد از او جعفر و پس از جعفر موسی که هم نام موسی بن عمران است و بعد از او علی که رضا گویند و بعد از او محمد و پس از او حسن و سپس حجه ابن الحسن است که آنها دوازده سبط می باشند مطابق عدد اسباط بنی اسرائیل.

نعثل - یا محمد جای آنها در آخرت کجا است؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - در بهشت با من خواهند بود.

نعثل - اکنون شهادت می دهم که تو رسول خدا و فرستاده به حق هستی و شهادت می دهم که این بزرگواران که یاد نمودی اوصیای به حق تو می باشند و من نام آنها را در کتب آسمانی

[صفحه ۲۵]

دیده بودم و موسی بن عمران ما را به این وقایع خبر داده است که آخرالزمان پیغمبری

خواهد آمد و او دوازده سبط و وصی دارد و هر یک از عقب دیگری به عدد اسباط است

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - ای باعماره آیا اسباط را می شناسی
 نعثل - بلی آنها دوازده نفر سبط بودند و از آن جمله لاوی بن ارخیا بود که غایب
 گردید و مدتی از بنی اسرائیل پنهان بود تا چند سال بعد عودت کرد و شریعت موسی را
 پس از آنکه کهنه شده بود ظاهر ساخت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - یا باعماره هر چه در بنی اسرائیل واقع شده در امت
 من هم واقع می شود طابق النعل فی النعل و همانطور که لاوی بن ارخیا غایب گردید و
 بعد ظاهر شد و تجدید شریعت موسی را نمود دوازدهمین وصی من هم مخفی خواهد
 شد و پس از مدتی مدید ظاهر خواهد شد و شریعت مرا پس از اندراس تجدید خواهد
 نمود و اضافه فرمود که خوشا به حال کسانی که دوست دارند اوصیاء مرا و چنگک به
 دامن آنها زنند و وای بر آنها که دشمنی کنند و خصومت ورزند.

نعثل برخاست ایستاد و چند شعر در منقبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سرود که
 مضمونش تقریبا چنین است:

درود خداوند بر پیغمبرش که بلندمرتبه و صاحب علو عظمت است تحت خدا بر تو
 ای پیغمبر که از همه برتر و بالاتری ای که تو بهترین خلق خدا می باشی توئی پیغمبر
 برگزیده حق توئی که بنی هاشم به تو مفاخره و مباحث می کنند ما به تو هدایت شده ایم
 و راه حق را تو به ما آموختی ما به تو امیدواریم و آنچه امر فرموده و آنها که نام آنها را
 بردی و عدد آنها که دوازده نفر است برگزیده خدا می باشند و خداوند به آنها هدایت
 می فرماید و به وجود کدورات عالم طبع را می زداید هر کس به آنها توسل جوید
 رستگار و هر که ناامید گردد بدبخت خواهد شد آخرین آنها کسی است که تشنگان
 وادی جهالت را از علم و فضیلت سیراب می کند و امامی است منتظر که او را می کشند
 تا بقیه عترت تو ظاهر شوند و خیرخواهان و نیکان آنها هستند که از اوصیاء تو پیروی و

تبعیت کنند هر کس اطاعت کند به بهشت می رود هر که منحرف گردد به جهنم قرار می گیرد

دلیل دیگر بر امامت

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من احب ان يلقى الله عزوجل و هو مقبل عليه غير معرض عنه فليتوال اخي عليا و من سره ان يلقى الله و هو عنه

[صفحه ۲۶]

راض فليتوال ابنه الحسن و من احب ان يلقى الله و لا خوف عليه فليتوال ابنه الحسين عليه السلام و من احب ان يلقى الله تعالى و قد محص عنه ذنوبه فليتوال علي بن الحسين السجاد و من احب ان يلقى الله و هو قرير العين فليتوال محمد بن علي الباقر و من احب ان يلقى الله تعالى و كتابه يمينه فليتوال جعفر بن محمد الصادق و من احب ان يلقى الله تعالى طاهرا مطهرا فليتوال موسى بن جعفر الكاظم و من احب ان يلقى الله تعالى صاحبا مستبشرا فليتوال علي بن موسى الرضا و من احب ان يلقى الله و قد رفعت درجاته و بدلت سيئاته حسنات فليتوال محمد بن علي الجواد و من احب ان يلقى الله و يحاسبه حسابا يسيرا فليتوال علي بن محمد الهادي و من احب ان يلقى الله و هو من الفائزين فليتوال الحسن العسكري و من احب ان يلقى الله و قد كمل ايمانه و حسن اسلامه فليتوال الحجة صاحب الزمان المنتظر صلوات الله عليه فهؤلاء مصابيح الدجى و ائمة الهدى و اعلام التقى من احبهم و تولاهم كنت ضامنا له على الله الجنة»

ترجمه

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند هر که دوست دارد ملاقات کند خدا را و روی مرحمت و لطف خود را از وی باز نگرداند - دوست بدارد و موالات کند با برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام

هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و خدا از او راضی باشد دوست بدارد فرزند او

حسن علیه السلام را

هر که بخواهد ملاقات کند خدا را و به هیچ وجه خوف و ترس نداشته باشد فرزند دیگر او حسین علیه السلام را دوست بدارد

هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و گناهان او ریخته شود و محو شده باشد دوست بدارد فرزند او علی را که بزرگ سجده کنندگان است

هر که دوست بدارد خدا را ملاقات کند و چشمش شاد باشد فرزند او محمد بن علی را دوست بدارد که شکافنده علوم و دانش است

هر که دوست دارد که خدا را ملاقات کند و نامه عملش را بدست راستش دهند «که نشانه رستگاری اوست» دوست بدارد جعفر بن محمد را

هر که دوست می دارد خدا را ملاقات کند پاک و پاکیزه دوست بدارد موسی بن جعفر را

هر که دوست می دارد خدا را ملاقات کند و خندان و شادان باشد دوست بدارد علی بن موسی را

[صفحه ۲۷]

هر که دوست می دارد که خدا را ملاقات کند و درجات او بلند باشد و سیئات او مبدل به حسنات شود فرزند او محمد را دوست بدارد.

هر که دوست می دارد خدا را ملاقات کند و حساب او به آسانی بگذرد دوست بدارد علی بن محمد هادی را

هر که بخواهد خدا را ملاقات و از رستگاران باشد دوست بدارد حسن عسکری را

هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و دین او کامل و نیکو باشد موالات و دوستی کند با حجة بن الحسن صاحب الزمان که مردم در انتظار او خواهند بود

اینها چراغهای افروخته الهی و شمعهای فروزان آسمانی هستند آنها پیشوایان دین و پرهیزکاران کتب ربوبی هستند هر کس با آنها موالات کند و دوستی نماید و تسلیم امر

آنها گردد من ضامن می شوم خداوند آنها را بهشت ببرد
 هر کس معتقد به امامت این دوازده امام گردد دوازده مژده به آنها داده می شود و هر
 که دوازده مژده به او داده شود پادشاه دنیا و آخرت است

اثبات امامت حضرت امام محمدباقر علیه السلام از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت ابوالقاسم حسنی که مزار مقدسش در ری مطاف میلیونها مردم مسلمان است
 روایت درباره نص امامت ائمه معصومین که نام حضرت زین العابدین در آن تصریح
 شده نقل می فرماید که ما از نظر اهمیت موضوع ترجمه اجمالی آن را نقل می کنیم
 حضرت عبدالعظیم از جمله سادات حسنی است و دارای مقامی ارجمند است که
 زیارت او را با زیارت سیدالشهداء علیه السلام برابر دانسته اند چنانچه امام علیه السلام
 فرمود من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلا - این سید عالم جلیل القدر
 می فرماید وارد بر حضرت علی بن محمد نقی الهادی شدم پس از سلام و احوال پرسی
 فرمود مرحبا به تو ای عبدالعظیم خوش آمدی گفتم قربانت تو امام و ولی ما هستی و
 من میل دارم عقاید خود را برای تو بگویم تا بدانم درست است یا خیر فرمود - بگو من
 گفتم معتقدم که خدای عالم یگانه است که شبیه و نظیری نداشته و از دو حد بیرون
 است حد تعطیل و حد تشبیه اوست قدیر سمیع و علیم بصیر مرید و مدرک است و
 صفاتش عین ذاتش می باشد و گرنه لازم آید که صفات کمال او در مرتبه علت و مؤثر
 وجود او باشد و ترکیب لازم می شود یا به قول حکماء لتاخر المعلول عن درجۃ العلت و
 خداوند از حد تعطیل که نقص و احتیاج باشد بیرون است و از حد تشبیه که نظیر و
 شبیه و مثل و مانندی

[صفحه ۲۸]

داشته باشد خارج است جسم و جوهر و عرض و هیولی و صورت ابعاد ندارد بلکه فوق
 الفوق و فوق ما کل یدرکه العقول و الافهام است یعنی هر چه شما فکر کنید خداوند از

آن منزله است - و نیز شهادت می‌دهم که محمد بنده او و فرستاده او نبوت همه انبیاء ختم شده به وجود او و پس از او پیغمبری نخواهد آمد و خلیفه و جانشین بلافصل منصوب و منصوص آسمانی او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین زین‌العابدین و پس از او محمد بن علی باقر العلوم و پس از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او موسی بن جعفر الکاظم و بعد از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی بعد از ایشان ای آقای من شما هستید

امام هادی فرمود پس از من فرزندانم حسن بن علی و پس از او شخصی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد عرض کردم معتقدم هر که آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن دارد خدا را دشمن داشته است

حضرت عبدالعظیم پس از بیان عقیده امامت از حشر و نشر و دوزخ و قیامت معاد و سزا و جزا اظهار نمود و از اصول و فروع دین بیان فرمود که گویا در کتاب منتقم حقیقی آنجا نقل نموده‌ایم
روایت دیگر

عبدالله بن ابی اوفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در فتح خیبر نقل می‌کند که در بیان امامت و خلافت ولایت فرمود هر پیغمبری دوازده وصی داشته و اوصیاء من نیز دوازده نفر هستند که اول آنها علی و آخر آنها قائم آل محمد و مهدی است می‌باشد که در پس پرده غیبت قرار می‌گیرد تا وقتی که به اذن پروردگار ظاهر گردد و زمین را پر از عدل و داد کند - و اسامی همه ائمه را یکی پس از دیگری نقل فرموده است به شرحی که در سابق در همین کتاب و سایر کتب درباره امامت نقل نمودیم امامت حضرت سجاد را مفصل و مشبع به نام و نشانی زین‌العابدین سجاد تصریح و

تأکید فرموده است که در جلد مستقلی نوشتیم و به نام ابوجعفر امام محمد باقر العلوم تصریح و تخصیص یافته است که احادیث مفصلی نقل شده است

نص وصیت بر امامت امام محمدباقر علیه السلام

من دلائل الحمیری عن ابی بصیر قال قال ابوجعفر علیه السلام کان فیما اوصی ابی الی اذا انامت فلا یلی غسلی احد غیرک فان الامام لا یغسله الا الامام علامه مجلسی می نویسد زهری می گوید وارد شدم بر علی بن الحسین [صفحه ۲۹]

در مرضی که از آن درگذشت طبقی پیش روی او بود در آن نان و هندوانه بود به من فرمود بخور عرض کردم یابن رسول الله من خوردهام فرمود هندوانه میوه ای است که قطره ای از آب بهشت که شفا در آن است در آن ریخته شده پس از غذا عطر آوردند استعمال فرمود به من هم فرمود از این عطر استعمال کن این عطر بنفشه است گفتم بنفشه بر سایر عطریات چه مرتبت دارد فرمود این عطر نسبت به سایر عطریات مانند اسلام نسبت به سایر ادیان است

در این موقع محمد فرزندش آمد که مدت ها در گوش او چیزی می گفت و بشنیدم که می گفت علیکم بحسن الخلق پرسیدم یابن رسول الله پس از شما کی خلیفه و جانشین شما می باشد فرمود این فرزندم محمد وصی و وارث و معدن علم و شکافنده دانش است در این موقع او را به بازار فرستاد من پرسیدم یابن رسول الله آیا اولادی بزرگتر از او هم داری که امامت را به او واگذاری فرمود اولاد بزرگتر از او ندارم و امامت هم به کوچکی و بزرگی نیست زیرا امامت عهدیست آسمانی که خداوند به هر کس بخواهد می بخشد پرسیدم اسم آنها را از کجا می شناسید فرمود صحیفه ای در نزد ما هست که الواح ۱۲ گانه دارد دوازده صفحه دارد در هر صفحه مصدر به نام یکی از ائمه است که نام او و پدر و مادر و خصوصیات و علائم و نشانه های هر یک در آن ثبت است آنگاه

فرمود از صلب محمد پسر هفت نفر از اوصیاء خواهند آمد که آخر آنها مهدی است و قائم خاتم آل محمد می باشد [۱۱].

انه وصیی و وارثی و عیبه علمی معدن العلم و باقر العلم

علامه مجلسی در بحار روایت می کند که زهری گفت خدمت امام علی بن الحسین علیه السلام بودم که پس از مذاکرات بسیار هندوانه خوردیم و عطر بنفشه آوردند فرمود استعمال کن که بهترین عطرهاست آنگاه از وصی او پرسیدم فرمود این پسر من که نزدیک من نشسته وصی و وارث و خزانه دار علم و شکافنده علم است پس از من پرسیدم اولاد بزرگتری نداری که به او وصیت کنی فرمود امامت و این مقام آسمانی به بزرگی و کوچکی نیست بلکه یک منصب آسمانی است که هر که را خواست در مکتب ربوبی خود پرورش می دهد.

زهری می گوید پرسیدم شماها که اکثر چند اولاد پسر دارید از کجا می دانید که کدام یک منصوب آسمانی هستند فرمود نزد ما صحیفه ای هست که روی آن نگاه می کنیم اسامی ائمه معصومین در آن ضبط است و آن صحیفه از لوح صورت برداشته شده که از پیغمبر

[صفحه ۳۰]

به ما رسیده است و اسامی اثنی عشر دوازده امام در آن ثبت است و فرمود از صلب این محمد هفتمین آنها مهدی است که غایب می گردد [۱۲].

رقیب امامت

امام محمد باقر علیه السلام به شرحی که در ادله امامت آن حضرت گفتیم امام پنجم منصوب و منصوص از جانب پروردگار بود و بین فریقین در عصمت و امامت او سخنی نیست فقط درباره امامت او رقیبی بود که آن هم زید بن علی بن الحسین است و ما در کتاب سیدالساجدین علیه السلام گفتیم زید دعوی امامت نداشت بلکه معتقد بود که

باید در قبال غاصبین حقوق قیام و خروج کند تا حق میراثی خویش را از غاصبین بگیرد و سبب اهمیت زید پس از او شهرت گرفت و آن هم به سبب شهادت زید بود که این سید عالی مقام روحانی را با وضعی فجیع کشتند و همان مظلومیت سبب شد که طرفداران او مقامی برای او قائل شدند و طوایف بزرگی به پیروی او برخاستند در حالی که ما از سطور زندگانی حضرت زید و یحیی کلماتی جز خروج مبنی بر دعوی امامت از ایشان ندیده‌ایم اما پیروان او معتقدند که امامت منحصر در اولاد فاطمه نیست در حالی که امامیه به ادله قاطعه بر این عقیده‌اند که ائمه از قریش و از نسل فاطمه زهرا و اولاد سیدالشهداء علیه‌السلام به نام و نشانی مخصوص که در کتب انساب ضبط است می‌باشند و حتی سایر اولاد امیرالمؤمنین از غیر فاطمه زهرا (س) امام نشدند زیدیه می‌گویند

کل فاطمی عالم شجاع سخی زاهد خرج بالامامه یکون اماما واجب الطاعه سواء کان من اولاد الحسن الزکی المجتبی او من اولاد الحسین سیدالشهدا (ع)
 علت انحراف این عقیده را که نسبت به شخص زید می‌دهند می‌گویند زید بن علی شاگرد واصل بن عطا بود و نزد او تحصیل کرده و چون واصل خود مذهبی داشت که پس از جنگ نهروان عقیده پیدا کرد که علی بن ابیطالب علیه‌السلام در جنگهای جمل و صفین بر یقین از صواب نبود یعنی اشتباه کرد با معاویه به جنگ پرداخت و احدالفریقین بر خطا بودند لا علی الیقین واصل می‌خواهد بگوید این جنگها مبتنی بر حب و ریاست بوده و حتما یکی از آنها خطا کرده‌اند اما چون از معاویه الهام در این عقیده به زر و زور گرفته بود نمی‌توانست او را به خطا نسبت دهد اما از علی به سبب اینکه او امام و اعلم و ازهد از تمام بشر بود نمی‌توانست نسبت خطا به او بدهد فقط القاء شبهه کرد که این جنگها بر اساس اصول عقیده نبود و یکی از دو طرف

[صفحه ۳۱]

اشتباه و خطا کرده‌اند بدون آنکه بگویند کدام یک بودند.

واصل يك عقیده دیگر هم داشت و آن این بود که می گفت می توان مفضل را بر فاضل مقدم داشت و مفضل می تواند بر فاضل امامت کند
 ابن ابی الحدید معتزلی هم که از همین تیره در عقیده است اول کتاب خود و همچنین امام فخر رازی و حتی غزالی می نویسند الحمد لله الذی تقدم المفضل علی الفاضل که مرادش ابوبکر و عمر و عثمان نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است اقرار به افضلیت علی دارند معذک به حکم سیاست محیط هم مفضل را بر فاضل جواز تقدم می دهند و گویند

و كان علی افضل الصحابه الا ان الخلافه فوضت الی ابی بکر لمصلحه رأوها و قاعده دینیه راعوها من تسکین نائرة الفتنة و تطیب قلوب عامه الخلق فان عهد الحروب التي جرت فی ایام النبوه كان قریبا و سیف امیر المؤمنین عن دماء المشرکین من قریش لم یجف و الضغاین فی صدور القوم من طلب الثار كما هی فما كانت القلوب یمیل کل المیل و تنقاد کل الانقیاد و كان المصلحه ان یمیل بالین و التودد و التقدّم بالسن و السبق فی الاسلام و القرب من رسول الله (ص)
 می گویند علی بن ابیطالب افضل از همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود ولی خلافت را به ابوبکر تفویض کرد و علت آن مصلحت اجتماعی بود تا آتش فتنه بخوابد و لهیب بدینی فرونشیند و دل های مردم راغب ابوبکر بود نه به نصب علی علیه السلام چه علی در جنگ های اسلام که زمان پیغمبر رخ داده بود آن قدر بینی گردنکشان کفار قریش و عرب را به خاک مالید که هنوز خون از شمشیر او می چکید و کینه های سینه آنها هنوز باقی بود و از این جهت مردم میل به علی بن ابیطالب نداشتند و مصلحت در این بود که او خلافت را به ابوبکر واگذارند تا به نرمی و لینت و سکوت سلوک کند و ابوبکر هم که از جهت سن بزرگتر بود [۱۳].

این سخن صورت ظاهری دارد و باطنی چون مقدمات یک قضیه از صغری و کبری ناقص و غلط بوده به عقیده منطقیین نتیجه درست دست نمی دهد و این حقیقت به

ثبوت رسیده که مقدمه غلط نتیجه درست نمی دهد

اول با اقرار به افضلیت عقلا جایز نیست مفضول تقدم بر فاضل جوید زیرا فساد از مفضول است جاهل است که موجد فتنه و فساد می گردد به علاوه مگر فتنه را سقیفه

بنی ساعده

[صفحه ۳۲]

بوجود نیامورد از آن گذشته منصوب انتخابی و اجتماعی و انتصابی بین مسلمین نبود این یک منصب آسمانی مبتنی بر قرآن و آفرینش و تصرف در عالم کون و فساد و در دست داشتن سر حلقه ولایت مطلقه الهیه است که خدای عالم به هر کس نمی دهد و به دست هر کس نمی سپارد.

به علاوه پیغمبر به عقیده فریقین خواست پس از آن همه آیات و احادیث و خطابه مفصل و ابلاغ ولایت علی در کراع غدیر خم در روی کاغذ و صحیفه وصایت ولایت او را بنویسد نگذاشتند و به نام «دعی الرجل لیهجر» آتش فتنه را روشن کردند و با مقراض حب جاه اختلاف را بوجود آوردند در حالی که پیغمبر خاتم النبیین که به وصف ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از آن در قرآن مجید تعبیر شده بیش از چندین صد حدیث در خلافت و وصایت و وزارت علی بن ابیطالب علیه السلام با صدها اماره و اشاره و تلویح و تصریح و تأکید بیان فرموده است باری آنها می گویند چون بنابر عصبت قومی که در اسلام از بین رفت ولی در دل منافقین هنوز حب جاه و نژاد و خون و عشیره و قبیله باقی بود بر حسب عادت قدیم قریش از علی خونهای طلبکارند که حاضر نبودند او امام و پیشوای آنها باشد و به این دلایل سخیف می خواهند بگویند زید ابن علی بن الحسین امام بود و او به تلقین استادش واصل بن عطا شیخین را غاصب حق علی نمی دانست و از او تبری نمی جست و اهل کوفه هم بدینجهت او را مدد و کمک نکردند تا کشته شد

این طبقه زیدیه می گویند زید بن علی با برادرش محمد بن علی الباقر احتجاج نموده و

گفت امامت به خروج و شمشیر است نه به علم حضرت امام محمدباقر علیه السلام فوری پاسخ داد بنابراین قول پدر تو علی بن الحسین امام نبوده زیرا خروج نکرده - و اگر خروج شرط امامت باشد بسیاری از ائمه ما از این مقام خارج می شوند - یا للعجب به شرحی که در جلد سابق زین العابدین علیه السلام دادیم - چون زید کشته شد فرزندش یحیی به خراسان رفت و خروج کرد و حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق خبر از خروج و شهادت آنها دادند و با آنها اجتماع در عدم خروج نمودند و همانطور که گفته بودند آنها کشته شدند پس از یحیی امر مفوض به محمد و ابراهیم شد که محمد به مدینه و ابراهیم به بصره رفت و آنها هم هر دو کشته شدند و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود صلاح به خروج نیست تا زمان قائم آل محمد که او خروج خواهد کرد و انتقام خون آنها را خواهد کشید

اما نگارنده گوید ما معتقدیم که نه محمد حنفیه دعوی امامت داشته و نه زید و یحیی دعوی امامت نمودند کسانی که جاه طلب بودند این بزرگواران را وسیله دعوی خود برای

[صفحه ۳۳]

احراز مقام و منصب قرار داده و آن هم پس از شهادت آنها بود از متون اخبار و احادیث مورد استفاده استنباط می شود که آنها خود دعوی امامت نداشته اند اما معتقد بودند که با آشفتگی احوال آل زیاد و آل مروان و ضعف و فساد و فتنه دربار امویان باید سررشته حکومت را از دست آنها بگیرند و مسند خلافت را احراز کنند و این معنی غیر از مفهوم امامت و پیشوای معنوی است که خود آنها می دانستند معصوم نیستند و عصمت منحصر به این چهارده نفر بوده و می باشد.

با این مقدمه نگارنده را عقیده این است که اکثر فرق اسلامی روی هوی و هوس و مشتهیات برای احراز جاه و منصب و مقام بوجود آمده و آن هم پس از شخصیت کسی بوده که خود را به جانشینی او معرفی می کردند چنانچه ابوبکر و عمر مکرر پس از

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به جعل حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث و عدم تعیین خلافت و ایجاد سقیفه که منا امیر و منکم امیر و صدها احادیث جعلی دیگر بر گردن ملت سوار شدند که روح مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن بیزار است و اگر امروز می شد از حضرت زید استعمال کنیم یقیناً می فرمود مقام امامت منحصر به حضرت امام محمدباقر علیه السلام است و سر حلقه ولایت مطلقه الهیه و صندوق آثار انبیاء و میراث خاتم النبیین نزد او به ودیعت سپرده شده است و او محور عالم نفوس خلائق می باشد

برادران امام محمدباقر علیه السلام

در شرح زندگانی امام سجاد علیه السلام گفتیم که ۱۵ نفر اولاد داشت که یکی از آنها ۱- عبدالله بن علی بن الحسین است که امام محمدباقر و عبدالله از دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است - او مردی فقیه عالم و فاضل ارجمند و راوی موثق و معتبر بود که صدقات پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام دست آن جناب بوده است - و از او اخبار کثیره روایت شده است - و از آن جمله روایتی است که عماره بن غزیه نقل کرده که عبدالله بن علی بن الحسین گفت قال رسول الله (ص) ان البخیل کل البخیل الذی اذا ذکرت عنده لم یصل علی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخیل که بخلش به کمال رسیده باشد کسی است که هر وقت نام مرا نزد او برند صلوات بر من نفرستد - و نیز عبدالله سمعان از عبدالله بن علی بن الحسین روایت می کند که از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود یقطع السارق الیمنی فی اول سرقته فان سرق ثانیه قطع رجله الیسری فان سرق ثالثه خلده السجن امیرالمؤمنین دزد را در بار اول دست راستش را می برید در بار دوم پای چپش را و در بار سوم او را زندانی می کرد

۲- عمر بن علی بن الحسین کان فاضلاً جلیلاً و ولی صدقات النبی و صدقات

[صفحه ۳۴]

امیرالمؤمنین و کان ورعا سخیا و از او روایت کرده‌اند که گفت المفرط فی حینا کالمفرط فی بغضنا لنا حق بقرابتنا من نبینا علیه و آله السلام و حق جعله الله لنا فمن ترکه ترک عظیما انزلونا بالمنزل الذی انزلنا الله به و لا تقولوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا الله فبدنوبنا و ان فبرحمنا برحمته و فضله فرمود هر کس در دوستی ما افراط کند مانند کسی است که در دشمنی ما افراط کرده باشد خداوند برای ما به سبب قرابت و خویشاوندی پیغمبرش حقی قائل شده که هر که ترک آن حق را بنماید یک امر بزرگی را ترک کرده و منکر آیات منزله آسمانی شده فرمود در حق ما نگوئید آنچه را که در ما نیست خداوند ما را به گناه خودمان عذاب می‌کند و اگر بیامرزد و ترحم فرماید به لطف و بزرگواری خود می‌آمرزد

۳- زید بن علی بن الحسین: یکی دیگر از برادران امام محمدباقر زید بن علی بن الحسین است که پس از امام محمدباقر افضل و اعبد و اتقی از دیگران بود او مردی فقیه شجاع سخی عابد بافضیلت بود که با شمشیر امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و او بود که به خونخواهی جدش حسین علیه‌السلام قیام کرد و شهید شد چنانچه در جلد امام سجاد علیه‌السلام گفتیم

۴- حسین بن علی بن الحسین السجاد: یکی دیگر از اخوان امام محمدباقر حسین بن علی بن الحسین علیه‌السلام که او هم مردی فاضل متقی پرهیزکار بود و از او احادیث بسیار روایت شده که از عمه‌اش و پدرش اخباری روایت کرده که از آن جمله است احمد بن عیسی گفت حسین بن علی بن الحسین را دیدم که هر کس را دعا می‌کرد دعایش مستجاب می‌شد - حرب الطحان گفت در مدینه هیچ کس را از حسین بن علی اشد خوف ندیدم و از آن جناب روایت کرده‌اند که گفت ابراهیم هشام مخزومی والی مدینه شد و روزهای جمعه منبر می‌رفت به جدم امیرالمؤمنین دشنام می‌داد و شماتت می‌کرد روزی یکی از او پرسید از خدا نمی‌ترسی چنین سخنان نسبت به شخصی که

دوست و دشمن در فضیلت او اعتراف کرده‌اند می‌گوئی گفت چرا یک روز همچنان که بالای منبر بود تیری بر او خورد و مرد و هیچ کس نفهمید این تیر از کجا بوده است [۱۴].

احتجاج امام محمدباقر علیه السلام با زید

در کتاب صراط المستقیم شیخ زین‌الدین می‌نویسد یک مخاصمه و احتجاجی بین زید بن حسن و محمد بن علی الباقر در میراث النبی رخ داد بدین شرح زید مطالبه میراث پیغمبر را کرد حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ای زید می‌خواهی حجت و دلیلی از خودت بر تو بنمایم که یقین کنی [صفحه ۳۵]

وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من هستم نه تو و حقی در این وراثت که حفظ آثار نبوت و ودایع امامت است در تو نیست - گفت آری فرمود میل داری کاردی که در زیر لباس داری شهادت بر اثبات حق من دهد گفت آری که به اشاره امام محمدباقر کارد زیر جامه او به زمین افتاد و به قدرت حق به صدا درآمد و گفت یا زید انت ظالم و محمد احق بالامر منك و لئن لم تکف لالین قتلك فغشی زید گفت ای زید تو ظلم می‌کنی محمد سزاوارتر است به امر امامت و اگر دست از او برنداری مرتکب قتل تو می‌شوم زید به شنیدن این سخن غش کرد حضرت محمد بن علی او را به هوش آورد و سنگی در زیر پای هر دو بود که آن هم به سخن آمد و همان کلمه که آن کارد گفت تکرار نمود - و نیز درختی را پیش خواند که آنهم آمد اعتراف و اقرار به همان سخن کرد زید رفت نزد عبدالملک بن مروان گفت از نزد ساحری آمده‌ام تو باید او را دفع کنی عبدالملک به امیر مدینه نوشت آن حضرت را دستگیر و مقید به شام بفرست عامل مدینه نوشت آنکه را که تو می‌گوئی بهترین خلق خدا روی زمین است و مثل و مانند ندارد - در عبادت و بندگی و زهد و تقوی و علم و

فضیلت بی نظیر است هر وقت در محراب عبادت مشغول می شود چرنده و پرنده اطراف او جمع می شوند و با او به یک آهنگ تسیح و تهلیل می گویند و قرائت قرآن او شبیه به مزمار داود است صلاح نیست تو متعرض چنین شخصی بشوی که همه خلق به او سر تعظیم و تجلیل فرود می آورند عبدالملک از این گزارش شاد شد و نصیحت را به جان و دل پذیرفت

معجزات امام محمدباقر علیه السلام

درباره معجزه و علت اینکه باید پیغمبران و ائمه (ع) معجزه داشته باشند در کتاب تاریخ انبیاء و پیشوای اسلام و سایر کتب شرح حال ائمه که تاکنون طبع و نشر یافته با جمال و تفصیل بحث کرده ایم امتیاز و تشخیص امام از غیر امام به همین معجزه است که دیگران عاجز از آوردن مثل آن باشند و این معجزات با سحر و جادو و علوم اعداد و جفر و رمل و اسطرلاب و قواعد علمی دیگر و ریاضیات و غیره بسی فرق و بسیار امتیاز دارد زیرا این اعجاز تصرف در امور و موالید و عناصر است که به اذن خداوند انجام می شود و آنها یک رشته علوم طبیعی و ریاضی است که در صور اشیاء تصرف علمی می شود یا در دیده بیننده تصور در نشان دادن مرئی و مناظر منظوره می گردد اما اعجاز انبیاء بحث تصرف در جواهر و اعراض و محو و اثبات باذن الله است که در ماهیت و وجود آنها، در بود و نبود آنها تصرف می کنند و بعد دیگر موجود و معدوم نخواهند بود

[صفحه ۳۶]

مثلا عصای موسی که هزارها متر مکعب احجام سحره و کهنه را خورد و بلع کرد و دیگر اثر از تمام آن حجم سحر ساحرین باقی نماند و عصای موسی هم به صورت اولیه برگشت ولی در سحر ساحرین فقط خلع و لبس می شود صورتها عوض می گردد در ماهیت وجود موجودات اثری ندارد یا اعجاز آنها از تصرف در امور طبیعی عالم است

که خرق شمس شود یا شق القمر گردد یا از شکم سنگ شتر مخصوص به رنگ و هیکل مخصوص بیرون آورند یا زنده را مرده نمایند یا مرده را زنده کنند تمام این معجزات باذن الله برای ثبوت مقام خلافت و ولایت و وصایت پیغمبر خاتم النبیین و نشان دادن تربیت ربوبی آنهاست که از منبع شدید القوی می گیرند و بدون امر حق قدمی بر نمی دارند [۱۵].

یک قسمت اعجاز ائمه معصومین هم روی مبانی علمی آنهاست که خداوند تعالی پنج علم مخصوص خود را که در قرآن در اواخر سوره لقمان تشریح فرموده به ائمه طاهرین که برگزیدگان و تربیت یافتگان خودش در مکتب ربوبی می باشند عنایت فرموده است - چنانچه در سوره لقمان آیات ۳۲ فرماید

ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر

علم قیامت - علم نزول باران - علم جنین شناسی - علم غیب برای آینده - علم مردن و مرگ مخصوص خدای تعالی است

حارث بن عمرو محاربی از اهل بادیه بود آمد حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید قیامت کی خواهد بود من تخمی در زمین کشته ام باران کی خواهد آمد که سبز شود زن من حامله است چه خواهد زائید دختر است یا پسر عمل خود را می دانم فردا چه خواهم کرد - محل تولد خود را می دانم مرگم کجا خواهد بود - جبرئیل نازل شد این آیه را آورد - که این علوم مخصوص ما است اما از باب حکمت و مصلحت آن را به برگزیدگان خود آموختیم و خدا می داند قیامت کی خواهد شد - باران به اذن او می بارد چنانچه در آیه دیگر سوره واقعه هم بر سبیل استعلام استیجابی می فرماید

أنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا شما باران را از ابرهای بارنده فرو میریزید یا ما باران را بر سطح زمین فرو می ریزیم.

و علم ارحام آیا دختر است یا پسر جز خداوند کسی نمی داند و امروز که قرن بیستم

[صفحه ۳۷]

و قرن اتم است و این اندازه طب و جنین شناسی وسعت یافته و با اشعه مافوق بنفش از اعماق سنگ و کوه و آب و دریا و خاک و معادن استفاده می کنند می بینند و می شناسند معذکک هنوز نتوانسته اند بفهمند که در جنین پسر است یا دختر و کلیه دکترها اعتراف به عجز خود در این زمینه نموده اند ولی امام باذن الله می داند و به هر کس صلاح و مصلحت باشد می فرماید

یکی دیگر - کسی نمی داند فردا چه خواهد شد لا يعلم الغیب الا هو

که داند بجز ذات پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

و کسانی که در علوم ریاضی و ریاضت از غیب خبر می دهند هم فقط آنهاست هستند که از گذشته می توانند خبر دهند از آینده کمتر کسی می تواند خبر دهد جز آنکه مؤید من عندالله باشد و ائمه معصومین ما که لوح محو و اثبات و صحیفه فاطمیه که نماینده و رونوشتی از لوح محفوظ است در زیر نظر آنهاست آن هم باذن الله هر خبری که مصلحت طرف یا مقتضی حال ایجاب کند از آینده می گویند

اما محل وفات و ساعات مردن هم در نظر آنها از همین لوح محو و اثبات معین می شود که دیگری نمی داند و واقف نیست فقط خداوند است که علیم و خبیر است و این مزیت را به ائمه خود اهداء و اعطا فرموده است

معجزه اول - عباد بن کثیر بصری گفت خدمت امام محمدباقر علیه السلام رفتم گفتم حق مؤمن بر خدا چیست؟

فقال من حق المؤمن علی الله ان لو قال لتلك النخلة اقبلی لا قبلت فنطرت و الله الی

النخلة التي كانت هناك قد تحركت مقبله فاشار اليها قری فلم اعنک

حضرت رنگش دگرگون شد فرمود حق مؤمن بر خدا این است که اگر مؤمن به این درخت خرما گفت بیا نخل حرکت کند نزد او بیاید راوی قسم می خورد به خدا

سوگند که یک لحظه نگاهی به درخت خرما کرده فرمود بیا که درخت بسوی او حرکت کرد آنگاه اشاره فرمود قرار بگیر ایستاد و این معجزه از امام محمدباقر علیه السلام برای اصحابش نمودار گردید.

نگارنده گوید که سه موضوع از این اعجاز و این خبر بدست می آید یکی آنکه امام هم مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام گرفتن وحی انصرافی از عالم ماده به عالم دیگر پیدا می کرد و همین انصراف سبب تغییر رنگ طبیعی او می شد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام نزول

[صفحه ۳۸]

وحی سنگین می شد و بدنش مرتعش و رنگش دگرگون می گردید امام محمدباقر هم هنگام نمودن یک اعجازی به حالت عالم غیبی متوجه می شد و بدین جهت رنگش تغییر می کرد

موضوع دیگر سؤال سؤال اختباری و امتحانی بود که راوی می خواسته امام زمان خود را بشناسد که حضرت او را بدین حقیقت واقف ساخته است

موضوع دیگر حرکت درخت بین خاک و آب و گل با آن قدرت نباتی است که یک بلکه چند نفر قادر نیستند یک درخت نخل را از جا برکنند چه جای آنکه حرکت دهند و امام بدون درنگ آن را احضار فرمود اجابت کرده در حضورش ایستاد این خرق طبیعت برای اعجاز آن حضرت بود که دیگران از آوردن نظیر آن عاجز هستند.

موضوع دیگر کلمه‌ی مؤمن را بدین جهت وصف فرمود که علامت ایمان کامل و مؤمن حقیقی این است که وقتی عبادت و اطاعت خدا را کرد خداوند هم تمام عناصر و موالی را در اختیار او بگذارد تا در آنها تصرف فرماید و این مصداق کامل و تمام فقط در ائمه معصومین ظهور و بروز داشته مؤمنین دیگری که واجد شرایط فوق باشند به این کمال و فضیلت نمی شناسیم مگر شاگردان مکتب آنها که تعبیر به شیعه امامیه می شوند و گفته خلقوا من فاضل طینتنا

۲- معجزه‌ای است که ابی‌صباح کنانی نقل می‌کند گفت یک روز رفتم درب خانه امام محمدباقر علیه‌السلام درب را کوبیدم یک کنیزکی آمد در را گشود گفتم برو به آقا بگو کنانی آمده شرفیاب شود بی‌درنگ از داخل حجره فرمود وارد شو شرفیاب شدم عرض کردم فقط برای عرض سلام و زیارت شما آمده‌ام فرمود راست می‌گوئی اگر غیر از این بود چشم ما تو را نمی‌دید از پشت دیوار همانطور که تو ما را نمی‌دید آن وقت فرقی بین ما و شما نبود اکنون برگرد نزد اهل و عیالت

و بدیهی است که امام که تربیت شده قلب ربوبی است می‌بیند از عقب و جهات دیگر همانطور که از پیش رو می‌بیند زمان و مکان و حجر و مدر برای او حاجب دیدن نیست و لذا امام زمان ما اکنون به حال ما واقف و ما را می‌بیند و به حال ما و اعمال ما واقف است در زیارتش می‌خوانی اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی امام کسی است که همه جا را ببیند همه صداها را بشنود همه اعمال را مشاهده کند و پاسخ همه را بدهد و به حال همه رسیدگی نماید

۳- حبابه والیه می‌گوید وارد بر امام محمدباقر علیه‌السلام شدم فرمود چه شده نزد ما آمده‌ای گفت برای آنکه موی سرم سفید شده دلم گرفته امام علیه‌السلام دست بر فرق او گذاشت در اثر دست امام

[صفحه ۳۹]

موی سرش سیاه شد و به حال زنان جوان برگشت

۴- ابی‌بصیر می‌گوید در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودم نشسته بودیم در سبب رحلت علی بن الحسین سخن می‌فرمود که در آن حال منصور و داود بن سلیمان وارد شدند داود نشست و آنها ایستاده بوده امام فرمود چرا دوانیقی نیامد بنشینید او جفا کرد اما بدان که صباحی چند نخواهد گذشت که او بر مردم سلطنت خواهد یافت و نفوذ حکم او شرق و غرب را فرا می‌گیرد و خزائن بسیار در اختیار او در می‌آید که احدی قبلا بدست نیاورده است داود

بلند شد دوانیقی را صدا کرد این خبر را به او داد دوانیقی آمد حضور امام ایستاد گفت آیا این خبر که داود گفت صحیح است فرمود حتما واقع خواهد شد پرسید ما اولاد عباس قبل از شماها اولاد علی به سلطنت خواهیم رسید فرمود آری مدت بنی امیه سپری شده ولی مدت شما طولانی خواهد بود و فرزندان شما با کشور مانند گوی که کودکان با آن بازی کنند بازی خواهند کرد - دوانیقی که به سلطنت رسید عظمت امام محمدباقر در نظر او بسیار شد

ما در تاریخ اسلام نوشتیم ذخیره اموال و بیت المال مسلمین در زمان منصور به اندازه‌ای بود که هیچ یک از خلفا به آن مقدار مال و ثروت نداشتند - و این اعجاز علمی امام محمدباقر علیه السلام بود

۵- ابی بصیر گفت یک روز خدمت امام محمدباقر گفتم مگر شما ذریه رسول خدا نیستید؟ فرمود چرا گفتم مگر رسول خدا وارث انبیاء نبود؟ فرمود چرا ما وارث تمام علوم انبیاء هستیم مگر شما وارث تمام علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستید؟ فرمود چرا پرسیدم آیا شما می‌توانید مرده را زنده کنید؟ و کور و کر و ابرص را شفا دهید و خبر دهید از مردم که در خانه‌های خود چه می‌خورند و چه می‌کنند فرمود آری همه را خداوند در قدرت و اختیار ما گذاشته است آن گاه فرمود ای ابی بصیر نزدیک بیا نزدیک آن حضرت رفتم دست به صورت من کشید و من از اثر دست آن حضرت تمام موجودات که در دشت و کوه و صحرا و دریا بودند می‌دیدم و هیچ چیز برای من مانع دیدن نبود آنگاه دست دیگر بر سر من کشید به حال اول برگشتم که پشت دیوار را نمی‌دیدم ابوبصیر می‌گوید امام محمدباقر فرمود اگر بخواهی خداوند اجر اعمال تو را بدین دیدن در دنیا بدهد ممکن است هر کجا را بخواهی بینی و اگر بخواهی ثواب اعمال تو بهشت باشد بهتر است که میدان دید تو محدود باشد عرض کردم بهشت را بهتر دوست دارم

۶- جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که من با قریب پنجاه نفر خدمت امام محمدباقر علیه السلام بودیم جمعی از پیشه‌وران و تمر و خرما فروشان وارد شدند سلام کردند نشستند گفتند مغیره بن عمران با ما بود و اکنون در کوفه است او گمان می کرد که شما یک ملکی دارید که سنگ محک و امتحانی دارد او کافر را از مؤمن و دشمن را از دوست تمیز و تشخیص می دهد - فرمود پیشه تو چیست؟ گفت گندم فروشم فرمود دروغ گفتی گفت جو فروشم فرمود این طور هم نیست بلکه تو گوسفند فروش هستی گفت کی به شما خبر داد فرمود فرشته الهی به من خبر داد و آن همان ملکی است که دوستان ما را از دشمنان ما معرفی می نماید آنگاه فرمود تو به مرگ فجاء خواهی مرد جابر می گوید چون به کوفه برگشتم سراغ او را گرفتم گفتند مرده از زنش تحقیق کردم گفت سه روز است فجاء کرده است.

معجزه هفتم: عاصم بن ابی حمزه روایت می کند که در خدمت امام باقر علیه السلام سوار بودیم می رفتیم چند نفر ملتزم رکاب بودند که دو نفر مردی را دیدیم فرمود اینها دزدند آنها را بگیرد غلام امام آن دو نفر را گرفت فرمود در این کوه بروید غلامی را آنجا برده اند رفتند آن غلام را دیدند که رفیق آنها بود سپس فرمود رفیقی دیگر هم دارند او را هم به نشانی که داده بودند گرفتند به مدینه برگشتند فرمود خود شما بگوئید چه دزدیدید آنها ابا کردند فرمود دو هزار دینار دزدیدند که هزار دینار نزد این یک هزار دینار نزد آن یک می باشد و آن سومی لباس ها را دزدید آنگاه اسم و حسب و نسب هر یک را فرمود و خبر داد که بیست سال دیگر زنده است چون این اخبار غیب و این اعجاز را دیدند توبه کردند و اموالش را به صاحبش رد نمودند و ایمان آوردند و شهادت دادند به کلمه توحید و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راوی می گوید درست بیست سال بعد زنده بودند و مردند

۸- حسین بن راشد روایت می کند که زید بن علی قصد خروج داشت آمد نزد امام محمدباقر علیه السلام فرمود لا تفعل یا زید فانی اخاف ان تکون المقتول المصلوب بظهر

الكوفه اما علمت يا زيد انه لا يخرج احد من ولد فاطمه على احد من السلاطين قبل خروج السفيناني الا قتل ثم قال لى يا حسين ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار و فيهم نزل ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات فالظالم لنفسه الذى لا يعرف الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخيرات هو الامام ثم قال يا حسين انا اهل بيت لا نخرج من الدنيا حتى نقرأ لكل ذى فضل بفضلته

[صفحه ۴۱]

فرمود ای زید این کار را مکن من می بینم که تو خروج می کنی و در پشت کوفه تو را می کشند و مصلوب می نمایند مگر نمی دانی که تا قبل از خروج سفینانی هر کس از نسل فاطمه خروج کند کشته خواهد شد آنگاه به حسین بن راشد فرمود ذریه فاطمه بر آتش حرام شدند و خداوند به ما که ذریه او هستیم کتاب و صحیفه عنایت فرمود که به حقایق واقفیم از ذریه فاطمه دسته ای به نفس خود ظلم می کنند و جمعی مقتصد هستند و برخی سابقه نیکوئی دارند - اما ظالم به نفس آن کس است که امام زمان خود را نشناسد و مقتصد عارف به حق امام است و سابق به خیرات امام است سپس اضافه فرمود که ای حسین ما اهل بیت عترت از دنیا نمی رویم مگر آنکه هر با فضیلتی به فضل ما اقرار نماید.

- ۸- جمعی اجازه گرفتند وارد خانه امام محمد باقر شدند و آنجا به زبانی سخنانی می گفتند و گریه می کردند چنان حال آنها مبکی بود که ما همه گریان شدید پرسیدم از امام علیه السلام اینها چه ملتی و قومی هستند و چه می گویند فرمود آنها سریانی هستند و درد دل خود را می گویند و امام علیه السلام به کار آنها رسیدگی فرمود
- ۹- ابوبصیر گفت با امام علیه السلام کنار شط فرات رفتم امام (ع) فرمود هر حیوانی را از ماهی و غیر ماهی که نر و ماده آن کدام است اقوام و خاندان هر یک را بیان فرمود
- ۱۰- معجزه دیگر مربوط به زن گرفتن برای فرزندش می باشد که عیسی بن عبدالرحمن

از پدرش نقل می کند ابن عکاشه بن محسن اسدی بر ابی جعفر وارد شد و ابو عبدالله جعفر بن محمد نزد او نشسته بود انگوری پیش روی امام بود که دانه دانه می خوردند پدر و پسر با متانت و وقار دانه دانه می چیدند می خوردند گفتیم دانه دانه آدمی سیر نمی شود بهتر است سه تا چهار تا بخورید فرمود مستحب است دانه دانه خورد آنگاه پرسیدم چرا برای فرزندت جعفر زن نمی گیری فرمود این کیسه مهر شده مهریه زنی است که برای او خواهند آورد در این اثنا نحاس بربری که کارش برده فروشی بود وارد شد فرمود نحاس این کیسه سربسته را بگیر و جاریه ای که به این نشانی خواهد بود برای من بخر و نشانی آن این است که همان مبلغی که راضی می شود در این کیسه سربسته است

نحاس بربری گفت رفتم کنار شط که کشتی های برده فروشی کناره می گرفت چندین کنیز آوردند یکی را گفت هفتاد دینار گفتم بهتر از آن می خواهم رفت کنیز بهتری آورد گفت هشتاد دینار گفتم به این دینارهای این کیسه می خرم اما نمی دانم چه مبلغی در آن است گفت

[صفحه ۴۲]

به آنچه نمی دانی نمی فروشم به این انگشتر که در دست داری می دهم شیخی که آنجا ایستاده بود سر و موی سفیدی داشت گفت انگشتر را بیرون کن وزن نما قیمت کند به همان قیمت پول کنیز را بده قبول کرد چون انگشتر را بیرون آوردیم وزن کردیم عینا قیمت آن بدون کسر و نقصان مطابق با پول کیسه سربسته بود یعنی هفتاد دینار پول را داده کنیز را گرفتم خدمت امام محمدباقر بردم هنوز جعفر بن محمد نزد او ایستاده بود چون جریان را گزارش دادم امام محمدباقر علیه السلام شکر خدا نموده فرمود اسمت چیست آن کنیزك گفت حمیده فرمود حمیده فی الدنيا و محمودة فی الاخره فرمود بگو بدانم تو باکره هستی یا ثبیه گفت باکره هستم فرمود چگونه از دست این مردم دیو سیرت مصون ماندی گفت هر وقت نحاس بربری می آمد پهلوی من می نشست مردی

سفید رو و سیمین مو می آمد سیلی بر گوش او می زد به طوری که او بر می خاست و می رفت و مکرر این واقعه رخ داد و آن شیخ آمد و مرا حفظ کرد آنگاه امام محمدباقر علیه السلام آن کنیزک را به فرزند خود جعفر بخشید فرمود آن را بگیر و برو خداوند از او فرزندی به تو عنایت فرماید که بهترین اهل زمین باشد و نام او موسی خواهد بود و چنانچه تاریخ هم مؤید این اعجاز است دیدیم که امام هفتم موسی بن جعفر از این حمیده به دنیا آمد

۱۱- معجزه دیگری که راوندی نقل کرده است این است که ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت باقرالعلوم یک روز در مسجد نشسته بود اصحاب اطراف او را گرفته بودند به تعلیم و تربیت مشغول بود ناگاه سر بلند کرد فرمود ای مردم مدینه چگونه خواهید بود زمانی که مردی با چهار هزار شمشیرزن به سوی شما رو آورد و متعرض عرض و ناموس و مال و اموال و جان شما گردد - مردم گفتند چنین نشده فرمود حتما چنین خواهد شد بترسید و پرهیز کنید اما مردم مدینه به این سخن آسمانی که علم غیب بود وقعی ننهادند مگر عده کمی که به تبعیت بنی هاشم از شهر بیرون رفتند چه آنها می دانستند سخن امام حتمی الوقوع است و هرگز خلف ندارد - زمان امام جعفر صادق علیه السلام بود که نافع بن زرق نماینده بنی عباس به مدینه وارد شد و جنگی کرد بسیاری را کشت و زنان آنها را مورد تعرض قرار داد و اموال آنها را به غارت برد و قضیه واقعه حره را برای مدینه تجدید کرد آن وقت مردم متوجه شدند که امام محمدباقر درست سخن گفته و همه اذعان و اعتراف

[صفحه ۴۳]

کردند که او تربیت شده مهد نبوت و دامان عصمت و آغوش ولایت است و آنچه که می گوید حق است [۱۶].

مناقب امام محمدباقر علیه السلام

مناقب حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام بی حد و حصر است جابر جعفی روایت می کند که محمد بن علی یک روز به من فرمود یا جابر انی لمشتغل القلب پرسیدم اشتغال قلب شما چیست؟

فرمود یا جابر انه من دخل قلبه دین الله الخالص اشغله عما سواه هر کس قلبش با خلوص نیت به خدا مشغول باشد از غیر او می گسلد
قال (ع) یا جابر ما الدنیا و ما عسی ان تکون هل هی الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرئه احبتها فرمود دنیا جز سوار شدن به مرکبی یا عوض کردن لباس یا گرفتن زنی نیست و ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا بالبقا مؤمنین ایمان دارند که دنیا بقائی ندارد و مطمئن هستند که به طرف آخرت پیش می روند و آنجا که فانی است باید قربان باقی کرد و برای بقای آخرت ذکر خدا لازم است.

مردان خدا دل به زینت دنیا نمی بندند بلکه به فوز و فلاح آخرت توجه می کنند برای اهل تقوی دنیا زود گذر است و آسان می توان از آن گذشت و آخرت در پیش است که برای آن زاد و توشه تهیه می بینند [۱۷].

عبدالله بن عطا می گوید به خدا سوگند علما را هیچ کجا خاضع تر از محضر امام محمد باقر علیه السلام ندیدم چنان در محضر او خضوع و خشوع داشتند که چون شاگرد در پیشگاه استاد با کمال ادب و احترام می نشستند علم و دانش می آموختند سفری به مکه رفت چون چشمش به مسجد الحرام افتاد سر به زیر انداخته سخت گریان شد غلامش گفت یابن رسول الله مردم به تو نگرانند که چگونه عمل می کنی چرا گریان شدی؟ فرمود وای بر تو چگونه گریان نشوم که خداوند من بنده را می بیند با همه شرمندگی به این فوز و فلاح مرا موفق داشته از خجالت و انفعال گریان شدم آنگاه طواف و نماز کرد و در قنوت مکرر می گفت الهی لا تمقتنی خداوند ما را به هم دشمن مگردان

حافظ ابونعیم می نویسد هو الامام الحاضر الذاکر الخاشع الصابر ابو جعفر

[صفحه ۴۴]

محمد بن علی الباقر و كان من سلالة النبوه و جمع حسب الدين و الابوه تكلم فى العوارض و الخطرات و سفح الدموع و العبرات و نهى عن المراء و الخصومات و قيل ان التصوف التعزز بالحضرة و التميز للخطرة

يا راكبا يقطع جوز الفلا

على امون جسر ضامر

و ابلغ رسول الله خير الورى

عنى فى الماضى و فى الغابر

سلام عبد خالص حبه

باطنه فى الصدق كالظاهر

و حج على ارض البقيع الذى

ترابه يجلو قذى الناظر

و بلغا عنى سكانه

تحية كالمثل السائر

هم الاولى شاد و ابناء العلى

بالاسمر الزابل و الباتر

و اشرقت فى المجد احسابهم

اشراق نور القمر الباهر

فحبهم وقف على مؤمن

و بغضهم حتم على كافر

كم لى يدع فيهم شايع

و هذه تختص بالباقر

امام حق فاق فى فضله

العالم من باد و من حاضر
 اخلاقه العز ریاض فما
 الروض عذاه الصیب الباصر
 و جاء من بعد بنوه علی
 آثاره الوارد كالصادر [۱۸].

نظم در مناقب

ابن شهر آشوب روایت می کند که محمد بن مسلمه سی هزار ۳۰۰۰۰ حدیث از امام
 محمد باقر روایت کرده است
 شیخ مفید در ارشاد از جابر جعفی روایت می کند حدیثی ابو جعفر سبعین الف حدیث
 لم احث بها احدا ابدا جابر می گوید هفتاد هزار ۷۰۰۰۰ حدیث برای من نقل فرمود که
 احدی از آن احادیث نگفته بود آنگاه خود شیخ می فرماید
 لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهما السلام من علم الدین و الاثار و السنه
 و علم القرآن و السیره و فنون الاداب من محمد بن علی
 احدی از اولاد امام حسن و امام حسین در علم دین و آثار شریعت و سنت پیغمبر و علم
 قرآن و سیره نبوت و فنون آداب اسلام مثل محمد بن علی باقر العلوم نبوده و نیست
 اگر در عالم بشریت عظمت و ارزش بشر به علم و فضیلت است باشد خاندان آل محمد
 (ص)

[صفحه ۴۵]

در این قسمت بر تمام افراد بشر تقدم و تفوق داشته اند زیرا آنها سر حلقه دانش و بینش
 و واسطه وحی و الهام آسمانی بوده اند آنها از جنبه یلی الحقی می گرفتند و با جنبه یلی
 الخلقی می آموختند و چه فضیلت و منقبتی بالاتر از این است و در میان ائمه معصومین
 امام محمد باقر علیه السلام بیش از هر کس علم و دانش آموخته که بیش از صد هزار تا

سیصد هزار حدیث در فنون مختلفه علمی از امام پنجم نقل کرده‌اند که جالب توجه است

فضیلت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

امام محمدباقر علیه السلام افضل و اورع و اعلم و ازهد و اعبد و اسخی اهل زمان بود در کرم وجود و بخشش و علم و تقوی و فضیلت و کمال علما و عملا در حلم و سخاوت نظیر نداشته و به همین صفات هم باشد او احق به امامت و پیشوائی خلق بوده است زیرا عقلا قبیح و زشت است که مفضول بر فاضل ترجیح داده شود امام باید از تمام مردم عصر اعلم و ازهد و اعقل و اشرف باشد و سی شرط است که در کتاب امام رضا (ع) نوشتیم شرط امامت است و تمام سی شرط در این امام هم جمع بود اکابر علماء زمان زانوی اطاعت و خضوع و خشیت در پیشگاهش خم می کردند مشاهیر مصنفین جهان در ساحت مقدس آن معلم بزرگ و مربی بی نظیر زمین ادب می بوسیدند ابواسحق سبعی که اعلم علمای عصر بود در حق امام پنجم گفته لم ار مثله قط نظیری ندارد ابی زرعه یکی دیگر از کبار علماست گوید انه لمن اکبر العلماء و ابن حجر در صواعق گوید وارث زین العابدین من اولاده عبادۀ و علما و زهادۀ ابوجعفر محمد الباقر همه علما متفقند که حضرت امام محمد باقر العلوم در علم و عظمت و جلالت نظیر نداشته قرطبی گفته:

یا باقر العلم لاهل التقی

و خیر من لبی علی الاجبل

مالک بن اعین جهنی گفته

اذا طلب الناس علم القرآن

کانت قریش علیه عیالا

و ان قیل این بنت النبی
 نالت یداه قروعا طوالا
 نجوم تهلل للمدلجین
 جبال تورث علما جبالا

امام محمد باقر علیه السلام و عبادت

عبادت و اطاعت و بندگی یک نسبت مستقیمی با معرفت و شناسائی و علم و دانش دارد هر کس نسبت به دیگری معرفتش بیشتر و علم و اطاعتش وسیعتر باشد نسبت به او دوست تر و خاضع تر و خاشع تر و علاقمندتر است ارتباطی که بین بشر بوجود می آید روی اصل معرفت و

[صفحه ۴۶]

شناسائی آنهاست عواطف متبادل بشری به همین نسبت مستقیم بالا و پائین می رود دو نفر که در بدایت یکدیگر را نمی شناسند به هم اعتنا و وقعی نمی گذارند ولی چون به هم آشنا و معرفی شدند از صفات و خصال یکدیگر آگاه گردیدند به جهت آن چه که در اوست و دوست دارند دوست می شوند چنانچه دشمنی هم به همین سبب است. من و شما شمر یا حر بن یزید ریاحی را ندیده ایم و اول هم نمی شناختیم بعد که آشنا به صفات و هویت آنها شدیم اولی را به جهت رذائل اخلاقی که ما از آن بدمان می آمد ابراز تنفر کردیم و او را به سبب قساوت و بی رحمی لعنت نمودیم و دومی را به جهت صفت فکر و تملک نفس و برازندگی فهم و اراده که ممیز حق و باطل شد و این صفات را ما دوست داریم و در او به حد کمال بروز داشته او را دوست داریم و در مقابل قبرش می رویم عرض سلام و ارادت نموده خضوع و خشوع و اظهار ادب می نمایم.

این دایره را بزرگ کنید بشر در اولین مرحله حس و ادراک خدا را نمی شناسد همین

قدر می‌داند که او به اختیار خود نیامده و به میل خود نخواهد رفت بلکه در حیطه قدرت دیگری است تا کم کم پدر و مادر و آموزگار نام خدا را بر زبان او جاری می‌کنند و مظاهر خلقت و قدرت حق را برای او بیان می‌کنند و نشان می‌دهند تا آنجا که جز خدا کسی را نمی‌شناسد چون در رشد عقلی رسید و حرکت فکری پیدا کرد و توانست مطالب را تجزیه و تحلیل کند خودش بیشتر به خدا نزدیک می‌شود و به او علاقمند می‌گردد و هر قدر بهتر و بیشتر خدا را بشناسد بهتر عبادت او می‌کند و از صمیم قلب اطاعت حق می‌نماید.

پس عبادت و اطاعت یک نسبت مستقیم با علم و دانش دارد اکنون که بخواهیم میزان عبادت ائمه طاهرین را از جهت خلوص ارادت و حضور قلب و کمال ایمان بدست آوریم باید به مرتبه علم‌الیقین آنها مراجعه کنیم ببینیم که چون سطح علم و دانش امام عموماً برتر و بالاتر از سطح فکر و دانش بشر است یقیناً عبادت و اطاعت آنها نیز متناسب علم و اطلاع و معرفت آنها بوده است و چون ما در مراتب علم ائمه معصومین اثبات کردیم که آنها از سرچشمه علوم غیبی سیراب شده و به تمام مراتب علمی از دین و دنیا واقف هستند عبادت و اطاعت آنها هم به همان نسبت بود که خاضع و خاشع بودند و لذا درباره عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که عقل کل و اشرف رسل بود دیدیم با چه حالی در ظرف ۱۵ سال در غار حرا با علف کوهستان اکتفا نموده بندگی و عبادت می‌کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آن قدرت علمی آن گونه عبادت

[صفحه ۴۷]

کرد که پیکان از پای او کشیدند و توجهی نکرد - همچنین فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء و بارزتر از آنها سیدالساجدین و زین‌العابدین بود که ۳۵ سال شبها به نماز و روزها به روزه مشغول بود - و امام محمدباقر علیه السلام نیز وارث همان علوم بود و در عبادت همان گونه قیام و اقدام می‌کرد که اجدادش به

عبادت برمی خاستند.

دیدیم که امام محمدباقر علیه السلام چون چشمش به کعبه می افتاد رنگش تغییر می کرد و اشکش جاری می شد و در کمال خضوع و خشوع سر به عبادت و اطاعت فرود می آورد.

روایت کرده اند که در نیمه های شب به نماز و تضرع و زاری می پرداخت می گفت ربنا امرتنی فلم الأتمر و نهیتنی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک مقرر لا اعتذر و در تعلیمات خود می فرمود ما من عبادة افضل من عفة بطن او فرج و ما من شیء احب الی الله من ان یسأل و لا یدفع القضاء الا الدعاء فان اسرع الخیر ثوابا البر و اسرع الشر عقوبه البغی

فرمود عبادتی افضل از حفظ شکم و فرج نیست و هیچ چیز آن قدر نزد خداوند محبوب نیست که سائلی از او چیزی بخواهد که دعا و مسئلت بهترین نمونه عبادت و اطاعت و بندگی است

او همیشه در ساحت کبریائی حق با خضوع و خشیت عرض بندگی و خلوص نیت ابراز می کرد و همیشه به نماز و دعا و روزه می گذرانید.

عبادت

در عبادت و بندگی و ذکر خدا و توجه به حق وارث پدرش سیدالساجدین زین العابدین علیه السلام بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام به روایت کلینی می فرماید پدرم کثیرالذکر بود و هر وقت من با او حرکت می کردم در حال ذکر بود غذا می خورد ذکر خدا می نمود و در ذکر حدیث همیشه در آغاز و انجام ذکر خدا می نمود و بیشتر ذکر او لا اله الا الله بود و بسیار می شد که ما اهل بیت را جمع می کرد و می فرمود ذکر خدا بگوئید از طلوع فجر تا صبح آفتاب که می زد ذکر خدا می گفتیم و قرائت قرآن می کردیم و هر کدام که از کودکان قادر بر خواندن قرآن نبودند

می فرمود ذکر خدا بگوئید [۱۹].

در هر حال بود علم و دانش به مردم می آموخت و آنها را به خدا و ذکر حق و تقویت توحید و تشدید مبانی عقیده به یگانگی خداوند را تأیید می فرمود.

[صفحه ۴۸]

و چنانچه در تعلیمات این امام که مبانی دین اسلام است خواهیم دید اوقات را تقسیم فرموده و عبادات را حصر در نماز و روزه ندانسته بلکه ذکر و تحکیم مبانی توحید و خدمت به خلق را از راه آموزش و پرورش عبادات دانسته و خود در تمام ساعات شبانه روز با تعلیمات ادعیه و اذکار و آثار و تفسیر و اخبار و احادیث و علوم و فنون مختلفه فلکی آسمانی و زمینی که امروز به نام طبیعیات و ریاضیات و نجوم و هیئت تعبیر شده مشروحا و مصرحا تعلیم فرموده است و اینها همه عبادت است چنانچه یکی از مراجع و اساتید بزرگوارم رحمه الله علیه می فرمود تحصیل علم در جوانی برای هر محصل عبادت است یعنی پس از فرایض هیچ عبادتی بالاتر از کسب علم نیست.

نکته

این جا نکته ای به نظر رسید که باید نگفته نگذریم و آن این است که عبادت صرف نماز و روزه نیست بلکه اطاعت امر است که حداقل واجب و فریضه با حضور قلب ادا شود و بقیه در راه سعادت و نیکبختی جامعه صرف شود که افراد اجتماع هم به همین روش فضیلت تربیت شوند - مثلا اگر مردی عالم و دانشمند محقق فقیه و مشعلدار هدایت صرف وقت نماید تا از راه علم و دانش چراغی پیش پای راه مردم برافروزد و در پیشگاه خداوند بیشتر ارج و ارزش دارد تا که با توانائی این قدرت علمی به کار عبادت خود پردازد و لذا این همه اخبار در فضیلت نشر علم و تعلیم و تعلم وارد شده و دو رکعت نماز مرد عالم و عارف بهتر از یکسال تا شصت سال عبادت جاهل شناخته شده است و سعدی همین حقیقت را به نظم آورده که

عبادت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

از شیخ مفید و شیخ طوسی نقل می کنند که در حریم مقدس علوی در نجف اشرف بوده به تألیف و تصنیف کتب خود اشتغال داشت و هفته یکبار بیشتر حرم مشرف نمی شد از او پرسیدند چرا هر شب حرم مشرف نمی شوی فرمود می دانم ثواب این کار یعنی تألیف و تصنیف کتب احادیث و اخبار و تفسیر آیات و غیره ثوابش بیشتر و اهمیتش بالاتر از زیارت است و لذا از همین منزل که نشسته ام عرض سلام می کنم و بقیه وقت را صرف تعلیمات ائمه می کنم - البته شکی نیست که هدایت و تنویر افکار عمومی مسلمین مهمتر از نماز و روزه مستحبی است باید مرد حکیم فقیه دانشمند واجبات را پردازد و بقیه وقت را صرف خدمت به عالم بشریت از راه نشر علم و فضیلت نماید.

[صفحه ۴۹]

درباره امام علیه السلام چون آنها عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه می باشند بهتر مقتضیات را تشخیص می دهند امام سجاد علیه السلام که مواجه با آن حوادث انقلابی بود مقتضی وقت را چنان دانست که خود طریق عبادت و بندگی را به مردم تعلیم کند زیرا سیل شهوات و تبلیغات سوء بنی امیه مردم را از این فضیلت دور ساخته بود و لذا امام سجاد علیه السلام خود مدت امامت را به عبادت پرداخت و در خلال عبادت همان تعلیمات عالییه را که شامل تمام دوره علم و حکمت و فقه و فلسفه است به نام صحیفه سجادیه بیان فرمود امام محمدباقر علیه السلام به مقتضای عصر خود که انقلاب سیاست و تحول تغییر سلطنت بود از موقع استفاده کرده مردمی را که اذهان و افکارشان در عصر پدرش مهیای توجه به علم و فضیلت گردیده بود به یک روش پرورش مذهب علمی و یک حرکت فکری واداشت و از آغاز تا انجام اصول دین به مردم تعلیم فرمود انقلاب تحول سیاست هم کمک کرد که مردم دانش پژوه و

معارف پرور به مدینه می آمدند یا در شام امام محمدباقر را دیده بودند و خاندان سیدالشهداء را به علم و فضیلت رسماً شناختند در مقام برآمدند که از این جوان هاشمی مشهور به علم و دانش استفاده کنند و لذا علاوه بر اصول و فروع فقه اسلام شروع به درس علوم و معارف بشری گردید و در مطالب علمی و فلسفی و طبی و تشریح و ریاضی و طبیعی و غیره می آمدند مسائلی می پرسیدند و امام محمدباقر علیه السلام آنها را سیراب علم و دانش می فرمود به اوطان و بلدان خود بر می گشتند نقل علم و فضیلت می کردند آنگاه دسته دسته دانشمندان به مدینه برای کسب علم و اطلاعی مسافرت می کردند - قریب بیست سال مقتضی موجود مانع مفقود بود نهضت علمی مردم مسلمان شروع شد و کلیه طبقات منورالفکر کشورهای اسلام که بارزترین پایتختها در آن عصر مکه - مدینه - کوفه - بود برای کسب فیض از حضور امام محمدباقر علیه السلام به مدینه جمع می شدند تا از خرمن فضایل علمی امام پنجم استفاده نمایند - و ما در این کتاب مباحثی را که این امام مورد بحث قرار داده اند و از زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از سال چهارم هجری تا آن عصر که قریب سه ربع قرن می شود مسکوت مانده بود و اگر هم یکی دو نفر یا چند نفر از آن مسائل علمی می پرسیدند به اجمال و ایما و اشاره پاسخ داده می شد در عصر حضرت باقرالعلوم کاملاً مسائل علمی از هم تفکیک و تجزیه شد علوم و معارف اسلامی طبقه بندی گردید آغاز و انجام هر علم کاملاً مرتب و منظم و تدریس آن روی مبانی علمی تشریح می گردید و ورود و خروج از هر موضوع علمی کاملاً

[صفحه ۵۰]

سحرآمیز و عالمانه بود که حتی امروز هم چشمها را خیره می سازد و عقلها مات و مبهوت می گردد مثلاً در تشریح بدن و آلات تناسلی و تولد و تکون جنین تا برسد به بداء که آخرین سیر کمالی معنوی بشری است درس داده که عقلها حیران است و از آغاز تا انجام مطلبی را به زبان علمی ساده تشریح فرموده که هر کس می تواند بر

قدرت علمی آن حضرت واقف گردد و امروز هم که سیزده قرن از آن عصر می گذرد با همه آن قدرتی که طب و تشریح پیدا کرده بیش از آنچه امام محمدباقر علیه السلام فرموده نتوانسته اند بفهمند - چنانچه به جای خود نقل خواهیم کرد و همچنین درباره ریاضیات و فلکیات و زمین شناسی و گیاه شناسی و روان شناسی و غیره مکتبی گشوده است که تا دو دمان قیامت کهنه و مندرس نخواهد شد زیرا برتر و بالاتر از سطح علمی و فکری بشر است.

قال (ع) و الله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابد فرمود مردن یک عالم فقیه در نزد شیطان بهتر از مردن هفتاد عابد است زیرا عابد تنها گلیم خود را از آب بیرون می آورد و عالم جامعه بلکه جوامعی را از هلاکت و جهالت و ضلالت نجات می بخشد

گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود

تا برگزیدی از آن این طریق را

گفت آن گلیم خویش برون می کشد ز آب

وین سعی می کند که بگیرد غریق را

و ما در فصول آینده در کلمات امام علیه السلام خواهیم دید چقدر در تحصیل علم و عظمت عالم و مقام متعلم تأیید و تأکید و توصیه فرموده است.

جود و سخاوت امام محمدباقر علیه السلام

از صفات فاضله و پسندیده بشر جود و سخاوت است و مفهوم کلی آن در شرع اسلام این است که هر کس هر چه دارد با برادران ایمانی خود در طبق اخلاص بگذارد و با هم به مواسات و مساوات صرف کند و حتی برخی از موارد لازم است که ایثار کند یعنی دیگری را بر خود مقدم دارد و مخصوصاً پیشوایان ما عملاً چنین نشان دادند که قرآن فرموده است ینفقون مما تحبون از هر چه بهتر و بیشتر دوست می داشتند انفاق

می کردند و برای مثال از غذای روزانه اول که سر سفره می نشستند با حمد و شکر خدا از بهترین غذاها ظرفی را برای فقرا به رضای خدا می کشیدند جدا می گذاشتند و بعد به صرف غذا می پرداختند و اکثر آنها با نوکر و کلفت و پیشخدمت و کارگر و خدمتگزار و رعایای خود در سر یک سفره می نشستند و با هم غذا می خوردند تا تکبر و نخوت خودستائی را از بین بردارند این ایثار از جهت غذا بود تا

[صفحه ۵۱]

برسد به جان عزیز خود و فرزندان که در راه خدا از سر آن می گذشتند شاید دیگران هدایت شوند.

این فضیلت در اسلام بالاترین صفات شناخته شده و لذا تمام پیغمبران با مهمان غذا می خوردند و از مال خود اندوخته ای نداشتند.

صفت جود و بخشش یک صفت ممتازی است که اگر کسی داشته باشد صرف نظر از اینکه اجر و ثواب دنیوی و اخروی می برد و سبب نجات او در آخرت می گردد در اجتماع بشری هم روپوش برای تمام رذایل اخلاقی اوست چنانچه مشاهده شده کسانی که دارای رذایل اخلاقی و صفات ذمیمه بوده اند ولی جود و سخاوت و بخشش داشته اند کلیه بدیهای آنها پوشیده و مکتوم مانده و صفات کرم و بخشش آنها ضرب المثل گشته است و بعکس کسانی که واجد صفات فاضله هم بوده اند ولی ممسک و کنسک و دارای قبضیت و بخل و لئامت بوده اند همه صفات فاضله و خوب و ممدوحه آنها هم مکتوم و پوشیده مانده است و ائمه معصومین ما چنان آموخته اند که مال مال دنیا است باید هر کس هر چه دارد از راه حلال در این دنیا صرف دوستان کند.

برگ عیشی به گور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست

جود و بخشش امام پنجم علیه السلام

در جود و بخشش مردی جواد و کریم بود عامه و خاصه در نظرش از جهت بخشش و اکرام و انعام مساوی بودند سلیمان بن دمدم می گوید هر وقت جایزه می داد و انعام می فرمود کمتر از پانصد و ششصد درهم نبود و هیچ وقت از صله دادن و انعام و اکرام ملول و خسته و دلتنگ نبود.

هر وقت به سائل چیزی می داد می فرمود خداوند به تو و این وجه برای تو برکت عنایت فرماید کمتر شد که سائلی از در خانه او محروم برگردد و مأیوس شود اکثر از پشت در به سائل چیزی می داد می گفت خذ هذا و نمی گذاشت بفهمد یا او را بشناسد.

از آثار امام محمدباقر علیه السلام مستفاد می گردد که آن حضرت هیچ وقت چیزی برای خود ذخیره نگاه نمی داشته و هر چه می رسیده بین بنی هاشم و بنی فاطمه و علویین تقسیم می فرمود و اگر کسر داشتند قرض می کرده تا خداوند برساند و قرض خود را ادا نمایند و از طرفین فقراء مدینه مخصوصا علویین که دارای صدقاتی بودند دست تنگ نشوند از این گذشته اصحاب امام محمدباقر علیه السلام که جمعیت انبوهی بودند همه آنها از جهت معیشت کمک‌هایی از امام

[صفحه ۵۲]

می گرفتند تا بتوانند در قبال یک طبقه مردم متمول و ثروتمندی که حاشیه نشین بنی مروان بودند اظهار بی‌نیازی کنند و به نشر اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پردازند و لذا از مجموع اخبار چنین معلوم می شود که امام محمدباقر علیه السلام از نظر اداره امور معیشت خویشان نسبت به درآمد خود بسیار در زحمت بوده‌اند و آنچه می آمد با دیگران با هم صرف می فرمود.

جود و سخاوت

امام محمدباقر می نویسد با آنکه عیالبار و کثیرالنفقه بود خاندان قریش و بنی هاشم و بنوطالب و علویین و عموزادگان و غیره که از حق آسمانی خود در حکومت جابرانه

خلفا محروم شده بودند و حقوق آنها ادا نمی شد به اضافه که صدقات پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم را غصب می کردند نمی دادند اداره امور معیشت همه هاشمیین و علویین با حضرت باقرالعلوم بود معذکک با این حال در جود و سخاوت هر چه داشت بین اقوام خود تقسیم و توزیع می کرد و هر کس شرفیاب می شد که عرض حاجتی کند او را به هر مقدار موجودی بود راضی و مقضی المرام نموده به وطن می فرستاد.

به روایت شیخ مفید و غیره مردی آمد شکایت از وضع زندگی خود کرد حضرت فرمود برادران ایمانی به تو کمک نکرده اند گفت عرض حاجت به آنها نکردم فرمود بد برادرانی بودند که از حال تو غافل مانده اند و از عسرت تو بی خبرند باید برادر ایمانی از حال فقر و غنای برادر آگاه باشد

در حال غنی او را رعایت کند و در حال فقر حمایت و دستگیری نماید - آنگاه فرمود موجودی هر چه هست بیاورید یک کیسه که هفتصد درهم داشت به او داد فرمود آن را صرف مخارج اولیه کن و باز نزد ما بیا بلکه بتوانیم به تو احسانی درخور حاجت تو بکنیم.

عبدالله زبیر نقل می کند که محمد بن علی نفقات و صلوات و لباسها حمل می کرد شبانه درب خانه مردم و اقوام و عشیره خود می برد و ابونعیم نخعی نقل می کند مکرر شد که به ما جایزه پانصد درهم و ششصد درهم عطا فرموده است و تا هزار درهم به هر نیکوکاری صله و جایزه می داد شافعی و جنابذی و حافظ عبدالعزیز و بسیاری دیگر نقل می کنند که هر کس وارد منزل امام محمدباقر علیه السلام می شد خارج نمی گردید تا او را اطعام کند و لباس نو و پاکیزه بپوشاند و به او درهم و دینار ببخشد سلمی گفت یابن رسول الله شما که با این همه عیالمندی این همه صله و جایزه و اکرام و انعام و اطعام می فرمائی سخت می گذرد فرمود ای

سلمی بهترین کار دنیا این است که انسان مال دنیا را هر چه دارد بین برادران و دوستان خود هدیه کند امام محمدباقر به سبب کثرت اولاد هاشمیین و کسانی که در مدینه بودند و باید معیشت آنها را سید قوم اداره کند منتظر بودند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام به آنها کمک نماید خاصه که پدرش سیدالساجدین امر اعاشه صد خانواده را در مدینه اداره می کرد بدون آنکه کسی بداند این قوت و غذا از کجا می آید و حتی یکی از آنها که از اقوام امام بود گستاخی کرد که چرا امام زین العابدین به او چیزی از صدقات نمی دهد و امام علیه السلام او را پاسخی ملایم داد و شبانه مقداری خوراک برای او با وجهی نقد فرستاد به طوری که نفهمید از کجا بود - امام محمدباقر علیه السلام بدین معنی عیالبار بود که برای بیش از صد خانواده را اداره کند و در عین حال صدقات و موقوفات اختصاصی پدران و جدش را غصب کرده بودند و چون خبر امر تنگدستی امام پنجم به عمرو بن عبدالعزیز رسید فدک را به آن حضرت وا گذاشت تا در محل خودش صرف نماید خاصه که زمان امام محمدباقر علیه السلام یک قحطی عظیمی شد که مردم زیادی از دنیا رفتند و از گرسنگی به ستوه آمده از عمر بن عبدالعزیز خواستند که مال خدا را به جایش صرف کند و همین تقاضای عمومی باعث شد که فدک را به امام پنجم برگردانید

صلات و اطعام

غلام امام محمدباقر علیه السلام می گوید بهترین خوراک ها را به من می داد و بهترین لباس ها را به من می پوشانید و دراهم بسیار به من عطا می کرد می گفتم یا بن رسول الله کافی است می فرمود یا سلمی ما حسنة الدنيا الا صلة الاخوان و المعارف او می گفت هر وقت جایزه می داد کمتر از پانصد و ششصد درهم نبود و گاهی هزار درهم جایزه می داد و می فرمود از خجالت اخوان ملول نشوید.

اسود بن کثیر گفت شکایت کردم خدمت امام محمدباقر از جفای دوستان فرمود

فقال بئس الاخ اخ یرعاک غنیا و یقطعک فقیرا آنگاه امر کرد غلامش هفتصد درهم به من داد فرمود آن را خرج کن تا تمام شد باز نزد ما بیا آنگاه فرمود اعرف الموده فی قلب اخیک بماله فی قلبک دوستی برادران را از قلب خود جستجو کن آیا چه اندازه حاضری در راه دوستی آنها صرف مال کنی همان نمونه دوستی است که از او در تو وجود دارد

قال (ع) ما من شیء الا و له جزاء الا دمه فان الله یکفر بها بجور الخطایا [۲۰].
فرمود هیچ چیزی نیست که جزا نداشته باشد مگر اشک چشم گریان که آن خود وسیله

[صفحه ۵۴]

بخشش خطایا است امام پنجم برای آنکه مردم را به این صفت ممدوحه تشویق و ترغیب فرماید از اخبار و احادیث اجدادش بسیار نقل فرمود که جود و بخشش سبب تکریم و ترفیع قدر و منزلت صاحبش می گردد و او را در نظر مردم و خلق و خالق بزرگ می دارد و خداوند هم که رضای خود را در رضای خلق قرار داده از او راضی می گردد - این گذشت و بخشش تنها نسبت به انسان و خویشان و دوستان نیست مرد بخشنده و کریم الطبع نسبت به هر حیوانی که روزی خور او باشد و هر درخت و مرغ و ماهی و حیوانات اهلی و وحشی که اسیر او باشند مورد کرم و انفاق و محبت او قرار می گیرند و بزرگ قوم باید در فکر جوانان بی زن و دختران بی شوهر و زنان بیوه و شوهر مرده و ایتام و مساکین و بینوایان و فقرا باشد باید امر معیشت آنها را اداره کند و به همین دلیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود من باید مثل حقیرترین افراد کشور اسلام زندگی کنم تا او دلخوش باشد که امیرش چون اوست و خداوند هم امیر را به غضب نگیرد که امیر قومی به انواع ملبوس و مطعوم و مسکن و مرکوب مرفه باشد ولی رعیت فاقد همه چیز باشد

فدک فاطمه زهرا علیها السلام

در کتاب پیشوای اسلام درباره چگونگی اهداء فدک و در کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) درباره وضع فدک فصلی نوشتیم که مدلول آن این است که آن باغها تقدیمی یهود خیبر بود به شخص پیغمبر و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به حکم آیه مبارکه و آت ذالقربی حقه فدک را به دخترش فاطمه زهرا که از نور خودش مشتق بود بخشید و نامه ای مبنی بر واگذاری فدک ملک طلق خود را به فاطمه نوشت و این فدک را توطئه چیان سقیفه بنی ساعده برای آنکه دست علی و اولاد او را از فکر برگردانیدن خلافت کوتاه کنند فدک را غصب کردند و بر سر آن غوغائی شد تا آنکه چند بار رد کردند و باز غصب نمودند اولین باری که رد آن را گرفت فاطمه زهرا (س) شخصا برای حفظ احکام شریعت پافشاری کرد که «این اولاد ملک شخص من است اگر قبول ندارید ملک شخص پدرم است و من یگانه وارث او هستم و اگر باز قبول ندارم سند رسمی خط خود پیغمبر را می آورم که ملک ملک اوست و به من بخشیده است» و آن روزی که پس از ایراد خطبه غراء و لرزاننده در مسجد و رفتن درب خانه مهاجر و انصار برای اثبات حق و اجرای احکام شریعت رفت سند را برداشت به خانه ابوبکر رفت و آن سند خط پیغمبر و مهر و امضای رسول خدا بود که ابوبکر ناچار آن را تأیید کرد و فدک را برگردانید زیرا فاطمه زهرا به او فرمود ای

[صفحه ۵۵]

ابوبکر اگر من دختر پیغمبر از پدرم رسول خدا ارث نبرم تو چرا از پدرت ابوقحافه ارث می ببری و این نکته لطیفه ای داشت و آن این بود که ابوبکر را به نام شیخ و بزرگ قوم که از همه کهنسال تر بود انتخاب کردند و به خلافت برگزیدند فاطمه زهرا (س) خواست بفرماید پدرت از تو بزرگتر است اگر خلافت به سن بود باید او خلیفه شود و ابوقحافه هم همین پاسخ را در جواب نامه فرزندش ابوبکر نوشت که اگر خلافت به

سن است من پدر تو هستم و بر تو تقدم دارم و ابوبکر مجاب شد و نامه پیغمبر را تأیید کرد فدک را برگردانید اما عمر در راه آن نامه را از دست فاطمه زهرا (س) گرفت و چنانچه خودش گفته و مفاخره کرده با سیلی که بر گوش دختر پیغمبر زده نامه را به عنف گرفته و دید سند مالکیت معتبر غیر قابل انکاری است آن را پاره کرد و دختر رسول الله در حق او نفرین فرمود که خدا به جرم این عمل شکمت را پاره کند و دعای آن حضرت مستجاب شد و شکم عمر را پاره کردند

عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمد باقر علیه السلام برگردانید

عمر بن عبدالعزیز چنانچه در تاریخ مفصل اسلام نگاشتم از خلفای عادل بود اگر چه از خاندان اموی بود ولی روحا از آن قماش نبود همواره می کوشید که حق را به جای خود صرف کند و به ذی حق برساند یک روز دستور داد ندا کنند هر که بر او در معیشت سخت می گذرد یا در گرفتاری و محن دنیا و مشکلات اجتماعی است در خانه عبدالعزیز حاضر شود که بار عام است.

ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین باقر العلوم بر او وارد شد دید خلیفه گریان است فقال انما الدنيا سوق من الاسواق يبتاع فيها الناس ما ينفعهم و ما يضرهم و کم قوم ابتاعوا ما يضرهم فلم يصبوا حتى الموت فخرجوا من الدنيا ملومين لمالهم يأخذوا ما ينفعهم و صاروا الى من لا يعذرهم فنحن و الله حقيقون ان ننظر الى تلك الاعمال التي فتخوف عليهم منها فكف عنها و اتق الله و اجعل لنفسك اثنتين انظر الى ما تحب ان يكون معك اذا قدمت على ربك فارقه و راک و لا ترغب في سلعه بارت علی من كان قبلك فترجوا ان عنك و افتح الابواب و سهل الحجاب و انصف المظلوم و رد الظالم ثلاثه من کن فيه استكمل الايمان بالله من اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل و من اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له [۲۱].

فرمود دنیا بازاری است که هر کس متاعی می‌خرد و گمان می‌کند که اکثر آنها نه نفع دارد نه ضرر ولی کمتر قومی هستند که مال بی‌ضرر بخرند آنها غفلت دارند به خواب خرگوشی رفته‌اند تا روزی که مرگ گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند آن وقت دیگر فرصتی نیست از دنیا می‌روند در حال خسران و زیان و ملامت‌زدگی زیرا از این معاملات نفعی نبرده‌اند و در دیوان محاسبات عذری ندارند فرمود ای مردم به خدا سوگند با چشم حقیقت بدین اعمال می‌نگریم و بر این مردم بیمناک هستیم که غافل شدند پرهیزید از خدا بترسید - برای خود دو چیز را در نظر بگیرید و فراموش نکنید اول آنکه ببینید چه می‌خواهید؟ چه دوست می‌دارید که با شما باشد و چون بر خدا وارد شدید آن دوست شما در کنار شما قرار گرفته باشد دوم ببینید از چه بدتان می‌آید و کراهت دارید و چون پیشگاه خالق متعال رسید میل دارید آن منفور شما در مقابل شما باشد می‌خواهید آنچه مکروه دارید پشت سر بگذارید و ناپیدا گردد.

برای حصول این محصول بکوشید راغب کار خیر و اعمال نیکو باشید تا امیدواری به شما دهد و جواز فتح و فیروزی شما گردد - کار خیر - اعمال نیکو - عمل صالح ابواب رحمت و نعمت را می‌گشاید و کارها را سهل و آسان می‌کند پرده‌های جهل را می‌برد - با مظلومان هم انصاف و دادگری نمائید ستمکاران را از سر مظلومان برانید و دور کنید - بدانید که سه چیز است اگر آنها را بدست آرید به کمال لایق خود می‌رسید

اول ایمان به خدا و جلب رضای حق که اگر او راضی شد رضای او در باطل نیست و چون غضب کند غضبش از حق و حقیقت خارج نیست و سپس تسلیم به تقدیر که آنچه مقدر فرموده با هیچ نیروی بیش از آن نمی‌توان گرفت و آن صلاح و مصلحت بنده است [۲۲].

چون سخن امام محمدباقر به اینجا رسید - عمر بن عبدالعزیز خادم را صدا زد و گفت

قلم و دوات و کاغذ بیاورید نوشت بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزيز
ظلامه محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب بفدك و ما قيمته فدك و غير
فدك

[صفحه ۵۷]

بازاء الخلافه الالهيه المجمعوله لذريه النبي (ص) من الله سبحانه

این است نامه رد فدك از طرف عمر بن عبدالعزيز به محمد بن علی باقر العلوم و آنچه
قیمت فدك و درآمد آن بود و آن را خداوند به ازاء خلافت در ذریه پیغمبر خود قرار
داده است

غزالی در سرالعالمین می نویسد اگر عمر بن عبدالعزيز راست می گفت چرا خلافت را به
اهلش وانگذاشت

به نظر ما اگر هم وای گذاشت امام محمدباقر علیه السلام قبول نمی کرد زیرا می دانست
در خاندان او سلطنت ظاهری مقدر نیست و وظیفه آنها ارشاد و هدایت بود

سید حیدر آملی درباره گفتار و کردار عمر بن عبدالعزيز می نویسد چون این خلیفه
حس کرد که مردم از اعمال و رفتار آنها نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
متنفر شده اند و دیگر کاسه صبرشان لبریز گشته و افراط در سب علی علیه السلام و
تبلیغات سوء علیه خاندان او کرده اند خواست برای تحکیم مبانی حکومت خود جلب
قلوب نماید و لذا دستور داد سب کردن را منع و موقوف سازند و فدك را به امید
جلب تمایل علویان برگردانید و گرنه جبلت و فطرت از همان شجره تلخ خبیثه است
[۲۳].

درختی که تلخ است وی را سرشت

گوش بر نشانی به باغ بهشت

ور از جوی خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

جاحظ گوید: عمر بن عبدالعزیز دید که کار شریعت و سنت پیغمبر اسلام و تربیت و جنگ و پیشرفت دین به وسیله علی بن ابیطالب تمام شده و بنی امیه برای جلب منافع خود علی را سب می کنند و کم کم با این رفتار ممکن است مردم را از دین برگردانند لذا منع این سب را سبب محوملیت خود دانست [۲۴].

از اینکه آیا عمر بن عبدالعزیز از روی سیاست و کشورداری سب کردن را منع نمود و فدک را رد کرد و یا از روی ایمان خالص انجام داد بین مورخین و علماء بحث زیاد شده ولی حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این ابهام را از میان می برد و مطلب را روشن می سازد که می فرماید:

قال علیه السلام لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة فدخل علیه اخوه و قال له ان بنی امیه لا ترضی منک بان تفضل بنی فاطمه علیهم فقال افضلهم [صفحه ۵۸]

حتی لا ابالی الا اسمع لانی سمعت ان رسول الله (ص) یقول فاطمة شجنه منی یسرنی و یسوءنی ماساءها فانا اتبع سرور رسول الله (ص) و اتقی مساءته [۲۵].

فرمود چون عمر بن عبدالعزیز متصدی امر خلافت شد عطایای زیادی برای ما فرستاد برادرش نزد او رفت گفت بنی امیه از تو دلتنگ هستند زیرا تو بنی فاطمه را بر آنها برتری داده ای عمر گفت من باز هم آنها را برتری می دهم و از خویشان خود بیمی ندارم زیرا از پیغمبر خدا روایت کرده اند که فرمود فاطمه پاره جگر من است و هر کس او را مسرور کند یا غمگین نماید مرا مسرور و غمگین کرده و من میل دارم پیغمبر را از خود راضی کرده باشم و پرهیز می کنم از اینکه سبب تکدر خاطر او شوم. همین عقیده سبب شد که سب کردن را منع کند و فدک را برگرداند و به آل علی احسان نماید و رحم و عدالت و انصاف مرعی دارد - گویند او می خواست خلافت را

به علی بن الحسین (ع) یا امام محمدباقر علیه السلام برگرداند. عمر می گفت اگر عبدالملک کنار رود و مردم بر امام زین العابدین اتفاق و بیعت کنند باید خلافت را به او وا گذاشت - حسین بن ابی العلاء گفت مگر نشیدی حدیث نبوی را که فرمود من مات و لا یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه میتة الکفر قال لا میتة ضلال خواست کفر و شرک را از خود دور کند و راه ضلال را نشان دهد که قابل عفو باشد.

آنچه مسلم است مروانیان همه مانند امویان اهل تدلیس و غل و غش و حيله و غدر و مکر بوده اند چنانچه مکرر می گفتند پیغمبر نصی بر خلافت علی نگذاشت و اجماعی هم بر او نشد در حالی که نصوص متواتر درباره امامت بود که در محل خود نقل کردیم و اگر اجماعی در خارج مفهومی یافته باشد درباره علی علیه السلام بوده فقط اجماع دیگری بر خلافت رخ نداده است [۲۶].

باری در ولایت امام زین العابدین و فضیلت و علم و دانش فرزندش امام محمدباقر هیچ سخنی نیست دوست و دشمن اعتراف به بزرگواری آنها کرده اند - و عمر بن عبدالعزیز از شاخه های امویان است که یک کنیزی از اصحاب به دادن دو باغ خرید و به پسر عثمان که عاشق او بود بخشید [۲۷] و این بهترین معرف حسن سابقه اوست.

[صفحه ۵۹]

کثرت صدقات امام محمدباقر علیه السلام

در کتب سابق که شرح حال پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم را نوشتیم گفتیم که صدقات پیغمبر و علی و فاطمه (س) همه دست امام حسن مجتبی و بعد دست سیدالشهداء بود - اما در این حال که خلفا هر یک مقداری از آن را غصب کردند تا بنی امیه همه را بردند و حقوق آسمانی علویین و اهل بیت را نمی دادند و این صدقات چنانچه در کتاب امیرالمؤمنین نوشتیم یک قسمت آن نخلستانها بود که شخصا

علی بن ابیطالب قنوت و چاههای آن را حفر فرموده و درخت غرس کرده نخلها نشانند و در آخر عمرش فرمود روزی که من با فاطمه (س) عقد ازدواج کردم دوشک ما از لیفه خرما پر شده بود و اکنون صدقات علی بن ابیطالب معیشت قریش را اداره می کند و آن را حساب کردند در هر سال هفتاد تا هشتاد هزار دینار درآمد این نخلستانها بوده در حالی که خودش در مدت خلافت با ۱۷ من آرد جو قناعت کرد.

این صدقات دست بنی امیه بود تا عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمدباقر برگردانید بعد باز از او و اولادش گرفتند و در مدتی که قدرت مالی داشت هر چه بود بین اقوام و علویین تقسیم می فرمود.

شیخ صدوق در ثواب الاعمال به سند خود از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که فرمود «پدرم از میان ائمه از جهت قدرت مالی بسیار ضعیف البینه بود و از جهت اهل و عیال و عشیره و اقرباء نفقه خود بسیار عیالبار بود معذکک هر روز به هر یک نفر یک دینار می داد و روز جمعه دو برابر می کرد و این برای فضیلت جمعه بر سایر ایام بوده است» [۲۸].

امام محمدباقر علیه السلام و حلم و بردباری

حلم از فضایل اخلاقی و امهات صفات محموده است که در ائمه معصومین به شدت ظهور و بروز داشته اما چون حلم با غیرت گاهی در مرحله مواجهه و اصطکاک قرار می گیرند در بشر عادی که از سر حد خود گذشت تعبیر به بی غیرتی می شود چنانچه در هتک ناموس مثلا حلم داشته باشد در حالی که حلم و بردباری برای حفظ عصمت و طهارت و غیرت و حمیت است نه برای سلب آن باید در مواقع مقتضی بردباری نمود تا شئون اجتماع در سایه عفت و امنیت مصون بماند.

امام علیه السلام که عالم به ما کان است می داند موارد حلم کجاست تشخیص امام بهتر و سریعتر از سایر مردم است و لذا درباره دین فداکاری و تحمل و بردباری می کند تا

آنجا که

[صفحه ۶۰]

نسبت به دین هتک احترام نشود و در حالی که اگر نسبت به مصالح و منافع خود تکاهل و تجاهل نماید این فداکاری است که منافع خود را فدای مصالح دین کند اما نسبت به دین به موقع در هر حال باشد سخن حق را می گوید و برای حفظ حق قیام می کند.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در موقعی که لازم بود دین را حفظ کند تا آنجا تحمل کرد که ریسمان به گردنش اندازند ولی در برابر دین شمشیر او تا چهل سال در غلاف نرفت و هر روز بینی گردن کشان را به خاک می مالید - امام حسن مجتبی برای حفظ مصالح عمومی مسلمین و دین خلافت و حکومت عامه را از دست داد تا دین مصون بماند و سیدالشهداء علیه السلام به همان جهت قیام کرد و شمشیر کشید و اگر زمان و مقتضیات عصر امام حسن را به امام حسین (ع) می دادند او صلح می کرد و حضرت مجتبی شمشیر می کشید پس حلم و غیرت هر دو در بنی هاشم مخصوصاً ائمه معصومین به قوت باقی بود که به مقتضای زمان و مکان به منصفه ظهور و بروز می رسید حضرت امام زین العابدین به اقتضای زمان تحمل و بردباری شگفت آوری نمود زیرا ناملایمات عصر او بیش از همه ائمه بود و مصائب و متاعبی که او با آن مواجه گردید برای هیچ یک از ائمه نبود و حلم و صبر او بارزترین صفات اخلاقی بود.

حضرت امام محمدباقر نیز از سه سالگی شاهد همان مشهودات پدر بود و صبر و حوصله می کرد و بردباری و تحمل می نمود و از فرصت زمان و مکان برای ابراز قدرت علمی خود استفاده کرد و تحمل هر گونه مصائب و نا ملایمی دشوار را در این راه بر خود تحمل فرمود - به طوری که ابن شهر آشوب نقل می کند یکی از اهل کتاب که به دشمنی و خصومت با امام محمدباقر علیه السلام برخاسته بوده اند حضورش گفت انت بقر قال لا انا باقر قال انت ابن الطباخه قال ذاک حرفتها - قال انت ابن السوداء الزنجیه

البذیه قال ان كنت صدقت غفر الله لها و ان كنت كذبت غفر الله لك - فاسلم
 آن مرد یهودی گفت تو بقر هستی خواست اهانت و جسارت کند با کمال آرامش
 فرمود نه من باقر و شکافنده علم هستم گفت پسر طباحه هستی فرمود آن حرفه است
 اگر هم باشم عیبی ندارد کسب و هنرننگ و عار نیست گفت تو پسر سیاه زنگباری
 هستی فرمود ای مرد اگر اینها که تو گفتی در حق من باشد خدا مرا رحمت کند و اگر
 دروغ و تهمت و دشنام می دهی خدا تو را بیامرزد - این مرد بدانندیش سخت دگرگون
 شد اسلام آورد و تسلیم گردید و این اسلامیت دشمن در اثر حلم و بردباری و شکیبائی
 امام محمدباقر علیه السلام بود تا

[صفحه ۶۱]

مردی هدایت شود به عکس حلم و بردباری معاویه است که گروهی را از دین بدر
 می برد و ابواب افتضاح و بی آبرویی را با حلم خود به سوی خود و خاندانش می گشود
 چنانچه در کتاب امام حسن مجتبی علیه السلام نوشتیم.

هیبت امام محمدباقر علیه السلام

غریزه فطری و هیئت و هیکل ظاهری افراد سطوت و هیبتی ایجاد می کند امام محمدباقر
 علیه السلام بدنی ثمین و فربه و قامتی با وقار و با سکینت داشت که هر بیننده را مرعوب
 و مجذوب می ساخت او دارای هیبتی و صلابتی بود.

ابن شهر آشوب در مناقب از ابی حمزه ثمالی نقل می کند که یک سالی ابو جعفر محمد
 بن علی (ع) به حج رفت و هشام بن عبدالملک هم به حج رفته بود دید مردم بر اطراف
 آن حضرت جمع شده و فریفته هیبت و صلابت او بودند و از این جهت مردم او را
 زهره العلم لقب دادند و عرض کردند یا بن رسول الله ما بسیار مجالس ابن عباس را دیده
 بودیم این استفاده که از مجلس شما می کنیم از او نکرديم و اکنون بنشین برای ما
 صحبت کن که چه شیرین بیانی فرمود ای تربیت شده های شامیان من در خانه نبوت و

مهد ولایت تربیت شده‌ام من در مکتب ربوبی نشو و نما یافته‌ام که قرآن در باب آن فرمود بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ آنگاه در مسجدالحرام نشست و مردم را به معارف اسلام آشنا فرمود. چنانچه در محل خود بیان شده است هیبت و وقار و تحقیق و تتبع و علم شکافی و تجزیه و تحلیل علمی با بیان بسیار جذاب و شیرین پس از امیرالمؤمنین مخصوص امام محمدباقر علیه‌السلام بود که از او به فرزندش امام صادق به ارث رسید به قدری جالب و جذاب سخن می‌گفت و با ادب و وقار و متین مباحث علوم و مسائل احکام را از هم تجزیه و تحلیل می‌کرد که هر کس یک بار از مجلس او بهره‌مند می‌شد دیگر دست نمی‌کشید - و روزافزون راویان و شاگردان او زیاد شدند تا به مقام مکتب باقری رسید.

درس برادری

آبی در کتاب نثرالدرر روایت می‌کند که امام محمدباقر (ع) یک روز به اصحابش فرمود آیا هیچ کدام شماها شده که دست در جیب برادران کنید و به قدر احتیاج بردارید و بعد به جای او بگذارید.

قال (ع) یوما لاصحابه ایدخل احدکم یده فی کم صاحبه فیأخذ حاجته من [صفحه ۶۲]

الدتانی قالوا لا قال فلستم اذا باخوان گفتند نه چنین نشده فرمود پس هنوز شما با هم برادر نیستید.

برادر ایمانی کسی است که به درد دل یکدیگر برسند و آن قدر با هم وحدت و اتحاد داشته باشند که اگر نیازی پیدا شد و تهی دست بود دست در جیب برادرش کرده به قدر احتیاج بردارد و بعد به جای او بگذارد و آن برادر هم نپرسد چه کردی و چه مبلغ برداشتی و کی به جای آن می‌گذاری.

نگارنده اضافه می‌کند که امروز اکثر جیب‌برها بر می‌دارند ولی گذاشتن بجای آن با

خداست درسی که امام محمدباقر علیه السلام از فضیلت نفسانی در مواسات و مساوات و ایثار و حقوق برادری داد تاکنون کسی نداده است - این مکتب فضیلت در دنیای بشریت و در میان ملل و ادیان آسمانی هم نظیر نداشته و ندارد زیرا آنها خودشان علم را با عمل و تقوی را با فضیلت به هم آمیخته ترجمان درس دینی بودند مردم هم که می دیدند پیشوایان دینی آنها چنین سرگرم علم و عمل و دانش و بینش هستند به معنی حقیقی تشیع قدم جای قدم آنها می گذاشتند و در نتیجه به عالی ترین مقام انسانیت رسیدند ولی امروز که ما مسلمانان از اسلام جز نامی نداریم و این فضائلی که امام علیه السلام به ما آموخته اند به هیچ یک عمل نکردیم و لذا در سیر انحطاط می رویم بزرگترین برنامه در تحکیم مبانی سازمان اجتماعی اسلام چنانچه در جلد پیشوای اسلام نوشتیم همین عقد اخوت و درس برادری و برابری و مساوات و مواسات است که حرف به حرف و کلمه به کلمه عمل می شد و امروز دو صد بلکه دو هزار گفتار چون یک کردار نیست امیدواریم خداوند ما را در مکتب این امام از آموزش و پرورش او بهره مند سازد شرح مفصل علل و عوامل ترقی و تکامل و اسباب تنزل و انحطاط مسلمین را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نگاشته ایم که اکنون نمی خواهیم در آن مرحله وارد گردیم.

[صفحه ۶۳]

مدیحه

بسم الله الرحمن الرحيم

اثر طبع حضرت آیت الله آقای علامه حایری مازندرانی مقیم سمنان

حسن مطلع ز ثنای تو مفاخر دارد

و از لب و لعل تو بس گوهر فاخر دارد

طبع سرشار به ساحل ز بحارت نرسد

بحر علم تو کجا اول و آخر دارد
گر به قاموس محیط تو برد ره غواص
زان مسالک چه شرایع ز جواهر دارد
هر که ز انوار بحار تو وسایل یابد
فیض وافی ید کافی به سرایر دارد
صبح علم ازلی با لب تو حق بشکافت
علم جز از تو نه گنجینه نه باقر دارد
کیست چون مام تو آن فاضله ام عبدالله
یا چو باب تو و پورت به شعایر دارد
ذات حق گرچه مجرد بود از هر مظهر
در دل پاک تو هر لحظه مظاهر دارد
ید بیضای تو هر عالم غیبی خواهد
طرفه العین سر جیب تو حاضر دارد
نه فلک نقطه ز خطی است به سطح کف تو
عرش را حق به سر انگشت تو دائر دارد
هر که بیعت نکند با تو ز صدق ایمان
هیچ شک نیست که او فطرف کافر دارد
هم ز عریانی محشر به خدا باکی نیست
هر که از ذیل عنایات تو سائر دارد
ای محمد تو ز احمد چو علی و از حسنین
ذات فرد تو بهر جمع مآثر دارد
الحق از روی تو در روز پریشانی دل
از خطرها همه جمعیت خاطر دارد

ای به یک موی دل آویز تو جمع است امور
هم بدان دوست تو خاطر عاطر دارد
نتوان مسند فضل تو به آحاد رساند
که مسلسل همه دوری متواتر دارد
جان فدای سر سرشار بشر پرور تو
که در آن نیروی خلاق مشاعر دارد
عضو عضو تن پاکت همه عقل فعال
بند بندش به فلک پنجه‌ی قاهر دارد
پرورد هیکل تو روح روان آدم
که ز اسماء و ز انوار ذخایر دارد
چون پیمبر به تو تخصیص سلام خود داد
لب تو جای دو صد بوسه‌ی جابر دارد
نام نامی تو در لوح زبرجد چون دید
در منظوم ولایت ز تو دائر دارد
حرمت جابر و سلمان و اباذر خدمش
خضر و اسکندر و الیاس مجاور دارد
خاک کوی تو که نیروی پر جبریل است
جز خدایش نسزد گفت که زائر دارد

[صفحه ۶۴]

چون محمد به مزارت رود از عرش برین
عرش با کعبه بدان قبر مفاخر دارد
هر که با آب ولای تو دل و رویش شست
روز محشر نه هراسی ز کبایر دارد

چار گنجینه‌ی توحید بقیع اندر دل
 از حسن و از علی و صادق و باقر دارد
 صد فغان هشتم شوال هزار و سیصد
 چهل و چار زهر دشمن فاجر دارد
 چه کشیدند در ایام حیات آل رسول
 هان همان ناله گل و سنگ مقابر دارد
 فی بیوت اذن الله بان ترفع فرض
 بر همه شیوه‌ی تعظیم شعایر دارد
 گر صفا و شتر و مروه شعایر باشد
 عترت از چه نه شعایر نه مشاعر دارد
 العجب ریگ حجاز است شعار دین لیک
 روضه آل نبی هادم و کاسر دارد
 بدن آل نبی را شرف سنگی نیست
 کعبه سنگ و شرف از عترت طاهر دارد
 بین کلیسای نصاری بدل گوی طلا
 از خر عیسی مریم سم حافر دارد
 گر کتاب الله و عترت نه جدایند زهم
 تا لب حوض چه عذری متجاسر دارد
 فیل بر کعبه چو راند ابرهه بن صباح
 سنگ ابابیل چو باران متقاطر دارد
 تو جمل راندی و خیل از چه بر ارکان حرم
 کزستم غلغله هر عامر و غامر دارد
 دشمن آتش به مدینه زد و در کرب و بلا

آب بستند که حیران دل حائر دارد
تاختند اسب بر آن تن به لبش چوب زدند
بر شتر خصم سپس سوق حرائر دارد
حیف از آن بوسه گه خاتم و هفتاد و دو تن
که ابوالفضل و حیب بن مظاهر دارد
خشک بین دو شط و سینه هزار و نهصد
زخم پنجاه فزون ازنی و باتر دارد
ای مه مکی و شمس مدنی شاه حجاز
که فزون علم اوائل چو اواخر دارد
وای سلیمان تهامی سویت این مور ضعیف
با همین ران ملخ هان روی قاصر دارد
پیر هشتاد و دو کم خادم این درگاه است
چشم بر آن ز نواهی و اوامر دارد
نام فضل الله درگاه تو صالح گفتش
تا ز درگاه تو اش حافظ و ناصر دارد
از ولای تو گرفت الهام این فال نکوی
تا مبادا به زیان طالع خاسر دارد
حق بدست تو نهاد ای شه هر سود و زیان
چون به پای تو گدایت دل فاتر دارد
دشمنت ناقه صالح نتواند پی کرد
گرچه در عصر ثمودی است که عاقر دارد
تو مرا عفو بفرما و بهر دشمن گوی

بر سر این مادح ما سایه‌ی باقر دارد

[صفحه ۶۵]

لقب باقر العلوم علیه السلام

یا جابر لعلک تبقى حتى تلقی رجلا من ولدی یقال له محمد بن علی بن الحسین یهب الله له النور و الحکمة فاقراً منی السلام

ای جابر شاید خداوند تو را باقی بدارد تا یکی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد فرزند علی بن الحسین است و آن کسی است که خداوند نور علم و حکمت را به او بخشیده و باقر شکافنده علوم است سلام مرا به او برسان

انک ستدرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا

در روایت دیگر این است شاید تو مردی را از اولاد من درک کنی که نامش نام من و صورت و سیرتش چون صورت و سیرت من است او علم را می شکافد شکافتنی.

احمد بن عیسی روایت می کند که جابر بن عبدالله انصاری عمامه سیاه بر سر بسته در مسجد پیغمبر می نشست و می گفت یا باقر یا باقر گفتند ای جابر باقر کیست ما باقری را نمی شناسیم گفت به خدا سوگند بیهوده سخن نمی گویم پیغمبر به من وعده فرمود کسی خواهد آمد از اولاد او به نام و شمایل او که علم و دانش را از هم تجزیه و تحلیل می کند و از هم می شکافد تا یک روز محمد بن علی بن الحسین را در مسجد پیغمبر دیدم گفتم جدت رسول خدا وارث علوم انبیاء بود فرمود آری میراث علوم تمام انبیاء نزد جدم بود و او به کلیه علوم اولین و آخرین واقف بود گفتم شما هم وارث پیغمبر هستید همه علوم را می دانید فرمود ما هم به عنایت ربانی و به اذن حق به تمام علوم واقفیم - ابوبصیر که چشمش کم دید و مکفوف البصر بود گفت شرفیاب شدم عرض کردم اگر به تمام علوم انبیاء واردی دست به چشم من بگذار دست به چشمم گذاشت و دیدگان من بینا شد.

فرمود ای ابوبصیر ما خازن علم الهی هستیم و والی امر حق می‌باشیم خداوند اسلام را به ما گشوده و به ما ختم می‌فرماید - فرمود به آن خدائی که نبات را از دانه شکافته و آدمی را آفریده علم و دانش را هم به ما عنایت فرموده و جز به ما آن علم را به کسی نداده است و چون سخن ما دشوار است مردم آن را آسان فهم نمی‌کنند و به زودی درک نمی‌نمایند فرمود به خدا سوگند ما خازنان خدائیم در آسمان و زمین نه گنجور زر و سیم بلکه خازنان علم و دانش.

[صفحه ۶۶]

شیخ مفید می‌نویسد محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام در علم دین و سنن و علم قرآن و سیر و فنون ادب از تمام مردم عصر برتر و بالاتر بود روایت می‌کنند که اعلم و اتقی مردم محمد بن علی باقر العلوم بود که از اصحاب و تابعین و اجداد و بنی‌هاشم روایت نموده و در علوم و اخبار و حدیث و تفسیر نظیر و شبیهی نداشته است و لذا مالک بن اعین جهنی در قصیده خود که در مدح امام محمدباقر علیه‌السلام انشاد نموده می‌گوید:

إذا طلب الناس القرآن

كان القریش علیه عیالا

و ان قام ابن بنت النبی

تلقت یداه فروعا طوالا

نجوم تهلك للمدلجین

جبال تورث علما و جالا

و قرطبی در مدح آن حضرت گفته:

یا باقر العلم لاهل التقی

و خیر من لبی علی الاجیل

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مجدد قرن اول هجری است یعنی صد سال از طلوع

اسلام گذشت که دولت مستبده ظالمانه اموی مردم مسلمان را در مدت هشتاد سال حکومت ستمکارانه از راه حق و حقیقت منحرف ساخته بودند و مردم به کلی از دین و فضیلت بی خبر گردیده سنن دینی و ادب و آداب و علوم مذهبی و طریق تکامل و سعی در راه کسب علم و دانش به کلی محو و متروک گردیده مردم در اشتباه و خطا و لغزش مانده کسی هم نبوده که مسلمین را به روش تکامل رهبری نماید و لذا در مدت تغییر خلافت یک فرصت خوبی بدست امام محمدباقر علیه السلام آمد که در حقیقت تمام علوم و معارف اسلام که از اوایل قرن دوم با یک حرکت فکری و نهضت علمی جنبشی ایجاد فرمود که هنوز ادامه دارد.

برنامه فرهنگی حضرت باقرالعلوم و تعلیم سبک فرا گرفتن علم و دانش و روش مدارج کمالی دانش و بینش بدون هیچ شکی از این امام باقی مانده و آغاز معارف اسلام در حقیقت پس از تحولات خونین حکومت بنی امیه آغاز گردید و علوم اسلامی از تفسیر - لغت - ادبیات حدیث - اصول - فقه - فقه اهل بیت - معانی - بیان - عروض - قافیه - شعر و ادب - نجوم - هیئت - اعداد - حساب و هندسه - علوم طبیعی از جماد و جواهرشناسی - گیاهشناسی - حیوانشناسی - از همه مهمتر علم النفس و معرفت الروح و روانشناسی و تکامل نفس ناطقه به وسیله اجرای احکام شرعی و وقوف کامل به فقه امامیه همه از آثار و برکات حضرت امام محمدباقر (ع) بود.

[صفحه ۶۷]

اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این امام را به باقرالعلوم و شکافنده علم و دانش لقب عنایت فرمود بدین جهت است که چون بنی امیه مدت هشتاد سال مردم را در جهالت و انحراف نگاه داشتند امام محمدباقر علیه السلام پرتوی درخشان از علم و نور در آسمان بشریت پرتوافکن فرمود که هنوز جهان به نور علم و دانش او منور است. افتتاح مکتب علم و دانش و تعلیم و یاد دادن سبک فرا گرفتن علم و آغاز و طی مراحل ادوار مختلف علم و آماده و مهیا ساختن استعدادها و ترتیب دادن مدارج و

مراتب علوم از نظر هضم و تحلیل عقلی و تشویق و ترغیب افکار و اندیشه‌های مستعد و لایق و به اصطلاح امروز درس کلاسیک و طبقه‌بندی نمودن علوم در قالب احادیث و اخبار و تفسیر و تأویل از علوم نقلی و ساده و لغت و نحو و صرف و بیان و معانی شروع فرمود تا به علوم فلکی و عقلی و بیان نکات حساس و دقایق و لطایف معانی رقیقه را تعلیم فرمود

و عجیب‌تر این است که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام را در مکتب عبدالله صباح بردند که جابر بن عبدالله انصاری و ابوخالد کابلی و جابر جعفی و چند نفر دیگر از صحابه حاضر بودند عبدالله صباح به محمد بن علی که در سن پنج سالگی بود گفت بگو الف پاسخ داد الف گفت بگو ب این امام فرمود تا معنی الف را نگوئی ب را نمی‌گویم عبدالله صباح گفت بیش از این نمی‌دانم آنگاه این امام در سن پنج سالگی بابی از علوم حروف و اعداد گشود و یک نوع ابجدی تعلیم فرمود که همه برای اثبات توحید و ولایت مطلقه و نبوت و امامت و تطبیق با خاندان عصمت و طهارت در ۱۴ معصوم بود بیان فرمود که در میان ۱۴ چهارده نوع ابجدی که در دست است این نوع ابجد و یا نوع تقسیم حروف وجود ندارد و در این باب رساله‌ی نوشته شده که در آلمان چاپ شده است و از قدرت و نیروی علم امامی از این کتاب می‌توان استفاده نمود که تا چه پایه در علوم حروف و اعداد و ارقام و علوم غریبه و طلسمات و غیره تعلیمات عالی‌ای داده است [۲۹].

[صفحه ۶۸]

برنامه و مواد تعلیم و تربیت مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام

ما در این کتاب بر این مقصد هستیم که مواد تدریس در مکتب باقری را منظم کنیم تا آنجا که اطلاع داریم مانند فیلمی از نظر خوانندگان بگذرانیم و بعد از آن علوم اسلامی را در مکتب جعفری توصیف و تشریح نمائیم و شاید اطلاعاتی که در کمتر از کتب

سیره ائمه اطهار معمول بوده به نظر خوانندگان برسانیم. حضرت امام محمدباقر علیه السلام در آغاز افتتاح مکتب خویشان شاگردان و اصحاب و روایات را به فوائد علم و تعظیم عالم و احترام معلم و قدر و منزلت متعلم و محصل و دانش آموز آگاه فرمود و احادیثی در این مواد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از قرآن و اخبار گذشته تعلیم فرموده تا مردم عصر را شیفته علم و دانش کرد و توجه اذهان و قلوب و افکار را جلب فرمود و همه مهیای فرا گرفتن و فریفته مکتب سمع و بصری امام پنجم شدند.

توجه به مکتب امام محمدباقر علیه السلام در دو قسمت مهم خلاصه می شود که بسیار جالب توجه است.

قسمت اول تشحیذ افکار و اندیشه و پرورش استعداد و سلیقه افراد است به سوی دانش و بینش که بیدار نمودن حس دانش جوئی و معارف پروری مردم پس از هزار ماه حکومت بنی امیه خود یک قدرت و نیروی فوق العاده بالاتر و برتر از سطح افق افکار و اندیشه مردم لازم داشت که به واسطه این امام معمول و مجری گردید

قسمت دوم برنامه تعلیم و تربیت است که دو اصل مهم اساسی پرورش نفوس می باشد هم تعلیم داد و هم تربیت فرمود. حضرت امام محمدباقر علیه السلام اول اصحابی را که بیش از صد نفر می شدند از روی مبانی علمی و اخلاقی به خود جلب کرد و آنها را فریفته مکارم اخلاق خود نمود چون همه مانند پروانه اطراف شمع وجود امام پنجم به طواف مداوم می پرداختند.

حضرت امام باقر علیه السلام اول وجوب علم و دانش را به آنها تذکر داد و از روی مبانی آیات قرآن ارزش و اهمیت و عظمت علم و اجر و ثواب معلم و آموزگار و دانش آموز و دانشجو را تعلیم داد تا چون خوب به این حقیقت رسیدند آن وقت باب علوم حدیث و فقه را گشود و در ضمن بیان احکام و مسائل فقهی علوم توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد را که اصول دین اسلام بود با فروع آن برای مردم تشریح کرده

و فنون دیگر علمی را هم در خلال این تعلیمات آموخت

[صفحه ۶۹]

توحید

الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر -

کل یجری لاجل مسمى یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون

آیه ۲ سوره ۱۳ رعد

آن خداوندی است که آسمانها را بدون ستون برافراشت و با کمال قدرت عرش را در

خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت

خاص و مدار معین به گردش آیند و او عالم را به نظام محکمی و آیات و قدرت را با

دلالتی مفصل منظم ساخت تا شما آنها را ببینید و به قدرت پروردگار اعتراف کنید و به

ملاقات او برسید

حضرت امام محمدباقر (ع) آیات توحید را از وجود خدا و یگانگی او و قدرت حق بر

آفرینش آسمانها و زمین و موالید و عناصر و مواد و صفات ذات و صفات افعال و

اعمال او از قدرت - قیامت - خدادوستی - توکل به خدا - ترس از حق - فرشتگان -

جبرئیل - میکائیل - شیاطین - ابلیس - سحر و جادو - خلقت و آفرینش - سپس از

قرآن و تعلیمات و علوم قرآن از تاریخ - شرح حال حضرت محمد (ص) تبلیغات دینی

- بنی اسرائیل - تورات - نصاری - ماوراء الطبیعه - دین - عقاید - عبادات شریعت -

نظام اجتماعی - علوم و فنون - تجارت تهذیب اخلاق - نجاج و رستگاری به عبارات

مختلف و بیانات شیوا و جذاب مطالب علمی را تعریف و تصریح و تشریح فرمود و

مفاهیم و مصادیق آیات و احادیث را درباره علوم و فنون همه را نقل و بیان فرمود که

برای همیشه مکتب پرورش خاص او باقی و برقرار است - بدون تردید روش آموزش

امام باقر علیه السلام در اسلام پس از امیرالمؤمنین بی نظیر بود و پرورش او ممتاز و

مهدب می‌باشد و اکنون از علوم و تعلیمات آن حضرت به اجمال از علم الهی و اخبار خلقت آدم ابوالبشر تا خاتم الانبیاء سوابق دعوت پیغمبران را به هدایت و ارشاد و قصص ملل گذشته و نتیجه اطاعت آنها یا تمرد و انحراف اقوام و ملت‌ها را بیان فرموده است و از حکمت عملی که اخلاق و تهذیب نفوس است تعلیماتی داده که از نظر یک محقق بسیار قابل توجه است و اکنون شمه‌ای از آن را نقل می‌کنیم

علم الهی

و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت
ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا

در اصول کافی ابی بصیر از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان لله عزوجل

[صفحه ۷۰]

علمین علم لا یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسله فما علمه ملائکته و رسله علیهم السلام فنحن نعلمه فرمود برای خداوند تعالی دو علم است یک علم مخصوص به ذات مقدس اوست که جز او هیچ کس نمی‌داند و یک علم که به فرشتگان و فرستادگان خود آموخته است و آنها خود واقف می‌باشند و گاهی بر حسب اقتضای زمان پیغمبر یک یا چند مصداق آن را برای بشر آشکار نموده‌اند.
در این حدیث امام می‌فرماید قسمت دوم علم الهی را ما می‌دانیم در این علم بر تمامت ملائکه و پیغمبران سلف سبقت و برتری دارند.

امام محمدباقر (ع) در روایت دیگری که مفصل خواهیم نگاشت درباره بداء همین سخن را به صورت دیگری فرمود که خداوند عالم دو علم دارد علمی که در لوح محفوظ است و مخصوص اوست و علمی که در لوح محو و اثبات است و آن را در

نظر پیغمبران و ائمه معصومین که منتخب او هستند گذاشته است و در اینجا می فرماید ما می دانیم آن علمی را که خداوند تعالی به ملائکه و رسل خود آموخته است و این جمله تأیید همان مفاد زیارت جامعه را می کند انتم معدن الحکمه و خزان العلم و نیز در تحت عنوان و لولا یمحو الله ما یشاء فرمود مشیت ما مشیت الهی است و مشیت او مشیت ماست یعنی هر چه حضرت حق اراده فرماید به ما الهام و وحی شده و در صحیفه جده ام فاطمه زهرا (س) دستور و وظیفه ما را معین فرموده تا بدان عمل کنیم که به اعمال حق در عالم کون و فساد هستیم و ما هم عمل نمی کنیم جز آنچه او مشیت و اراده فرماید.

علم الهی عین ذات حق است که در صفات ثبوتیه اثبات شده اولین صفات ثابته حق علم است.

عالم و قادر وحی است و مرید و مدرک

هم سمیع است و بصیر و متکلم صادق

در حکمت الهی این صفات استدلال و مبرهن شده است [۳۰].

علم عام را به نام علم الکتاب و هو العلیم القدیر - علام الغیوب عالم الغیب و الشهاده و

لا یعلم الغیب الا هو و هو علیم بذات الصدور - و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها

[صفحه ۷۱]

الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا هو یعلمها و لا حبه فی السموات

و الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین

که هیچ ذره ای از ذرات عالم از نظر او مخفی نیست به همه چیز واقف و دانا و عالم و

تواناست - علم غیب را جز او کسی نمی داند آنچه در دریاها و خشکی ها است او

می داند - هیچ برگگی از درخت نمی افتد و هیچ دانه در زمین نمی روید و هیچ تر و

خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین یا لوح محفوظ که ترشحات علم الهی است

می باشد اما علم خاص را که از نظر خلق و آفرینش بیان فرموده این است.

ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فى الارحام و ما تدرى نفس ماذا تكسب غدا و ما تدرى نفس باى ارض تموت ان الله علیم خبير

براستی که علم ساعت و قیامت و علم نزول باران و علم جنین شناسی و علم کسب و حرفه و اینکه فردا چه بازی کند روزگار و اینکه چه کس در کدام نقطه دنیا خواهد مرد از علوم اختصاصی الهی است و او خدائی است که به همه چیز آگاه است.

خداوند عالم این علم و دانش خود را از روی مصلحت حسن انتظام شریعت پیغمبران و اوصیاء و اولیای خود که ائمه معصومین می باشند افاضه اشراقیه فرموده که آنها به موهبت الهی بر تمام اسرار و رموز عالم واقف هستند و نقشه عالم وجود زیر نظر آنها می باشد و آنچه که ائمه معصومین و مخصوصاً حضرت امام محمدباقر علیه السلام تعلیم مسلمین فرموده و مکتب باقری بر پایه آن استوار گردیده روی مبانی همین علم و دانش موهبتی و اشراقی افاضی الهی است و گرنه بشر قادر به سلطه بر همه این علوم نیست.

علم و دانش

اشاره

علم در اصطلاح کشف مطلوب است و هر چه بر انسان کشف شود علم است [۳۱].

در تعریف علم حکماء گفته اند چون دو قوای متضاد در بدن است عقل و نفس (جهل) و هر چه را که عقل و نفس هر دو بدان راضی باشند آن علم است و در اینکه علم از کدام مقوله است و چگونه در نفس حاصل می شود و از چه کیفیاتی است و آیا علم به همین صور حروف و تعلیم و تعلم دست می دهد یا نوری است آسمانی و مطالب عقلی فلسفی باید به کتب سیر فلسفه نویسنده مراجعه کرد و فضیلت علم از عقل و نقل بسیار است.

[صفحه ۷۲]

و ما از ادله نقلی از قرآن استشهاد می کنیم - که همین شهادت در توراة و انجیل و زبور

نیز وارد شده است.

۱- قرآن می فرماید انما یخشی الله من عباده العلماء - جز عالمان و دانایان و خردمندان از خدا نترسند و دلیل بیم، آن است که چون کسی عالم باشد و این دستگاه عظیم عالم را مصنوع یک صانعی داند که به جزئیات و کلیات اشیاء عالم و قادر بر عقوبت عاصیان و ثواب مطیعان باشد او از صانع حکیم و موجد این چرخ با عظمت عالم کون بترسد و از دستور و فرمان او سر نییچد.

قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله هرگز دانا با نادان مساوی نخواهد بود و این لطیفه را
جز خردمندان نیابند.

و در آیات دیگر علم را با جهل، بینا را با کور و طیب را با خبیث و نور را با ظلمت و
زنده را با مرده تشبیه فرموده.

قل هل یتوی الاعمی و البصیر - قل لا یتوی الخبیث و الطیب - و ما یتوی الاعمی
و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یتوی الاحیاء و لا الاموات و
لا یتوی اصحاب النار و اصحاب الجنه

۳- دلیل سوم و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه
تعلیم و تربیت ربانی از آغاز آفرینش آدمی شروع شد و به او از کلیه نامها و نشانیها و
دانستنیها آموخت و چون به ملائکه امر کرد گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک
الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدر لک آیا می خواهی کسی را بیافرینی که فساد
انگیزد و خون هم بریزد در حالی که ما تسبیح و تقدیس تو می گوئیم خطاب شد انی
اعلم ما لا تعلمون که سر دانش و بینش را بر فضیلت علم به خود و راز مکتوم خویش
نسبت داد و اگر چیزی شریفتر از دانش و بینش بود خود را بدان فضیلت معرفی
می کرد.

۴- از قول حضرت سلیمان می فرماید یا ایها الناس علمنا منطق الطیر که پیغمبر برگزیده

به منطق طیور مفاخرت بر دیگران می‌کرد.

۵- و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا که حکمت به معنی موعظه - فهم - علم - نبوت - بیان و قرآن آمده و از این علم خیر کثیر مراد است که به هر کس علم و حکمت داد

[صفحه ۷۳]

خیر کثیر عنایت فرموده است و علم بهتر از تمام دنیاست زیرا علم را خیر کثیر و تمام دنیا را (قل متاع الدنيا قليل) ناچیز شمرده است.

۶- اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - که به تفسیر اکثر مفسرین اولی الامر عالمان و دانایان هستند زیرا پادشاهان با آن قدرت و سطوت که بوی خون از شمشیرشان می‌آید در محضر عالمان زانو به زمین می‌زنند.

۷- یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات که بلند نمودن مقام و مرتبه اختصاص به عالم و دانا دارد و در قرآن چهار طایفه را درجه می‌دهد.

اول مؤمن که انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم تا آنجا که می‌فرماید لهم درجات عند ربهم

دوم مجاهدین و فداکاران را که فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه

سوم صلحا و نیکوکاران را «و من یأته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات»

چهارم علما را و الذین اوتوا العلم درجات

که خداوند اهل بدر را بر مؤمنین دیگر به درجاتی برتری داد و مجاهدین را بر قاعدین

روحانی و صالحان را بدین گروه و دانشمندان را بر همه اصناف و طبقات به مراتب

ترجیح داد پس دانشمند و عالم برگزیده‌ترین مرد دنیا باشند [۳۲].

۸- قل رب زدنی علما که به پیغمبرانش امر می‌فرماید طلب زیادتى علم کنند چنانچه

موسى را پس از نه معجزه امر فرمود بدنبال خضر برود و علم بیاموزد «و لقد آتینا موسی

تسع آیات».

۹- و علمک مالم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما که علم را فضل و منتی بزرگ دانسته.

۱۰- شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط که به نقل غزالی نفس خویش را به علم و دانش شاهد گرفته در حالی که کسی نیست و نبوده که از علما بخواهد و معلوم شود علم تا چه پایه رفیع است که خود گواه علم و دانش است در توراہ و سفر دوم انجیل و زبور و سایر کتب آسمانی همه جا همین عظمت و اهمیت برای علم منظور شده است

[صفحه ۷۴]

مولوی درباره حضرت یوسف گوید:
حکمت حسنش سوی زندان کشید
حکمت علمش سوی کیوان کشید
شه غلام او شد در علم و هنر
ملک علم از ملک حسن آسوده تر

اخبار بر فضیلت علم

اول - تفکر ساعه خیر من عبادۀ ستین سنه که فکر و تفکر یک ساعت در آلاء و نعماء و ادله توحید و استدلال از آفاق و انفس در وحدانیت و براهین عقلی از عبادت شصت سال بهتر است.

تفکر عمل دل و جان است و عبادت عمل جوارح و ارکان و جان از تن فاضلتر است از این جهت عمل آن از عمل این بهتر - به اضافه که با فکر می توان به دلایل عقلی توحید یافت و نبوت ثابت کرد و ولایت را درک نمود آیا عبادت به اتفاق علماء بی علم و معرفت و کمک فکر حاصلی ندارد و سبب نجات نمی شود.

دوم - یا علی لان یهدی الله بک رجلا خیر لک مما تطلع علیه الشمس [۳۳].

ای علی و الله اگر خدای به واسطه تو یک مرد را هدایت کند برای تو بهتر است از هر چه آفتاب بر وی طلوع کند یعنی از زمین و هر چه در آن است

سوم - العلماء ورثة الانبياء بالاترين مراتب انسانیت نبوت است و هیچ شرفی برتر از آن نیست که شخصی وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و آن علماء هستند که می توانند میراث پیغمبران برند [۳۴].

چهارم - يستغفر للعالم ما في السموات و الارض علماء که در خدمت مردم به تعلیم و تعلم اشتغال دارند و علم خدمت عمومی است عموم آنچه در آسمان و زمین است به شکرانه علم طلب مغفرت می کنند.

پنجم - اقرب الناس من درجة النبوه اهل العلم و الجهاد اما اهل العلم فدلوا الناس علی ما جاءت به الرسل و اما اهل الجهاد فجاهدوا باسيا فهم علی ما جاءت به الرسل
نزدیکترین مردم به مقام نبوت اهل علم و جهاد هستند اهل علم برای آنکه مردم [صفحه ۷۵]

را به آنچه انبیاء آورده اند رهبری می کنند و اهل جهاد برای آنکه در راه نشان دادن آیات و احکام انبیاء شمشیر می زنند.

ششم - لموت قبيلة ایسر من موت عالم موت یک قبیله بهتر از مرگ یک عالم است هفتم وحی به ابراهیم شد یا ابراهیم انی علیم احب کل علیم من دانایان و دانایان را دوست دارم

هشتم - قوله عليه السلام اذا اتى على يوم لا ازداد فيه علما يقربني الى الله فلا بورك لي في طلوع الشمس ذلك اليوم روزی که بر معلومات من افزون نگردد آن روز برای من مبارک و میمون نیست

نهم قوله عليه السلام فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب برتری دانا بر عابد مانند اشعه تابناک ماه ۱۴ است بر سایر کواکب

دهم - قوله عليه السلام يشفع يوم القيمة ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء و این بالاترین

مقام است که علماء صف دوم انبیاء را تشکیل داد و شفاعت می کنند - از اخبار و کلمات قصار و آثار ائمه اطهار (ع) در فضل علم آن قدر وارد است که محتاج کتابی است

قال امیر المؤمنین علیه السلام یا کمیل العلم خیر لک من المال - العلم یحرسک و انت تحرس المال و العلم حاکم و المال محکوم علیه - و المال تنقصه النفقة و العلم یزکو علی الانفاق العالم افضل من الصائم القائم المجاهد - اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها الا خلف منه

ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا علم حافظ توست ولی تو باید حافظ مال باشی علم حاکم است مال محکوم علم به بخشش زیاد می شود مال به انفاق کم می گردد - علم مال را تزکیه می کند عالم افضل از صائم و روزه دار قائم و مجاهد است چون عالم بمیرد رخنه ای در اسلام پیدا می شود که به هیچ چیز مسدود نمی گردد

و نیز منظوما فرماید

ما الفضل الا لاهل العلم انهم
 علی الهدی لمن استهدی ادلاء
 و وزن کل امری ما کان یحسنة
 و الجاهلون لاهل العلم اعداء
 ففربه لا تکنون جاهلا ابدا
 الناس موتی و اهل العلم احیاء

فضیلتی جز برای اهل علم نیست زیرا آنها راه را می دانند و هدایت و ارشاد می کنند

[صفحه ۷۶]

وزن و ارزش هر کس به نیکوئی اوست و جاهل دشمن داناست بکوشید نادان نباشید که نادان مرده و اما دانا زنده و جاویدان است
 رو هنر جمع کن از تفرقه مال و منال

مرتضی را چه تفاوت که عمر برد فدک
 علم دادند به ادريس و به قارون زر و سيم
 شد یکی فوق سما و دیگری تحت سمک
 ابن یمین

جامی در فضیلت علم گوید
 تاج سر جمله هنرهاست علم
 قفل گشای همه درهاست علم
 در طلب علم کمر چست کن
 دست ز اشغال دگر سست کن
 با تو پس از علم چگویم سخن
 علم چو آید به تو گوید چه کن
 علم کثیر آمد و عمرت قصیر
 آنچه ضروریست به آن شغل گیر
 هر چه ضروریست چو حاصل کنی
 به که عمارت گری دل کنی

دلیل عقلی برتری علم

۱- فضیلت هر چیز در کمال آن است مانند فضیلت چشم در بینائی گوش در شنوائی دست در کمال قوت که اگر فاقد این کمال باشد فضیلت ندارد.
 چون انسان مرکب از روح و جسد است چنانچه سنائی گفته:
 آدمی زاده طرفه معجونی است
 از رفیعی رفیع و از دونیست
 یا

آدمی زاده طرفه معجونی است
 کز فرشته سرشته وز حیوان
 گر کند میل این شود کم از این
 ور کند میل آن شود به از آن
 کمال جسد به آن است که دارای روح باشد و کمال روح به علم و حکمت است و
 رمز این سخن را از این آیه می توان یافت
 و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا پس کمال آدمی به علم و حکمت است
 ۲- انسان بر جماد و نبات و حیوان به علم و ادراک کلیات برتری دارد و این برتری از
 علم است
 ۳- ادراک عقلی شریفتر از ادراک حسی است پس هر کس قوت عاقله اش کامل تر
 باشد فاضلتر است و عقل به علم زینت می گیرد یا علم به عقل زیور می یابد که هر یک
 بدون دیگری ارزش ندارد.

[صفحه ۷۷]

یا آنکه گوئیم علم ادراک عقلی است و لذا علم موجب افضلیت است
 ۴- علم فضیلت است و فضل زیادی از چیزی است و چون انسان از حیوان زیادتی دارد
 که علم است پس علم فضیلت است
 العلم زین و تشریف لصاحبه
 فاطلب هدیت فنون العلم و الادبا
 العلم کنز و ذخر لا نفاذ له
 نعم القرین اذا ما صاحب صحبا
 یا جامع العلم نعم الذخر تجمعه
 لا تعدلن به دواولا ذهبا
 ابوالاسود

فواید علم

اول حسن کنجکاوی بشر را تسکین می دهد و گم شده روح او را پیدا می کند
دوم احتیاجات مادی و معنوی او را رفع می کند
سوم یک لذت معنوی و روحانی در نفس ایجاد می کند که بالاترین لذت است و به هر
قیمتی قابل خرید و فروش و تبدیل نیست و آن علمی که ارزش دارد لذت معنوی و
روحانی است

فضیلت علم

قال (ع) فضل العالم علی العابد کفضل علی ادنی رجل من اصحابی فرمود فضل عالم
بر عابد چون فضل من بر پست ترین مردم از اصحاب من است
قال (ع) علماء امتی افضل علی انبیاء بنی اسرائیل «او کانیاء بنی اسرائیل» علماء امت من
افضل از انبیاء بنی اسرائیل هستند یا پهلو به پهلو آنها می زنند الحق چنین است زیرا
خدمات علمی علمای اسلام عمیق تر و وسیع تر و دامنه دارتر از آثار و عظم و نصیحت
پیغمبران بنی اسرائیل است
قال (ص) اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها الا خلف منه چون عالم بمیرد در
اسلام رخنه ای پدیدار می گردد که جز یک جانشینی چون او پیدا شود آن رخنه پر
نگردد

قال ابن عباس للعلماء درجات فوق درجات المؤمنین برای علماء درجاتی است بالاتر از
درجات مؤمنین

قال علی بن الحسین علیه السلام لو یعلم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفک المہج و
خوض اللجج فرمود اگر مردم قدر علم را بدانند در طلب آن خونها می ریزند تا از هم
سبقت گیرند.

علم دین واجب عینی است

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم»

طلب علم بر هر مسلمان واجب است

قال صلی الله علیه و آله و سلم اطلبوا العلم من المهد الى اللحد بدست آورید علم را از گهواره تا گور

قال صلی الله علیه و آله و سلم اطلبوا العلم و لو فی الصین بدست آورید اگرچه در چین باشد

قال الله تعالی فلولا نفر من کل فرقه طائفه لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلمهم یحذرون

اگر در فرقه طایفه‌ای از اهل علم نبودند که مردم را ارشاد و هدایت کنند همه از هم می‌گریختند و به هلاکت می‌رسیدند.

برترین علوم و راقی‌ترین دانش‌ها علم دین است که می‌تواند ظاهر آدمی را به ادب و تهذیب نفس تربیت کند و از راه ریاضات نفسانی به حقیقت عالم رهبری نماید. چنانچه مکرر نوشته شده و قوف به اسرار آفرینش بسته به سیر معارف دین است از راه اخلاق و فضیلت و درک معارف حقه از راه سیر و سلوک نفسانی و این هر دو راه به وسیله دین که مبتنی بر عقیده و عمل است انجام پذیر می‌باشد و لذا کلیه علمای اسلام طلب علم را واجب دانسته و بر هر مسلمان به نص حدیث نبوی کسب علم واجب عینی است و در این یکی هیچ مستثنی نیست

و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ذکر قرآن است و اهل ذکر علما هستند

در حدیث نبوی می‌فرماید من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی صور المتعلمین فوالذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب عالم الا کتب الله له بکل قدم

عبادة ستين سنة و بنى له بكل قدم بيتا فى الجنة و يمشى على الارض و الارض تستغفر له و يصبح مغفورا له و شهدت الملائكة لهم بانهم عتقاء الله من النار هر كس بخواهد به صورت آزادشدگان از آتش جهنم بنگرد به صورت دانش طلبان و متعلمين نگاه کند به حق خدائی که نفس من بدست اوست هر متعلمی به خانه عالمی رود خدای تعالی او را به هر قدمی ثواب عبادت شصت سال عنایت می کند و به هر قدمی خانه‌ای در بهشت برای او بنا می کند و به هر قدمی که روی زمین بردارد زمین برای او طلب آمرزش کند

[صفحه ۷۹]

و صبح می کند در حالی که ملائکه شهادت می دهند به اینکه او آزاد شده از آتش جهنم است یقین است که این همه اجر و ثواب با شرایط علم و خلوص نیت عالم و متعلم برای نیل به معارف الهیه است.

طلب علم

يا مبتغى العلم لا يشغلک اهل و مال عن نفسک (ابی ذر غفاری)
 طلب علم بر هر فرد مسلمان واجب است و در مکتب اسلام چنین آموخته‌اند که طالب علم و محصل و دانش آموز نباید هیچ چیز را مانع تحصیل خود قرار دهد بلکه کسب کمال بر هر چیزی مقدم است
 و علامه مجلسی از ابوبصیر روایت می کند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره تحصیل علم فرمود
 کان فى خطبة ابي ذر رحمه الله يا مبتغى العلم لا يشغلک اهل و مال عن نفسک انت يوم تفارقهم كضيف بث فيهم ثم غدوت عنهم الى غيرهم الدنيا و الاخرة كمنزل تحولت منه الى غيره و ما بين الموت و البعث الا كنومة نميتها ثم استيقظت منها يا مبتغى العلم ان

قلبا لیس فیہ شیء من العلم کالیت الخراب لا عامر له
 فرمود ابی ذر غفاری رحمۃ الله علیه در ضمن خطبه‌ای این حقیقت را بیان کرده
 می‌گوید

ای جوینده علم ای محصل و دانشجو ای خواهان دانش خوب متوجه باش که در راه
 تحصیل علم و کسب دانش هیچ چیز تو را باز ندارد - مراقبت کن که مال و دوست و
 زن و فرزند تو را مشغول نسازد که از کسب علم و دانش محروم گردی بدان از روزی
 که از مال و عیال جدا گردی خواهی دید که تو به منزله مهمان یک شبه نزد آنها بوده
 و صبحگاهان خداحافظی کرده و به سوی آخرت و منزل آن سرای رفته باشی - فاصله
 بین مردن و انگیزش یافتن جز خوابی نیست که آدمی بخوابد و بیدار شود.
 ای طالب علم و ای محصل دانش و بینش بدان که خانه دل از علم آبادان است و دلی
 که نور دانش و بینش در آن نتابد ویرانه‌ای بیش نیست و از آن نام و نشانی نخواهد ماند
 این پند گرانها برای محصلین بسیار پرارزش است وقت تحصیل علم را نباید صرف
 هیچ کاری کرد استادم رحمه الله علیه می‌گفت طلبه و دانش‌آموز جز واجبات اولیه
 نباید کاری دیگر پیشه کند حتی دعا خواندن و زیارت رفتن کار محصل نیست طلاب
 علوم باید تمام اوقات خود را صرف تحصیل علم نمایند تا قوای آنها تکمیل شده آنگاه
 به سایر شئون زندگی

[صفحه ۸۰]

با پیروی علم پردازد - تحصیل علم و کسب کمال در مکتب اسلام خود عبادتی است
 که با هیچ عبادت دیگر برابری ندارد - فرمودند اگر مردم اهمیت و ارزش علم را بدانند
 برای کسب آن از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند - و لذا برای مثال فرمود اگر علم در
 چین باشد که دورترین مسافرت‌های آن عصر بود بروید بدست آورید

فضیلت طالب علم و ارزش دانشجو

در ارزش علم و ارج و قدر و قیمت طالب علم و دانشجو اخبار بسیاری در دست است
محصل علم خاطر پاک و بی آرایش خود را مقابل دریچه نور علم و فضیلت قرار
می دهد تا بر او پرتو افکند و پیش پای خود را در زندگی روشن بیند - و لذا در فضیلت
طلب علم همه جهانیان به نظر تقدیر و احترام نگریسته است.

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت فرموده
که فرمود اغدوا عالما خیرا و تعلم خیرا صبح کنید در حالتی که عالم نیکوکاری باشید
و چون یک معلم و طالب علم کسب کمال کنید که محصل نیکوکار باشید و باید
روزگار شما بر این منوال باشد یعنی یا محصل نیکوکار یا عالم نیکوکار باشید.

ابوعبیده از امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که فرمود قال ان دواب الارض
لتصلی علی طالب العلم حتی الحیتان فی البحر از روئیدن نبات و جنیدن حیوان حتی
ماهیان دریا همه حیوانات بر طالبان علم درود و تحیت می فرستند که طالبان علم در نظر
همه موجودات محترم و ارجمند هستند

این درس علم و فضیلت ارج و ارزش محصل را برای همیشه ثابت نموده و از تعلیمات
عالیه او احترام عمومی طبقه محصل در همه دنیا محفوظ ماند و اکنون در همه جهان
متمدن و غیر متمدن طالبین علم و محصلین و دانش آموزان قدر و منزلتی یافته و مورد
احترام عموم طبقات ملتها می باشند

چون مردم آن عصر مخصوصا عصر اموی حکومت عربی داشتند که تعصب دینی آنها
شدید بود امام علیه السلام مردم را از روی همین تعصب دینی به طلب علم و احترام
طالب علم تحریض و ترغیب و تشویق فرمود - و آیات و احادیث و اخباری برای
تشدید مبانی علم دوستی و دانش پروری بیان و تعلیم فرمود که اثری عمیق در دل و
مغز مردم مسلمان نمود.

و همین تشویق و ترغیب بود که حس بسط معارف و فرهنگ را زنده و جاوید نمود

و به فاصله کمی از افتتاح مکتب باقری و بسط مکتب جعفری دامنه علم و فرهنگ توسعه یافت و نهضتی دامنه‌دار بوجود آورد

آداب تعلم

در تمام شئون اجتماع یک سلسله آداب و مراسمی هست که باید رعایت گردد تا به کمال مطلوب برسد و لذا در مکتب اسلام وظایفی و آدابی برای محصلین علم و طالبین دانش و بینش مقرر داشته‌اند

در بحارالانوار علامه مجلسی از امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که به اصحاب خود فرمود اذاجلس الی عالم فکن علی ان تسمع احرص منک علی ان تقول و تعلم حسن الاستماع کما تعلم حسن القول و لا تقطع علی احد حدیثه

فرمود چون در پیشگاه عالمی جلوس نمودی افکار و اندیشه خود را متوجه استاد خود کن و سخن او را بشنو و از علوم او بهره کامل برگیر - می‌فرماید در شنیدن حریص باش نه در گفتن همانطور که می‌خواهی خوش‌بیانی را بیاموزی حسن استماع را بیاموز و هیچ وقت در میان گفتار معلم سخن او را قطع مکن و این خود علمی است که باید آموخت اگر در مقابل عالم تواضع کنی و رشته سخن او را به خاطر بسپاری خود عالمی متقی خواهی گردید

جابر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که قال (ع) ما من عبد یغدو فی طلب العلم و یروح الاخاض الرحمه خوضا فرمود هیچ بنده‌ای نیست که در طلب علم صبحگاه تا شامگاه بذل سعی کند مگر آنکه در رحمت الهی غرق نشود و بدیهی است برای کسانی که پیوسته در طلب علم و کسب کمال برای کمال نفس وقت صرف می‌کنند بهترین اجر آنها این است که از غوغای طاقت فرسای زندگی مصونیت دارند و از انواع رحمت و نعمت حق که در سایه علم دست می‌دهد بهره‌مند شوند.

همین جابر از آن حضرت نقل می کند که فرمود قال رسول الله (ص) العالم و المتعلم شریکان فی الاجر للعالم اجران و للمتعلم اجر و لا خیر فی سوی ذلک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عالم و متعلم دانش جو و استاد در اجر شریکند برای عالم دو اجر است یکی به پاس تعلیم گرفتن و یکی تعلیم دادن و برای متعلم و دانش آموز یک اجر است و دیگران را در این اجر و مقام و مرتبت بهره ای نیست

محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الذی تعلم العلم منکم له مثل اجر الذی یعلمه و له الفضل علیه تعلموا العلم و علموه اخوانکم کما علمکم العلماء
[صفحه ۸۲]

می فرماید از شما اصحاب من هر کس به تعلم علم پردازد او اجر و مزد کسی را دارد که علم می آموزد یعنی دو اجر لکن اجر معلم بر متعلم افزون تر است و بدین وسیله اصحاب را بر فرا گرفتن علم و دانش تشویق و ترغیب فرمود و گفت ای یاران من علم را از حاملان علم و علماء و دانشمندان مسلم در علم فرا گیرید و چون فرا گرفتید به شکرانه آن به دیگران بیاموزید همانطور که دانایان و علما به شما آموختند منظور این درس این بود که اولاً علم را از عالم حقیقی بیاموزید نه از مدعی علم و عالم نما ثانیاً به شکرانه این نعمت به دیگران تعلیم کنید و منتشر نمائید و بسط دهید تا قومی فاضل و دانشمند باشید ثالثاً علم را بدون تحریف و تغییر همانقسم که از استاد گرفتید به شاگرد یاد دهید در آن تحریفی و تغییر ندهید چه بسا معنی و هدف اصلی در تغییر و تحریف از بین می رود و این خود خیانتی است جاهلانه و شاید کاف کما برای تعلیل باشد. به علت آنکه مبادا نقص و فتوری در آن رخ دهد هر چه فرا گرفتید عیناً نقل کنید و اگر نظریه ای دارید از خود پس از بیان استاد اظهار نمائید آداب طلب علم و دوست یابی و معارف پروری در جهان بشریت از این مکتب رو به

کمال نهاد به نحوی که به سرعت باد و برق شرق و غرب عالم را گرفت و چندین دانشگاه بزرگ در مراکز علمی کشورهای آسیا و اروپا و افریقا تشکیل یافت و کتابخانه‌های بزرگ به وجود آمد و همین حس ادب علمی بود که محصلین را محترم داشت و احترامات آنها را نسبت به معلمین و ادب عمومی را نسبت به اجتماع معمول و محفوظ داشتند.

علم حیات است – دانائی توانائی است

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

به نقل علامه مجلسی از فضیل از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه کریمه و من احیایها فکانما احیی الناس جمیعا فرمود: این آیه دو صورت دارد یک تأویل ظاهری و یک تفسیر بزرگ و باطنی تفسیر ظاهرش این است که هر کس نفسی را نجات دهد از غرق شدن از سوختن از پرتگاه هلاکت مانند کسی است که یک جمعی را نجات داده و احیاء کرده باشد و تفسیر بزرگش این است. هر کس یک نفر را به هدایت و ارشاد علم و توحید از گمراهی نجات بخشد به او حیات

[صفحه ۸۳]

جاودانی بخشیده است زیرا احیای حقیقی نفوس بشری به راه مستقیم آوردن و هدایت و ارشاد به علم و دانش و بینش است آنگاه در پاسخ فضیل فرمود:

من علم باب هدی کان له اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم و من علم باب ضلال کان وزر من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم

یعنی هر کس بابی از علم و هدایت به سوی مردم باز کند و کلمه‌ای از دانش به برادران خود تعلیم نماید در اجر و مزد او که با علم عمل می‌کند شرکت خواهد داشت در

حالی که از اجر و مزد آن عالم عامل هم نخواهد کاست و هر کس از ضلالت و گمراهی و شهوت و اغفال و اغوا چیزی به کسی یاد دهد در وزر و وبال او شریک خواهد شد و آن عالم عامل فاسق به وزر و نکبتی مبتلا می گردد و بدون آنکه از وزر او کم شود راهنما و رهبر و دلیل و هادیش نیز از وزر نصیبی خواهد برد.

محمد بن مسلم از ابوجعفر امام محمدباقر علیه السلام روایت کرد که در ذیل همان آیه فرمود لم یقتلها او انجاها من غرق او حرق او اعظم من ذلک کله یخرجها من ضلالة الی هدی

کسی که مردی را از غرق شدن یا سوختن یا بلایای دیگر نجات دهد او را از ضلالت نجات بخشیده ولی احیای حقیقی زنده داشتن نفس او به علم و دانش است که یک فرد را از ضلالت به هدایت در آورد

ابوبصیر که یکی دیگر از شاگردان آن حضرت است می گوید فرمود لا تخصموا الناس فان الناس لو استطاعوا ان یحبونا لاحبونا چون شیعیان با مخالفین آنها که امومین بودند مخاصمه می کردند فرمود با مردم به دشمنی قیام نکنید چه آنها اگر استطاعت داشته باشند یعنی عالم باشند یا علم دوست باشند قهرا ما را دوست خواهند داشت.

علامه مجلسی و سپهر و دیگران در این بیان امام تأویلاتی کرده اند اما نظر نگارنده این است که چون بحث روی مبانی اهمیت علم بود و امام این سخن را فرمود منظورش این است که مناظره و مناقشه و احتجاج برای دوستی نکنید بلکه برای تعلیم علم کنید که اگر مردم راغب علم باشند اگر حس علم دوستی و دانش پژوهی آنها بیدار شود ناچارند ما را دوست بدارند زیرا علوم اسلامی و فنون جهانی نزد ما می باشد. و لذا در حدیث دیگر چنین مضمونی دارد که می فرماید «اگر در شرق و غرب بگردید علمی پیدا نخواهید کرد مگر آنکه از خاندان ائمه اطهار سرچشمه گرفته

[صفحه ۸۴]

باشد» و ابن ابی الحدید هم همین حقیقت را اعتراف کرده که اگر ما هر علم و هر

فضیلتی را کاوش کنیم تا مبداء آن را بدست آوریم خواهیم دید که نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بوده و امام محمدباقر علیه السلام هم غیر از این سخنی ندارد نهایت چون غوغای زندگی فرصت نداد که امام متقیان علوم خود را ظاهر سازد تا فرصت بدست امام محمدباقر علیه السلام رسید شروع به نشر علوم و معارف دین فرمود و شاهد این حدیث حدیث دیگر است که علامه مجلسی نقل می کند ابی جعفر علیه السلام فرمود

«قال علیه السلام اما انه ليس عند احد من الناس حق و لا صواب الا شيء اخذوه منا اهل البيت و لا احد من الناس يقضى بحق و عدل و صواب الا مفتاح ذلك القضاء و بابه و اوله و سببه علی بن ابیطالب علیه السلام فاذا اشتبهت عليهم الامور كان الخطاء من قبلهم اذا اخطأوا و الصواب من قبل علی بن ابیطالب صلوات الله علیه»

فرمود آنچه حق و صواب سخن است این است که هر کس علمی و دانش آموخته از ما اهل بیت است و احدی از مردم نیست که قضاوت و حکومت به عدل و داد کند مگر آنکه مفتاح و کلید عدالت را از کلمات و تعلیمات علی بن ابیطالب علیه السلام اقتباس کرده باشد و هر کس به اشتباه افتد و خطا و لغزش نماید خطا از خودشان و صواب از امیرالمؤمنین باشد.

زیرا حق با علی و علی با حق بود [۳۵].

امام محمدباقر علیه السلام به شاگرد دیگرش زراره فرمود این که جدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود سلونی عما شئتم و لا تسئلونی عن شیء الا انبؤکم به فرمود پرسید از من چه می خواهید و هر چه پرسید جواب درست و کافی و شافی به شما می دهم آنگاه زراره از منبع علم و دانش پرسید امام پنجم علیه السلام فرمود فقال (ع) انه ليس احد عنده علم شيء الا خرج من عند امیرالمؤمنین فليذهب الناس حيث شئوا فوالله ليأتين الامر الى ههنا و اشار بيده الى صدره فرمود هیچ کس به هیچ دانش نرسیده مگر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

آموخته و هر کس هر کجا برای طلب علم برود بالاخره باید به این خانواده برگردد زیرا علم را خدا به او داده و از او به ما رسیده و این «با دست اشاره کرد» سینه من است که وارث دریای علم نامتناهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

[صفحه ۸۵]

شکی نیست با توجه به اوضاع و احوال عصر طلوع اسلام و محیط عربستان و ولایت کلیه مطلقه الهیه و نزول وحی به این خاندان غیر از این هم نباید باشد علوم و فنون اسلامی به شهادت کتب موجوده در تمام رشته ها کلیدش دست امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانچه فنون مختلفه علمی از قضاوتها و سئوالات مردم عصر از آن حضرت معلوم می شود و هر مقدار را که پرسیدند به اولاد خود آموخته تا آنها به مردم جهان تعلیم نمایند - و لذا امام پنجم فرمود هر کس هر کجای دنیای طالب علمی باشد که خیر دنیا و آخرت را بخواهد ناچار است به مکتب علوی مراجعه کند و هر کجا رفت آخر الامر به این خاندان سر تعظیم فرود خواهد آورد

و باز مؤید این معنی روایت دیگر از همین امام به یکی دیگر از شاگردانش به نام محمد بن مسلم می فرماید «انه لیس عند احد من حق و لا صواب و لیس احد من الناس یقضی بقضاء و یریب فیہ الحق الا مفتاحه علی فاذا تشعبت بهم الامور کان خطائهم من قبلهم و الصواب من قبل علی بن ابیطالب»

هر کس جویای حق و صوابی باشد ناگزیر است قضاوت کند به قضاوتی که امیرالمؤمنین (ع) فرمود تا درست و صائب باشد و اگر خطائی و لغزشی نمود خطا را او کرده و درست و راست و صحیح از مبداء علم علی بن ابیطالب است باز به محمد بن مسلم فرمود اگر کسی علمی و دانشی بخواهد ناچار است از علی بن ابیطالب اخذ کند و یا از ما که وارث علوم او هستیم اقتباس نماید اگر به حق و صواب حکم کرد رستگار است و اگر اشتباه کرد خطا از او و ثواب از ماست - چه علم نوریست آسمانی که بر قلوب ائمه دین تابیده است

به همین جهت فرمود العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء یعنی هر کس طالب علم باشد و به در خانه اهل علم و باب مدینه علم برود نور علم به دلش پرتو می افکند و این من در این حدیث من فاعلی است که طالب علم باید بخواهد و برای طلب آن قیام کند و کاوش نماید خداوند هم به دلالت قرآن و حدیث او را راهنمایی فرماید

لزوم اطاعت اهل بیت علیهم السلام

و با توجه به همین جهات فرمود انا اهل بیت من علم الله علمنا و من حکمه اخذنا و من قول الصادق سمعنا فان تتبعونا تهتدوا

یعنی ما مردان آن خانواده هستیم که از علوم جلیله خاصه الهی عالم هستیم و از حکمتهای بی پایان خدا فرا گرفته ایم و از قول پیغمبر صادق شنیده ایم پس اگر

[صفحه ۸۶]

گفتار ما را بشنوید و اطاعت کنید هدایت می شوید و تردیدی در اطاعت ما و هدایت خود نداشته باشید.

علم صحیح

ابومریم روایت می کند که امام محمدباقر علیه السلام فرمود شرقا و غربا لن تجدا علما صحیحا الا شیئا یخرج من عندنا اهل البیت

یعنی در تمام اقطار عالم از شرق و غرب علمی صحیح تر و با مدرک تر و با مأخذ تر و معتبر تر و کاملتر که شامل العنوان و کافل الارکان باشد نخواهید یافت مگر از چشمه سار علوم ما اهل بیت باشد و علوم ما اهل بیت به اقتضای زمان با حفظ مراتب معاش و معاد جهانیان تراوش کرده است.

علم غذای روح است

درباه علم و ارزش و ارج آن فرموده علم چون گوهر است اگرچه از دهن سگ و آلوده هم باشد بگیریید و استقبال کنید و بعد آن را به ادب و آداب شریعت بشوئید و از آن بهره مند گردید.

امام محمدباقر علیه السلام فرمود کما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل هر چه از آموزش و پرورش از خاندان رسالت و امامت بیرون نیامده باشد باطل است و مراد از آن علمی که از معادن و مخازن اهل بیت اطهار ظاهر و صادر شده است می باشد چه علم غذای روح است و غذا را باید برای مریض طیب تجویز کند و طیب حاذق روحانی غیر از آل محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم کسی نیست - و باز زید شحام از آن امام نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه فرمود باید انسان به طعام خود بنگرد که چیست و از کجاست و مراد از طعام علم و دانش است که نفوس آدمی طالب آن است.

قال (ع) علمه الذی یاخذہ ممن یاخذہ فرمود طعام انسان علم اوست که فرا می گیرد از آن که فرا می گیرد و اگر استاد او با تقوی و دانش باشد غذای مناسب پاک و پاکیزه به او می دهد و اگر بی تقوی و ناپاک باشد بلای جان او می گردد علامه مجلسی از این امام روایت کرده که فرمود: علوم آب حیات است که خدای تعالی از آسمان نازل می گرداند - و آن آب حیات و سبب عمارت و آبادی دلهاست که ارواح بشری زنده و جاودان می گردد.

زراره از امام علیه السلام روایت می کند که حضرت ابی جعفر فرمود - قال المسیح (ع) معشر الحواریین لم یضرکم من متن القطران اذا اصابکم سراجہ خذوا العلم ممن عنده و لا تنظروا الی عمله یعنی حضرت مسیح علیه السلام فرمود ای حواریین اگر علم و دانش

[صفحه ۸۷]

فرا گیرید عفونت قطران شما را به زیان نمی افکند تا بتوانید علم و دانش فرا گیرید

اگرچه در منافق باشد و او بد عمل باشد شما علمش را فرا گیرید و به کار بندید تا رستگار گردید.

علم از دیده شعراء

در عالم آفرینش هیچ گوهری ارزنده تر از علم و دانش نیست و هر ملتی که علم و دانش عمیق تر و بسیطتری داشته باشد و دانشمندان و علماء بیشتری بوجود آورد آن ملت راقی و بزرگوار و سید اقوام و ملل می باشد - شعراء که در صف دوم انبیاء قرار گرفته اند از نظر خطابه و استحسان علم و دانش را مورد بحث قرار داده اند و جمع و اقتضاء آن محال است لذا به چند بیت آن اکتفا می کنیم:

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود

دانشمند زنده است اگر چه بمیرد

و نادان مرده گرچه زنده باشد

لا فضل الا لاهل العلم انهم

علی الهدی لمن استهدی ادلاء

و قيمة المرء ما قد كان يحسنه

و الجاهلون لاهل العلم اعداء

نقم بعلم و لا نبغی له بدلا

فالناس موتی و اهل العلم احياء

لیس الجمال باثواب تزینها

ان الجمال جمال العلم و الادب

همره عقل و یار جان علم است

در دو گیتی حصار جان علم است

میروی با دل تو همراه است

می‌نشینی ز جانت آگاه است
علم با عمل سودمند است
دعوی مکن که برترم از دیگران به علم
چون کبر کردی از همه نادان فروتری
از من بگوی عالم تفسیر گوی را
گر در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم بجز عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری
علم آدمیت است و جوانمردی و ادب
ورنه ددی به صورت انسان مصوری
از صد یکی به جای نیاورده شرط علم
وزحج جاه در طلب علم دیگری
مردان به سعی و رنج به جائی رسیده‌اند
تو بی‌هنر کجارسی از نفس پروری
عمری که می‌رود به همه حال جهد کن
تا در رضای ایزد بیچون بسربری
(سعدی)

[صفحه ۸۸]

علم

قال (ع) اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تکونوا من اهله
نمائید دانش طلب تا بدان
شما را شناسند خلق جهان
به دانش هر آن کس که موصوف شد

بر خلق با قدر معروف شد
 نمائید از صدق هر آن عمل
 که باشید از اهل آن بی خلل
 صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه
 بشکست عهد صحبت اهل طریق را
 گفتم میان عالم و جاهل چه فرق بود
 تا اختیار کردی از آن این فریق را
 گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج
 وین جهد می کند که بگیرد غریق را
 شرافت

قال (ع) اکتسب العلم یکسبکم الجاه
 گرت هست بر سر تمنای جاه
 نما دانش خویش را تکیه گاه
 بزرگی است آری به فضل و هنر
 خوش آن کس به دانش شود مفتخر
 به علم آنچه خواهی تو اندر بود
 به هر خیر و هر نیک رهبر بود
 به علم است اندر جهان برتری
 به دانش توان یافتن سروری
 چو تو را دانشی پدید آید
 پیش تو سر فرو برند احرار
 ادب آموز هر چه خواهی باش
 که ادب از نسب به است ای یار

دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز
نه محقق بود نه دانشمند
چهارپائی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر
که بر او هیزم است یا دفتر
شرف به ادبست نه به نسب
فاضلی در نهایت معنی
داشت با خواجه زاده‌ی دعوی
گفت این علم بهتر است و ادب
گفت آن اصل بهتر است و نسب
ماجرایشان بدان کشید از قهر
که مسافر شوند هر دو ز شهر
تا از آن راهشان چه پیش آید
که نکوتر به شهر خویش آید؟
عالم پر خرد پس از یک ماه
به یکی مملکت رسید از راه
رفت و در شهر علم خویش نمود
کس به علمش در آن دیار نبود

[صفحه ۸۹]

تا بدان غایتش بر آمد نام
کامدش میر و پادشه بسلام
بود روزی میان شهر سوار

در رکابش پیاده اهل دیار
دید مرد اصیل را عریان
از غریبی و بی کسی گریان
فاضلش خواند و جامه داد و درم
گفتش از روی مردمی و کرم
فضل باید برای آوازه
اصل ناید برون ز دروازه
فخر مردم به دانش اولی تر
که بود مفتخر به اصل و به زر
(کلمات علیه مکتبی)

علم قال (ع) اسئل تعلم پیرس تا بدانی
نما مسئلت تا بدانی همی
که زود شد قوی دانش آدمی
گرت دانش و معرفت آرزوست
ز دانا تو را مسئلت دأب و خوست
پیرس از بزرگان که ذل سئوال
کشد مر تو را سوی اوج کمال
همره عقل و یار جان علم است
در دو گیتی حصار جان علم است
می روی با دل تو همراه است
می نشینی ز جانت آگاه است
کس نهانش به خاک نتواند
تند بادش هلاک نتواند

نه به میل زمان خراب شود
 نه به میل زمین در آب شود
 راز چرخ فلک بدان دوری
 همه از علم یافت مشهوری
 این همه کار و حرفت و پیشه
 نه هم از دانش است و اندیشه
 علم کشتی کند بر آب روان
 وانکه کشتی کند به علم توان
 چو تو با علم آشنا گشتی
 بگذری ز آب نیز بی کشتی
 دل چو گردد به علم بیننده
 راه جوید به آفریننده
 از جام جم او حدی
 علم بی عمل

قال (ع) اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الارکان
 بود پست در رتبه علمی گران
 اثر نیست ظاهر به جز در زبان
 ورش شد به ارکان دانا ظهور
 رفیع است و زان دل بود پر ز نور
 [صفحه ۹۰]

کسی را به گیتی توانائی است
 که کردار بر وفق دانائی است
 درختی که او را نباشد ثمر

تو خواهش حجر خوان خواهش شجر
 به گفتار کردار باشد ضرور
 ز حق عالم بی عمل هست دور
 عمل نیکو
 عمر به خشنودی دلها گذار
 تا ز تو خشنود شود کردگار
 گرم شو از قهر و ز کین سرد باش
 چو مه و خورشید جوانمرد باش
 دردشناسی کن و درماندهی
 تا ت رسانند به فرماندهی
 هر که به نیکی عمل آغاز کرد
 نیکی او روی بدو باز کرد
 نظامی

علم و تشبیه آن

خداوند در قرآن حکماء و عرفا را به ۲۵ چیز تشبیه فرموده

- ۱- آب ۲- خاک ۳- طلا ۴- نقره ۵- جواهر ۶- یاقوت ۷- در ۸- مشک ۹- عنبر ۱۰-
 - کافور ۱۱- زنجبیل ۱۲- شقایق ۱۳- فلک ۱۴- براق ۱۵- معراج ۱۶- جبل ۱۷- آتش
 - ۱۸- باد ۱۹- اس ۲۰- ترمس ۲۱- شمس ۲۲- قمر ۲۳- نجوم ۲۴- بحر ۲۵- بهشت.
- ۱- تشبیه به آب برای آن است که آب منشاء هر چیز است و زندگانی هر چیز به آب است زندگانی هر چیز هم به معرفت است.
- ۲- خاک برای آن است که هر نباتی از آن بیرون می آید و منشاء زندگی موجودات می گردد.

- ۴-۳- طلا - نقره برای آنکه از آن سکه می‌زنند و موجب ارتباط و احتیاج افراد است.
- ۵- جواهر برای آن است که علم چون جواهر در دل نیکبختان جا می‌گیرد.
- ۶- یاقوت مانند آتش بی‌حرارتی است عارف نیز روشنی‌بخش بی‌آزار است.
- ۷-۸- در و مشک برای آن است که همه از بوی خوش آن بهره‌مند می‌گردند.
- ۹- عنبر دماغ را نشاط می‌آمیزد و عقل را می‌پرورد.
- ۱۰- کافور برای آن است که دل مؤمنین و عارفین را از معصیت سرد می‌کند.
- ۱۱-۱۲- زنجبیل و شقایق زینت‌بخش زمین هستند چنانچه عارف زینت‌بخش اجتماع است.

[صفحه ۹۱]

- ۱۳- کشتی در دریاها سیر می‌کند معرفت نیز مانند نور دین - توحید اخلاص یقین توکل و رضا و تسلیم ذکر - شکر - عبادات و غیره سیر می‌کند.
- ۱۴- براق وسیله رسانیدن طالب به مطلوب است معرفت نیز هر طالب را به مطلوب می‌رساند.
- ۱۵- معراج برای آن است که در هوا پرواز می‌کند.
- ۱۶- کوه برای آن است که میخ کره زمین و اسباب ثقل و نگاهداری آن است.
- ۱۷- آتش برای آن است که می‌سوزاند هر چیز را معرفت نیز می‌سوزاند هر چه مخالف با حق باشد.
- ۱۸- باد برای آن که می‌وزد به نفوس و در هوا انتقال می‌دهد.
- ۱۹- اس برگ سبز است که زمستان و تابستان ندارد و همیشه بهار است علم نیز چنین است.
- ۲۰- ترمس که همیشه در روی زمین است عارف نیز همیشه در سجود و رکوع است.
- ۲۱- ۲۲- ۲۳- آفتاب و ماه برای آن است که هادی مسافرین می‌باشد و اوقات را می‌نماید. معرفت نیز وقت را معین می‌کند و جهات را می‌نماید.

۲۴- دریا برای آن است که هیچ وقت نجس نمی شود هر چیز را در خود فرو می برد و تحلیل می کند و پاک می نماید.

۲۵- بهشت که همیشه باقی و برقرار است عارف و عالم نیز همیشه زنده و برقرار است [۳۶].

علم دین

علم و فضلی که به چهل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس فتانه به یک جا ببرد (حافظ)
در اوراق جداگانه ای راجع به علم و دین که یک حقیقتی هستند غیرقابل انفکاک
مفصل بحث کرده ایم و این جا فقط درباره علم دین می نویسیم.
اصل علم حصول و ادراک حقایق است و با کشف وجود اشیاء برای نفس تا آنجا که
تکامل نفس حاصل شود و دین منهاج و شریعه ای است آسمانی که در مکتب ربوبی
برای تربیت و تکامل نفس بشری به ودیعه سپرده شده و با سرمشق گرفتن از این راه
طرق دیگر بشری که زائیده و پدیده افکار کوتاه است تمیز داده می شود. دین چنانچه
به شرایط مقتضی آن عمل

[صفحه ۹۲]

گردد ضامن سعادت و موفقیت گرویدگان و مؤمنین به دین خواهد بود.
در قرآن هم این حقیقت را که دین ضامن سعادت است تصریح فرموده آنجا که
می فرماید.

«استجیوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»

دین راهنمای زندگی است و زندگی مفهوم احساسات و ادراکات نفسانی در
اجتماعات بشری است.

برای سعادت زندگی سه چیز اثر عمیق دارد - فکر - اخلاق - عمل - یا به عبارات

دیگر که ایرانیان قدیم می گفتند کردار نیک - پندار نیک - گفتار نیک
بنابراین متدین کسی را گویند که بر این منهج و راه سیر کند و ایمان آورد و اعتقاد به
مبداء و معاد داشته باشد و عمل نیک انجام دهد.

علم دین منشعب به سه قسمت می شود - و در هر سه قسمت ضامن سعادت و کفیل
خوشبختی و آسایش خاطر آدمیان می باشد.

اول - عقاید که به اصول دین یا اصول عقاید و علم کلام نامیده می شود و در آن از
فکر صحیح و توحید ذات - صفات - افعال و عبادات سخن می گویند و این اصل مانند
طب برای معالجه فکر و اعتدال مزاج فکر انسان عامل مؤثری برای سعادت و نیکبختی
است.

دوم - علم فقه است که از احکام شرایع و حقوق و معاملات و عبادات و مناسبات
اجتماعی مانند نکاح - مکاسب و امر به معروف و نهی از منکر و روزه و حج و غیره
سخن می راند [۳۷].

سوم علم اخلاق است که طب روحانی است برای اعتدال مزاج نفسانی و تقویت
ملکات صدق - صفا - راستی - آزادی و غیره است تا آنجا که مزاج نفس معتدل
گردد و مزاج اجتماع با تدبیر سیاست مدنی به وسیله عقیده - فضیلت عمل به تکامل
حقیقی خود برسد.

مراجع علم دین (منابع علم دین)

اشاره

برای هر علم مدارکی است که استناد علمای آن فن با آن منابع و مدارک و مراجع
است و آن مواد اولیه علم است که سازمان آن را تشکیل می دهد. در علم نحو -
استعمال فصیح عرب است - در طب تجربه عملی است - در علم

طبیعی تجزیه و تحلیل و ترکیب مواد است در علم دین نیز چهار منبع اصول و فروع علم دین را تشکیل می‌دهد که هر یک از آن فاقد باشد رکنی از این فاقد است و این چهار عبارت است از:

۱- کتاب ۲- سنت ۳- عقل ۴- اجماع

بازگشت سوم و چهارم هم به کتاب و سنت است و لذا منابع اسلام از کتاب و سنت بدست می‌آید:

کتاب یا وحی

مراد از کتاب قرآن مجید است که به وسیله وحی از عالم غیب الغیوب بر قلب حضرت خاتم النبیین وارد شده و اعلامیه‌ای است از خالق برای مخلوق و آن امر حجت قطعی و منبع اصلی برای نیل به کمال حقیقت است و در اثبات وحی و طریق نزول آن و شناختن مهبط وحی و منزل آن که شخصیت رسالت است باید به کتاب زندگانی پیشوای اسلام مراجعه فرمایند (سیر تاریخی قرآن).

سنت

سنت عمل پیغمبر اسلام است بنابر آنچه قرآن تصریح فرموده است ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتھوا
عمل و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجت قطعی عمل مکتب ربوبی پروردگار است که ضامن سعادت حیات می‌باشد.
و قال (ص) «ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالفه فاترکوه»

عقل

خرد و عقل حجتی است مخفی که در فطرت انسان به ودیعت باز سپرده شده و در اثر آن بس که عرفا گفته‌اند هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی؟.

عقل مرشد و راهنما و هادی انسان در راه سعادت است و با عقل می‌توان حقایق امور را دریافت و مجاز را از حقیقت جدا ساخت و قرآن نیز این درس را برای مزایای عقلی داده آنجا که می‌فرماید: «فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»
و قال موسی بن جعفر (ع) «ان لله حجتین حجة ظاهرة و هی الانبیاء و حجة باطنه و هی العقول»

با عقل است که می‌توان فطریات - طبیعیات - بدیهیات اولیه - تواتر - تجارب - وجدانیات و ضمائر و غیره را دریافت [۳۸] و درباره عقل جداگانه در این کتاب صحبت می‌کنم

[صفحه ۹۴]

اجماع

اجماع یعنی اتفاق مسلمین بر امر شرعی از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا هر عصر باشد که در حدیث می‌فرماید
قال (ص) «لا تجتمع امتی علی خطأ»

چنانچه می‌بینیم همه امت بر نماز - روزه و حج و غیره اتفاق و اجماع دارند.

پس ارکان منابع دین راه توفیق و سعادت را به آدمی می‌آموزد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکتب تربیتی خود فرمود هر کس فتوی بدهد به غیر علم از روی رای خود لعنت خدا و ملائکه بر اوست من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائكة السموات و الارض.

و در حدیث دیگر می‌فرماید من فسر القرآن برأیه کبت وجهه علی النار کسی که قرآن

را تفسیر به رای خود کند از رو بر آتش جهنم خواهد افتاد که مراد این است خودرأی و خودنظری در مکتب دین نیست.

باید قرآن به تفسیر اهل بیت روایت شود که «ادری بما فی البیت» و فتوی و رأی به نظر و فکر شخصی که اکثر قاصر است مردود و حرام است بلکه باید روی موازین علمی و با دانش و بینش و اطلاع و استنباط و اجتهاد و تحقیق رای و فتوی داد.

علم مفید

علم گر بر دل زند یاری شود
 علم گر بر تن زند ماری شود
 تیغ دادن بر کف زنگی مست
 به که افتد علم ناکس را بدست
 علم کز تو ترانه بستاند
 جهل از آن علم به بود بسیار
 علم با کار سودمند بود
 علم بیکار پای بند بود
 حلم باید نخست پس علمت
 برخوردار از علم خوانده با حلمت
 علم بی حلم خاک کوی بود
 علم با حلم خال روی بود
 علم سوی در اله برد
 نه سوی مال و نفس و جاه برد
 جاهل از علم جاه جوید و سود
 مرد آجل به عاجل آرد رود

علم کز بهر راغ و باغ بود
 همچو مردد را چراغ بود
 علم گر بهر جسمت آموزی
 حاصلش رنج دان و بدروزی
 زانکه جان آفرین چو جان نبود
 علم خوان همچو علم دان نبود [۳۹].
 [صفحه ۹۵]

نز پی کار داشت علم ابلیس
 داشت بهر تکبر و تلبیس
 قدر دین تو دیر به داند
 که دهد عشوه دینت بستاند
 تو ز ابلیس کمتری ای خر
 زانکه تو دین فروش و او دین خر
 آن کسی از خدای برنخورد
 که حدیث و حدث یکی شمرد
 علم در مزبله فرو ناید
 که قدم با حدث نکو ناید

فرق بین علم و عقل فرق بین علم و عرفان فرق بین درایت و حکمت

باید دانست که علم ادراک چیزی است بر حسب حقیقت آن چیز و این ادراک دو قسم است یا به حصول صور معلومات در نفس است مثلاً درخت را بیند و در نفس تصور کند که سبب ایجاد میوه است و علم به خصوصیات یک درخت از ریشه و ساقه و شاخ و برگ و میوه و طرز تغذیه و تحولات و تطورات مزاج نباتی و آفات آن و تأثیر

چوب و میوه آن پیدا کند.

قسم دوم حکم نفس بر چیزی بوجود آن چیز است خواه در نفی یا اثبات مانند حکم به اینکه طیاره چه وقت در حرکت است و چه موقع در سکون و آدمی چه موقع در طی مراحل کمال است و چه وقت در سرایشی انحطاط است قسم اول را در دین شریعت گویند که علم و ادراک اشیاء را می‌نماید و به آدمی درسی از خوب و بد و خواص افکار و اعمال و کردار می‌دهد و حکماء همان را عقل گویند و لذا در شرع هم احکامش منطبق با عقل است.

قسم دوم را علم خوانند که اقسام آن را بیان کردیم پس فرق عقل و علم این شد که ادراک اگر روی قواعدی است علم است و اگر حکم روی قواعد است عقل است و قیاس عقل و علم بر سه وجه است:

اول عقل بدون علم که عقل غریزی است مانند ادراک و عقول اطفال.

دوم علم بدون عقل و آن دانش است که اکثر دیوانگان کسب کرده‌اند ارزشی ندارد. سوم - عقل و علم که با هم وحدتی پیدا کنند و آن را عقل مستفاد گویند و گاهی از آن علم به معرفت تعبیر کرده‌اند که درک با حکم عقلی توأم شده معرفت کامل به چیزی با تمام خصوصیات آن حاصل شده است.

به عبارت دیگر علم درک بسیط است و عقل علم قویست و یا عقل موضوع علم بسیط است

[صفحه ۹۶]

و عقل را بدین جهت عقل گفته‌اند که مانع صاحبش می‌شود از مبادرت در کاری که خلاف نظام امور است و علم گفته‌اند برای آنکه علامت شیء است.

اما فرق بین علم بسیط و معرفت این است که معرفت درک آثار وجودی می‌کند ولی درک ذات وجود نمی‌کند و علم درک ذات وجود می‌کند از این جهت درباره حق تعالی که غیر قابل درک است می‌گویند فلانی معرفتش به خدا بیشتر است اما

نمی گویند علمش به خدا بیشتر است زیرا آثار وجود حق را می شناسد نه ذات مقدس او را بر خلاف علم به درخت - بسیار می شود که علم به ذات درخت داریم و معرفت به آثار و خواص آن نداریم اما فرق درایت و حکمت این است که درایت درک معرفت است و حکمت درک حقیقت است چنانچه در عرف گویند فلانی را دیدم یعنی فهم بوجود او پیدا کردم اما نه آنکه آثار وجودی او را شناخته باشد در حالی که تعریف حکمت علم به حقیقت وجود است [۴۰].

فضیلت تعلیم و تعلم

آموزگاران مکتب اسلام کسب دانش و بینش را بر هر کار برتری و فضیلت داده‌اند و چون علم افضل هر چیز است طلب آن نیز افضل هر کار است زیرا تکامل دین و دنیا و آخرت به علم است و نظام دین نظام دنیا و نظام آخرت است که فان الدنيا مزرعة الاخرة

نظامی می گوید

اگر خواهی سعادت دانش آموز

شوی تا بر مراد خویش فیروز

هوای عیش و نوش از سر بدر کن

به سن کودکی کسب هنر کن

گر آموزی هنر اندر جوانی

کجا در وقت پیری کور مانی

نیابد هیچ کس عمر دوباره

به دانش کوش کزوی نیست چاره

چو کسب علم کردی در عمل کوش

که علم بی عمل زهری است بی نوش

به خوش پوشی و خوشخواری مکن روی

به تحصیل کمال نفس کن روی

طالب علم باید وقتی فارغ نشیند تا کسب کمال کند و از تکرار و مطالعه بسیار خسته و فرسوده نشود که علم در تکرار مطالعه و سخن است.

[صفحه ۹۷]

و من طلب العلی سهر اللیالی

بقدر الکد تکتسب المعالی

و خواهه حافظ گوید:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

و باید خود را حاضر کرد و مهیای کسب فیض نموده کسالت و تعلل از درک و تتبع محرومیت می آورد.

لو کان نورالعلم یدرک بالمنی

ما کان فی البریة جاهل

اجهد و لا تکسل و لا تک غافلا

فندامه الدنيا لمن یتکاسل

و قال علیه السلام من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة

کسی را که راهی پیش گیرد برای طلب علم خداوند راه بهشت را به او رهبری می کند

و قال علیه السلام ان الملائکة تضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما یصنع

فرشتگان حق بالهای خود را زیر پای طالب علم می گسترند و بدان مباحثات می کنند.

در حدیث دیگر می فرماید کسی که بابی از ابواب علم را بگشاید بهتر است از آنکه

صد رکعت نماز بگزارد.

- یک باب علم بهتر از همه دنیا است - علم خزائنی دارد که مفتاح و کلید آن سئوال

است از اهل ذکر (قرآن).

- هر کس در حین تحصیل علم بمیرد خداوند او را زنده می گرداند و بین انبیاء درجه ای به او می دهد.

در فضیلت تعلیم آیات بیشتری هست و این کار از وظایف انبیاء بوده چنانچه در تعریف وظایف پیغمبران می فرماید - مبعوث کردیم از خود شما کسی را که علم و حکمت و تربیت و تزکیت بیاموزد.

قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق الذین اتوا الكتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه از پیغمبران تعهد و پیمان گرفته شد که چون کتاب آسمانی به آنها داده شود برای مردم بیان کنند و کتمان ننمایند و يعلمهم الكتاب و الحکمه

و در حدیث نبوی می فرماید من تعلم بابا من العلم لیعلم الناس اعطی ثواب سبعین نبیا صدیقا هر کس بابی از علم بر خود می گشاید به منظور آن که به مردم بیاموزد خداوند ثواب هفتاد پیغمبر صدیق به او عطا می فرماید و این بزرگترین فضیلت برای آموزگاران [صفحه ۹۸]

و معلمین اسلامی است

فزون تر بود پاس آموزگار

ز پاس پدر نکته ای گوشدار

پدر ز آسمان زمین آورد

معلم سوی آسمان برد (صفوت)

در حدیثی می فرماید لا حسد الا فی اثین رجل اتاه الله الحکمه فهو یقضی بها و یعلمها الناس و رجل اتاه الله ما لا فهو ینفق منه سرا و جهرا

دو مرد قابل حسد بردن هستند اول آن کس که علم و حکمت بیاموزد به مردم و دیگر آنکه مال خود را در خفا و آشکارا انفاق کند صدها حدیث و خبر در فضیلت تعلیم و تعلم در کتب اخبار است که درجات متعلم و معلم را در اسلام نشان می دهد و ثابت

می‌کند که هیچ ملتی در اسلام و هیچ دینی از ادیان بشریت به اندازه اسلام و مسلمین به علم و دانش عظمت و اهمیت نمی‌داده‌اند

مسلمان علم را از دین جدا نمی‌داند و علم را قدیم و جدید نمی‌شمارد علم کهنه و نو ندارد همه علم است و همه برای رشد بشریت است و رشد بشر برای رشد عقلی اوست و لذا علم از دین و دنیا از آخرت به حد خود و شرایط معلوم غیرقابل انفکاک است. در اینکه باید چگونه علمی را انتخاب کرد تا به دین و دنیا سودی بیشتر رساند و چه معلمی برگزید تا از خرمن فضایل آن بهره‌مند گردید و چه علمی باید همه طبقات مردم بدانند و چه رشته‌هایی را فقط متخصصین فن بیاموزند و از چه رشته علمی همه باید احترام کنند و از عمل چه علمی باید احتراز نمایند این‌ها مطالبی است که باید با وضع و محادثات محیط و جامعه و آب و خاک و زمان و مکان تطبیق داد و اقدام کرد در هر حال علم دین از علوم واجب عینی است و عمل به علوم موسیقی و طرب و آلات و غیره از محرمات مکتب اسلام است زیرا سد راه تکامل و ترقی انسانیت می‌گردد.

حکمای اسلام برای اثبات اینکه علم از دین جدا نیست و نمی‌تواند انفکاک یابد در فضیلت تعلیم و تعلم کلیه علوم بشری را تقسیم کرده و شاخه‌ای از علم دین دانسته‌اند زیرا دین از راه دنیا باید به کمال برسد و اینها وسایل می‌خواهد و وسایل زندگی علم لازم دارد و آن علم به سبب مقدمه افضلیت موضوع دین افضل می‌باشد و رشته‌ای از علوم بشری برای تکامل خواهد شد بدین ترتیب.

می‌گویند آنچه که بشر بدان احتیاج دارد و زندگی بشریت را تأمین می‌کند از سه قسم خارج نیست:

قسم اول اصولی است که نظام عالم بدون آن منظم نمی‌گردد و این اصول چهار است

[صفحه ۹۹]

۱- زراعت برای غذا و مطعم یعنی تولید مواد غذایی

۲- حیاکت برای ملبس تولید و توسعه مواد لباس و پوشش
 ۳- بنا و ساختمان برای مسکن که عمران و آبادانی جهان است
 ۴- سیاست برای تألیف قلوب و نظم اجتماع و تعاون در اسباب معاش
 و این هر چهار اصول زندگی است که باید برای آن از فعالیت باز نایستاد و کلیه
 ترقیات بشری از این چهار نوع خارج نیست و حایز همین اهمیت است.
 فلاسفه اسلام می نویسند تحدید علم ممکن است ولی تعریف آن مشکل است و این
 دشواری نه برای آن است که جنس و عرض عام مشتبه می شود و فصل با خاصه و نه از
 جهت اینکه اخلال به ذاتی کرده می شود و نه برای تعریف حقیقی و تعریف رسمی و
 جهات دیگر بلکه برای این است که علم از ذاتیات و مجردات است و خواص آن از
 حد خارج است و لذا تعریف آن مشکل است زیرا علم صفت نفس است و در ذات
 واجب عین ذات است و در انسان چون نفس را نمی توان محدود کرد و تعریف نمود
 لذا دشوار است [۴۱].

و علم در تقسیم به نسبت موصوف منقسم می گردد و لذا علم را به معنی صنعت برده و
 از جهت فن طبابت و فلاح و غیره تقسیم کرده اند و ریشه هر علوم حکمت است که
 به طور کلی به مدد حکمت تقسیم می گردد - حکمت علمی و حکمت عملی اولی
 مقدمه دومی است و دومی منظور ما در این کتاب است که نفس بدین جهت به کمال
 مطلوب خود برسد [۴۲].

ابداع نتیجه علم است

در اصول کافی از سدیر صیرفی مأثور است که گفت از حمران بن اعین شنیدم که از
 حضرت ابی جعفر امام محمدباقر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه شریفه بدیع السموات
 و الارض فرمود ان الله عزوجل ابتدع الاشياء كلها بعلمه علی غیر مثال کان قبله فابتدع
 السموات و الارضین و لم یکن قبلهن سموات و لا ارضون اما تسمع لقوله تعالی و کان

عرشه علی الماء

فرمود خداوند عالم آسمانها و زمین را به علم خود ابداع فرمود و آفرید بدون آنکه طرح و نقشه و شبیه و نظیر قبلی داشته باشد آن وقت که به قدرت و علم خود آسمانها و زمینها را خلق کرد قبل از او آسمانها و زمینهایی نبود که از روی آن چنین ابداعی را بنماید بلکه

[صفحه ۱۰۰]

بر مشیت و اراده و علم خود ابداع نموده و ابداع نتیجه علم است که بدون هیچ سابقه از کتم عدم به عرصه وجود آورد و فرمود مگر نشیدی که در قرآن فرمود و عرش او بر آب بوده یعنی آن وقت آسمان و زمین نبوده و خالق عالمیان از روی علم و دانش خویش ابداع و ایجاد فرموده است. امام علیه السلام در پاسخ حمران که از آیه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا فرمود خداوند عالم به علم غیب است یعنی هیچ موجودی و هیچ ذره‌ای از علم حق مکتوم و پنهان نیست.

فرمود علم او علم غیب است و بر هیچ کس ظاهر نمی‌سازد مگر کسانی که از او راضی باشد و فرستادگان او که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در رأس فرستادگان اوست - و از علم خویشتن پیغمبرانش را آموخته است و باز از همین امام درباره علم الهی در ذیل آیه ان الله عنده علم الساعه و ينزل الغیث و يعلم ما اذا تکسب غدا و يعلم ما فی الارحام

فرمود از علوم مخصوص خود به ما خاندان رسالت تعلیم فرموده است و آن پنج علمی که جز خدا نمی‌داند استثنائاً به آل محمد آموخته است - آنگاه فرمود لولا انا نزداد لانفدنا یعنی اگر علمی به علم نیفزاید علم ما فانی و کم نمی‌شود و دائماً از افاضات اشراقیه الهیه مستفیض می‌گردیم.

قبض و بسط علم

مردی از اهل فارس از امام علیه السلام راجع به علم و قبض و بسط آن پرسید قال ابو جعفر (ع) یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم و قال سر الله عزوجل اسره الی جبرئیل (ع) و اسره جبرئیل الی محمد (ص) و اسره محمد الی من شاء الله فرمود علم از ما منبسط می شود و از خاندان ما نشر می یابد - و از ما مقبوض می گردد - خداوند عالم علم خود که سر اوست به طور پوشیده و اجمال به جبرئیل سپرد و جبرئیل علیه السلام به حضرت رسول خدا به ودیعت سپرد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن کس که خدای معین فرماید باز نمود - و علوم و اسرار حق در نزد امام است و امام علیه السلام بر حسب مقتضیات زمان و مکان و شرایط و اقتضای روز و استعداد مردم هر مقدار که لازم بود از علوم و اسرار الهی ابراز و اظهار می کردند و به همین جهت ریاست مطلقه روحانی زیر سایه اعلیت و افقیت مطلقه مشروطه و مربوطه است و تا عالم مطلق نباشد رئیس مطلق انتخاب نمی گردد و تا به اعلی درجه کمال و اقصی مراتب تکمیل نائل نباشند پیشوای مطلق و امام برحق نخواهند بود.

بنابراین علم از طرف اهل بیت بسط می یابد و از آنها قبض و اخذ می شود - آنها حامل [صفحه ۱۰۱]

علم الهی بوده اند آنها مخزن علم الله بوده و مفسر و مبین قرآن می باشند - آنها قرآن گویا و کتاب ناطق هستند.

آنها خزان علم - معادن حکمت - و حمله شریعت بودند - علم آنها علم الهی و دانش آنها آسمانی است آنها از مرکز نور علم قبض و اخذ نموده و به عالم خلق بسط داده اند باید علم را از منبع اصلی برداشت تا کسر و اضافه و نقصان و فزونی نداشته باشد باید از سرچشمه افاضات اشراقیه الهیه کسب علم و دانش کرد و آن هم جز در راه تهذیب نفس این افاضه اشراقیه دست نمی دهد و لذا فرمودند العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء علم حقیقی نوری است که خداوند به دل هر کس بخواهد افاضه می کند و به نظر

نگارنده من در این عبارت من فاعلی است یعنی طالب علم باید برای اخذ علم قیام کند و خود را مهیای فرا گرفتن علم نماید تا خداوند هم به آنها علم و دانش افزای فرماید.

ثواب علم عالم و متعلم

جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود
قال رسول الله (ص) ان معلم الخیر یتغفر له دواب الارض و حیتان البحر و کل ذی روح فی الهواء و جمیع اهل السماء و الارض و ان العالم و المتعلم فی الاجر سواء یأتیان یوم القیمه کفر سی دهان یزدحمان
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن کس که آموزگار خیر و نیکوئی باشد تمامت جنبندگان روی زمین و ماهیان دریا و پرندگان هوا و جمله ساکنین زمین و آسمان برای او طلب مغفرت و آمرزش می کنند.
فرمود آموزنده و آموخته در اجر و مزد مساوی هستند و در روز قیامت و برداشتن پرچم فضیلت و سعادت و اجر و ثواب با هم همعنان هستند که مانند دو دوست در مسابقه در حرکتند تا کدام یک بیشتر به خدمت ادامه دهند - معلم بالنسبه به نادانان عالم است و او با هر کس که از او عالم شود و کسب فضیلت کند در اجر شرکت دارند

«ابوحزمه ثمالی» روایت می کند که از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است فرمود «عالم ینتفع بعلمه افضل من عبادۀ سبعین الف عابد» دانشمندی که از علمش بهره مند گردند و سود برند از عبادت هفتاد هزار عابد افضل است و نکته این حقیقت این است که عابد در عبادت خودش به تنهایی سود می برد ولی عالم به متعلم و سایر مردم فیض می بخشد و فایده می رساند و مردم را از ظلمتکده جهل و کوری نجات می دهد و آنها را به مقام ارتقا و اعتلا بالا می برد بدون

تردید علم با حیوة و قدرت نسبت مستقیم دارد عالم زنده و قادر و تواناست دانشمند نخواهد مرد - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود الناس موتی و اهل العلم احياء مردم مرده هستند و علماء زنده و جاویدان می باشند - مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست دانشمندان علت مبقیه یک اجتماع می باشند علما آبرو و اسباب ارج و ارزش اجتماعند یک عالم را با صد هزار جاهل برابر نمی توان دانست - مردن یک عالم در ارکان اجتماع رخنه ای ایجاد می کند که به هیچ چیز نمی توان جبران کرد اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء - وقتی از امیرالمؤمنین تعریف علم و اهمیت دانش را پرسیدند تا ۱۵ نفر پشت سر هم آمدند پرسیدند به هر یک یک نوع جواب داد فرمود اگر تا روز قیامت از علی علیه السلام درباره اهمیت و ارزش علم سؤال کنید به هر یک جواب مستدل و مفصلی می دهم که با پاسخ دیگران ربطی نداشته باشد.

عالم جاهل نمی شود

علم برای امام دو نوع است علم حضوری و علم حصولی یا به عبارت دیگر علم موهبتی - علم مکتسب که خداوند عالم نقشه عالم وجود را به برگزیدگان خود تعلیم فرموده است و زیر نظر آنها گذاشته تا به هر چیز و همه جا از زمان و مکان واقف گردند و این معنی که آیا امام دارای علم حصولی است یعنی به تحصیل دانش فرا می گیرد یا به موهبت الهی اختلاف است آنچه مسلم است علم امام حصولی است ولی از فرشتگان و معلم شدید القوی می آموزند - به همین جهت امام محمدباقر علیه السلام در روایت ابو حمزه ثمالی فرموده لا و الله لا یکون عالم جاهلا ابدا عالما بشیء جاهلا بشیء ثم قال الله اجل و اعز و اکرم من ان یفرض طاعته عبد یحجب عنه علم سمائه و ارضه ثم قال لا یحجب ذلک عنه فرمود سوگند به خدا که هرگز عالم جاهل نمی شود یعنی عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی می فرماید اگر عالم کامل باشد که از سرچشمه وحی علم و دانش فرا گرفته

باشد، به همه چیز عالم است نمی توان گفت که چیزی می داند و چیزی نمی داند و عالم به همه چیز آگاه است و از هیچ چیز نزد او پنهان نیست و اضافه فرمود که خداوند تعالی اجل و اعز و اکرم از آن است که طاعت بنده را که علم آسمان و زمین او از وی پوشیده و محجوب باشد فرض و واجب گرداند و این علم برای بنده مطیع خدا محجوب نیست اگر امامی در زمانی به مقتضای مصلحت نظام نوع از علم خود کتمان کرده و یا اظهار نموده در هر دو حال عین علم است که اقتضا و مصلحت را پیوست علم نموده و او خود علم است به مقدرات و مقتضیات و مافوق زمان و

[صفحه ۱۰۳]

مکان است به اضافه که بیان اظهار علم به سابقه علم به حال شنونده است که تا چه حد استطاعت قبول چه مقدار علم را دارد و درخور گنجایش چه مقدار دانش است که این هم خود علمی است پس عالم در هر مرحله باشد جاهل نمی شود مگر آنکه به مرض نسیان یا امراض مغزی مبتلا گردد و این هم برای مردم عادی است امام که عالم به گذشته و آینده است هیچ وقت جاهل بر آنچه می داند پیدا نمی کند - و به اصطلاح احساسات مغفوله ندارد همیشه مستحضر است و هر وقت هر چه بخواهد بر آن دست دارد - عالم همه کارش علم و مصلحت نوعی است و جاهل بر ضرر خود و اجتماع عمل می کند.

اهمیت هدایت و ارشاد بشر

رهانیدن یک گمراه نادان از ضلالت بزرگترین خدمتی است که به بشر می توان کرد و تنویر افکار و هدایت و ارشاد بنی نوع مقدس ترین وظیفه است. و پیغمبران و ائمه اطهار همیشه بشر را به همین نظر به مهام امور علم و دانش ارائه طریق می کردند و سر حلقه دانش و بینش را به دست او می سپردند و سرچشمه علم و فضیلت را راهنمایی می کردند تا خودشان با حرکت فکری به کمال خود برسند.

علامه مجلسی در بحارالانوار از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که یکی از اصحاب از امام علیه السلام پرسید آیا رهانیدن اسیری مؤمن از دوستان خود را از چنگ یک ناصبی که گمراه کننده امت بهتر است یا رهانیدن اسیری را از چنگ کفار مردم روم.

امام محمدباقر علیه السلام فرمود «اخبرنی انت عن رأی رجلا من خیار المؤمنین یغرق و عصفورۃ تغرق لا یقدر علی تخلصهما بایهما اشتغل فاته الاخر ایهما افضل ان یخلصه» تو اول بگو بدانم اگر مردی از نیکان در گرداب غرق شده باشد و گنجشکی هم در حالت غرق باشد و بخواهد هر دو را نجات دهد اما در یک لحظه نتواند هر دو را نجات دهد آیا کدام یک را باید زودتر نجات داد آیا نجات آن مرد افضل است یا نجات گنجشک؟ آنگاه خود امام فرمود «قال علیه السلام فبعد ما سئلت فی الفضل اکثر من بعد ما بین هذین ان ذلک یوفر علیه دینه و مبین ربه و ینقذه من نیرانها و هذا المظلوم الی جنانها بصیر» فرمود بعد و دوری و فاصله این دو که پرسیدی از دره عمیق مابین این دو یعنی فضیلت نجات دادن اسیری مؤمن را از چنگ ناصبی بدنفسی که می خواهد اغوا کند و به ضلالت بیندازد و آخرتش را تباه سازد با آنکه به دست کفار مردم اسیر گردد - نجات اولی نجات از دین و آبرو و حفظ آخرت و

[صفحه ۱۰۴]

رستگاری است و نجات دومی نجات از مال و جان تنهاست چه ناصبی دشمن مال و جان و دین و فضیلت است - کافر دشمن فقط جان و مال است فرمود نجات کسی که روحش اسیر نابخردی و ضلالت است افضل است از کسی که جسمش اسیر دشمن است یا مالش مورد طمع است اگرچه هر دو فانی اند فنای روح با عظمت تر از فنای جسم است - هدایت و ارشاد یک نفر موجب زنده داشتن یک اجتماع است زیرا یک فرد وقتی روحا زنده و جاودان گردید خاندان و قوم و قبیله او زنده و جاودان خواهند ماند و معنی احیای نفس که زنده داشتن ناس است همین است.

قال (ع) من علم باب الهدی فله مثل اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلال کان علیه مثل من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزادهم شیئا فرمود هر کس راه دانش و هدایت را به مردم بیاموزد پاداش وی به اندازه ثوابی است که خداوند به تمام اشخاصی که بدان عمل می کنند می دهد و از ثواب آنها هم کاسته نمی شود.

و هر کس وسیله گمراهی مردم گردد و راه ضلالت و انحطاط اخلاقی به خلق نشان دهد کیفرش به اندازه عذاب مردمی است که بدان روش عمل می کنند و از عقوبت آن بدکاران هم چیزی کاسته نمی شود.

قال (ع) لا یکون العبد عالما حتی لا یکون حامدا لمن فوقه و لا محقرا لمن دونه بنده ای دانشمند نمی شود مگر آنکه سپاسگزار استاد خود گردد و او را بزرگ شمرد و زیر دست را هم کوچک و دون نگیرد [۴۳].

شکی نیست که شکر داشتن علم، افاضه و افاده علمی است که باید عالم به دیگران بیاموزد عالم وقتی دیگری را ارشاد کرد شکر نعمت نمود چه برافروختن یک چراغ فروزان از علم و دانش پیش پای کسی زنده و جاودان داشتن آن کس و آن راه است هر کس از این راه به کمال مطلوب برسد خداوند به شکرانه آن ثوابی بر مرشد و مهدی می دهد ارشاد و هدایت خلق و تنویر افکار عمومی مردم بالاترین خدمت است در کلیه فنون و صرف و خدمات اجتماعی بشر هیچ خدمتی به درجه ارشاد و هدایت اهمیت ندارد - زیرا این خدمت زنده داشتن نفوس بشری و تربیت آنها به راه راست است و ای اگر که این رهبری به ظلمات جهالت و قید ضلالت باشد آن وقت ضامن تمام معاصی مرتکب مهتدی است باید مهدی و مرشد از خدا بخواهد

[صفحه ۱۰۵]

که خلق را به کمال فضیلت آسمانی هدایت نماید و به راهی که پیغمبران بر آن مبعوث شده اند رهبری کند.

احادیث ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زبان وحی است

در اینکه علم و دانش ائمه دین از مخزن علم و دانش پیغمبر سرچشمه گرفته تردیدی نیست و حضرت امام محمدباقر علیه السلام این حقیقت را در الفاظ و عبارات مختلفه بیان فرموده است - چنانچه «فضیل» از آن امام روایت می کند «قال لانا حدثنا برأینا ضللنا کما ضل من کان قبلنا ولکننا حدثنا ببینه من ربنا بینها لنبیه فینه لنا» فرمود ای فضیل ما اگر برای خود سخن گوئیم و به میل خود نقل حدیث کنیم گمراه می مانیم چنانچه پیشینیان گمراه ماندند ولی بدان که ما از روی بینه و روشنائی از روی دلیل و برهان از روی استدلال و منطق آنچه را که پروردگار عالم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود تعلیم فرموده و رسول خدا به ما آموخته است به شما تعلیم می کنیم و می آموزیم و بر آن افزونی و نقصانی نمی نمائیم.

و همین حقیقت را به جابر هم می فرماید یا جابر «والله لو کنا تحدث الناس او حدثناهم برأینا لکننا من الهالکین ولکننا نحدثهم بآثار عندنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يتوارثها کابر عن کابر نکنزا کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم» ای جابر به خدا سوگند ما سخن تازه ای غیر از بیان وحی نمی آوریم و به رأی و میل خود حدیثی نمی گوئیم که اگر چنین کنیم از تباه شدگان خواهیم بود لکن ما مردمان به آن آثاری که از رسول خدا (ص) به امانت نزد ما سپرده شده و دست به دست به ما رسیده آن را نقل می کنیم و این گوهرهای نفیس را در ظروف سینه ما که مخزن قلوب و محفظه علوم و دانش است نگاه می داریم همان طور که مردم زر و سیم را نگاه می دارند و ذخیره خویش می دارند ما هم این علوم را ذخیره سعادت پیروان خود قرار داده به آنها تعلیم می کنیم تا به کمال و سعادت خود برسند.

و باز هم در تأکید این حقیقت به فضیل می فرماید «انا علی بینة من ربنا بینها لنبیه صلی الله علیه و آله فینه نبیه لنا فلولا ذلک کنا کهؤلاء الناس» یعنی ما بیان می کنیم آنچه را

که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکتب ربوبی دریافته و به ما آموخته است و اگر این تربیت ممتاز نبود ما هم مانند سایر مردم بودیم برتری و امتیاز ما از سایر خلق به این تربیت مکتب ربوبی است کتاب الله کله و الحق کله یعنی امیرالمؤمنین بيمناک از مردم بود که اگر علوم و حقایق را

[صفحه ۱۰۶]

به آنها تعلیم فرماید نتوانند نگاه دارند ظرفیت احادیث متشابه را ندارند تا آنچه را لازم است به موقع خود اجرا نمایند و آنچه را برای مواقعی خاص است نگاه دارند تا به موقع و چون این ظرفیت و تحمل علمی برای عموم مردم نیست لذا امیرالمؤمنین قسمتی از آن را که برای مواقع مخصوصی بود به اولادش تعلیم فرمود و آنها را امر به اجرا در موارد خاص خود کرده و آنها هم که به علم گذشته و آینده و استعدادها و لیاقت‌های خلق واقف بودند به موقع عمل می‌کردند.

و لذا آن حضرت در وصایای خود فرموده - «و ان اشبه الامر علیکم فقفوا عنده وردوه الینا حتی نشرح لکم من ذلک ما شرح لنا» یعنی هر وقت از حدیثی و خبری برای شما شبهه‌ای ایجاد شد و تمیز حق و باطل آن مشکل گردید و صحت و سقم آن سخت ضعیف بود توقف کنید و به ما اهل بیت عترت و طهارت مراجعه کنید تا برای شما آن را توصیف و تشریح نمائیم - به ترتیبی که از پیغمبر خدا به ما رسیده است.

و باز در تأیید این حقیقت برای ابوسعید زهری بیان می‌فرماید که الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه و ترکک حدیثا لم تزده خیر من روایتک حدیثا لم تحصیه یعنی توقف در مقام شبهه از بی فکر سخن گفتن بهتر است چه اقتحام و بی‌اندیشه تاختن و بی‌گدار به آب زدن سبب هلاکت می‌گردد حدیثی را نقل نکنید بهتر است که بدون تأمل و بی‌خبر از حقیقت آن نقل نمائید - و به عبارت دیگر حدیثی که روایتش از روی درایت نباشد ترکش بهتر از نقلش می‌باشد و باز مؤید این گفتار به جابر فرمود انا لو کنا نحدثکم برأینا و هو انا لکننا من الهالکین یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم یعنی ای جابر اگر

ما احادیث را به میل خود نقل و تعلیم کنیم از هالکین خواهیم بود و آنچه ما نقل می‌کنیم احادیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده و آنها را در خزینه سینه‌های خود حفظ کردیم و امروز به شما می‌آموزیم همان طور که شما طلا و نقره را در خزینه‌های خود حفظ می‌کنید بنابراین احادیث ما از زر و سیم بااهمیت‌تر و مفیدتر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علم خود را به علی علیه السلام سپرد

در اخبار فریقین از همه مسلمین به تواتر نقل شده که در تحت عنوان انا مدینه العلم و علی بابها گفته‌اند پیغمبر مدینه علم است و علی باب آن است.

علامه مجلسی در بحار از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود

[صفحه ۱۰۷]

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا علیا فی المرض الذی توفی فیہ فقال یا علی اذن منی حتی اسر الیک ما اسر الله الی و ائتمنک علی ما ائتمنی الله علیه ففعل ذلک رسول الله بعلی علیه السلام و فعله علی بالحسن و فعله حسن بالحسین و فعله الحسین بابی و فعله ابی بی صلوات الله علیهم اجمعین»

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض رحلت خود علی بن ابیطالب را صدا کرد فرمود یا علی نزدیک بیا می‌خواهم سری از اسرار الهی را به تو به ودیعت بسپارم و این اسراری است که خداوند به من به ودیعت سپرده و خوب حفظ کردم و اکنون به دست تو می‌سپارم خوب آن را حفظ کن آنچه خدا مرا بر آن امین فرموده آن را به تو می‌سپارم و امین بر آن می‌نمایم - و اسرار امامت و نبوت و علم را که ودیعه آسمانی بود به او سپرد و جدم علی علیه السلام به حسن سپرد او به حسین و او به پدرم علی بن الحسین و او به من سپرده است و اکنون آن ودیعه نزد من است.

ابوبصیر نیز روایتی در این باب نقل کرده می‌گوید امام محمدباقر علیه السلام فرموده.

«اسرالله سره الی جبرئیل علیه السلام و اسره جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسره محمد الی علی و اسره علی صلوات الله و سلامه علیه الی من شاء واحدا بعد واحد»

فرمود این سری بود از حق که جبرئیل به جدم رسول الله سپرد و او به وصیش علی بن ابیطالب و او به دست اولاد منصوب و منصوصش یکی پس از دیگری نقل و انتقال داده‌اند.

ابوبکر خضرمی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود علم رسول الله (ص) علیا الف حرف کل یفتح الف حرف فرمود پیغمبر به علی بن ابیطالب هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف دیگر مکشوف نمود - و مقصود از هر حرفی علمی است و از بابی دانشی و علمی استفاده فرمود و هزار باب علم مراد کثرت علوم است که پیغمبر (ص) به علی تعلیم فرموده.

ابوالجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لما حضره الذی حضره قال لابنه الحسن ادن منی حتی اسر الیک ما اسر رسول الله (ص) الی و ائتمنک علی ما ائتمنی علیه ففعل چون امیر المؤمنین به مرض شهادت در بستر خوابید پسرش حسن علیه السلام را احضار کرد فرمود بیا تا آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با من به ودیعت سپرده و در پنهانی اسرار امامت را وا گذاشته من هم به تو بسپارم و همچنان که من بر آن امین بودم تو نیز بر آن امین باش - آنگاه اسرار

[صفحه ۱۰۸]

امامت را به او سپرد و علمی که مخصوص این خاندان است و از سرچشمه علوم غیبی سیراب شده بود به او سپرد در وصایای حضرت شاه ولایت و فرزندان او سبطین و وصیت‌های آنها به ائمه منصوب و منصوص خود اسرار علمی و ودایع امامت و علوم غیبی را به حکم حق به ودیعت سپرده‌اند و خداوند به قدرت بالغه خود علم هر پیغمبر

را به وصیش اضافه می فرماید و از هر امام به امام حی که زمین خالی از وجود آن حجت نخواهد بود عنایت می فرماید و به شهادت تاریخ اوصیاء پیغمبران دست به دست علوم مکنونه خود را به دیگری سپرده و به حق پیوسته اند چنانچه مسعودی در کتاب اثبات الوصیه این حقیقت تاریخی را ثابت و نقل کرده است.

وجوب طلب علم و اخذ آن از امام علیه السلام

اسلام طلب دانش را واجب و فریضه عینی شمرده هر بشری باید کسب علم کند و دیگران را هم دانش بیاموزد و این فریضه بر هر فرد لازم است کفایت از دیگری نمی کند و لذا فرمود طلب العلم فریضه علی کل مسلم کسب دانش بر هر مسلمان واجب است آنگاه ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود و من اضل ممن اتبع هواء بغیر هدی من الله فرمود کیست گمراه تر از آن کسی که متابعت هوای نفس خویش را نماید بدون آن که از جانب خداوندش هدایت و هادی باشد - باز فرمود مقصود آن کسی است که به رای و اندیشه باطل خود دین و آئینی اختیار نماید و از ائمه هدی سلام الله علیهم فرانگیرد

جابر جعفی می گوید از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود ان لنا اوعیه نملوها علما و حکما و لیست لها باهل فما نملوها الا لیتقل الی شیعتنا فانظروا الی ما فی الاوعیه فخذوها ثم صفوها من الکدره تأخذونها بیضاء نقیه صابیه و ایاکم و الاوعیه فانها وعاء

سوء

فرمود ظروف علمی ما پر از علم و حکمت است و آکنده از دانش و بینش است و ما از آن ظروف علم و حکمت به کسی نمی دهیم مگر آنکه صلاحیت علمی داشته باشد یعنی از شیعیان و دوستان ما بوده و به آنها منتقل بنمائیم فرمود ای اصحاب من بدانید که ظروف نکوهیده گاهی شما را فریب می دهند مبادا فریب این قلوب کدر و تیره را خورده خود را در پرتگاه ضلالت و گمراهی افکنید و اضافه فرمود انظروا الی ما قال و

لا تنظروا الی من قال یعنی علم و دانش را فرا گیرید اگرچه حاملش باصفا نباشد و به هوای نفس علم نیاموزد زیرا علم و دانش در حد ذات خود ارزش و ارج و اهمیت دارد نهایت اینکه توجه داشته باشید در خلال علم کلمات گمراه کننده به شما نیاموزند و تلقین نکنند.

[صفحه ۱۰۹]

منبع علم اهل ذکر هستند

از ظاهر و باطن و تفسیر و تاویل قرآن مجید استنباط شده که قرآن به نام ذکر نامیده شده است و چندین مورد به کلمه ذکر مراد قرآن بوده یکی این آیه است که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون هر چه را نمی دانید و در آن شک یا جهل دارید از اهل ذکر پرسید و اهل ذکر در تفسیر به وجود ائمه تعبیر شده آنها اهل ذکر هستند زیرا قرآن و ذکر حق در خاندان آنها نازل شده و حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ذکر من هستم و اهل ذکر ائمه و اهل بیت من هستند قال رسول الله (ص) الذکر انا و الائمة علیهم السلام اهل الذکر و اضافه فرمود در این آیه و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون فرمود نحن قومه و نحن المسئولون که مراد به قوم او و مسئول ما هستیم که ذکر اعم از اینکه قرآن باشد یا شخص پیغمبر باشد اهل او و مائیم که منبع علوم و وارث آن هستیم و هر کس بخواهد علمی فرا گیرد که صحیح و درست باشد باید از ائمه دین که اهل بیت سید المرسلین هستند برسند تا به حقیقت علم برسد

ابوبکر حضرمی گفت در خدمت امام محمدباقر علیه السلام بودم که برادر کمیت شاعر وارد شد عرض کرد فدایت شوم هفتاد مسئله حاضر کرده که از محضر شما استفاده کنم و اکنون همه آنها فراموش شده جز یک مسئله و آن این آیه است که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعملون مراد از اهل ذکر کیست؟! فرمود اهل ذکر ما هستیم

و محمد بن مسلم از این امام روایت کرده که فرموده ان من عندنا یزعمون ان قول الله عزوجل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعملون انهم الیهود و النصارى برخی گمان می کنند که مراد یهود و نصاری هستند و اگر این توهم غلط باشد باید شما مسلمین به دین آنها وارد شوید چه آنها شما را به دین خودشان دعوت می کنند آنگاه دست بر سینه مبارک خود نهاد فرمود نحن اهل الذکر و نحن المسئولون ما اهل ذکر و ما مسئولیم بدیهی است علل و اسباب نزول وحی را می دانند و مسئولیت راهنمایی و رهبری خلق به عهده آنهاست و تا علمی آسمانی نداشته باشند مسئولیت قبول نمی کنند و دعوی علم و اعلان اعلامیت نخواهند کرد. جابر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب» فرمود برتری دانا بر نادان به علم و عقل است و خردمندان علماء ما هستیم نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوالالباب فرمود ما هستیم آنانکه به همه چیز دانا هستند و اولوالالباب خردمندان شیعیان ما می باشند

[صفحه ۱۱۰]

برید بن معاویه از حضرت امام محمدباقر روایت کرده که در تفسیر آیه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» فرمود راسخین در علم ما هستیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده

افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عزوجل جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لینزل علیه شیئا تأویله و اوصیائه من بعده یعلمونه کله و الذین لا یعلمون تأویله اذا قال العالم فیهم بعلم فاجابه الله بقول یقولون انما به کل من عند ربنا فرموده پیغمبر خدا از راسخین افضل تر از همه خلق است و به تمام آنچه نازل شده داناتر است و خداوند عالم بر او چیزی را مکتوم نفرموده و از علل و اسباب نزول وحی او را خبر داده و اوصیای او به تمامی آیات و علل و نزول وحی وارث او هستند و بر تأویل و تفسیر دانا هستند و اگر از آنها سؤال شود راسخ در علم کیست می گویند ایمان

آوردیم به تمام آنچه از جانب حق نازل شده و به آیات قرآن از خاص و عام و محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ آگاهیم

آری ائمه اطهار راسخین در علم هستند و به تأویلات و معانی قرآن دانا می‌باشند - ابوبصیر از حضرت ابی جعفر روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم» فرمود مراد کسانی هستند که علم را از سرچشمه علوم غیبی و از منبع شدید القوی اخذ کرده و افاضه اشراقیه الهیه است در سینه آنها آنگاه به سینه خود اشاره کرده فرمود مراد سینه‌های ما می‌باشد.

ابوبصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که این آیات مبارکات را پس از این بیان تلاوت فرمود بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم یعنی آیات باهره الهی در سینه کسانی است که خداوند به آنها نور علم و دانش افاضه فرموده و خانه دلشان را به نور علم روشن ساخته است سپس فرمود اما و الله یا بامحمد ما قال بین دفئی المصحف سوگند به خدای تعالی ای ابومحمد «کنیه دیگر ابوبصیر است» تمام قرآن مجید در گنجینه صدور و سینه ایشان است یعنی تمام معانی قرآن در دل ما می‌باشد. ابوبصیر می‌گوید عرض کردم یابن رسول الله ایشان کیانند؟ قال من عسی ان یکونو غیرنا یعنی مگر غیر از ما کسی خواهد بود که به این فضیلت علمی تربیت شده باشد. محمد بن مسلم شاگرد دیگر امام محمد باقر علیه السلام از استادش روایت می‌کند که فرمود «نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم برمانتین من الجنة فلقیه علی علیه السلام فقال ما هاتان الرمانتان اللتان فی یدک فقال اما هذه فالنبوة لیس لک فیها نصیب و اما هذه فالعلم ثم فلقها رسول الله

[صفحه ۱۱۱]

بنصفین فاعطاه نصفها و اخذ رسول الله نصفها ثم قال انت شریکی فیه و انا شریکک فیه قال فلم یعلم و الله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرفا مما علمه الله عزوجل الا و قد علمه علیا ثم انتهى العلم الینا ثم وضع یده علی صدره»

یعنی جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و دو انار در دست داشت که از بهشت آورده بود
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حاضر بوده او را ملاقات کرد پرسید این دو انار چیست و
برای کیست که در دست گرفته جبرئیل گفت اما این یک نبوت که تو در آن شریک
نیستی ولی این دیگر را تو شریک آن می باشی آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
انار را گرفته نصف کرد و نصف آن را خود و نصف دیگر را به علی داد سپس فرمود
یا علی این علم است که تو شریک آن هستی و من شریک تو می باشم یعنی علم بین
من و تو مشترک است

حضرت امام محمدباقر علیه السلام اضافه فرمود که سوگند به خدا علمی نیست که
پیغمبر بداند و حرف به حرف به علی بن ابیطالب تعلیم نکرده باشد و علی علیه السلام
تمام علوم پیغمبر را می دانست تا علم به نهایت رسید و به حکم وراثت تمام علوم علوی
به ما رسیده است و آنگاه دست بر سینه خود نهاد فرمود در این مخزن محفوظ است

بیان صحف مطهره

درباره ی آموزش احادیث اهل بیت عترت و اینکه آن اخبار شمع فروزان هدایت راه
سعادت است فصول بسیار در دست است که از امام محمدباقر علیه السلام آنچه به نظر
رسیده می آوریم.

برید عجلی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت می کند - که در ذیل آیه وافی
هدایه «فی صحف مطهره فیها کتب قیمه» از آن حضرت پرسیدند فرمود «قال هو حدیثنا
فی صحف مطهره من الکذب» فرمود مقصود از صحف مطهره احادیث ما می باشد.. که
در صحفی است که از آرایش کذب و خبث و دروغ پاک و مطهر است.

و باز هم ابواسماعیل جعفی از امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که فرمود «ان
الله برء محمدا صلی الله من ثلث ان یتقول علی الله او ینطق عن هواه او یتکلف» یعنی
خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از سه چیز مبرا

داشته (اول) کذب بر خدا (دوم) کار به تصنع «و تکلف گذاشتن» (سوم) به هوای نفس سخن گفتن - امام علیه السلام می خواهد بفرماید پیغمبر (ص) منزله است از اینکه سخن به گزاف بگوید «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» آنچه گفته از منبع وحی سرچشمه گرفته و روی فن سخن پردازی یا تکلف

[صفحه ۱۱۲]

مشکل تراشی سخن نگفته بلکه برای هدایت و ارشاد بشر آنچه به او وحی می شده فرموده است - چنانچه در قرآن فرموده «و لو تقول علینا بعض الاقاویل» یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پاره ای از گفتار دروغ و افترا را بر ما بزند - و افترا را تقول فرموده و آن قولی است که تکلف در آن باشد - در حالی که او به منطق وحی سخن رانده و فرمود «ما انا من المتکلفین» یعنی من کسی نیستم که مکلف باشم - و سخنی گویم که درخور آن نباشم -.

آنچه مسلم است و از چهارده قرن پیش ثابت گردیده این است که ائمه ما یکی پس از دیگری مبین بیان پیغمبر خاتم النبیین (ص) بوده اند و آن حضرت هم شارح وحی بود از خود هیچ سخنی نیاورده و ائمه ی معصومین علیهم صلوات الله اجمعین یک حرف بر معانی رقیقه نازل آسمانی از راه وحی نیفروده اند و کسر نکرده اند تا با بهترین وجهی مأموریت خود را انجام داده اند.

صحیفه مختومه

در اصول کافی از حرمان مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه السلام پرسیدم که آنچه مردم نقل می کنند این است که صحیفه مختومه ی حاوی علوم پیغمبر و علی علیه السلام به ام سلمه دادند آیا صحیح است؟ فرمود «فقال ان رسول الله (ص) لما قبض ورث علی علیه السلام علمه و سلاحه و ما هناك ثم صار الی الحسن ثم صار الی الحسین فلما خشینا ان یغشی استودعها ام سلمه ثم قبضها بعد ذلک علی ابن

الحسین علیه السلام».

فرمود پیغمبر خدا (ص) که از دنیا رحلت کرد تمام علم و دانش او و کلیه آثار نبوت و سلاح ولایت مطلقه به علی علیه السلام سپرده شد و از آن حضرت به امام حسن مجتبی علیه السلام و از او به سیدالشهداء رسید ولی چون سیدالشهداء به کوفه و عراق حرکت کرد برای آنکه مبادا به دست دشمن افتد آن را به ام سلمه به ودیعت سپرد و چون علی بن الحسین از آن معرکه به سبب ابتلای مرض نجات یافت و به مدینه برگشت و دايع پدر را از ام سلمه گرفت و پس از او اکنون دست من است.

سلاح نبوت

از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که فرمود سلاح نبوت در میان ما همچون تابوت بنی اسرائیل بود «قال علیه السلام انما مثل السلاح فینا کمثل التابوت فی بنی اسرائیل اینما دارالتابوت دارالملک و اینما دارالسلاح فینا دارالعلم» - یعنی مثل سلاح در میان ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است که هر کجا

[صفحه ۱۱۳]

تابوت می گشت ملک و سلطنت دوران را داشت و تا آن مدت که سلاح در میان ما می گردد علم در میان ما گردش دارد و این سلاح گنجینه علم است و همان صحیفه مختومه یا صحیفه فاطمیه و علویه می باشد که علوم اولین و آخرین در آن ثبت است.

سبب افشاء یا کتمان علم

ائمه معصومین (ع) علم و دانش خود را به مقتضای نیاز مزاج اجتماع اظهار یا کتمان می کردند و این افشاء یا کتمان در اثر کیفیت ظرفیت مردم عصر بود و در سابق هم گفتیم که گاهی می شود یک سؤال را که چند نفر از اصحاب ائمه می پرسیدند به هر یک بر حسب مقدار ظرفیت و استعداد و رشد عقلی او پاسخ می دادند نه در مقدار و

حقیقت خود موضوع و لذا «عبدالله احد بن مختار از آن حضرت روایت می کند که فرمود «لو کان لالستکم او کیه لحدث کل امرء بماله و علیه» و کاء بند سر مشک را گویند و وعاظرف چیزی را نامند او کیه و او عیه جمع آن است یعنی اگر برای زبانهای شما بندی باشد که بتوانید حفظ اسرار کنید و مفتاح او عیه و ظروف قلوب که زبان است به اختیار خود بگیرید و از آن سود و زیان خود را تشخیص دهید به شما تمام علوم و مصالح و مفاسد امور را می آموزم و همه نیک و بد شما را می گویم که من عالم به آن هستم ولی شما ظرفیت حفظ آن را ندارید - و لذا کتمان می کنم.

آمیختن علم به حلم

علم و دانش باید به حلم و شکیبائی مقرون باشد - تا نتیجه مطلوبه دهد حسن صالح از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه السلام نقل می کند که فرمود «ما شیب شیء بشیء احسن من حلم بعلم» فرمود هیچ چیز بهتر از علمی نیست که به حلم و بردباری مقرون و آمیخته باشد چه عالم اگر حلیم و شکیبا نباشد سبب انزجار دلهای مردم می گردد مردم از افادهاش رنجور و منفور می گردند و علم نزد او معطل و مکتوم می ماند. سبب آنکه امام باقر علیه السلام علم را از میان همه فضایل اخلاقی به حلم فقط آمیخته این است که بیان علمی باید مقرون و مبتنی بر اقتضاء محیط و قبول استعداد شنونده باشد و چون این قدرت و نیروی معنوی به حلم و بردباری و شکیبائی آمیخته نگردد بسا اوقات از ازمینه و امکانه که این علم در غیر موقع و مورد افاضه گردد و نتیجه سوء دهد که گفته اند:

تیغ دادن در کف زنگی مست

به که افتد علم را نادان به دست

به اضافه که علم باید به مراتب استعداد شنونده و نیروی قبول قابلیت او در سطح قدرت

لایق خود باشد و لذا عالم و دانشمند باید دارای فضیلت حکم و شکیبائی بود تا
تندخوئی یا تندگوئی نداشته باشد و علم را به طالب علم مستعد و لایق بیاموزد چه
تندخوئی از دانشمندان شایسته نیست چنانکه به حضرت موسی خطاب شد
تندخوئی از تو نبود معقول
کلم الناس علی قدر عقول

قوام دین

حضرت امام محمدباقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که
فرمود:

قال امیرالمؤمنین (ع) قوام الدین باریعة

۱- بعالم ناطق مستعمل له

۲- و بغنی لا یبخل بفضله علی اهل دین الله

۳- و بفقیر لا یبیع اخرته بدنیاه

۴- و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم

فرمود استواری دین بر وجود چهار طبقه است

اول عالمی که ناطق و گوینده باشد و قبل از آنکه به دیگران بگوید خود عمل کند و
ترجمان عملی گفتار خود باشد

دوم متمکن و ثروتمندی که بخل نورزد و از مال خود به مردم متدین ببخشد و در راه
تعظیم شعائر اسلام از بذل مال امساک ننماید

سوم فقیری که در فقر خود شکیبائی کند و آخرتش را به دنیا نفروشد - و دین را برای
لقمه ای یا مقامی از دست ندهد

چهارم جاهلی که در طلب علم و دانش تکبر نورزد و با تواضع در پیشگاه دانشمندان
زانوی ادب بر زمین زند

علت تلاشی اجتماع

آنگاه فرمود اگر این طبقات انجام وظیفه نکنند فساد عالم را فرا گیرد و در بدبختی غوطه خورند «فاذا کتم العالم علمه - و بخل الغنی بماله و باع الفقیر آخرته بدنیاه و استکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا الی ورائها القهقری فلا تغرنکم کثره المساجد و اجساد قوم مختلفه قیل یا امیر المؤمنین کیف العیش فی ذلک الزمان فقال خالطوهم بالبرائیة یعنی فی الظاهر و خالفوهم فی الباطن للمرء ما اکتسب و هو مع من احب و انتظروا مع ذلک الفرج من الله عزوجل».

[صفحه ۱۱۵]

فرمود وقتی عالم دانش خود را کتمان کرد - و غنی مال خود را احتکار نمود و فقیر آخرتش را به دنیا فروخت و نابخرد نادان از طلب علم خودداری کرد دنیا به قهقری و عصر جاهلیت بر می گردد.

فرمود ای مردم کثرت مساجد و اجساد قوم شما را فریب ندهد پرسیدند یا امیر المؤمنین زندگی را در چنین زمان چگونه باید گذرانید فرمود با چنین مردمی باید در ظاهر مخالفت کرد و در باطن مخالفت ورزید چه برای آدمی همان خواهد ماند که بدست آورده فرمود منتظر باشید تا خداوند فرجی برساند.

مذمت علماء سوء و دانشمندان بداندیش

بدون تردید علم باید با صفای دل آمیخته باشد و عالم باید خویشان دار و نوع دوست بوده تا در علم خود کتمان نکند و بداندیش نباشد چه عالم اگر بد شد ضررش از جاهل به مراتب بیشتر است که فرموده اند «العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر» دانشمندی که علم را به کار نیندد چون درختی است که بی میوه باشد و باز گفته اند «و معه الف خطر» با این عالم مخاطراتی است زیرا چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا و عالم بداندیش و با سوء نیت خطرناکترین اعضاء اجتماع است که باید از آنها پرهیز نمود و

آنها دزدان خانگی هستند که خیانتشان خطرناک تر از سارقین خارجی است. حضرت امام محمدباقر علیه السلام به محمد بن مروان که از اصحابش بود فرمود «من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب اوتیه و ان لم یکن الحدیث کما بلغه» هر کس حدیثی شنیده باشد که گویند خداوند عالم برای فلان عمل فلان ثواب را عنایت فرماید - و برای درک ثواب به آن عمل پردازد همان مقدار ثواب که در نظر دارد به او داده خواهد شد اگرچه آن حدیث آن طور که تصور کرده نباشد - آنگاه در دم عالم بدانندیش می فرماید ایاکم و الجهال من المتعبدين و الفجار من العلماء فانهم فتنه کل مفتون یعنی پرهیزید و بر حذر باشید از متعبدان نادان و دانیان فاجر که آنها فتنه و آزمایش هستند فرمود عالم بدانندیش و دانای فاجر بیشتر مورد توجه جهال و عوام الناس است زیرا از نظر عمل وجه مشترکی دارند و اگر عالم فاجر شد و فاسق گردید فتنه بزرگی است که خطر تلاشی اجتماع می رود چه اثر جهل و نابخردی و نادانی در سینه ی پیروان او

[صفحه ۱۱۶]

جایگیر می شود به گمان آنکه اثر علم و دانش و عقل و خرد است و سرانجام به خطری که سقوط و اضمحلال دنبال دارد خواهد کشید. عالم همانطور که می تواند خدمتی بسزا کند و مشعلی برافروزد اگر هم بر خلاف سلیقه یا به سوء قصد و اعمال غرض قیامی کرد و فتنه ای برانگیخت سخت خطرناک است چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا بدون شک خطر یک عالم فاسق و منحرف و بدانندیش و مزدور و مغرض از یک اجتماع جاهل بیشتر است و لذا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده که دو طایفه برای تلاشی ملت اسلام تأثیری بسزا دارد یکی علم جاهل و دیگر عالم فاسق که خطری مهلک دارد.

زمین خالی از عالم و دانشمند نمی‌شود

ان الله لم يدع الارض بغير عالم و لولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل
امام محمدباقر (ع)

بر حسب اخبار آسمانی و سنن ربوبی سیره بر این جاری بود که خدای عالم اول رهبر و راهنما و عالم و دانشمندی را در روی زمین بیافریند و پس از او جمعیت را خلق کند چنانچه در اخبار نبوت عامه و شرح حال (آدم صفی الله علیه السلام) خواندیم که خداوند اول او را آفرید و پس از تعلیم تمام شئون زندگی این نشئه عالم طبع و آموختن کلیه وسایل زندگی او را به رسالت فرستاد و این سنت همچنان باقی است که زمین خالی از حجت نخواهد ماند و بدون دانشمند و عالم و فقیهی که بتواند خلق را به خدا هدایت و ارشاد کند نمی‌گذارد بدین جهت امام محمدباقر علیه السلام فرمود خداوند زمین را بدون عالم نمی‌گذارد چه اگر غیر از این باشد حق از باطل شناخته نمی‌گردد و بدیهی است منظور از عالم در این خبر همان امام است که زمین از امام و حجت خالی نخواهد ماند - و آنها را سخین در علم و مخزن علوم الهی هستند - امام از علم جدا نیست و زمین از امام خالی نیست و اگر امام نباشد فساد همه زمین را می‌گیرد و امر معاش و معاد مختل می‌گردد باید یک عالم متبحر مقتدر توانائی باشد که در تحولات و انقلابات بتواند با نیروی علم خود خط سیر جامعه را به صلاح برده و به کمال لایق خود برساند.

ضریس کناسی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود عجب دارم از کسانی که به دوستی ما می‌گذرانند و اطاعت ما را چون اطاعت پیغمبر واجب می‌دانند اما به

سبب ضعف

[صفحه ۱۱۷]

نفس خود در احتجاجات با دشمن حق ما را می‌کاهند یعنی تسلیم دشمن می‌گردند.

این روش نامناسب سبب نکوهش می‌گردد و مؤمن باید در عقیده خویش پابرجا باشد و بداند که از علم ما چیزی پنهان نیست ما به همه گفتار و کردار شماها آگاهیم و از سرایر و ضمایر شما مطلعیم خداوند از علم خود به ما عنایت فرمود - که چیزی بر ما مکتوم نخواهد بود.

عالم مطلقاً از نظر دین به امام که راسخ در علم دین و قرآن می‌باشد تعبیر شده و امام حجت خدا بر خلق است و زمین خالی از حجت نیست پس هیچ‌گاه زمین خالی از عالم (حجت) نخواهد ماند و سبب بیان این حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» همین است که اگر کسی امام زمان خود را که عالم عصر او می‌باشد نشناسد به جهالت و نادانی عصر جاهلیت باقی مانده است.

تقسیم علم از نظر دین

از تعلیمات اسلامی چنین مشهور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان مطلق علم و دانش دو قسم است یکی علم بدنها که به جمع آورده

و دیگر علم ادیان که از آن به جمع ذکر فرموده و نکته‌ی لطیف در اینجا است که اجمالاً بیان می‌شود و مفصل آن را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان بیان کرده‌ام - مراد از علم ابدان کلیه علوم بشری است که باید نشو و نمای بدن را با بهداشت آن حفظ کنند و مواد غذایی و آرامش و آسایش و بدل ما يتحلل که فنون مقدمه این علم است بداند - که به طور خلاصه به طبیعیات - ریاضیات - تقسیم می‌شود و طبیب بدون هیئت و نجوم حساب و هندسه و اعداد و ارقام نبات شناسی - جمادشناسی - معدن شناسی و حیوان شناسی نمی‌تواند طبابت و معالجه کند

دوم علم دین است که نشوء و ارتقای روحانی و تهذیب نفسانی است و علت غائی

بعثت انبیاء و مخصوصا پیغمبر خاتم النبیین (ص) می باشد و مجموع علم در شریعت اسلام به فقه تعبیر شده و فقه اسلامی عامل ارتقاء دین و دنیای بشر است.

تعظیم امام محمد باقر علیه السلام از فقه و فقها

گفته شد که علم دین فقه اسلام است و فقه ادای فرایض است برای تکامل نفس و تهذیب آن و نیل به مراتب کمال لایق خود و لذا فقه وجهه همت علماء اسلام قرار گرفته تا جائی که در اواخر جز فقه و اصول [صفحه ۱۱۸]

آن علمی مورد بحث نبوده نقل از کتاب اصول کافی ابوالصباح کنانی از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایتی می کند که فرمود در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی عرض کرد آیا هر کس به وحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و اقرار نماید مؤمن است؟! قال (ع) فاین فرایض الله واجبات کجا می رود

یعنی به صرف شهادت و اقرار ایمان حاصل نمی شود بلکه مؤمن به کسی می توان گفت که واجبات را عمل کند و مراقب مستحبات باشد و از نواهی پرهیز نماید فرمود «کان علی علیه السلام یقول لو کان الایمان کلاما لم ینزل فیه صوم و لا صلوٰة و لا حلال و لا حرام» اگر ایمان به همان اقرار کافی بود احکام فرایض مانند نماز و روزه نازل نمی شد و حکم حلال و حرام را بیان نمی کردند آنگاه امام پنجم فرمود اگر عنوان ایمان برای مؤمن کافی بود پس چرا حد بر اشخاص جاری می کردند و دست دزد را می بریدند در حالی که هیچ کس به قدر مؤمن در پیشگاه حق محترم و مأجور نیست. «ما خلق الله عزوجل خلقا اکرم علی الله عزوجل من مؤمن لان الملائکة خدام المؤمنین و ان جوار الله للمؤمنین و ان الجنة للمؤمنین و ان حورالعین للمؤمنین.

فرمود ملائکه خدام مؤمنین هستند آنها در جوار حضرت حق منزل دارند بهشت جاویدان مخصوص مؤمنین است حورالعین خدمه آنها می‌باشند و اضافه فرمود هر کس منکر فرایض گردد کافر است.

این فرائض که به فروع دین تعبیر شده و برای اجرای احکام شریعت است از طهارت تا دیات قریب شصت باب است که متضمن سعادت بشر در تمام شئون زندگی اجتماعی می‌گردد و عقد و ایقاع و مکاسب و متاجر و احکام و حدود و دیات و قوانین انفرادی و اجتماعی و آنچه بشر در تمام ادوار زندگی بدان نیازمند است همه را روشن و آشکار بیان فرموده است.

فقه و فقاہت

تفقهوا فی الحلال و الحرام

حضرت ابی جعفر علیه السلام در بدایت شروع تعلیمات عالیہ خویش اصحاب خود را به کسب فقه و تفقه و تفهم در آن تشویق فرمود و درباره وجوب تفقه بیاناتی کرد فقه به کسر اول به معنی دانستن است و فقیه به معنی دانشمند است که گفته شده فلان

[صفحه ۱۱۹]

لا یفقه و لا ینقه و افقهته یعنی اعلمته و فقیه به معنی چیزفهم و باید استعداد و لیاقت

وحدت ذهن را در فهمیدن مطالب علمی بکار برد تا ورزیده شد

فقه در اصطلاح به معنی علم شریعت است و هر کس به آن دانا باشد او را فقیه گویند

پس فقیه یعنی دانشمند و چیزفهم

حضرت امام محمدباقر می‌فرماید تفقهوا فی الحلال و الحرام و الا فانتم اعراب یعنی در

حلال و حرام تفقه کنید و با دقت مطلب را بفهمید و گرنه شما هم مانند اعراب جاهلیت

خواهید بود که قرآن درباره آنها فرموده الا اعراب اشد کفرا و نفاقا اینجا مراد از عرب

صفت جاهلیت آنهاست حضرت باقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت کرده که چنین فرمود

قال (ع) الا اخبرکم بالفقیه حقا می خواهید شما را از فقیه دانشمند به حق خود خبردار کنم گفتند آری «قال لم تقنط الناس من رحمۃ الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یتروک القرآن رغبه عنه الی غیره الا لا خیر فی علم لیس فیہ تفہم الا لا خیر فی قرائتہ لیس فیہ تدبر الا لا خیر فی عبادتہ لیس فیہا تفقہ» فرمود فقیه به حق آن کسی است که مردم را از رحمت حق مأیوس نکند و از عذاب الهی هم غافل نسازد و در ارتکاب معاصی رخصت و اجازه ندهد و از قرائت قرآن به سبب رغبت نداشتن یا به عذر اشتغال به کار دیگری بازماند و متروک نگذارد فرمود هیچ چیز بهتر از آن علمی نیست که در آن تفقه و تفهم نمایند هیچ چیز و کاری در آن علم و دانش راه ندارد که فهم و فراست در آن به کار نرود هیچ چیزی در قرائت قرآنی نیست که در معانی و مطالبش تدبر نباشد - هیچ چیزی در عبادت نیست که در آن حضور قلب و علم و معرفت نباشد

اول کسی که اصول فقه را تأسیس نمود

درباره اینکه اول کسی که در اسلام به تألیف کتب پرداخت اختلافی بین مورخین بوده و بعد با تألیف کتاب تأسیس الشیعه علامه سید حسن صدر و فنون الشیعه ثابت گردید که سر تقدم و تفوق و ابتکار به دست فرقه امامیه بوده و ایرانیان در این خدمت بزرگ سهمی به سزا داشته‌اند و همه از سرچشمه مقام ولایت سیراب شده چنانچه اول کسی که اساس اصول فقه را گذاشت تا بتوان اخبار صحیح و مورد اعتماد را از سقیم و مردود تمیز داد حضرت امام محمدباقر (ع) می‌باشد.

تأسیس و تدریس این فن از امام پنجم است که طریق شناختن حدیث و تمیز آن و عرضه‌ی آن بر قرآن و تشخیص صحیح از سقیم آن و درایت حال روایت آن و تحقیق درباره ناقلین

[صفحه ۱۲۰]

حدیث که در عصر جدش و پدرش زیاد به جعل پرداختند و علل و اسباب نقل حدیث و تطابق و تحقیق در اصول کشف صحت و سقم آن همه را تدریس فرموده و دنباله آن را امام جعفر صادق (ع) که بانی مذهب جعفری است گرفته در تحقیق حال روایت تعلیماتی فرمود که در کتاب مستقل نقل شده - و تعلیمات او باعث حرکت فکری مؤلفین گردید و مصنفین بزرگی پیدا شدند که روایات مسند و متصل الاسناد و سائل فقهیه فردیه را به صورت صحیحی تدوین و تنظیم کردند که جامعترین آنها کتاب اصول آل رسول است از علامه محقق سید میرزا محمد هاشم بن زین العابدین خونساری اصفهانی و اصول الاصلیه علامه سید عبدالله شبر که بهترین کتاب در اصول فقه است و کتاب الفصول المهمه فی اصول الائمه صاحب کتاب وسایل الشیعه که همه از شیعه امامیه بوده و تقدم بر دیگران داشته‌اند.

تاریخ اسلام به خوبی نشان می‌دهد که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سقیفه بنی ساعده موجب اختلاف و اختلال و انحراف مسلمین گردید و کار به کشمکش کشید در نتیجه قیام جاه طلبان مخصوصا بنی امیه فقه اسلام از نظر تعلیمات و بسط فرهنگی در وقفه ماند و جنگهای امویان و تعصب جاهلیت حکومت غربی نه تنها فرصت نداد که احکام اسلام یعنی حقیقت فقه دین بر مردم عرضه شود بلکه برای تحکیم مبانی قدرت و سلطنت احادیثی جعل کردند تا مردم را زیر یوق استعمار نگاه دارند و پرده‌ای از جهالت بر چهره زیبای دین کشیدند در نتیجه از زمان شهادت امام متقیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تا سقوط بنی امیه در مدت هشتاد سال که هزار ماه می‌شود اوضاع نامناسب و آشفته‌گی وضع محیط اجازه نمی‌داد که مکتب دین رسماً مردم را دعوت به فقه اهل بیت نماید تا فرصتی به دست امام محمدباقر علیه السلام آمد در انقلاب سیاسی تغییر خلافت بهترین فرصتی بود که مکتب باقری تأسیس و تشکیل گردد و حقیقت فقه امامی با اصول فقه که تشخیص و تمیز احادیث

صحیح از سقیم است تعلیم شد تا علاوه بر نهضت علمی در همه علوم و فنون فقه امامیه به صورت مطلوب و مطبوعی تجلی کرد و چنانچه از این اوراق بدست خواهد آمد اصول فقه مبنی بر تعلیمات عالیہ امام محمدباقر در مکتب مخصوص تأسیس گردید و مؤسس امامیه را باید این امام شناخت

طلب علم حدیث

حضرت امام محمدباقر پس از مقدماتی که برای تشحیذ افکار اصحاب خود بیان فرموده آنها را به طلب حدیث هدایت و رهبری فرموده و تشویق و ترغیب کرد که بروید احادیث را فراگیرید و گفتار

[صفحه ۱۲۱]

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدست آورید ولی دقت کنید از دست اول یا دست کسانی که از آلودگی و اغراض پیراسته هستند فراگیرید و سرعت و سبقت در بدست آوردن اخبار آل محمد بنمائید قبل از آنکه دیگران بر شما سبقت گیرند فرمود «سارعوا فی طلب العلم فوالذی نفسی بیده لحدیث واحد فی حلال و حرام تأخذہ عن صادق خیر من الدنیا و ما حملت من ذهب و فضه و ذلک ان الله یقول ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتھوا و ان کان علی لیأمر بقراءۃ المصحف» فرمود در طلب علم حدیث بشتابید و مسابقه بگذارید و سبقت گیرید به خدای بزرگ سوگند به خدائی که جان من به دست قدرت اوست که حدیث و علم حلال و حرام و مبین قرآن که از یک مرد صادقی اتخاذ کنید و از محدث متقی و راستگوئی دریافت دارید ارزش آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا هست از طلا و نقره بهتر است زیرا دنیا و تمام مافیهای آن از نظر دین و شریعت ارزش دارد و گرنه پیشیزی نمی‌ارزد مگر نشینی قرآن امر می‌فرماید ای مردم آنچه پیغمبران من به شما تعلیم می‌کنند بگیرید و حفظ کنید و آنچه شما را از آن نهی می‌کنند پرهیز کنید و کناره گیرید و علی بن ابیطالب به

همین جهات شما را به قرائت قرآن امر کرده است و استشهاد امام پنجم علیه السلام به این آیه از قرآن و تذکر به اینکه باید قرآن را خواند و توجه نمود چنین مستفاد می گردد که گرفتن اوامر قرآن و نواهی آن موجب تعلیم و تعلم و عمل است چه با توجه به روایات سابق علم برای عمل و عمل متوقف بر علم است و هر دو بر تقوی و نیت خالص و «ان» در و ان کان ان مخففه از مثقله است که برای تأکید و تشدید کلام آمده تا مردم را تشویق و تأکید بر توجه به قرآن و گرفتن اوامر و نواهی آن کنند. و نیز در اصول کافی جابر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود «قال لی یا جابر» و الله لحديث تصیبه من صادق فی حلال و حرام خیر لک مما طلعت علیه الشمس حتی تغرب»

فرمود ای جابر به خدای سوگند یک حدیث که در حلال و حرام رسیده باشد اگر از مردی راستگو و راوی صادق القول اخذ کنی برای تو بهتر است از هر چه که آفتاب بر آن طلوع می نماید تا بر آن غروب می کند یعنی حدیث که تو را بر حلال و حرام آگاه سازد و از طرف خاندان اهل بیت پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم رسیده باشد بهتر است از تمام جهان از لحاظ نیکوئی و خیر و ثواب

[صفحه ۱۲۲]

اهمیت حدیث

یا فضیل ان حدیثنا یحیی القلوب

امام محمدباقر (ع)

یکی از هدفهای ثابت امام محمدباقر علیه السلام این بود که مردم را به اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث اهل بیت عترت و طهارت علیهم السلام هدایت و ارشاد فرماید و جلب توجه آنها را به این احادیث که همه از تراوشات قرآن مجید است رهبری کند و لذا قبل از بیان مطالب افکار و اندیشه اصحاب و شاگردان خود را به

اهمیت علم و اجر و ثواب تعلیم و تعلم و عظمت احادیث آل محمد (ص) جلب فرمود آنگاه فرمود ای فضیل حدیث ما دلها را زنده می‌دارد یعنی مردم که گم شده‌ای دارند گم شده آنها در تعلیمات ما می‌باشد چون می‌یابند و پیدا کنند زنده و شادان و شاداب و جاودان می‌گردند چه احادیث ما از قرآن و لسان وحی سرچشمه گرفته و آن با فطرت آدمیان ارتباط معنوی دارد - احادیث ما احکام دین و دنیای بشریت است که شریعت فطری است و موجب کسب سعادت و چراغ هدایت و آئینه صفا بخش قلوب آدمیان است - اخبار ما منبع فیض و سرچشمه‌ی خیرات و سعادات و بشر هم جز این مطلوبی ندارد که زندگانی ابدی و سرمدی در سایه احادیث نبوی است که دست ما می‌باشد - و از آلودگی‌ها مصون و محفوظ است.

بدیهی است اهل بیت بهتر و نیکوتر از اسرار داخل بیت واقف هستند که «اهل البیت ادری بما فی البیت» و بیگانه و جاه طلب و دنیاخواه آنچه که شنیده به خواهشهای نفسانی خود آلوده است و به لوث کدورات شهوات خویشتن رنگ داده و پرداخته اما آنچه اهل بیت تعلیم می‌کنند چون یک وظیفه آسمانی دارند و در این تحمل رنج و مشقت جز مودت و محبت اصحاب و شاگردان چیزی نخواسته‌اند و نظری به دنیا و جاه و مقام آن نداشته‌اند علم را بدون هیچ آلایشی و بدون هیچ کسر و نقصان یا اضافه و زیاده از آنچه از پیغمبر (ص) شنیده‌اند و به آنها سپرده شده که به مردم یاد دهند تعلیم نموده و آموخته‌اند بنابراین احادیث آنها منبع علم و حیات و سرچشمه آب زندگی است که از هر آلودگی پاک و منزّه است آنها ملجاء و پناه مردم در علم و فضیلت بودند که در زیارت آن حضرت است «من اتاکم نجا و من لم یأتکم هلاک» هر کس به سوی شما آید نجات یابد و هر که از شما برگردد هلاک گردد زیرا سعادت در سایه احادیث آنهاست که سرچشمه علم و فضیلت است و ساحل آن دریای

علم کشتی نجات است و هر کس بر گردد و منحرف شود و متمرّد باشد هلاک می گردد و نابود می شود و وجود آنها منشاء خیر و برکت و علم و فضیلت بوده.

درباره تحقیق حدیث

بابوعبیده الحذا که یکی از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام است فرمود اما والله ان احب اصحابی الی اورعهم وافقههم و اکتهمم لحدیثنا و ان اسوأهم عندی حالا و امقتهم الی الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا و یروی عنا فلم یعقله و لم یقبله قلبه اشماز منه و جحده و کفر بمن دان به و هو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند فیکون بذلك خارجا من ولایتنا

یعنی به خدا سوگند بهترین و محبوبترین اصحاب نزد من کسانی هستند که در حدیث ما تقوی و ورعی بیشتر داشته و افقه و داناتر در احکام شریعت بوده و در حفظ و کتمان آن بهتر از همه بکوشند - و بدترین شاگردان من آنها هستند که چون بشنوند حدیثی از ما نقل شده تعقل و تدبر و تفکری نکنند و اگر به قلبش درست نیاید مشمئز گردد و منکر شود و به آن کسی که اعتماد داشته و پیروی می کرده کافر شود و تکذیب کند و سلوک خود را قطع نماید در حالی که فکر نکرده و تعقل ننموده شاید این حدیث از مقامی صادر شده که منبع علم و دانش است و باید شرایط تطبیق آن را با سلیقه و عقل خود پیدا کند جحد و انکار موجب خسران و زیان عقاید و افکار او می گردد - و شاید از ربه ولایت و دوستی ما خارج شود و این بزرگترین خسارت و زیانی است که می بیند - بنابراین باید در هر حدیث و خبری تعقل و تحقیق نمود تا حقیقت آن را بدست آورد.

منع تکذیب حدیث

انسان خردمند سالک راه حقیقت که در جستجوی حق باشد باید هر سخن را و هر حدیث را بشنود قبل از تعمق و تفکر و تدبر در صحت و سقم آن تکذیب نکند اگرچه گوینده آن را به بدی بشناسد یا راوی آن را به خوبی معرفی کرده باشد متن سخن و حدیث را باید شنید و لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال

به سخن بنگرید که چگونه است نه به گوینده آن چه ممکن است جواهری گرانبها را از دهان حیوانی بدست آورد - و یا از مردی معتدل سخنی ناباب شنید بنابراین نباید هر سخن را تکذیب کرد یا بدون تأمل تأیید نمود.

[صفحه ۱۲۴]

حضرت امام محمدباقر علیه السلام این درس را به اصحاب خود داده که ابوبصیر روایت می کند که فرمود «لا تکذبوا بحديث اتاكم احد فانکم لا تدرول لعله من الحق فتکذبوا الله فوق عرشه» یعنی چون حدیثی برای شما نقل کردند فوری تکذیب نکنید بدون علم و اطلاع و تحقیق تکذیب جایز نیست چه ممکن است آن حدیث به واسطه حق بر گوش شما فرود آمده و ندای حق باشد و این تکذیب مثل این است که گوینده را تکذیب کنید و گوینده خدای عالم در فوق عرش است که به عظمت و کبریای او تکذیب شده؟ و این حدیث چنان می نماید که جمعی احادیث را تکذیب می کردند و امام یک دستور کلی صادر فرمود که سخن از هر کس و هر چه و هر کجا باشد و هر زمان نباید تکذیب شود مگر پس از آنکه خلافش ظاهر گردد.

به یکی دیگر از اصحاب دیگرش فرمود:

«لا تکذبوا بحديث اتاکم به مرجیء و لا قدری و لا خارجی نسبتہ الینا فانکم لا تدرول لعله شیء من الحق فتکذبون الله عزوجل فوق عرشه» یعنی هرگز حدیثی که می شنوید تکذیب نکنید و به دروغ نسبت ندهید اگرچه راوی آن از مرجئه یا قدری یا کسی که از دین اسلام خارج باشد چه شما نمی دانید شاید سخنی به حق شنیده و نقل کرده و

صواب باشد و شما خدا را در عرش به تکذیب آن تکذیب کرده‌اید.
در روایت جابر می‌فرماید «ما احداً کذب علی الله و لا علی رسوله ممن کذبنا اهل البیت
او کذب علینا لانما نتحدث عن رسول الله و عن الله فاذا کذبنا فقد کذب الله و رسوله»
فرمود هیچ کس دروغ‌گوتر از آن نیست که ما را تکذیب کند چه ما همان سخنان خدا
و پیغمبر را نقل می‌کنیم و جز نقل سخنان پیغمبر چیزی نمی‌گوئیم.

ابوعلی سینا گوید

کلما قرع سمعک من الغرائب فذره فی بقعه الامکان مالم یزدک عنه قائم البرهان
شیخ‌الرئیس به همین مبانی دینی توجه داشت که از چنگ محمود غزنوی جهانگیر
متعصب سنی گریخت و در برهان علمی خود می‌گفت هر چه را که گوش شما شنید و
نتوانست تحلیل کند تکذیب هم ننماید بلکه در حین امکان حقیقت بگذارد و ساکت
باشد تا روزی که برهان آن ثابت گردد و با تحقیق علمی و استدلال برهان منطقی مدلل
شود - و خود بوعلی هم در بیان فلسفی خود این روش را مورد توجه قرار داد و هر
کجا مطلب مشکل می‌شد

[صفحه ۱۲۵]

ساکت می‌ماند تا بعداً مستدل گردد.

سند حدیث

در آن روزها که چاپ و طبع و نشر نبود هر خبری که نقل می‌کردند از هر کس
می‌شنیدند به صراحت می‌گفتند این خبر را از فلان کس نقل می‌کنم و نام کسانی که
ناقل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند به سند و سلسله سند گویند و خبر
را بعین نامند نتیجه‌ی این اسناد این است که اگر ناقل سندی کاذب و دروغ‌گو و جعل
و بی‌قید یا متقی و راستگو و صحیح‌القول بوده باشد مکشوف و معلوم می‌گردد و روی

این کاوش احادیث مسلم و موثق نامند - و امام محمدباقر علیه السلام این درس را برای اصحاب خود آموخت تا اخبار صحیح را بدست آورند.

عمرو بن شمر از جابر نقل کرده که گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام تقاضا کردم «حدیثی را برای من با سند تعلیم فرماید آنگاه فرمود حدیثی ابی عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل علیه السلام عن الله عزوجل و کلمه احدثک بهذا الاسناد»

فرمود پدرم از جدم از رسول خدا از جبرئیل از پروردگار جل و علا چنین روایت فرمود آنگاه فرمود یا جابر لحدیث واحد تأخذه عن صادق خیر لك من الدنيا و ما فیها ای جابر یک حدیث که از صادق نیکوکار بشنوی بهتر است از دنیا و آنچه در آن است!!!

حضرت امام محمدباقر - به ابوبصیر فرمود مژده و بشارت ده به آن بندگان که سخنان را بشنوند و بهترین آن را برای عمل برگزینند و این آیه را تلاوت فرمود فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

آداب حدیث

و در آداب حدیث فرموده هم المسلمون لال محمد صلی الله علیه و آله اذا سمعوا الحدیث ادوه كما سمعوه لا یزیدون و لا ینقصون فرمود شیعیان و دوستان ما کسانی هستند که در خدمت آل محمد (ص) سر تسلیم پیش دارند و چون حدیثی شنیدند آن را گرفته و خوب بشنوند و بدون کم و زیاد ادا نمایند و به دیگری بیاموزند.

و باز فرمود احادیث ما را برای دوستان و خاندان و زن و فرزند خود نقل کنید و آنها را از اخبار و احادیث ما مطلع سازید - و این آیه را تلاوت فرمود قال نعم ان الله یقول یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة می فرماید نگاهدارید

نفوس و اهل و عیال خود را از آن آتش که هیزم آن بدن مردمان است

[صفحه ۱۲۶]

و باز فرمود و أمر اهلک بالصلوة و اصطر علیها یعنی احادیث ما را به اهل و خاندان خود بیاموزید.

درس صحت عمل

از دروسی که امام محمدباقر علیه السلام به اصحابش داد و مقدمه تشحید افکار برای بیانات علمی قرار داد این بود که مردم را به صحت عمل و ثواب اعمال نیکو و صحیح و دقت در انجام عمل صالح و درست تشویق فرموده و به قدری در این قسمت تأکید و توصیه فرمود که عمل را هر قدر هم کم باشد درست انجام دهید کار را تمام و محکم کنید تمام جوانب و اطراف را بنگرید عمل صالح و درست و محکم از خود یادگار بگذارید.

در اصول کافی از زراره که از اصحاب امام ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام بوده روایت کرده که فرمود ما من شیء احب الی الله عزوجل من عمل یداوم علیه و ان قل هیچ عملی نزد پروردگار محبوب تر از عملی که مداوم و دامنه دار باشد نیست اگرچه آن کم باشد - منظور عمل نیکوئی است که اثرش باقی باشد و باز فرموده «احب الاعمال الی الله عزوجل ما داوم علیه العبد و ان قل» محبوبترین اعمال در پیشگاه حق تعالی این است که در عمل صحیح مداومت شود اگرچه کم باشد.

امام محمدباقر علیه السلام می فرماید خود را به عمل نیکو و درست عادت دهید که دو نکته باید رعایت شود یکی نیکوئی عمل اگرچه کوچک و کم باشد و دیگر درستی عمل که هر عملی باشد اگرچه حقیر و کوتاه و ناچیز باشد درست انجام گیرد و دیگر آنکه این جهات در ثواب عمل در پیشگاه حق تأثیری بسزا دارد و اجر و پاداش آن با خداوند است که ثواب عمل متناسب با خلوص نیت و جهات صحت و نیکوئی دائر و

درستی آن است.

و باز هم امام پنجم از پدرش تا به امیرالمؤمنین علیه السلام برسد روایت فرموده که «لا قول الا بعمل و لا قول و لا عمل الا بنية و لا قول و لا عمل و نية الا باصابة السنة» فرمود گفتاری صحیح نیست جز آنکه به عمل درآید و گفتار و کرداری صحیح نیست مگر آنکه در سایه نیت باشد و گفتار و کردار و اندیشه صحیح نیست مگر آنکه در سایه اصابت با سنت درخور اعتنا و اعتماد نیست صحیح باشد و منظور آن است که هر گفتاری باید عمل داشته باشد و هر عملی باید منطبق با گفتار باشد و هر گفتار و کرداری باید از قصد و خلوص نیت سرچشمه گیرد و در هر سه حال باید منطبق با سنت پیغمبر باشد تا مستوجب اجر و ثواب اخروی گردد -

[صفحه ۱۲۷]

و لذا فردوسی گفته:

بزرگی سراسر به گفتار نیست

دو صد گفته چونیم کردار نیست

و بر فرض هم باشد و منطبق با سنت پیغمبر نگردد تا نیت خالص برای ادای سنت اسلامی نداشته باشد مستوجب آن اجر و ثوابی که پیغمبر و ائمه دین فرموده‌اند نمی‌گردد و این نکته دقیقی است که باید با توجه به آیه کریمه «و لا تزر وازرة وزر اخرى» و با حدیث شریف «الناس مجزیون باعمالهم ان كان خیرا فخیرا و ان كان شرا فشر» نمود.

بدون تردید هر عملی اجر و پاداشی دارد اما عملی که برای احیای سنت پیغمبر با خلوص نیت و قصد خالص باشد آن ثواب بیشتری دارد و درست مانند ثواب اعمال ریاضات شاقه بت پرستان است که اجر و ثواب عمل خود را خواهند گرفت ولی ریاضات شرعیه مسلمین اجر و پاداش مضاعف و چندین برابر در دنیا و آخرت دارد.

پاسخ مختلف در یک مسئله واحد

گاهی می‌شد که از ائمه اطهار یک موضوع را چند نفر می‌پرسیدند امام علیه‌السلام به هر یک پاسخی می‌داد که قانع شده می‌رفت ولی پاسخی بعضی مخالف پاسخی دیگری بود - این اختلاف جواب در پاسخ مسئله واحد نمونه بارز علم و قدرت امام است و همچنین نشانه حکمت و مصلحت اجتماع است که نبض آن دست امام می‌باشد.

در کتاب اصول کافی از زراره بن اعین نقل می‌کند که در خدمت ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام بودم مسئله‌ای سؤال کردم به من پاسخی کافی داد مردی دیگر آمد همان مسئله را پرسید به او هم جوابی داد که غیر از جواب من بود در همان روز مردی دیگر آمد همان مسئله را پرسید پاسخ او را به نحوی دیگر فرمود که غیر از پاسخ ما دو نفر بود چون آن دو بیرون رفتند عرض کردم یابن رسول الله دو تن از مردم عراق از شیعیان شما آمدند این مسئله را پرسیدند شما به هر یک پاسخی دادید که غیر از پاسخ سابق بود.

فقال (ع) یا زراره ان هذا خیر لنا و لکم و ابقی لنا و لکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لصدقکم الناس علینا و لکان اقل لبقائنا و بقائکم.

فرمود ای زراره همانا این نهج برای ما و شما بهتر و پاینده‌تر است زیرا اگر همه شما شیعیان بر یک امر متفق شدید شما را می‌شناسند و برای کثرت شما ما را هم آزار می‌دهند لذا بقای شما و ما به این است که در برخی از مسائل عقاید مختلف ابراز کنید این اختلاف برای

[صفحه ۱۲۸]

رفع استبداد و استحکام دشمنان و عقاید سخیف آنهاست و این اختلاف به مصلحت حفظ اجتماع شماست که برای ما هم بهتر است.

این بیان امام اگرچه روی مصالح جامعه است در عین حال مبنی بر علوم و حکم و

مصالح و قدرت علمی امام است که می تواند یک مسئله را چندین پاسخ دهد چنانچه مردی آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد به هر یک تا ۱۵ نفر را یک پاسخی داد که شبیه به پاسخ دیگری نبود و چون کامل از سبب اختلاف پرسید فرمود اگر تا روز قیامت سؤال کنند به هر یک پاسخی جداگانه می دهم که شبیه به پاسخ اولی نباشد.

زراره می گوید پس از رحلت امام محمدباقر علیه السلام خدمت ابو عبدالله الصادق علیه السلام رسیدم از همان مسئله پرسیدم همان پاسخی که از پدرش شنیده بودم شنیدم فرمود این روش برای مصونیت ما و شما بهتر است.

چند درس فقهی از امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد به اسناد خود نقل می کند که انبوه مردم جمع شده بودند که جوانی از بنی هاشم آمد که مانند او دیده نشده بود نامش محمد بن علی مردم شروع کردند از او سئوالاتی کردند من جمله در مسح سؤال کردند حضرت فرمود قرآن دستور مسح را داده.

یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین

کلینی روایت می کند که مردی با زنی آمدند نزد قاضی شکایت نمودند مرد گفت این زن جاریه را ۹ ماه به این بنده فروختند و اکنون عیبی دارد - با من حيله کردند و ناراضی هستم.

قاضی گفت اگر عیبی دارد بگو - گفت عیب او در شکمش می باشد - در این موقع حضرت ابی جعفر محمد بن علی به او برخورد گفتند این زن در رکه خود مو ندارد آیا این عیب قابل فسخ معامله است حضرت فرمود این عیب را نمی شناسم باید به اهل خبره مراجعه کنید اما از پدرم از جدم رسول الله (ص) شنیدم که فرمود:

قال حق کل ما کان فی اصل الخلقه فزاد او نقص فهو عیب [۴۴].
پیغمبر (ص) فرمود عیب این است که در اصل خلقت کسر و نقصانی باشد اگر کم
[صفحه ۱۲۹]

و زیادی در اصل آفرینش نداشته باشد بی عیب است - برگشت نزد قاضی او گفت در
این عیب است.

اختلاف حدیث در مسح پای

آنگاه امام باقر (ع) در پاسخ جابر راجع به مسح به نقل مجمع البحرین چنین می فرماید
که مسح خفین نسخ شده و جمعی نفهمیده اند مراد از مسح خفین چیست گمان کرده اند
روی پا هر چه باشد اعم از جوراب و کفش و غیره روی آن می توان مسح کرد.
در مجمع البحرین می نویسد بدعا من الرسل - یعنی ما کنت اول من ارسل من الرسل قد
کان قبلی رسل کثیره
می گوید خف آن چیزی است که بر پای می کنند و جمعش خفاف بر وزن کتاب است
و از این جهت حدیث سبق الكتاب الخفین صادر شده و مراد از آن مسح که در قرآن
نقل شده مسح پای است نه خف پس مسح بر خفین بعد از آن حادث شده پاره ای از
شارحین گفته اند که از اطلاقات مردم حرمین و از تتبع آنهاست که از خف کفش و
موزه و کفش عربی یا جوراب و غیره را استنباط کرده اند که پشت دو پای را می پوشاند
خواه چون چکمه ساق دار باشد یا کفش عربی بی ساق و معلوم نیست از کجا مسح
ساقین را فهمیده اند.

جابر می گوید ابوالورد از امام پرسید که ابوظیان حدیثی برای من نقل کرده که علی
(ع) از نخست آب بریخت و آنگاه خفین مبارک را مسح فرمود فقال (ع) کذب
ابوظیان اما بلغک قول علی علیه السلام فیکم سبق الكتاب الخفین یعنی ابوظیان دروغ
گفته مگر تو قول علی (ع) را نشنیده ای که فرمود قرآن بر مسح خفین سبقت دارد

آنگاه از امام (ع) پرسید آیا اجازه می‌فرمائی در مسح بر خفین مانند مردم سنی مسح کنیم فرمود لا الا من عدو تنقیه او ثلج تخاف علی رجلیک یعنی جایز نیست مگر هنگامی که از دشمن بیم داشته باشی و باید تنقیه کنی یا از برف و گزند سرما بر پای خود بیمناک باشی می‌توانی بر روی پاپوش خود هر چه باشد مسح کنی.

و در طریقه وضو غسل صورت و دستها از بالا تا سر انگشتان و مسح سر و پاها تا کعبین که صریح آیه قرآن است و برادران سنی ما به منظور مخالفت در وضو و غسل از پائین آب می‌ریزند به بالا و به جای مسح سر و پاها را می‌شویند و دست بسته چون ابوحنیفه ایرانی بود برای مخالفت با امامیه و ترضیه خاطر خلفا مخدومین خود مانند ایرانی که در ادب دست به سینه می‌گذاشتند

[صفحه ۱۳۰]

آنها هم در نماز دست بسته نماز می‌خوانند با اختلافات دیگری که در محل خود بحث شده است.

تطبیق و عرضه حدیث با کتاب و سنت

در تحولی که پس از رحلت پیغمبر (ص) رخ داد و سقیفه بنی ساعده را برای احراز مقام و منصب به وجود آوردند ناگزیر اخبار و احادیث جعلی به منظور حفظ مقام خویش و کتمان مقام ذی حقان جعل کردند و لذا ائمه دین و امامان معصومین توجه مردم را جلب کردند به این حقیقت که احادیث مسموعه را هر کس می‌شنود اول باید با قرآن و سنت تطبیق کند چنانچه انطباق داشت عمل کند که درست است و هر گاه معارضه داشت معلوم می‌شود که از احادیث موضوعه و مجعوله است و به همین منطبق اصول فقه را ترتیب دادند که فقها طبق آن اصول به صحت و سقم احادیث واقف گردند.

حضرت امام محمدباقر (ع) پس از امیرالمؤمنین (ع) اول امامی است که فرصت برای بیان این حقایق پیدا کرد و مردم را به اصول علم و حدیث رهبری فرمود و چنانچه در

اصول کافی و بحارالانوار مجلسی نقل شده - سدید که اصحاب آن حضرت است نقل می کند از حضرت ابی جعفر (ع) که فرمود لا تصدق علينا الا بما يوافق كتاب الله و سنه نبيه فرمود در احادیث و اخباری که از ما می شنوید تا مطابق کتاب و سنت پیغمبر (ص) نباشند ما را تصدیق نکنید.

امام (ع) نخواست دیگران را به مبارزه منفی رد کند بلکه با مبارزه مثبت فرمود گفتار باید منطبق با سنت و قرآن باشد و شما هم ای اصحاب من گفتار مرا تصدیق نکنید مگر پس از عرضه و انطباق با قرآن مجید و سنت پیغمبر (ص) تا چنانچه از همان سنخ تعلیمات بود فرا گیرید و گرنه رد کنید و این کنایه از این بود که اخبار مجعوله بنی امیه و آل زیاد و آل مروان شما را به اشتباه نیندازد هر سخنی و حدیثی از کسی شنیدید اول آن را با قرآن و سنت عرضه و تطبیق نمائید در صورت صحت به کار بندید و عمل کنید - زیرا احکام شریعت پیغمبر اسلام و سنن رسول الله همه در قرآن است و نظام عالم و صلاح امر معاش و معاد بشر باید از قرآن اتخاذ گردد بنابراین هر کجا دستوری مخالف آن رخ داد نظام اجتماع را به هم می زند.

امام محمدباقر (ع) به یکی دیگر از اصحابش فرمود کل من تعدی السنه رد الی السنه [صفحه ۱۳۱]

هر کس از قواعد سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعدی کند و از مرز تعلیمات آسمانی او تجاوز نماید باید به سنت برگردانید یعنی اگر خلاف معمول و قانون سنت باز نماید باید باز به سنت برگردانید و از سنت متابعت نمود که عمل و گفتار و کردار و رفتار رسول خدا حجت برای خلق است و باز فرمود من جهل السنه رد الی السنه به شاگرد دیگرش فرمود هر کس در تقریر احکام از قانون سنت جاهل بماند و نداند چگونه است یا جاهلانه حکم کند و فتوی دهد باید به قواعد سنت برگردد و با آن تطبیق نماید تا چنانچه در ردیف اوامر و نواهی و احکام قرآن است درست و صحیح شناخته به کار بندد.

سبب اختلاف احادیث

به طور کلی اختلاف احادیث از دو جهت بوده یکی از جهت جعل احادیث برای استفاده شخصی بوده که منافع شخصی را بر مصالح عمومی ترجیح می‌دادند و آن کار خلفای غاصب بود

دیگر جهل یا کم‌اطلاعی و عدم احاطه بر تمام جهات حدیث بوده که گاهی زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم تغییر قبیله را شنیده بودند و بعد شنیدند یا حکمی را که شنیدند که بعد نسخ شد و کامل تر از آن وضع گردید اولی را شنیده دومی را ندیده است اختلاف حدیث پیدا شده و البته بدین جهت بود که فرمودند علم را از خاندان علم و علماء راسخون فرابگیرید تا اختلاف رفع شود و بدین منظور یکی از اصحاب حضرت امام محمدباقر (ع) می‌پرسد یابن رسول الله چگونه در مسح نمودن اختلاف حدیث پدید آمد - امام علیه السلام چنین بیان فرمود

«فقال علیه السلام کان الرجل منهم یسمع من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الحدیث فیغیب عن الناس و لا یعرفه فاذا انکر ما خالف فی یدیه کبر علیه ترکه و قد کان یزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعمل به زماما ثم یؤمر بغيره فیأمر به اصحابه و امته حتی قال اناس یا رسول الله انک تأمرنا بشئی حتی اذا اعتدناه و جرینا علیه امرتنا بغيره فسکت النبی عنهم فانزل علیه قل ما کنت بدعا من الرسل ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین»

فرمود گاهی می‌شد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک مردی حدیثی را می‌شنید ولی در موقع بیان پاسخ آن خبر حضور نداشت و ناسخ آن را نمی‌شنید و نمی‌دانست و اگر برای او می‌گفتند انکار می‌کرد زیرا خودش از پیغمبر آن حکم را شنیده بود و لذا مدت زمانی عمل می‌کرد و برای دیگران هم می‌گفت و شاید فکر نمی‌کرد امکان نسخ آن باشد تا آنکه اختلاف حدیث و احکام متعارف گردید - از

طرفی به حکم وحی به سبب تشحید افکار مردم مسلمان از احکام سابق آسمانی
[صفحه ۱۳۲]

به مقتضای ملل و امم زمان و مکان گذشته آن حکم نسخ می شد و حکمی محکم تر و
جامعتر و کاملتر نازل می شد و مردم بر آن عمل می کردند و قهرا آنها که از حضور
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور بودند به این اختلاف برخورد می نمودند بدین
جهت جمعی از مردم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند عرض
کردند یا رسول الله شما ما را امر می کنی به چیزی و حکمی و حدیثی تا ما بر آن عادت
کردیم و مانوس شدیم حکمی بر خلاف آن می فرمائی رسول خدا ساکت ماند تا آیه
شریفه نازل شد که می فرماید بگو به مسلمانان و اصحاب و یاران خود برسان و به آنها
که بحث در ناسخ و منسوخ قرآن می کنند بگو این بحث بر شما جایز نیست زیرا شما از
شرایط زمان و مکان و علل و اسرار آن بی خبرید و آنچه به من وحی شده به شما تعلیم
می کنم و من جز بیم دهنده ای بیش نیستم که احکام الهی را به شما ابلاغ کنم یعنی
تکلیف من تبلیغ وحی است.

در این حدیث چند نکته گنجانیده شده یکی اثبات وحی و تثبیت نبوت که مکلف به
تبلیغ وحی بوده و دیگر آنکه ناسخ و منسوخ قرآن در علم الهی نهفته است جز او کسی
نمی داند و آنچه ما فکر می کنیم استحسناتی بیش نیست که البته نتیجه اش تکامل نفس
است و تطابق قانون کامل الهی با سیر تکاملی نفوس بشری است که در قرآن آخرین
کتاب آسمانی بیان شده است

اخبار و احادیث صعب و مستصعب

حضرت امام محمد باقر به چند نفر از اصحابش تعلیماتی فرمود که حاصل آن این است
یقظینی از اهل مداین - جابر - ابو حمزه ثمالی و غیره روایت کرده اند قال رسول الله
(ص) ان حدیث آل محمد (ص) صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی

مرسل او عبدا متحن الله قلبه للايمان فما ورد عليكم من حديث آل محمد خلافت له قلوبكم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت قلوبكم و انكرتموه فردوه الى الله و الى الرسول و الى العالم من ال محمد و انما الهالك ان يحدث بشئ منه لا يحتمله فيقول و الله ما كان هذا ثلثا و الانكار هو الكفر

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حدیث آل محمد سخت دشوار است که دارای معانی و وجوه کثیره است مراتب و مقامات و مشارب و مشایب عالیه دارد و به آن ایمان نمی آورد مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده ای که قلبش به ایمان امتحان شده باشد.

بنابراین آنچه از احادیث و اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می شنوید اگر بر قلب شما نرم و منقاد و ملایم طبع شما گردید قبول کنید و اگر برای شما سبب تنفر و اشمئزاز گردید آن را به خدا و رسول باز گذارید یعنی رد نکنید انکار ننمائید شاید بعدا علم و دانش پرده از آن روی بگشاید

[صفحه ۱۳۳]

فرمود ای اصحاب من می دانید چه کس هلاک می گردد آن کس که حدیثی را به نام آل محمد بشنود و انکار کند یا سخت پافشاری نماید که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست یا سوگند بخورد که این حدیث باطل و ضعیف - بی ارزش است. چه ممکن است فهم من و شما درک حقایق تمام گفتار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکند ولی زمانی خواهد آمد که این حقایق روشن گردد - در مجمع البحرین و صحاح و بحار الانوار و سایر کتب حدیث، اقوالی در معنی حدیث صعب و مستصعب نقل می کنند و برخی می گویند مراد امر امامت و ولایت است که منظور تبعیت و قبول امر امامت است که در فتن و حوادث بس بسیار دشوار است در کتب اخبار بیش از سی حدیث مشابه آن از این امام (ع) به اصحاب تعلیم شده که روایت کرده اند.

تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام درباره احکام متعارضه

انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا
 در اسلام به همان دلایل که سابق گفتیم اختلاف اخبار پدید آمد و گاهی دو خبر و دو
 حدیث متعارض دیده می شود که در صدر اسلام وجود داشته و امام علیه السلام تکلیف
 این احادیث را روشن فرمود

زراره و ابوبصیر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام و پس از او از حضرت صادق
 علیه السلام روایت کرده اند که فرمود انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان
 تفرعوا بر ماست که اصول احکام را به شما بیاموزیم و تلقین کنیم و بر شماست که از
 آن از روی علم و بصیرت و ذکاء و درایت و فراست فروع آن را خود ترتیب دهید تا
 مشکلات آنها حل گردد و آن فروع را بر اصول متفرع گردانید آنگاه زراره عرض
 می کند فدای تو گردم گاهی دو خبر یا دو حدیث که با یکدیگر متعارض هستند به ما
 می رسد به کدام یک اعتماد کنیم - و به اجرا گذاریم

فقال (ع) یا زراره خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر فرمود ای زراره هر
 وقت با احادیث متعارض برخوردید و دو حدیث شنیدید که با هم تعارض داشته باشند
 به آن خبر و حدیث اعتماد کن که در میان یاران و اصحاب تو معمول است و شهرتی
 دارد و هر کدام شاذ و نادر است فروگذار و نادیده انگار

زراره می گوید ای سید و سرور من اگر این دو حدیث هر دو مشهور و ماثور و مروی
 [صفحه ۱۳۴]

باشد چه کنم؟

فقال (ع) خذ بقول اعدلها عندک و اوثقهما فی نفسک یعنی هر یک را که نزد خود
 اعدل و اوثق بشناسی همان را بگیر و عمل کن.

زراره باز پرسید راویان هر دو عدل و موثق و مرضی هستند فرمود: انظر ما وافق منهما

مذهب العامه فاتر که و خذ بما خالفهم یعنی هر کدام با مذهب عامه سنی توافق دارد آن را متروک دار و آنکه مخالف عامه است عمل کن.

زراره برای آنکه خوب مطلب حلاجی شود و تمام توهمات مورد توجه قرار گیرد باز هم از امام علیه السلام پرسید این دو خبر متعارض عدل و مرضی و مأثور یا هر دو موافق مذهب عامه یا هر دو مخالف می نماید تکلیف من چیست؟!

فقال اذن فخذ بما فيه الحائط لدينك و اترك ما خالف الاحتياط فرمود در این حال هر یک را برای حفظ ارکان دین اقرب به احتیاط شناختی بگیر و عمل کن و آن دیگر را که مخالفت دارد ترک نما زراره باز عرض می کند اگر هر دو با هم موافق احتیاط یا مخالف احتیاط باشد چه باید کرد.

فقال اذن فتخير احدهما فتاخذ به و تدع الاخر فرمود ای زراره خودت در این موارد به نیروی استنباط و اجتهاد خود یکی را برگزین که به ظن قوی اصح احادیث باشد در روایتی که یکی دیگر از اصحاب همین سؤال را کرد فرمود اذن فارجه حتی تلقی امامک فتسئله یعنی خود را به امام خود برسان و از او حقیقت او را پرسش کن و علامه مجلسی می گوید این خبر دلالت می کند که موافقت با احتیاط از جمله مرجحات خیرین متعارضین است

اشتباه اخبار

در اخبار گاهی دو خبر مشابه هم می باشد و به هم مشتبه می گردد در این صورت امر بر خواننده مشکل می شود. بدیهی است این مشکلات مانند مشکلات درسی است که معلم و آموزگار باید برای شاگردانش حل کند و طریق تمیز و تشخیص آن را معلوم سازد در مکتب امام محمدباقر علیه السلام این سبک مشکلات فراوان بوده که البته متناسب با آن عصر می باشد زیرا پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوره خلفا اولیه تا شهادت امیرالمؤمنین هر چه مشکلی علمی پیش می آمد ابوبکر و عمر و

عثمان ناگزیر بودند با حضور حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مشکلات را حل و هضم کنند ولی چون دوره معاویه رسید عصر جعل اخبار شد و به حضرت امام حسن و سیدالشهداء فرصتی برای بیان

[صفحه ۱۳۵]

حقایق علمی نمی داد و طالبین علم و حدیث را از اطراف آنها به عناوینی دور می ساختند این مشکلات به حال ابهام باقی مانده و حضرت سجاد هم چنانچه گفتیم مقداری از اصول عقاید را با اخلاقیات در قالب ادعیه و اذکار بیان فرموده اما چون مقتضیات زمان و مکان اجازه داد امام محمدباقر علیه السلام با یک روش که راقی ترین سبک تعلیم و تربیت باید شناخت مشکلات را برای مردم حل فرموده چنانچه معمر بن یحیی بن سام از آن حضرت روایت می کند که پرسیدم یا بن رسول الله آنچه مردم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کنند از چیزهایی است یا احکام و اخباری است که درباره فرج آنها می باشد و جز او و اولادش نمی دانند و فقط به اولاد خود تعلیم فرموده چرا این طور بوده که تعلیم علم برای یک دسته حلال و برای دیگری باید حرام باشد؟! و آنچه استفاده می شود باید گفت شاید حکمی بوده که برای خودشان و اولادشان نازل شده و بعد منسوخ گردیده یا هر دو محکم باشد آیا حقیقت چگونه است؟! حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود قد بین لهم اذ نهی لنفسه عنها و ولده یعنی همان وقت که خودش و اولادش را از آن حکم نهی فرموده علم آن بر خودشان آشکارا بوده است پرسیدم چطور می شود اگر آن را هم برای مردمان دیگر بیان می فرمود.

امام پنجم فرمود خشی ان لا یطاع و لو ان امیرالمؤمنین (ع) ثبت قدمه اقام

استدلال امام محمدباقر علیه السلام در کتمان علم

علم و دانش برای آموختن و تعلیم نمودن است و شکرانه دانستن یاد دادن به دیگران است ولی این علم مقدماتی و حد لزوم دانستن و نوشتن و خواندن است اما از مرحله بدوی و ابتدائی که گذشت به حد متوسطه یا انتهای علم که می‌رسد باید استاد و معلم ظرفیت و استعداد و لیاقت شاگرد را در نظر بگیرد اگر درخور حفظ و نقل علم و حل و هضم آن هست بیاموزد و گرنه به حداقل قناعت کند و دلیل بر این سخن سنن اجتماعی است که خردمندان اساتید علمی و فنی اگر شاگردی را لایق ندانند به او تعلیم نمی‌کنند.

در اصول کافی از یحیی حلبی از پدرش روایت می‌کند که گفت در حضور امام محمدباقر علیه‌السلام بودم مردی شرفیاب شد عرض کرد یابن رسول الله حسن بصری گفته رسول خدا (ص) فرموده است من کتم علما جاء یوم القیمه ملجما بلجام من النار یعنی هر کس علمی و دانشی را مکتوم و پوشیده دارد روز قیامت با لگامی از آتش وارد صحرای محشر می‌گردد.

حضرت ابی جعفر علیه‌السلام فرمود کذب و یحیه فاین قول الله و قال رجل من آل فرعون [صفحه ۱۳۶]

یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله یعنی حسن بصری دروغ می‌گوید چه این سخن با کلام الله مجید تناقض دارد زیرا خدای تعالی می‌فرماید.
- گفت مردی از آل فرعون که ایمان خویش را پوشیده می‌داشت آیا بکشید مردی را که می‌گفت پروردگار من خداوند معبود است و کتمان علم به مقتضای مصالح زمان و مکان است.

آنگاه فرمود فقال (ع) لیذهبوا حیث شاءوا اما و الله لا یجدون العلم الا هیهنا فرمود به خدا سوگند هر کجا بروند جز این نقطه علم را نخواهند یافت زیرا خداوند علم را به آل محمد عطا فرموده است و دانش و بینش نزد آنهاست و هر وقت مصلحت بدانند و ظرفیت طرف را بشناسند به او می‌آموزند و هر کجا صلاح نباشد کتمان

می کنند کتمان علم موجب عذاب نیست بلکه تعلیم به غیر از مورد موجب خسران است.

تیغ دادن در کف زنگی مست

به که افتد علم را نادان به دست

ابوبصیر روایت می کند که مردی آمد حضور ابی جعفر علیه السلام گفت حملنی حمل الباذل یعنی مرا علمی و حلمی از بار گران بیاموز فرمود اذا لا تتفسح یعنی اگر بیاموزم طاقت حمل آن را نداری بلکه موجب هلاکت تو می گردد.

حمران از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب یعنی آنان که کتمان می کنند و آنچه فرستادیم از ارشاد و هدایت مکتوم می دارند پس از آنکه بر مردم روشن داشتیم در کتاب قرآن مجید آنگاه فرمود یعنی بذلک نحن و الله المستعان فرمود قسم به خدای که مراد از این جمله ما هستیم و خداوند مستعان است.

زید شحام روایت می کند که از حضرت ابی عبدالله از کیفیت عذاب قبر سؤال کردند فرمود مردی نزد سلمان فارسی رفت گفت برای من حدیثی نقل کن سلمان سکوت کرد آن مرد بار دیگر در طلب حدیث برآمد سلمان باز خاموش ماند آن مرد برگشت و این آیه را می خواند ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه فی الکتاب سلمان او را صدا کرد فرمود ما برای حفظ احادیث خودمان شخص امینی می خواهیم تا برای او اخباری نقل کنیم و تو آماده ملاقات نکیر و منکر باش که در قبر از پیغمبر و

[صفحه ۱۳۷]

خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کنند اگر تردیدی کنی با گریزی گران بر سر تو خواهند زد که خاکستر شوی
راوی می گوید من پرسیدم پس از آن چه می شود فرمود زنده می شود و باز معذب

خواهد شد پرسیدم نکیر و منکر چیست فرمود قال هما قعیدا القبر آنها مصاحب مجالس تو هستند در قبر-؟؟

دستور کتمان اخبار از بنی امیه

جابر به نقل اصول کافی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که برای کسب علم شرفیاب حضورش شدم کتابی به من داد و این عبارت را گفت.

قال (ع) ان انت حدثت به حتی تهلك بنی امیه فعلیک لعنتی و لعنة آبائی و ان انت کتمت منه شیئا بعد هلاک بنی امیه فعلیک لعنتی و لعنة آبائی

فرمود ای جابر آنچه به تو نمودم از اسرار الهی است که دشمن بسیار دارد مخصوصا بنی امیه اگر تو در قبل از سقوط و تلاشی و هلاکت بنی امیه افشاء کنی و برای کسی خبر دهی لعنت من و پدران من بر تو باد و اگر پس از تلاشی و سقوط بنی امیه افشاء نکنی و کتمان کنی باز هم لعنت من و پدرانم بر تو باد زیرا اکنون که بنی امیه در قدرت و نیروی ستمکاری باقی باشند اگر بگوئی تو را می کشند و آزار تو خواهند کرد یا ما را بر اثر آن آزار می دهند و اگر پس از هلاکت آنها نگفتی حقایق اخبار و علمی از بین می رود پس لازم است تو آن را حفظ کنی و بعدا برای مردم نقل کنی.

سپس کتاب دیگری به من داد فرمود و هاک هذا فان حدثت بشيء منه ابدا فعلیک لعنتی و لعنة آبائی و این کتاب نیز ضمیمه آن باشد اما اگر از آن برای کسی نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد.

این روایت چند نکته مهم به ما نشان می دهد که هر یک از معجزات خالده آنها بوده اول آنکه جابر را لایق سپردن چنین ودایعی معنوی می دانست که به او صحیفه و کتابی عنایت فرمود دیگر آنکه خبر از تلاشی بنی امیه و او که به زودی در زمان حیات جابر آنها ساقط خواهند شد به علاوه که فرمود پس از سقوط آنها این اخبار را حتما نقل کن و به مردم برسان این جابر جعفی است که جوان و لایق و مؤمن و معتقد بود و این همان

کسی است که در روایات مختلف گفته نود هزار حدیث از امام محمدباقر علیه السلام روایت می‌کنم در حدیث دیگری
[صفحه ۱۳۸]

گفته هفتاد هزار حدیث به من آموخت و در خبر دیگر است که گفت سی هزار حدیث به من تعلیم فرمود که به هیچ کس نیاموخت و به هیچ کس یاد ندادم و باز نخواهم گفت و این جابر کتابی در حدیث نوشت که یکی از اربعمائه چهارصد مؤلف نامی قرن دوم است.

فتوای بی جا و ذم قیاس

در فقه اسلام از روی ادله سنن (کتاب - سنت - عقل - اجماع) فقیه باید احکام مسائل شرعی را استنباط نماید و بر حسب آن فتوا دهد و چون فقه اسلام را به آراء سخیفه اهل رأی و قیاس مخلوط کردند و راه انحراف پیمودند مکتب تشیع این روش را غلط و مخالف با مبانی شریعت اسلام و صحت و حقیقت امر می‌دانست اولاً قیاس را مذمت کرد و فرمود «اول من قاس ابلیس» اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود که خود را در عنصر وجود به قیاس برتر از آدم دانست و اطاعت امر در سجده حق و اطاعت آدم نکرده رانده در گاه احدیت شد.

و در اصول فقه این موضوع مفصل در چند باب بحث شده که قیاس خلاف عقل است زیرا شرایط زمان و مکان و حدود مفاهیم با مصادیق آن بسی فرق بسیار و امتیاز دارد. امام محمدباقر علیه السلام فرمود جدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است «من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهره فی التباس و من دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارتماس» فرمود هر کس در احکام شرع قیاس را پیشه سازد به رنج و بلیت التباس گرفتار شود و هر کس خدای تعالی را با رأیت نکوهیده خود ستایش کند عمر خویش به ضلالت افکنده و به وسوسه ابلیس گرفتار شده و باز فرمود.

من افتی الناس برأیه فقد دان الله بما لا یعلم و من دان الله بما لا یعلم فقد ضاد الله حیث احل و حرم فیما لا یعلم هر کس به رأی ناستوار خویش برای مردم فتوی دهد و به آنچه نمی‌داند و عالم بدان نیست رأی دهد یا عبادت کند و در احکام و اوامر و حلال و حرام خدای به نادانی و جهل در حکم اظهار نظر کند و فتوی دهد به مخالفت برخاسته است و سبب منع این گونه فتوی این است که بسیار شده مرد نادانی حلال را حرام تجلی داده و حرام را حلال نموده است و این از بی‌خردی است.

ارزش هر کس در حدیث به اندازه ارزش گفتار اوست

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید هر فردی ارزش او به اندازه ارزش سخنان اوست هر قدر سخن محکم و متقن داشته باشد به همان اندازه متانت دارد در این باره. [صفحه ۱۳۹]

یزید رزاز از حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پدرم به من چنین وصیت کرد:

«یا بنی اعرف منازل الشیعه علی قدر روایتهم و معرفتهم فان المعرفة هی الدراية للروایة و بالدرايات للروایات یعلو المؤمن الی اقصی درجات الایمان انی نظرت فی کتاب لعلی علیه‌السلام فوجدت فی الکتاب ان قیمة کل امرء و قدره معرفته ان الله تعالی یحاسب علی قدر ما اتیهم من العقول فی دار الدنیا».

یعنی ای پسر من مقام و مرتبه‌ی شیعیان و دوستان ما را از اندازه روایات آنها بشناس چه اصل معرفت درایت و روایت است و در علم و دانستن روایات است که مؤمن به اقصی درجات ایمان می‌رسد من در کتابی که از علی علیه‌السلام خواندم دیدم مرقوم فرمود قیمت و بهای هر مردی و قدر منزلت نسبت مستقیم با معرفت او نسبت به خدا دارد و خدای تعالی هم مردم را به اندازه عقولی که در دنیا به آنها می‌بخشد محاسبه می‌خواهد

- و بدین ترتیب باید گفت هر کس در گرو مقدار عقل خویش است و بر مقدار عقل او جز او سزا می دهند و به اندازه خرد کیفر و پاداش معین می فرمایند.

فتاوی جاهلانه

سنت دین و شریعت بر این جاری بود که فقهای شریعت پس از ائمه دین و معصومین (ع) از روی ادله اربعه «عقل و اجماع - کتاب و سنت» احکام را استخراج نموده و در مشکلات مردم فتوی دهند - سیره علمای متقی و عالمان پرهیزکار چنین بوده اما چون مسیر حقیقت از جای خود انحراف داده شد و برای اشغال مناصب و مقامات جعل اخبار شروع گردید گروهی بی خرد و فرومایه بی دانش از روی جهالت مجذوب یا مرعوب مقامات شده فتوی به غیر حق می دادند - این فتاوی جاهلانه در اسلام منع شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحریم فرموده که جاهل بخواهد به میل خود یا برای ترضیه خاطر دیگری فتوی دهد.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام به اصحاب خود فرمود
قال (ع) من افتی الناس بغير علم و لا هدی من الله لعنته ملائکه الرحمه و ملائکه العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه

یعنی هر کس فتوای جاهلانه دهد و مردم را بدون علم و هدایت آسمانی بدون آنکه از گفتار پیغمبر خدا یا امام کلمه‌ی نقل کند فتوی دهد و حکمی که نمی‌داند برای کسی بگوید

[صفحه ۱۴۰]

خداوند و ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می کند و گناه تمام کسانی که به فتوای جاهلانه او گمراه شده‌اند به گردن اوست.

ابورجا از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود ما علمتم فقولوا و ما لم تعلموا فقولوا الله اعلم یعنی آنچه می دانید بگوئید و فتوی دهید و آنچه از شما در فقه و

احکام آن محمد نمی دانید بگوئید خدا می داند.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود «قال للعلم اذا سئل عن شیء و هو لا یعلمه ان یقول الله اعلم و لیس لغير العالم ان یقول ذلك» فرمود برای عالم سزاوار است که چون مسئله‌ای از احکام شرع از او پرسند و بدان مسئله واقف نباشد بگوید خدا می داند اما عالم موظف است علم خود را ظاهر سازد و بدان چه می داند فتوی دهد لو ان العباد اذا جهلوا وقفوا لم یجحدوا و لم یکفروا یعنی اگر بندگان خدای هر وقت در امری بی‌خبر باشند توقف نمایند به رأی و سلیقه و نظر خود فتوی ندهند هرگز انکار نمی‌کنند و کافر نمی‌شوند.

فرمود پیغمبر (ص) اکرم هر چه لازمه امر معاد و معاش بشر بوده دستور فرموده و ما آن تعلیمات عالیه را برای مردم شرح می‌دهیم و می‌آموزیم.

امام پنجم می‌گوید پدرم فرمود ان الفقیه الزاهد فی الدنیا الراغب فی الاخره المتمسک بسنة النبی فقیه کسی است که به دنیای فانی میل نکند و برای آخرت باقی رغبت نماید به سنت پیغمبر خاتم النبیین تمسک داشته باشد - دنیا را که همه هواست پشت سر اندازد و آخرت را که همه سزاست هدف قرار دهد و برای رسیدن به آن سرای به سنت پیغمبر عمل کند.

ابان بن تغلب از حضرت ابی جعفر علیه السلام از معنی فقیه پرسید حضرت همین مفاد را به او تعلیم فرموده.

حماد بن عثمان از استادش امام باقر علیه السلام می‌پرسید تفقه در غیر علم دین چگونه است مثلاً تفقه در شعر امام علیه السلام فرمود و الشعراء یتبعهم الغاؤون - شعرا غیر دینی یعنی کسانی که به نظم خود شمع در مقابل پای مردم روشن نکنند و تابع احساسات شهوی گردند گمراهند

شعرا در عصر جاهلیت جز و صافی برای مناظر مرثیه خود از حیوانات و نباتات و جمادات بیش نبودند و بیشتر وصف مناظر شهوی را می‌کردند قرآن آنها را گمراه

معرفی کرد ولی بعد از آنکه شعرا موضوع شعر خود را عوض کرده آیات و احادیث و اخبار اسلامی را

[صفحه ۱۴۱]

در قالب الفاظ ریختند ائمه آنها را جایز شمردند و حتی در وصف شاعری که با شعرش شمع روشن پیش پای مردم از آثار دین برافروزد وعده داده‌اند که لکل بیت بیت فی الجنة یعنی هر بیت شعر یک خانه بهشتی جایزه دارد - این شعرا از اوهام و خرافات و خیال‌بافی و منفی‌بافی و شهوات خارجند تفقه در شعر شهوی منع شده و تفقه در شعر دینی تقدیر گردیده است.

فتوی در تقیه

در کتاب مکتب اسلام که دائرةالمعارف اخلاق است راجع به تقیه مفصل بحث کردیم و اینک مدلول پاسخ سئوالی که ابو عبیده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام راجع به فتوی دادن در تقیه نموده نقل می‌کنیم.

قال (ع) یا زیاد ما تقول لو افینا رجلا فمن يتولا لشیء من التقیه

چه می‌گوئی درباره کسی که از روی تقیه فتوی دهد - عرض می‌کند شما بهتر می‌دانید راهنمایی کنید.

قال (ع) ان اخذ به فهو خیر له و اعظم اجرا فرمود اگر به تقیه باشد اجرش بیشتر است به

یکی دیگر از اصحابش فرمود ان اخذ به او جر و ان ترکه و الله اثم یعنی اگر به تقیه

گفت اجری دارد و اگر فرو گذارد گناه کار است و منظور این است چون اکثر مردان

سنی سخت متعصب بودند و شیعه را می‌کشتند دستور فرمود در مواقع خطر تقیه کنید و

اعراض نمائید به زراره دستور می‌فرماید که از بنی اسرائیل سخن بگو عرض کرد در

حدیث شیعه مشکلتر است زیرا تقیه باید کرد فرمود آری راست است باید تقیه کرد.

و روایاتی از این امام علیه السلام درباره تقیه نقل شده که در کتب مربوطه مضبوط

است.

[صفحه ۱۴۲]

نظم در منقبت

ای دل امشب شدی ز غم آزاد
 خیز از جا پی «مبارک باد»
 شب میلاد «حضرت باقر»
 تهنیت گو «به حضرت سجاد»
 خواهی ای ساقی اگر گردم ز الطاف تو ممنون
 خیز و پر کن جام ما از باده وحدت هم اکنون
 کن عطا بر ما از آنهایی که در تنزیل گوید
 «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون»
 پشت پا بر عالم هستی زخم چون پور ادهم
 خدمت موسی بن عمران می کنم مانند هارون
 تا به دست آرم سر زلف سیاه لیلی خود
 بی خود از خود گردم و آواره باشم همچو مجنون
 از برای خال رویش کرده ام قطع علائق
 وز برای روی ماهش سیر کردم دشت و هامون
 صرفه با پروانه می باشد که گردد گرد شمعی
 وانکه چون خفاش بگریزد شود البته مغبون
 حضرت باقر (ع) امام پنجم و دوم محمد
 آنکه علم اولین و آخرین را بود کانون
 غره ماه رجب خورشید او گردید طالع

در چنین روزی منور شد جهان زان در مکنون
 باقر (ع) علم نبی معصوم هفتم آنکه باشد
 قوت قلب علی پور حسین آن شاه دلخون
 [صفحه ۱۴۳]

مادر او (فاطمه) دخت حسن فرزند زهرا (س)
 به به از این مادر و صد آفرین بر همچو خاتون
 خسروا بر ما نظر فرما ز احسان آنکه باشد
 ریزه خوار خوان احسان تو جمشید و فریدون
 آنکه یک جو بهره ور گردد ز کنز رحمت تو
 اعتنا کی می کند بر سیم و زر یا گنج قارون
 پیش اقیانوس فضل و دانشت گردیده باطل
 فلسفه ز اقلیدس و حکمت ز لقمان و فلاطون
 پرتوی باشد ز انوارت شفای ابن سینا
 بوعلی در مکتب فضل تو تدوین کرده قانون
 مثنوی برگی بود از بوستان حکمت تو
 مولوی بی رخصت بر عرض دانش نیست مأذون
 خوشه چین خرمن فضل تو دانایان عالم
 عالمان را تا ابد فرموده ای بر خویش مدیون
 کنز رحمت کان حکمت گنج بینش کاخ دانش
 آنچه من گویم از آن بالاتری ز اندازه بیرون
 اف بر این دنیا که هجرش وصل و وصلش هجر و ناگه
 لشکر غم بر بساط شادی ما زد شیخون
 منقلب شد عالم از فقدان آن بحر فضیلت

شد شهید از زهر بیداد هشام دون ملعون

(پیروی) بر دامن باقر زده دست توسل

خوشه چین خرمن او شد در این روز همایون [۴۵].

[صفحه ۱۴۴]

قرآن

قرآن یکی است و از جانب خدای یکتا نازل شده

حکماء اسلام مخصوصاً اشراقیین قاعده‌ای دارند - که گویند الواحد لا یصدر منه الا الواحد یعنی از خدای واحد جز یک واحد صادر نمی‌گردد اگرچه مشائیین درباره این قاعده سخنانی دارند - ولی در هر حال از اصول مسلم حکمت و عرفان است و مفاد مطلب این است که خدای واحد یک واحد جامع جمیع مراتب وجود خلق کرده که همه چیز در آن منطوی و مشحون است - این واحد کلی تکوینی عالم است که تمام نشئات عالم کون و فساد در آن واحد است و در عالم تشریحی قرآن واحدی است که جامع جمیع علوم اولین و آخرین به منظور هدایت و ارشاد بشر است و این حقیقت را ما از سخنان حضرت امام محمدباقر مؤسس اصول تربیتی و تربیتی علوم اسلامی هم استفاده می‌کنیم.

زراره چنانچه در اصول کافی است از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود ان القرآن واحد نزل من واحد ولكن الاختلاف یجییء من قبل الرواء قرآن یک واحد مجتمع جمیع علوم و احتیاجات بشری است که از جانب خدای یگانه و یکتا نازل شده و شامل تمام نیازهای آدمیان است و اختلاف فقط به اختلاف روایات است و گرنه در اصل آن هیچ گونه تحریفی رخ نداده است و کسی قادر نیست از آن کسر و یا اضافه نماید.

بخشهای قرآن

نزل القرآن اربعة ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرایض و احکام

امام محمدباقر علیه السلام در تعلیمات تربیتی و کلاسی خود که قرآن را برای اصحابش تعریف و وصف کرده فرمود قرآن چهار قسم است که شامل تمام شئون زندگانی اجتماعی آدمی است.

اول- یک بخش قرآن که یک چهارم آن را تشکیل می دهد در حق ما اهل بیت است که مبین و مفسر عالم به قرآن و راسخ در علوم اسما هستیم و بدون تفسیر و تأویل و تبیین ما فهم قرآن مشکل است.

دوم- یک چهارم قرآن درباره دشمنان ما می باشد که آنها از نظر خصومت و تیره بختی خود و تیره ساختن محیط برای محرومیت مردم از قرآن تعریف و وصف شده و نتیجه نهائی کار آنها برای عبرت آیندگان ذکر شده است.

سوم- یک چهارم دیگر قرآن شامل فرایض و احکام و اصول عقاید و فروع دین است که فقه

[صفحه ۱۴۵]

و احکام آن باشد می باشد - که درباره آن کتب فراوان به نام احکام دین - احکام قرآن - احکام اسلام نگاشته اند.

چهارم یک چهارم دیگر امثال و حکایات و قصص گذشتگان است که از نظر نتیجه نهائی دعوت آسمانی پیغمبران و اقبال و ادبار ملل و اقوام و عشیره گذشتگان و نتیجه کار آنها می باشد که قرآن برای عبرت اخلاف اسلاف بیان فرموده است و در پایان این خبر می فرماید ما کرائم قرآن هستیم.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام به یکی دیگر از شاگردانش می فرماید: قرآن در سه

قسمت نازل شده و البته این هر دو یکی است که می فرماید القرآن نزل اثلاثا ثلث فینا و فی احبائنا و ثلث فی اعدائنا و عدو من کان قبلنا و ثلث سنه و مثل فرمود قرآن بر سه قسم نازل شده یک قسمت آن در حق ما و در حق دوستان و یک ثلث درباره دشمنان ما و دشمنان آنان که پیش از ما اولیاء خدا بوده اند و یک ثلثش حاوی سنت و مثل است.

در هر حال قرآن شامل تمام نیازهای بشری است و کاملترین مثل اعلای هدایت و ارشاد است و البته این که امام به یکی از اصحابش می فرماید قرآن بر چهار قسم یا سه قسم نازل شده منظور این نیست که بر سه یا چهار قسمت متساوی یا ترتیب قسمت قسمت باشد بلکه به طور کلی اگر قرآن را درباره مطالب تقسیم کنیم به این سه یا چهار طبقه مطالب یا بیشتر و کمتر تقسیم می شود که امام علیه السلام می خواهد فکر مسلمین را درباره مطالب متنوع و تقسیم موضوعی و تفکیک طبقه بندی جلب فرماید که همه بدانند و روی مبانی منظور نزول قرآن تدبر و تفکر و تعقل نمایند و از علوم و فنون ادبی و تربیتی آن بهره مند گردند.

آیات قرآن به هم مبتنی و مربوط است

از تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام درباره تفهیم و تفهم از قرآن این است که فرمود قرآن اولش به آخرش مربوط و آخرش بر اولش مبتنی است و آیات آن آیات دیگر را روشن و آشکار و تفسیر و بیان می فرماید و اگر آیه ای درباره شخصی و قومی که سبب نزول آن شده باشد و آن فرد یا قوم بمیرند آن آیه نخواهد مرد زیرا یک حکم و دستور عمومی است که برای همیشه از آن می توان استفاده کرد - فرمود و لو ان الایه اذا نزلت فی قوم ثم مات اولئک القوم ماتت الایه لما بقی من القرآن شیء و لکن القرآن یجری اوله علی

اخیره ما دامت السموات و الارض و لكل قوم آیه یتلونها هم منها من خیر او شر یعنی اگر بنا شود آیه ای که در حق قومی نازل شده آن قوم بمیرد آن آیه هم بمیرد یعنی از استفاده بیفتد بنابراین از قرآن چیزی باقی نخواهد ماند زیرا با مردان هر قوم باید قسمتی از قرآن از کار بیفتد و بی فایده بماند در حالی که قرآن اولش به آخرش ارتباط دارد و برگشت می نماید و مادامی که آسمانها و زمین برقرار است هر قومی از آن آیات می توانند بهره مند گردند و از تعلیم خیر و شر آن دستور آسمانی استفاده کنند. و شکی نیست که علمای بزرگ و محقق درباره شأن نزول آیات تردید دارند و گویند حکم آسمانی تحقیر و تعظیم نمی شود تفریق و جمع آن برای مصالح و منافع عموم مخلوق است.

قرآن دارای همه علوم و راهنما به همه چیز است

عمر بن قیس از حضرت امام محمدباقر (ع) نقل می کند که فرمود ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئا یحتاج الیه الامه الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لكل شیء حدا و جعل علیه دلیلا یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدا.

فرمود خدای عالم از هیچ چیزی که مورد احتیاج و نیاز بشر باشد فروگذار نفرموده و هر چه را بشر بدان حاجت داشته در قرآن مجید دلالت فرموده و برای هر چیزی حدی قرار داده و بر آن دلیلی مقرر گردانیده که دلالت بر آن کند و هر کس که از آن حد تجاوز نماید برای او هم حدی مقرر فرموده است.

ثواب تلاوت قرآن

با آنکه از تعلیمات حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق (ع) که اولی مؤسس مکتب امامیه و دومی ناشر مکتب جعفری است درباره ثواب اعمال کتابها به همین نام

نوشته شده معذک در باره ترغیب مردم به تلاوت قرآن از اخباری را که امام پنجم (ع) تعلیم می فرماید نقل می کنیم.

در اصول کافی از عبدالله بن سلمان از حضرت ابی جعفر (ع) روایت نموده که قال (ع) من قرء القرآن قائما فی صلوته کتب الله له بكل حرف مائة حسنه و من قرء فی صلوته جالسا کتب الله له بكل حرف خمسين حسنه و من قرء فی غیر صلوته کتب الله له بكل عشر حسنات

[صفحه ۱۴۷]

فرمود کسی که قرآن را در نماز ایستاده تلاوت نماید خداوند به هر حرفی صد حسنه به او عنایت می فرماید و در حال نشسته اگر تلاوت کند به هر حرفی پنجاه حسنه و در غیر نماز به هر حرفی ده حسنه خداوند به تالیان قرآن اعطا می فرماید.

ابوحمره ثمالی درباره همین حقیقت از آن امام روایت می کند که فرموده من ختم القرآن بمکه من جمعه الی جمعه او اقل من ذلک او اکثر و ختمه فی یوم الجمعة کتب له من الاجر و الحسنه من اول جمعه کانت فی الدنيا الی آخر جمعه تکون فیها و ان ختمه فی سایر الامام فکذلک فرمود هر کس قرآن را در مکه از روز جمعه تا جمعه دیگر ختم کند یا کمتر از یک هفته ختم کند خداوند برای او اجر از جمعه اول عمرش تا آخرین جمعه عمرش اجر و حسنه اعطا می فرماید و هر روز باشد در همان روزها بهره مند می گردد و سعد بن ظریف نیز از امام محمدباقر (ع) روایت می کند که فرمود:

من قرء عشر آیات فی لیلۃ لم یکتب من الغافلین و من قرء خمسين آیه کتب من الذاکرین و من قرء مائة آیه کتب من القانتین و من قرء مائة آیه کتب من الخاشعین و من قرء ثلاثمائة آیه کتب من الفائزین و من قرء خمسمائة آیه کتب من المجتهدین و من قرء الف آیه کتب له قنطار بز القنطار خمس عشر الف مثقال من ذهب و المثقال اربعة و عشرون قیراطا اصغرها مثل جبل احد و اکبرها ما بین السماء و الارض یعنی هر کس در شب ده آیه قرآن تلاوت کند در زمره غافلین نوشته نمی شود هر کس

پنجاه آیه بخواند در صف ذاکرین محسوب می‌گردد هر کس صد آیه تلاوت کند از جمله قانتین است هر کس دویست آیه بخواند از جمله خاشعین است هر کس سیصد آیه تلاوت کند در زمره فایزین است هر کس پانصد آیه بخواند در زمره مجتهدین است هر کس هزار آیه تلاوت کند اجر و ثواب یک قنطار بز که هر قنطار پانزده هزار مثقال طلا و یک مثقال آن بیست و چهار قیراط است و کوچکترین قیراط آن مانند کوه احد و بزرگترش مثل مابین آسمان و زمین است خواهد برد.

در این حدیث عظیم لطایفی هست که بسیار جالب توجه است از آن جمله اینکه هر مسلمان در هر شبانه روز کمتر از ده آیه قرآن تلاوت کند یا تلاوت نکند از غافلین محسوب می‌گردد و غافل محروم از همه مزایای زندگانی و تکامل نفسانی است و پنجاه آیه قرآن آدمی را بر بسیاری از علوم و فنون آگاه می‌سازد و از ذاکرین و متذکرین محسوب می‌شود

[صفحه ۱۴۸]

و هر کس صد آیه بخواند قهرا به قنوت و خشوع و خضوع در برابر عظمت قرآن خواهد افتاد و سیصد آیه قرآن آدمی را به فوز و فلاح می‌رساند - و پانصد آیه قرآن که آدمی را مجتهد می‌نماید چون در پانصد آیه تمام احکام اسلام بیان شده هر کس بخواند از کلیه فقه اسلام مطلع و مجتهد می‌گردد و هزار آیه که اجر ثوابش ۱۵ قنطار است برای آن است که این آیات آدمی را بر طبیعت و ماوراء الطبیعه واقف می‌گرداند و از عناصر و معادن و مواد و موالید مطلع می‌گردد و علم و دانش او بر میدان عالم آفرینش که در منظومه شمسی قرار دارد ارزش آن بیش از طلاهای دنیاست.

«بز - طلا و نقره‌ای بی‌سکه یا شمش طلا را گویند یا گوهر و جواهری است که هنوز ناسفته باشد یا فلزی که هنوز آب نشده باشد - و قنطار در حدیث پنجاه هزار مثقال طلاست».

طبقه‌بندی قراء

امام محمدباقر (ع) به یکی از شاگردانش فرمود قراء قرآن سه طبقه‌اند:

- ۱- یک طبقه آنها که قرآن را برای قرب سلاطین و تقرب به آنها فرا گرفته‌اند تا به عنوان تقرب به شاه به حقوق مردم دست تطاول دراز کنند.
- ۲- کسانی که قرآن می‌خوانند و حروفش را از جهت تجوید حفظ می‌کنند و مفاد و معنایش را فراموش می‌نمایند.
- ۳- کسانی که قرآن را می‌خوانند که کنوز و معادن و رموز و معانی را داروی دردهای درونی خود قرار دهند و به هدایت و ارشاد قرآن به وسیله نماز و روزه و اطاعت و اجرای احکام اسلام به مقام لایق خود برسند خداوند این طبقه را به سبب همین عبادات و ریاضات به مقام شامخ خود می‌رساند و بلاها را از آنها دفع می‌فرماید.

تکلم قرآن و تجسم اعمال

یکی از مسائل مورد توجه حکماء این است که انسان دارای اراده‌ای است خلاقه و خلاقیت نفس در این نشئه بر حسب مراتب نیروی ایمان و قوت قلب و مقتضیات زمان و مکان و اوضاع و احوال عمل می‌کند و در نشئه آخرت بر حسب مراتب مجردات خلاقیت دارد چنانچه در بهشت ذکر شده است.

مصدق این حقیقت این است که قرآن - نماز - روزه عمل خیر در آخرت مجسم می‌شود و به صورتهای فریبنده و جاذب جلب نظر می‌کند و قرآن به سخن می‌آید یعنی

سخنان الهی

[صفحه ۱۴۹]

که اکنون در این عالم به صورت قرآن صامت ساکت است در عالم آخرت به صورت ناطق تجلی می‌کند.

این بحث در کلام بسیار مفصل و مشیع است که ما فقط اکنون از تعلیمات امام

محمدباقر (ع) استفاده می کنیم - حضرت امام باقر (ع) پس از بیان تجلی قرآن به صورت‌های مختلفه بر مؤمنین شرح رفتار مردم را با آن ناموس الهی تشریح می فرماید -
 راوی می گوید یابن رسول الله آیا قرآن تکلم می کند؟

حضرت امام محمدباقر (ع) تبسمی نموده فرمود: روز قیامت اعمال و افعال شما را بر قرآن عرضه می دارند پس از آنکه به ساحت دیوان محاسبات حق تسلیم نمایند عرض علی القرآن فیقال له هل رضیت بما صنع بولیک قرآن با صراحت می گوید یا رب انی استقل هذا فزده مزید الخیر

پروردگارا این بنده تست تو به کارهای او داناتری او در دنیا به قرائت تلاوت و تعلیم و تعلم من مراقبت داشت و رعایت دوستی و دشمنی را می کرد تو هم بر خیر او بیافزا.
 آنگاه می فرماید یا سعد «آن کسی که سؤال می کند» نه تنها قرآن به سخن می آید نماز هم تکلم می کند.

رحم الله الضعفاء من شیعتنا انهم اهل تسلیم ثم قال نعم یا سعد و الصلوة یتکلم و لها صورة خدا رحمت کند ضعفای شیعیان ما را که اهل تسلیم هستند و در مراتب علم و دانش و تفکر و تعقل ضعیف می باشند و از قدرت و عظمت خداوند بی خبرند -
 نمی دانند که نماز هم روز قیامت با آنها سخن خواهد گفت و هل الناس الا شیعتنا فمن لم يعرف الصلوة فقد انکر حقنا ثم قال یا سعد اسمعک کلام القرآن یعنی این مردم جز شیعیان بقیه انکار مقام ما را کرده اند و نمی دانند که نماز از آنها بازخواست می کند و قرآن خود تصریح بر این معنی دارد که می فرماید.

ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر نماز نهی از فحشاء و منکر می کند و ذکر و یاد خدا از آن بزرگتر است آنگاه فرمود فالنهی کلام بالفحشاء و المنکر رجال و نحن ذکر الله و نحن اکبر یعنی کلمه نهی در آیه شریفه مراد کلام و فحشاء و منکر مردان می باشد و ذکر خدا ما هستیم که بزرگتر از صلوة می باشیم مراد این است که امام برتر و بالاتر از نماز است زیرا آنها هستند که نماز را می آموزند و یاد

آنها بزرگتر از نماز است حاصل

[صفحه ۱۵۰]

کلام امام این است که آن کس که قرآن را بخواند و حفظ کند و به کار بندد روز قیامت قرآن به صورت یک مسلمان بسیار با کر و فر و نورانی و با عظمتی بر صفوف مسلمین بری و بحری می گذرد و به صورت شهیدی که واصل به مقام خود شده باشد تجلی می کند و در هر نقطه ای که مرد مسلمانی خدمت به راه دین کرده باشد او را به جمال منور خود بهره مند می سازد. قرآن در روز قیامت به صورت فرشته زیبائی تجلی می کند که مردم می گویند آیا نبی مرسل است و پیغمبران گویند فرشته مقرب است آنگاه خطاب می شود که نه پیغمبر مرسل و نه فرشته مقرب بلکه تلاوت کننده قرآن است که تمام صفوف بشری آن را زیارت کنند و از مقابل چشمش می گذرانند. امام پنجم به یکی دیگر از اصحاب خود می فرماید قرآن به صورتی دیگر نمایان می شود و او می پرسد به چه صورت قال (ع) فی صورۃ رجل شاحب متغیر بصره اهل الجمع فیاتی من شیعتنا الذی کان يعرفه و یجادل به اهل الخلاف فبقوم بین یدیه فیقول ما تعرفنی فیقول نعم فیقول القرآن انا الذی اسهوت لیلک و انصبت عینیک الاذی و رجمتہ بالقول فی الاوان کل تاجر قد استوفی تجارته و انا ورائک الیوم فرمود قرآن به صورت نزار و متغیر و دیگرگون می آید - قرآن در نزد کسی که آن را خوانده و احترام گذاشته می رود خود را معرفی می نماید و می گوید تو بودی که در تنها و تاریکی قرآن می خواندی و مفاد و مدلول آن را نصب العین خود قرار می دادی و نزد پیشگاه حق شفاعت او را می فرماید

تجسم قرآن به صورت نیگو

قرآن بر حسب خلاقیت نفس مطلقه در قیامت تجسم می نماید و به صورت بسیار زیبائی تجلی می کند و امام محمدباقر علیه السلام برای تشدید مبانی علاقه و عقاید و ایمان مردم

به قرآن و ارتباط نزدیک آنها با سخنان حق جل و علا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی برای ترغیب به قرآن روایت فرموده است

قال رسول الله (ص) یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عزوجل فی ما حملکم من کتابه فانی مسئول و انکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ الرساله و اما انتم فتسئلون عما حملتم من کتاب الله و سنتی یعنی ای معاشر قراء قرآن و تلاوت کنندگان آن از خداوند بترسید و پرهیزکار باشید و از آنچه شما را در آن مسئول و موظف فرموده و آن تبلیغ رسالت من است که به شما ابلاغ می کنم باید وظیفه خود را در قرآن انجام دهید و آن را تلاوت کنید و به کار

[صفحه ۱۵۱]

بیندید و نسبت به کتاب خدا و سنت من عمل کنید - من وظیفه خود را نسبت به معرفی این کتاب ابلاغ کردم شما هم در احترام و توقیر و عمل آن به وظیفه خود و قیام او انجام نمائید.

آنگاه امام محمدباقر علیه السلام می فرماید یجیء القرآن یوم القیمه فی احسن منظور الیه صورۃ فیمر بالمسلمین روز قیامت قرآن به صورت بسیار جذابی وارد بر اهل محشر می گردد که انبیاء می گویند از ماست و فرشتگان گویند از طبقه ملائکه است تا از آنها هم می گذرد تا به ساحت قرب حق وارد گردد و آنجا از تلاوت کنندگان و خوانندگان تقدیر و شفاعت می فرماید

آموختن قرآن

امام محمدباقر علیه السلام قبل از هر چیز مردم را به توجه به قرآن و خواندن و فهمیدن و به کار بستن تعلیم فرمود - زیرا منبع علم و دانش و سرچشمه معارف و بینش قرآن است و این کتاب آسمانی است که به منظور تهذیب اخلاق عمومی تمام علوم و فنون معموله بشری را به طریقت بیان فرموده.

در اصول کافی از سعد خفاف روایت کرده که حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود

يا سعد تعلموا القرآن فان القرآن يأتي يوم القيمة في احسن صورة ينظر اليها الخلق و الناس صفوف عشرون و مائة الف صف ثمانون الف صف امه محمد (ص) و اربعون الف صف من سائر الامم فياتي على صف المسلمين في صورة رجل فليسلم فينظرون اليه ثم يقولون لا اله الا الله السليم و الكريم ان هذا الرجل من المسلمين تعرفه بنعته و صفته غير انه كان اشد اجتهادا منافي القرآن فمن هناك اعطى من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه ثم ياتي على صف الشهداء فينظر اليه الشهداء ثم يقولون لا اله الا الله الرب الرحيم ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته و صفته غير انه من الشهداء البحر فمن هناك اعطى من البهاء و الفضل ما لم نعطه

فرمود ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در روز قیامت در نیکوتر صورتی که مردمان بدان متوجه شوند می آید و در قیامت مردمان بر یک صد و بیست صف آراسته می شوند و از این جمله هشتاد صف امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و چهل صف از سایر امتهای هستند

فرمود قرآن بر چهره مردی مسلمان بر صف مسلمین نمایان می گردد چون مسلمانان بر آن چهره فروزان نگران می گردند و از دیدن آن چون گل می شکفند و بر وحدانیت خداوند اعتراف می نمایند گویند این مرد از همان مسلمانان است که در خواندن قرآن و اجتهاد و کوشش او در قرآن شدیدتر و فزون تر بوده و از این جهت است که آن فر و بها و نور جمال عطا یافته است

[صفحه ۱۵۲]

که ما نیافته ایم و از آن بعد بر صف شهداء عبور می دهد و شهدا را در آن چهره تابنده نورانی می نگرند و می گویند خدائی نیست جز خدای مهربان و این مرد از جمله شهداست که این مقام به او اعطا شده.

قرائت قرآن با صدای خوب

سماع طبیعی آن لحن حسنی است که مطبوع باشد و ذوق سلیم آن را پسندد
 درباره غنا از نظر فقه اسلام حدودی برای غنا معین فرموده است که ما در جلد دوم
 کتاب سیدالشهداء علیه السلام و کتاب فاطمه زهرا (س) در ذیل احوال حضرت سکینه
 کبری بنت الحسین علیه السلام شرحی از غنا نوشته ایم که غنا چیست و کدام غنا حرام
 است آنچه این جا مورد بحث است اینکه قرائت قرآن با صدای خوش و لحن زیبا
 پسندیده است نباید قرآن را به لحن ناپسند و صدای منکر خواند - چنانچه مردی
 کریه الصوت قرآن می خواند مردم از شنیدن صدای او می گریختند و سعدی گفت
 گر تو قرآن بدین نمط خوانی
 ببری رونق از مسلمانی

در اصول کافی و تفسیر صافی از ابوبصیر روایت می کند که خدمت حضرت ابی جعفر
 عرض کردم هر وقت قرآن را تلاوت می کنم و به آواز خوش بلند قرائت می خوانم
 گمان میکنم شیطان می آید با من سخن می گوید که برای نشان دادن صدای خوش
 خود بلند می خوانی و بریا تلاوت می کنی حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود یا
 بامحمد اقرأ قرأتاً ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع بالقران صوتک فان الله عزوجل
 یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا

فرمود ای ابومحمد قرآن را ما بین دو قرائت تلاوت کن نه آنکه صدای خود را بلند
 کن که دیگران را خبردار کنی نه چندان آهسته بخوان که اهل و عیال تو مستفیض
 نشوند بلکه صدا را به حد وسط بدار و قرائتی با ترجیع صوت بخوان که خدای تعالی
 صدای نیکو را دوست دارد و صوت تلاوت قرآن اگر با ترجیع باشد پسندیده است
 چنانچه حضرت سجاد علیه السلام چنان قرآن تلاوت می فرمود که همه را حیران و
 مجذوب می ساخت

در حدیث دیگر است که فرمود و کان ابوجعفر (ع) احسن الناس صوتا حضرت امام پنجم از تمامت مردمان در قرائت قرآن در صوت و صدا نیکوتر تلاوت می فرمود امام پنجم از جدش رسول الله نقل می فرماید که فرمود لكل شیء حلیه و حلیه القرآن الصوت الحسن برای هر چیزی یک زیب و زینتی هست و زینت قرآن صدای پسندیده‌ای است که تلاوت نماید

[صفحه ۱۵۳]

مرحوم فیض در تفسیر صافی می نویسد آنچه از اخبار مستفاد می شود تغنی و ترجیع در قرائت قرآن جایز است و بلکه مستحب است که قرآن با ترجیع خوانده شود و باید بسی فرق و بسیار امتیاز گذاشت بین تغنی به لهو و لعب با تلاوت قرآن با صوت حسن و درست استفاده از صفات به جای خود می باشد مثلا حلم به جای خود و غضب به جای خود اجرا شود.

تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر قرآن

حضرت امام محمدباقر علیه السلام در قسمت اعظم علوم اسلامی تعلیمات و آموزش عمیق و دقیقی آموخت که به همین جهات آن بزرگوار را مؤسس علوم اسلامی و مخصوصا فقه و اصول فقه گفته‌اند - که بیان همه آن مطالب در یک جلد غیر میسر است و ناگزیر ما در هر فصل به یکی دو حدیث و دو درس علمی از آن حضرت اکتفا می کنیم.

درس تفسیر از بیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

در اینکه تفسیر قرآن به شخصیت علمی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می رسد هیچ سخنی نیست زیرا او اعلم خلق و باب مدینه علم بود - و تفسیر ابن عباس و سایر روای حدیث همه به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد که او راسخ در علم و نفس

خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و حضرت امام محمدباقر آن تفسیر را یک به یک و آیه به آیه برای اصحابش پس از هشتاد سال بیان فرموده در اصول کافی از جابر روایت نموده‌اند که حضرت ابی جعفر فرمود.

ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب و ما جمعه و حفظه كما نزله الله الا علی بن ابيطالب و الائمة من بعده عليهم السلام
یعنی جز دروغگویان کذاب هیچ کس نمی تواند ادعا کند که تمام قرآن را به آن نحو که نازل شده جمع کرده باشد مگر علی بن ابيطالب و فرزندانش که ائمه معصومین (ع) می باشند.

جابر روایت کرده که فرموده ما يستطيع احد ان يدعی ان عنده جميع القرآن كله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء یعنی هیچ کس استطاعت ندارد که دعوی کند از ظاهر و باطن قرآن باخبر است مگر ائمه معصومین و خاندان رسالت که خزانه دار علم الهی و معدن حکمت سبحانی هستند آنها را سخون در علم می باشند.

شکی نیست که هیچ کس در جهان بشریت قادر به این دعوی نیست که بگوید علوم قرآن را در ظاهر و باطن می داند مگر پسر ابيطالب که فرمود صلونی قبل ان تفقدونی فرمود ان من علم ما او تینا تفسیر القرآن و احکامه و علم تغییر الزمان و حدثانه
[صفحه ۱۵۴]

اذا اراد الله بقوم خيرا اسمعهم و لو اسمع من لم يسمع لولى معرضا كان لم يسمع ثم امسك هنيئته ثم قال و لو وجدنا اوعية او مستراحا لقلنا و الله المستعان
فرمود از علمی که به میراث از رسول خدا به ما رسیده تفسیر قرآن و احکام شریعت است و علم به تفاسیر زمان و حوادث آن است - فرمود چون خدای تعالی برای قومی ابواب خیری بگشاید قرآن را به آنها می شنوید و ندای حق را به گوش آنها می رساند مگر کسی که گوشش شایسته شنوائی نباشد حضرت فرمود اگر ما یک گوش شنوا و استعداد لایق و ظرفیت کافی می دیدیم بیش از آنچه که تاکنون به آنها آموخته ایم

می‌آموختیم - و از این عبارت معلوم می‌شود که ائمه معصومین و مخصوصاً حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به علم تفسیر و احکام قرآن علم حوادث جهان و علوم و فنون اسلام عالم و عارف بوده‌اند و نمونه بارز آن علومی است که تعلیم فرموده‌اند. عیاشی نقل می‌کند که فرمود هر وقت به قرآن توجه کردید که احوال نیکوکاران را دریابید خواهید دید کسانی که در قرآن نامشان به نیکی برده شده ما اهل بیت عترت هستیم و هر کس را به بدی یاد کرده آن دشمنان ما هستند و عطف توجه به این معنی اثبات می‌کند که قرآن مجید بهترین کتاب مناقب اهل بیت و مثالب دشمنان آنهاست

معرفی مفسرین نابخرد

از اهم مسائل اسلام این است که جمعی ساده‌لوح گمان کرده‌اند هر کس قرآن را می‌فهمد و تفسیر آن را می‌داند و می‌تواند بگوید - در حالی که این حقیقت در سایر علوم و کتب هم ممنوع است زیرا علماء و حکماء و مربیان عالم اتفاق دارند که یک محصل و دانشجو خواه مبتدی یا منتهی کتابی را بدون معلم نمی‌تواند درک کند و معلم بی‌کتاب نیز نمی‌تواند تدریس کند - این از سنن آسمانی است که باید هر مربی آداب را بداند تا بتواند بیاموزد - قرآن نیز مشمول این سنت است که بدون شک فهم قرآن بدون مبین و مفسری که علم را از سرچشمه و معلم شدیدالقوائی گرفته باشد میسر نیست و کسانی هم که دعوی می‌کنند بدون قرآن تعلیمی بدهند آنها هم به خطا رفته‌اند زیرا قرآن آخرین کتاب آسمانی و محکمترین قانون بشری است که دارای محکمت و متشابهات است و کتابی است که در تعریف آن گفته شد کتاب احکمت آیاته - کتاب عزیز حکیم - و کتاب علی حکیم است و به غیر از راسخون در علم کسی را مجال بیان تعلیم آن نیست.

[صفحه ۱۵۵]

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به محمد بن سالم فرمود برخی از مردم از قرآن دم

می‌زنند در حالی که علم قرآن ندارند و این آیه را تلاوت فرموده هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمت هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ و ما یعلم تأویلہ الا الله یعنی اوست کسی که قرآن را بر تو فرستاده که مقداری از آن دارای نشانه‌های محکم و متقن است که آیه‌های مفصل و مبین در لفظ و معنی می‌باشد که آن آسان است و مقداری از آن متشابهات است که احتمال معانی مختلف می‌دهد که روشن و آشکار نیست و فهم این آیات درخور استعداد راسخون در علم است که از سرچشمه علم الهی سیراب شده باشند که در باب «محکم و متشابه» کتبی نوشته شده است که تأویل آن را جز خداوند و تربیت شدگان مکتب ربوبی کسی نمی‌داند و آنها ائمه معصومین می‌باشند که در علم راسخ و ثابت می‌باشند آنگاه حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مثالها از قصص انبیاء و احکام برای بیان محکم و متشابه تعلیم شاگردان خود می‌فرماید.

بطون قرآن

فقال (ع) یا جابر ان للقران بطنا و للبطن بطن و ظهرا و للظهر ظهر یا جابر و لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الایه لیکون اولها فی شیء و اخرها فی شیء و هو کلام متصل یتصرف علی وجوه.

وقتی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نکاح سؤال کردند مفصل انواع نکاح را بیان فرمود و حدود زانی و زانیه و عواقب آن و محاسن نکاح دختران مصون از آلودگی را کاملا تشریح فرموده و آیاتی که درباره حدود زن و مرد در ازدواج مقرر شده همه را تعلیم فرمود آنگاه از طریقه فهم تفسیر قرآن پرسیدند فرمود ای جابر قرآن باطنی دارد و باطن آن نیز باطنی دارد و ظاهر آن نیز ظاهری دارد فرمود ای جابر هیچ چیز مشکلترا از فهم قرآن برای عقول مردم نیست زیرا بسیار آیاتی هست که آغازش در یک موضوع و پایانش در موضوع دیگر و آیه پیوسته‌ای که تفسیر و بیان می‌کند آیه

دیگری که در سابق نازل شده.

و در پاسخ حمران بن اعین فرموده «ظهر القرآن للذین تنزل فیهم و بطنه للذین عملوا بمثل اعمالهم» یعنی ظاهر قرآن برای کسانی است که درباره آنها نازل شده و سبب شأن [صفحه ۱۵۶]

نزول می‌باشند و باطنش برای کسانی است که عمل می‌کنند به قرآن مانند کسانی که در همان عصر قرآن عمل می‌کردند.

منظور این است که ظاهر قرآن آن روز عمل می‌شده و باطنش امروز و باطن باطنش فردای دنیای آینده عمل می‌گردد.

فضیل بن یسار از تفسیر قرآن پرسید به او فرمود «ما فی القرآن آیه الاولها ظهر و بطن و ما فی الاوله حد و لکل حد مطلع» - یعنی در قرآن هیچ آیه‌ای نیست جز آنکه برای آن ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر اینکه برای آن حدی است و برای هر حدی مطلعی است و چون از حدود تأویل و مطلع و مقطع آن سؤال کرد فرمود ظهره تنزیله و بطنه تاویله ظهرش تنزیل قرآن و باطنش تأویل آن است که از آن تأویل بعضی گذشته و بعضی هنوز نگذشته است فرمود حال قرآن چون آفتاب درخشان است و یا مانند قمر و ماه است که هر وقت پرتو و اشعه او اثری دارد و تأویل آن را جز راسخون در علم نمی‌دانند.

امام علیه‌السلام در این بیان می‌فرماید تأویل قرآن آن مطالبی است یا آن اختراعاتی است و آن حوادث و صناعاتی است که قرآن خبر داده و بعد آشکار می‌گردد یا اخباری است که پس از مکتب جعفری به ظهور رسیده یا به ظهور می‌رسد - و مطلع قرآن اشعه تابان او برای تنویر افکار و قلوب جهانیان است و از ناصیه قرآن ناطق پرتوافکن می‌گردد.

قرآن شامل چهار چیز است

در تفسیر از حضرت صادق علیه السلام از پدرش چنین روایت کرده که فرمود قرآن شامل چهار موضوع است - عبارت - اشارت - لطافت - حقیقت. اما عبارت برای مردم عوام است - اشارت برای خواص است لطایف مخصوص اولیاء است و فهم حقایق قرآن درخور انبیاء است. مرحوم فیض این بیان را تفسیر می کند می گوید هر معنی از معانی قرآن یک روح و حقیقتی دارد و یک صورت و قالبی و گاهی می شود که یک حقیقت در صور متعددی جلوه می کند و یک روح معنی در قالب الفاظ مختلفی تجلی می نماید که الفاظ برای معانی و قالب برای حقیقت راهنما می گردد. مثلا لفظ قلم وضع شده برای آلت نوشتن خواه آن آلت از نی یا آهن - یا مو - فلز [صفحه ۱۵۷]

دیگر باشد و توجهی به نقش و صور آن نمی شود و لوح از جنس کاغذ یا سنگ یا فلز است در حالی که حقیقت لوح آن نقوش و صور عالم موجود است و همان قلم قلم قدرت کامله الهیه است - و مراد وجود مقدس الهی است که به اراده حق جلا و علا قلم و لوح و سایر این معانی به وجود می آید - چنانچه در قرآن تصریح فرموده علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم و این قلم گوهر ذات انسان است که دارای روح است. مثال دیگر میزان است که بر حسب ظاهر ترازو است سنجش است و در باطن و حقیقت و روح النفس آن وجود مقدس امیرالمؤمنین است و بدان همه چیز سنجیده می شود و هر چیز میزانی دارد که محتوی همین حقیقت است.

تعریف قرآن

اسماعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمدباقر (ع) روایت می کند که قرآن را چنین تعریف فرموده. «ان الله تبارک و تعالی بعث محمدا صلی الله علیه و آله فختم به الانبیاء فلا نبی بعده و

انزل علیه کتابا فحتم به الکتب فلا کتاب بعده احل فيه حلالا و حرم حراما الی یوم
القیمه فيه شرعکم و خبر من قبلکم و بعدکم و جعله النبی علما باقیا فی اوصیائه فترکهم
الناس و هم الشهداء علی کل زمان و عدلوا عنهم ثم قتلوهم و اتبعوا غیرهم و اخلصوا
لهم الطاعة حتی عاندوا من اظهر ولایه و لاء الامر و طلب علومهم قال الله سبحانه و نسوا
حظا مما ذکروا به و لا تزال تطلع علی خائنه منهم و ذلك انهم ضربوا بعض القرآن
ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم یظنون انه الناسخ و احتجوا بالمتشابه و هم یرون انه
المحکم و احتجوا بالخاص و هم یقدرون انه العام و احتجوا باول الایه و ترکوا السبب
فی تاویلها و لم ینظروا الی ما یفتح الکلام و الی ما یختمه و لم یعرفوا موارد و مصادره
اذ لم یأخذوه عن اهله فضلوا و اضلوا و اعلموا رحمکم الله انه من لم یعرف من کتاب الله
عزوجل الناسخ من المنسوخ و الخاص من العام و المحکم من المتشابه و الرخص من
العزائم و المکی و المدنی و اسباب التنزیل و المبهم من القرآن فی الفاظه المنقطعه و
المؤلفه و ما فيه من علم القضاء و القدر و التقدیم و التأخیر و المبین و العمیق و الظاهر و
الباطن و الابتداء من الانتهاء و السئوال من الجواب و القطع و الوصل و المستثنی منه و
الجاری فيه و الصفه لما قبل مما یدل علی ما بعد و الموکد فيه و المفضل و عزائم و
رخصه و

[صفحه ۱۵۸]

مواضع فرائضه و احکامه و معنی حلاله و حرامه الذی هلك فيه الملحدون و الوصول
من الالفاظ و المحمول علی ما قبله و علی ما بعده فلیس بعالم بالقرآن و لا هو من اهله و
متی ما ادعی معرفته هذه الاقسام مدع بغیر دلیل فهو کاذب مرتاب مفتر علی الله الکذب
و رسوله و ماویه جهنم و بس المصیر»

یعنی خداوند حبیب خود محمد (ص) را به ختم نبوت برگزید و پس از او پیغمبری
نخواهد فرستاد و برای او کتابی به نام قرآن نازل کرد که قرآن خاتم کتب آسمانی
است و بعد از قرآن کتابی نازل نخواهد شد در قرآن احکام حلال و حرام تا قیامت ثبت

و ثابت و برقرار فرمود و احکام شریعت و راه طریقت و اخبار و قصص پیشینیان و خبر از آیندگان گذشته و آینده همه را نقل فرمود و پیغمبر خدا (ص) این قرآن کریم را در میان اوصیاء خود همدوش با عترت به نام ثقلین قرار داد و مسلمین را توصیه به خواندن و فهمیدن و به کار بستن قرآن فرمود ولی مردم آنها را فرو نهاده باز گذاشتند از آنها روی برتافتند و پشت بر آنها نمودند در حالی که آنها یعنی قرآن و عترت در هر عصر و زمان شاهد و شهید هر چیز هستند و امت به این هم قناعت نکردند به خون آنها دست رنگین ساختند و تابع و پیرو دشمنان آنها شدند و به دربار هر کس دعوت نمود گرد آمدند و از یاوران آنها شدند و از حقایق عالم دین و معارف اسلام دور و محروم ماندند. چنانچه در خود قرآن اشاره شده که با آن که در تورات خلق را به اطاعت آخرین پیغمبر راهنمائی فرموده یهود فراموش کردند و خیانتی نمودند - امام محمدباقر (ع) اضافه فرمود که عدم اطاعت اوصیاء و مطاوعت مخالفین برای این بود که آنها می خواستند آیات قرآن را به آیات دیگر درک کنند یعنی متشابهات را چون محکمت قیاس نمایند و بدین جهت گمراه شدند چه قرآن انواع صور مختلفی دارد که باید با تعلیمات ما مدارج و مراتب معانی مختلفی آن را بفهمند و عجیب تر آنکه آنها در این گمراهی احتجاج هم کرده و اصرار بر نادانی خود نموده اند و ناسخ را با منسوخ و عام را با خاص اشتباه کرده و به تصورات باطل خود احتجاج می کنند و سبب تأویل و علت و اسباب تنزیل را فراموش کرده اند می فرماید این طبقه نادان متشابه را محکم شناخته و به خاص احتجاج می کردند به گمان آنکه عام است افتتاح و اختتام کلام را نمی شناختند و موارد و مصادرش را نمی دانستند و معتقد به علمای راسخون در علم نبودند خودشان هم گمراه بودند و هم پیروان خود را گمراه کردند - و خلقی را به ورطه گمراهی و هلاکت انداختند.

[صفحه ۱۵۹]

امام محمدباقر علیه السلام پس از بیان این حقایق فرمود خداوند رحمت کند شما را که

هر کس در کتاب خدا و آیات قرآن ناسخ را از منسوخ و خاص را از عام و محکم را از متشابه و رخص را از عزایم و آیات نازل در مکه را از آیات نازل در مدینه و اسباب تنزیل و کلمات مبهمه قرآن را که در بعضی از الفاظ منقطعه و برخی مؤلفه است و نیز آنچه در قرآن به علم قضا و قدر مربوط است و آیات و کلماتی که به عللی تأخیر و تقدم دارد و مبین و عمیق و ظاهر و باطن را و ابتداء را از انتها و سؤال و جواب و فصل و وصل و مستثنی منه و غیره را بداند که از چه چیز استثنا شده مثلا باید بداند جاری در چیست و مستثنی متصل است یا منقطع موجب است یا منفی در کلام موجود است یا محذوف مستثنی از جنس مستثنی منه است یا نیست مستثنی محذوف است یا مفروغ - بر حسب اقتضاء خواهش عامل است و شرطش این است که در کلام نفی باشد و در اثبات هم وارد شده است و باید بداند که فلان صفتی که برای ماقبل نمی ماند دلالت بر مابعد دارد و همچنین مؤکد منه و مفصل را و عزائم قرآن و رخص آن را و فرایض و احکام آن و معنی حلال و حرام آن که ملحدین به سبب ترک آن هلاک گردیدند و همچنین الفاظی که برای وصول و یا الفاظی که ماقبل و مابعدش محمول می شود اگر این سلسله معارف و علوم قرآن را نداند او را عالم قرآن نمی توان گفت و اهل قرآن و قضاوت و فتوی در مطالب قرآن نباید شمرد و آنها که بدون دلیل و علم و اطلاع مدعی دانش قرآن هستند دروغگو و مرتاب بر خدا و رسول افترای کذب نموده و جای چنین مدعیانی در جهنم است.

با این بیان کافی و شافی که هر کلمه اش فصلی از علم ربانی از دانش بر روی علماء و دانشمندان می گشاید معلوم می گردد که قرآن به این سادگی که ما متصور می کنیم نیست همان طور که پیغمبر خاتم النبیین در علم و دانش و معرفت بر تمام انبیاء عظام برتری و رجحان دارد قرآن نیز بر تمام کتب آسمانی به سبب جامعیت و اتقان و استحکام عظمت و فضیلت دارد زیرا قرآن متضمن تمامی احکام حلال و حرام و دارای روح کلی کلیه کتب آسمانی است قرآن مناہج شریعت و مصالح امور عامه خلق را

محتوی و مشمول است که تا ابد الدهر شمع فروزان بلکه آفتاب درخشان آسمان هدایت و ارشاد است و بدین لحاظ خدای قرآن بشر را به جبل‌المتین قرآن در طلب علم و معرفت و تعقل و تفکر و سیر در عالم بزرگ وجود مکلف فرموده است و در اوامر و نواهی قرآن تأکید و ترغیب و تحریض فرموده تا ابواب رستگاری [صفحه ۱۶۰]

و فوز و فلاح به سوی مردم باز شود چنانچه در کتاب مکتب اسلام قریب چهارصد موضوع از اوامر و نواهی قرآن را که هر یک یک اصل مهم تربیتی و تهذیب نفسانی است نقل کرده‌ایم و یقیناً به تبعیت از قرآن برای وقوف به اسرار و رموز آن در علم و طمأنینه عامل مؤثری است تا به حقایق و روح‌الیقین برسد و به همین جهات علمی بوده که تصریحاً فرمود افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و یا می‌فرماید «و نزلنا علیک القرآن تبیاناً لکل شیء» و باز می‌فرماید «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» و باز می‌فرماید لعلمه الذین یتنبطونه منهم که همه دلیل بر معانی وسیع عالم الفاظ و معانی است و به جز راسخون در علم که دارای کتابت زکاء و زرنگی هستند درک حقایق آن را نمی‌نمایند.

و در احادیث اهل بیت مسلمین را به دقت در درک حدیث و انطباق آن با قرآن توصیه فرمود اذا جائکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحایط یعنی اگر حدیثی از ما شنیدید آن را با قرآن مقابله کنید در صورت توافق بپذیرید و در صورت تخالف به دیوار زده از آن درگذرید و باز فرمود القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه اگر دارای تأویل نیست چگونه می‌فرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود الا ان یؤتی الله عبدا فهما فی القرآن باید خداوند بنده خود را به فهم قرآن هدایت کند و از نور ربانی بر قلبش بتابد تا قرآن را بفهمد و نیز فرموده من فهم القرآن فسربه جمل العلم هر کس قرآن را بفهمد همه علوم را فهمیده که معلوم می‌شود قرآن

دارای همه علوم است و ما درباره این معنی لطیف در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان مفصلی شرح داده‌ایم حضرت امیرالمؤمنین درباره پهناوری معارف قرآن می‌فرماید لو شئت لا وقرن سبعین بعیرا من تفسیر فاتحہ الکتاب اگر بخواهم از همان تفسیر فاتحہ الکتاب باز هفتاد شتر را در حال اختصار می‌نویسم.

ابوالدرداء گفته است لا یفقه الرجل حتی یجعل للقرآن وجوها از قرآن چیزی نخواهند فهمید مگر آنکه در وجوه قرآن یعنی همین علومی که امام باقر علیه‌السلام بیان فرموده توجه داشته باشد و برخی از علماء گفته‌اند لكل آیه سبعون الف فهم و ما بقی من و هما اکثر هر آیه از آیات قرآن هفتاد هزار درجه فهم و ادراک دارد و این مقدار کثیر از فهم قلیل قرآن است و دیگری گفته القرآن یحوی سبعة و سبعین الف علم و ماتی علم قرآن حاوی هفتاد و هفت هزار علم است و باز هم جا دارد که علم و دانش بیاموزد که این جمله عدد کثیر است و برای

[صفحه ۱۶۱]

هر کلمه ظاهر و باطن و حد و مطلع و مقدار و مقطع و مبتدا و خبری است و ابن عباس گوید من اراد علم الاولین و الاخرین فلیشور القرآن یعنی یبحث عن علمه

هر کس بخواهد از علوم اولین و آخرین واقف گردد با قرآن مشورت کند و بحث علمی نماید و باید لطیفه را گفت علم اولین و آخرین در صفات و افعال حق ظاهر و هویدا است و قرآن نماینده ذات و صفات جلال و جمال حق است همانطور که برای ذات و صفاتش حدی نیست برای علوم قرآن هم حدی نیست و چون این علوم در قرآن صامت و قرآن ناطق همدوش قرار گرفت همان طور که هیچ کس از معلم بدون کتاب و از کتاب بدون معلم نمی‌تواند استفاده کند قرآن هم بدون مراجعه به اهل بیت عترت که مفسر قرآن هستند درک نگردد و لذا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض که قرآن و عترت همدوش با هم پیش بروند تا سر حوض کوثر بر پیغمبر نازل گردند.

تفسیر امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید به اسناد خود از معاویه بن عمار دهنی نقل می کند که اهل ری به امام محمدباقر (ع) نوشتند تفسیر این آیه چیست؟ فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون مراد از اهل ذکر کیست که باید از او مسائل خود را پرسیم فرمود نحن اهل الذکر ما اهل ذکر هستیم که باید در تحت تعلیم و تربیت ما قرار بگیریید تا موفق شوید

نگارنده گوید قرآن چند نام دارد یکی ذکر است و اهل ذکر ائمه معصومین هستند که مفسر و مبین قرآن می باشند آنها راسخین فی العلم و اهل ذکر و واقف به سرایر علوم قرآن هستند که هر کس بخواهد علم و دانش فرا گیرد جز از راه باب مدینه علم نمی تواند دانشمند گردد

شیخ رازی پرسید اهل ذکر کیانند محمد بن مقاتل که از علماء بوده گفت اهل ذکر علما هستند زیرا بزرگترین علماء محمد بن علی باقرالعلوم است و او اهل ذکر می باشد حضرت امام محمدباقر علیه السلام پس از تربیت اخلاقی اصحاب و شاگردان خود شروع به تعلیم علوم و فنون اسلامی فرمود و آغاز آن از توحید و مخصوصاً قرآن بود سپس بسیاری از آیات قرآن را تفسیر فرمود و ما از این جهت که چه آیاتی تفسیرش از حضرت امام محمدباقر علیه السلام است چندین آیه از جمله آن آیات را نقل می کنیم بیش از چهل آیه درباره رسالت پیغمبر منضم به ولایت علی و سی آیه در ولایت و دوستی و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر فرموده است تفاسیر در توحید با استدلال از آیات و اخبار و احادیث نبوی [صفحه ۱۶۲]

تفاسیر در نبوت و احتجاج با مخالفین در نبوت عامه و خاصه تفاسیر در ولایت امیرالمؤمنین که بیش از چهارصد آیه را تفسیر به وجود مقدس او

فرموده

تفاسیر در حق ائمه (ع) که آنها ملجأ و منبع علم و فضیلت و شفاعت هستند تفاسیر در آفرینش و احکام - در خلقت و بداء و مرگ و حشر و نشر و قیامت. تفاسیر در اخلاق و آداب و تربیت عمومی و صفات فاضله که علت غائی دین است. این ها تفاسیری است که در کتب مربوطه مانند اصول کافی و تهذیب و استبصار و وافى و بحار و کتب تفسیر مخصوصا صافی و غیره ضبط شده است که نقل همه آنها موجب اطاله بیان است.

در کتاب شرح زندگانی حضرت امام زین العابدین علیه السلام آیاتی را که تفسیرش فقط از آن حضرت است نقل کردیم و اکنون هم مقداری از تفسیر آیات امام محمدباقر را نقل می کنیم و بقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر و حضرت ثامن الحجج روایت شده که اگر آیات تفسیر شده هر یک جدا جدا مبوب و منظم نقل شود یک دوره تفسیر ائمه کامل خواهد شد - و این نکته را هم باید گفت که تفسیر قرآن از حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین نقل و روایت شده و خود آن حضرت هم علاوه بر جمع قرآن به ترتیب نزول آیات تفسیری خود مرقوم فرموده که در دست نیست مگر آنچه ابن عباس و سایر روات از آن حضرت نقل کرده اند و در فاصله زمان از سال ۴۰ شهادت امیرالمؤمنین تا سال ۲۶۰ زمان حضرت امام حسن عسکری که خود آن حضرت هم تفسیری بر قرآن نوشته اند که مقداری از آن به نام آن حضرت طبع شده است.

و هر یک از ائمه مقداری از آیات را بر حسب مقتضیات مخصوصا اصول عقاید و تحکیم مبانی ایمان و یا فروع، مسائل فقهی از عقاید و قوانین و اخلاق و اجتماعیات و غیره تفسیر فرموده اند که هر یک از آن مبانی بابتی از علم و معرفت است. اکنون آیاتی چند را که تفسیر آن اختصاصا از آن حضرت است نقل می کنیم.

۱- تفسیر آیه فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون به نقل یحیی بن مشاور در اصول

کافی فرمود هو و الله علی بن ابیطالب علیه السلام و در نسخه‌ای هم و الله نوشته که مقصود از مؤمنون پس از رسول الله علی بن ابیطالب است.

۲- تفسیر آیه قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده ام‌الکتاب یعنی

[صفحه ۱۶۳]

بگو کافی است خداوند که در میان من و شما شاهد باشد آن کسی است که علم کتاب نزد او است آنگاه فرمود ایانا عنی و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی (ص) یعنی آن کس که علم کتاب نزد او می‌باشد ما هستیم و علی بن ابیطالب علیه السلام اول ما و افضل ما و بهتر از ما پس از پیغمبر می‌باشد.

۳- تفسیر عم يتساءلون عن النبء العظیم به نقل کلینی در کافی از محمد بن فضیل از ابو حمزه روایت شده که پرسیدند از خبر عظیم فرمود «ذلک الی ان شئت اخبرتهم و ان شئت لم اخبرهم» یعنی این است خبر عظیم ما هستیم که اگر بخواهیم هر خبری را بگوئیم می‌دانیم و بخواهیم خبر نمی‌دهیم ولی بدان که مراد از نبأ عظیم امیرالمؤمنین است که بزرگتر از او کسی نیست.

فیض در تفسیر صافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت فرموده که در ذیل همین تفسیر فرموده یا علی انت حجة الله و انت باب الله و انت الطريق الی الله و انت النبء العظیم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الاعلی که مؤید همین تفسیر امام محمدباقر علیه السلام می‌باشد.

۴- تفسیر انما انت منذر و لکل قوم هاد علامه مجلسی در بحار الانوار از برید عجلی از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود منذر رسول خدا و هادی علی مرتضی می‌باشد و در هر زمان هادی و پیشوا و مقتدائی باید باشد که تا ساعت آخر قیامت باقی و برقرار است - و ابو حمزه ثمالی روایت کرده که فرمود دعا رسول الله (ص) بطهوره فلما فرغ اخذ بید علی (ع) فالزمها یده ثم قال انما انت منذر ثم ضم یده الی صدره و قال لکل قوم هاد ثم قال یا علی انت اصل الدین و منار الایمان و غایة الهدی و قائد الغر

المحجلین اشهد بذلك

یعنی رسول خدا آبی برای طهارت خواست و چون وضو ساخت دست علی را گرفت فرمود یا علی توئی منذر و بعد دست به سینه نهاد فرمود برای هر قومی هادی می باشد و تو اصل دین و فروغ ایمان و پایان هدایت و پیشرو نماز گزاران و پرستندگانی که من بر آن گواهی می دهم.

۵- تفسیر آیه و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم فرمود آیه چنین نازل شد و ابو حمزه ثمالی نقل می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود این آیه چنین نازل شده.

ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها و کان ذلک علی الله یسیرا ثم قال یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی (ع) فامنوا خیرا لکم و ان تکفروا بولایة

[صفحه ۱۶۴]

علی فان لله ما فی السموات و ما فی الارض

محمد بن فضیل باز از ابو حمزه روایت می کند که حضرت ابی جعفر فرموده فابی اکثر الناس بولایة علی (ع) الا کفورا یعنی بسیاری از مردم از ولایت علی علیه السلام سرباز زدند.

۶- و در آیه قل الحق من ربکم «فی ولایة علی علیه السلام» فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا احاط بهم بگو حق از جانب پروردگار شماست در ولایت علی بن ابیطالب و من به مضمون آن عمل می کنم نه به هوای نفس پس هر که بخواهد بگردد و هر که نخواهد کافر است و ما برای ستمکاران آل محمد آتشی مهیا ساخته ایم که آنها را احاطه خواهد کرد.

۷- تفسیر آیه فلما رأوه زلفه سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون. یعنی چون ببیند که روسیاهی بار آورده اند - مؤمنین خواهند گفت این اثر همان کفران

نعمت است حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود این آیه در حق امیرالمؤمنین نازل شده - و اضافه فرموده که عملوا ما عملوا یرون امیرالمؤمنین فی اغبط الاماکن لهم فیسیء و جوههم و یقال لهم هذا الذی کنتم به تدعون الذی انتحلتم اسمه یعنی می کردند آنچه می کردند دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در بهترین اماکن است و آنها روسیاه هستند گفته می شود این نتیجه مطلوب شما به کفران ولایت علی است. فلما رأوا مکان علی من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله مدارج رفیع و مقام بلند علی را دیدند از روی حسد و کینه و بغض فضیلت او را تکذیب کردند تا روسیاه شدند.

این روایت را در تفسیر این آیه چندین نفر از روایت مانند فضیل بن یسار و ابو حمزه ثمالی و غیره نقل کرده اند.

۸- تفسیر و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم در تفسیر صافی و جلد هشتم بحار الانوار دنباله آیه را هم نقل کرده که می فرماید ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا فما قضیت و یسلموا تسلیم

[صفحه ۱۶۵]

یعنی اگر این منافقان به انکار فضیلت تو بر خود ستم کردند از تو شفاعت برای طلب مغفرت نمودند و تو برای آنها شفاعت نمودی و دانستند که خدای عالم شفاعت پذیر و آمرزنده است ولی به خدای تو سوگند ایمان نخواهند آورد مگر تو درباره آنها حکم و قضاوت فرمائی اگرچه آن حکم علیه نفوس آنها باشد ناگزیر تسلیم حکم تو خواهند شد

حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرماید این آیه درباره امیرالمؤمنین و اختلافی که درباره ولایت او نمودند نازل شد و مشاجره مخالفین به تسلیم آنها منتهی گردید.

۹- تفسیر آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا (بولایه علی ع) قطع

لهم ثياب من نار

در اصول کافی از محمد بن فضیل روایت می کند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود مراد دشمنان علی بن ابیطالب هستند که به جرم کفران ولایت او لباس آتشین دربر خواهند نمود.

۱۰- تفسیر الذین ظلموا می باشد که ابوحمزه از امام پنجم روایت می کند که فرمود حقیقت این است.

«فبدل الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما كانوا یفسقون»
یعنی آنها که نعمت خدا را نعمت نموده و عدل را به ظلم مبدل کردند و در حق آل محمد ستم نمودند و سخنی گفتند غیر از آنچه خدا فرموده بود و خلاف آنچه در حق آنها نازل شده بود آنها فاسق شدند.

۱۱- و همچنین در تفسیر آیه «فکلما جائکم محمد بما لا تهوی انفسکم بموالاه علی فاستکبرتم ففریقا من آل محمد کذبتم و فریقا تقتلون» مردمی که به آل محمد تکبر ورزند دسته از اولاد آنها را تکذیب نمودند و دسته ای را کشتند به عذاب الهی مبتلا خواهند شد.

۱۲- تفسیر سوره نور است که فرمود.

الله نور السموات و الارض مثل نوره «فهو محمد» فیها مصباح «و هو العلم» فی زجاجة «فزعم ان الزجاجة امیر المؤمنین علیه السلام و علم نبی الله عنده»
مثل نوره کمشکوۃ فیها مصباح فی زجاجة کانهما توقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه «یعنی لا یهودیه و لا نصرانیه» یکاد زیتها یضییء و لو لم تمسسه نار نور علی نور - «یکاد العالم من آل محمد یتکلم بالعلم قبل ان یسئل عنه»

[صفحه ۱۶۶]

فرمود خدا نور آسمانها و زمین است و مثل اعلائی نور او محمد است و مراد از مصباح

علم اوست در زجاجه که مراد از زجاجه سینه علی بن ابیطالب است که از شجره مبارکه اصل نبوت فروغ گرفته و پرتوافکن گردیده و آن نور نه شرقی است یعنی نه مانند یهود است در مادیت و نه چون نصاری در رهبانیت - که نور علی نور تو و ولایت در نور نبوت و به عکس است که عالم افروز گردیده و عالم وجود و آفرینش از علم آل محمد بهره مند خواهند شد و از فروغ دانش او که در سینه علی است روشن ضمیر خواهند گردید.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام بیش از چهارصد آیه را که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد بیان فرموده است.

مسلمین امت وسط هستند

و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا قرار دادیم شما را امت وسط با واسطه یا میانه جماعت انبوه بشر تا شاهد بر عالمیان باشید و پیغمبر خدا شاهد اعمال و اندیشه و کردار شما می باشد. شبه جزیره عربستان به منزله قلب عالم اسلامی است یا میانه ممالک آسیائی و مرکز خاورمیانه است یا از این جهت که ملت اسلام از مادیت صرف و رهبانیت و روحانیت صرف مصون و معتدل است و میانه رو و مقتصد و یا واسطه بین شرق و غرب یا بین شمال و جنوب حد وسط قرار گرفته و یا به سبب اعتدال و اقتصاد علم و اخلاق و فضیلت آنها را ملت وسط گویند نه به شقاوت کفر مادی و نه بی بند و باری تارکین دنیا شبیه است.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است.

نحن الامه الوسط و نحن شهداء الله علی الناس و حججه فی ارضه و سمائه مائیم همان امت وسط و برگزیده که خدای عالم در قرآن باز فرموده است و مائیم شاهد و ناظر و گواه بر خلق خدا مائیم حجت پروردگار در زمین و آسمان.

و به یکی دیگر از اصحابش فرمود مراد از حدیث لیلۃالقدر ما هستیم که خداوند ما را مانند شب قدر مقسم و مقدر و مقوم خلق قرار داد و در شب است که منابع و مبادی تکون مواد و موالید و عناصر صورت می گیرد - تربیت و تقویت نفسانی و روحانی خلق هم به سبب تعالیم عالیه ما تکون و تقویت و تعالی می یابد.

[صفحه ۱۶۷]

فرمود ایم الله لقد قضی الامر ان لا یکون بین المؤمنین اختلاف و لذلك جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی الله علیه و آله علینا و لیشهد علی شیعتنا و لیشهد شیعتنا علی الناس یعنی سوگند به خدای که قضا بر این جاری گردیده که بین مؤمنین اختلافی رخ ندهد و لذا خداوند عالم مؤمنین را بر خلق شاهد و ناظر و گواه عمل قرار داد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر ما و ما را بر شیعیان و شیعه را بر خلق عالم شاهد قرار داده - تا آنها ناظر اندیشه و افکار و اعمال خلائق باشند - و آنها مرکز عالم آفرینش هستند که جهان بر محور وجود آنها می چرخد.

مرحوم فیض می گوید مراد از شیعه خواص شیعه می باشد که در درجه تالی تلو اهل بیت خواهند نمود.

و در روایت دیگر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت است که فرمود نحن نمط الحجاز - پرسیدند نمط حجاز چیست؟ فرمود اوسط الانماط مگر نشیده ای که خدای تعالی می فرماید و جعلناکم امه و سطا مراد ما هستیم که مرکز دایره عالم ایمان و دیانت می باشیم فرمود الینا یرجع الغالی و بنا یلحق المقصر یعنی غالیان و غلوکنندگان به ما برگشت خواهند کرد و مقصرین نیز به ما ملحق می گردند.

در مناقب این خبر به صورت دیگری نقل شده که امام پنجم فرمود گواهان و ناظرین بر خلق جز ائمه و فرستادگان خدا نیستند امامت جایز نیست خدای را گواه گیرد.

مرحوم فیض می گوید مراد این است که ائمه معصومین از دروغ و افترا و مبالغه مصون هستند و بدین جهت خداوند آنها را شاهد و گواه خلق گرفته و پیغمبر را شاهد آنها و

خود شاهد کار پیغمبران است و این درس فضیلت و منقبت به ما نشان می‌دهد که باید سلسله مراتب در هر حال خواه مراتب مادی و شئون نشئه عالم طبع یا مدارج عالی روحانی و کمالات نفسانی همه با رعایت سلسله مراتب اجرا گردد - و به همین جهات توجه داشته که فرمود شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهد خلق باشید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاهد کار شما می‌باشد و هر پیغمبری شاهد حال ملت و امت خود خواهد بود.

آنگاه امام پنجم فرمود و اتوا البيوت من ابوابها باید به هر خانه از درب آن وارد شد و خانه ایمان و دین ولایت ما هستیم که بدون هدایت و ارشاد ما به جایی نخواهند رسید - و باید چنگ به عروء الوثقی ولایت زد که خاندان اهل بیت طهارت می‌باشند - و کسانی که

[صفحه ۱۶۸]

دوستدار شیاطین باشند به خود ستم کرده‌اند - و سپس فرمود نحن منهم و نحن بقیه تلک العتره ما از آن اهل بیت هستیم که باید به دوستی ما تمسک جویند - و اعتصام ورزند.

تعیین تکلیف

در سابق گفتیم که پس از پیغمبر (ص) چون اختلاف رای پدید آمد و متعاقب آن حکومت اموی روی کار آمد و برای حفظ استقرار حکومت غاصبانه جابرانه خویش متشبث به علمای دنیا دار شد تا احادیثی جعل کنند و مناقب آل ابی طالب را کتمان نموده مثالب آنها را تعدیل نمایند این کار موجب معضلاتی در فهم حدیث شد و خبر سقیم و صحیح به هم مشتبه و مخلوط گردید و چون چاپ و طبع و نشر مثل امروز نبود و همه پیغمبر خدا را ندیده بودند و باید اخبار گوش به گوش و سینه به سینه منتقل گردد و قوف به اینکه حدیث صحیح و یا خبر مجعول و سقیم چگونه باید از هم امتیاز

داده شود کار بس مشکلی شد و چون در نتیجه عمل ضرر و زیان بی حد و حسابی متوجه مسلمانان حقیقی و مؤمنین می گردید ائمه معصومین علیه این خیانت تاریخ قیام و اقدام نموده با یک دستورالعمل سهل و ساده آموختند که چون احادیث اهل بیت عترت و طهارت کاملاً زائیده قرآن است و گفتار آنها برای تفسیر آیات آسمانی می باشد هر کجا به اختلافی برخورد گردید نزد قاضی عالم و دانشمند به قرآن و حدیث برند یعنی به گفتار خدا و پیغمبر برگردانید و با آن تطبیق نمائید و به اولی الامر که اطاعت آن به منطوق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب است عرضه نمایند در صورتی که آنها تصویب نمودند. و اگر با قرآن معارضه و اختلافی نداشت آن حدیث صحیح است و گرنه آن را به دیوار زنید که عاطل و باطل است.

«حضرت امام محمدباقر (ع)» که مؤسس علمی و مربی دانش اسلامی است و آموزش و پرورش مهدبی به صدها نفر آموخت در تفسیر این آیه فرمود «فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا» یعنی اگر اختلاف پیدا کردید در یک امری آن را به حکم خدا و رسول برگردانید که در قرآن و تعلیمات نبوت خاصه هیچ چیزی فروگذار نشده مگر آنکه تمام نیازهای بشری حتی احتمالات آینده در زمان و مکان مختلف همه مورد توجه قرار گرفته و اگر بین شماها اختلاف نظری رخ داد به قرآن کتابی آسمانی و تعلیمات رسول مدنی برگردید اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید که این بازگشت بهترین وسیله رستگاری است.

[صفحه ۱۶۹]

در اصول کافی از امام پنجم روایت کرده که این آیه را این طور قرائت می فرمود «و ان خفتم تنازعا فی امره فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم» اگر ترسیدند که در اختلاف نزاعی برپا شود و در امری اختلاف آرا بالا گرفت شما به گفتار حق «قرآن» و به احادیث پیغمبر و به سخنان اولی الامر که برگزیدگان ربوبی هستند مراجعه

کنید تا مشکل شما را حل نمایند.

و فرمود «کیف یا مرهم الله عزوجل بطاعه و لاء الامر و یرخص فی منازعتهم انما قیل ذلک للمامورین» و در روایت دیگر «للمارقین الذین قیل لهم اطیعوا الله» یعنی چگونه ممکن است خداوند بندگان خود را به طاعت و فرمان برداری اولیاء خود مأمور فرماید و مردم را در رخصت آنها موظف و مکلف نماید و آنها را به حقیقت امر ارشاد و هدایت ننموده باشد.

در تفسیر صافی از حضرت امام محمدباقر (ع) در ذیل همین آیه چنین می فرماید «ایانا عنی خاصه امر جمیع المؤمنین الی یوم القیمه بطاعتنا» یعنی مقصود از اولی الامر ما هستیم که خداوند همه مؤمنین را فرمان داده که تا روز قیامت در اطاعت ما باشند. در تفسیر برهان نیز از آن امام روایت نموده که فرمود «فردوه الی الله الرسول و الی الرسول و الی اولی الامر منکم».

و از این بیان و تفسیر چنین استفاد می شود که اولاً «دولت ابد مدت الهیه از الیه ابدیه حق جل و علا» ائمه دین را برای ارشاد و هدایت خلق تا روز قیامت برگزیده و دولت و حکومت ربوبی به وسیله این ائمه معصومین اداره می گردد و این دولت غیرقابل تغییر و ترمیم است و دیگر آنکه آنها که چنین دعوی کرده اند لابد نیروی آن را داشته اند که مردم را به این دعوی باعظمت بخوانند و چون به اخبار و تاریخ زندگانی آنها هم مراجعه کنیم به همین حقیقت برسیم که هر چه گفته اند راست بوده و با عصمت تمام از عهده برآمده اند.

بنابراین یقیناً این نیروی روحانی الهی بود که به آنها ارزانی شده تا دولت حق را به خلق برسانند و بر آنها باذن الله حکومت نمایند - و شکی نیست که خدای عالم کار عالم را به دست بیگانگان تهی دست و سبب ایمان و سخیف الرأی و انمی گذارد - بلکه به سنت سنیه عقل و خرد کار باید به کاردان سپرده شود که لیاقت و استعداد او برای اداره امور کشور کون و فساد قابل باشد و این افراد جز خاندان عصمت و طهارت و اهل بیت

عترت نبوده‌اند.

از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند

گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش

[صفحه ۱۷۰]

چرا قرآن تنها کافی نیست

اصول علم دین و اساس آهنین آن را امام محمدباقر (ع) چنان تعلیم فرموده که هیچ‌گونه ابهام و غموضی در آن نیست جمعی از جاه‌طلبان عصر اول برای آنکه بر مرکب آز دنیا و جاه و مقام و منصب سوار باشند گفتند:

کفانا کتاب الله قرآن برای ما بس است در حالی که خود پیغمبر (ص) به نصوص متواتره مورد قبول فریقین فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض من دو مرکز ثقل و دو نقطه سنگین قابل تمسک و توسل برای شما می‌گذارم که در هنگام ضرورت بدانها متوسل گردید یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من هستند که مفسر و مبین قرآن می‌باشند و آنها از هم جدا نمی‌گردند تا سر حوض کوثر که بر من وارد شوند.

این حقیقت جاریه با برهان و منطق در کتب فریقین مورد بحث قرار گرفته و به قدر کافی درباره آن صحبت و تجزیه و تحلیل گردیده است.

چون پیروان سیاستمدار و گردانندگان سقیفه و پرورش یافتگان مکتب اموی می‌گفتند کفانا کتاب الله یکی از اصحاب امام محمدباقر (ع) پرسید که آیا از کجا بفهمیم قرآن تنها کافی نیست و باید مفسر و مبین باشد تا مشکلات و مبهمات قرآن را برای ما تفسیر و تحلیل نماید.

حضرت امام محمدباقر (ع) فرمود:

ان الله انزل علی رسوله الصلوٰة و لم یسلم ثلثا و اربعا حتی کان رسول الله صلی الله علیه و

آله هو الذی فسر ذلك و انزل الحج فلم ينزل طوفوا اسبوعا حتى فسر ذلك لهم رسول الله یعنی خداوند عالم نماز را برای تهنید نفس و تقرب به حق بر مردم مسلمان واجب گردانید ولی فقط در قرآن فرموده و اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل نماز را برپا دارند. اما فرمود سه رکعت یا چهار رکعت بخوانید و به چه کیفیت باشد چه ذکری و چه دعائی و چه سوره‌ای باید خواند تا آنکه پیغمبر (ص) شخصا نماز را خواند و فرمود صلوا کما اصلی نماز بخوانید همانطور که من نماز می‌خوانم و مردم از پیغمبر یاد گرفتند نماز خواندن را یا فرمود حج بگذارید ولی احکام حج و شرایط و آداب و مقدمات و مقارنات و واجبات و محرمات آن را قرآن تصریح نکرده.

[صفحه ۱۷۱]

پیغمبر (ص) بود که در سال حجة الوداع برای تعلیمات حج اعلان عمومی داد و بیش از صد و بیست هزار نفر حاضر شدند و رسول خدا به آنها تعلیم فرمود که باید هفت بار دور خانه خدا طواف کنید و مناسک حج را از حین حرکت از مدینه تا برگشتن به مدینه به مردم آموخت تا فرا گرفتند - به این بیان و توجه به سایر احکام شریعت از طهارت تا دیات که شصت باب است همه در قرآن به اجمال بیان شده و پیغمبر عملا آموخته و اهل بیت طهارت آن را توصیف و تشریح و عملا ترجمه کرده‌اند و بدین جهت خداوند احترام و اطاعت و مودت ذوی القربی را برای مسلمین واجب فرمود تا در مدت سه قرن آن‌ها تمام مشکلات و مبهمات را برای ملل اسلامی که از قبایل مختلف بودند آموختند و هیچ نقطه ابهامی باقی نماند.

و این بهترین برهان نیاز خلق به مفسر و مبین است و به علاوه بر خردمندان جهان ثابت شده که معلم بدون کتاب و کتاب بدون معلم اثری نخواهد داشت این دو رهبر و دو راهنمای صامت و ناطق بدون حمایت یکدیگر به هیچ نتیجه مثبتی نمی‌رسند معلم بدون کتاب ابکم و ابتر است و کتاب بدون معلم مبهم و معمی و به صورت لغز است و این منطق عقلی است چگونه می‌توان از قرآن بدون تشریح ائمه معصومین که راسخین در

علوم آسمانی هستند استفاده کرد و لذا آنها شاگردان خود را به نکات و دقائق متوجه می ساختند و آنها مسائلی را می پرسیدند و پاسخ شافی و کافی می شنیدند و مطالب علمی تمام تجزیه و تحلیل گردیده که امروز اگر یک ملت بیگانه مسلمان شد و خواست از قرآن و احادیث نبوی استفاده کند کاملاً میسور و آسان است و علماء امت می توانند طبق اخبار نبوت مردم جهان را به مطلوب خود برسانند - و لذا پیغمبر (ص) فرمود.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله اوصيكم بكتاب الله و اهل بيتي انى سئلت الله ان لا يفرق بينهما حتى يوردهما على الحوض و اعطاني بذلك يعنى من از خدا خواستم که این دو مرکز ثقل از هم جدا نشوند و مانند دو نیروی هادی و عائق در قطع و فصل و حکم و مصالح زندگانی اجتماعی خلق با بیم و امید محور زندگی تکاملی نفسانی بشر را به مطلوب خود برسانند.

آنگاه امام محمدباقر (ع) به اصحابش تذکر داد که پیغمبر (ص) فرمود.

[صفحه ۱۷۲]

قال (ص) فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم انهم لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم فى باب ضلال يعنى شماها ای اصحاب من به اهل بیت من شما چیزی نیاموزید آنها اعلم و اتقى از شماها هستند آنها از منبع علوم غیبی و سرچشمه وحی و الهام سیراب شده اند بلکه هر چه را آنها به شما می آموزند فرا گیرید که اگر به اوامر و نواهی آنها عمل کنید هیچ وقت گمراه و سرگشته نگردید.

معرفی اهل بیت طهارت عليهم السلام

یک نکته ابهام در اینجا باقی مانده بود که البته آن هم حل شد زیرا شما خوانندگان در خواندن این اوراق اوضاع و احوال آن عصر را در نظر بگیرید نه توسعه امروز مطبوعات و کتب را در آن روز مخصوصاً پس از هشتاد سال حکومت اموی بسیار محیط معارف

تاریک بوده مردم را در جهالت و ضلالت نگاهداشته بودند تا بتوانند سلطنت مستبده خود را ادامه دهند و لذا در این جا اهل بیت برای مردم مبهم بوده که آیا مراد از اهل بیت آل عقیل یا آل عباس یا دیگران می باشند و لذا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از پیوستگی قرآن و عترت ساکت ماند پرسیدند یا رسول الله مقصود از اهل بیت کیست و منظور شما از عترت کدام است

و این درس بود که امام محمدباقر (ع) نقل کرده فرمود: لو سلمت رسول الله (ص) و لم یبین اهلها لادعی آل عباس و آل عقیل و آل فلان اگر بیان نمی فرمود مردم در شک می افتادند ولی با کمال صراحت در چندین حدیث که تفسیر چندین آیه از قرآن است فرمود مراد از اهل بیت و عترت کسانی هستند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده انزل الله فی کتابه انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و همه مفسرین از پیغمبر نقل کرده اند که اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) می باشند که در خانه ام سلمه بودند و در زیر کساء جمع شدند و این آیه در شأن آنها نازل شد و پیغمبر اضافه فرمود که ان لکل نبی ثقلا و اهلا فهؤلاء ثقلی و اهلی برای هر پیغمبر ثقلی و اهلی می باشد که این خاندان این چهار نفر ثقل و اهل بیت من هستند که بر همه فضیلت دارند

امام محمدباقر علیه السلام فرمود جعلهم الله مواضع الانبیاء غیر انهم لا یحلون شیئا و لا یحرمونه یعنی خداوند اهل بیت پیغمبر را در مرتبه و مدارج ارتقاء خود رسول الله قرار داد یعنی آنها هم حلال و حرام قرآن را می دانند و به مردم می آموزند.

امام پنجم در ذیل آیه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم

[صفحه ۱۷۳]

الرسول لوجدا و الله توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموا فی ما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلوا تسلیما
یعنی اگر این منافقان در آن هنگام که به نفاق و انکار پرداختند ستم بر نفس خود

نمودند و بعد از عبادت بت و طاغوت برگشتند و استغفار نمودند و پشیمان شدند و از تو درخواست شفاعت و قبول توبه کردند و فهمیدند فقط خداوند است که توبه پذیر است که و به پروردگار تو سوگند که وقتی ایمان خواهند آورد که در قضاوت پیشگاه تو حاضر شوند در این روایت فرموده مراد از قضاوت قضاوت علی بن ابیطالب است که پیغمبر خدا او را به قضاوت انتخاب و منصوب کرد فرمود علی اقضاکم و او اهل بیت پیغمبر خدا بود.

و باز در آیات اطاعت امر - اولی الامر - فضل الله - حجة البالغة - صادقین کتاب موسی اماما و رحمة - لکل قوم هاد و غیره فرمود همه این آیات درباره تعیین اهل بیت پیغمبر نازل شده که از دیگران ممیز و مشخص کردند و در آیات و احادیث بسیاری دیگر به نصوص صریحه مانند آیه مباحله - تطهیر - کساء - ثقلین - طیر مشوی - و غیره که در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام مفصل نقل کردیم اهل بیت عترت و طهارت مشخص گردیده اند که هیچ گونه ابهامی باقی نمی گذارد.

امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر آیه و أمر اهلک بالصلوة و اصطر علیها لانسلک رزقا نحن نرزقک و العاقبة للتقوی فرمود منظور این بوده که امتیاز اهل بیت را از دیگران مشخص فرماید - و لذا فرمود امرالله نبیه ان یخص اهل بیه و نفسه دون الناس لیعلم ان لاهله عندالله منزلة لیست لغيرهم فامرهم مع الناس عامه ثم امرهم خاصة یعنی خداوند تعالی در این آیه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که اهل بیت خود را به آن حال اختصاص دهد که خودش دارای آن حالات بوده تا مردم بدانند برای اهل بیت پیغمبر خدا مرتبه و مقام و منزلتی است که برای دیگران این مقام نیست و لذا در قرآن امر کرده که اهل بیت را به نماز و صبر و شکیبائی و مداومت بر عبادت تأکید کن و غم روزی آنها را نخور ما آنها را رزق و روزی می رسانیم آنها و هر پرهیزکاری را.

لذا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت به اهل بیت خود که علی و فاطمه و

حسین و زینب بودند آنها را امر به نماز می کرد - و آنها از سایرین به نماز و روزه و حج و سایر عبادات امتیاز داشته.

[صفحه ۱۷۴]

نیاز مردم به پیغمبر و امام که حجت خدا بر خلق می باشند

در تعاقب بیان تعیین تکلیف مردم در فهم قرآن و عرضه موارد اختلاف و نزاع را به خدا و پیغمبر و اولی الامر جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام می پرسد به چه جهت مردم به پیغمبر و امام نیازمندند -؟!

امام پنجم فرمود لبقاء العالم علی صلاحه و ذلک ان الله عزوجل یرفع العذاب عن اهل الارض اذا کان فیهم نبی و امام قال الله عزوجل و ما کان الله معذبهم و انت فیهم - و قال النبی صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب النجوم اتی اهل السماء ما یکرهون فاذا ذهب اهل بیتی اتی اهل الارض ما یکرهون.

فرمود چون برای بقاء و استقرار و انتظام عالم از نظر صلاح و بقاء خلق خداوند به وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام عذاب را از زمین باز می کرد چه آنها برای همیشه دنیا و مشعلداری همه ازمنه هستند وی یک ملت و یک قوم برای یک عصری مخصوص می باشند و خدا برای یک قوم و یک ملتی پیشوای همه ملل را معذب نمی کند بلکه به خاطر او از عذاب آن یک دسته هم می گذرد و باز به پیغمبر می فرماید خداوند قومی را که تو در میان آنها هستی عذاب نمی کند و نیز فرمود - ستارگان امان اهل آسمان هستند و اهل بیت من ستارگان امان اهل زمین می باشند و هر وقت ستارگان معدوم شوند ساکنین آسمان گمراه و نگران می گردند و معذب می شوند و اهل زمین هم به رفتن اهل بیت من ناگواریها خواهند دید و به همین جهت اهل زمین به پیغمبر خدا و اهل بیت او که حجت خدا بر خلق هستند نیازمند بوده و وجود آنها اسباب

آرامش دل و بقا و سلامتی اهل زمین و موجب هدایت و ارشاد و آسایش خاطر خلق می‌باشند و اگر برکت و جودی و عنایات نوع دوستی آنها شامل حال مردم جهان نباشد همه هلاک خواهند شد آنها محور چرخ زندگی و امان مردم و ملجاء و پناه و مرجع همه مهمات و مشکلات می‌باشند و اگر آنی و لحظه‌ای افاضات اشراقیه ائمه معصومین که واسطه فیض الهی هستند منقطع گردد همگی هلاک می‌شوند چه آسمان‌ها و زمین و ابر و باد و ماه و خورشید و افلاک و عناصر همه طفیل وجود آنها هستند چنانچه خطاب فرموده لولاک لما خلقت الافلاک اگر تو ای محمد و خاندان معصومین تو نبودند افلاک و عناصر را نمی‌آفریدم و بدین لحاظ بود که گفته‌اند وجوده لطف و عنایته لطف آخر و غیبه منا.

[صفحه ۱۷۵]

پیغمبران در مکتب ربوبی ارشاد شده‌اند و رهبران ما در عالم روحانیت محمد و علی علیه‌السلام بوده‌اند.

و هم‌چنین امت آنها که دوستدار پیغمبران خود بودند به ارشاد انبیاء علی بن ابیطالب را به شرحی که در کتب تاریخ انبیاء ثبت است دوست می‌داشتند و با این منطق تمام انبیاء سلف و دوستان آنها دوستدار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصی آخرین پیغمبر آسمانی بوده‌اند.

قال (ع) فلا یدخل الجنة الا من احبه من الاولین و الاخرین فهو اذن قسیم الجنة و النار. یعنی کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر دوستان علی و کسی به جهنم نمی‌رود مگر دشمنان علی و در عبارت دیگر به یکی دیگر از اصحاب خود فرمود و لا یدخل النار الا من ابغضه من الاولین و الاخرین

آنگاه فرمود ای مفضل خلقت نور علی دو هزار سال قبل از آفریدگان عالم بوده و علی بن ابیطالب علیه‌السلام در تمام این ادوار ولایت مطلقه الهیه را داشت و در آخرت هم او قسیم بهشت و دوزخ است بنابراین دولت ابدی الهی به کابینه و صدارت محمد صلی

الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین و علی امیرالمؤمنین که وحدت نوری داشتند تشکیل اداره امور آفرینش را داده و آنها در عالم کون و فساد مدیر گردش چرخ هستی می باشند و بدین جهت حجت خدا بر خلق و مشعلدار هدایت از بدو آفرینش تا پایان آن خواهند بود چنانچه اخبار بسیاری در دست است که پیغمبر و علی علیه السلام فرموده اند ما با پیغمبران در سر و عین همراه بوده ایم تا به کمال ارشاد و هدایت تجلی کرده ایم.

[صفحه ۱۷۶]

مناقب و مدایح

مه من چو فتنه دیگر
 بسرت ز چشم ساحر
 که ز رخ به زلف چون شب
 کنی آفتاب ظاهر
 به چه رو دل پریشان
 نکند به زلفت افغان
 که فتاده یک مسلمان
 به کف هزار کافر
 رخت ای مه معربد
 چو ز می عرق بر آرد
 صنمی بود که دارد
 به رخ از ستاره ستر
 پی قتل عام دایم
 به کفت ز کینه صارم

نه هراست از اعظم
نه فرارت از اکابر
بنما رخ دلارا
که خجل شوند و رسوا
پسران سیم سیما
صنمان مه مناظر
ز رخت بدیده دل
شده طره تو حایل
چو بطی راه منزل
شب تیره بر مسافر
ز وصال چون تو یاری
نتوان گذشت باری
گر از این تو عار داری
همه جا مباش حاضر
دل من به چین زلفت
بفکنده طرح الفت
بود ار چه عین کلفت
چو فتد به دام طایر
شب هجرت از بصر چون
بفشانم اشک گلگون
که دل از تو گشته مجنون
چو ز لیلی بن عامر
نه همین تو را ز مثرگان

دل من چو بید لرزان

که بود روان شاهان

بهراس از این عساگر

چو ز خنده آشکارا

شود از لب تثنایا

به گمان مرا که افشا

ز عقیق شد جواهر

[صفحه ۱۷۷]

به فروغ روی نیکو

بودت دو تار گیسو

چو شهی که هست با او

دو سیاه چرده چاکر

به فنون ترکتازی

سزدار به خویش نازی

که به یک نگاه سازی

دو هزار فتنه دایر

خم طرهات به قامت

ز کلام شه علامت

که سروده‌ی در قیامت

سیه است روی فاجر

مه آفتاب مسند

ولی خدای سرمد

وصی نبی محمد

شه دین امام باقر
به زمین ظهور پنجم
به سپهر نور انجم
ز ملک برش تنهاجم
پی فیصل اوامر
فلک آیتی ز عزمش
اثری زمین ز جرمش
به طواف کاخ بزمش
ز صفات کعبه فاخر
به درون چرخ اختر
ز شرف بگنجش فر
چو به ذره مهر انور
چو به قطره بحر ذاخر
به درش ستاره خاشع
چو قضا برای ساطع
ببرش زمانه خاضع
چو قدر به طیب خاطر
ز جفای خصم یکره
نموده شکوه آنشه
به هلاک ما سوی الله
هم اگرچه بود قادر
همه خسروان گدایش
سر چرخ زیر پایش

بود آنکه در سرایش
به ملازمت مجاور
لب چشمه بقارو
نکند به عمر خود او
خضرش برد اگر بو
به غبار راه زایر
شه ملک آفرینش
مه آسمان بینش
که ز علم و فضل و دانش
شده زینت منابر
زهی ای بماسوا شه
که به مه تو راست خرگه
خهی ای دل تو آگه
ز ضمائر و سرایر

[صفحه ۱۷۸]

تو کدام مظهري هین
که ز شبهت ای شه دین
پدر زمانه عنین
ام روزگار عاقر
تو شه جهان مداری
تو ولی کردگاری
تو قسیم خلد و ناری
تو هم اولی و آخر

همه صورت و تو معنی
همه اسفل و تو اعلی
همه بنده و تو مولی
همه مذنب و تو غافر
ملکا من آن قوامم
که ز تو بلند نامم
شده کوتاه از کلامم
سخن ادیب صابر
به عطار د ار به نامه
بنگارم این چکامه
همه را کشد ز خامه
خط نسخ بر دفاتر
من و مدحت تو زین بس
که نه لایق ثنا کس
هم اگر بود و را بس
زدوزید و عمر و شاعر
به کسی روان شادی
چه من آسمان بدادی
شه نکته شیخ رادی
اگرم بدی معاصر
فرح و فر دو عالم
هله تا ز دل برد غم
فرح عدوی تو کم

فرحامد تو وافر

قوام الشعراء یزدی

تعلیمات مکتب امام محمدباقر علیه السلام در توحید و نبوت و امامت دور می‌زد

هدف اصلی پیغمبر خدا و اوصیاء او درس توحید بوده که باید مردم را از شرک و کفر و زندقه و بت پرستی و ماده پرستی و غیره برهانند و به ذات مقدس یگانه خدای آفریننده آسمانها و زمین و موالید و عناصر و طبایع هدایت و ارشاد نمایند این وظیفه عمومی پیغمبران بوده که انجام دادند و اهل بیت عصمت و طهارت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را به صورت علم و درس مستدل و مبرهنی به مردم هر عصر با روش پرورش خاصی آموختند و مشعلی از نور دانش و بینش و جلب توجه مردم به علم و معرفت و طریقه فرا گرفتن و آموختن علوم برافروختند که امروز هم از پرتو آن می‌توان استفاده

[صفحه ۱۷۹]

کرد و صدها سال دیگر هم متعاقب قرون متوالیه گذشته قابل استفاده است و ما می‌کوشیم به اجمال از هر درسی که در مکتب امام پنجم تعلیم داده شده نمونه‌ای را برای خوانندگان نقل کنیم تا مفهوم کلمه باقر و شکافنده را در علوم و فنون برای آنها ثابت نمائیم و افق روشن علم را در آن عصر به نظر مردم امروز می‌رسانیم.

درس توحید از امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

مدائنی روایت می‌کند که عربی آمد حضور امام محمدباقر علیه السلام گفت آیا شما خدا را در حین عبادت می‌بینید.

قال (ع) ما کنت اعبد شیئا و لم اره فرمود کسی را که نیمنم عبادت نمی‌کنم!؟

پرسید چگونه می بینید.

قال (ع) لم تره الابصار مشاهدۀ العیان ولكن رأته القلوب بحقایق الايمان لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بالآیات منعوت بالعلامات لا یجوز فی قضیته هو الله الذی لا اله الا هو.

فرمود چشم سر نمی بیند اما به چشم دل می بینم و به حقیقت ایمان درک می کنم فرمود خدا به حواس ظاهری درک نمی شود نباید حق را به دیدن احساسات و ادراکات مادی بشری قیاس کرد یا به ایما و اشاره نشان داد بلکه باید به دیده دل و ادراکات عقلی او را دید و عبادت کرد که او خدائی است یگانه نظیر و شبیه و عدیلی ندارد. اعرابی گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته ای و الله خدا بهتر می داند چه کسی را نماینده خود قرار دهد این خبر به نحو دیگر هم روایت شده است.

تعلیمات امام محمد باقر علیه السلام در توحید

سید مرتضی در امالی می نویسد یک اعرابی آمد نزد اباجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام گفت آیا خدای خود را دیده ای ارایت ربک حین عبدته؟؟ قال (ع) لم اکن لا عبد شیئا لم اره فرمود من معبودی را که نمی بینم عبادت نمی کنم. فقال کیف رأیته؟! فقال (ع) لم تره الابصار بمشاهدۀ و العیان بل رأته القلوب بحقایق الايمان لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بالآیات منعوت بالعلامات لا یجوز فی القضیه هو الله الذی لا اله الا هو

[صفحه ۱۸۰]

فرمود معبود به چشم سر مشاهده نمی شود بلکه به چشم دل و حقیقت ایمان مشهود می گردد خدای عالم به حواس ظاهر و قیاس به مردم نیست که هر که را با چشم سر بینیم شناسیم و اگر نبینیم شناسیم یا به گوش بشنویم تا بشناسیم بلکه باید به دیده بصیرت قلبی او را درک کرد و آثار و آیات معنوی او در دلها مشهور و آشکار است

بالعیان با بصیرت و بینائی فهمید - جایز نیست محلی را نشان دهید بگوئید این خداوند است نه بلکه او خالق زمان و مکان است و برتر و بالاتر از وهم و تصور مشار بالبنان است.

آن خدائی است یگانه که جز او خدائی نیست!! - اعرابی که این درس را شنید گفت الله اعلم حیث يجعل رسالته و نظیر آن را ذعلب یمانی از جدش امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه بیان فرموده است.

حضرت امام محمدباقر (ع) در تفسیر آیات توحید بسیاری از نکات یگانگی حق را درس داده و فکر مردم را به طرف مهندس بزرگ عالم آفرینش جلب فرمود و اندیشه متقن و محکمی درباره اینکه این عالم با این همه مواد طبیعی خود به خود به وجود نیامده و از قدرت و علم و توانائی یک خالق محیط و مدبری ساختمان شده که عقل بشر از درک ذات مقدس او عاجز است و تنها اقرار به وجود او از راه درک مصنوعات کافی است که در پیشگاه علم و قدرت و خلاقیت و حیات او سر تعظیم و اطاعت فرود آوریم و بدانیم که نه تنها ما بشر در محور گردش این فکر سیر می کنیم بلکه تمام موجودات در عالم سعه وجودی خود تسبیح و تقدیس و تحلیل وجود واجب الوجود حق را نمی نمایند به ظاهر این کرنش و تعظیم در تمام اعیان ثابتة موجود است که:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

تسلیم لامرالله

ابونعیم در حلیة الاولیاء به سند خود نقل می کند که محمد بن باقر العلوم می فرمود قال ندعو الله فیما نحب فاذا وقع الذی نکره لم نخالف الله عزوجل فیما احب. فرموده ما خدا را می خوانیم به آنچه دوست می داریم در این حال اگر مکروهی پیش آمد مخالفت با خدا می کنیم در آنچه دوست داشته ایم - اما نباید چنین باشد باید همه

جا تسلیم امر او شد اگر خوب یا بد به نظر ما آید در هر حال تسلیم امر او شویم که هر چه پیش سالک آید خیر اوست.

یک روز جمعی آمدند از کسالت مرض کودکان شکایت کردند دعا کنید خداوند شفا [صفحه ۱۸۱]

دهد و اگر خطری آمد که مرد فزع و جزع نکند تسلیم امر او باشید که ما این طور رفتار می کنیم اختیار نفوس با خداوند است هر که را بخواهد ثابت می گذارد و هر که را بخواهد می برد خوشبخت کسی که راضی به رضای او و تسلیم به امر او باشد. این درسی بود که جدش سیدالشهداء در آخرین لحظات زندگی داد صورت روی خاک کربلا در مقتل خود نهاده گفت الهی رضا برضاک و صبرا علی بلاک و لا معبود سواک.

و در آیات متعدد مانند آیات توکل و اطاعت امر و تسلیم و واگذاری کار خود به خدای عالم مخصوصا در خلال بیان خطب اخلاقی جدش تعلیماتی سودمند به اصحاب خود داده که می رساند در ضمن آموزش و پرورش علم و دانش اخلاق و تربیت آموخته و نفوس زکیه را تهذیب فرموده است.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اطاعت امر خویش خواند

ابوحمره ثمالی از امام ابوجعفر محمد بن علی الباقر (ع) روایت کرده که جدم رسول خدا در خطبه خود در حجة الوداع فرمود ایها الناس اتقوا الله ما من شیء یقربکم من الجنة و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عنه و امرتکم به فرمود ای مردم از خدا بترسید من شما را به اطاعت دعوت خود امر می کنم و مژده می دهم که هر کس اطاعت کند به جنان جاویدان و بهشت عدن خواهد شناخت - و از آتش سوزان مصون خواهد ماند فرمود ای مردم بدانید که هر چه را من شما را بدان امر می کنم موجب سعادت و تقرب شما به خدا می گردد و هر چه که شما را از آن نهی

می‌کنم سبب مصونیت و دوری شما از آتش جهنم می‌گردد من بد و نیک را آنچه لازم زندگی راقی بشریت به شما آموختم و برای شما جای عذری باقی نگذاشته‌ام تا در قیامت بدان متعذر گردید از خدای بترسید و آنچه گفتیم عمل کنید و آنچه که شما را از آن باز داشتم احتراز نمائید.

اخبار تاریخی امام محمدباقر علیه السلام درباره آدم ابوالبشر

علامه مجلسی در بحار از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که در ذیل ان الله خلق آدم علی صورتی فرمود خداوند حقیقت آدم را در صورت بشری قرار داد و این قالب عنصری را حامل روح انسانی مقرر فرمود.

و در آفرینش آدم خطاب به آب فرمود که شیرین باش تا بهشت را بیافرینم و شور

[صفحه ۱۸۲]

باش تا جهنم را آنگاه آب شیرین را بر مستی خاک زمین زده خمیره آدم را آفرید. از این بیان معلوم می‌شود بهشت همان شیرینی و عذوبت آب را که مایه حیات است دارد و جهنم تلخی و شوری جانگزای دارد.

امام محمدباقر (ع) فرمود آدم پس از خلق شدن ذریه خود را دید و آن ذریه در ذرات عالم وجود دید فرمود اگر آدم عصیان نمی‌ورزید اولاد او عاصی نمی‌شدند و اگر خداوند توبه او را قبول نمی‌فرمود توبه فرزندانش را نیز قبول نمی‌فرمود.

و نیز فرموده مکث آدم و حوا در بهشت هفت ساعت ربوبی بود و برخی هفت ساعت طبق ساعات دنیا نوشته‌اند و چون آدم به دنیا آمد دستور بنای کعبه به او داده شد و جبرئیل او را به مهندسی کمک نمود و خیمه‌ای زد تا او ساختن را فرا گیرد آنگاه کعبه را هم چنان که دید ساخت و نوری به آن کعبه تجلی کرد و افق آن کوهستان را روشن و منور نمود و چون کعبه را ساخت دور آن طواف نمود و عرض کرد پروردگارا هر عمل مزدی دارد مزد من چیست؟ خطاب شد هر چه می‌خواهی بخواه عرض کرد

پروردگارا مرا بیامرز و ذریه مرا هم بیامرز خطاب شد هر کس مانند تو اعتراف به تقصیر و معاصی کند می آمرزم آدم این دعا را خواند اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت التواب الرحیم لا اله الا انت و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت خیرالغافرین پروردگارا تو خدائی که جز تو خدائی نیست منزهی و سپاس مخصوص تست الهی من بد کردم و به خود ستم کردم مرا بیامرز که تو توابی و بخشنده ای بارالها تو یگانه بی نظیری که حمد مخصوص تست مرا به عمل بد مگیر و بیامرز که تو بهترین آمرزنده ای.

در تفسیر و لا تقربا هذه الشجرة از امام محمدباقر (ع) نقل است که فرمود ای آدم و حوا به این درخت نزدیک نشوید و این نهی تنزیهی بود.

در تفسیر و لقد عهدنا الی آدم من قبل فلنسی و لم نجد له عزمًا فرمود از آدم عهد و پیمان گرفتیم و او فراموش کرد و ما تصمیمی از او ندیدیم و این نسیان بر او مستولی شد.

درباره قتل هابیل به دست قابیل فرمود چون هابیل صاحب گوسفندان خوب و قابیل صاحب زراعت هابیل گوسفند فربه زکوة داده را به قربانی آورد و قابیل از محصول زراعتی

[صفحه ۱۸۳]

که ناپاک و تزکیه نشده بود و لذا از هابیل قبول شد و از قابیل مردود این حقیقت در ذیل آیه شریفه:

واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذقر باقر بانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الاخر. در این تعلیم آسمانی چنین می فهماند که باید قربانی دوست از بهترین مال مزکی باشد و از پلیدی حقوق مردم پاک باشد.

از امام محمدباقر پرسیدند خداوند حوا را از چه آفرید فرمود مردم چه می گویند گفته

شد می گویند از دنده های آدم فرمود دروغ است مگر خدای آفریننده عاجز است من از آبیم تا جدم شنیدم که فرمود از خمیره آدم مقداری زیاد آمد که حوا را از آن آفرید و آرامش خاطر او قرار داد و چون آبستن شد از حرکات تکاملی نطفه و علقه و مضغه و لحوم و کمال ساختمان و حرکت طفل خبر داد و حوا را از این ظرفیت خود و باروری رحم خبردار فرمود.

و بعدا خواهیم گفت که امام (ع) یک خبر جامع مفصلی بسیار مبسوط از ساختمان وجود آدم از صلب پدر تا رحم مادر و نشو و نمو و نمای او تا حشر و قیامت بیان می فرماید که واقعا شنیدنی است و با کشف علم امروزی باید سر تعظیم در پیشگاه علم و دانش آنها فرود آورد.

حضرت امام محمدباقر (ع) در مکتب خود به قدری منظم به آموزش و پرورش پرداخته که هر مربی و معلم را خیره و مبهوت می سازد از آغاز آفرینش آدم و سیر زندگی او و چگونگی خلقت آسمان ها و زمین و خانه کعبه و سبک زندگی از بنا و ساختمان و اعمال خیر و زراعت و فلاح و دام پروری و اینکه باید اموال به دادن حق فقرا و حقوق آسمانی مزکی گردد و روش پرورش زندگانی زناشوئی او را با علقه و محبت های متبادله بین زن و مرد همه را بیان می فرماید.

یاللعجب که بی خبران از اسلام چه نسبتها به بشر و دوره اول زندگی او می دهند آنچه مسلم است این است که آدم ابوالبشر پیغمبر بود و تمام وسایل تمدن و نیازهای زندگی را خود می دانست و به فرزندان آموخت دوره توحش و بربریت و بدویت خویشتن ناشناس نداشت

[صفحه ۱۸۴]

این نسبت ها همه افترا و کذب و دروغ است که کسی متمسک به ذیل تعلیمات پیغمبران بود مدنی و متدین و واقف به تمام امور و اسرار زندگی بود و آن کس که متمرّد بود زندگی بدوی و صحرائی و بیابانی داشت و اکنون هم همین منطق

حکم فرماست.

دوره بربریت و بدویت و سبعت امروز هم در صحراهای میان ملل منحنه و غیر واقع باقی و برقرار است و امام پنجم سیر کامل زندگی او را از آغاز آفرینش تا مرگ او در تفسیر آیات و بیان احادیث جدش نقل و تشریح و تعلیم فرموده است. و پس از شرح حال آدم و تعلیمات آداب زندگی حال نوح و کشتی سازی و نجات مؤمنین و غرق مشرکین را بیان فرمود و از قوم عاد و رسالت هود و سپس حضرت ابراهیم و داستان نمرود و ایمان خلیل الله و ارشاد و هدایت آن حضرت وصف می فرماید.

پس از آن از نبوت یعقوب و شرح حال پسرانش و حال یوسف که بهترین و شیرین ترین قصص بشریت در قرآن توصیف و تشریح فرمود نتیجه می گیرد هر بشری تسلیم امر حق گردید و سر در اطاعت خالق آورد رستگار و موفق شد و هر کس متمرد و منحرف و متکبر و متفرعن گردید به عذاب دردناک الهی گرفتار می گردد.

تفضیل کعبه بر سایر بقاع

زراره از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که فرمود پهلوی امام نشسته بودم رو به قبله بود فرمود اما النظر الیها عباده نگاه کردن بر کعبه عبادت است - آنگاه مردی آمد به نام عاصم بن عمر از طایفه بجیله گفت از کعب الاحبار شنیدم که می گفت کعبه هر صبح بر بیت المقدس سجود و تعظیم می کند

فقال (ع) کذبت و کذب کعب الاحبار معک و غضب - و قال (ع) ما خلق الله عزوجل بقعه فی الارض احب الیه منها ثم اوماً بیده نحو الکعبه و لا اکرم اعلی الله عزوجل منها لها حرم الله الا شهر الحرام فی کتابه یوم خلق السموات و الارض ثلاثه متوالیه للحج - سوال و ذوالقعدة و ذوالحجه و شهر مفرد للعمره و هو رجب

امام محمدباقر علیه السلام فرمود و کعب الاحبار هر دو دروغ گفته‌اید و در خشم شد فرمود خداوند هیچ بقعه‌ای را بیش از کعبه دوست ندارد زیرا به دست قدرتش خلق شده و هیچ مکانی عزیزتر از کعبه نیست زیرا آنجا را محل احترام و محل امان خلق قرار داد و در قرآن می‌فرماید روزی که آسمانها و زمین خلق شدند و اول نقطه‌ی زمین کعبه است که دو هزار سال قبل از آسمانها

[صفحه ۱۸۵]

آفریده شد و بعد از زیر آن زمین کشیده شد و پهن گردید تا قابل کشت و زرع شد و به احترام کعبه خداوند حج را در چهار ماه قرار داد شوال و ذی‌قعدة و ذی‌حجه که حج واجب در ماه ذی‌حجه است و ماه رجب مخصوص عمره است و این اختصاص نمونه بارز اهمیت کعبه و برتری بر بیت‌المقدس می‌باشد.

نبوت

درسی از مراتب نبوت عامه

حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره نبوت انبیاء اطلاعاتی بسیط و مفید به شاگردان خود تعلیم می‌فرماید - که در معارف بشری قبل از اسلام ما چنین اخباری را نمی‌دانستیم و پیشوایان اسلام بودند که مسلمین را به اخبار گذشته و آینده واقف ساخته و گرنه شما اوراق معارف ملل زنده و مرده را ورق بزنید از عالم آفرینش خبری نداده و چون کتب آسمانی را هم تحریف کرده‌اند آنجا هم اخباری صحیح نیست آنچه بشر از معارف و فرهنگ نظام عالم خبردار است از مکتب اسلام سرچشمه گرفته حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود جمعی از پیغمبران به جمعی مبعوث به رسالت شده‌اند و برخی به عامه مردم عصر ولایت داشته‌اند فرمود اما نوح پیغمبر اولوالعزمی بود که برای تمام مردم روی کره زمین مبعوث گردیده اما هود به قوم عاد تنها مخصوص گردید و صالح به جماعت ثمود در سن ۱۶ سالگی که اهل یک ده کوچک بودند در کنار دریا

و مجموع آنها چهل خانواده بیشتر نبود مبعوث شد و صد سال عمر کرد و شعیب به اهل مدین که چهل خانواده تمام نبود برانگیخته شد و ابراهیم خلیل الله پیغمبری برای کوهساران بود که دهی است از دهات عراق و آغاز نبوتش آنجا بود پس از آن مأمور مهاجرت شد و گفت انی مهاجر الی ربی سیهدین من هجرت می کنم به سوی پروردگار خود که به زودی مرا هدایت فرماید و من خلق او را هدایت کنم و هجرت او برای قتال بود اما اسحق پس از ابراهیم پیغمبر شد و یعقوب در زمین کنعان رسول آن مردم بود و از کنعان به مصر رفت و آنجا درگذشت و بدنش را به سرزمین کنعان آوردند آنجا دفن کردند.

یوسف در خواب دید یازده کوب و آفتاب و ماه به او سجده کردند که به زندان افتاد و از چاه برآمد به اوج ماه رسید و عزیز مصر شد.

اسباط دوازده نفر پیغمبر بودند که پس از یوسف رسالت داشتند و هر رسولی برای قومی بود تا موسی و هارون در مصر بوجود آمدند و بر بنی اسرائیل مبعوث شدند و یوشع بن نون بر بنی اسرائیل پس از موسی مشعلدار هدایت بود و بین او تا برانگیختن حضرت عیسی بن مریم

[صفحه ۱۸۶]

باز پیغمبرانی فرستاده که باز بعضی را ذکر کرده و برخی پنهان و مکتوم مانده عیسی بن مریم مخصوص بنی اسرائیل در بیت المقدس بود و پس از او دوازده تن از حواریون او بر جنیان و آدمیان مبعوث بودند تا پیغمبر خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی (ص) مبعوث به تمام مخلوق بر جن و انس گردید و او بر کافه خلائق ولایت و نبوت و رسالت خاصه داشت و پس از او اوصیای او علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین با یازده فرزندش وصی و جانشین او هستند که اسرار و رموز ودایع امامت را دست بدست می دهند تا روز قیامت

اوصیاء هر پیغمبر اولوالعزمی دوازده نفر بوده اند و در احتجاجات امام علیه السلام با

علمای مسیحی می‌فرمایند اوصیاء خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم مانند اوصیاء پیغمبران سلف دوازده نفر بوده که هر یک به وظیفه خود در هدایت و ارشاد بندگان خدا در هر عصری قیام و اقدام نموده و به نحو احسن مشعلداری کرده‌اند و نکته لطیف و قویترین شاهد بر این حقیقت این است که تمام پیغمبران آسمانی و کلیه اوصیاء وحدت کلمه داشته‌اند و قرآن شاهد مدعای این حقیقت است که می‌فرماید آمَن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملتکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک و الیک المصیر

۲۸۶ سوره‌ی بقره

وحدت کلمه در بیان توحید و ارکان عقیده و ایمان به خدا و ملتکه و کتب آسمانی و ارسال رسل و انزال کتب و اطاعت امر از وظایف اولیه مومن است و همین وحدت کلمه بود که میلیونها بشر را در هر عصری به سوی حق و حقیقت دعوت می‌کردند و یک وحدت عقیده و ایمان بوجود آورده نهایت در طرق استدلال توجه بیان آنها مختلف و براهین آنها متنوع بوده و گرنه در اصل دعوت به توحید تمام پیغمبران مردم را به خدا دعوت می‌کردند و مظاهر نیروی خارق‌العاده الهی را در مرائی و شهود مردم می‌گذاشتند

احوال ادریس پیغمبر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر درباره ادریس به نقل علامه مجلسی می‌فرماید که ادریس با یکی از شهریاران زمان به معارضه برخاست و گفت من پیغمبر خدا هستم و زن او ستمگر قهار فرستاد ادریس را کشتند و چون آمدند کشته او را ببینند نیافتند یا محلی دیگر دستگیر و کشته شد باز او را نیافتند تا ادریس از خداوند خواست که آنها به قحطی مبتلا شوند و خداوند به دعای ادریس برای آنها باران نبارید و در نتیجه آنها همه کشته شدند و گوشت بدنش خوراک سگان شهر شد

[صفحه ۱۸۷]

از حکایات ادريس اين است که فرمود او در غار کوهی است مرتب برای او طعام و غذا و آب می فرستادند تا برای امتحان سه روز آب به او ندادند عرض کرد پروردگارا روزی مرا قبل از مردن من قطع کردی خطاب شد ای ادريس سه روز آب بر تو قطع شد چه جزع و فزعی کردی چگونه راضی شدی که یک شهری را به قحطی و بی آبی مبتلا سازم و این حکایت می رساند که خدای ارحم الراحمین تا چه اندازه به بندگانش علاقمند و محبت دارد.

واذکر فی الكتاب ادريس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا خطاب شد روح ادريس را در آسمان چهارم و پنجم قبض نمایند [۴۶].

امام محمدباقر علیه السلام درباره نوح علیه السلام

در ذیل تفسیر آیه و لقد ارسلنا نوحا الی قومه امام محمدباقر علیه السلام فرمود میان آدم و نوح پیغمبرانی بوده اند که قرآن به منطوق و رسلا قد قصصناهم علیک و رسلا لم نقصصهم علیک نام آنها برده نشد برخی خود را آشکار می ساختند و بعضی پنهان البته ماموریت آنها بر حسب مقتضیات زمان بوده است و قرآن آنها را که نام برده از جهت طریقت موضوع مهمی بوده که به آنها استشهاد فرموده و گرنه غرضی از بیان تاریخ نداشته - آنگاه شرح دعوت نهصد و پنجاه سال نوح را توصیف می فرماید و در این مدت شریکی در دعوت نداشته است و قوم او تکذیب می کردند و خداوند به او کشتی سازی را آموخت تا دعای او را درباره قطع ریشه کفر و شرک مستجاب فرماید. سپس فرماید پس از نوح سام و بعد از او هود بوده و بین نوح و هود باز پیغمبرانی بودند که نامشان را غیر از خداوند کسی نمی داند آنگاه از نبوت هود در قوم عاد و تکذیب قوم عاد و نزول عذاب بر آنها بیان فرمود که در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نگاشته ایم. حضرت نوح بنده شاکری بود که درباره او فرمود انه عبدا شکورا و پیروان او به روایت

حضرت امام محمدباقر علیه السلام هشت نفر یا هشتاد نفر بوده‌اند که سوق الثمانین را تشکیل دادند و اولین بازاری است که ساخته شده یا اولین شهریست که بنا شد.

درباره ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره حضرت ابراهیم و اینکه جبرئیل خبر داد که ملک الموت بشارت خلت را در صورت جوانی سفید که دو جامه سفید پوشیده و از سرش آب و روغن می‌ریخت بیاورد.

آنگاه شرح حال حضرت ابراهیم را در روش توحید بیان می‌فرماید و حکایاتی از این [صفحه ۱۸۸]

مرد آسمانی نقل می‌کند که یک مصاحبه او را نقل می‌کنم.

حکایت

یک روز حضرت ابراهیم در بیابانی می‌گذشت مردی را دید به نماز مشغول است نشست کنار او تا نمازش تمام شد گفت برای کی نماز می‌خوانی پاسخ داد برای خدائی که من و تو را آفریده ابراهیم گفت از عقیده تو خوشم آمد منزلت کجاست گفت تو به منزل من نمی‌توانی بیائی پرسید چرا گفت آن طرف آب است پرسید چگونه بر آب می‌گذری گفت آب را می‌شکافم ابراهیم گفت شاید خدائی که آب را برای تو بشکافد برای من هم بشکافد من میل دارم امشب با تو در یک کلبه به سر ببریم برخاستند به راه افتادند تا به کنار آب رسیدند آن مرد عابد گفت بسم الله بر آب زد و رفت ابراهیم هم گفت بسم الله بر آب زد و رفت عابد تعجب کرد این چه مردی است که فرمانش بر آب جاری است گفت غذا چه می‌خوری جواب داد از این درخت میوه می‌گیرم میوه چیدند با هم خوردند ابراهیم گفت ای عابد در حق من دعا کن عابد گفت دعا نمی‌کنم تو دعا کن زیرا من شش روز است دعائی کرده‌ام مستجاب نشده

می ترسم باز مستجاب نشود پرسید حاجت تو چه بود - گفت در کنار رود جوان زیبا اندامی را دیدم که نوری از جبینش ساطع بود و کاکل از قفا افکنده و گاوی چند می چرانید که گوئی بر آنها روغن مالیده اند و گوسفندانی فربه نیکو داشت پرسیدم تو کیستی گفت من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستم من از خداوند مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنماید.

ابراهیم گفت اکنون به تو نموده و دعایت مستجاب شده من همانم که تو می خواستی بینی و او پسرم بود عابد شکر کرد که دعایش مستجاب شده ابراهیم را بوسید و گفت تو دعا کن من آمین می گویم حضرت ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات دعا کرد امام محمدباقر علیه السلام فرمود آن دعا نصیب شما مؤمنین هم می شود.

حضرت امام محمدباقر در پاسخ سائلی در ضمن شرح حال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود تا زمان آن حضرت مردم بی خبر می مردند و یک روز ابراهیم خلیل دید یک مویش سفید شده گفت الحمدلله که مرا تا این سن گناهی رخ نداده آنگاه عرض کرد پروردگارا برای مرگ علتی مقرر فرما که ثوابی به سبب آب بر میت برسد و موجب تسلی صاحبان مرض گردد خداوند تعالی درخواست او را اجابت فرمود امراض ذات الجنب و سرسام را بر آنها مسلط نمود و سپس امراض دیگر پدیدار شد. [صفحه ۱۸۹]

نگارنده گوید در آغاز آفرینش از همین امام علیه السلام روایتی دیگر در دست است که چون عزرائیل سبب احیاء ترکیب عنصری آدمی گردید خطاب شد تو خود باید باعث امانه مخلوق هم شوی و عرض کرد پروردگارا بندگانت دشمن و بدخواه من می شوند خطاب شد آن قدر بلا بر آنها مسلط کنم که تو را فراموش کنند و از این رو امراض شگفت آمیزی بر بنی آدم حمله می کند که راستی عزرائیل را فراموش می کنند.

اخبار امام محمدباقر علیه السلام درباره ذوالقرنین علیه السلام

در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان در طریقت موضوع علمی از طرف ائمه دین و قرآن مبین نوشتیم که خداوند کتب آسمانی را برای درس علوم ریاضی و طبیعی و فلکی نفرستاده ولی به جهت طریقت علمی را تعلیم فرموده است که از آن جمله وزن آسمانها و زمین و ساختمان و حرکت و تکامل آنها باشد.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام هم در بیان حال ذوالقرنین نکاتی را تعلیم فرموده که از آن جمله است می فرماید او پیغمبر نبوده ولی بنده شایسته‌ای بود که به مقام نبوت نزدیک شده و لذا او را بر ابر فرمانروائی دادند و ابر نرم و ملایم را او انتخاب کرد و ابر صعب با رعد و برق و غرش را برای صاحب الامر گذاشت که او سوار می شود و امام زمان سوار ابری می شود که بر همه زمینها احاطه دارد و پنج زمین آباد را با دو زمین خراب خواهد دید.

اکنون باید دید با عطف توجه سایر اخبار که زمینها را به جمع و گاهی مفرد آورده و به هفت یاد فرموده و گاهی به هفت طبقه یاد کرده که پنج طبقه آن آباد و دو طبقه آن خرابست از نظر علوم طبیعی و زمین شناسی و معدن شناسی چگونه است و ظاهر امر این است که معادن و منابع عنصری و فلزی در پنج طبقه به طور مخزن قرار دارد که قابل استخراج است و شاید آبادی آن به همین علت قابلیت استفاده باشد و در دو طبقه دیگر که به شکل مذاب و حرارت مرکزی است قابل استفاده نیست.

یا آنکه گفته شود زمین که سطح آن را آب گرفته در هفت قسمت است که پنج قسمت آن خشکی و آبادی و عمران شده و دو قسمت آن که سطح آب‌های متصل به هم می باشد خراب است و شاید علم و اکتشاف پس از این حقایق را روشن کند. امام فرمود ذوالقرنین بر تمام روی زمین حکومت داشت و با ششصد هزار سوار به حج رفت و این دعای او بود که دائم می خواند.

[صفحه ۱۹۰]

سبحان من هو باق لا یفنی سبحان من هو عالم لا ینسی سبحان من هو حافظ لا یسقط

سبحان من هو بصیر لا یرتاب سبحان من هو قیوم لا ینام سبحان من هو ملک لا یرام
سبحان من هو عزیز لا یضام سبحان من هو محتجب لا یری سبحان من هو واسع لا
یتکلف سبحان من هو قائم لا یلهو سبحان من هو دایم لا یسهو.

درباره حضرت یوسف علیه السلام

قسمت اعظم تفسیر سوره یوسف را حضرت امام محمدباقر علیه السلام بیان فرموده و نکات لطیفی که از این سوره احسن القصص در میان است از آن حضرت نقل شده که چون ما در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نوشته ایم تکرار سخن نمی کنیم. درباره حضرت ایوب و موسی و هارون تمام نکات تاریخی که نقل شده در ضمن تفسیر آیات شریف بیان فرموده است و درباره خضر و یوشع و حزقیل نیز اخباری را از آن حضرت نقل نموده اند و هم چنین درباره الیاس و لقمان و اشموئیل احادیث بسیار وارد است و تقریباً تفسیر سوره لقمان را با شرح حال داود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قضاوت های او بیان فرموده است و احوال اصحاب سبت را و سلطنت سلیمان را مفصل بیان از مواعظ و نصایح بیان فرموده است و سیره تاریخ حضرت یحیی و زکریا و مریم و عیسی (ع) را با سیر تاریخی آنها و نکات دقیقی که از آیات و احادیث مشهور بوده همه را از امام محمدباقر علیه السلام نقل فرموده است سپس احوال ارمیا و دانیال و عزیز و یونس و اصحاب کهف و رقیم و اخدود و خالد بن سنان و پیغمبرانی که در قرآن و حدیث خبری از آنها نبوده، امام محمدباقر علیه السلام از آنها خبر داده است که ما در کتاب تاریخ نقل کرده ایم.

رد شبهات مسیحین

در زمان امام محمدباقر علیه السلام که دامنه خلافت اسلامی از بغداد به اندلس کشیده شده بود مصریان قبطیان و مسیحیان اروپائی برای دیدن علمای اسلام مخصوصاً اهل

بیت طهارت و خاندان عصمت که به اتفاق دوست و دشمن اهل علم و فضیلت و تقوی بودند به طرف حجاز و عراق می آمدند و کم کم پای سیاحین باز شد و مترجمین قوت گرفتند و کتب یونانی و سریانی و فارسی و قبطی و عبری ترجمه می شد دامنه علم و فضیلت از زمان امام پنجم توسعه یافت مسیحین برای امتحان و آزمایش برای احراز هویت علمی پیشوایان اسلام به دربار خلفا می آمدند و چون اوایل قرن دوم شد و دامنه اختلاف سیاسی بالا گرفت فرصتی دست داد که مردم از هر طرف برای کسب علم و اطلاع

[صفحه ۱۹۱]

به دربار امام محمدباقر علیه السلام تمرکز یابند و معارض علمی هم نبود فرصتی بسیار مناسب رخ داد که این امام علیه السلام با فراغت تمام در گیر و دار سقوط بنی امیه و عروج بنی عباس مکتب خود را گشود و بسیاری می آمدند تحقیق علمی می کردند و موفق شده می رفتند از آن جمله علمای مسیحی بودند که درباره نبوت عامه و حضرت مسیح و مطالب و نکات علمی بحث می کردند و تا زمان امام رضا (ع) ادامه داشت و این جا اولین بحث استدلالی و احتجاجی و مناظره شروع می شود.

سؤال و پاسخ عالم نصاری

محمد بن جریر طبری امامی مورخ شهیر در کتاب دلائل الامامه به سند خود روایت می کند که هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد و در آن سال امام محمدباقر و پسرش جعفر صادق (ع) هم مشرف بودند.

جعفر بن محمد در مقابل حرم سپاس خدای نمود و بدین عبارت شکر و ستایش کرد.

الحمد لله الذی بعث محمداً بالحق نبیاً و اکرماً به فنحن صفوة الله من خلقه و خیرته من عباده و خلفاؤه فالسعید من اتبعنا و الشقی من عادانا:

سپاس و ستایش خدای یگانه را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیغمبری

برانگیخت و ما اهل بیت او را گرامی داشت و اکرام به علم و عصمت فرموده ما برگزیده خدا در مکتب ربوبی هستیم که در میان خلایق برازندگی داریم ما را از طبقه خوبان انتخاب شده و جانشین پیغمبر خود گردانیده سعادت‌مند کسی که پیروی ما کند و شقی و بدبخت کسی که با او دشمنی نماید.

مسلماً این سخن را شنید به هشام خبر داد که صادق در مقابل کعبه چنین گفت هشام گفت فعلاً متعرض او نشوید تا به دمشق برگردیم.

امام صادق فرمود چون به مدینه رسیدیم عامل هشام آمد که شما را دعوت به دمشق نموده‌اند یا به طرف شام رفتیم سه روز بودیم تا روز چهارم ما را اذن دادند که به ملاقات هشام برویم - چون وارد بر مجلس هشام شدیم او بر سریر سلطنت نشسته بود درباریان و لشکریان هم اطراف او بودند خودش و اقوامش مشغول تیراندازی بودند تا ما وارد شدیم گفت یا محمد ارم مع اشیاخ قومک گفتم ما برای تیراندازی نیامده‌ایم و پیر فرتوت شده دیگر از موقع تیراندازی ما گذشته است گفت اگر از تو گذشته از پسر ت که نگذشته است باید تیری بیندازی ببینم چگونه هستی فرمود مرا معاف دار گفت ممکن نیست دستور داد تیر و کمانی به من بدهند یکی از شیوخ بنی‌امیه که تیر و کمان را توزیع می‌کرد به من هم تیری داد

[صفحه ۱۹۲]

گفت بینداز من تیری به چله کمان گذاشته بر روی هدف انداختم دومی را داد باز تیر به تیر اولی وصل شد سومی و چهارمی را تا ۹ تیر داد همه پشت سر هم به هم متصل شد هشام در این حال نگران و مضطرب گردید بی‌اختیار گفت یا اباجعفر انت ارمی العرب و العجم - هشام که غرضش توهین و تویخ بود از این گفته پشیمان شد مدتی ما در مقابل او بودیم پدرم غضبناک شد و هر وقت غضب می‌کرد سر به آسمان بلند می‌نمود مردم می‌دیدند او غضب کرده هشام که این حال را دید گفت (بامحمدالی) نزدیک بیا بنشین پدرم روی سریر او نشست من هم همراه پدرم هشام هم خود در

طرف راست ما نشسته بود - گفت یا محمد لا تزال العرب و العجم تسودها قریش مادام
 فیهم مثلک الله درک من علمک هذا الرمی و فیکم تعلمته

گفت تا تو با چنین قدرت علمی و فنی در میان قریش هستی عرب و عجم در اسلام
 روسیاهی نمی بیند و تیراندازی تو نمونه علم و قدرت تو بوده - و آیا جعفر فرزند تو هم
 می داند تیراندازی را فرمود اهل مدینه در دوران جوانی تیراندازی و اسب سواری به
 فرزندان خود می آموزند و جعفر هم وارث علم و فضیلت اهل بیت نبوت است و آیه
 شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی حاکی اتمام نعمت و اکمال دین
 است که به ما خاندان نبوت و ولایت خاتمه یافته و کامل گردیده است.

هشام از این بیان باز غضبناک شد آنگاه سرش را بلند کرد گفت حاجتی داری بخواه
 پدرم فرمود آمدن من بدین صورت به دمشق موجب نگرانی و حشت اهل بیت من شده
 حاجت آن است که ما را به مدینه برگردانند - هشام گفت ما از دیدار شما محظوظ
 می شویم و با هم وداع کردند موجبات مراجعت ما را فراهم کرد برگشتیم که حرکت
 کنیم در میدان جمعی گرد آمدند مسائلی می پرسیدند از آن جمله قسیس «کشیش» و
 رهبانی بود که سالی یک روز می نشست مردم اطراف او می آمدند با او صحبت
 می کردند و فتوای او را می گرفتند اتفاقا این همان روز ملاقات و مجلس رسمی رهبان
 بود.

پدرم عبای خود را پهن کرد نشست من هم در کنار او نشستم مردم می آمدند مسائل
 خود را می پرسیدند - در این اثنا هشام رسید غلامان خود را فرستاد ببیند ما چه می کنیم
 جمعیتی هم از مسلمانان اطراف ما را گرفتند ضمنا عالم نصاری هم آمد در مجلس ما
 نشست او یک مسند سبز رنگی از حریر داشت که خدمتگزارش پهن کرد و نشست.

[صفحه ۱۹۳]

رهبان رو به پدرم نمود گفت آیا تو از امت مرحومه هستی پدرم فرمود آری من از امت
 مرحومه هستم.

أمن علمائها أم من جهالها

فقال ابي لست من جهالها

پرسید عالمی یا جاهلی فرمود جاهل نیستم گفت چند سؤال از تو دارم پدرم فرمود
پرس هر چه می خواهی.

رهبان گفت؟ از کجا شما می گوئید اهل بهشت می خورند و می آشامند و سخن
نمی گویند امام محمدباقر (ع) - از آنجا که جنین در حال جنینیت در شکم مادر
می خورد و می آشامد و سخن نمی گوید.

رهبان؟ - از کجا می گوئی که میوه های بهشتی همیشه تر و تازه و در دسترس همه اهل
بهشت است.

امام علیه السلام - ان ترابنا ابدًا یكون غضا طریا موجودا عند جمیع اهل الدنیا
فرمود خاک ما همیشه تر و تازه و موجود است نزد همه مردم دنیا
رهبان - گفت گمان می کنم تو از علمای امت هستی.

امام - گفتم از جهال نیستم قلت لست من جهالها

رهبان - گفت آن ساعتی که نه از ساعت شب و نه از ساعت روز است کدام است
امام علیه السلام - فرمود آن ساعت بین طلوعین است و ساعت از فجر است تا طلوع
شمس که در این ساعت هر کس در هر حال باشد آرامش دارد
رهبان - گفت به خدا قسم اکنون از تو سئوالی می کنم که نتوانی پاسخ دهی

امام علیه السلام - پرس

رهبان - نگاهی به طرف راست و چپ خود کرد گفت آن دو مولودی که در یک روز
متولد شدند و در یک روز مردند و یکی پنجاه سال و دیگری ۱۵۰ سال عمر کرد
کیست؟

امام علیه السلام - فرمود آن دو نفر یکی عزیز و دیگر عزیره یا عزیز بود که هر دو در
یک روز متولد شدند و در سال ۱۵۰ هر دو مردند - بدین شرح که عزیز بر الاغش

سوار شد به انطاکیه رفت و خوابش برد صد سال به خواب مرگ بود پس از آن خداوند او را برانگیخت و زنده نمود به خانه خود برگشت به طوری برادر و فرزندش او را نمی شناختند عزیز در آن موقع ۱۲۵ سال داشت که ۲۵ سال عمر کرده بود و [صفحه ۱۹۴]

برادرش ۱۲۵ سال داشت - و با هم بحث مفصلی کردند نشانه حقیقت امر را به خورش و آب و غذای خود که زاد و توشه او بود معرفی کرد و سپس با هم ۲۵ سال دیگر عمر کردند خداوند آن دو برادر را برد در حالی که عمر هر دو ۱۵۰ سال بود یکی ۵۰ سال و دیگری ۱۵۰ سال

رهبان گفت به خدا قسم تو مرا رسوا کردی والله که اعلم از همه هستی - اصحاب هشام این جریان را دیدند و به او گزارش دادند و ما هم برگشتیم سوار شدیم به طرف مدینه حرکت کردیم هشام دستور داده بود که ما را در شهرهای بین راه به شهر راه ندهند و پذیرائی نکنند.

چون به مدین رسیدیم درب شهر بسته بود پدرم بالای کوه شعیب رفت و همان ندای که شعیب پیغمبر کرده بود تجدید نمود.

و فرمود بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و نحن و الله بقیه الله فی ارضه - که شیخ و بزرگ مدین بیرون آمد و گفت ای اهل مدین اتقوا الله یا اهل مدین فانه قد وقف الموقف الذی وقف فیه شعیب حین دعا علی قومه فان انتم لم تفتحوا الباب جاءکم من الله العذاب و قد اعذر من انذر ففتحوا الباب و انزلونا [۴۷].

در روایت دیگر اندکی فرق دارد که ما مطلب را تا آنجا که به دیر راهب رسیده‌اند و مورد اتفاق است به طریق این روایت نقل می کنیم.

امام جعفر صادق علیه السلام که با پدرش بود می فرماید و در دیر جمعی را دیدیم که جامهای پشمینه درشت پوشیده و پیری بر بلندی نشسته و موی ابروهای او بر چشمهایش افتاده چون نظرش بر امام محمدباقر افتاد گفت آشنائی یا بیگانه

امام علیه السلام فرمود که از شما نیستم
 رهبان - از امت مرحومه‌ای
 امام علیه السلام - آری
 رهبان - از علمای امت مرحومه یا جهال آنها
 امام - از جهال نیستم
 رهبان - من از تو چیزی می‌پرسم یا تو می‌پرسی
 امام - تو هر چه می‌خواهی بپرس
 [صفحه ۱۹۵]

رهبان - بین ما و شما مورد اتفاق است که در بهشت درختی است آن را طوبی گویند
 ما می‌گوئیم اصل آن در سرای عیسی است و به عقیده شما در سرای محمد است و در
 خانه و بقعه نیست که از آن درخت شاخی سایه نیفکنده باشد اکنون بگو بدانم در دنیا
 نظیر آن چیست؟

امام محمدباقر علیه السلام - در دنیا نظیر آن آفتاب است که چون روز می‌شود در تمام
 خانه‌ها شعاع آن موجود است.

راهب - شما می‌گوئید اهل بهشت هر چه می‌خورند از طعام و شراب کم نمی‌شود در
 دنیا مثل آن چیست.

امام علیه السلام - کتابهای آسمانی است که همه تشنگان وادی علوم و دانش از آن
 سیراب می‌شوند و از آن چیزی کم نمی‌گردد - هر قدر دقایق و حقایق و تفسیر و
 تأویل و ظاهر و باطن آن استخراج کنند اصل آن همچنان باقی و برقرار است و از آن
 چیزی کسر نمی‌شود - همه اهل دیر آفرین گفتند

راهب - ما و شما گوئیم اهل بهشت از طعام و شراب آنچه می‌خورند بول و غایط
 نمی‌شود نظیرش در دنیا چیست؟

امام باقر علیه السلام - غذای شکم مادر که هر چه می‌خورند جذب می‌شود و دفع

نمی‌گردد

راهب - کلید بهشت طلا یا نقره است؟

امام علیه‌السلام - نه نقره است نه طلا بلکه کلید بهشت زبان مؤمنین است که به توحید گویا باشد!! و به ذکر خدا در حرکت آید در بهشت بدان باز می‌گردد

راهب - مسئله دیگری می‌پرسم که در آن بمانی

امام علیه‌السلام - پرس اگر پاسخ درست بشنوی به دین ما در می‌آئی

راهب - آری اگر پاسخ درست بدهی به مذهب شما می‌آیم

راهب - مرا خبر ده از دو برادری که در یک شب از مادر متولد شدند و یک روز از دنیا رفتند عمر یکی صد سال و دیگری دویست سال بود

امام علیه‌السلام - آن دو برادر عزیز و عزیز بودند پسران ارخیا که در یک روز متولد شدند و خدای عالم عزیز را به نبوت برگزید و پس از پنجاه سال که با هم به سر بردند روزی عزیز به دهی رسید که خراب شده بود و اهل آنجا هلاک شده بودند در آنجا باغی بود

[صفحه ۱۹۶]

که انگور و انجیرش رسیده بود و در سایه درختی به استراحت آرمید و از آن میوه‌ها بخورد و قدری انگور را شیره گرفت و مقداری میوه در سبیدی کرد و آن شیره را در کوزه یا مشکی نمود و پهلوی او بود که به خواب رفت

عزیز اکثر اوقات درباره قضا و قدر و جبر و اختیار و حشر و نشر فکر می‌کرد در آن وقت که خوابیده بود به فکر زنده شدن اهل آن ده افتاد که چگونه زنده می‌شوند و حشر و نشر می‌کردند در همان لحظات خداوند روح پیغمبر خود را قبض کرد و

جسدش را از چشم مردم پنهان داشت

باید متذکر بود که خداوند گوشت پیغمبران و انبیاء و اوصیاء خود را بر جانوران و حیوانات حرام کرده است - ضمناً طعام و شراب او را تازه نگاه داشت و الاغش را هم

قبض روح نمود سالها گذشت که آن ده به اهتمام یکی از پادشاهان آباد شد به شرحی که در تاریخ انبیاء نوشته‌ایم صد سال گذشت که عزیر پیغمبر به خواب بوده که باز خداوند روح او را به بدنش بازگردانید و فرشته‌ای را مأمور کرد پرسند (کم لبثت) چه قدر خوابیده‌ای - و چه مدت در اینجا زیست کرده‌ای؟

عزیر پیغمبر پنداشت آفتاب غروب کرده نگاه کرد آفتاب را دید گفت یک روز یا مقداری از روز هست خوابیده‌ام - آن فرشته گفت صد سال است تو خواب بودی اگر باور نداری به حمارت که مرکب سواری تو بوده نگاه کن که چگونه استخوانهای آن حیوان پوسیده است.

خطاب شد به عزیر که اجزاء پوسیده الاغ را از عروق و اعصاب و استخوان و لحم و جلد که خاک شده به هم جمع کن و ترکیب کن عزیر چنین کرد آن حیوان هم زنده شد گفت پروردگارا یقین کردم که بر همه چیز قادری و توانائی عزیر بر الاغ خود سوار شد به وطن برگردید و با برادر خود پنجاه سال دیگر زیست و زندگی نمود تا هر دو در یک روز به رحمت ایزدی پیوستند

در این روایت عمر عزیز دویست سال و عمر عزیر ۱۵۰ سال ذکر شده

راهب - چون این کلام را شنید بی اختیار بیهوش شد

امام محمدباقر علیه السلام - با فرزندش به منزل خود رفتند روز دیگر راهب فرستاد از آن حضرت مسائلی پرسد امام محمدباقر علیه السلام فرمودند اگر سؤال دارد بیاید منزل ما راهب با جمعی به منزل امام محمدباقر علیه السلام رفت

[صفحه ۱۹۷]

راهب - آیا محمد توئی

امام علیه السلام - نه فرزندزاده او هستم

راهب - نام مادرت چه بود

امام علیه السلام - مادرم فاطمه زهرا

راهب - نام پدرت چیست؟

امام علیه السلام - علی بن ابیطالب

راهب - تو پسر او هستی

امام علیه السلام - بلی

راهب - پسر شبیر یا شبیر

امام علیه السلام - پسر شبیرم

راهب - گواهی می‌دهم خدا یکی است و جز او خدائی نیست محمد (ص) جد تو رسول الله است و تو وصی او هستی این شهادت داد و همه آنها که در دیر راهب بودند مسلمان شدند

حضرت امام محمدباقر (ع) با فرزندش جعفر صادق (ع) به شام رسیدند

«بنابر این روایت ملاقات راهب قبل از وصول ورود به شام بوده است»

هشام بن عبدالملک از امام علیه السلام استقبال کرد و تعظیم و تکریم نمود و گفت بر من یک مسئله مشکل شده و علماء آن را نمی‌دانند شما این موضوع را برای من حل کنید

امام علیه السلام - پرس

هشام - بگو بدانم هر گاه امتی امام خود را بکشند خدای تعالی آنها را چگونه مجازات می‌کند

امام علیه السلام - چون ملتی امام و پیشوای آسمانی را بکشد هیچ سنگی و کلوخی را بر نمی‌دارند مگر اینکه در زیر آن خون می‌جوشد

عبدالملک - گفت راست است چون علی بن ابیطالب را کشتند بر سرای پدرم سنگی بزرگ بود که چون برداشتند خون تازه در زیر آن پیدا شد و من حوضی داشته در باغ خود و سنگ ریزه‌ها در اطراف آن بسیار بود و در قتل جدت حسین بن علی دیدم در زیر سنگ ریزه‌ها خون می‌جوشد

نگارنده گوید اگر ما قراین دیگری در اثبات این حقیقت نداشتیم این سخن را از این مرد باور نمی کردیم ولی مسلما او از پدرش شنیده و خودش دیده که زمین از قتل سیدالشهداء خون می جوشد

[صفحه ۱۹۸]

حضرت امام محمدباقر (ع) یک هفته در شام مهمان رسمی عبدالملک بود و بعد گفت آیا میل داری بمانی یا مراجعت به مدینه می کنی فرمود در کنار قبر جدم را بیشتر دوست دارم او اسباب مراجعت آن حضرت را با همراهان فراهم کرد به عزت برگشتند اما دشمنی و خصومتی ذاتی او بود و لذا پس از بیرون رفتن فرستاد یا قدم به قدم و منزل به منزل و ده به ده سفارش کنند که خوردنی و آشامیدنی به آنها ندهند و چیزی به آنها نبروشند و بخشش نکنند تا شاید از گرسنگی هلاک شوند.

چون امام محمدباقر (ع) به آن دیر راهب تازه مسلمان رسیدند - مطلع شد امام را با اصحابش ضیافت و مهمانی کرد و اکرام و احترام بسیار نمود چون والی شهر این خبر را بشنید راهب را گرفته زنجیر نمودند و به شام فرستادند. امام جعفر صادق (ع) این خبر را شنید غمناک گردید از پدر پرسید برای دوستی ما بر این شیخ اذیت و آزار کردند - حضرت امام محمدباقر فرمود ای فرزند غمگین مشو که بیش از دو منزل آنها را نخواهند برد که به رحمت حق واصل خواهد شد و از عبدالملک به او رنجی نخواهد رسید - و بعد خبر رسید که راهب از شرور ظلمه نجات یافت و به حق پیوست.

احتجاج

احتجاج یعنی چه؟

احتجاج در لغت به معنی ادعا و برهان و حجت و دلیل بر گفتار است که در مناظرات علمی بکار برده می شد و دو نفر در یک موضوع دلایل خود را ابراز می کردند تا هر

کس دلیل و حجتش قاطع تر بود او فائق می آمد.

در اصطلاح بحث علمی و استدلالی است که امام (ع) با مردم گمراه و نادان نموده اند یعنی کسانی که در اشتباه و ضلالت افتاده اند یا در جهالت و نادانی مانده اند یا فکر آنها منحرف است درست نمی توانند فکر کنند از وظایف امام است که با این طبقات بحث و احتجاج نموده آنها را از شبهات و انحراف فکری نجات بخشند و القاء شیعه را ملغی نمایند.

این وظیفه اولیه ائمه معصومین است که در هر مورد کسی لجاج و عنادی داشته یا القاء شبهه می کرده یا دلایل و براهین ناروا و سستی به مغالطه می آورده که افکار را منحرف نموده تعمداً یا تنکراً مردم را گمراه می کردند امام علیه السلام با آنها احتجاج می کرده و مطلب مورد بحث را طرح فرموده با سؤال و جواب بسیار ساده او را هدایت فرموده به کمال مطلوب می رسانده و اکثر اوقات هم این احتجاجات در حضور اصحاب طرفین بود تا مردم

[صفحه ۱۹۹]

خوب از حقیقت و ماهیت مورد بحث استفاده کنند آغاز این احتجاجات از پیغمبران آسمانی به دستور ربانی شروع می شده تا پایه و ارکان توحید بر مبانی صحیح استوار گردد و توحید در اذهان و افکار تثبیت شود مردم معتقد و مؤمن به یگانگی حق شوند این احتجاج توحیدی قرنهای گذشته داشته نهایت شدت و ضعف یافته و مدتی احتجاج برای اثبات وجود خداوند در قبال طبیعین شده و قرنهای دربار یگانگی واجب الوجود در قبال مشرکین احتجاج نموده اند و سالها احتجاج برای بی نظیری حق و ضد و ند و عدو شبیه و عدیل بودن شده در اسلام بیشتر احتجاجات برای اثبات صفات جمال و جلال حق بوده است که این درس را حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) ثامن الحجج به این بحث خاتمه داده و انواع صفات جمال و جلال را در بحث اسامی لطیف و قهار - جابر و غیره بیان فرموده که دیگر برای کسی که در مکتب توحید درس

خوانده باشد هیچ گونه ابهامی درباره توحید برای او باقی نمی ماند.

بحث تحلیلی و تحقیقی و تتبعی توحید بوجود ائمه اطهار علیهم السلام تا وجود مقدس رضوی (ع) پایان یافته.

و در مجلس رسمی مأمون الرشید امپراطور بزرگ اسلام و حضور محققین علمای ملل و نحل این بحث خاتمه یافت و بقیه ائمه شارح و مبین آیات و تفسیر این بحث بوده اند. اما بحث احتجاج نبوت و ولایت نیز از پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین و امام زین العابدین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق به حد کمال خود رسید و کسانی که این کلاسهای درسی را دیده باشند برای آنها نیز ابهامی درباره نبوت عامه و خاصه باقی نمانده است. اما بحث ولایت و خلافت را نیز از امام پنجم تا امام هشتم به حد کمال رسانیدند و آخرین بخش نبوت را حضرت امام رضا با جاثلیق نصاری در حضور مأمون نمود و آخرین بحث ولایت و خلافت و امامت را خود مأمون در حضور علماء اعلام عصر هم در مرو و هم در بغداد ادامه داد و معتقد بود که خلافت حق ثابت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و ابن شهر آشوب هم با قبول این حقیقت خودش قائل شده که مفضل بر فاضل تقدم جسته و گرنه افضل و احق و اعلم از امیرالمؤمنین علی (ع) نبوده و نیست. در کتب احتجاج از پیغمبر (ص) خاتم النبیین تا حضرت صاحب الامر (ع) احتجاجات هر یک را نقل کرده اند که این خود نیز یک مکتبی است به شرط آن که خواننده این کتاب سرمایه علمی و اطلاعات قبلی داشته باشد تا از آن استفاده کند و مطالب را از هم مجزا نموده

[صفحه ۲۰۰]

ورود و خروج مطلب را با طریق بحث و استدلال و بیان برهان و امتیاز آن از جدل و مغالطه و خطابه و شعر و غیره ممیز و مشخص نموده به حقیقت علمی واقف گردند. اولین قدرت علمی احتجاج با شخص رسول الله (ص) بود که به زبان وحی و الهام با علمای یهود و نصاری مباحثه و حتی مباحثه فرمود و امیرالمؤمنین علی (ع) در خطب

نهج البلاغه همان مطالب را به يك قالب الفاظ روشن تری ریخته تشریح و تصریح و تجزیه و تحلیل فرموده است - دوران امامت حضرت مجتبی و سیدالشهداء اقتضاء بحث نمی داد زیرا بیدادگری معاویه و آل زیاد و آل سفیان و غیره فرصتی به مردم برای اصغاء تعلیمات ائمه علیهم السلام نداد حضرت امام سجاد (ع) هم به مقتضای زمان و مکان تعلیمات خود را در سایه درس تفسیر و فقه و ادعیه و اذکار به نام صحیفه سجادیه آموخته است ولی چون میدان به دست امام محمدباقر (ع) رسید از فرصت اختلافات سیاسی استفاده کرد و شروع به احتجاجات و تعلیمات عالییه پرداخت که مبانی مکتب جعفری را تشدید فرموده است.

برای کسانی که به کتب تاریخ و حدیث و رجال ادوار فقه اسلام مخصوصاً فقه جعفری و امامیه اثنی عشریه وارد هستند معلوم است که اصحاب امام محمدباقر (ع) اکثر همان اصحاب امام جعفر صادق (ع) می باشند و این مکتب شالوده و اساسش به دست حضرت امام پنجم ریخته شد و امام ششم آن را مرتب و منظم و مرتب نمود توسعه و انتشار فرمود و لذا چون از شاگردان امام ششم دعوی فقاہت و مذهب خاصی بنابه رهبری سیاست نمودند به نام جعفری شهرت یافت.

احتجاجات امام محمدباقر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر (ع) با مردم عصر احتجاج علمی می کرد تا اشتباهات آنها را برطرف فرماید یکی از کسانی که در اشتباه بود علی بن محمد بن المنکدر است که از مشاهیر زهاد آن عصر بود و چنانچه از اسمش هم ظاهر است کدوراتی روی قلب او را گرفته که به انوار لامعه علوم و حقایق به آسانی واقف نمی شد چنانچه اگر زهاد خشک که مورد حملات عرفا مخصوصاً حافظ شاعر شیرازی به همین جهت است و یکی از متأخرین در وصف آن گفته:

زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبیح

از ترس تو سوراخ به سوراخ گریزد

شیخ مفید در ارشاد می فرماید: محمد بن منکدر می گوید پسر علی بن حسین را در یک ساعتی خارج از شهر مدینه ملاقات کردم که دو غلام همراه او بودند. و خود بنفسه مشغول زراعت

[صفحه ۲۰۱]

و فلاحی و باغبانی بود و گاهگاهی بر غلامان تکیه می کرد و نفس سردی می کشید تا خستگی را رفع کند گفتم ای فرزند پیغمبر تو با این سن و این بدن فربه در این ساعات گرم و آفتاب سوزان برای طلب کار و فعالیت می کنی امام نزدیک آمد و هر دو کنار نهری رفتیم نشستیم در حالی که عرق از پیشانی او می ریخت - گفتم ای آقا تو بزرگ قریش هستی باید در این موقع آسایش کنی و جوانان و غلامان تو کار نخلستانها و مزارع را انجام دهند چرا در طلب دنیا این اندازه کشش و کوشش می کنی؟

فرمود: قال (ع) لو جائنی و الله الموت و انا فی هذه الحال جائنی و انا فی طاعة من طاعات الله اکف بها نفسی عنک و عن الناس و انما کنت اخاف الموت لو جائنی و انا علی معصیة من معاصی الله.

فرمود اگر در این حال که در راه اطاعت امر حق و انجام وظیفه سعی و عمل می کنم مرگ گریبان مرا گرفت خوشحالم که در حال بندگی و اطاعت بوده ام ترس و بیم از آن است که مرگ بیاید وقتی گریبان مرا بگیرد که در حال معصیت باشم.

این درسی بود که امام محمدباقر به مسلمین داد که در حال بین پنجاه و شصت سالگی شخص بیل و اره و داس در دست داشت و به زراعت و آبیاری و حرس و غرس اشجار و آب دادن مزارع می پرداخت و آن را عبادت و اطاعت می دانست چه عبادت تنها به نماز نیست نه آنکه نماز نخوانند و به این خدمات خود را عابد و مطیع بدانند از این طرف افراط و تفریط کنند نه بلکه باید به واجبات عمل کرد و در دنیا هم برای خیر به مردم که مصداق اتم و اکمل نیکوکاری در زراعت و فلاح است سعی و عمل نمود

که لیس للانسان الا ما سعی - بدترین صفات بشری این است که کل بر جامعه باشد و مفت خور شود یعنی کاری برای اجتماع انجام ندهد و از دسترنج دیگران ارتزاق نماید که این بحث را در مکتب اسلام مفصل بیان کرده ایم.

باری محمد بن منکدر گفت یابن رسول الله اکنون مرا موعظه ای بفرما من تو را موعظه کردم تو هم مرا موعظه ای کن حضرت فرمود موعظه این است که تو گمان نکنی باید وقت تنها صرف ذکر شود باید کوشش و کوشش نمود و برای امرار معاش قیام و اقدام کرد عبادت این نیست که تو به جای کسب معاصی نماز بخوانی و اگر کسی برای امرار معاش خود را به زحمت انداخت او را طالب دنیا یا حریص و ولوع به دنیا بشناسی ای منکدر بدان که افضل عبادت طلب معاش از راه کسب حلال است که انسان به نفس خود قیام کند و روزی حلال به دست آورد

[صفحه ۲۰۲]

فرمود هر کس شخصا قیام به تهیه نفقه خود و عیال و اولاد خود نماید افضل عبادات را انجام داده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش نقل فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ملعون ملعون من القی کله علی الناس دور است از رحمت حق و رانده شده از لطف خداست کسی که کل بر جامعه شود این محمد بن المنکدر از صوفیان عصر امام باقر علیه السلام بود و او مانند طاوس یمانی و ابراهیم ادهم و سایر متصوفه بود که فقط به ذکر خفی و جلی می گذرانید و دنبال کار و کسب نمی رفت اما شریعت اسلام این مکتب سوفیست را تحریم فرموده و مکتب اسلام را گشوده که بشر باید از راه دنیا به دین بگردد و به آخرت باقی برود با عقل و علم و با سعی و عمل با شهوت و غضب با زهد و تقوی با صفات متضاد مبارزه کند تا به کمال عقلی و علمی و شاهد مطلوب برسد انزوا و رهبانیت تنها ذکر - تصوف و یا علی مدد درد دین و دنیا و اجتماع بشر را دوانمی کند به زبان پیغمبر خدا و ائمه دین ملعون و منفور است باید تا آدمی زنده است در سرما و گرما کار و فعالیت کند از

دسترنج خود تغذیه نماید و رزق حلال به دست آورد زن بگیرد کاسبی کند بخورد و بخوراند تا سعادت مند شود چنانچه قرآن هم فوز و فلاح را در سایه همین درس فضیلت تضمین فرموده است.

احتجاج با عبدالله بن معمر الیشی درباره متعه

علامه اربلی در کشف الغمه می نویسد به نقل نثر الدرر که عبدالله بن معمر لیشی گفت یا ابوجعفر مرا درباره متعه فتوی ده چه کنم.

فقال احلها الله فی کتابه و سنها رسول الله و عمل بها اصحابه

فرمود قرآن دستور داده پیغمبر سنت نهاده و اصحاب رسول خدا عمل کرده اند.

عبدالله گفت عمر نهی کرده است فرمود پس تو بر قول رفیقت عمل می کنی و من بر

قول پیغمبر خدا که زبان وحی و الهام ربوبی بوده است.

پرسید کدام زنان را می توان متعه کرد فرمود آن زنی که مانع شرعی نداشته و راضی

باشد فرمود خداوند برای رفع مشکل زندگی شما متعه را حلال نمود تا زن و مردی در

فشار رفع غرایز طبیعی نباشند و کارشان به زنا و فساد و فحشاء نکشد عبدالله از این تعلیم

مشعوف شد و گفت و الله شماها میوه درخت علم و فضیلت هستید که مردم را به

وظیفه خود هدایت و ارشاد می فرمائید.

[صفحه ۲۰۳]

در همین یک درس اجتماعی از روی انصاف و وجدان با توجه به قوانین سایر

کشورهای غیر مسلمان و مذاهب عالم بشریت ملاحظه فرمائید آنهایی که طلاق ندارند

و حق گرفتن یک زن بیشتر ندارند چه میلیون ها دختران و زنان آنها به فحشاء گرائیده و

در آن به فحشا مبادرت می کنند اسلام دین سهله و سمحه برای تسهیل کار بشر که

فرمود یرید بکم الیسر و لا ارید بکم العسر منظور ما آسان کردن کار شما ای مسلمانان

بود نه گره بر روی گره زدن و مشکل به وجود آوردن چقدر کار مسلمین در متعه و زن

منقطعه و صیغه آسان شده و چه خاندان‌های توانا از خانمان‌های ضعیف پرستاری می‌کردند.

تمسک به سنت

قال (ص) من تمسک بستنی فی اختلاف امتی کان له اجر مائه شهید امام محمدباقر علیه‌السلام از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که هر کس به سنت من عمل کند و احکام شرع را مجری دارد اجر یک‌صد شهید دارد و اهمیت سنت و پیروی از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایات بسیاری از ائمه معصومین (ع) نقل شده است.

هر کس تمسک به سنت پیغمبر کند و به روش رسول خدا که به وسیله اهل بیت او در مدت سیصد سال تا اواخر قرن سوم به مردم تعلیم می‌شده و هیچ اختلافی سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله در احادیث شیعه امامیه نداشته و ندارد خداوند او را در زمره شهداء و فداکاران اسلام محسوب دارد و مراد از این فداکاری راه رستگاری و فوز و فلاح است که با عمل بدان بر همه ملل فائق خواهند آمد و به ثبوت رسیده که عمل به سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله موجب رستگاری و نجات معنوی و نجات از مهلکات دنیوی می‌باشد.

احتجاج با قتاده بن دعامه بصری

ابن حجر در تهذیب التهذیب روایت می‌کند که قتاده مردی فقیه و حافظ قرآن بود و با محمد بن علی الباقر احتجاج نموده - ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم مردی مسلمان وارد شد سلام کرد گفتیم تو کیستی گفت از اهل کوفه‌ام گفتیم که را می‌خواهی گفت آیا شما ابو جعفر محمد بن علی را می‌شناسید گفتیم آری؟ - با او چکار داری گفت اگر تو هستی بین حق و باطل را برای

من بیان کن گفتیم نه - رو به من کرده گفت ای اهل کوفه شما طاقت دیدن محمد بن علی را ندارید - اکنون اگر او را می شناسید به من راهنمایی نمائید در این اثنا هنوز سخنش تمام نشده بود ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام وارد شد در حالی که مردم [صفحه ۲۰۴]

خراسان اطراف او را گرفته بودند و از او درباره مناسک حج مسائلی را می پرسیدند تا آنکه پاسخ آنها را داد به جای خود در مدرسش نشست اصحاب و مردم هر یک مسائلی داشتند و حوائجی به عرض رساندند همه را پاسخ داد و رتق و فتق مهم امور معنوی و مادی مردم را نمود تا نوبت به آن مرد بصری رسید فقال له من انت قال انا قتاده بن دعامة بصری

فرمود تو فقیه اهل بصره هستی گفت بلی فرمود وای بر تو می دانی خداوند عالم خلق را آفرید و برای آنها حجتی منصوب نمود که آنها از او تاد و نجباء و علماء زمین هستند آنها قبل از مأموریت برگزیده و تربیت شده مکتب ربوبی می باشند عرش الهی بر سر آنها سایه انداخته قتاده ساکت شد امام باقر علیه السلام فرمود خداوند حال تو را اصلاح فرماید فرمود من به جای فقها نشسته ام و قدم جای پای ابن عباس گذاشته ام و در خود به سبب و قوت علمی اضطرابی ندارم اما تو چگونه برای مردم فتوی می دهی که اطلاعی نداری فرمود می دانی کجا نشسته ای در خانه خدا در محلی که باید الحان ندای حق بالا رود و در بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له بالغدو و الاصال - رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکوة فرمود آیا تو این مقام را می شناسی و بر آن تکیه زده ای آیا تو فقیه امتی یا من قتاده گفت و الله تو هستی اما این خانه از گنج و آجر است حضرت تبسمی کرد و فرمود خوب مسائلت را پیرس. [۴۸].

گفت اگر از مرده حیوانی تخمی بیرون آید حلال است یا حرام فرمود حلال است زیرا نه خون است و نه عروق و استخوان و غیره فرمود آیا تو آن تخمی که از مرغ مرده خارج شود می خوری یا نه گفت نه؟ فرمود اگر آن تخم را زیر پای مرغ گذاشتند و

مرغی شد آن مرغ را می خوری یا نه گفت آری فرمود چه فرق می کند این همان تخم مرغ است چرا تخم آن را نمی خوری مرغ شد می خوری؟ فرمود نه تخم مرغ و نه مرغ از تخم بیرون آمده هیچ یک حرام نیست اگر تو پنیری را از بازار مسلمین خریدی می پرسی که چگونه پنیر گرفته ای گفت نه فرمود این هم همان حال را دارد بر تو حرجی نیست.

احتجاج با ابوحنیفه

ابن شهر آشوب در مناقب از ابی القاسم طبری الکانی در شرح حجج اهل بیت می نویسد امام ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام در مسجد نشسته بود و به تعلیمات عالی و معارف اسلامی اقدام می فرمود

[صفحه ۲۰۵]

ابوحنیفه ایستاده بود حضرت به او فرمود ای ابوحنیفه تو مردی مشهور هستی من دوست ندارم که پهلوی من بنشینی او اعتنائی نکرد و نشست و اصحابش هم اطراف او را گرفتند.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام با اصحابش نشسته بودند ابوحنیفه گفت تو امام هستی فرمود نه [۴۹] گفت مردم کوفه دسته ای گمان می کنند تو امام هستی فرمود چه مانعی دارد گفت به آنها بنویس که من امام نیستم فرمود اطاعت مرا نمی کنید چه لزومی دارد اما من حاضرم در غیاب آنها و در حضور اصحاب تو احتجاج کنیم و بحثی نمائیم من به تو می گویم پهلوی من بنشین اطاعت نمی کنی چگونه مردم کوفه اطاعت مرا می کنند ابوحنیفه قدرت بر پاسخ نیافت و از ورود بحث علمی و احتجاج عذر خواست.

ابن جوزی می نویسد ابن سعد در طبقات نقل کرده ابویوسف از ابی حنیفه پرسید آیا تو محمد بن علی باقر را ملاقات کردی و با او سخنی گفته ای بحثی کرده ای گفت ملاقات

کردم و پرسیدم آیا خدا اراده معصیت می کند فقال ابو جعفر علیه السلام افیعصی قهرا، ابوحنیفه می گوید جوابی نداشتم به او بدهم ماندم در پاسخ او. این احتجاجات نشان می دهد که در اولین کلمه سؤال درمانده شده مطلب به تصریح و تشریح و استدلال نرسیده است.

احتجاج با عبدالله بن نافع بن ازرق

عبدالله پسر نافع ازرق که از خوارج بوده به نقل کلینی (ره) در کافی می گوید چون ما از جنگ نهروان حساب خود را جدا کردیم با آل علی علیه السلام تماس و آشنائی نداشتیم و من نمی دانستم از اولاد او کسی عالم و دانشمند باشد و این خود اول جهل او بود تا پرسید امروز از اولاد علی کسی هست علم و دانش داشته باشد گفتند آری محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب من رفتم با بزرگان اصحاب او تا به مدینه رسیدیم و اجازه گرفتیم او را ملاقات کنیم تا بر او وارد شدیم گفت این عبدالله نافع است؟؟ پرسید با ما چه کار داری شماها که از ما بریدید و به دیگران پیوستید!! ابوبصیر گفت جعلت فداک این مرد گمان کرده که اگر عالمی باشد و بداند که علی اهل نهروان را کشته با او به دشمنی بر می خیزد و اگر چنین کرده ظلمی نکرده است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود آیا میل داری با هم سخن بگوئیم گفت آری فرمود فردا

[صفحه ۲۰۶]

صبح بیا تا مقداری صحبت کنیم آن روز رفت و فردا با بزرگان اصحاب خدمت امام محمدباقر علیه السلام آمد امام باقر علیه السلام فرمود تمام مهاجرین و انصار و علمائی که در مدینه هستند حاضر کنید بشنوند آنگاه یک خطبه مفصلی خواند و بیاناتی کرد که پاسخ انحراف و اشتباه و مغلطه آن خارجی بود بدین شرح.

متن خطبه

بعد الحمد و الثنا الحمد لله الذی اکرمنا بنبوته و اختصنا بولایته یا معشر ابناء المهاجرین و الانصار من کانت عنده منقبه بعلی بن ابیطالب فلیقم و لتحدث

فرمود هر کدام از شماها خاندان مهاجر و انصار منقبتی از علی بن ابیطالب شنیده یا دیده‌اید بیان کنید همه حاضر بودند که آنچه می‌دانستند بگویند اما خود عبدالله بن نافع ازرق خارجی برخاست گفت من خود یک روایتی از مناقب علی دارم که بیان می‌کنم و آن قائل به کفر علی بن ابی طالب پس از تسلیم حکمین است سپس حدیث خیر را نقل کرد گفت:

قال (ص) لاعطین الرأیة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه.
ابوجعفر فرمود در این حدیث چه می‌گوئی گفت در این حدیث شکی ندارم اما بعد از آن کافر شد.

فقال ابوجعفر ثکلتک امک فرمود آیا خدا علی بن ابیطالب را دوست می‌داشت درحالی که می‌دانست او اهل نهروان را خواهد کشت یا نه؟ اگر بگوئی می‌دانست و او را دوست می‌داشت تو کافر شدی و اگر بگوئی دوست می‌داشت درحالی که می‌دانست او معصیت می‌کند یا نمی‌دانست که معصیت می‌کند نسبت به خدا کافر شدی که انکار علم او کردی.

خداوند علی را آفرید و او را می‌شناخت و به کار او واقف و عالم بود و عمل او را اطاعت خود می‌دانست که او را دوست می‌داشت و دوستی او موقتی و ظاهری نبود -
آنگاه امام محمدباقر فرمود برخیز برو که تو کینه‌توز و دشمنی او برخاست گفت ای والله که خوب سفید را از سیاه جدا می‌کند و خدا می‌داند به چه کس رسالت خود را واگذار نماید.

الله اعلم حیث یجعل رسالته.

[صفحه ۲۰۷]

احتجاج با نافع بن ازرق که از رؤسای خوارج عصر بود

این مرد از خوارج نهروان از ازارقه منشعب شده و به نقل شیخ مفید آمد حضور امام علیه السلام از حلال و حرام سؤال کرد و بیشتر این مسائل که این طایفه منافق یا مخالف یا دشمن و بداندیش طرح می کردند مسائل استهزائی بود نه استعلام واقعی - او می خواست اعتراض کند که چرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برای حکمین تسلیم شد امام علیه السلام پس از سؤالش فرمود جدم امیرالمؤمنین خونهایی که ریخت برای رضای خدا در راه ارشاد و هدایت خلق بود و حکم او حکم پیغمبر و حکم پیغمبر حکم خدا بود و چنانچه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرآن فرموده هر کجا به اختلافی برخوردید حکم معین کنید که آن حکم ها با توحید به تعلیم قرآن حکومت کنند فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها ان یريدا اصلاحا یوفق الله بینهما - و شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوات خود چنین سیره را عمل می کرد چنانچه سعد بن معاذ را در بنی قریظه حکم قرار داد و حکم او را امضاء فرمود:

امیرالمؤمنین علیه السلام امر به حکمین فرمود که طبق حکم قرآن عمل کنند نه خدعه و مکر ورزند و حتی شرط فرمود ان یحکما بالقرآن و لا یتعدیاه و اشترط رد ما خالف القرآن من احکام الرجال و چون حکم آنها حکم خلاف قرآن بود حاضر و تسلیم آن حکم نشد و بعد هم باز به حال جنگ قیام کرد که نمونه بارز عدم تسلیم حکم حکمین و مخالفت با حکم بغیر ما انزل الله بود بنابراین امیرالمؤمنین کی به حکم حکمین راضی شد و کجا تسلیم گردید که شما خوارج بهتان و افتراء می بندید و حساب خود را از اطاعت او جدا کردید.

احتجاج با هشام ابن عبدالملک

شیخ مفید روایت می فرماید که زهری گفت هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد و داخل مسجدالحرام شد و بر دست سالم غلامش تکیه کرد و این رسم بزرگان عرب

بود که غلامان را همراه خود می بردند و در طول راه و بین هر کاری چون خسته می شدند بر دست غلامان خود تکیه می کردند تا لحظه ای آرام شده رفع خستگی کند و باز شروع به کار خود نمایند.

در این موقع امام محمدباقر علیه السلام در مسجد نشسته بود سالم به هشام بن عبدالملک گفت یا امیر این محمد بن علی بن الحسین است که وصف او را شنیده ای مردم عراق مفتون او هستند هشام گفت برویم به سوی او بگو خلیفه می گوید ما الذی یا کل الناس و یشربون الی ان یفصل

[صفحه ۲۰۸]

بینهم یوم القیمه رسید روز قیامت مردم چه می خورند و می آشامند تا حساب آنها تصفیه شود.

فقال ابو جعفر یحشر الناس علی مثل قرص النقی فیها انهار متفجره و یا کلون و یشربون حتی یفرغ من الحساب فرمود مردم محشور می شوند مانند قرص النقی - قرص نقی «النقی کغنی الخبز الابيض الذی نخل مره بعد مره» آنها مانند درختان سفیدی که چون نان سفید و چون نخل خرما یکی پس از دیگری وارد می شوند در آنجا انهاری منفجر می شود که از آن می خورند و می آشامند تا وقتی که به حساب آنها رسیدگی شود و فارغ گردند.

هشام دید جواب دندان شکنی شنید باز به غلامش گفت برو پیرس آیا شما آنها را به اکل و شرب مشغول می کنید.

فقال ابو جعفر هم فی النار اشغل و لم یشغلوا عن ان قالوا - افیضوا علینا من الماء و مما رزقکم الله.

فرمود حرارت آتش آنها را مشغول می کند تا آنجا که به ما می گویند از آن آب که در اختیار شماست به ما جرعه ای ببخشید.

اینجا هشام می خواست امام محمدباقر را تحقیر کند و استهزاء نماید این وصف کفاری

مانند هشام بود که در آخرت چنین خواهند بود و لذا او پاسخ دندان شکن و زهرناک خود را شنید و ساکت شد.

این روش شوم و مشثوم خلفای اموی بود چنانچه در تاریخ زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام نگاشتیم معاویه و آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان که خودشان مردان بی شخصیت و سخیف الفکر و لئیم الطبع بودند دور هم جمع می شدند که آل محمد را تحقیر کنند ولی از آنجائی که خداوند به این خاندان علم و قدرت و مخصوصا شهامت و شجاعت ارزانی داشته همه جا در مناظرات و احتجاجات شکست قطعی بر طرف وارد می کردند و آنها را شرمنده و منفعل می ساختند و این رویه همچنان ادامه داشت تا آل مروان هم می خواستند نابغه آسمانی که شکافنده علم و حکمت بوده دست بیندازند ولی با کمال شرمندگی عقب نشینی کردند و ثابت شد هر که با آل علی در افتاد بر افتاد - چه عالم را با جاهل بحثی نیست و بی خرد را با خردمند سخنی نتوان بود - پرتو فروزان علم و دانش و فصاحت و بلاغت اهل بیت

[صفحه ۲۰۹]

مجال را بر دشمن چنان تنگ کرد که نیروی سخن گفتن نداشته و به لکنت زبان می افتادند.

تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در حکمت و فلسفه

اشاره

و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا

ابوبصیر از بزرگان اصحاب فقاہت و حکمت است که در ملازمت امام محمدباقر علیه السلام استفاده می کرد.

علامه مجلسی روایت می کند که ابوبصیر پرسید معنی این آیه چیست؟

حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود ظاهر آیه این است که هر کس را خداوند

حکمت عنایت فرماید خیر بسیاری یافته است و مراد از حکمت معرفت است و مقصود از معرفت شناختن امام و اجتناب از کبایر است و کبایر آن است که خداوند کیفر آن را آتش جهنم قرار داده.

ابوبصیر باز نقل می کند که فرمود ادعو الناس ما فی یدی ما مردم را می خوانیم به آنچه در دست داریم و آن دین و علم و حکمت است که اصل و حقیقت آن به دست اهل بیت است و ما هستیم که به مردم افاضه می کنیم - و خلق را ارشاد و هدایت می نمائیم. و به منطقی که سابقاً گفتیم امام علیه السلام به مقتضای علم و حکمت خود به هر کس هر چه در خور استعداد و لیاقت اوست علم و دانش را می آموخت و آنها را ارشاد و هدایت می فرمود.

امام علیه السلام در خلال تعلیمات و تربیت خود فرمود پیروان ما ساکت و آرام در شنیدن علم و حکمت باشند تا از اسرار و رموز فلسفه و حکمت بهره مند شوند - و گاهی آنها را مأمور اظهار این علوم می کردند و بعضی اوقات به کتمان دانش و سکوت برگزار کردند.

مبارزه با متکلمین

متکلمین کسانی بودند که می خواستند اصول و مبانی فلسفه را با اخبار و احادیث منطبق نمایند و از خود آرائی نشان می دادند - معتزله و اشاعره شاخص ترین این دسته بودند که از جنگ نهروان سرچشمه گرفت و شدت کرد تا عصر امام محمدباقر علیه السلام که فرموده مخاصمه نکنید فقط به سخنان آنها گوش کنید ولی تابع اعمال آنها نشوید.

قال (ع) ایاک و اصحاب الکلام و الخصومات و مجالستهم فانهم ترکوا ما امروا

[صفحه ۲۱۰]

بعلمه و تکلفوا مالم یؤمروا بعلمه حتی تکلفوا علم السماء یا باعبیده خالط الناس باخلاقهم و زایلهم باعمالهم یا باعبیده انا لا نعهده الرجل فقیها عالما حتی یعرف لحن

القول و هو قول الله عز و جل و لتعرفنهم فی لحن القول.
 فرمود اصحاب کلام کسانی هستند که به آنچه مأمور بوده‌اند عمل نکرده و فرو
 گذاشته‌اند و به آنچه به علمش مأمور نیستند خود و دیگران را تکلیف نموده و خود را
 به تکلف انداخته‌اند - آنها می‌خواهند به علم سماوی برسند فرمود ای ابو عبیده با
 مردمان موافق اخلاق آنها خلطه و آمیزش نما اما با اعمال آنها نزدیک مشو فرمود ما
 آنها را عارف و دانشمند نمی‌شناسیم مگر وقتی که از لحن در قول عارف و واقف
 باشند و این است که خدای تعالی آنها را به شناختن معارف صحیح به نام لحن قول
 موظف فرموده است.

تعلیمات درباره علم فلکی

شیخ مفید می‌نویسد عمرو بن عبید بر محمد بن علی وارد شد که او را به سؤالی امتحان
 کند.
 گفت جعلت فداک ما معنی قوله تعالی اولم یرالذین کفروا ان السموات و الارض کانتا
 رتقا ففتقناهما معنی این آیه چیست؟ و منظور در رتق و فتق کدام است.
 فقال ابو جعفر (ع) کانت السماء رتقا لا تنزل المطر و کانت الارض رتقا لا تخرج النبات.
 فرمود مراد از رتق آسمان این است که باران نمی‌بارید و زمین نبات بیرون نمی‌داد - و
 خداوند این رتق را برطرف فرمود و باران را از آسمان و نبات را از زمین خارج فرمود.
 عمرو بن عبید رفت و برگشت پرسید معنی این آیه چیست؟ و من یحلل علیه غضبی
 فقد هوی خداوند که غضب نمی‌کند - زیرا غضب مولود غرائز طبیعی مزاج است و
 خداوند از ترکیب و چون و چرا منزله است فرمود مراد از غضب الهی عقاب اوست.
 ابو نعیم می‌نویسد مردی آمد از حکمت این بیان سؤال کرد که می‌فرماید اولئک
 یجزون العرفه بما صبروا قال علیه السلام علی الفقر فی دار الدنيا.
 فرمود جزای صبر در فقر دنیا است چنانچه در قرآن می‌فرماید و جزاهم بما صبروا

جنه و حریرا که مراد صبر در فقر و مصائب دنیاست.

[صفحه ۲۱۱]

پاسخ مسائل علمی از امام محمدباقر علیه السلام

شیخ طبرسی در احتجاج از ابان بن تغلب روایت می کند که طاوس یمانی از امام محمدباقر علیه السلام پرسید یا اباجعفر هل تعلم متی مات ثلث الناس حضرت فرمود یا ابا عبدالرحمن لم یمت ثلث الناس قط انما اردت ربع الناس قال و کیف ذلک قال کان آدم و حواء و قابیل و هابیل فقتل قابیل هابیل فذلک ربع الناس.

پرسید آیا می دانی کی ثلث مردم مرده اند فرمود ثلث مردم نمرده اند شاید می خواهی بگوئی کی ربع مردم مرده اند و آن وقتی بود که قابیل هابیل را کشت زیرا آدم و حوا و قابیل و هابیل چهار نفر فقط در دنیا بودند و چون هابیل کشته شد یک ربع از مردم روی کره زمین مردند قال صدقت.

طاوس پرسید بگو بدانم اول کسی که دروغ گفت کی بود قال ابلیس حین قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین فرمود او شیطان بود که گفت من بهتر از آدم هستم زیرا او از خاک است و من از آتش این دروغ و تکذیب بود زیرا خاک بهتر از آتش است چه خاک هر امانتی را حفظ می کند قابل رویانیدن نبات و مکث گیاه فواکه و غیره است ولی آتش هر چه به او بسپارند می سوزاند و از بین می برد و نابود و محو می کند.

پرسید آن قومی که شهادت به حق دادند و خودشان دروغ گفتند کیانند؟

قال (ع) المنافقون حین قالوا لرسول الله (ص) نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون.

منافقین بودند که شاهد شهادت دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به حق بودند معذک او را تکذیب کردند و در نتیجه این آیه نازل شد که ما شهادت به رسالت تو

می‌دهیم و منافقین می‌آیند می‌گویند شهادت دادیم اما آنها دروغ گویند.

پرسید آن طایری که فقط یک بار طیران کرد کدام است.

قال علیه السلام طور سینا اطاره الله عز و جل علی بنی اسرائیل حین اظلمهم بجناح منه فیه الوان العذاب حتی قبلوا التورات و ذلك قوله عز و جل «و اذ انتقنا الجبل فوقهم کانه ظلّه و ظنوا انه واقع بهم» فرمود آن کوه طور سینا بود که چون بنی اسرائیل به ستمکاری پرداختند خداوند آن کوه را به صورت یک پرنده عظیم به انواع و الوان عذاب بالای سر آنها پرواز داد و آنها گمان کردند بر سر آنها خواهد فرود آمد و تورات را قبول کردند.

[صفحه ۲۱۲]

پرسید بگو بدانم کدام پیغمبر بود که چون مبعوث شد جن و انس و فرشته نبودند که در قرآن می‌فرماید قال الغراب حین بعثه الله عز و جل لیری قابیل کیف یواری سوءه اخیه هابیل حین قتله «فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءه اخیه». فرمود چون خداوند آدم را آفرید و قابیل برادرش را کشت کلاغ را برانگیخت تا به او نشان دهد چگونه باید او را دفن کند زیرا چهل شبانه روز جسد برادر را روی سر گذاشته نمی‌دانست چه کند تا دو کبوتری یا دو کلاغی با هم نزاع کردند و یکی دیگری را کشت چون افتاد بالای سر او آمد با پنجه‌های خود زمین را کند و او را دفن کرد قابیل دفن جسد مردگان را فرا گرفت و آن روز نه جن بود و نه انس و غیر از آن سه نفر کسی نبود در حالی که آدم مبعوث به نبوت بود.

پرسید کدام قومی بودند که خداوند آنها را انذار فرمود اما نه از جن و نه از انس و نه از ملائکه بودند.

قال (ع) النمله ذکره الله فی کتابه قال النمله حین قالت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون.

فرمود آن قوم مورچگان بودند که چون قشون سلیمان پراکنده بیابان شد فرمانده آن

قوم مورچگان گفت ای قوم داخل خانه‌های خود شوید و گرنه پایمال سم ستوران و پای قشون سلیمان می‌گردید - و این انذار به وحی به مورچگان شد پرسید بگو بدانم کیست که دروغ بر او بستند در حالی که انس و جن و فرشته نبود. فقال علیه السلام الذئب الذی کذب علیه اخوه یوسف فرمود آن گرگ بود که برادران یوسف نسبت دروغ به او دادند.

پرسید آن چیست که کم آن حلال و بسیار آن حرام است فقال علیه السلام نهر طالوت. قال الله عز و جل الا من اغترف غرفة بیده در موقعی که ذوالقرنین به ظلمات می‌رفت گفت یک کف از آن برای شما حلال است و بیشترش حرام و بهتر آن است که نخورند.

پرسید آن نماز واجب بدون وضوء کدام و آن روزه بدون اکل و شرم کدام است. فرمود اما نماز بدون وضوء نماز بر پیغمبر است و روزه روزه صمت است که در قرآن می‌فرماید انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا.

[صفحه ۲۱۳]

پرسید آنچه که از آن کم و زیاد می‌شود و آنچه که زیاد می‌شود و کم نمی‌گردد چیست

قال (ع) اما الشئی الذی یزید و ینقص فهو القمر و الشئی الذی یزید و لا ینقص فهو البحر و الشئی الذی ینقص و لا یزید فهو العمر

فرمود اما آنچه که زیاد می‌شود و کم می‌گردد ماهست و آنچه زیاد می‌شود ولی کم نمی‌گردد دریاست و آنچه که کم می‌شود و زیاد نمی‌گردد عمر است.

در این بیان علمی که مربوط به افلاک است یک تعلیمات عالیه نجومی و فلکی است که هنوز منجمین و هیوین نمی‌دانند آیا از قمر و خورشید شعاع خارج می‌شود یا اشعاع می‌گردد یعنی آیا پرتوی از آنها کسر می‌شود و این پرتو در اثر سوختن مواد مذاب درونی آنهاست که حرارت و نور ایجاد می‌کند یا نه حکماء درباره نور خورشید و قمر

و اینکه شعاع است یا اشعاع بحث مفصلی دارند و فیزیک دانهای قرن اخیر که فقط در خواص اجسام بحث می کنند آن را اشعاع می دانند و لذا می گویند عمر چشم یا قمر یا خورشید مثلا فلان مدت است و البته این تئوری و نظریه به جایی نرسیده و استدلال علمی ندارد به حدس و تخمین و ظن و گمان مبتنی است امام علیه السلام می فرماید قمر بر آن می افزاید و کسر می گردد معلوم می شود که یک تجزیه و تحلیل جذب و دفعی است که قبض و انقباض می کند و شعاع و اشعاع می نماید.

درس علوم طبیعی و ضرب سکه در اسلام

محمد بیهقی [۵۰] از کسائی نقل می کند که روزی بر هارون الرشید عباسی وارد شدم در دیوان خلافت نشسته بود و مقداری زیاد درهم و دینار مقابلش بود یکی از آن دینارها را به دست گرفته و دستور داد همه را بین خدمه مخصوص او تقسیم کردند در آن یک درهم نقشی بود که مطالعه می کرد و در آن فکر می نمود گفتم ای خلیفه در نقش سکه خیلی نگاه کردی چه فکر می کنی.

هارون گفت آیا می دانی اول کسی که در اسلام سکه زد کی بود گفتم تا آنجا که اطلاع دارم عبدالملک بن مروان بود - هارون پرسید علت سکه زدن و آن هم این لوح و نقش و این عبارت را ضرب کردن چیست؟

گفتم نمی دانم - گفت می خواهی تو را مطلع کنم!! گفتم آری میل دارم خبردار باشم گفت کاغذ در روم بیشتر از کاغذ مصر بود و نصرانیان هم اکثر به دین پادشاه روم بودند آنها برای

[صفحه ۲۱۴]

خودشان یک طراز و شعاری به رومی تهیه کرده بودند که بالای سر کاغذها نقش شده بود «مثل سرلوحه اوراق رسمی امروز دنیا که هر کشوری علامت مخصوص و شعاری دارد و زیر آن نام آن دولت نگاشته و چاپ شده است که شیر و خورشید ایران

زیباترین شعار کشور باستانی است یا عقاب شعار آلمان است و غیره»
 در سرلوحه کاغذهای رومی با یک نقشی زیبا اب و ابن و روح القدس نگاشته شده بود
 و تا طلوع اسلام این اشعار باقی بود حتی روی سکه‌ها هم همین نقش را زدند.
 چون دولت اسلام وسعت یافت این نامه‌ها و سکه‌ها یا به اصطلاح امروز اسکناس‌ها در
 بین مسلمین هم رواج یافت و عبدالملک بن مروان یک روز متوجه این نقش شد گفت
 آن را ترجمه کردند از این معنی که شرک بود متأثر گردید گفت در امر دین اسلام و
 این سکه‌ها باید فوری فکر کرد که مقابل این نقش ما هم در لباس‌ها و ظروف و
 کاغذها و سکه‌ها نقش تهیه کنیم - به عامل مصر نوشت که پیشنهادات خود را در این
 زمینه با مطالعه دقیق بفرستد چون آنجا هم کاغذ فنیقی و مصری بود و سابقه سکه
 داشت و بخشنامه‌ای صادر کرد که تمام ممالک اسلامی آن روز سکه‌ها و سرلوحه
 نامه‌ها و شعار دولت‌های قبل از اسلام را که رایج یا متروک هم بود بفرستند تا از میان
 آنها یک شعار خاص برای سکه اسلام تهیه و تعیین نماید.
 نامه را به عبدالعزیز بن مروان پدر عمر بن عبدالعزیز به مصر نوشت که در میان مسلمین
 این سکه‌ها را باطل کند و چون آنجا در ضرابخانه‌ای وسیله چاپ سکه بود همه آنها را
 محو نمایند و در لباس و پارچه‌ها و کاغذها و نقره و طلاها کلمه توحید نقش کنند و
 این جمله را نوشت «شهد الله انه لا اله الا هو» و این کلمه توحید شعار مسلمین بود تا
 زمان هارون الرشید که گفت تاکنون آن کلمه باقی است.
 عبدالعزیز که از آن سکه‌ها تهیه کرد به شام فرستاد عبدالملک بخشنامه‌ای صادر نمود
 که کلیه سکه‌های رومی را از بین ببرند و دیگر معامله با آن مسکوکات قدغن است هر
 کس با سکه رومی که نماینده شرک است معامله کند معامله آن حرام و عقاب هم
 می‌شود و به عمال خود دستور داد هر کس با سکه رومی معامله کند او را زجر و اذیت
 و حبس طولانی نمایند و حبس ابد کنند.
 چون سکه در اسلام فراوان شد مقداری از آنها را به روم فرستاد پادشاه روم که خبر

یافت گفت بیاورید ترجمه کنید برای او ترجمه کردند گفتند کلمه توحید است او منکر شد

[صفحه ۲۱۵]

و غضب کرد و نامه‌ای به عبدالملک نوشت به چه مناسبت شعار روم و مسکوک رایج این کشور را جمع و محو کردی اگر خلفای قبل از تو این کار را کرده بودند درست بود ولی تو خطا کردی و بدعت نمودی و اکنون یک هدیه‌ای برای تو می‌فرستم که در کار خود تجدید نظر نمائی و انتظار دارم دستور دهی همان مسکوکات مورد معامله مردم باشد چه زیباتر از این سکه و شعار به دست نمی‌آید.

عبدالملک نامه پادشاه روم را خواند دید لحن تهدید دارد پاسخ او را جایز ندانست و هدیه او را قبول نکرد - پادشاه روم دوباره هدیه را فرستاد گفت اگر کم بود بیشتر تهیه و تقدیم شود و مطالبه پاسخ خود را کرد و پیغام داد من هم آنچه را تو دوست داری دوست دارم «یعنی میل دارم سکه‌های تو محو و نابود گردد».

عبدالملک باز هدایای پادشاه روم را برگردانید و بار سوم ملک روم هدیه را بیشتر فرستاد و باز مطالبه پاسخ نامه را نمود و خلیفه را سوگند داد به حق عیسی که آن هدایا را باز کند و مشاهده نماید - عبدالملک پذیرفت و چون آن جعبه را گشودند دیدند در طلا و نقره به پیغمبر اسلام دشنام داده است سخت برآشفت و چهره در هم کشید و سفیر روم را باز گردانید گفت پاسخ آن را می‌فرستم.

عبدالملک دستور داد عقلا و خردمندان قوم را جمع کردند با آنها مشورت نمود که چنین هدیه‌ای به خصومت برای من فرستاده است چون عبارت روی سکه را ترجمه کردند همه غضبناک شدند گفت من بدترین فرزند اسلام باشم اگر پاسخ او را ندهم و در دشنام پیغمبر اسلام تحمل و بردباری کنم و این کافر را به حال خود واگذارم و این سخت‌ترین تصمیمی بود که خلیفه برای جبران آن گرفت ولی راه عمل را نمی‌داند - گفت ای مسلمانان من می‌خواهم کلیه درهم و دینار مسکوک رومی را اول از

کشورهای اسلامی محو و برطرف کنم و بعد از روی زمین نابود سازم هر کس رأی داد تا یکی از مجرمین مورخین را به نام روح بن زنباع احضار کرد گفت رأی تو چیست در این کار من چنین قصدی دارم که راهش را نمی دانم روح بن زنباع گفت وای بر تو مثل محمد بن علی الباقر هست و تو از دیگران مشورت می کنی او از خاندان نبوت است و سرچشمه علم و دانش و فضیلت است از او بخواه که برای تو نظریه بدهد. عبدالملک نامه ای به عاملش در مدینه نوشت و به او داد گفت شخصا می روی خدمت [صفحه ۲۱۶]

محمد بن علی بن الحسین و با کمال احترام صد هزار درهم تقدیم محضرش می کنی و سیصد هزار درهم برای مخارج او می دهی که با شتری تندرو و با آسایش و احترام کامل او را به شام بفرستی.

قاصد نماینده عبدالملک پولها را گرفت و با شتری جمازه حرکت کرد به مدینه حضور امام محمدباقر علیه السلام شرفیاب شد جریان را به عرض رسانید.

فقال الباقر علیه السلام لا يعظمن هذا عليك فانه ليس بشيء من جهتين.

احدهما - ان الله عز و جل لم يکن ليطلق ما تهدوك به صاحب الروم في رسول الله (ص) و الاخرى وجود الحيلة فيه.

قال و ما هي قال تدعوا في هذه الساعة بصناع فيضربون بين يدك سككا للدراهم و

الدنانير و تجعل النقش عليها سورة التوحيد و ذكر رسول الله (ص) احدهما في وجه

الدينار و الدرهم و الاخر في وجه الثاني و تجعل في مدار الدرهم و الدينار ذكر البلد

الذي يضرب فيه و السنة التي تضرب فيها الدراهم و الدنانير و تعمد الى وزن ثلاثين

درهما عددا من الاصناف الثلاثة التي عشرة منها وزن عشرة مثاقيل فتكون اوزانها جميعا

واحدا و عشرين مثقالا فتجرئها من الثلاثين فتصير العده من الجميع وزن سبعة مثاقيل و

تصب صنجات من قوارير لا تستحيل الى زيادة و لا نقصان فتضرب الدراهم على وزن

عشرة و الدنانير على وزن سبعة مثاقيل و كانت الدراهم في ذلك الوقت انما هي

الكسرويه التي يقال لها اليوم البغليه لان رأس البغل ضربها لعمر بن الخطاب بسكه كسرويه في الاسلام مكتوب عليها صورت الملك و تحت الكرسى مكتوب بالفارسي «نوش خر» اي كل هينا و كان وزن الدرهم منها قبل الاسلام مثقالا و الدراهم التي كان وزن العشره منها وزن سته مثاقيل و العشرون وزن خمسه مثاقيل هي السميريه الخفاف و الثقال و نقشها نقش فارس ففعل عبدالملك ذلك و امره محمد بن علي بن الحسين ان يكتب السكك في جميع بلدان الاسلام و ان يتقدم الى الناس في التعامل بها و ان يتهدد بقتل من يتعامل بغير هذه السكك [٥١].

چون نماینده عبدالملك خدمت امام محمدباقر عليه السلام رسید و جریان را گزارش داد حضرت باقرالعلوم فرمود این کار بزرگی نیست از دو جهت.
[صفحه ۲۱۷]

اول آنکه خداوند راضی نیست که پادشاه روم به پیغمبرش دشنام دهد و آیه قرآن غلبت الروم شاهد این معنی می باشد.

دوم آنکه با یک تدبیر عاقلانه می توان آن را محو و معدوم نمود.
پرسید آن تدبیر کدام است فرمود الان زرگرها را بخواه و دستور بده سکه ها بزنند و درهم و دینار از طلا و نقره تهیه کنند و در یک روی آن سکه سوره توحید را نقش نمایند در روی دیگرش اسم خلیفه و سال سکه و مکان استعمال را نقش نمایند تا هر کس آن را دید بشناسد این سکه در چه زمان به فرمان چه پادشاه در کدام کشور ضرب شده است.

فرمود دقت کنید وزن این دینار و درهم ها سنگین باشد سی نفر را بخواهید که ده نفر ده مثقالی و ده نفر شش مثقالی و ده نفر پنج مثقالی ضرب بزنند فرمود درهم را ده مثقالی و دینار را هفت مثقالی ضرب بزنند که مزیت و برتری بر سکه های خارجی داشته باشد و در آن وقت سکه های رایج بین مردم عراق عرب و عجم مقداری سکه بغلیه بود که سر قاطری را سکه زده بودند آن هم مال زمان کسری بود و در یک روی

آن نوشته بودند «نوش خر» که ده عدد آنها مساوی با شش عدد از این سکه‌ها می‌شد. قاصد عبدالملک برگشت دستور امام محمدباقر علیه‌السلام را تماما ابلاغ کرد عبدالملک هم فوری دستور داد زرگرهای شام جمع شدند و سکه زدند و این سکه‌ها را تقسیم و توزیع به بلاد و امصار و شهرهای اسلامی نمایند و باز بخشنامه صادر کرد که پس از رسیدن و توزیع این سکه‌ها هر کس معامله‌ای به غیر از سکه درهم و دینار اسلامی کند کشته خواهد شد.

عبدالملک بن مروان از آن سکه‌ها با سفیری نزد ملک روم فرستاد و گفت تو قادر نخواهی بود که نام خدای یگانه را محو کنی زیرا مسلمین در سرتاسر کشورهای اسلامی نام خدای یگانه را به هیچ قیمتی نمی‌فروشند و از مسکوک غیر از نام خدا معامله نمی‌کنند با این مقدمه تاریخی ثابت می‌شود که ضرب سکه اسلام به این ترتیب به تعلیم حضرت امام محمدباقر (ع) بوده است.

اولین سکه در اسلام

در دایرةالمعارف بریطانیای کبیر در سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌نویسد اول من امر بضرب السکه الاسلامیه هو الخلیفه علی البصره سنه اربعین من الهجره

اولین کسی که در اسلام سکه زد «گویا آن سکه در موزه بریطانیا موجود است»

[صفحه ۲۱۸]

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب خلیفه مسلمین بود که در سال چهارم در بصره دستور داد سکه زدند و آن سال مطابق ۶۶۰ میلادی بود و پس از آن عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در سال ۷۶ هجری مطابق سال ۶۹۵ میلادی آن را تکمیل نمود. و در کتب تاریخ می‌نویسند ایرانیان سکه را برای عمر خلیفه دوم با عکس سر قاطری سکه زدند و به نام کسروی و بغلیه نامیدند ولی سکه صحیح به اهتمام و دستور امام

محمدباقر علیه السلام به پیروی فرمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام کامل گردید. نگارنده گوید بنابراین روایت ایامی که امام محمدباقر علیه السلام در مدینه شهرت علمی داشت و دستور سکه زدن را داد قریب بیست سال بیش از عمرش نگذشته بود و در این ایام پدرش علی بن الحسین علیه السلام زنده بود که شهرت امام محمدباقر در شام گوش همه را پر کرده و در آموزش و پرورش اسلامی جدی بلیغ می فرموده است - و از همین شهرت معلوم می شود از اوایل بلوغ در کشف و حل و هضم مطالب علوم و معارف اسلامی مکتبی داشته و مردم او را به علم و فضیلت و دانش می شناختند.

بردن جابر را به ظلمات و آب حیات

جابر بن یزید جعفی که از اصحاب امام محمدباقر علیه السلام است گفت پرسیدم یا بن رسول الله مراد از ملکوت سموات و ارض که در این آیه می فرماید کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض چیست؟

دیدم که دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و به من گفت بین چه بینی - چون نگریستم دیدم نوری از دست های آن حضرت به آسمان متصل شده چنانکه چشمها خیره می شد آنگاه دست مرا گرفت به اندرون خانه برد و لباس خود را عوض کرد فرمود چشمت را ببند پس از لحظه ای فرمود باز کن می دانی در کجا هستی؟ گفتم نه فرمود در این ظلماتی که ذوالقرنین رفت ما می رفتیم و جز تاریکی هیچ چیز نمی دیدم و حتی قدم که بر می داشتم نمی دانستم کجا قدم می گذارم مقداری دیگر رفتیم فرمود یا جابر می دانی کجائی عرض کردم نه فرمود بر سر آن چشمه ی آب حیات هستی که خضر از آن خورد و از آب زندگانی باقی ماند جای آن دارد که بگویم ای خضر من از دو روزه ی عمر آمدم به جان ای خضر

چه می کنی تو که این عمر جاودان داری

جابر می گوید از عالمی به عالم دیگر می رفتم تا اینکه پنج عالم طی شد آنگاه فرمود

[صفحه ۲۱۹]

هر یک از بشر که از دنیا بیرون رود در یکی از این عوالم ساکن می شود تا اینکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظهور نماید سپس فرمود چشم بر هم نه چشم بستم لحظه ای نگذشت فرمود چشم خود بگشا چون چشم باز کردم خود را در خانه آن حضرت دیدم - پس همان لباس اول را پوشید و به مجلس درس تشریف آورد. نگارنده گوید شاگردان مکتب جعفری که خود را بدان تربیت آموخته اند در گوشه و کنار حتی امروز هم هستند که سیر معنوی می کنند و عوالم مختلف را زیر نظر می گذرانند ولی البته این درس مخصوص عده ای است به هر کس این راز را نمی نمایند و این درس را نمی دهند ضمیر روشن و دل صاف و حسن عقیدت و ایمان کامل و صفای باطن می خواهد که به این درجات برسد وقتی هم که مردان خدا به این درجات رسیدند برای دنیای خود استفاده نمی کنند بلکه برای مشکلات مسلمین قیام و اقدام می نمایند.

مردان حق ز مردم دنیا نهفته اند

در کیششان نه کذب و در آئینشان نه لاف

آنها که در راه تکامل نفس سیر می کنند منافع شخصی را فدای مصالح نوعی می نمایند و در درجه اول می کوشند خود را اصلاح کنند تا پس از تهذیب و تملک نفس خود بتوانند دیگران را هدایت و ارشاد و اصلاح نمایند و مریبان آسمانی کسانی را که استعداد و لیاقت تربیت مهذب نفسانی را ندارند در حوزه درس خود راه نمی دهند چنانچه عرفای الهی و صوفیان صافی ضمیر هم هر کس را به مریدی و مصاحبت نمی پذیرند شرایط مقدماتی اصلاح نفس باید اول تأمین گردد تا سر تا پا برای روش پرورش مریبان روحانی آمادگی داشته باشند و به همین جهت هم بود که ائمه اطهار اسرار و رموز علمی را به هر کس نمی گفتند؟!

[صفحه ۲۲۰]

مدیحه حزین

به درگاه قدر تو یا ذالمفاخر
اکابر بسوده جبین چون اصاغر
ز حب تو زینت گرفته بواطن
ز فضل تو رتبت گزیده ظواهر
ز ذاتت تخالف بهشته طبایع
ز مهرت تنازع نبشته عناصر
عرض نیستی ای رهین تو اعراض
تو جوهر نئی ای معین جواهر
تو فرزند زین العبادی و نامت
محمد علوم نبی را تو باقر
تو پنجم امامی و این پنج حس را
نتیجه شدی ای شعور مشاعر
تو را هشت خلد مخلد محافل
تو را نه سپهر مقرنس معابر
مظاهر بود مر صفات خدا را
تو هستی یکی زان مجلا مظاهر
بگویم چه باشی و مانده بر که
چو نسبت به شخص تو ناقص نظایر
زده خلق هشام عبدالملک را
به پا بوسه گشته معاشر مباشر
ز دور تو اما پراکنده یکسر

خیو برزخ سفلگان معاصر
بلی خلق از زندگی رویگردان
شده همسر مردگان مقابر
ز تو شرمسار است هر جا نواهی
ز تو سرفراز است هر جا اوامر
بود حب تو هم چو فردوس نافع
ولی هست بغض تو چون نار خاسر
تو یک مورد آیات را از موارد
تو یک مصدر الطاف را از مصادر
به باب تو کوه وقار است ساکن
به کوی تو چرخ کمال است دایر
چو مهره ترا هست بر کف مبرهن
غیوب و خواطر سرائر ضمائر
تماشاگهت نیست دنیای فانی
ترا ساحت عالم جان مناظر
من و دانش تو زهی عقل کودن
من و خدمت تو زهی فهم قاصر
حزین چونکه عاجز بود از مدیحت
شود در دعا حتم اشعار شاعر
الاتا که مشمول نور است مؤمن
الاتا که مرهون نار است کافر
محبت به سوی هدایت مراجع
عدویت بگوی ضلالت مسافر

اثر شاعر معاصر حزین بروجردی

[صفحه ۲۲۱]

امام محمدباقر علیه السلام از خاندان رحمت و شجره نبوت

شیخ مفید در ارشاد نقل می کند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرمود. بلیة الناس علینا عظیمه ان دعوناهم لم یستجیبوا لنا و ان ترکناهم لم یهدوا بغیرنا. فرمود بلیات مردم برای بسیار با اهمیت است اگر آنها را دعوت به اصلاح مفسد درونی و بیرونی انسان کنیم به ما پاسخی نمی دهند و اگر ترک آنها گوئیم به غیر از ما کسی نیست آنها را هدایت نماید.

و قال (ع) و ما ینتقم الناس منا نحن اهل البیت الرحمة و شجرة النبوة و معدن الحکمه و مختلف الملائكة و مهبط الوحي

فرمود از ما برای مردم نعمت نیست ما خاندان اهل بیت رحمت الهی بر مردم هستیم زیرا ما شجره نبوت و معدن حکمت و محفل ما محل آمد و رفت ملائکه است خاندان ما مهبط وحی است ما فقط برای هدایت هستیم و ارائه نعمت و رحمت کردیم. قال (ع) یا بنی ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤذ حقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق فرمود مراقب خود باش در دو معنی یکی کسالت تنبلی و تن پروری و دیگر ضجرت که هر دو کلید شرور است اگر کسل شدی حق را ادا نمی کنی و اگر ضجرت دلتنگی کنی صبر بر حق نمی توانی کرد.

سعد اسکافی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام نقل می کند که قال علیه السلام «عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد».

فرمود عالمی که از علم و دانش اطلاعات خود مردم را بهره مند کند بهتر است از هزار عابد و نکته این فرمایش این است که عابد برای نجات خود می کوشد و عالم برای نجات خود و دیگران.

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا برگزیدی از آن این طریق را
گفت آن گلیم خویش برون می کشد ز آب
وین سعی می کند که بگیرد غریق را

قال (ع) و الله لموت العالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا
مرگ یک دانشمند برای شیطان بهتر است از مردن هفتاد عابد زیرا عابد در حفظ خود
می کوشد و عالم در هدایت دیگران یونس بن یعقوب روایت می کند که امام محمدباقر
علیه السلام فرمود

[صفحه ۲۲۲]

شیعتنا ثلاثه اصناف - صنف یا کلون الناس بنا - و صنف کالزجاج یتھشم و صنف
کالذهب الاحمر کل ما ادخل النار ازداد جوده فرمود دوستان ما سه دسته اند یک دسته
مردم را به ما می خورند یعنی با مردم سازش می کنند دسته ای دیگر مانند شیشه هر چه
دارند نمودار است - یک دسته هم مانند طلای سرخ هستند که هر چه بیشتر در آتش
نهند ناب تر گردیده و ارزش آن بیشتر می شود.

قال (ع) اشد الاعمال ثلاثه ذکر الله علی کل حال و انصافک من نفسک و مواسات الاخ
فی المال سخت ترین اعمال سه کار است ذکر خدا در هر حال دوم انصاف در نفس
«چه در حق خویش یا دیگران و شکی نیست کسی انصاف در حق خود ندهد در حق
دیگران نمی دهد» سوم مواسات در مال نسبت به برادران خود که هر چه دارد بین خود
و برادران مواسات و مساوات داشته باشد.

قال (ع) ایاکم و الخصومه فانها تفسد القلب و تورث النفاق دشمنی و خصومت فساد در
قلب ایجاد می کند و نفاق تولید می نماید.

این حدیث از امام محمدباقر علیه السلام است که از اجدادش تا رسول الله و از تابعین و
اصحاب روایت فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه ای مفصل که

خواند - فرمود من یهدی الله فلا مضل له و من یضل الله فلا هادی له ان اصدق الحدیث کتاب الله و احسن الهدی هدی محمد (ص) و شر الامور محدثاتها و کل محدثه بدعه و کل بدعه ضلاله و کل ضلاله فی النار

وظیفه مردم نسبت به امام

حضرت امام محمدباقر (ع) پیروان خود را به وظیفه اجتماعی آشنا می نماید فرمود هر کس نسبت به امام سه وظیفه دارد تا بتواند به کمال لایق خود برسد انما کلف الناس ثلاثه معرفه الائمه و التسليم فيما ورد و عليهم الرد اليهم فيما اختلفوا فيه مردمان به سه چیز مکلف هستند.

- ۱ - شناختن ائمه که امام کیست و شرایط و آثار امامت را بداند تا او را بشناسد.
- ۲ - چون امام را شناخت تسلیم او شود و هر چه امام به او بیاموزد عمل کند و بدون چون و چرا سر تسلیم و رضا پیش آورد.
- ۳ - در هر چه از احکام شرعی بین خود اختلاف ورزیدند به ایشان یعنی به امام عرضه دارند تا امام به شهادت خود اختلاف آنها را برطرف گرداند.

[صفحه ۲۲۳]

این تعلیم شامل دستور مؤکدی است برای معرفت به حال امام و تسلیم شدن برای آنکه بداند گفتار امام حجت است و اینکه امام از زبان وحی سرچشمه گرفته و اختلافات خود را به امام مراجعه دهد - تا حل و فصل فرماید. و لذا در روایت دیگر به جابر فرمود اگر ما به رأی و میل خود فتوی دهیم به هلاکت می رسیم.

معرفی امام محمدباقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

عبدالرحیم قصیر آمد حضور امام محمدباقر علیه السلام از معرفی امیرالمؤمنین

علیه السلام پرسید

قال (ع) کان علی (ع) و اذا ورد علیه امر ما نزل به کتاب و لا سنه رجم فاصاب قال

ابوجعفر و هی المعضلات

فرمود جدم از روی علم و اطلاع قضاوت می کرد و از روی کتاب و سنت راهنمایی

می فرمود هر گاه امری برای او مشکل می شد از جانب حق تعالی ملهم می گردید و از

روی درستی و صحت و صواب حکومت می فرمود.

عبدالرحیم مسطور از حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود ان علیا (ع) اذا ورد علیه امر لم

یجئ به کتاب و لا سنه رجم به یعنی ساهم فاصاب

این مرد هم که از اصحاب امام پنجم بوده از وصف علی علیه السلام پرسید فرمود او از

کتاب و سنت قضاوت می کرد و به الهام وحی معضلات را حل می نمود.

دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی او کفر است

حضرت امام محمدباقر علیه السلام در ذیل تفسیر قرآن و فیض در صافی و هم چنین در

علل الشرایع شیخ صدوق علیه السلام مفضل بن عمرو روایت نموده که فرمود ما مبین و

مفسر قرآن هستیم هر کس دوست علی بن ابیطالب باشد او مؤمن است و هر که دشمن

و بدخواه او باشد کافر است.

قال (ع) لان حبه ایمان و بغضه کفر و انما خلقت الجنة لاهل الايمان و خلقت النار لاهل

الکفر فهو (ع) قسیم الجنة و النار لهذه العله و الجنة لا یدخلها الا اهل محبته و النار لا

یدخلها الا اهل بغضه

چون حب علی ایمان و بغض او کفر است و خلقت بهشت برای مؤمنین است که علی

امیر آنهاست و دوزخ برای کافرین است و لذا علی قسمت کننده اهل بهشت و جهنم

است.

مفضل پرسید یابن رسول الله آیا انبیاء و اوصیاء آنها هم علی را دوست می داشتند و دشمنان آنها دشمن وی بودند در حالی که علی در عصر آنها در ظاهر نبود.

[صفحه ۲۲۴]

امام پنجم فرمود مگر نمی دانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر چنین فرمود

قال (ص) اما علمت ان النبی (ص) قال یوم الخیر لاعطین الرایة خدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه یعنی فردا پرچم فتح و ظفر را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد و پیغمبران سبق و اوصیاء آنها در یک مکتب تربیت شده بودند علی را دوست می داشتند و به دوستی او مکلف بودند و چگونه می شود پیغمبر کسی را که خدا و رسول او را دوست می دارند دوست نداشته باشند.

اول سؤال از حقوق اهل بیت علیهم السلام است

قال رسول الله (ص) انا اول و اقد علی العزیز الجبار یوم القیمه و کتابه و اهل بیتی ثم اسئلهم ما فعلتم بکتاب الله و اهل بیتی حدیث نبوی نقل از امام محمد باقر (ع) در اصول کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روز قیامت اول کسی که بر خداوند وارد می شود من و کتاب خدای قرآن و اهل بیت من می باشند و پس از من امت من می باشند که قبل از من دیگر بر خدای خود وارد می شوند و اول سئوالی که از امت من می شود راجع به رفتار آنها با امت و اهل بیت من می باشد.

روایت خطبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

اشاره

یک سلسله از روایات حضرت امام محمد باقر علیه السلام بیان خطبی است که از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده و نقل این امام منبع تألیف کتاب نهج البلاغه گردید

از جمله خطب مرویه امام محمد باقر خطبه و سیله است

در روضه کافی از جبار بن یزید مرویست که گفت در خدمت ابی جعفر علیه السلام بودم عرض کردم یا بن رسول الله اختلاف مسلمین مخصوصا پیدایش جماعت کیسانیه و زیدیه و مناظرات و مناقشات آنها با هم مرا ناراحت کرده و دل مرا آتش زده است امام فرمود ای جابر نمی دانی منبع و منشاء اختلاف کجاست و سبب تفرقه چیست؟ گفت اجمالا می دانم آن را تشریح فرما حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

«فلا تختلف اذا اختلفوا یا جابر ان الجاحد لصاحب الزمان كالجاحد لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ایامه یا جابر اسمع و ع قلت اذا شئت قال اسمع و ع بلغ حیث انتهت بک راحتک ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطب

[صفحه ۲۲۵]

الناس بالمدينه بعد سبعة ايام من وفات رسول الله و ذلك حين فرغ من جمع القرآن و تألیفه»

قریب بدین مضمون فرمود ای جابر اختلاف نکنید در اختلافات هم شرکت ننمائید هر کس منکر امام زمان و امام عهد باشد مثل کسی است که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منکر رسالت او شده باشد ای جابر بشنو و فرا بگیر جابر گفت اجازه می دهی که بشنوم و به دیگران هم بگویم فرمود بشنو و بگو و نقل کن.

فرمود امیر المؤمنین هفت روز پس از رحلت رسول خدا این خطبه را ایراد کرد و بعد به

جمع قرآن پرداخت و آن خطبه را خطبه وسیله گویند بدین شرح
 «الحمد لله الذي منع الاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول ان تتخيل ذاته لامتناعها
 من الشبه و التشاكل بل هو الذي لا يتفاوت في ذاته و لا يتبعض بتجزية العدد في كماله
 فارق الاشياء لاعلى اختلاف الا ما كن و يكون فيها لاعلى وجه الممازجه و علمها لابادة
 لا يكون العلم الا بها و ليس بينه و بين معلومه علم غيره به كان عالما بمعلومه ان قبل كان
 فعلى تاويل ازليّة الوجود و ان قيل لم يزل فعلى تاويل نفى العدم فسبحانه و تعالى عن
 قول من عبد سواء و اتخذ الها غيره علوا كبيرا نحمده بالحمد الذي ارتضاه من حلقه و
 اوجب قبوله على نفسه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا صلى الله
 عليه و آله و سلم عبده و رسوله شهادتان ترفعان القول و تضاعفان العمل خف ميزان
 ترفعان منه و ثقل ميزان توضعان فيه و بهما الفوز فالجنة و النجاة من النار و الجواز على
 الصراط و بالشهادة تدخلون الجنة و بالصلوة تنالون الرحمه اكثر و امن الصلوة على نبيكم
 ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه و سلموا تسليما»
 سپاس و شكر خدای را که اندیشه بشر از درك وجود او عاجز است جز آنکه بالطبع
 دریابد که صانعی واجب الوجود موجود است.

به کنه ذاتش خرد برد پی

اگر رسد خس به قعر دریا

چه آنچه قابل وهم و تصور و تخیل و تعقل است در محسوسات و ماده و قابل ابعاد
 است و خداوند آفریننده مجرد و منزّه از چون و چرا بوده و می باشد و اگر گوئیم در
 آئینه عقل منعکس گردد و عکس برداری شود آن هم باید قابل وهم و تخیل و تصور
 باشد تا قابل انعکاس

[صفحه ۲۲۶]

گردد و حق برتر و بالاتر از آن است و عقول خردمندان از درك ذات مقدسش عاجز
 است و صفاتش در حجاب موالید مستتر است وجود حق تعالی از شبه و ضد و ند و

نظیر منزله و جنس و فصل و نوع ندارد و تعقل و تصور مستلزم این امور است او به علم و قدرت خلاقیت بر همه چیز و همه جا سیطره و تسلط دارد و معلوم ذات و احدیت و علمش حضوری است و دلایل قدرت و خلقت و براهین ازلیت و ابدیت از آن برتر و بالاتر است و جز او معبودی نیست و وحدانیت او در رسالت محمد بنده او متجلی است پس خدای را سپاس بی حد و پیغمبرش را درود بی شمار باد - آنگاه فرمود:

«ایها الناس انه لا شرف اعلى من الاسلام و لا كرم اعز من التقوى و لا معقل احرز من الورع و لا شفيع انجح من التوبه و لا لباس اجمل من العافيه و لا وقایه امنع من السلامه و لا مال اذهب بالفاقه من الرضا بالقناعه و لا كنز اغنى من القنوع و من اقتصر على بلغۀ الكفاف فقد انتظم الراحه و تبوء خفض الدعه و الرغبة مفتاح التعب و الاحتكار مطیة النصب و الحسد و آفة الدين و الحرص داع الى التقحم فى الذنوب و هو داعى الحرمان و البغى سائغ الى الحسن و الشره جامع لمساوى العيوب رب طمع خائب و امل كاذب و رجاء یؤدى الى الحرمان و تجارة تؤل الى الخزان الا و من تورط فى الامور غير ناظر فى العواقب فقد تعرض لمفضحات النوائب و بثت القلاذه الذنب للمؤمن ایها الناس انه لا كنز انفع من العلم و لا عزا رفع من الحلم و لا حسب ابلغ من الادب و لا نسب اوضع من الغضب و لا جمال ازین من العقل و لا سوء اسوء من الكذب و لا حافظ احفظ من الصمت و لا غائب اقرب من الموت ایها الناس من نظر فى عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره و من رضی برزق الله لم یأسف على ما فى ید غیره و من سل سيف البغى قتل به و من حفر لایه بئرا وقع فیها و من هتك حجاب غیره انكشفت عورات بیته و من نسی زلله استعظم زلل غیره و من اعجب برأیه ضل و من استغنى بعقله زل و من تكبر على الناس ذل و من سفه على الناس شتم و من خالط الانزال حقر و من حمل ما لا یطیق عجز ایها الناس انه لا مال اعود من العقل و لا فقر اشد من الجهل و لا واعظ ابلغ من النصیح و لا عقل کالتدبر و لا عباده کالتفکر و لا مظاهره اوثق من المشاوره و لا وحشه

اشد من العجب و لا ورع كالکف من المحارم و لا علم كالصبر و

[صفحه ۲۲۷]

الصمت يا ايها الناس في الانسان عشر خصال يظهرها لسانه شاهد يخبر عن الضمير و
حاكم يفصل بين الخطاب و ناطق يرد به الجواب و شافع يدرك به الحاجه و واصف
يعرف به الاشياء و امير يأمن با الحسن و واعظ ينهى عن القبيح و معز ليكن به الاحزان و
حاضر تجلى به الضغائن و مؤنق يلهي به الاسماع. ايها الناس انه لا خير في الصمت عن
الحكم كما انه لا خير في القول بالجهل و اعلمو ايها الناس انه من لم يملك لسانه يندم
و من لا يعلم يجهل و من لا يتحلم لا يحلم و من لا يرتدع لا يعقل و من لا يعقل يهن و
من يهن لا يوقر و من لا يوقر يوبخ و من يكتسب مالا من غير حقه يصرفه في غير اجره
و من لا يدع و هو محمود يدع و هو مذموم و من لم يعط قاعدا منع قائما و من يطلب
العز بغير حق يذل و من يغلب بالجور يغلب و من عاند الحق لزمه الوهن و من تفقه و قر و
من تكبر حقر و من لا يحسن لا يحمده.

«ايها الناس ان المنية قبل الدينه و التجلد قبل التبله و الحساب قبل العقاب و القبر خير من
الفقر و غض البصر خير من كثير من النظر و الدهر يوم لك و يوم عليك فاذا كان لك
فلا تبطر و اذا كان عليك فاصبر فبكلاهما تمتحن.»

«و كلاهما ستخبرا - ايها الناس اعجب ما في الانسان قلبه و له مواد من الحكمة و اضداد
من خلافها فان سنخ له الرجاء ازله الطمع و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص و ان ملكه
اليأس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعد بالرضا نسي التحفظ و
ان ناله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الامن استلسه الغرّة و ان جددت له نعمه اخذته
العزه و ان افاد مالا اطغاه الغنى و ان عضته فاقه شغله البلاء و في نسخه جهده البكاء و ان
اصابته مصيبة الجزع و ان اجهد الجوع قعد به الضعف و ان افراط في الشبع كظته البطنه
فكل تقصير به مضر و كل افراط به مفسد.»

«ايها الناس انه من قل ذل و من جادساد و من كثر ماله راس و من كثر علمه نبل و من

افكر فى ذات الله تزندق و من اكثر من شىء عرف به و من اكثر مزاحه استخف و من
 اكثر ضحكه ذهبت هيته فسد حسب من ليس له ادب ان افضل الفعال صيانه العرض
 بالمال ليس من جالس الجاهل بذى معقول من جالس الجاهل فليستعد لقليل و قال لن
 ينجو من الموت غنى بماله و لا فقير لاقلاله.»

[صفحه ۲۲۸]

«ايها الناس لو ان الموت يشتري لاشرته من اهل الدنيا الكريم الابلج و السيم الملهوج.»
 «ايها الناس ان للقلوب شواهد تجرى الانفس عند مدرجه اهل التفريط و فطنه الفهم
 للمواعظ ما يدعوا لنفس الى الحذر من الخطر و للقلوب خواطر للهوى و العقول تزجر و
 تنهى و فى التجارب علم مستأنف و الاعتبار يقود الى الرشاد و كفاك ادبا لنفسك ما
 تكرهه لغيرك و عليك لاخيك المؤمن مثل الذى لك عليه لقد خاطر من استغنى برأيه
 و التدبر قبل العمل فانه يؤمنك من الندم و من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء و
 من امسك من الفضول عدلت رأيه و من حصنت شهوته فقد صان قدره و من امسك
 لسانه امنه قومه و نال حاجته و فى تقلب الاحوال علم جواهر الرجال و الايام توضح لك
 السراير الكامنه و ليس فى البرق الخاطف متمتع لمن يخوض فى الظلمه و من عرف
 بالحكمه لحظته العيون بالوقار و الهيبة و اشرف الغنى ترك المنى و الصبر جنه من الفاقه
 و الحرص علامه الفقر و البخل جلاب المسكنه و الموده قرابه مستفاده و وصول متصل
 خير من جاف مكث و الموعظه كهف لمن وعاهها و من اطلق طرفه كثر اسفه و قد اوجب
 الدهر شكره على من نال سؤله و قل ما ينصفك اللسان فى نشر قبيح او احسان و من
 ضاق خلقه مله اهله و من نال استطال و قل ما تصدقك الامنيه و التواضع يكسوك
 المهابه و فى سعه الاخلاق كنوز الارزاق كم من عاكف على ذنبه فى اخر ايام عمره و
 من كساه الحياء ثوبه خفى على الناس عيبه و انح القصد من القول فان من تحرى القصد
 خفت عليه المؤمن و فى خلاف النفس رشدك من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد الا
 و ان مع كل جرعه شرقا و ان فى كل اكله غصصا لا تنال نعمه الا بزوال اخرى و لكل

رمق قوت و لكل حبة اكل و انت قوت الموت.»

اعلموا ايها الناس انه من مشى على وجه الارض فانه يصير الى بطنها و الليل و النهار

يتنازعان «و فى نسخة» يسارعان و فى هدم الاعمار.»

«يا ايها الناس كفر النعمة لؤم و صحبة الجاهل شؤم ان من الكرم لين الكلام

[صفحه ۲۲۹]

و من العباده اظهار اللسان و افشاء السلام اياك و الحذیعة فانها من خلق اللئيم ليس كل طالب يصيب و لا كل غائب يؤب لا ترغب فى من زهد فيك رب بعيد هو اقرب من قريب سل عن الرفيق قبل الطريق و عن الجار قبل الدار الا و من اسرع فى المسير ادركه المقليل استرعورة اخيك كما تعلمها فيك اغتفر زلة صديقك ليوم يركبك عدوك من غضب على من لا يقدر على ضره طال حزنه و عذب نفسه من خاف ربه كف ظلمه «و فى نسخة» من خاف ربه كفى عذابه و من لم يرع فى كلامه اظهر فخره و من لم يعرف الخير من الشر فهو بمنزله البهيمه ان من الفساد اضاعة الزاد ما اصغر المصيبة مع عظم الفاقة خدا هيئات هيئات و ما تناكرتم الا بما فيكم من المعاصى و الذنوب فما اقرب الراحة من التعصب و البؤس من النعيم و ما شر بشر بعده الجنه و ما خير بخير بعده النار و كل نعيم دون الجنة محقور و كل بلاء دون النار عافية و عند تصحيح الضمائر تبدو الكباير تصفية العمل اشد من العمل و تخليص النية من الفساد اشد على العاملين من طول الجهاد هيئات لولا التقى لكنت ادهى العرب - ايها الناس ان الله جل و عز وعد نبيه محمدا صلى الله عليه و آله الوسيله و وعده الحق و لن يخلف الله وعده الا و ان الوسيله اعلى درجة الجنة و ذروة ذوائب الزلفى و نهاية غاية الامنية لها الف مرقاة ما بين المرقاة الى المرقاة حضر الفرس الجواد و ماء عام و هو ما بين مرقاة ذرة الى مرقاة جوهر الى مرقاة زبرجدة الى مرقاة لؤلؤة الى مرقاة ياقوته الى مرقاة زمرد الى مرقاة مرجانة الى مرقاة كافور الى مرقاة عنبر الى مرقاة يلنجوج الى مرقاة ذهب الى مرقاة فضة الى مرقاة غمام الى مرقاة هواء الى مرقاة نور قد انافت على كل جنان و رسول الله صلى الله عليه و آله

یومئذ قاعد علیها مرتد بریطین ریطه من رحمہ اللہ و ریطه من نور اللہ علیہ تاج النبوه و اکلیل الرساله قد اشرق بنوره الموقف و انا یومئذ علی الدرجه الرفیعه و هی دون درجه و علی ریطتان ریطه من ارجوان النور و ریطه من کافور و الرسل و الانبیاء قد وقفوا علی المراقى و اعلام الازمنه و حجج الدهور عن ایماننا قد تجللتم [صفحه ۲۳۰]

حلل النور و الکرامه لا یرانا ملک مقرب و لا نبى مرسل الا بهت بانوارنا و عجب من ضیائنا و جلالتنا و عن یمین الوسيله عن یمین الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ عمامه بسطه البصر یأتى منها النداء یا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصى و امن بالنبى الامى العربى و من کفر فالنار موعده و عن یسار الوسيله عن یسار الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ظلمه یأتى منها النداء یا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصى و امن بالنبى الامى و الذى له الملك الاعلى لا فاز احد و لا نال الروح و الجنه الا من لقی بالاخلاص لهما و الاقتداء بنجومهما فایقنوا یا اهل ولايه الله ببیاض و جوهکم و شرف مقعدکم و کرم ما بکم و بفوزکم الیوم علی سرر متقابلین و یا اهل الانحراف و الصدور عن اللہ عن ذکره و رسوله و صراطه و اعلام الازمنه ایقنوا بسواد و جوهکم و غضب ربکم جزاء بما کنتم تعملون و ما من رسول سلف و لا نبى مضى الا و قد کان مخبرا امته بالمرسل الوارد من بعده و مشیرا برسول و موصیا قومه باتباعه و محلیه عند قومه لیعرفوه بصفته و لیتبعوه علی شریعته و لئلا یضلوا فیه من بعده فیکون من هلك و ضل بعد وقوع الاعذار و الانذار عن نبیه و تعیین حجه فکانت الامم فى رجاء من الرسل و ورود من الانبیاء و لئن اصیبت بفقد نبى بعد نبى علی عظم مصائبهم و فجائعها بهم فکانت علی سعه من الامل و لا مصیبه عظمت و لا رزیه جلت کالمصیبه برسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لان اللہ حسم به انذار و الاعذار و قطع به الاحتجاج و العذر بینه و بین خلقه و جعله بابہ الذى بینه و بین عباده و مهیمنه الذى لا یقبل الا به و لا قربه الیه الا بطاعته و قال فى محکم کتابه من یطع الرسول فقد اطاع اللہ و من تولى فما ارسلناک علیهم حفیظا فقرن طاعته بطاعته و معصيته

بمعصيته فكان ذلك دليلا على من اتبعه و عصاه و بين ذلك فى غير موضع من الكتاب العظيم فقال تبارك و تعالى فى التحريض على اتباعه و الترغيب فى تصديقه و القبول لدعوته قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم فاتبعه صلى الله عليه و آله و سلم محبة الله و رضاه غفران الذنوب و كمال الفوز و وجوب الجنة و فى التولى عنه و الاعراض محادة الله

[صفحة ٢٣١]

و غضبه و سخطه و البعد منه مسكن النار و ذلك قوله و من يكفر به من الاحزاب فالنار موعده يعنى الجحود و العصيان له فان الله تبارك و تعالى اسمه امتحن بى عبادة و قتل ييدى اضداده و افنى بسيفى جهاده و جعلنى زلفه للمؤمنين و حياض موت على الجبارين و سيفه على المجرمين و شد بى آزر رسوله و الزمنى بنصره و شرفنى بعلمه و حبانى باحكامه و اختصنى بوصيته و اصطفانى بخلافته فى امته فقال و قد حسده المهاجرون و الانصار و انغضت بهم المحافل»

«ايها الناس ان عليا منى كهارون من موسى الا انه لا نبى بعدى فعقل المؤمنون عن الله نطق الرسول اذ عرفونى انى لست باخيه لايه و امه كما كان هارون اخا موسى لايه و امه و لا كنت نبيا فاقضى نبوة و لكن كان ذلك منه استخلافا لى كما استخلف موسى هارون صلى الله عليهما حيث يقول اخلفنى فى قومي و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين و قوله صلى الله عليه و آله و سلم حين تكلمت طائفة فقالت نحن موالى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فخرج رسول الله الى حجة الوداع ثم صار الى غدير خم فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه و اخذ بعضدى حتى رأى بياض ابطينه رافعا صوته قائلا فى محفله من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و كانت على ولايتى ولاية الله و على عداوتى عداوة الله و انزل الله عز و جل فى ذلك اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا فكانت ولايتى كمال الدين و رضا الرب جل ذكره و انزل الله تبارك و تعالى اختصاصا لى و تكرما بخليقته و اعظاما و

تفضلاً من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منحنيه و هو قوله ثم رده الى الله موليهم
الحق الا له الحكم و هو اسرع الحاسبين فى مناقب لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع و طال
لها الاستماع و لئن تقمصها دونى الاشقيان و نازعانى فيما ليس لهما بحق و ركباها ضلالة
و اعتقداها جهالة فلبس ما عليه وردا و لبس ما لا نفسها مهذا بتلاعنان فى دورهما و
يتبرء كل واحد منهما من صاحبه يقول لقرينه اذا التقيا يا ليت بينى و بينك بعد المشرقين
فبئس القرين و يجيبه الاشقى على رثوته يا ليتنى لم اتخذك خليلا لقد اضللن
[صفحة ٢٣٢]

عن الذكر بعد اذ جائنى و كان الشيطان للانسان خذولا فانا الذكر الذى عنه ضل و
السبيل الذى عنه نكب و لئن رتعا فى الحطام المنصرم و الغرور المنقطع و كانا منه على
شفا حفرة من النار لهما على شر و ورود فى اخيب و فود و العن مورود يتصارخان باللعة
و يتناعقان بالحسرة ما لهما من راحة و لا عن عذابهما من مندوحة ان القوم لم يزلوا عباد
اصنام و سدنة اوثان يقيمون لها المناسك و ينصبون لها العتائر و يتخذون لها القربان و
يجعلون لها البحيرة و الوسيلة و السائبة و الهام و يستقسمون بالازلام عامهين عن ذكر الله
جائرين عن الرشاد و مهطعين الى البعاد قد استحوذ عليهم الشيطان و عمرتهم سوداء
الجاهلية و رضعوا جهالة و انتظموها ضلالة فاخرجنا الله اليهم رحمة و اطلعنا عليهم رافة
و سفر بنا عن الحجب نورا لمن اقتبسه و فضلا لمن اتبعه و تايدا لمن صدقه فتبؤ العز بعد
الذلة و الكثرة بعد القلة و هابتهم القلوب و الابصار و اذعنت لهم الجبابرة و طوايفها و
صاروا اهل نعمة مذكورة و كرامة ميسورة و امن بعد خوف و طمع بعد كوف و اذعنت
بنا مفاخر معد بن عدنان و اولجناهم باب الهدى و ادخلناهم دار السلام و اشلماهم ثوب
الايمان و فلجوا بنا فى العالمين و ابدت لهم ايام الرسول آثار الصالحين من عام مجاهد و
مصل قانت و معتكف زاهد يظهرون الامانة و يأتون المثابة حتى اذا رعى الله عز و جل
نبيه صلى الله عليه وآله وسلم و رفعه اليه لم يك ذلك بعده الا كلمحة من خفقه او
ميض من برقه الى ان رجعوا الى الاعقاب و انتكصوا على الابار و طلبوا بالاقار و اظهروا

الکتاب و ردمو الباب و فلو الدار و غیروا اثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رغبوا عن احکامه و بعدوا عن انواره و استبدلوا بمستخلفه بدیلا اتخذه و كانوا ظالمین و زعموا ان من اختار و امن آل ابى قحافه اولی بمقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فمن اختاره الرسول علیه و آله السلام بمقامه و ان مهاجر آل ابى قحافه خیر من المهاجرین الانصارى الربانى ناموس بنى هاشم بن عبد مناف الا و ان اول شهادة زور وقعت فى الاسلام شهادتهم ان صاحبهم مستخلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مضى و لم يستخلف فكان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الطیب المبارک اول مشهود علیه بالزور فى الاسلام و عن قلیل یجدون غب ما یعملون و یسجد التالون غب ما [صفحه ۲۳۳]

استنه الاولون و لئن كانوا فى مندوحة من المهل و شفاء من الاجل و سعة من المنقلب و استدراج من الغرور و سکون من الحال و ادراک من الامل فقد امهل الله عز و جل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور و اسبغ علیهم نعمه ظاهرة و باطنه و امدهم بالاموال و الاعمار و اتتهم الارض ببرکاتها لیدکر و آلاء الله ثم لیغترفوا الابهابة له و الانابة الیه لینهوا عن الاستکبار فلما بلغوا المدء و استتموا الاکلة اخذهم الله عز و جل و اصطلبهم فمنهم من حصب و منهم من اردته الخسفة و ما کان الله لیظلمهم و لکن كانوا انفسهم یظلمون الاوان لكل اجل کتابا فاذا بلغ الكتاب اجله لو کشف لك عما هوى الیه الظالمون و آل الیه الاخسرون لهربت الی الله عز و جل مما هم علیه مقیمون و الیه صائرون الاوانى فیکم ایها الناس کهرون فى آل فرعون و کباب حطة فى بنى اسرائیل و کسفینه نوح فى قوم نوح و انى النبا العظیم و الصدیق الاکبر و عن قلیل ستعلمون ما توعدون و هل الی الا کلصقة الاکل و ندقة الشارب و خفقة الوسنان ثم تلتزمهم المعرات جزاء فى الدنيا و یوم القیمة تردون الی اشد العذاب فما الله بغافل عما تعملون فما جزاء من تنکب محجة و انکر حجته و خالف هداته و حاد عن نوره و اقتحم فى ظلمة و استبدل بالماء السراب و بالنعیم العذاب و بالفوز الشفاء و بالسراء الضراء و بالسعة

الضنك الاجزاء اقترافه و سوء خلافه فليوقنوا بالوعد على حقيقته وليستيقنوا بما يوعدون
يوم تاتي الصيحه بالحق ذلك يوم الخروج انا نحن نحى و نميت و الينا المصير يوم
تشقق الارض عنهم سراعا الى اخر السوره.»
«انا نحن نحى و نميت و الينا المصير يوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلك حشر علينا
يسير نحن اعلم بما يقولون و ما انت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد»

ترجمه خطبه وسيله

قریب بدین مضمون است که می فرماید ای مردم هیچ شرفی برتر و بالاتر از دین اسلام
نیست احکام و آئین دین اسلام بالاترین سعادت است نیاز دنیا و آخرت بشر را در سایه
همای سعادت و فوز و فلاح رستگاری تضمین و تأمین می کند امور معاش و معاد بشر
را به احسن انتظار اداره می نماید هر کس مسلمان شود و به آداب دین بگردد دارای
شرف و شرافت دنیا و آخرت می گردد - اسلام بر همه ادیان عالم و بر هر

[صفحه ۲۳۴]

آئین و روشی رجحان و برتری دارد هیچ کرم و کرامتی عزیزتر از تقوی نیست
پرهیزکاری در هر کس ظهور کند واجد تمام صفات فاضله و کرایم اخلاق می گردد
که قرآن فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم هیچ نگهبان و ملجأ و پناهی بهتر از ورع و
ترس و پرهیزکاری نیست چه هر کس به این صفت ممتاز آراسته و متحلی گردید
سرافراز و مفتخر و مباهی شد پرهیزکاران به نیکوکاری حرص و ولع نشان می دهند و از
زشتی و سیئات اجتناب می کنند و پرهیز می نمایند تا از گزند شیاطین و وساوس نفسانی
خود و هر جن و انسی در امان بمانند و از نکبت و وبال معصیت و جریمه جنایت مصون
باشند.

وسيله شفاعت

هیچ شفاعتی نجات بخشنده تر از توبه نیست بازگشت به خدا و توکل به حق و توسل به قرآن و عترت بهترین شفیع برای نجات و رستگاری است چه آنها شفیع بی نفاق و شقاق هستند که اجر و مزدی هم نمی خواهند در حالی که هر وکیل و شفیع اول اجر و اجرت می خواهد ولی قرآن و عترت خلق را قربتاً الی الله هدایت و ارشاد می کنند ولی شفاعت آنها تا موقعی قبول و مقبول است که مرتکب به راستی توبه کند و به حقیقت بازگشت به خدا نماید در بارهای دیگر برای آنها سخت شفاعت مشکل است مگر رحمت حق خود شامل عاصی گردد و هر کس توبه بشکند به عقوبت سابق و لاحق گرفتار شود چنانچه در قوانین جاریه کشوری هم که از این سنت اتخاذ سند شده در تکرار تخلف مجازات تشدید می گردد.

عافیت و قناعت

فرمود هیچ لباسی بهتر از لباس عافیت نیست و با فقدان عافیت وجدان آرامش ندارد هیچ وقار و نگهبان و نگهداری چون سلامت نیست چه سلامت اسباب حصول همه نوع کار و فعالیت است و هیچ مالی بهتر از قناعت نیست که از دستبرد دزدان و راهزنان محفوظ است.

اگر قناعت نباشد و مال دنیا در دست مردم بی دست و پا بریزد از بی بندوباری و فقر و تنگ دستی آسوده نخواهد ماند نمی دانند چگونه خرج کنند و رفع نیاز نمایند.

هیچ گنجی از قناعت و رضای به قسمت خدا بهتر نیست

آن گنج قناعت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

آدمی که به قسمت خدا راضی باشد از زندگی راضی است و اگر راضی نباشد همان

[صفحه ۲۳۵]

نصیب به او داده می شود چه اگر کوه های عالم رازر و سیم نمایند و به دست مردمی

خوار و پست فطرت دهند باز هم برای آنها کافی نیست.

رضا به قسمت خود شو که خامه‌ی ازلی

همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت

و دیگر گفته:

هر چه نصیب است نه کم می دهند

گر نه ستانی به ستم می دهند

پس باید راضی به رضای خدا شده و تسلیم امر مولا گردیده اگر صفت رضا نباشد
تزلزل و اضطراب همیشه بر آدمی مستولی است قناعت و رضا و تسلیم آدمی را راضی
به قدر و قضا می کند و با آسایش و آرامش همدوش می سازد و در بستر استراحت به
فراغت می خسبد شدت میل به متاع این جهان و حطام دنیوی کار زشت و ناپسندی
است و کلید ابواب رنج و محنت است تراکم مال و انباشتن اموال و پر کردن جوالها
موجب زحمت و وبال و حقد و حسد می گردد این رذیلت سلب نعمت می کند و
ثروت را وبال زندگی می نماید.

تراکم سرمایه

فرمود تراکم سرمایه سبب تراکم آفت است و تمنی نعمت است چه این صفت با دین و
عقل و خرد سازش ندارد و آفت دین می گردد و حرص و آز و اقتحام در گناه را زیاد
می کند و چون این اوصاف قوت گرفت آدمی ناچار تن به هر نامشروعی در می دهد و
هر خواهش و میل نفسانی را اجابت می کند تا آنجا که ممکن است در قبال پیشیزی
خونی بریزد و معاصی را ناچیز انگارد و وقعی ننهد تا به حرمان و بغی و ظلم و تعدی و
اجحاف به ناموس دیگران و هلاکت نفوس زکیه اقدام نماید و آن را کاری بزرگ و
گناهی عظیم نشمارد.

حرص و آز

فرمود شره و حرص و آز مساوی با همه عیوب است و جامع هر رذیلت است چه بسیار طماعی که نتیجه عملش خسران دنیا و آخرت و زیان جان و مال و نفوس خود و دیگران می گردد.

آرزوهای دراز است که عاقبت وخیمی دارد و هر کس که آرزوی او از حد و اندازه بیرون باشد از ورطه انسانیت خارج می گردد زیرا آرزو و تمایل حد و اندازه ندارد و بسیار شده که امیدها و آرزوهای بی جا به حرمان و نومیدی و بسا به انتحار و خودکشی کشیده شده است مانند برخی از تجارتهای که پایانش خسارتهای است.

هر کس بدون رویه و رعایت عواقب کار در امور دنیا درافتد خویشتن را در معرض [صفحه ۲۳۶]

هلاکت انداخته است و ابواب فضیحت و رسوائی را به سوی خود باز کرده است. فرمود برای مؤمن هیچ طوقی و قلاده‌ای سنگین تر از بار معصیت نیست.

علم و فضیلت

ای مردم هیچ گنجی سودمندتر از علم و هیچ عزتی رفیع تر از حلم و هیچ حسبی و روشی و شرفی رساتر و کامل تر از ادب نیست هیچ نسبی در انتساب بدتر و فروتر از غضب نیست و هیچ حالی مزین تر از حلیه عقل و فضیلت نیست و هیچ بدی بدتر از کذب و دروغ نیست و هیچ نگهبانی بهتر از خاموشی و هیچ غایت و نهایتی نزدیک تر از مرگ نیست چه گوهر علم و دانش کلید هر گونه گنج بی قیمت است و اجر بی رنج است - حلم و بردباری موجب عز دنیا و آخرت می گردد زیرا چون حلم وجود یابد آدمی را در مکاره و ناملازمات صبور و بردبار می سازد یا به تلافی و قصاص و حکم جرم شتابزدگی ننماید و عجله و تندروی نکند و در نتیجه با عزت و ابهت و صلابت و سطوت قضاوت می کند تا خدا و خلق راضی گردند.

تأمل و درنگ

فرمود در کارها بی تأمل و درنگ و بدون فکر و اندیشه سخن نگوئید
 مزین بی تأمل به گفتار دم
 نکو گو سخن اگر دیر گوئی چه غم
 زیان شتابزدگی و تندخوئی و عجله کردن برای سخن بی هنگام است و مفسد آن زیاد
 است و آن را تیره عقل گویند که گفته‌اند:
 دو چیز تیره (طیره) عقل است دم فرو بستن
 به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

مرگ و علائم آن

فرمود مرگ اگرچه ظاهر نیست ولی علامات و آثار و امارات آن در هر آنی پدیدار
 است.

ای مردم هر کس در هر شغل است عیب خود را در آئینه نفس خویش بیند و از
 عیب جوئی دیگران خودداری کند.
 آئینه آن روز که گیری به دست
 خود شکن آن روز مشو خودپرست
 در همه چیزی هنر و عیب هست
 عیب مبین تا هنر آری به دست
 عیب کسان منگر و احسان خویش
 دیده فرو بر به گریبان خویش

[صفحه ۲۳۷]

رضا به قسمت

فرمود هر کس از رزق و روزی که خداوند نصیبش فرمود راضی باشد و بر دولت و مکنت و نعمت دیگران افسوس نخورد خداوند به او افزونی دهد چه باید فکر کند خدای عالم عادل و حکیم و علیم و غنی بالذات است و هر چیز به هر کس عنایت فرموده شایسته استعداد و لیاقت او بوده و روی مصلحت و مقتضیات نیاز معنوی برای تکامل نفس به او عنایت فرمود بر مال دیگران و به مقام و منصب و جاه و جلال خدا داد دیگران حسد نورزید غبطه خورید و خود را مهیای ایجاد استعداد و لیاقت نمایند تا به شما هم نعم بی پایان خود را عنایت فرماید چه بغض و بخل و امساک در ساحت مقدس فیاض مطلق کل وجود ندارد که به یکی از روی خویشاوندی بدهد یا از روی بیگانگی امساک نماید سبحان الله عما یصفون ذات حق تعالی از این توهمات بی جا منزّه و مقدس است و به هر کس می دهد برای آزمایش و تکامل اوست بنده خدا باید راضی به قضا و قسمت خود باشد.

فرمود من حفر بئرا لایخیه وقع فیه

چه مکن بهر کسی

اول خودت دوم کسی

بد مکن که بد افتی

چه مکن که خود افتی

جزای عمل

عمل هر کس به هر اندازه و هر کجا و در هر زمان و مکان باشد پاداش و جزا خواهد دید ان الله لا یضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی خداوند ذره ای حق کسی را در عمل ضایع نمی کند خواه زن یا مرد و لا تزر وازره وزر اخری و بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری نخواهد گذاشت مکافات دنیا و آخرت هر عمل با آن فعل پیوستگی تام دارد و همان نتیجه میوه همان عمل است و همان عمل نتیجه همان ثمر است هر کس

پرده احترام و حرمت دیگری را چاک زند و ناموس عفت کسی را مورد تعدی و اجحاف قرار دهد و پردگیان عفاف را بی حجاب بر دیگران بنماید پرده عفت خود را دریده است و ناموس جان و روان خود را به دست دیگران سپرده است مرد اگر غیرت و تعصبی داشته باشد درباره ناموس اوست که باید بکوشد هرگز پرده احترام او ندرد و برادران خود در اجتماع شریک زندگانی اجتماعی او هستند که اگر هتک ناموس یک فرد شد هتک ناموس اجتماع شده است و نباید راضی به هتک احترام دیگری گردد و پرده تطاول روزگار خواهی نخواهی پرده احترام بی ناموسان را پاره می کند.

[صفحه ۲۳۸]

صفح و گذشت

فرمود هر کس لغزش خود را فراموش کند و لغزش و خطای دیگران را بزرگ جلوه دهد خود ناگزیر دچار این لغزش ها و عکس العمل ها خواهد شد.

هر که عیب دگران پیش تو آورد و بگفت
به یقین عیب تو پیش دگران خواهد گفت

تو خود فکر کن اگر کسی یکی از هزار و مشتی از خروار از زشتی های تو را برابرت بگوید و زبان به نکوهش تو دراز کند تو ناراحت خواهی شد و خودت برای او ذره ای را چون کوه جلوه می دهی و مثقالی را به خرواری می نمائی اما اگر بدانی که خود مرتکب چنین خطایا هستی زبان به استغفار گشائی و سر تعظیم و تکریم از خجالت و سرافکنندگی به زیر اندازی که گفته اند:

در آتشم بیفکن و نام گنه مبر
کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

عجب و خودپسندی

مردی که عجب و تکبر و خودخواهی داشته باشد دیگران را حقیر می‌شمارد و این نکته قابل توجه است که عجب منبع رذایل می‌شود و صفات ناپسندی از این صفت به ظهور می‌رسد مثلاً تحقیر دیگران تعدی به حقوق اجحاف و دستبرد به مرز حق دیگران و اختلاف طبقاتی و غیره به شرحی که در مکتب اسلام نوشته شد مولود این صفت است مرد متکبر از محصول و نتیجه افکار و عقول دیگران به سبب تکبری که دارد بی‌بهره می‌ماند و از انوار فیوضات علوم و فنون دیگران محروم می‌گردد او از دین و دانش به خودخواهی مغرور و از راه مستقیم مهجور خواهد ماند.

بی‌نیازی

فرمود هر کس از عقل خود بی‌نیازی طلبد و از دیگران مشورت و استفاده رهنمائی فکری نکند به لغزشی خواهد افتاد که زیان‌بخش است و هر کس با متکبرین ندیم گردد از مصالح و منافع زندگی دور افتد.

مرد متکبر از پند و اندرز و نصیحت و مصلحت دیگران محروم و در نتیجه خسران خواهد دید زیرا هر چه دیده یا شنیده از تکبری که دارد حمل بر سفاهت و زشت‌زبانی او کند و گفتار ناهنجار و بی‌ربط نامربوط خود را وحی منزل شناسد.

خسیس و لئیم

هر کس با مردم خسیس و پست و نکوهیده اخلاق مخالطت و معاشرت و مجالست جوید حقیر و پست و کوچک و وضع گردد چه مردم اشخاص را به دیده همنشین آنها می‌بینند.

[صفحه ۲۳۹]

تو اول بگو با کیان زیستی
پس آنگه بگویم که تو کیستی

ارزش ظاهر دوستان و همنشینان ارج و ارزش شماست پس بکوشید که همنشین و جلیس و ندیم عاقل و خردمند و شریفی برگزینید تا در نظر مردم بزرگ تجلی نمائید. فرمود هر کس از اندازه قدرت و استعداد خود بیشتر زیر باری رود کمرش خم خواهد شد و عاجز و بیچاره گردد زیرا از شیر حمله خوش بود و از غزال رم هر کس باید به وسعت نیروی ظاهری و باطنی خود قبول عملی را کرده تا از عهده برآید و سعادت‌مند گردد.

عقل و جهل

ای مردم هیچ مالی و دولتی بهتر و نافع تر از عقل نیست هیچ فقر و پریشانی و بدحالی بدتر و سخت تر از جهل نیست - زیرا اگر عقل باشد همه نوع بضاعت و نعمت و استطاعت حاصل می گردد و اگر جهل باشد هر چه از اموال و ثروت داشته باشد سودی نخواهد برد و از آن منفعتی ننماید و همه‌ی آن نعم زائل گردد پس باید به عقل نعمت را جلب کرد و به شکر افزونی داد. دولت مرد جاهل اگر زوال هم نجوید در کار خیری صرف نمی شود و برکتی نخواهد داشت بلکه بر زوال نعمت و فقر و مسکنت و وبال نکبت او کمک می کند.

گذشت روزگار

فرمود هیچ واعظی و ناصحی بهتر از گذشت روزگار نیست شما ابتدا و انتهای وقایع عالم را ببینید و با هم بسنجید و از گذشت روزگار عبرت گیرید که گذشت روزگار بهترین درس است هیچ عقلی بهتر از تدبیر و تفکر در امور نیست در هر کاری از امور معیشت خود فکر و اندیشه را به کار بندید و از گذشت روزگار برای کمال آن عبرت و سرمشق گیرید.

فرمود هیچ عبادتی بهتر از تفکر در امور زندگی نیست که فکر در شئون خود معبود

کفر است و جز به فکر عبادات ارزشی ندارد - تفکر در امور عالم از عبادت مؤثرتر است.

عجب

هیچ کمک و یاور و وزیر و چون مشورت نیست که وحشت و نفرت را برطرف می کند تردید و اضطراب را می زداید و هیچ وحشتی بدتر از عجب و تکبر نیست که خودپسندی نتیجه اش تنهایی است مردم بنده احسان و اخلاق هستند از اطراف متکبرین فرار می کنند و لذا فرمود فتکبروا عند المتکبرین مرد متکبر همیشه تنها و بی یار و مونس خواهد ماند.

ورع

فرمود هیچ ورعی مانند اجتناب ورزیدن از محارم نیست و امام (ع) می فرماید ورع از محارم بر تقوی و پرهیز از دیگران مقدم است زیرا
[صفحه ۲۴۰]

بیشتر مردم از بیشتر مکروهات متنزه می باشند ولی از ارتکاب بیشتر محرمات باک ندارند باید مسلمان از محارم خود به ورع و تقوی دوری کند.

حلم

هیچ حلمی چون شکیبائی و خاموشی نیست حلم به ضم حاء مهمله به معنی عقل است و به کسر حاء به معنی بردباری است در جوانان که گفته اند لا یبلغ الحلم منظور کمال عقل آنها برای تمیز است و حلم بردباری و صبوری است که شکیبائی بر گفتار ناهنجار و کردار نابجای مردم بیشتر ناراحتی ایجاد می کند مردم اکثر در این دو حال به مناقشه و نزاع و زد و خورد و حتی چاقو کشی و قتل مبادرت می کنند مرد مسلمان باید در این

گونه موارد صبر و شکیبائی نشان دهد - و در شنیدن یک گفتار نابجا یا یک کردار ناپسند گوهر فضیلت حلم را از دست ندهد تا کامکار و رستگار گردد.

ده خصلت

فرمود در انسان ده خصلت است که به زبان آشکار می‌گردد و زبان مظهر و ابراز کننده آن خصال است.

۱ - آنچه در ضمیر دارد از علم و فکر و اندیشه و اراده و مشیت و قصد و غرض و غیره که با زبان اظهار می‌کند و این کار از جوارح و اعضاء دیگر ساخته نیست - اگر زبان نبود انسان قادر به بیان مقاصد خویش نبود و محتویات خزینه دل و جواهر افکار ابکار ظهور و بروز نداشت زبان نتایج قوه عاقله را به عرصه ظهور می‌رساند و به زبان که وسیله نطق و بیان است ممیز انسان از سایر حیوانات است که با قوه ناطقه بیان مرکبات و عناصر و موالید می‌گردد.

۲ - حکمرانی است که حق را از باطل جدا می‌سازد و اگر زبان نبود این امتیاز برای انسان حاصل نمی‌شد.

۳ - گوینده و واعظ است که با این خصلت پاسخ هر مسئله و عنوان و سؤال را ادا می‌نمایند.

۴ - واسطه و شفیع درخواست کننده می‌گردد که به وسیله آن به مقصد و منظور خود می‌توان رسید.

۵ - وصاف و معرف اشیاء است که این هم از خصال خاص انسان است.

۶ - فرمان فرمائی مقتدر است که به نیکی حکم می‌کند و از بدی باز می‌دارد که زبان ترجمان این احساسات است که طالب خوبی و متنفر از بدی است - البته این خاصیت مکتب طبیعت و تربیت است.

- ۷ - تعزیت و تسلی است که هر اندوهی را از دل برگیرد و با پند و اندرز و مصاحبت دانشمندان ضمیر تغییر حال می‌توان داد.
- ۸ - آنکه دائم الحضور و کثیر الالتفات است یعنی اسبابی حاضر و مهیا می‌سازد که دشمنی را رفع می‌کند و دوستی‌ها را تشدید می‌نماید برخلاف سایر حیوانات که قادر بر رفع خصومت و عناد نیستند.
- بسا کس که از یک حدیث درشت
به هم زد جهانی و خلقی بکشت
یکی دیگر از گفته‌ی دل پسند
میان دو صد قوم شادی فکند
- ۹ - مسرت‌انگیز و فرح‌بخش است که به گفتار خود گوش‌ها را ملذوذ می‌سازد و دل‌ها را محظوظ می‌نماید.
- ۱۰ - معزیست که حزن و الم را می‌برد و سختی‌ها را محو می‌سازد - و عزت می‌بخشد. فرمود امیرالمؤمنین در این بیان محسنات زبان می‌فرماید و هر چه عکس آن باشد حکم عرض را دارد فرمود ای مردمان هیچ چیز در خاموشی و سکوت از تنطق به حکمت بهتر نیست.
- یعنی زبان را خدا داده که آدمی با آن اسرار و ودایع اعیان ثابته را ادراک و احساس نموده با دیگران در میان نهد - و به عکس هیچ چیز بدتر از نطق روی جهالت نیست پس باید به وقت گفتن گفت و به موقع سکوت ساکت ماند.
- فرمود هر کسی نمی‌تواند عنان زبان را تملک نماید و مالک و مختار زبان خود شود و اگر کسی توانست تملک زبان نماید رستگار است و آنکه اختیار خود بر زبان داد باید بداند که زبان سر سبز می‌دهد بر باد.
- فرمود هر کس به صفت علم و گوهر دانش و معرفت ممتاز نگردد گمنام خواهد ماند رتبه شناسائی و لیاقت شهرت نخواهد یافت و هر کس به حلم و بردباری کار نکند

بردباری و حلم پیدا نمی کند و زنگ کدورات خاطرش به صیقل تجارب زدوده نخواهد شد و زشتی را نمی فهمد - هر کس به کمک تفکر و نصیحت ناصحان مشفق و قعی نهد و ترک عمل زشت نکند شخصیت او تیره و کدر می گردد و لگد کوب زجرت و محل بلیات و حوادث خواهد شد.

فرمود: هر کس با حال تجمل و تمکن بر مقام عزت و نعمت به اهل سؤال و حاجت بخشش ننماید روزگارش به آنجا کشاند که در پیشگاه دیگران بایستد و به ذلت و مسکنت پرشش نماید و معذک محروم و ممنوع گردد.

[صفحه ۲۴۲]

هر کس طلب عزت در راه غیر حق کند ذلیل و خوار شود هر کس به نیروی ستم و دستکاری ظلم نماید گردش زمانش دستخوش ذلت و هوان فرماید - هر کس معاند حق شود وهن و سستی و خواری با وی ملازمت گیرد هر کس فقیه و عالم شود به کسب فقه و علم برآید موقر و محترم گردد.

هر کس تکبر نماید و خود را بزرگ شمارد در چشم مردم حقیر و کوچک شود - هر کس نیکو نباشد و نیکوئی نکند او را ستایش نکنید چه انسان بنده احسان است و چون احسان بیند کرنش و تواضع کند.

فرمود ای مردم مرگ قبل از هر چیز است و بهتر است که قبل از آنکه مرگ بیاید او را استقبال کنید - پیش از آنکه تن به مرگ گرفتار شود در عبادت و اطاعت و صلح و سلم مبادرت نماید که انسان به عجز و بیچارگی توأم است و محاسبه نفس باید در این جهان نمود تا در آن جهان آزاد بود - فرمود مردن و به گور رفتن از زندگی بهتر است که دست نیاز پیش این و آن دراز کنید.

«نگارنده گوید این صفت در میان ائمه به قوت شدت داشته چنانچه امام حسین (ع) فرمود مرگ به عزت بهتر از حیات در ذلت است و امام محمدباقر علیه السلام همین حقیقت را خبر داد که باید با عزت زندگی کرد حیات ذلت آمیز سودی ندارد.»

فرمود ناز کشیدن و چشم به این و آن داشتن و
 بر در ارباب بی مروت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی به در آید
 دنیا همه این طور بوده که صباحی بر کام آدمی می چرخد و ایامی برخلاف میل او دور
 می زند همیشه زندگی یکسان نیست.
 چنین است رسم سرای درشت
 گهی پشت به زین و گهی زین به پشت
 خردمند کسی است که در اقبال دنیا نیکوئی کند و در ادبار آن صبر و شکیبائی نماید و
 سرکشی و طغیان نکند چه این دو حال برای امتحان آدمی است.
 فرمود ای مردم شگفت ترین اعضای آدمی دل اوست و در مخزن دل مواد حکمت و
 اضداد آن موجود است عقل و جهل نفس قدسی و نفس اماره هر دو جا دارد - دل عین
 حیات و آب زلال است و در عین حال ضلالت و غوایت است - محل امید و رجاء و
 یأس و نومیدی آنجاست - اگر طمع طلب کند ذلیل و خوار گردد و هیجان کبر و
 حرص او را به هلاکت بکشاند

[صفحه ۲۴۳]

و دریغ و افسوس بر محرومیت ها که او را بکشد و اگر غضب بر دلی مستولی گردد و
 غیظ و خشمی که از راه عجز بر آدمی مستولی می شود بر وی سخت می گردد و اگر به
 رضا و قضا تن در دهد خوشبخت و کامیاب خواهد شد.
 اگر تحفظ و خویشتن داری را موقوف سازد و فراموش نماید اگرچه روزگار بر کام او
 هم بگردد خوشی او خارج از انجام وظایف شرعی او خواهد بود و اگر بیم و شوقی در
 سپارد یکسره حذر نماید و از امور واجبه بی خبر بماند.
 این بشر است که اگر در مهد امن و عرصه امان زیست کند غرور و غفلت و تکبر و
 غوایت بر او غالب گردد و روش آدمیت و انسانیت را فراموش کنند و در غفلت در

صفت غافلان قرار گیرد ولی چون به مصیبتی گرفتار شد به جزع و فزع افتد و دامن صبر و شکیبائی از دست دهد - و فریاد کشد که مفتضح شود اگر گرسنگی بر او چیره گردد چنان قدم سست کند که نتواند از جای برخیزد اگر در سیر شدن و انباشتن شکم افراط نماید از پری و امتلاء معده و درد شکم به تنگ آید و به هر چه دست یابد ضرر رساند و به هر چه افراط کند به فساد کشد.

امام علیه السلام می فرماید حالت آدمی از این جمله بیرون نیست که قوای اضدادی است از دو طرف جنبه های مثبت و منفی و افراط و تفریط هر دو زیان آور است در این نشئه چه شورها بر سر دارد و چه امیدها در مغز می پرورد چه خیال های کوتاه و بلند و چه آرزوهای دراز دارد تا به سر منزل مقصود برسد.

ای مردم هر کس به قلیلی بسازد و به جود و بخشش و داد و دهشی عادت کند بزرگوار گردد و مالش بسیار شود و ریاست یابد چون همه طالب دنیا و مال و مقام و منصب هستند هر کس قانع تر و مقتصدتر باشد بیشتر توفیق حاصل کند و در تنگدستی هم ناراحت نگردد.

هر کس حلم و بردباری داشته باشد بسیار با نبالت و شرف و فزونی گردد چه شخص حلیم تا دانا نشود حکیم نگردد و به صفت بردباری و توکل بر حضرت باری برخوردار نمی گردد و چون بردبار شد بر حوادث جهان و ناملایمات زمان و جفاهای اخوان شکیبائی می نماید و از خداوند تعالی فرج و تسهیل امور را می خواهد و با این صفت نیکو در هیچ حادثه ای جزع و فزع نمی کند و از جسارت و گستاخی جاهلان و بی مایگان دامن صبر و بردباری از دست نمی دهد و در نتیجه شرافتمند و جلیل القدر می گردد.

فرمود هر کس در ذات خدای تفکر نماید زندیق و ملحد و کافر می گردد و چه خداوند

تعالی برتر و بالاتر از هر خیال و قیاس و وهم و گمان است و با مخلوق مجانست ندارد و مشابه و نظیر و ضد و ندی برای او نیست و از ادراک عقل خارج است - و خرد از ادراک کنه ذاتش عاجز است.

خرد برد پی به کنه ذاتش

اگر رسد خس به قعر دریا

و تفکر در ذات به زندقه می کشد و لذا مردم را از فکر در ذات حق منع کرده‌اند و در صفات جلال و جمالش و آثار آیاتش تأکید و ترغیب نموده‌اند.

فرمود هر کس بسیار مزاح کند خفیف و بی‌ارزش گردد و هر کس بسیار بخندد از هیبت و بزرگی بیفتد - هر کس ادب ندارد حسبش تباه گردد و برترین و فاضل‌ترین کارها نگاهداری و پاسبانی و حراست عرض و ناموس است که باید مال را ذلیل کرد تا عزیز شد باید پول و مال دنیا در راه حفظ ناموس و شرافت فدا گردد - هر کس با جاهل بنشیند عقلش زایل شود - در حالی که عاقل باید ناچار جاهل را هدایت و ارشاد نماید و به صحبت او مایل گردد و جاهل در مجالست عاقل عاقل گردد چه هر کس با نادان بنشیند نادان گردد و به قیل و قال بی‌جا وقتش صرف شود و نتیجه‌ای نبرد.

فرمود هیچ توانگری به وسیله‌ی مال از چنگ مرگ نمی‌رهد و هیچ فقیری به سبب بی‌چیزی از حادثه موت رهائی نیابد اگر مرگ متاعی بود که می‌فروختند هر کریمی آن را می‌خرد و هر لثیمی حریص خریدار می‌شد - فرمود طمع مردم لثیم را پایانی نیست و جود مردم جواد را نهایی نیست - و نه خواننده و نه بخشنده به مقصود نمی‌رسند و نه امکان اجرای مقصود است از این جهت کریم تمنای مرگ می‌کند و لثیم حرص می‌زند و بیش از احتیاج خود می‌رباید.

چنین اشخاصی چون حیوانات وحشی و سبع و درنده بلکه بدتر هستند زیرا حیوان با یک طعمه که سیر شد می‌گذرد و می‌رود و یا چند گوسفند در بته سبزی شرکت می‌کنند و هر کدام پوزی می‌زنند اما آدم حریص و لثیم اگر طعمه‌ای یافت نمی‌خواهد

دیگران خبردار شوند و بلکه می خواهد همه چیز را خود داشته باشد و به همین جهت قرآن می فرماید بل هم اضل السبیل چه از مقدار خواهش آنها کاهش نمی شود و به اموال دیگران چشم می دوزند و بر خود می سوزند و آنها از این جهت که نمی توانند همه دنیا را در اختیار بگیرند مرگ را حاضر می شوند خریداری کنند.

[صفحه ۲۴۵]

فرمود حریص به لثامت حرصش سخت تر است و هیچ چیز را به هیچ کس روانمی دارد تا آنجا که مرگ را اسباب آسایش خود می شمارد.

لئیم مجلس ما خود همیشه دل می خورد

علی الخصوص که حرصی به لؤم او بستند

و معنی دیگرش این است که لئیم مرگ را می خرد که حتی دیگران هم نداشته باشند و کریم می خرد تا از نکبت این جهان به نعیم آن جهان برخوردار شود.

فرمود ای مردمان قلوب را افاضات انوار حکمت الهی و رشحات قطرات معارف نامتناهی حیات می بخشد - افاضات اشراقی الهی است که دل را زنده می سازد و نفوس اماره را از افراط و تفریط تعدیل می کند و به عبادت و ریاضت دعوت می کند و به پند و اندرز و نصیحت هدایت و ارشاد می نماید.

اطاعت حق صراط مستقیم کمال عبادت است که نفس را از هوی باز می دارد و از پیروی شهوات و غضب مصون می دارد و در مرز شرع حفظ می کند - چه حکم عقل برخلاف حکم نفس است و نفس دلالت به لذات دنیویه و شهوات غیر شرعیه می نماید در صورتی که عقل به جاده سلامت و متابعت حق که موجب سعادت است رهبری می کند.

فرمود تجارب روزگار علمی برای بیرون شدن از جاده غفلت و جهالت درسی است و برای ادب نفس که بسیار مؤثر است و از ارتکاب معاصی خودداری می کند و پشیمان نمی گردد.

فرمود هر کس بی تأمل سخن براند و بیهوده گفتگو کند قدر و قیمت را از دست داده است.

فرمود هر کس دیو شهوت را در بند زند قدر و قیمت او معلوم گردد - هر کس زیان خود را نگه دارد در پناه امان قوم خویشتن برخوردار گردد و به حاجت کامکار است. در گردش احوال انسان و گذشت روزگار اوضاع و احوال روشن گردد کسانی که در وادی ضلالت و تیه گمراهی افتاده‌اند از این گذشت روزگار بهره نمی‌گیرند و هر کس از مرور زمان عبرت نگیرد از درس معلم عبرت نخواهد گرفت - این اوضاع و احوال برای ایجاد افعال و اعمال حسنه و اخلاق پسندیده است تا نعیم ابدی و سرمدی نصیب مردان سالک راه حق شود.

شریف‌ترین توانگری ترک آرزوست که گفته‌اند:

[صفحه ۲۴۶]

ز من گو حریص جهان گرد را

قناعت توانگر کند مرد را

کسی که به آرزوی دراز و آمال دیرباز همراه شود اگرچه به خواسته خود نرسد نیازمند و محتاج باشد پس توانگری در ترک آرزوهای دور و دراز است و صبر و بردباری در محرومیت‌های اجتماعی است.

توانگران را وقف است و نذر و مهمانی

ز کوه فطره و اعتاق و هدی و قربانی

تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی

جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی

فرمود هر کس صله رحم نماید اگر اندک بضاعتی هم داشته باشد کثیرالثروه بنماید و برای او پناهگاهی است و پند و موعظت برای او ذاکر و واعظی است.

هر کس به مقصود خویش برسد باید شکرگزاری نماید - و در بیان حال دیگران یا نشر

قبح و احسان اکثر به انصاف سخن نمی گویند و عرصه گفتارشان تنگ و پهنه آن کم فضا می باشد تا کسانش از آنها خسته و ملول می گردند - هر کس به آمال خویش نائل شود دست تطاول برآورد و بسیار اندک افتد که آرزوها به صداقت منطبق بر عمل خود شود.

فرمود تواضع و فروتنی جامه مهابت است که بر تن پوشند - چه کسان بسیاری که در آخر عمر حریص شوند و ولع پیدا کند و به معاصی مبادرت می نمایند.
 هر کس را شرم و حیا جامه فضیلت گردد کارهای مشکل او آسان گردد و هر کس در راه نصفت و عدل و اقتصاد میانه روی کنند سختی او آسان شود و دشوار او سبک و هموار گردد و چنین کسی در کار خود همیشه ذاکر و مستعد است و غافل نمی شود.
 تواضع و فروتنی جامه مهابت است و هیچ نعمتی نمی رسد مگر به زوال نعمت دیگر همیشه زندگی یکسرش لنگ است و یک سرش کوتاه است که مولوی گفته:

آن یکی خر داشت پالانش نبود

یافت پالان گرگ خر را در ربود

فرمود برای هر جاننداری قوت و روزی مقرر است و برای هر کس به اندازه حفظ روزش روزی مهیا و مقرر است و با حرص سودی ندارد بیش از آنچه باید نمی دهند.
 هر چه نصیب است همان می دهند

گر نستانی به ستم می دهند

و رزق هر کس هر کجا باشد به قدرت الهی به او خواهد رسید و از مقدار آن کسر و اضافه نخواهد شد که:

بر سر هر لقمه بنوشته عیان

از فلان بن فلان بن فلان

[صفحه ۲۴۷]

و با ایمان بدین حقیقت حرص و ولع مفهومی ندارد.

ای معاشر الناس هر کس بر روی زمین گام سپارد ناچار روزی در شکم زمین جا دارد چه روز و شب در ویرانی بنیاد زندگانی و طی طومار اعمار با همدیگر به مسارعت و منازعت بر می‌خیزند تا کدام یک پیشی گیرند.

ای مردم کفران نعمت پست‌ترین لثامت و نکوهش است چه هر کس شکر نعمت گوید بر نعمتش افزون شود - و گرنه نعمتش نقت گردد.

فرمود از مصاحبت جهال جز جهل و ضلالت اکتساب نمی‌توان کرد - مردم کریم با خود عمیم هستند - و سخن به نرمی گویند و از هم متنفر و متوحش نمی‌شوند.

مردم غیر کریم می‌خواهند مردمان از ایشان دوری گیرند و ابواب مسئلت نگشایند درشت‌گو و زشت‌خو هستند ولی مرد کریم نرم و ملایم و بشاش و حساس است.

فرمود از عبادات به فصاحت و بلاغت سخن گفتن است و قرائت به صحت نمودنست سلام را روشن و بلند گویند و از خدعه و فریب پرهیز نمایند از اخلاق لئیمان دوری گیرند - هر طالبی به مطلوب خود می‌رسد و هر غائبی به مکان خود باز می‌گردد - هر چیز از تو فوت شود باز نمی‌گردد - عمر گذشته - اعمال و افعال از دست رفته فرصت غنیمت شمرده همه از دست رفته است میل و رغبت به گذشته و تأسف از آن سودی ندارد - غفلت زیان‌آور است.

فرمود از نزدیک کار رفقا را درست انجام دهید و حق رفاقت را ادا کنید و آن وقت در سفر آهنگ رحیل نمائید همسایه را بشناسید و پس از آن خانه خریداری کنید که الجار ثم الدار.

هر شتابزدگی به سر زمین خوردن دارد - حد وسط و میانه‌روی را حفظ کنید - لغزش‌های برادران دینی را معاف دارید - روزگار بر یک نسق نمی‌ماند هر کس به تو زبانی رساند غضب بر او مکن و تلافی منما خشم را روی خشم میفزا و اندوه را به کینه تشدید مکن - و نفس خود را به این صفات عذاب نکن.

هر کس سخن به فصاحت گوید او را مفاخره و مباحات تواند.

فرمود از تباهی روزگار آدمی تباهی توشه اوست یعنی در تهیه توشه و زاد خود دقت کنید که در قیامت مفتخر و موفق گردید.

هیچ مصیبتی بدتر از مصیبت تهی دستی در قیامت نیست هیئات هیئات از تهی دستی

[صفحه ۲۴۸]

صحرای محشر - آنها که روزگار را برای خود خواسته و به معاصی پرداخته در قیامت خسران آمیز است - هیچ نعیمی جز بهشت که عظیم است حقیر نیست یعنی نعم دنیا و خود دنیا همه قلیل و ناچیز است و هر نعمتی که در طلب مناهی و ملاعی دست آرند سخت حقیر و ناچیز است و هر بلائی را که در راه خداوند و عبادت و اطاعت صرف شود قابل تحمل است و در عوض آن از آتش جهنم رستگار و مصون ماند.

فرمود تصفیه کردار از عمل دشوارتر است و از هر کس کاری شایسته است ولی تصفیه آن سخت تر است و خلوص نیت از فساد دشوارتر است اینجاست که باید با نفس اماره مبارزه کرد اگر کسی به جهت تقوی نیرومند شد بر همه کس سلطه و استیلا یابد. فرمود ای مردم خداوند عزوجل با پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله میعاد نهاد و آن میعاد به حق و راستی است خداوند در وعده خود تخلف نمی کند - و آن وسیله درجات عالی بهشت است و رفیع ترین مقام تقرب به مقام قدس الهی است - آنگاه تعریف و توصیف بهشت را نمود و این وسیله را برای نیل بدان سخت ستوده است.

فرمود رسول خدا بر بالای منبر آن وسیله که از نور بوده نشست و جامه نازک و نرم به تن داشت و آن از رحمت حق بود و به نور دو جهان پرتوافکن گردید و تاج رسالتش روح افزای صحرای محشر است و بالاترین درجات را احراز می کند سپس توصیف قیامت و مقام نبوت را نموده می فرماید - ای اهل موقف وصی من علی بن ابیطالب است آن را دوست بدارید و به پیغمبر ایمان آورید که هر کس به این حال کفران ورزد آتش دوزخ میعادگاه اوست و از اطراف بر او حمله می کند.

فرمود خوشا به حال آن کس که وصی مرا دوست دارد و به پیغمبر عربی ایمان آورد هیچ کس رستگار نمی گردد مگر به راحت و رحمت و نعیم جنت که در جبین نبوت و امامت است می فرماید طوبی درختی است در بهشت که اصلش در کاخ پیغمبر آخرالزمان و نهالش در سرای ائمه اطهار است و هر شاخی از آن به سرای مؤمنی است. و آنها که به ولایت پروردگار کامکار هستند و شرف و مکان دارند به شاخه ولایت وصی پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام دست توسل بزنند و هر پیغمبری امت خود را به وحی خود رهبری کرده و خاتم النبیین هم اوصیاء خود را از امیرالمؤمنین تا قائم آل محمد و مهدی امت به شرحی که در کتاب منتقم حقیقی نوشته ایم معرفی و به نام و نشانی مفصل رهبری فرموده است.

[صفحه ۲۴۹]

فرمود رشته نبوت قطع گردید و تومار ولایت و خلافت گسترده شده و لذا در قرآن مردم را به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر که امام است موظف فرموده است اطاعت او را موجب رستگاری و تمرد آن را سبب هلاکت شناخته و روی سخن را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم برده می فرماید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو به مردم اگر خدا را دوست دارید اطاعت کنید و آنها را تحریص و ترغیب به متابعت نمائید تا خداوند شما را بیامرزد و بهشت را پاداش عمل نیکوی شما قرار دهد - و هر کس تخلف ورزد جایش آتش دوزخ است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای مردمان علی نسبت به من چون هارون است نسبت به موسی یعنی همان طور که هارون وزیر و خلیفه و وصی و جانشین و امیر امت موسی پس از موسی بود علی نیز بعد از من همان مقام را دارد و علی با من در همه چیز مساوی است جز نبوت که او نبوت نداشت فقط من خاتم الانبیاء هستم.

ولایت سایر انبیاء ولایت جزئی است و ولایت پیغمبر خاتم النبیین ولایت کلیه الهیه است مردم به این بیان حقیقت را فهمیدند و معنی ولایت و خلافت را دریافتند - و در

غدیر خم بود که دست مرا گرفت فرمود هر که را من مولا و دوست هستم علی مولا و دوست اوست - و هر که او را یاری کند مرا یاری کرده است و با نصب من به خلافت دین به کمال رسید - رضای خدا و رسول در ولای امیرالمؤمنین است که مناقب او حد و حصر ندارد و نمی توان شماره کرد.

فرمود منم آن ذکری که در قرآن به اهل ذکر یاد شده و ما هستیم که مردم را به خدا و کمال فضیلت و رستگاری رهبری می کنیم - به ظهور ما مردم عزیز و از تمرد امر ما ذلیل می گردند هر کس لباس ایمان بپوشد رستگار می گردد عبادت و اطاعت بدون محبت و ولایت اهل بیت قبول نیست.

فرمود مردم با همه این مطالب پس از آنکه چشم پیغمبر بر هم رفت از دین و ایمان برگشتند و از احکام خدا روی گردانیدند و به شهادت زور متوسل شدند.
در این خطبه اشاره به خطبه شقشقیه فرمود که ابن ابی قحافه لباس خلافت پوشید و گفت پیغمبر کسی را به خلافت انتخاب نکرد و آن اول دروغی بود که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند و پس از مدتی آنچه خواستند کردند و برای آنکه چند روزی از دنیا کام بردارند حقایقی را زیر پا گذاشته و کامیاب شدند و به خوردن و نوشیدن و پوشیدن و جوشیدن و کوشیدن و

[صفحه ۲۵۰]

کام دل گرفتن رسیدند و بر این سیره بروند تا بلا نازل گردد و مدتی که مهلت دارند حکومت می نمایند.

فرمود من در میان شما مانند حطه بنی اسرائیل و چون کشتی نوح در قوم نوح می باشم هر کس به من تمسک جوید از دریای ضلالت رستگار گردد - منم نبأ عظیم و حجت خدا بر خلق و صراط مستقیم و نور ایمان و فروغ دین که مردم را به شاهراه هدایت و ارشاد می رسانیم.

فرمود ما هستیم که زنده می سازیم و می میرانیم و بازگشت خلق به سوی ماست و روز

قیامت صاحب حشر و نشر و تقسیم به بهشت و جهنم با ماست یعنی ما به اذن الهی واسطه اداره امور کشور عالم کون و فساد می‌باشیم. فرمود من اگر تقوی مانع نبود داهیه بشر بودم.

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در پایان خطبه از فضایل و مناقب جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمه‌ای نقل کرده مردم را به مکارم اخلاقی او جلب فرمود. شیخ کلینی خطبه دیگری هم از آن حضرت نقل کرده که راوی آن امام محمدباقر علیه‌السلام است به این مطلع که الحمد لله الخافض الرافع الضار النافع الجواد و الواسع الجلیل ثنائ الخ در این خطبه نیز بسیاری از مکارم اخلاقی و فضایل نفسانی را یادآوری فرموده است که در روضه کافی درج شده است توجه مردم را به قرآن و فضیلت و فقه و احکام اسلام جلب فرموده است و در ضمن این بیانات باز از ولایت مطلقه الهیه نقل فرموده و اثبات آن حقیقت را کرده است که جز به ولایت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام عبادات قبول و مقبول نیست.

تعلیمات امام محمدباقر علیه‌السلام درباره مال دنیا و سعی در تهیه ثروت

قال (ع) من طلب الدنيا استعفافا عن الناس وسيعا على اهله و تعظفا على جاره لقي الله عز و جل و وجهه مثل القمر ليلة البدر [۵۲].

چون اسلام دین عقل و منطق و کار و کوشش است و در عین حال که برای تتمیم مکارم اخلاق نازل شده عمران و آبادی دنیا و حفظ شئون اجتماع نیز از اهم مسائل زندگی قرار گرفته دین مبین اسلام دنیا را برای تکامل جسم و جان به اعتدال و با رعایت شرع تأیید و طلب مال را تجویز فرموده است و لذا امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید هر کس دنیا را به سبب عفت نفس خویشتن و حفظ آبروی اجتماعی در نظر خلق طلب کند که گرهی از کار مردم بگشاید و سعی در کار دنیا و کوشش در حفظ شئون زندگانی مادی نماید برای آنکه اهل و عیال و

[صفحه ۲۵۱]

اولادش و کسانی که در نفقه او هستند حتی حیوانات اهلی و غیره یا برای حفظ حیثیت خود در قبال همسایگانش کوشا باشد که نیازی از جهت مال دنیا نداشته باشد و از راه کسب حلال و تجارت و هنر و صنعت مال به دست آورد چنین کسی خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که صورتش چون ماه شب چهارده پرتوافکن است. مراد این است که شرمنده و منفعل نیست در کار باطل و مذموم و مقبوح دست نزده بلکه برای حفظ جسم و جان گروهی که مجموعاً آبروی او را حفظ می کند کوشش کرد و آن هم رضای خدا در آن است و روزی که همه شرمنده زشت کاری دنیای مادی هستند او سر به زیر و منفعل نخواهد بود.

چنانچه از همین خاندان است که فرموده اند الکاد لعیاله کمن جاهد فی سبیل الله کسی که در راه اداره امور معیشت خاندانش و نفقه خوارش عرق بریزد مانند جهاد در راه خدا می باشد و اخبار در این باره فراوان است که در مکتب اسلام مفصل شرح داده ایم دنیا در اسلام از جهت دین و فضیلت ارزش دارد و با اهمیت است و از لحاظ دنیاداری صرف توجه به شهوات و غضب منفور و مذموم و زشت و قبیح است و موجب بازداشتن انسان از کمال فضیلت می گردد آن منع و تقبیح برای حفظ کمال است و این تشویق و ترغیب هم به صرف مال در راه معارف و فرهنگ و علم و فضیلت هم برای تکامل و تشویق و نیل به مقام فضیلت است.

امر به معروف و نهی از منکر

قال (ع) ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سیل الانبیاء و منهاج الصالحین فریضة عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و يتصف من الاعداء و يستقیم الامر اساس و رکن زندگانی انسانیت بر پایه دو اصل است که امر به معروف و نهی از منکر

است که در کتاب مکتب اسلام اول را در باب فضایل و دومی را در فصل رذایل نقل کرده‌ایم - قرآن بشر را به این حقیقت اعلام و موظف فرموده است. امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید خداوند است که امر به معروف و نهی از منکر فرمود و این راهی است که انبیاء عظام و رسل گرامی پیموده‌اند این راه صلحا و بزرگان و وظیفه بزرگ انسان در سرلوحه وظایف است در این راه مذاهب و مسالک معلوم می‌گردد در راه امر به معروف علم و فضیلت دست می‌دهد و جهل و رذیلت محو می‌گردد در این وظیفه مظالم مرتفع

[صفحه ۲۵۲]

می‌شود و زمین آبادان می‌گردد دشمن راه انصاف پیش می‌گیرد و دوست به راه مستقیم کمال مطلوب پیش می‌رود امر به معروف آئینه تکامل مسلمان است نهی از منکر مرآت عیب نما برای رفع نقص است باید مسلمان برای تکامل خویشتن به این دو حقیقت پی برده و طلیعه و جبهه همت خود قرار دهد.

قال (ع) من باب کالا من طلب الحلال بات مغفورا له

فرمود کس که خوابش برد در راه زحمت و رنج در طلب حلال خوابیده است آمرزیده یعنی طلب حلال زحمت‌انگیز است و رنج در راه به دست آوردن آن خستگی طاقت فرسائی دارد هر کس در این راه خسته شود و بیتوته کند خداوند او را می‌آمرزد.

قال (ع) عن جده رسول الله (ص) قال العبادة سبعون جزءا افضلها طلب الحلال

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است عبادت هفتاد جزء است که افضل آن به دست آوردن مال حلال است و این مال حلال تأثیری به سزا در زندگی انسان دارد برای تقویت جسم و رقاء روح بسیار مؤثر است همان طور که مال حرام تأثیری در کشتن احساسات و ادراکات و خفه کردن روح و میراندن شعور دارد مال حلال زنده می‌سازد - نشاط می‌آورد قوت می‌بخشد - شجاع و دلیر می‌سازد -

مشعوف و مسرور می‌گرداند و بازخواست ندارد در حساب زودگذر است - تعدی به

حقوق دیگران که در حرام ناگزیر تعدی می شود نخواهد شد اجحاف و زیاده روی نمی کند مسئول و طلبکار ندارد - بازخواست نمی شود - دادخواهی نمی کند و هکذا سایر شئون زندگی انسان همه در راه کسب حلال به رضا و رغبت و میل و صفا و وفا و ایجاد فضیلت به سهولت دست می دهد.

درباره ظلم

قال الباقر (ع) لما حضرت ابي الوفاة ضمنی الی صدره ثم قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابي حین حضرته الوفاة بما ذکر ان اباه اوصاه قال یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصر الا الله

حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود پدرم در حال مرض موت دست مرا به سینه خود گذاشت و فرمود ای فرزندم تو را وصیتی می کنم که پدرم به من وصیت کرده در حین وفاتش و او هم به وصیت پدرش توصیه شده که فرمود فرزند عزیزم بر تو باد که ظلم و ستم به کسی که جز خدا ناصری ندارد نکنی مبادا ستم بر ضعیفی شود که کمک و معاونی ندارد و آن مظلوم را خداوند یار او است با خداوند ستیزگی شایسته نیست.

[صفحه ۲۵۳]

قال (ع) الظلم ثلاثة ظلم یغفره الله و ظلم لا یدعه الله فاما الظلم الذی لا یغفره فالشک و اما الظلم الذی یغفره فظلم الرجل نفسه فیما بینه و بین الله و اما الظلم الذی لا یدعه الله فالمدایته بین العباد

فرمود ظلم سه قسمت است ظلمی که خداوند آن را می آمرزد و ظلمی که قابل آمرزش نیست و ظلمی که لا یدعه الله است اما ظلمی که قابل آمرزش نیست شرک است و ظلمی که قابلیت آمرزش دارد ظلم به نفس است و ظلمی که برای محاکمه دعوت می شود و کیفر و پاداش دارد آن ظلم بین افراد است که خداوند از ظلم به حق

نمی گذرد مگر خود مردم از هم راضی شوند و در این باره هم مطالب گفتنی بسیار است که در جای خود بحث کرده ایم در حال ظلم ستم زشت است و کیفر و عذابی دردناک دارد و بزرگ ترین ظلم ها شرک به خداوند است که سبب محرومیت از کمال نفس می گردد.

غضب

قال الباقران هذا الغضب جمره من الشيطان توقد فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشيطان فيه فاذا خاف احدکم ذلك من نفسه فیلزم الارض فان رجز الشيطان لیذهب عنه عند ذلك

بدترین صفت ها غضب است که جامع همه رذایل و کلید همه جنایات است امام پنجم می فرماید این غضب یک سنگی از شیطان است که در اصطلاح ایجاد آتش می کند در قلب بنی آدم و آتش افروزی او خانمانش را می سوزاند فرمود یکی از شما اگر غضبناک شدید بکوشید جلو غضب را بگیرید و غضب نشانه اش این است که چشم ها را خون آلود نموده رگ های گردن را برآورده و سیاه نموده خون در آن به جوش می آید و شیطان در دل او آتش افروزی می کند هر کدام از نفس خود می ترسید که مبادا مرتکب جنایتی شوید حرکت کنید برخیزید راه بروید «آب سرد بخورید» شیطان شما را به رجزخوانی خود دعوت به غضب می کند تا مرتکب هر جنایتی شوید.

غضب در انسان مانند شرب خمر است که با آن مرتکب هر جنحه و جنایتی می گردند باید غضب را فرو نشانند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کنند از راه رستگاری فرمود غضب نکنید و از امیرالمؤمنین علیه السلام از امر خیری سؤال کردند فرمود غضب نکنید غضب را فرو نشانید بدترین صفات آدمی غضب است که آدمی را بیچاره می کند و به هر خیانت و جنایتی و او می دارد غضب مانند خمر عقل را می پوشاند و مانع حکومت عقل می گردد و آدمی را به هر

[صفحه ۲۵۴]

شری دلالت و رهبری می کند و تشجیع بر هر قتل و کشتاری می نماید کوچک ترین اثر غضب دشنام و شماتت و نزاع و زد و خورد است تا به فعل برسد خداوند ما را از این شرور نفس حفظ فرماید.

قال ان الرجل یغضب فما یرضی ابدًا حتی یدخل النار فایما رجل غضب علی قوم و هو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه یدهب عنه رجز الشیطان و ایما رجل غضب علی رحم فلیدن فیلمسه فان الرحم اذا مست سکنت

فرمود مردی چون غضب کرد نه خودش راضی است و نه طرفش و نه همنشینانش تا به آتش که خود افروخته است بسوزند هر کدام که بر قومش و خاندانش غضب کند و اگر ایستاده است بنشیند اگر نشسته است برخیزد.

که حرکت در حال غضب این رجز شیطان را عقیم و خنثی می سازد و محو می کند و هر کس بر خویشان نزدیک خود غضب کرد و نزدیک به او شد او خود را به سکوت اندازد تا غضب او بشکند و فرو نشاند.

غضب حالت مذلت انسان را بیچاره می کند ولی در حال غضب نباید مرد غضبناک را تحریک کرد بلکه باید او را ساکت نمود و به قیام و قعود نائره غضب او را فرو بنشانید و آب سرد بسیار مؤثر است که آتش غضب را خاموش کند و باید حتی المقدور از راه اطاعت امر سعی کند غضبناک شوند - و درباره غضب در جلد پنجم مکتب اسلام مفصل آیات و احادیث آن نقل شده است.

انسان معجونی از مرکبات عنصری است که در صورت تعدیل قوا و غرائز به سوی شاهد مقصود پیش برود و چنانچه تعدیل از دست رفت و افراط و تفریط رخ داد مخصوصاً پیروی از غضب و شهوات شد روزگار آدمی را سیاه می کند و از اوج کمال و فضیلت به حسیض مذلت و ضلالتی که حیوانات در آن سیر می کنند می کشاند با این تفاوت که حیوان استطاعت کمال انسانیت را ندارد و انسان با آنکه استطاعت کمال را

دارد در ورطه هلاکت می افتد و تأسف آن جبران پذیر نیست و ائمه ما همه فعالیت خود را در راه حفظ این سعادت صرف کردند.

اصلاح اخلاق دوستان

قال (ع) کفی بالمرء عیبا ان یتعرف من عیوب الناس ما یعمی علیه من امر نفسه او یعیب علی الناس امرا هو فیه لا یتطیع عنه الی غیره و یؤذی جلیسه بما لا یعینه. وجهه همت پیشوایان دین این است که انسان را به الهیات آشنا سازند و معارف آسمانی [صفحه ۲۵۵]

را به مردم بیاموزد امام محمدباقر علیه السلام فرمود کافی است برای حفظ شخصیت انسان که عیب خود را در عیوب مردم بیند و هر کجا عیبی دید و نپسندید و ملاحظه کرد که مردم از آن عیب چشم به هم گذاشته نادیده می گیرند خودش مورد توجه قرار دهد و در دفع آن بکوشد و اگر استطاعت نداشت که عیب را از خود دفع کند دیگری را کمک برای رفع نقص بگیرد و نگذارد با این عیب هم نشینان آنها در رنج باشند و بتوانند اظهار کنند و بسا که این عیوب موجب غیبت می گردد و انسان عاقل خردمند نباید عیب را در خود باقی بگذارد تا اسباب غیبت خلق شود - بنابراین یک عیب کافی است که انسان را به عیوب مردم نابینا سازد و نفس خود را در عیب باقی گذارد - یا عیبی در مردم بیند که قدرت تحول و تبدیل آن را به یک فضیلتی نداشته باشد یا هم نشینان را اذیت کند به کسی که به او کمک نتواند کرد - فرمود مؤمن آئینه مؤمن است که باید عیب خود را به دیدار دیگران از بین برد و عیوب دیگران را هم به تذکر و خوش زبانی محو کند تا همه در مدینه فاضله دین با هم سیر کنند.

صله رحم

قال (ع) الرحم متعلقه يوم القیمه بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی و اقطع من قطعنی. یکی از موارد سفارش حق در اجتماع رحم است که امام محمدباقر علیه السلام می فرماید رحم یعنی علل پیوستگی خویشاوندی که ایجاد حق رحیمیت می نماید روز قیامت به عرش ربوبی ارتباط و پیوستگی دارد و لذا می فرمود پروردگارا درود بر کسی که صله رحم می کند بر آن کسی که صله کرده ام و قطع می کند آنکه من قطع کرده است یعنی ارتباط رحم ما به عرش حق پیوسته است و درود خداوند بر کسانی که ما را صله رحم می کنند و خدا قطع کند کسانی که قطع رحم ما کرده و می کنند - و این صله رحم از فضائل نفسانی بشری است که به مسلمین سخت تأکید شده و در آیات قرآن از موارد سفارش الهی است انسان موظف به صله رحم است و در اخبار و احادیث دیگر دارد که صله رحم موجب طول عمر و قطع آن سبب کوتاهی عمر می گردد - بنابراین بقاء و ادامه حیات در صله رحم است که به عرش حق می پیوندد و قطع صله رحم رشته اتصال و ارتباط به عرش الهی را قطع می کند چه نیکوتر این که خداوند تعالی را در این صفت فاضله راضی و خشنود ساخته و از تقرب آن بهره مند گردد و این صفت را می توان بدین مثل روشن کرد که هر آدمی می کوشد به دربار سلطنتی خود را نزدیک کند اگر وسیله ی دست ما شد چه سعادت بی بهتری است و کدام درباری نیرومندتر از حکومت حقه الهیه است که این رشته اتصال را به دست داده تا تقرب الهی دست دهد.

[صفحه ۲۵۶]

کلمات قصار امام محمدباقر علیه السلام در ادب و آداب

در هر قوم و ملتی ادب و آدابی هست که بهترین آن ادب دینی است تا مردم به فضیلت و کمال اخلاق رستگار گردند.. حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره ادب و آداب دین می فرماید:

قال (ع) ما دخل قلب امریء شیء من الکبر الانقص من عقله قبل ما دخل من ذلك قل او کثر الصواعق تصیب المؤمن و غیر المؤمن و لا تصیب الذاکر [۵۳].

یعنی هیچ صفتی در دل بدتر از کبر نیست که سبب نقص عقل می گردد خواه تکبر و نخوت به حداقل یا اکثر باشد و این صاعقه به مؤمن و غیرمؤمن اصابت می کند ولی به مردم مراقب در حال سیر و سلوک که ذاکر و مذکر باشند اصابت نمی کند زیرا آنها می کوشند عملی تکبرآمیز از آنها سر نزنند مؤمن باید مراقب خود باشد و متذکر نفس گردد تا به کمال خود برسد.

قال (ع) فی قوله عز و جل اولئک یجزون الغرفه بما صبروا - قال علی الفقر فی دار الدنیا.

هر کس صبر پیش گیرد جزای آن غفران و مغفرت است که امام در تفسیر آن می فرماید منظور صبر در فقر دار دنیا می باشد هر کس بر تهی دستی و تنگدستی شکیبائی نماید خداوند او را به پاداش آن می آموزد.

و فی قوله عز و جل و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا قال (ع) بما صبروا علی الفقر. و مصائب الدنیا و در این آیه نیز امام پنجم می فرماید جزای صبر - پاداش صبر بر فقر است در مصائب دنیا پروردگارا این قول اولیاء تو در معارف الهی است و این بنده و این گفتار و آن تو و غفران و این بنده و انتظار پاداش - ان الله لا یخلف المیعاد.

قال (ع) سلاح اللئام قبیح الکلام مردم پست و جاهل سلامشان هم قبیح است چنانچه مشاهده می گردد به جای سلام به هم فحش و دشنام می دهند و سخنان زشت می گویند.

قال (ع) لكل شیء آفة و آفة العلم النسیان - هر چیزی آفت دارد آفت علم نسیان و فراموشی است الحق که حافظه روسفید کن است و نسیان انفعال آمیز است.

قال (ع) عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد دانشمندی که از علم خود بهره مند

[صفحه ۲۵۷]

گردد بهتر از هزار عابدی که عبادت کند زیرا علم رشد عقلی می آورد و خانه دل را

روشن می سازد و انتفاعش به دیگران می رسد.

قال (ع) و الله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا.

سوگند به خدا که مرگ عالم را شیطان بیشتر از مرگ هفتاد مرد عابد دوست دارد تا نفعی عاید مردم نگردد.

قال (ع) لابنه یا بنی ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤد حقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق فرمود ای فرزندم بر تو باد که دلتنگی و کسالت به خود راه ندهی تنبلی و تن پروری کلید هر شری است که با کسالت حق مردم و خدا و خلق ادا نمی شود با دلتنگی و اوقات تلخی صبر بر ادای حق نمی توان کرد - و الحق تنبلی و تن پروری و کسالت و ضجرت و دلتنگی مانع کار و کوشش و انجام وظیفه است که به صورت وصیت به فرزندش یاد می دهد.

قال (ع) الاعمال ثلاثه ذکر الله علی کل حال و انصافک الناس من نفسک و مواساة الاخ فی المال فرمود خدا را در هر حال یاد کن و با انصاف و مواساة و برادری در مال با مردم معاشرت کن که ذکر خدا و انصاف و مواسات و مساوات از فضایل است.

قال (ع) اذا رأیت القاری یحب الاغنیاء فهو صاحب الدنیا و اذا رأیت موه یلزم السلطان من غیر ضرورة فهو لص فرمود هر گاه دیدید که مداح و قاری دوستدار اغنیاء می باشد بدانید دنیادار است و اگر ملازمت سلطان دارد بدون ضرورت احتیاج دزدی است راهزن که با ارتباط به دربار سلاطین می خواهد به حقوق دیگران تجاوز کند.

قال (ع) شیعتنا من اطاع الله عز و جل فرمود شیعیان و دوستان ما کسانی هستند که اطاعت از امر حق تعالی نمایند چه اطاعت امر واجب است و در اطاعت امر خدا اطاعت ما را هم خواهند شناخت.

قال (ع) ایاکم و الخصومه فانها تفسد القلب و تورث النفاق فرمود خصومت و دشمنی نکنید که قلوب شما را فاسد می گرداند و نتیجه آن نفاق و شقاق است که به ارث تا به اولاد شما می رساند که گفته اند الحب و البغض یتوارثان دوستی و دشمنی ارثی است.

قال (ع) الذین یخوضون فی آیات الله هم اصحاب الخصومات فرمود آنها که در آیات الهی خوض و غواصی می کنند می خواهند به خصومت برخیزند و گرنه آیات ظاهری [صفحه ۲۵۸]

دارد که باید عمل کرد و باطنی که باید از مفسر و مبین آن (اهل بیت عترت و طهارت) پرسید.

قال (ع) کان لی اخی فی عینی عظیم و کان الذی عظمته فی عینی صغر الدنیا فی عینی فرمود گاهی برادری دارم که در چشم من بزرگ است ولی آن بزرگی که در چشم من کوچک است دنیا است و در چشم او بزرگ می نماید - شخصیت برادری بزرگ است اگر دنیاخواه نباشد که دنیا کوچک است.

قال (ع) من اعطی الخلق و الرفق فقد اعطی الخیر کله و الراحة و حسن حاله فی دنياه و آخرته و من حرم الرفق و الخلق کان ذلک له سبیلا الی کل شر و بلیه الا من عصمه الله تعالی

فرمود به هر کس اخلاق نیکو و رفق و مدارا اعطا شده باشد خیر کلی عنایت شده و راحت و حسن حال در دنیا و آخرت به او می رسد و کسی که رفق و خلق نیکو ندارد به راه شرور می رود و مبتلا به بلائی می گردد مگر خداوند او را حفظ کند که ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی

قال (ع) اعرف الموده لك فی قلب اخیك بماله فی قلبك فرمود دوستی و معرفت خود را در دل دوستانت به اندازه دوستی و معرفت آنها در دل خودت بشناس هر کس دارای عواطف متبادله است که با آن می تواند مقدار علاقه و دوستی خود را نسبت به آنها فرا گیرد.

قال علیه السلام لجابر الجعفی یا جابر ما الدنیا و ما عسی ان تکون هل هو الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرأه اجبتها فرمود ای جابر دنیا مرکبی است که آدمی را به شرط اعتدال به مراد می رساند و گاهی

هم به افراط یا تفریط پرت و ساقط می کند یا مانند لباسی است که آدمی می پوشد و آن را دوست دارد و می پوشد ولی مدتی که گذشت می کند و دور می اندازد.

قال (ع) یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا لبقاء فیها و لم یأمنوا قدوم الاخره
علیهم ففازوا بثواب الابرار

ان اهل التقوی اسیر اهل الدنیا موونه و اکثرهم لك معونه ان نسیت ذكر وك و ان
ذکرت اعانوك قوالین بحق الله قوانین بامر الله

فرمود ای جابر مؤمنین اطمینان به دنیا ندارند زیرا دنیا بقائی ندارد و ایمن از آخرت
[صفحه ۲۵۹]

هم نیستند زیرا فائز و رستگار در آخرت کسی است که چون آزادگان عبادت و بندگی کند تا ثواب گیرد و شکی نیست که مرد مؤمن دنیا را از راه طریقت می نگرد و به کم آن می سازد تا به بسیار آخرت نائل گردد - ادب و آداب دین در سایه اطاعت امر و اجرای اوامر و نهی از فحشاء می باشد که قرآن تایید فرموده است و هر سعادت در سایه این دو اصل است آدمی با تربیت دینی می تواند راه کمال نفسانی و ادب نفس را بیامد - و ائمه اطهار مخصوصا امام محمدباقر (ع) پس از امیرالمؤمنین تعلیم و معارف علم و فرهنگ را در سایه تربیت نفس و ادب و آداب و ادبیات تعمیم داده و در این راه جدی بلیغ فرمودند.

قال (ع) یا جابر انزل الدنیا کمنزل نزلت به و ارتحلت منه او کمال احبته فی منامک
فاستیقظت و لیس معک منه شیء انما هی مع اهل اللب و العالمین بالله تعالی کفیء
الظلال فاحفظ ما استرعاک الله من دینه و حکمته

فرمود ای جابر دنیا چون منزلی است در راه سفر که بدان جا وارد می شوید و از آنجا کوچ می کنی و یا چون چیزی است که در خواب بینی و دوست داری و چون بیدار شدی چیزی در دست تو نیست بنابراین بهتر است که از دنیا دین و حکمت و علم و فضیلت را بیاموزی که بقیه نقش بر آب است و اهل خرد و تقوی غیر از این راه نرفته اند

کسی که راه آخرت پوید در سایه آسایش و آرامش قرار گیرد و آزادی یابد.
 قال (ع) ما من شئ احب الی الله عز و جل من ان یسئل و ما یدفع القضاء الا الدعاء و ان
 اسرع الخیر ثوابا البر و اسرع الشر عقوبه البغی
 و کفی المرء عیا ان یبصر من الناس ما یعمی علیه من نفسه و ان یأمر الناس بما لا
 یتطیع التحول عنه و ان یؤذی جلیسه بما لا یغنیه اه [۵۴].

فرمود هیچ چیز بهتر از این نیست که بنده از خدای خود تقاضائی کند و دعائی نماید
 اگر به سرعت خیر اجابت شود به بر و خیر و نیکوئی است و اگر به سرعت ثمر عقوبت
 یابد بغی و ضلالت و گمراهی است کافی است برای مرد که عیب خود را از دیگران
 ببیند و مردم را امر به تحول اخلاقی کند تا سیئات مبدل به حسنات گردد و عیوب خود
 را به محاسن دیگران اصلاح نماید بندگی و اطاعت امر به تقاضا و دعا ثابت می گردد و
 به همین اندازه کافی است که به اصلاح خود پردازد.
 از کلمات امام محمدباقر علیه السلام است که از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلی
 الله علیه و آله روایت فرمود:

[صفحه ۲۶۰]

قال (ص) کان فیما اعطی الله عز و جل موسی (ع) فی الالواح الاولی اشکر لی و
 لوالدیک انک المتألف و انسی لک فی عمرک و احیک حیاة طیبه و اقلبک الی خیر
 منها [۵۵].

امام محمدباقر علیه السلام فرمود پیغمبر خدا فرموده است آنچه مفاد الواح تورات بوده
 این است که شکایت خود را به من کن من از هر کس به تو نزدیک تر هستم و انس من
 به تو بیشتر است از دوستی تو به زندگی خودت تا آنچه خیر و صلاح تو باشد برای تو
 ایجاد می کنم. زیرا زندگانی دنیا موقتی است و راه ما در کمال مطلوب طولانی است
 باید به راه کمال رفت و هر چه لازم است از خدا خواست که در تمام این مراحل
 تکاملی به بنده نزدیک تر از رگ گردن انسانی است و بهتر وسایل سعادت را ایجاد

می‌نماید و در دسترس بندگان می‌گذارد.

از پیغمبر خدا روایت فرمود که قال (ص) اشد الاعمال ثلاثه مواساة الاخوان فی المال و انصاف الناس من نفسک و ذکر الله علی کل حال [۵۶].

فرمود سخت‌ترین اعمال سه عمل است یکی مواسات با اخوان در مال که هر کس هر چه دارد با برادران ضعیف و فقیر و مستمند خود در میان نهد و دیگر انصاف مردم در نفس خود که با انصاف با مردم رفتار کند و سوم تذکر به حق در هر حال که خدا را فراموش نکند و این سه خصلت اگر برای بنده حاصل شد سعادت دنیا و آخرت دست داده است باید ریاضاتی کشید و مبارزه کرد تا به این خصال نائل آمد.

مردی آمد خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام که فرزندی پیدا کرده بود تقاضا کرد برای آن مولود جدید دعا فرماید.

فقال اسئل الله يجعله خلفا بعدک معک و خلفا فان الرجل یخلف اباه فی حیاته و موته و قال ادب الله محمدا (ص) احسن الادب فقال خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین فلما وعی قال و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا

فرمود از خداوند برای او مسئلت می‌کنم که پشت و پناه برای تو باشد و پس از تو خلف و جانشین تو باشد چه فرزند پسر در مرگ و حیات جانشین و نماینده پدر است و اضافه فرمود که خداوند پیغمبرش را ادب کرد به ادب ربوبی به بهترین ادب و به او امر کرد که تا بتوانی عفو کن و امر به معروف کن و از جهال پرهیز آنگاه فرمود هر چه پیغمبر برای شما می‌آورد بگیریید حفظ کنید و آنچه که شما را از آن نهی می‌فرماید نهی کنید که ضامن سعادت است

[صفحه ۲۶۱]

امام محمدباقر علیه‌السلام به نقل کلینی هر وقت محزون و مغموم می‌شد دستور می‌فرمود که زنان و فرزندان و کودکان و بزرگان اهل منزلش جمع می‌شدند می‌فرمود من دعا می‌کنم شما آمین بگوئید و به این ترتیب مشکلات زندگی را حل فرموده و

درسی برای توجه به خدا و انصراف از معاصی و تقاضای تسهیل امور از پروردگار جل شانه داده است.

سفارش امام محمدباقر علیه السلام درباره نماز

حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه السلام درباره نماز فرمود
 لا تتهاون بصلوتک فان النبی (ص) قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته
 این وظیفه ائمه معصومین بود که در هر عصر مردم را به مهم ترین نکات مایه سعادت و
 شرف و آبرو و امر الهی به فضیلت و علم و تقوی رهبری می کردند و بدون شک نماز
 از بزرگ ترین اعمال سعادت انگیز اسلامی است که وجوب عینی آن در هر شبانه روز
 پنج بار ۱۷ رکعت و در بیش از پنجاه سال که از شرایط مؤمن هم شمرده شده ۵۱
 رکعت یعنی فرایض و نوافل است که انسان را در دنیا به کمال خود برساند و در
 آخرت به فوز و فلاح می کشاند و نفوس بشری را تهذیب و تزکیه می کند تا به کمال
 مطلوب واصل نماید که فرمود ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و البغی نماز است
 که آدمی را از منکرات و فحشاء و گمراهی و ضلالت نجات خواهد بخشید و امام
 محمدباقر علیه السلام این عبارت را با استدلال علمی در عصر خود به مردم آموخت و
 اسرار و رموز دین و دیانت را تعلیم فرموده است.

تشویق مردم به زیارت و دیدار یکدیگر

تراوروا فی بیوتکم فان ذلک حیوة لامرنا رحم الله عبدا حیی امرنا
 فرمود حضرت ابوجعفر امام محمدباقر فرمود ای اصحاب من در خانه های خود
 یکدیگر را زیارت کنید و ملاقات نمائید که اصل زندگانی است فرمود خداوند رحمت
 فرماید بنده ای را که زنده گرداند امر ما را.
 امام علیه السلام مردم را به دیدن و بازدید و زیارت و ملاقات یکدیگر موظف فرموده تا

روابط دوستانه بین آنها محکم گردد و چون آن روز دشمن بداندیش بسیار بود و سعایت در حق شیعیان می کردند فرمود بروید به خانه های یکدیگر و با هم در امر آموزش و پرورش شرکت

[صفحه ۲۶۲]

کنید و از تعلیمات ما برای هم بحث نمائید که ما این مجالس را دوست داریم. فرمود در خانه های یکدیگر از احادیث و اخبار و فضایل و مآثر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذاکره کنید و به اتحاد و محبت و مودت اعلائی کلمه حق و قوت ایمان و دین و علو و تعظیم شعائر اسلام نمائید که احیای امر ما و نشر کلمه حق همین است و بس که مردم خیر و نیکوکار و خوش سلیقه و معارف پرور و دانش پژوه اطراف هم بنشینند و در توسعه علم و فرهنگ بذل سعی نمایند و دایره معارف را بسط دهند.

عوامل مردن دلها

درباره تعلیم و تربیت فرمود چهار چیز است که دلها را می میراند باید از آنها اجتناب کنید تا دل زنده بمانید.

قال (ع) اربع تمتن القلب الذنب علی الذنب و کثره مناقشه النساء یعنی محادثه و مماراه الاحمق نقول و يقول و لا يرجع الی خیر و مجالسه الموتی فقیل یا رسول الله و ما الموتی قال کل غنی مترف.

چهار چیز است دل را می کشد ۱ - گناه روی گناه ۲ - با زنان بسیار معاشرت کردن ۳ - مجادله و مباحثه با احمق که هیچ وقت به نتیجه نمی رسد ۴ - مجالست با مردگان است پرسیدند این کدام است فرمود مردگان کسانی هستند که توانگر باشند و متنعم به هر نعمتی بوده اما غرق متاع دنیا شده و به کردار زشت خود غافل گردند. دل آدمی وقتی می میرد که به دنیا و مادیات علاقمند گردد و مستغرق ماده و بت پرستی گردد توجه و تعشق به شهوات و امتعه زرق و برق جهان دل را می کشد - همنشینی با

زنان انسان را از روحانیات باز می‌دارد و از فضیلت و کمال و صفا و جلال باز می‌دارد دل بستن به این حطام دنیوی و مصاحبت با کوتاه‌نظران مادی و شهوی و استغراق در تمایلات نفسانی آدمی را از صفای معنوی دور می‌سازد انسان باید راه کمال را با برنامه‌ای که گذشتگان این راه تنظیم کرده‌اند طی کند و شکی نیست که مشعلداران هدایت اول انبیاء عظام و پشت سر آنها اوصیاء گرامی هستند که با تربیت دینی بشر را به فضیلت خود رهبری و راه سعادت و کمال را به آنها آموخته‌اند تا دل مشغولیات الهی داشته و در پست و بلند زندگی متوقف نگردند مردن دل یعنی توقف در سر راه تمایلات و دوستی شهوات و مصاحبت با زنان و کوتاه‌فکران که سبب وقفه و ضلالت می‌گردند - خلاصه اجرای برنامه دین و نشر و تعمیم آداب و احکام [صفحه ۲۶۳]

شریعت سیدالمرسلین سبب رشد دل و عقل می‌گردد و از وقفه و عقب افتادگی و سقوط مصونیت می‌بخشد.

تعلیمات امام در حدود هر چیز و هر کار

یکی از نکات برجسته مخصوص مکتب تشیع این است در عین حال که تعلیم علوم و فنون تربیت می‌دادند و اصحاب و شاگردان خود را به سبکی پسندیده و طرزی مطلوب تربیت می‌نمودند و به راه و روش رقاء و ارتقاء می‌آموختند از آن جمله این بود که در خلال آموزش فنون علمی امام علیه‌السلام حد هر چیز و هر کار را در آن عصر به مردم می‌آموخت چنانچه محمد بن مسلم در کتاب کافی از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایت نمود که ابولبید بحرانی گفت مردی به حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام در مکه آمده و عرض کرد ای محمد بن علی توئی آن کس که چنان می‌دانی بر هر چیزی حدی و حکمی است و هیچ چیزی نیست جز آنکه بر آن حدی مقرر است آن حضرت فرمود.

نعم انا اقول انه ليس شيء مما خلق الله صغيرا و كبيرا الا و قد جعل الله له حدا اذا جوز به ذلك الحد فقد تعدى حد الله فيه

یعنی من می گویم که هیچ چیزی از مخلوق خدای تعالی خواه کوچک یا بزرگ نیست مگر آنکه خالق آفریننده جل و علا برای او حدی و حکمی و وظیفه‌ای مقرر فرموده است که چون از آن حد گذشت از حد وظیفه تکوینی و تشریحی خارج شده است. آن مرد عرض کرد یابن رسول الله حد این مائده «آن وقت سر سفره نشسته بودند» چیست؟

قال تذکر اسم الله حین توضع و تحمد الله حین ترفع و تقم ما تحتها - (قم به معنی جاروب کردن است و خوردن تمام غذای سفره) یعنی حد خوان طعام این است که چون بر زمین نهند نام خدای را بر زبان آورند و در آغاز شروع به خوردن به نام خدا شروع کنی و چون سفره جمع کرده در هم پیچیده بردند شکر خدا را به جای آورد و آنچه از آن فرو ریخته باشد جمع کنی و تناول نمائی و سپاس خدای رزاق را بنمائی. خوانندگان عزیز ملاحظه کنید دستور غذا خوردن را چگونه به نام خدا با تحمید و تشکر از رزق بیان می‌فرماید.

آن مرد پرسید حد این کوزه آب چیست.

[صفحه ۲۶۴]

قال (ع) ان لا تشرب من موضع اذنه و لا من موضع كسره فانه مقعد الشيطان و اذا وضعتہ علی فیک فاذکر اسم الله و اذا رفعته عن فیک فاحمد الله و تنفس فيه ثلاثة انفاس فان النفس الواحد یکره.

یعنی حد کوزه‌ی آب این است که از گوشه‌ی آن و از جای شکسته آن آب نیاشامی چه آنجا محل قعود شیطان است و چون کوزه را بر لب نهی نام خدای را بر زبان بیاوری و چون از دهان برگیری سپاس خدای تعالی گوئی و آب را به سه نفس بیاشامی چه آشامیدن به یک نفس مکروه است.

در این تربیت چند دستور صحی فرمود که پس از سیزده قرن امروز بزرگان پزشکان آنها آن رأی را اختیار کرده‌اند.

می‌فرماید از گوشه کوزه که همیشه دست می‌گذارند و یا آب از فرورفتگی آن می‌ریزد آب نخورید از جای شکسته‌اش آب نخورید که نشیمنگاه شیطان است آن روز که به اعراب و مسلمین ساده‌لوح نمی‌شد گفت میکروب چیست امام فرمود جای شکسته کوزه و کاسه و ظروف غذاخوری محل و نشیمنگاه شیطان است از آن احتراز کنید و غذا نخورید و آب نیاشامانید.

نکته دیگر آنکه فرمود آب را در سه نفس - سه بار بیاشامید این نکته امروز روشن شده که یک نفس آب خوردن چندین خطر دارد که یکی ریختن آب در قصبه‌الریه است و دیگر زیان رساندن به معده و خسران و ضرر مجاری مری است.

اطبای مسلمین به پیروان مکتب اسلام تعلیم دادند که در شدت تشنگی آب را قطره قطره بیاشامند حتی یکی از ملوک در هوای گرم به خیمه عربی رسیده آب خواست دختری جوان بیرون آمد فوری آب با شکر نی در هم آمیخت و قدری برگ نی را خورد نموده در آن ریخت تا آن مهمان عطش زده از فرط تشنگی آب را بلع نکند بلکه جرعه جرعه بنوشد تا زیان نبیند - و نیز فرموده آب بسیار سرد یا بسیار گرم نخورید که زیان آور است و در گرسنگی و تهی بودن معده آب زیاد ننوشید و در خلال غذا آب فراوان نخورید مخصوصاً از آب سرد بین غذای گرم خودداری کنید این‌ها همه تربیت بهداشتی بود که امام علیه‌السلام به اصحاب خود آموخت.

علامه مجلسی در کتاب السماء و العالم [۵۷] روایت نموده که ابوسلمه از حضرت

[صفحه ۲۶۵]

امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود عبدالله علی بن الحسین به پدرم فرمود اجازه می‌دهی عمرو بن عبیده بن واصل مولای هییره و بشر رجال شرفیاب شوند فرمود چه مانع دارد چون وارد شده نشستند گفتند یا اباجعفر تو می‌فرمائی برای هر چیز

حدی است که به آن منتهی می‌گردد.

فقال ابو جعفر (ع) نعم ان لكل شیء حدا ینتهی الیه ما من شیء الا وله حد یعنی برای هر چیز حدی است که منتهی به آن حد می‌شود و هیچ چیزی در عالم نیست که حدی نداشته باشد آنگاه سفره طعام آوردند گسترده‌تر شدند مهمانان پرسیدند حد این خوان طعام چیست؟؟

قال حده اذا وضع الرجل یده قال بسم الله و اذا رفعها قال الحمد لله و یا کل کل انسان من بین یدیه و لا یتناول من قدام الاخر

یعنی حد مائده و طعام این است که مؤدب کنار سفره بنشیند و به نام خدا شروع کند و چون سیر شدند شکر خدا را بنماید و هر کس باید از پیش روی خود غذا بخورد. از مقابل دیگری بر ندارد دست درازی به غذای دیگران نکند نگاه به لقمه دیگران ننماید و آداب غذا خوردن را یک به یک بیان فرموده است.

سپس آب آوردند باز همان سؤال شد قریب همان مضمون را فرمود که از شرب شیطان یعنی کاسه و کوزه شکسته آب نیاشامند.

کسانی که امام محمدباقر علیه السلام از آنها روایت کرده‌اند

در کتب شیخ مفید و تذکره ابن جوزی و کشف الغمه اربلی و اعیان الشیعه سید محسن عاملی (ره) می‌نویسند امام محمدباقر علیه السلام علم و کمال را از آباء و اجدادش گرفته و روایت از آنها نموده ولی بر حسب ظاهر صورت روایتی از جابر بن عبدالله انصاری و ابی سعید خدری و غیره هم نوشته‌اند از آن جمله انس بن مالک و ابی هریره جاعل حدیث را هم در سلسله روایتی امام محمدباقر علیه السلام آورده‌اند و شکی نیست که مقام امام از این‌ها برتر و بالاتر است که آن هم از انس و ابی هریره جنایتکار علم و فضیلت و جانی تاریخ اسلام روایتی نقل کند - اگر هم در طول زندگی یک روایتی از این دو نفر و نظایر آن نقل فرموده باشد یقیناً از روات صحیح بوده آن هم

لمصلحه و گرنه اخبار و احادیث مستقیمی که مخصوصا امام محمدباقر علیه السلام در طول سی و پنج سال زمان پدرش گرفته کافی بود که از دیگری نقل حدیث نفرماید زیرا امام زین العابدین با پدرش ۲۳ سال حداقل عمر کرده یعنی بیست و سه سال از پدرش سیدالشهداء استفاده کرده و از عمویش امام حسن مجتبی ۱۳ [صفحه ۲۶۶]

ساله بود که روایت نموده و در این مدت برای امام کافی است که علوم اولین و آخرین را دریابد.

البته صرف نظر از اینکه علم امام حضوری هم باشد و محتاج به مکتب پدر و معلم هم نباشد بر حسب ظاهر کافی است و امام محمدباقر علیه السلام ۳ ساله بود که واقعه کربلا رخ داد و ۳۵ سال با پدرش زین العابدین بود و تمام احادیث و اخبار خاندان نبوت و ولایت از پدرش با فراغتی که در این مدت برای پدرش بود به دست آورد و نیازی به روایت غیر از آباء و اجداد خود نداشته است یقینا.

روایت امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد می نویسد امام محمدباقر علیه السلام از معالم دین که آباء و اجداد او باشد روایت کرده و از صحابه هم از جابر بن عبدالله انصاری و از تابعین جابر بن یزید جعفی و کسانی که از او روایت کرده اند بی شمارند مانند کیسان السجستانی از صوفیه و از فقها ابن مبارک - زهری - اوزاعی - ابی حنیفه مالک - شافعی زیاد بن منذر منهدی طبری - بلاذری - سلامی خطیب بغدادی و بخاری و ابی داود و مروزی - و صدها بلکه هزاران نفر دیگر که در صحاح سته و کتب اربعه امامیه نقل شده است - و کلیه مردم دانشمند عصر او و پس از او اعتراف و اتحاد کلمه و اتفاق دارند که ابی جعفر افقه اولین و آخرین زمان خود بود و اصحاب او که شش نفر بوده اند افقه دانشمندان و فقهای اسلام هستند.

۱ - زراره بن اعین ۲ - معروف بن خر بوذمکی ۳ - ابوبصیر اسدی ۴ - فضیل بن یسار
 ۵ - محمد بن مسلم الطائفی ۶ - برید بن معاویه العجلی
 این شش نفر افقه فقهای عصر از شاگردان امام محمدباقر علیه السلام بوده‌اند و از
 اصحاب آن حضرت حمران بن اعین شیبانی - و برادرانش بکیر و عبدالملک و
 عبدالرحمن و محمد بن اسماعیل بن بزیر و عبدالله میمون القداح و محمد بن مروان
 کوفی - اسماعیل بن فضل هاشمی - نوفل بن حارث - ابوهارون مکفوف ظریف بن
 ناصح کفن فروش - سعید بن طریف - اسکاف دوئلی - اسماعیل بن جابر خثعمی
 کوفی عقبه بن بشیر اسدی - اسلم مکی ابوبصیر لیث بن بختری مرادی - کمیت بن زید
 اسدی - ناحیه بن عماره صیداوی - معاذ بن مسلم الهراء نحوی - بشیر الرحال.
 اما روایتی که از خود او نص بیانش را روایت کرده‌اند - اسماعیل بن محمد بن عبدالله
 [صفحه ۲۶۷]

ابن علی بن الحسین علیه السلام - زید بن علی - عیسی از جدش - حسین بن ابی العلاء.
 و اما از تابعین که از او روایت کرده‌اند - عمرو بن دینار - عطاء بن ابی رباح - جابر
 جعفی - ابان بن تغلب - لیث بن ابی سلیم - ابن جریح - حجاج بن ارطاه و غیره.
 شیخ مفید اصحاب امام محمدباقر را چنین نام برده است.
 جابر بن یزید جعفی - حمران بن اعین - زراره بن اعین - عامر بن عبدالله ابن جذاعه -
 حجر بن زایده - عبدالله بن شریک العامری - فضیل ابن یسار بصری - سلام بن المستنیر
 - برید بن معاویه العجلی - حکیم بن ابی نعیم
 در اختصاص از حضرت امام موسی کاظم روایت می‌کند که فرمود روز قیامت خطاب
 می‌شود این حواریون محمد بن علی و حواری جعفر بن محمد آن وقت عبدالله شریک
 العامری - زراره بن اعین - برید بن معاویه عجلی - محمد بن مسلم ثقفی - لیث بن
 بختری مرادی - عبدالله بن ابی یعفر - عامر بن عبدالله بن خداعه - حجر بن زایده -

حمران بن اعین بر می خیزند و خود را به نام حواریون امام محمدباقر علیه السلام معرفی می کنند.

اولین طبقه فقهای اسلام یا شاگردان امام محمدباقر علیه السلام

با توجه به تاریخ صد ساله اسلام از هجرت تا رحلت امام زین العابدین علیه السلام دیدیم که تحولات سیاسی و جنگ و پیکارهای جاه طلبان فرصت و امانی نداد که در مکتب اسلام یک دسته مرتب درس علم و فضیلت در اصول و فروع فرا گیرند و به روش و پرورش صحیح تعلیمات عالیه و معارف دین را بیاموزند.

تطورات و دسته بندی ها و احزاب متخالف و متضاد هر یک به نام خونخواهی قیام کردند و میدان را بر مردم تنگ نمودند زیرا امنیت از بین رفت و فشار امویان بر مردم سبب محرومیت از علم و فرهنگ گردید تا ۳۵ سال حرکت فکری امام سجاد علیه السلام موجب شد زمینه نشر علم مهیا و صاف شد و بیست سال امامت حضرت باقرالعلوم یک دوره کامل فقه الاسلام و معارف دین را از اصول و فروع به مردم آموختند و باید گفت اولین طبقه فقهای اسلام از مردم و اولین فارغ التحصیلان دوره اول دانشگاه امامت آنها بودند که از مکتب امام محمدباقر علیه السلام درس علم و فضیلت فرا گرفتند و خارج شدند - البته ناگفته نمی گذریم که از فقهای اسلام و روای معتبر سلمان فارسی جابر بن عبدالله انصاری - ابوذر غفاری - کمیل بن زیاد و اصبع ابن نباته - صعصعه بن صوحان و غیره از شاگردان امیرالمؤمنین (ع) بودند ولی آنها با

[صفحه ۲۶۸]

دوازده نفر از اصحاب پیغمبر همه نقل اخبار و معارف می کردند ولی مدرسه منظم و ابواب مرتب علم در آن عصر نبود افاضات نبوت بر حسب علل و اسباب نزول وحی بود و تعلیمات عالیه علوی روی فرصت و مسائل روز بود که در تحولات پیش می آمد در دوران حضرت مجتبی و سیدالشهداء علیه السلام تاریک ترین محیطی بود که بنی امیه

به وجود آوردند و فرصت درس و تدریس مرتب نبود افاضات امامت در آن عصر هم بسته به مسائل روز بود که در اثر علل و اسباب و مقتضیات پیش می آمد. تا زمام امور به دست امام محمدباقر علیه السلام رسید و تحول سیاست منعکس شد یعنی بین امویان و عباسیان نزاع بر سر مقام و منصب خلافت رخ داد و میدان پهناور تخصص و مدت آن به درازا کشید و در این مدت اعتنای فرصت شد امام محمدباقر علیه السلام شروع به گشایش یک مدرسه عالی فرمود و از ابتداء توحید تا انتهای میعاد با فروع و تفسیر و احادیث و اخبار فضیلت و اخلاقیات به مردم آموخت و شاگردان این مدرسه در ظرف بیست سال بهترین علمای اسلام و افقه فقهای دین بوده اند - چنانچه حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود اصحابی در وفاداری و جانبازی چون اصحاب خود ندیدم که الحق فداکارانی چون شهدای کربلا پا به عرصه وجود نگذاشتند اصحاب امام محمدباقر علیه السلام از آن طبقه بودند که فرمود اصحابی افقه و اعلم از اصحاب من نیستند و حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرمود روز قیامت منادی ندا می کند کجا هستند حواریون محمد بن علی الباقر پس جمعی برخیزند که از آن جمله عبدالله بن شریک عامری - زراره بن اعین - یزید بن معویه عجلی - محمد بن مسلم ثقفی طائفی - لیث بن بختری مرادی مکنی به ابوبصیر - عبدالله ابن ابی یعفور - عامر بن عبدالله بن خداعه - حجر بن زائده - حمران بن اعین برخیزند و در صحرای محشر به نام حواریون امام محمدباقر (ع) صحرای محشر را منور کنند.

علامه مجلسی در بحار می نویسد جابر بن یزید جعفی با جمعی از اصحاب نشسته بودند بحث در فصیح ترین مردم بود همه متفق شدند بر اینکه افقه اولین شش نفرند و آنها هم اصحاب امام ابو جعفر محمد بن علی و ابی عبدالله جعفر بن محمد می باشند که این شش نفر دوره کامل مکتب باقری و جعفری را طی کردند و قبل از آن در هیچ نقطه فقیهی نبود و آنها عبارتند از همان شش نفر.

۱ - زراره بن اعین ۲ - معروف بن خر بوزمکی ۳ - ابوبصیر اسدی ۴ - فضیل بن یسار

[صفحه ۲۶۹]

۵ - محمد بن مسلم طائفی ۶ - برید بن معاویه عجلی

دیگری عبدالله شریک مکنی بالمحجل که در کتاب منهج المقال از حضرت امام محمدباقر روایت کرده که فرمود عبدالله عمامه سیاهی بر سر می گذاشت که از دو طرف تحت الحنک راست و او همان است که در رکاب قائم ما خواهد بود و پیشوای مکبرین است که برای چهار هزار نفر تکبیر می گوید.

زراره بن اعین سه دوره را دید و آن دوره امام محمدباقر و دوره امام جعفر صادق و دوره موسی بن جعفر علیه السلام و او اصدق و راستگوترین اهل زمان و افضل آنها بوده که حضرت امام جعفر صادق درباره او فرمود لولا زراره لظنت ان احادیث ابی لتذهب اگر زراره نبود گمان می برم که احادیث پدرم از بین رفته باشد هیچ کس چون او در احیاء این مکتب نکوشید و احادیث امام محمدباقر را نقل نکرد.

اما ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی این سه نفر هم در استنباط احکام تخصصی یافتند که بی نظیر بودند - آنها را حفاظ دین لقب دادند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود این سه نفر امین پدرم در حلال و حرام بودند و درباره آنها فرمود هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخره که معلوم می شود در آن عصری که علم و دانش سینه به سینه انتقال می یافت این سه نفر در حفظ اخبار و احکام بدون آن که اندکی تحریف شود یا کلمه بر آن اضافه یا کسر گردد عین بیان امام علیه السلام را نقل می کردند و باز امام جعفر صادق علیه السلام درباره آنها که افقه اولین در فقه اسلام بودند فرمود احب الناس الی احیاء و امواتا اربعه برید بن معاویه عجلی - زراره بن اعین - محمد بن مسلم - احول که این چهار نفر نزد من در حیات و ممات گرامی و محبوبند زیرا احکام اسلام را خوب ضبط کردند و خوب به مردم آموختند.

جمیل بن دراج گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود اوتاد الارض و اعلام

الدین اربعه محمد بن مسلم - برید بن معاویه عجلئ - ابوبصیر لیث بختری مرادی زراره بن اعین

می نویسد زراره ابن اعین مردی سفیدرو و فربه خندان متبسم بود و در جدل و احتجاج تخصصی داشت و هیچ کس قدرت نداشت او را محکوم کند و او سر حلقه متکلمین امامیه است که پس از هفتاد سال عمر در سال ۱۵۰ از دنیا رفت.

[صفحه ۲۷۰]

برید بن معاویه عجلئ از وجوه بزرگان اصحاب و ثقه و فقیه بود و کلیه علمای عصر بر تفقه و افقهیت او اتفاق داشتند.

عبدالله ابی یغفور از امام جعفر صادق پرسید برخی اوقات مردم از من مسائل می پرسند که دسترسی به شما ندارم از کی پرسم فرمود از محمد بن مسلم که میان شماست پرس که وجیه و مورد اعتماد است و این محمد بن مسلم کسی است که مفاخره می کرد می گفت ۳۰۰۰۰ حدیث از امام محمدباقر علیه السلام فرا گرفتم و شانزده هزار ۱۶۰۰۰ حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام آموختم.

ابوبصیر از دو چشم نابینا شد و او گفت وارد شدم بر امام محمدباقر علیه السلام عرض کردم شما قادر هستید مرده را زنده کنید و اکمه و ابرص را شفا بدهید فرمود آری باذن الله بعد فرمود نزدیک بیا نزدیک رفتم دست مبارک را به صورت و چشم های من کشید چشمم بینا شد آسمان و زمین و همه کس را می دیدم آنگاه فرمود ای ابوبصیر آیا میل داری چشمت بینا باشد و فردای قیامت از تو حساب بخواهند برای رسیدگی دیوان محاسبات الهی و ثواب و عقاب پای میزان حاضر شوی یا نابینا باشی و مستقیم به بهشت عدل الهی بروی عرض کردم میل دارم نابینا باشم و به بهشت بروم امام محمدباقر علیه السلام دستی دیگر بر سر و چشمم کشید به حال اول برگشتم و جائی را نمی دیدم. دو نفر از اصحاب مکفوف و نابینا بودند که بختری از دیگری افقه بوده و برخی نوشته اند که دو نفر هر دو ابوبصیر بودند یکی لیث بختری مرادی و دیگری عبدالله بن

محمد اسدی و سومی گفته‌اند که ابوبصیر یحیی بن قسّم حذاء مکفوف بود که از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و امام رضا علیه السلام بوده و افضل آنها بختری است و درباره آنها فرمود بشر المختین بالجنه

این فضایل در همه این فقهای اولیه و اصحاب امام محمدباقر (ع) بوده است که ما در دائرةالمعارف رجال شرح حال هر یک را داده‌ایم.

آنها اصحابی بودند که امام جعفر صادق علیه السلام درباره آنها همان عبارت را فرمود که امام حسین درباره وفاداری اصحابش فرمود

قال (ع) ما وجدت احداً خذ بقولی و اطاع امری و حداخذوا اصحابی غر رجلین رحمهما الله تعالی عبدالله بن ابی یعفر و حمران بن اعین اما انهما مؤمنان خالصان من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی اعطى الله محمداً

[صفحه ۲۷۱]

جابر جعفی متوفی ۱۳۸ می گوید: هفتاد هزار حدیث از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است.

امام محمدباقر (ع) فضیل بن یسار رامنا اهل البیت معرفی فرمود

مؤلفات امام محمدباقر علیه السلام

مؤلفات امام محمدباقر علیه السلام بسیار است و ما در کتاب سر تفوق الشیعه نگاشته‌ایم که اولین مؤلف شیعه ابورافع است که از بزرگان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از مشاهیر رجال اسلام و از فداکاران بزرگ عالم بشریت است که شرح حال او و اکثر صحابه را ما در کتاب دائرةالمعارف رجال خود نگاشته‌ایم و نمی‌خواهیم در کتب سیره ائمه به شرح حال اصحاب و تابعین پردازیم که از موضوع خارج شده باشیم.

ابورافع اولین مؤلف شیعه است و پس از او سلمان فارسی و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و غیره می‌باشند و ائمه ما نیز غیر از حضرت امام حسن و امام

حسین علیه السلام که در مدت انقلاب و تحول عصر بنی امیه فقط به نوشتن قرآن می پرداختند که اصل قرآن دستخوش حوادث قرار نگیرد ائمه دیگر اکثر تألیف و تصنیفی در تفسیر و حدیث و فقه و اصول عقاید و فروع احکام دارند.

۱ - کتاب تفسیر به نقل ابن ندیم از آثار امام محمدباقر علیه السلام است که ابو جارود زیاد بن منذر رئیس جارودیه زیدیه از آن نقل کرده است و یحیی بن قاسم اسدی و علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرش از آن نقل نموده.

۲ - رساله که برای سعدالخیر از بنی امیه نوشته

۳ - رساله دیگری که کلینی در روضه کافی از آن نقل کرده است.

۴ - کتاب هدایه است که ابن ندیم می نویسد ابو جعفر محمد بن علی نگاشته است.

این کتاب در فنون مختلفه علمی بوده و اصحاب آن حضرت در اکثر مؤلفات خود از این کتاب بسیار نقل کرده اند.

اخبار امام محمدباقر علیه السلام در کتب فقه امامیه و در سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث و آداب و سنن و تربیت و تعمیم تعلیم فرهنگ و معارف در درجه اول مکتب های جهان قرار دارد با توجه کامل به این حقیقت می توان گفت که با در نظر داشتن اوضاع و احوال آن عصر و مقتضیات زمان و مکان این امام پنجم در مدت امامت خود چقدر وقت صرف نشر علم و فضیلت

[صفحه ۲۷۲]

فرمود و یک مرتبه سطح علم و دانش مردم مسلمان را بالا برد و به اوج ترقی و تکامل سیر داد و اگر خود آن حضرت در تألیفات خود زیاد کتاب نگاشته به جای آن شاگردان بسیاری داشته که علوم و فنون را به آنها تعلیم فرموده است و در همه رشته های علمی و فنی از دین و دنیا و علم ابدان و ادیان فروگذار نفرموده و به تمام کسانی که لیاقت و استعداد فرا گرفتن علم و معرفت داشته بودند علم و دانش آموخته است.

از آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه السلام

التوحيد الاقرار بالوحده و هو الانفراد و الواحد المتباين الذي لا ينبعث من شيء و لا بشيء توحيد اقرار به وحدت و يگانگی حق است کسی که از آن چیزی جدا نمی شود و به چیزی اضافه و منشعب و افزونی نمی یابد.

اياكم و التفكر في الله و لكن اذا اردتم ان تنظروا الى عظمته فانظروا الى عظيم خلقه. در ذات خدا اندیشه و فکر نکنید اگر خواستید به عظمت او پی برید در آفرینش و لطایف خلقت موجودات که پرورش یافته صنع الهی است فکر کنید. ان الله تبارك و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله عز و جل فهو مخلوق و الله تعالی خالق كل شيء خداوند عالم جل شأنه از مخلوق جداست و مخلوق از وی جداست و هر چیزی که جز خدا اطلاق و تصور شود آفریده است و آفریدگار متعال خلق کننده این همه چیزها است.

در عبارت دیگر فرمود خداوند از آفرینش بیرون و خلق از آفریدن خارج و هر چه بر او نام بگذارند آن مخلوق است و آن غیر خداوند است.

در روایت ابی هاشم فرمود در پاسخ الا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار فرمود اوهام و افکار و اندیشه از احساسات و درک چشمها تیزتر و نیرومندتر است تو در شهرها و ازمنه های گذشته و امصار و بلدان نبوده ای ولی با ادراکات می فهمی و درک می کنی ولی چشم جز آنچه حس کند درک نمی کند اوهام هم ذات اقدس الهی را درک نمی تواند کرد نسبت اوهام به درک مجردات مانند نسبت ادراک چشم به ادراک قوای مغزی است که همه چیز را درک نمی کنند آنچه ادراکات مغزی در می یابد بالاتر است از آنچه احساسات ظاهری درک می کند.

گفته شد کلمات اشخاص به منزله وجود اشخاص است که می توان هر کس را از

سخنش

[صفحه ۲۷۳]

شناخت که شاعر گفته:

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل

هر که می خواهد ببیند در سخن بیند مرا

ما شیب شیء بشیء احسن من حلم بعلم

امام محمدباقر علیه السلام در سخنان ملوکانه اش می فرماید هیچ چیزی در آمیزش چیزی

بہتر از آمیزش علم به حلم نیست؟

کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشہ

تمام کمال خلاصه شده در تفقه در دین هر کس دین شناخت همه چیز را شناخته و

صبر در بلا یا و بر مقدار معیشت کمال است.

المتکبر ینازع الله ردائه

فرمود متکبر و خودخواه با خدا به نزاع برخاسته است

قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک

فرمود قیام به حق کنید و آنجا که کمک ندارید منزوی شوید و از دشمن اجتناب

ورزید و از دوست ناشناس پرهیز نمائید.

و لا تصحب الفاجر و لا تطلعه علی سرک

مصاحبت فاسق و فاجر نکنید و اسرار خود و مردم را فاش نسازید

و استبشر فی امرک تخشون الله

در کاری که از خدا باید ترسید استبشار کنید و پرهیز کار شوید

صحبۃ عشرین سنۃ قرابۃ دوست بیست ساله خویش است

ان استطعت ان لا تعامل احدا الا و لک الفضل علیہ فافعل

اگر می توانی با هیچکس معامله مکن مگر آنکه تو بر او رجحان داشته باشی و گذشت

نشان دهی

ثلاثة من مكارم الدنيا و الاخره ان تعفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا
جهل عليك

سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است عفو و گذشت از ظلمی که به تو شده و صله رحم
کنید حتی آنها که قطع رحم نموده‌اند در مقابل جهالت و نادانی دیگران بردباری حلم
نشان دهی.

[صفحه ۲۷۴]

سئل عن الباقر (ع) لم فرض الله الصوم على عباده قال (ع) ليجد الغنى مس الجوع فيحنوا
على الفقير!!

پرسیدند چرا خداوند روزه را بر مردم واجب کرده فرمود برای آنکه اغنیاء از شکم
گرسنه فقرا آگاه شوند و شاید به حال فقرا ترحمی کنند.

قال (ع) ان قوما عبدوا الله رغبة فتلک عبادة التجار و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلک عبادة
العبيد و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عبادة الاحرار [۵۸].

فرمود یک قومی خدا را بندگی می کنند برای جلب منفعت و آن عبادت بازرگانان
است که چیزی می دهند تا چیزی بگیرند یک دسته عبادت می کنند از بیم و ترس آن
عبادت بندگان است که از خوف خواجه اطاعت می کنند یک دسته عبادت می کنند
عبادت شکر نعمت و آن عبادت آزادگان است.

و در مطالب السؤل نقل می کند که فرمود:

ما من عبادة افضل من عفة بطن و فرج.

هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و عورت نیست

قال (ع) فان رسول الله (ص) قال رحم الله مؤمنا امسك لسانه من كل شرفان ذلك
صدقة منه على نفسه ثم قال لا يسلم احد من الذنوب حتى يخزن لسانه من الغيبة ان تقول
في اخيك ما ستره الله عليه و ان البهتان ان تقول في اخيك ما ليس فيه

فرمود خدا بیامرزد مؤمنی که زبان خود را حفظ کند در هر شری که آن صدقه نفس است هیچکس تسلیم گناه نمی شود مگر آنکه زبان محزون می گردد در غیبت درباره برادر دینی که خداوند امر فرموده گناهان را بپوشانید و پرده عفاف کسی را ندرید و بهتانی که در کسی نیست نسبت ندهید و نگوئید این صفات جنایت آمیزی است که بسیار قتل و جنایت به وجود آورده است.

ان اشد الناس حسرة يوم القيمة عبد وصف عدلا ثم خالفه الی غیره.
سخت ترین مردم از جهت حسرت در روز قیامت کسی است که وصف عدل و داد کند و خود خلاف آن رفتار نماید - گفتن مفتاح به کار بستن است و عمل نتیجه گفتار است اگر عمل بدون علم و علم بدون عمل باشد به صواب نرسد.

[صفحه ۲۷۵]

علیکم بالورع و اجتهاد و صدق الحدیث و اداء الامانه الی من ائتمنکم علیها برا کان او فاجرا فلو ان قاتل علی بن ابیطالب ائتمنی علی امانه لادیتها الیه.
فرمود بر شما باد به ورع و اجتهاد و صدق و راستی سخن و اداء امانت تا مورد اعتماد و اطمینان شوی فرمود کار امانت به قدری بزرگ است که اگر قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام مرا بر امانتی امین می دانست و شمشیری که جدم را با او می کشت به من می داد به او رد امانت می کردم.

لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم.
مؤمن در طلب علم و تحصیل دانش حسد نمی ورزد بلکه غبطه می خورد و می کوشد آنچه دیگران دارند به دست آورد.

الا انبئکم بشیء اذا فعلتموه یبعد السلطان و الشیطان منکم - فقال ابو حمزه ثمالی بلی قال (ع) علیکم بالصدقه فکبروا بها فانها تسود وجه ابلیس و تکسر شر السلطان الظالم عنکم فی یومکم نسلک و علیکم بالحب فی الله و التودد و المؤازره علی العمل الصالح فانه یقطع دابرها - یعنی السلطان و الشیطان.

آیا شما را خبردار کنم به کاری اگر عمل کردید شر شیطان یا سلطان از شما کم شود - ابو حمزه گفت بلی.

فرمود سلطان ظالم در کار شماست و دوستی او و مودت در او سبب دوستی شیطان می شود - شما عمل صالح کنید تا خداوند این شر را از سر شما دفع کند و شر شیطان و سلطان مرتفع گردد.

الحوا فی الاستغفار فانه ممحاة للذنوب.

در استغفار الحاح و استکانت و تضرع و زاری کنید که گناهان را محو می نماید.
ان هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر فینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضة.

زبان کلید هر خیر و شری است سزاوار است مؤمن زبان خود را مهر کند چنانچه نامه ها را مهر می کنند به مهر طلا و نقره یعنی زبان را از هر چیزی نگاه دارید بی تأمل گفتاری نکنید خیر و شر را بسنجید حال مردم را در آن نظر بگیرید آنگاه سخن گوئید.
قال (ع) یقول الله تعالی یابن آدم اجتنب ما حرمت علیک تکن من اورع الناس ای فرزندان آدم پرهیز کنید از آنچه بر شما حرام شده و مردی باورع و پرهیز کار گردید.

[صفحه ۲۷۶]

افضل العباده عفة البطن و الفرج.

بهترین عبادت حفظ شکم و فرج از حرام است.

البشر الحسن و طلاقه الوجه مکسبه للمحبه و قربه من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مکسبه للمقت و بعد من الله.

چهره زیبا و طلاق صورت موجب جلب محبت و قربت به حق است و عبوسی چهره و سوء بشر سختی و دلتنگی می آورد - و بنده را از خدا دور می سازد.
الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه.

حیاء و ایمان به هم آمیخته است و هر گاه یکی از آنها برود دیگری هم پیروی می کند و می رود.

من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا.
هر کس بابتی از هدایت بگشاید مثل کسی است که خود هدایت کرده باشد و از اجر و مزد و ثواب او هم کم نمی شود.

و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا.

و هر کس بابتی از ضلالت و گمراهی باز کند مانند کسی است که وزری و گناهی بر گردن خلق گذارد که از عقاب او هم چیزی کسر نمی گردد.
التواضع الرضا بمجلس دون شرفک و ان تسلیم علی من لقیته و ان تترک المراء و ان کنت محقا.

ان المؤمن اخ المؤمن لا یثتمه و لا یحرمه و لا یسئ به الظن.
مؤمن برادر مؤمن است که هیچگاه شتم نمی کند بی احترامی نمی نماید سوء ظن نمی برد گمان بد در حق برادرش نمی نماید.

اصبر نفسک علی الحق فانه من منع شیئا فی حق اعطی فی باطل مثلیه.
بردبار در برابر حق باشید هر کس در راه حق چیزی را منع کند خداوند آن را در باطل به او می دهد یعنی هر کس حق را فرو گذارد خداوند او را با همان راه باطلی که رفته مبتلا خواهد ساخت و در هر صفتی عمل کرده مواجه با کسی می گردد که با همان صفت با او عمل می کند.

[صفحه ۲۷۷]

من قسم له الحرق حجب عنه الایمان.

هر کس قسمت او آتش شده باشد ایمان او پوشیده شده است.

ان لله ینغض الفاحش المتفحش - خداوند آدم فاحش و فحشا پرور را دوست ندارد.

ان الله عقوبات في القلوب و الابدان ضنك في المعيشة و وهن في العبادة و ما قرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب.

خداوند عقوبات برخی را در قلوب و بدنشان قرار می دهد معیشت ضنک که دل تنگی و ناراحتی دارد و یا وهن در عبادت و هیچ عقوبتی سخت تر از قساوت قلب نیست. اربع من کنوز البر کتمان الحاجة و کتمان الصدقه - کتمان الوجع - کتمان المصيبة. چهار چیز گنج نیکوکاری است کتمان حاجت - در پنهان صدقه دادن - اظهار درد و فجع نکردن - کتمان مصیبت که انسان در همه مصائب کار خود را به خدا واگذارد و اجر از خدا بخواهد چنانچه در بسیاری از موارد مانند روزه خود را اجر عمل معرفی فرموده است.

من صدق لسانه زکا عمله هر کس زبانش را به صداقت تعلیم کند عملش را تزکیه کند من حسنت نیته زید فی رزقه کسی که نیتش پاک باشد رزقش افزونی یابد. من حسن بره باهله زید فی عمره کسی که به زن و فرزندش نیکوئی کند و توسعه دهد عمرش زیاد و طولانی می گردد.

من استفاد اخا فی الله علی ایمان بالله و وفاء باخائه طلبا لمرضاة الله فقد استفاد شعاعا من نور الله و امانا من عذاب الله و حجة یفلح بها بوم القیمه و عزا باقیا و ذکرا منیعا. فرمود هر کس از برادرش در راه معرفت حق استفاده کند و ایمان به خدا و وفاء برادری را قربتا الی الله و طلبا لمرضاة الله داشته باشد استفاده از این صفات پرتوی از نور الهی است که ایمنی در زندگی از عذاب الهی می آورد و حجتی است که سبب رستگاری روز قیامت می گردد و عزتی است که باقی می ماند.

ثلاث خصال لا یموت صاحبهن ابدًا حتی یری و بالهن البغی و قطیعة الرحم و الیمین الکاذبه یمارز الله بها - و ان اعجل الطاعة ثوابا لصلة الرحم و ان القوم

[صفحه ۲۷۸]

لیکونون فجارا فیتواصلون فتمنی اموالهم و یثرون و ان الیمین الکاذبه و قطیعة الرحم

لیذر ان الدیار بلاقع من اهلها.

سه خصلت است که صاحبش را زنده می‌دارد و تا عقوبت آنها را نچشد نمیرد یکی بغی و ضلالت - قطع رحم - قسم به دروغ که مبارزه با خداوند است - بهترین طاعت صله رحم است مردم عموماً فاجر هستند و با صله رحم جبران می‌شود و اکثر مال طلبند که با ایثار به خویشان تدارک می‌گردد و دروغ به خدا و قطع رحم سبب آمرزش نمی‌گردد.

لا یقبل عمل الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل و من عرف دلتة معرفة علی العمل و من لم یعرف فلا عمل له.

عمل هر کس قبول نمی‌شود مگر به قدر معرفت و شناسائی و معرفت روشن و آشکار نمی‌شود مگر به عمل هر کس معرفت پیدا کند دلالت به عمل می‌شود و هر کس معرفت نداشته باشد عمل او قبول نیست که گفته‌اند المعروف بقدر المعرفة هر کس عملش به اندازه معرفتش می‌باشد.

و الله ما شیعتنا الا من اتقى الله و اطاعه و ما كانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و اداء الامانه و كثرة ذکر الله و الصوم و الصلوة و البر بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنة و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوه القرآن و کف الالسن عن الناس الامن خیر و كانوا امناء عشائر فی الاشیاء.

فرمود کسی که دارای تقیه نباشد شیعه و پیرو ما نیست و اطاعت هر کس به اندازه معرفت اوست و معرفت جز به تواضع و خشوع حاصل نمی‌گردد باید امانت داشت ذکر خدا بسیار گفت روزه و نماز بسیار گرفت نیکوئی به والدین رعایت همسایه و فقرا و مستمندان و مسکینان و بیوه‌زنان و ایتام نمود سخن راست و درست گفت تلاوت قرآن مجید نمود زبان از غیبت بست و به خیر و فضیلت گشود و در هر کار امانت و صداقت را رعایت نمود اگر چنین صفاتی دارا شد حتماً او شیعه ما می‌باشد به یکی دیگر از اصحابش بدین مضمون فرموده است:

به خدا سوگند کسی پیرو ما نخواهد بود مگر آنکه از خدا بترسد اطاعت امر او کند تواضع و فروتنی نشان دهد امانت مردم را حفظ نماید همیشه به یاد خدا باشد نماز بسیار بخواند روزه فراوان بگیرد تا خود را خوب اصلاح کند به پدر و مادرش نیکی و تفقد نماید همسایگان را از فقر و بینوائی مستمندی برهاند.

[صفحه ۲۷۹]

ورشکستگان را کمک و معاضدت کند قرآن بسیار تلاوت نماید زبان از دشنام و غیبت و افترا و تهمت ببندد جز از خیر و ادب سخنی نگوید اینها محک شناسائی شیعیان ما می باشد هر کس دارای چنین صفاتی شد شیعه و پیرو ما می باشد و اگر نبود از ما نیست.

۱۳ - ان الله کره العاح الناس علی بعضهم فی المسئله و احب ذلک لنفسه
خداوند مکروه می داند که برخی مردم در مسائل لازم بر بعضی التماس می کنند و در پیشگاه خدا توجه ندارند.

ان الله جل ذکره یحب ان یسأل و یطلب ما عنده

خداوند دوست دارد بنده ای را که از او مسئلت نماید و طلب کند آنچه را که از او می داند.

من لم یجعل الله له من نفسه واعظا فان مواعظ الناس لن تغنی عنه شیئا
فرمود کسی که نفس خود را واعظ قرار ندهد یعنی از گذشت روزگار بر خودش پند نگیرد پند مردم او را بی نیاز نمی کند.

هر که ناموخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

من کان ظاهره ارجح من باطنه خف میزانه

هر کس ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان حساب او سبک تر است.

کم من رجل لقی رجلا فقال له کب الله عدوک و ما له من عدو الا الله

کم مردی هست که در ملاقات یکدیگر نگوید خداوند دشمن تو را سرنگون کند چه

همه دشمن دارند مگر خداوند جل شأنه.

لا یكون العبد عالما حتی لا یكون حاسدا لمن فوقه و لا محقرا لمن دونه
هر عالمی محسود قرار می گیرد و حسد می برد برای عالم مافوق خود ولی نسبت به
زیر دست حسد ندارد.

انما مثل الحاجة الی من اصاب ماله حدیثا کمثل الدرهم فی فم الاعمی انت الیه محوج و
انت منها علی خطر

نیاز و حاجتی که به مال اصابت کند مانند درهمی است که در دهن افعی باشد راست
است که ممکن است حاجت تو را بر آورد ولی همدوش خطری است.

غضب چیست؟

یکی از اصحاب پرسید در آیه و من یحلل علیه غضبی فقد هوی بر هر کس غضبم
مستولی شود نابود گردد مراد از غضب چیست؟

[صفحه ۲۸۰]

فرمود آن غضب عقاب خداوند است هر که گمان کند خدای عز و جل از حالی به
حالی به صفت مخلوق وصفش کرده است در حالی که او برتر و بالاتر از این توصیف
است چیزی در او امان و غضب نمی آورد بلکه عقاب شده او چون غضبی است که
مردم از یکدیگر دارند و خداوند در غضب مردم عقاب سخت می فرستد تا کیفر
ستمکاران را بدهد.

درباره زن

فرمود زن نباید خود را واگذارد بلکه باید خود را بیاراید و زینت کند اگر چه به
گردن بندی باشد یا به حنای کمی باشد خضاب نماید اگر چه سالخورده باشد.
و امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام فرمود هر کس به ما

محبتش زیاد باشد پیروی از ما می کند و دوستیش نسبت به آنچه ما دوست داریم دوست دارد مثلا زن و شیرینی را دوست خواهد داشت که آنها نعمت خداوند می باشند.

مردی از طریقه ازدواج زنی با امام خود مشورت کرد فرمود نعم انما یشتريها باغلی الثمن.

پرسید زنی را که می خواهم بگیرم می توانم بینم فرمود بلی جز آن نیست که آن را به گران ترین قیمت می خرد و منظور امام این است که چون بینی بهتر اهتمام در کار خود می کنی و در محافظت آن می کوشی چون زندگی با زن به قیمت جان شخص تمام می شود باید رعایت همه شئون زندگی مشترک را نمود.

و در روایت دیگر می فرماید برای شیر دادن فرزندان خود زنان خوشگل و خوش صورت را انتخاب نمائید از زنان زشت و کریه المنظر خودداری نمائید که زشتی و زیبائی در شیر او اثری به سزا دارد.

استرضع لولدك بلبن الحسان و ایاك و القباح فان اللبن قد بعدی (وسائل الشیعه)
 قال (ع) هل یعطف الغنی علی الفقیر و یتجاوز المحسن عن المسیء و یتواسون؟ قیل لا فقال لیس هؤلاء من الشیعه الشیعه من یفعل هذا
 به آن حضرت گفتند پیروان شما زیادند فرمود آیا ثروتمندان بر تنگدستان مهربانی و بخشش می کنند - آیا نیکوکاران از بدکاران می گذرند آیا مراسم بردباری و برابری اسلامی را به جا می آورند - گفتند نه فرمود اینان پیروان ما نیستند - شیعه آن کسی است که دارای این فضایل نفسانی باشد.

[صفحه ۲۸۱]

قال (ع) قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوك و احذر صدیقك من الاقوام الا لامین من خشى الله و لا تصحب الفاجر و تطلعه علی سرک و استشرفی امرک الذین یخشون الله

فرمود حق را به پای دار - آنچه سود نرساندت واگذار - از دشمن دوری کن - از دوستان پرهیز مگر آنان که درست کار و خداپرست باشند با بزهکاران رفاقت مکن و از راه خود آگاهشان ساز در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا بترسند.

قال (ع) اعرف الموده فی قلب اخیک بما له فی قلبک

دوستی برادر ایمانی خود را به همان اندازه که آنها را دوست داری بشناس.

قال (ع) لابنه جعفر - اصبر نفسک علی الحق فانه منع شیئا فی حق اعطی فی باطل مثلیه فرمود نفس خود را وادارد که بر تلخی حق شکیبیا باشد که «الحق مر» و هر آن کس که از حق چیزی نپذیرد ناگزیر به باطل باید تن در دهد.

قال (ع) الایمان حب و بغض

ایمان دوستی و دشمنی بیش نیست - دوستی با حق دشمنی با باطل.

قال (ع) ان هذه الدنيا يعطاها البر والفاجر و ان هذا الدين لا يعطيه الله الا اهل خاصه خداوند دنیا را به همه اشخاص بد و خوب می دهد اما دین را جز به مردان روشن ضمیر نمی بخشد زیرا دنیا رحمت است که شامل همه می گردد و دین نعمت است که به خواص اعطا می فرماید.

قال (ع) ان الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض و لا يعطى دینه الا من يحب

خداوند دنیا را به دوست و دشمن می دهد ولی دین را فقط به دوستان می بخشد که قدر دین را بدانند.

قال (ع) ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح الشر من کسل لم یؤد حقا و من ضجر لم یصبر علی حق

زنهار که سست اراده و کم حوصله نباشی - این دو عادت زشت کلید هر بدی است سستی اراده حق را ادا نمی کند و کمی حوصله شکیبائی بر تکمیل کاری ندارد.

[صفحه ۲۸۲]

قال (ع) لا تسیرن و انت حاف و لا تنزلن عن دابک لیلا الا و رجلاک فی خف و لا

تبولن فی نفق و لا تذوقن بقله و لا تشمها حتی تعلم ما هی و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیہ و لا تسیرن الا مع من تعرف و احذر من لا تعرف.
 مردی از پیروانش عازم سفر بود شرفیاب شد تا با عرض رخصت دستور سفر بگیرد.
 فرمود برهنه پا راه مرو - شب بدون کفش از مرکب پیاده مشو - در سوراخ زمین بول نکن سبزی و گیاهی را که نمی شناسی نخور و از کاسه‌ای که نمی دانی چه چیز در آن است ننوش جز با کسی که می شناسی راه مرو - بترس و هشدار باش از آنکه نمی شناسی.

قال (ع) من لم يجعل الله في نفسه واعظا فان مواعظ الناس لن تغني عنه شيئا [٥٩].
 کسی که خداوند در دلش واعظی قرار نداده پند و اندرز دیگران در او اثری ندارد.
 قال (ع) البشر الحسن و طلاقه الوجه مكسبه للمحبه و قربه من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مكسبه للمقت و بعد من الله [٦٠].

بشاشت چهره و خوشروئی دوستان را زیاد می کند و به خدا نزدیک می سازد و صورت عبوس و بدخو دشمنی می انگیزد و بنده را از خدا دور می سازد.

قال (ع) ثلاثة من مكارم الدنيا والاخره ان تغفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك

سه چیز در دنیا و آخرت نشانه بزرگی است اول کسی را که بر تو ستم کرده ببخشی دوم با کسی که رشته دوستی را با تو قطع می کند تو پیوند کنی سوم اگر نادانی بر تو جسارت کند بردباری نمائی.

اگر با تو نسازد دشمن ای دوست

تو می باید که با دشمن بسازی

گرت رنجی رسد مخراش و مخروش

تو کل کن به لطف بی نیازی

و گر نه چند روزی صبر می کن

نه او ماند نه تو نه فخر رازی

قال (ع) اربع من كنوز البر كتمان الحاجه - و كتمان الصدقه - و كتمان الوجع و كتمان المصيبة

چهار چیز از گنج‌های گران‌بهاست - اول پنهان داشتن نیاز و احتیاج - دوم پنهان داشتن دردها - سوم پنهان داشتن خوبی‌های خود - چهارم پنهان داشتن مصائب و مشکلات.
[صفحه ۲۸۳]

قال (ع) الحیا و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه شرم و ایمان به یک ریسمان بسته شده‌اند اگر یکی رفت دیگری هم می‌رود. هیچ چیزی به چیز دیگر نیامیخت که بهتر از بردباری با سه کس باشد چون حلم و علم با هم آمیخت نتایج سودمندی می‌دهد:

آن کس که زبانی راستگو دارد کردارش پاک است و هر که را اندیشه و نیتی نیکوست روزیش زیاد شود و هر که به خانواده و زبردستانش نیکی کند عمرش زیاد می‌گردد.

قال (ع) من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهله یزید فی عمره [۶۱].

راست رو تا که به سرمنزل مقصود رسی

تیر تا راست نگریدید به مقصد نرسید

قال (ع) ان هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر - ینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضته فان رسول الله (ص) قال رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شر فان ذلک صدقه منه علی نفسه ثم قال لا یسلم احد من الذنوب حتی یخزن لسانه زبان کلید هر بد و نیکی است - مؤمن باید بر زبان خویشتن قفل زند - همچنان که بر طلا و نقره خود قفل می‌زند زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خداوند پیامرزد مؤمنی را که زبانش را از هر گفتار بدی نگهدارد و نگهداری زبان صدقه‌ای

است که بر خود روا می‌دارد سپس فرمود تا کسی زبان خود را حفظ نکند از گناه ایمن نیست.

قال (ع) ان الله يبغض الفاحش المتفحش

خدای پاک هرزه‌گویان را دوست ندارد و هرزه‌پسندان را دشمن می‌دارد.

قال (ع) الكمال كل الكمال التفقه في الدين والصبر على النائبه و تقدير المعيشه

فهمیدن احکام دین و به کمال رسیدن آن شکیبائی بر مشکلات است و تأمین معیشت لازم دارد.

از کلمات امام محمدباقر است که فرمود خباً ثلاثه اشياء في ثلاثه اشياء خباً رضاه في

طاعته فلا تحقرن من الطاعة شيئاً فلعن رضاه فيه و خباً سخطه معصية فلا تحقرن من

المعصية شيئاً فلعن سخطه فيه و خباً وليه في خلقه فلا تحقرن احدا فلعنك الولي

[صفحه ۲۸۴]

فرمود خداوند سه چیز را در سه چیز دیگر پنهان کرده.

اول رضای خود را در طاعتش پنهان نموده بنابراین هر طاعت و بندگی و عبادت را

کوچک نشمرید شاید رضای خدا در همان باشد.

دوم سخط و قهر و غضب خود را در معصیت پنهان فرمود معصیت را کوچک نگیرید

شاید همان معصیت کوچک موجب سخط و قهر و غضب الهی شود.

سوم اولیاء خود را در میان بندگانش پنهان کرده مردم را تحقیر نکنید شاید همان کس

را که شما تحقیر کنید دوست و ولی خدا باشد.

برهنه پا و سرانند در ولایت عشق

که قوتشان همه جوع است و جام عریانی

فقال (ع) اتقوا الله شيعه آل محمد و كونوا النمرقة الوسطى يرجع اليكم الغالى و يلحق

بكم التالى قالوا له و ما الغالى قال الذى يقول فينا ما لا تقوله في انفسنا قالوا فما التالى قال

الذى يطلب الخير فيريد به خيرا و الله ما بيننا و بين الله قرابة و لا لنا على الله من حجة و لا

تتقرب الیه الا بالطاعه فمن کان منکم مطيعاً لله يعمل بطاعته نفعته ولا يتنا اهل البيت و من کان منکم عاصياً لله يعمل بمعاصیه لم تنفعه و يحکم لا تغتر واثلاً

بنی هاشم جمع شدند اطراف امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای آل محمد پرهیز کار شوید و یک راه معتدل را پیش بگیرید این راهی که دارید نتیجه آن غلو و یا پستی است گفتند چطور غلو است فرمود آنچه شما می گوئید که در ما نیست و ما هیچ گاه نگفته ایم گفتند تالی کدام است فرموده است اراده خیر می کنید و همان جا طلب می نمائید و این درست نیست باید کار با مقدمات خود انجام گیرد تا به نتیجه برسد فرمود خدا می داند بین ما و خدا قرابت و خویشاوندی نیست مگر آنکه ما حجت خدا بر خلق هستیم هر یک از شما اطاعت خداوند می نماید دوستی ما اهل بیت برای او مفید خواهد بود و هر کدام معصیت کنید مجازات به معصیت خود می شوند دوستی ما برای آنها در حال عصیان اثری نخواهد داشت فرمود وای بر شما مغرور به خویشاوندی پیغمبر و اهل بیت او نشوید عمل خود را اصلاح نمائید.

رساله سعدیه حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تقوی

اشاره

کسانی که سیره و زندگانی حضرت شاه ولایت را خوانده اند در نظر دارند که یک خطبه مهمی به نام خطبه همام درباره معرفی مؤمن و صفت او در تقوی بیان فرموده که شاهکار قدرت فصاحت و بلاغت و در عین حال حساس ترین نکات لطیف و دقیق ترین رقایق ادراکات

[صفحه ۲۸۵]

روحي و نفسانی است که جز امام به این حقایق متوجه نیست و این درس علم و فضیلت را به اصحاب خود فرموده و صفات مؤمن را با درجات تقوی و پرهیزکاری و نشانه ها و آثار آن بیان فرموده است.

و باز اگر در نظر داشته باشند در شرح حال حضرت سجاد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نوشتیم که آن امام مربی هم در ضمن بیانات خود یک خطبه‌ای در صفت مؤمن و تقوی دارد که بسیار جالب توجه است - این جا هم به یک رساله‌ای از حضرت امام محمدباقر علیه السلام بر می‌خوریم که به سعدالخیر نوشته آن را رساله سعدیه گویند و او را به تقوی نصیحت یاد فرموده و نکاتی را در آن یادآوری فرموده است و ما اینک متن رساله را نقل می‌کنیم تا ترجمه به معنی نمائیم.

متن رساله سعدیه

بسم الله الرحمن الرحيم

«اما بعد فانی اوصیک بتقوی الله فان فيها السلامة من التلف والغنیمه فی المنقلب ان الله عز و جل نفی عن العبد ما عزب عنه عقله و یجلی بالتقوی عنه عماه و جهله و بالتقوی نجا نوح و من معه فی السفینة و صالح و من معه من الصاعقة و بالتقوی فاز الصابرون و نجت تلك العصب من المهالك و لهم اخوان علی تلك الطریقه یلتمسون تلك الفضیلة نبذوا طغیانهم من الايراد بالشهوات لما بلغهم من المثالات حمدوا ربهم علی ما رزقهم و هو اهل الحمد و ذموا انفسهم علی ما فرطوا و هم اهل الذم و اعلموا ان الله تبارک و تعالی الحلیم العلیم انما غضبه علی من لم یقبل منه رضاه و انما یمنع من لم یقبل منه عطاء و انما یضل من لم یقبل منه هداه ثم امکن اهل السيئات من التوبه بتبديل الحسنات دعا عباده فی الكتاب الی ذلك بصوت رفیع لم ینقطع و لم یمنع دعا عباده فلعن الله الذین یکلمون ما انزل الله و کتب علی نفسه الرحمه فسبقت قبل الغضب فتمت صدقا و عدلا فلیس یتدیء العباد بالغضب قبل ان یغضبوه و ذلك من علم الیقین و علم التقوی»
 «و کل امه قد رفع الله عنهم علم الكتاب حین نبذوه و ولاهم عدوهم حین تولوه و کان من نبذهم الكتاب ان اقاموا حروفه و حرفوا حدوده فهم یروونه و لا یرعونه و الجهال یعجبهم حفظهم للروایه و العلماء یحزنهم ترکهم للرعايه و کان من نبذهم الكتاب ان

ولوه الذین لا یعلمون فأوردوهم

[صفحة ۲۸۶]

الهوى واصدروهم الى الردى و غيروا عرى الدين ثم ورثوه فى السفه و الصباقة لامة يصدرون عن امر الناس بعد امر الله تبارك و تعالى و عليه يردون بئس للظالمين بدلا و لاية الناس بعد و لاية الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فاصبحت الامة كذلك و فيهم المجتهدون فى العبادة على تلك الضلالة معجبون - مفتونون فعبادتهم فتنة لهم و لمن اقتدى بهم قد كان الرسل ذكرى للعابدين»

«ان النبى من الانبياء كان يستكمل الطاعة ثم عصى الله تبارك و تعالى فى الباب الواحد فيخرج به من الجنة و ينبذه فى بطن الحوت ثم لا ينجيه الا الاعتراف و التوبة فاعرف اشباه الاحبار و الرهبان الذين ساروا بكتمان الكتاب و تحريفه فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين ثم اعرف اشباههم من هذه الامة الذين اقاموا حروف الكتاب و حرفوا حدوده فهم مع السادة الكثرة فاذا تفرقت قادة الاهواء كانوا مع اكثرهم دينا و ذلك مبلغهم من العلم لا يزالون كذلك فى طبع و طمع فلا يزال يسمع صوت ابليس على السنتهم باطل كثير يصبر منهم العلماء على الاذى و التعنيف و يعيون على العلماء بالتكليف و العلماء فى انفسهم خانه ان كتموا النصيحة ان راواتها ضالا يهدونه او ميتا لا يحبونه فبئس ما يصنعون لان الله اخذ عليهم الميثاق فى الكتاب ان يأمروا بالمعروف و بما امروا به و ان ينهوا عما نهوا عنه و ان يتعاونوا على البر و التقوى و لا يتعاونوا على الاثم و العدوان فالعلماء من الجهال فى جهد و جهاد ان وعظت قالوا طغت و ان علموا الحق الذى تركوه قالوا خالفت و ان اعتزلوهم قالوا فارقت و ان قالوا هاتوا برهانكم قالوا نافقت»

«و ان اطاعوهم فهلك جهال فيما لا يعلمون اميون فيما يتلون يصدقون بالكتاب عند التعريف يكذبون به عند التحريف فلا ينكرون اولئك اشباه الاحبار و الرهبان قادة الهوى سادة فى الردى و آخرون منهم جلوس بين الضلالة و الهدى لا يعرفون احدى الطائفتين

من الاخری یقولون ما کان الناس یعرفون هذا و لا یدرون ما هو و صدقوا ترکهم رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم

[صفحه ۲۸۷]

على البيضاء ليلها من نهارها لم يظهر فيهم بدعة و لم يبدل فيهم سنة لا خلاف عندهم و
لا اختلاف فلما غشى الناس ظلمة خطاياهم صاروا امامين داع الى الله تبارك و تعالى و
داع الى النار فعند ذلك نطق الشيطان فعلاصوته على لسان اوليائه و كثر رجله و خيله و
شارك في الاموال و الولد من اشركه فعمل بالبدعة و ترك الكتاب و السنة و نطق اولياء
الله بالحجة و اخذوا بالكتاب و الحكمة فتفرق من ذلك اليوم اهل الحق و اهل الباطل
تخاذل و تهاون اهل الهوى و اهل الضلالة حتى كانت الجماعة مع فلان و اشباهه فاعرف
هذا الصنف و صنف آخر فابصرهم رأى العين تحبى و الزمهم حتى ترد اهلك فان
الخاسرين الذين خسروا انفسهم و اهلهم يوم القيمة الا ذلك هو الخسران المبين»

مضمون و مدلول رساله الخير

شيخ كلینی در روضه کافی نقل از یزید بن عبدالله از حضرت امام محمدباقر علیه السلام
روایت می کند که سعد الخیر از فرزندان عبدالعزیز مروانی است روزی آمد حضور امام
محمدباقر علیه السلام گریه و زاری می کرد حضرت فرمود تو را چه می شود گفت برای
آنکه از شجره ملعونه اموی هستم امام فرمود تو اگر دارای عقاید صحیح باشی از ما
هستی مگر حکایت ابراهیم خلیل را نشیدی که فرمود فمن تبعنی فانه منی آنگاه به او
فرمود وصیت می کنم تو را به تقوی و پرهیزکاری و ورع و پارسائی که مصونیت از
هلاکت و تلف شدن در سایه تقوی است و غنیمت یافتن و رستگاری انسان در آخرت
از پرهیزکاری است این صفت ممدوح و پسندیده در ذات خود مؤثر در سعادت است
و در سایه او می توان افعال و اقوال و اعمال را تهذیب و تزکیه نمود - صفات فاضله و
مکارم اخلاقی در پرتو پرهیزکاری قبول و مقبول می گردد و از صفاتی که امکان

انحراف و خطا و لغزش و ندامت و حسرت دارد حفظ می‌نماید ورع و پارسائی از هلاکت و سوءنیت و بداندیشی و وخامت می‌کاهد - و به فضیلت و اخلاق می‌گراید. فرمود سلامت دین و دنیا در سایه تقوی می‌باشد گوهر عقل در پرتو پرهیزکاری آشکار می‌شود و به صیقل پارسائی رنگ کدورات طبیعت زدوده می‌گردد و دیده بینش و دانش روشن می‌شود چنانچه نوح علیه‌السلام و آنها که به او ایمان داشته‌اند به نیروی تقوی در کشتی نجات نشستند و به ساحل کمال مطلوب رسیدند و صالح و صالحانی که با وی بودند به قوت پرهیزکاری از

[صفحه ۲۸۸]

صاعقه تند و تیز آسمانی رستند و به حمایت پرهیزکاری صابران دین رستگار شدند و این جماعت برگزیدگان قوم و اشراف قبایل اصحاب نوح و صالح بودند و با تقوی از مهالک و مخاطره مصون ماندند این مردم برادرانی دارند که طالب این فضیلت هستند و آنها پیروان پیغمبر خاتم النبیین و دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشند که تا روز قیامت می‌توانند با نیروی تقوی و پارسائی به ساحل نجات و رستگاری برسند. پرهیزکاری آدمی را از شهوات جلوگیری می‌کند - و بر کتاب و آیات عذاب و عقاب و هلاک و دمار عاصیان و طاغیان واقف و مستحضر ساخته و از ارتکاب اعمال سوء باز می‌دارد - و خدای را سپاس و ستایش می‌کنند و در اطاعت و بندگی مبالغت ورزیده‌اند - کسانی که در کار خویش مستحق نکوهش می‌باشند قاصر و مقصر هستند. غضب خداوند حلیم علیم بر کسی وارد می‌گردد که رضای خدا را نخواهد و از کسی منع می‌فرماید که عطایش را رد کند - کسانی که هدایت خدای را بپذیرند و بدکاران را به توبه متمکن گردانند سیئات آنها محو و به حسنات تبدیل گردد.

خداوند در قرآن مجید بندگان را به توبه دعوت کرد و وعده قبول فرمود و دعای بندگان را به اجابت مقرون می‌سازد و هیچ‌گاه ادعیه و اذکار آنها را منقطع و ممنوع نمی‌فرماید و حتی تأکید فرمود که با تضرع و زاری مرا بخوانید و اگر اجابت نکنم باز

بخوانید و الحاح کنید تا دعای شما را بپذیرم خدای عالم لعنت فرستاده بر کسانی که منکر اوامر او شوند یا کتمان ما انزل الله نمایند و فرمود رحمت من سبقت بر غضب من دارد یعنی قبل از صدور غضب رحمت فرستاده و از رحمت او همه چیز به وجود پیوسته است و رحمت خود را صواب و آن افاضه علم و عدل و تقوی می باشد. خداوند عالم از مردمی که کتاب خدای را از دست دادند و به اوامر او عمل نکردند علم کتاب را از دست آنها گرفت و دشمنان دین را از روی بغض از آنها گرفتند و دوست داشتند و عمل کردند و به قهر و غلبه بر آنها سلطنت یافتند و منحرفین از قرآن برای همیشه در تیه ضلالت گرفتار شدند و به وادی غوایت درمانده گردیده اند. این بیان معجز نظام امروز ثابت کرد که نصاری دشمنان مسلمین آشنائی را که از قرآن و با آشنائی به دین خودشان قرآن را دوست داشتند و بدان عمل کردند بدون آنکه خود را مسلمان بدانند و مسلمان معرفی نکنند امروز اندیشه و افکار و اعمال و کردار مردم [صفحه ۲۸۹]

اروپا و آمریکا کاملاً منطبق با اسلام است یعنی آنها مسلمان فاسق هستند و عمل می کنند بدون آنکه خود را مسلمان معرفی کنند در حالی که مسلمین به نام مسلمان از قرآن و حدیث بی خبر مانده از علم و فضیلت دور افتاده و ابواب بدبختی و مذلت را به سوی خود باز کردند.

امام می فرماید هر وقت مردم کتاب آسمانی را از دست دادند و حروف و کلمات آن را زیر پا گذاشتند و حدودش را تحریف نموده اجرا نکردند و در صحت قرائت الفاظ و اقتصادیات و آداب صوریه و علوم و فنون ظاهر و باطن قرآن را پشت سر انداخته و آداب ظاهر و عارضی از خود به میان آوردند به زندگانی سخت ناروایی مبتلا خواهند شد و به روایات سست و نابجا و احکام مطلوب خود عمل کردند و جاهل و نابخرد ماندند و از روایت و درایت در شگفتی کار خویش حیران و سرگردان می شدند این بدبختی ها که امروز گریبان گیر این ملل مسلمان اسمی شده اثر همان انحراف و تمرد و

خواب خرگوشی و فراموشی است.

اما عالمان ربانی و مؤمنین حقیقی و دانشمندان به الفاظ و معانی ظواهر و بواطن قرآن و علم و ادب را مراعات می کردند و اوامر و نواهی را مجری می داشتند و با مردم منحرف سخت بدبین بودند و از آنها دوری می گرفتند و از مردم ریاکار و متمرّد و متظاهر به فسق و فجور کنار می نشستند. علت آنکه مردم از قرآن دوری گرفتند این بود که حقایق و دقائق دین و احکام و آیات قرآن را نمی دانستند و به طریق اجرای احکام آشنا نبودند و بابتی خبری و عدم وقوف خود متولی امر دین هم گردیدند و هر کجا نمی دانستند دین را از طرف خود به هوای نفس و تمایلات شخصی و به رأی و عقیده خویش ساخته اوهام و افکار خود را به جای دین به مردم تحویل می دادند و تلقین می کردند و به جرم این عمل ناپسند به عقوبت آخرت گرفتار گردیدند که چرا لباس دین را واژگون نموده و به تزویر و حیل مردم را گمراه کردند پس از آن طایفه پیروان آنها مردم را از راه حق دور ساختند و بر مرکب سلطنت و دولت غیر صحیح و نابجا نشستند و زمام اختیار را به دست گرفتند و خلافت الهی را به فرزندان ناخلف خود سپردند و اخلاف نادان نیز به وراثت سپردند و دست به دست دادند - و چون در قبال یک منطق صحیح و مستدلی قرار می گرفتند گفتند این خلافت نیست بلکه سلطنت است و چون گوی در دست آنها و کودکانشان به چوگان ستم پاس داده می شود. فرمود ولایت و دوستی مردم پس از ولایت مطلقه الهیه قرار دارد هر کس خدا را اطاعت کند باید به ولایت اهل بیت اطهار ایمان بیاورد و از دنیا و نعم آن به منظور کمال نفسانی

[صفحه ۲۹۰]

به دستور ائمه دین مبین بهره مند شود و باید پس از تحصیل ثواب اعمال یزدانی و فیوضات جهان آخرت رضای مردم را به دست آورد تا رضای خدا حاصل گردد چون رضای خالق فوق رضای مخلوق است اما قبول و به دست آوردن آن متفرع بر ترضیه

خاطر خلق است و باید مسلمان متقی باشد و از نخست در تحصیل رضای خلق بکوشد و به مرز و حدود و حقوق دیگران تعدی و اجحاف نکند تا خلق راضی و خدا نیز راضی گردد و به قدر میسور به دریافت رضای خدا در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش که دارای ولایت مطلقه الهیه پس از رسول خدا بوده‌اند جلب نماید. ملت اسلام بر این حال صبح نمودند در حالی که گمراهان علمای گمراه عبادت خود را به اجتهاد انجام می‌دادند نه بر وفق دستور و لذا کوشش آنها بر طریق ضلالت بوده و به ظلم و فساد خویشتن اشتغال داشتند و شیطان هم آنها را در کار باطل خودشان تقویت می‌نمود و برای آنها تجلیاتی از زرق و برق حطام دنیوی نشان می‌دادند تا به کار خود دلگرم باشند و افعال و اعمال آنها در نظرشان پسندیده و بزرگ جلوه می‌داد ولی چون عبادت آنها و کوشش‌های پیوسته آنها در پرستش خدا در راه حق و طریق ثواب نبود همان‌ها موجب فتنه و عقاب گردید و پیروان آنها پیروان شیطان شدند در حالی که پیغمبران و رسولان مردم را در طریق عبادت و اطاعت دستوری روشن و آشکار دادند تا گمراه نباشند.

فرمود پیغمبری از پیغمبران آسمانی در مراتب اطاعت ربانی به حد کمال پیش می‌رفت اما در یک موضوع که آن امر ولایت ائمه هدی بود تأمل کرد و لحظه‌ای توقف نمود تا در عالم محشر و دیوان محاسبات الهی و روز قیامت دید در عالم ارواح و روز میثاق هم توقف جسته و خداوند او را در شکم ماهی زندانی فرمود تا هر آنچه به او تعلیم می‌شود تأمل و توقف نکند و چون به توبه و انابه برگشت توبه او را قبول کرد و از زندان نجاتش داد و در امر ولایت ائمه دین و اوصیای خاتم النبیین ایمانی محکم و متقن یافت.

نگارنده گوید کارهای خداوند غیر از بشر است حتی آنها که در تجزیه و تحلیل مطالب هم تأمل می‌کنند در زندانی می‌روند که غیر از خداوند کسی قادر نیست چنان زندانی و چنین زندانبانی داشته باشد و به جرم وقفه فکری و روحی برای تربیت شدگان

مکتب ربوبی و مؤدب ساختن آنها زندانی گرداند و از همین بیان باید فهمید تربیت ربوبی عالم دیگر دارد.

امام علیه السلام می فرماید آدم ابوالبشر به سبب آنکه یونس در صلب او بود از بهشت بیرون شد

[صفحه ۲۹۱]

پس اشباه و امثال و احبار و رهبان و متعبدان و مترهدان که اوصاف و اخلاق و آیات رسول خدا را برای مردم به صورتی دیگر جلوه دادند و حلال و حرام را کتمان کردند و نیک و بد را از هم تشخیص ندادند آیا به چه زندانی گرفتار خواهند شد؟؟. این مردم سوداگر جز نفع خود در نظر نداشتند که برای جلب منافع حروف قرآن را راست و درست شناختند ولی حدودش را عوض کردند و دگرگون ساختند و حتی کتب آسمانی قدیم را که شاهد و مبشر ظهور پیغمبر خاتم النبیین بود پنهان نمودند و مکتم داشتند و علمای امت ظواهر علوم را حفظ کردند و باطن آن را تغییر دادند و تحریف نمودند و به میل خود معنی کردند و مرعوب و ساوس شیطانی شدند و هواجس نفسانی بر آنها سلطه یافت و چون معلم و زعیم ایشان از بین رفت به بزرگ قوم خود توسل جستند و پیرو نفس اماره شدند و فریب ظواهر فریبنده را خورده به چاه ضلالت فرو افتادند ولی چون مقاصد آنها در راه طلب دنیا بهتر به دست می آمد در زندگی با همین طینت و طبیعت پیش می رفتند و دوش به دوش شیطان نفس اماره و شیطان صفتان راه باطل و بیهوده را می پیمودند.

علمای عاملین و ابرار و صالحین هر چند آنها را به صلاح می خواندند و نکوهش این روش می کردند نصیحت و موعظت در آنها تأثیری نداشت و دل مرده و افسرده سرگشته آنها بیشتر متحیر می شد تا علمای خود را سرزنش می کردند که چرا راه باطل را به راه حق بر می گردانند.

خداوند در قرآن مجید از بنی آدم میثاق گرفته که امر به معروف و نهی از منکر نمایند

بدی‌ها را تذکر دهند تا مرتکب نشوند و خوبی‌ها را یادآور گردند تا برابر چشم آنها قرار گیرد و عمل کنند و رستگار گردند فرمود علمای واقعی از دست جهال نابخرد هر عصر سخت در مشقت و تعب و مجاهدت و سعی و اهتمام هستند که شاید آنها را به نصایح و مواعظ به راه راست سوق دهند اما جهال علما را به طغیان و خلاف متهم کنند و اطاعت امر آنها را ننمایند و اگر سخنی گویند و برهان درست آورند می‌گویند به نفاق برخاسته‌ای این لجاج و عناد آنها برای تمتع از دنیاست نه پیروی دین. فرمود اگر فرض علما هم راه جهال را پیمایند و تسلیم امر آنها شوند آنها که نه بر کتاب و نه بر معانی آن و نه بر علم و حقیقت مستقیم معتقدند به هلاکت افتند و به ضلالت سرمدی دچار شوند - چه آنها هر دو تصدیق ظواهر قرآن را می‌نمایند ولی از باطن آن بی‌خبرند و

[صفحه ۲۹۲]

اگر گفته شود که تفسیر و حقیقت قرآن غیر از این است و معارف و فرهنگ اسلام غیر از این پندار و گفتار است تکذیب نمایند و انکار کنند و گویند مخرب احکام دین است.

این مردم چون احبار و رهبان یهود و نصاری سرهنگان هوا و هوس و پیش‌آهنگان غضب و شهوت می‌باشند که مردم را برای استثمار به ضلالت و گمراهی می‌کشند. یک دسته هم از مردم هستند که بین هدایت شده و گمراه متوقف مانده و تمیز نمی‌دهند که کدام سخن درست‌تر است و حق با کیست؟ این‌ها نه از آن طبقه و نه از این طبقه هستند که به عرف در اصطلاح مستضعف شناخته شده یعنی مشاعرشان در تشخیص ضعیف است که آنها را نمی‌توان آدم و انسان شناخت این طایفه هر دو را تصدیق می‌کنند و از هر دو روی بر می‌گردانند - اما آنها در اقلیت بسیار محدود قرار داشته‌اند «که امروز در عرف سیاست در اکثریت بسیاری قرار دارند» بنابراین مردم دو دسته‌اند یا راه حق می‌پیمایند یا راه باطل آنها که سالک راه حق هستند

بر مراد خود می‌رسند و آنها که راه باطل پیمودند به آتش عذاب خود و خدا گرفتار خواهند شد اما خودشان را مقصر ندانسته لعنت بر شیطان معلم و مربی خود می‌کنند در حالی که در هر مرتبه و مقام باشند در سپاه و خیل شیطانند و سواره و پیاده او را یاری می‌نمایند و شیطان در مال و فرزند آنها شریک است و هر کس شریک آنها باشد امان از عذاب نخواهد داشت و کتاب و سنت را از دست می‌دهد.

روز قیامت این دو طایفه از هم جدا می‌شوند و حق و باطل روشن و آشکار می‌گردد و جماعات حق و باطل هر یک گرد هم و پیرامون زعیم و پیشوای خود جمع می‌شوند و خداوند گمراهان را مخدول می‌فرماید.

در پایان رساله می‌فرماید ای سعد چه بهتر که اهل دانش و بینش را بشناسی و از ملازمت آنها بهره‌مند گردی و دل از آنها برنتابی تا در سرای آخرت هم با آنها محشور شوی - چه یقین است که پیغمبران و اولیاء و اوصیای خدا اهل حق هستند و پیروان آنها ناجی و رستگار خواهند شد و مطیعان و هواخواهان شیطان باطل و به عذاب گرفتار خواهند گردید.

نامه حضرت امام محمدباقر علیه السلام به سعدالخیر

گفتیم سعدالخیر از فرزندان عبدالعزیز و برادر عمر بن عبدالعزیز یا یکی از بستگان نزدیک او بود - که به دوستی امام راغب و مایل بود و چون از نسب خود متنفر گردید امام محمدباقر علیه السلام او را از

[صفحه ۲۹۳]

خود اهل بیت دانست همان طور که جدش سلمان فارسی را از خود اهل بیت معرفی فرمود و دلیل مستدل آن نسبت این بود که فرمود هر کس وحدت عقیده و ایمان داشته باشد از یک خاندان است. همان نحو که نوح با فرزندش گفت!!

شیخ کلینی در روضه کافی به سند حمزه بن بزیر از امام محمدباقر علیه السلام روایت

کرده که این نامه را امام علیه السلام پاسخ نامه او مرقوم داشته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد فقد جائتني كتابك فيه معرفة ما لا ينبغي تركه و طاعة من رضى الله رضاه فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتهنة لو تركته معجب ان رضا الله و طاعته و نصيحتته لا تقبل و لا توجد و لا تعرف الا في عباد غرباء اخلاء من الناس قد اتخذهم الناس سخريا لما يرمونهم به من المنكرات و كان يقال لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون ابغض الى الناس من جيفة الحمار و لو لا ان يصيبك من البلاء مثل الذين اصابنا فتجعل فتنة الناس كعذاب الله و اعيدك بالله و ايانا من ذلك لقربت على بعد منزلتك. و اعلم رحمك الله انا لا تنال محبة الله الا يبغض كثير من الناس و لا ولايته الا بمعاداتهم و فوت ذلك قليل يسير لدرك من الله لقوم يعلمون يا اخي ان الله عز و جل جعل في كل من الرسل بقايا من اهل العلم يدعون من ضل الى الهدى و يصبرون معهم على الاذى يجيئون داعي الله و يدعون الى الله فابصرهم رحمك الله فانهم في منزلة رفيعة و ان اصابتهم في الدنيا وضيعة انهم يحبون بكتاب الله الموتى و يبصرون بنور الله من العمى كم من قتيل لابليس قد احبوه و كم من تايه ضال قد هدوه يبذلون دمائهم دون هلاة العباد ما احسن اثرهم على العباد و اقبح آثار العباد عليهم

قريب بدين مضمون می فرماید به نام خداوند بخشاینده مهربان نامه تو به من رسید خواسته بودی که به تو دستورالعملی دهم به آنچه ترکش جایز نیست و راهی بنمایم که معرفت آن دل تو را روشن سازد بنابراین بشنو و به خاطر بسپار و عمل کن.

بدان که رضای خدا بر هر چیز مقدم است و اگر کسی اطاعت حق کند خانه دلش روشن گردد و اگر تمرد نماید خود گروگان آن اطاعت است و شگفتی آنجاست که کسی علیه خود قیام نماید عجب این است که رضای خدا - اطاعت خدا - نصیحت

پروردگار قبول

[صفحه ۲۹۴]

نمی شود مگر در عبادت غربا و دوستان و برادران مسلمان - برخی از مردم ضعیف را اقویای قوم به سخریه می گیرند - و چون آنها را نهی از منکر نمایند متهم به بعضی از صفات می سازند تا آنجا که گویند مؤمن مؤمن نیست و آنها را مبعوض مردم می سازند و از مردار هم بدتر در چشم عموم جلوه می دهند یا للعجب برای رفع یک نقص این همه اتهام و تهمت برای برطرف کردن یک عیب این همه افترا و نسبت بی جا و گاهی به بلايائی مبتلا می سازند چنانچه ما اهل بیت برای حق گوئی به این بلايا گرفتار شده ایم و این آزمایش و امتحان خدا برای عذاب خلق است که آنها را آزادی می دهند تا معلوم گردد که در چه کارند و پناه به خدا می بریم از این امتحان فرمود ابرار با فجار و صالح با طالح همدوش نخواهند شد.

فرمود من به تو نزدیک تر هستم از آنها که به تو نزدیک هستند یعنی تو چون او ایس قرنی هستی که اگر با ما هم عقیده باشی با ما هستی و آنها که با ما هستند و هم عقیده نیستند از ما دورند و با ما نیستند.

فرمود خدا تو را رحمت کند هیچ کس به محبت ما نمی رسد مگر آنکه مبعوض دشمن و بسیاری از مردم گردد و هیچ دوستی نیست که به دشمنی آنها تمام نشود - یعنی اگر تو دوست ما بودی دشمن دیگری می شوی و اگر دشمن ما بودی دوست دیگری - و کمتر هستند کسانی که ما را دوست بدارند و دشمن کم داشته باشند.

فرمود ای برادر من خدای غالب عزیز در هر پیغمبری اوصیائی قرار داد که حامل علوم و اسرار نبوت آنها بودند تا هر کس گمراه شود آنها را هدایت کند و به مصالح و مواعظ آسمانی دلالت و رهبری نمایند و آنها بر آزار کفار و جور و ستم جهال بردباری و شکیبائی نمایند و مردم را به سوی خدای یگانه دعوت کنند پس ای سعد دیده بینش باز کن و اوصیای خاتم النبیین را به نظر دانش و بردباری بشناس چه آنها مقامی رفیع و منزلی عظیم دارند اگر در دنیا به چیزی دل نمی بندند و اعتنا نمی کنند در پیشگاه حق مقامی ارجمند دارند و مردم را به احکام الهی دعوت می نمایند آنها دین و

شریعت را زنده نگاه می‌دارند و به نور خدا می‌بینند چه بسا کسانی که شیطان آنها را به وسوس خویشتن می‌کشد و ائمه معصومین به احیای دین زنده می‌سازند و به علم و معرفت حیات می‌بخشند و چه بسیار سرگشته‌گان وادی ضلالت که به رهبری آنها به زندگانی جاودانی می‌رسند و چه بندگان روشن ضمیری که برای ابقای آنها خون خود فدا سازند و چه اثری بهتر و چه حیاتی زنده‌تر و باقی‌تر از این است.

[صفحه ۲۹۵]

تعلیمات حضرت امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی

اشاره

«یا جابر اغتتم من اهل زمانک خمسا ان حضرت لم تعرف و ان غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور و ان قلت لم یقبل قولک و ان خطبت لم تزوج و اوصیک بخمس ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوک فلا تخن و ان کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبه مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فتواب اکتسبته من غیر ان یتعب بدنک و اعلم بانک لا تکون لنا و لیا حتی او اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذالک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذالک و لکن اعرض نفسک علی ما فی کتاب الله فان کنت سالکا سبيله - زاهدا فی تزهیده راغباً فی ترغیبه خالفاً من تخویفه فاثبت و ابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک و ان کنت مباینا للقرآن فما ذالذی یغرك من نفسک ان المؤمن معنی بمجاهده نفسه لیغلبها علی هواها - فمره یقیم اودها و یخالفها هواها فی محبه الله و مره تصرعاً نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عشرته فسیذکر و یفزع الی التوبه و المحافه فیزداد بصیره و معرفه لما نرید فیہ من الخوف و ذالک بان الله یقول ان الذین اتقوا اذا مستهم طائف من الشیطان

تذکروا فاذا هم مبصرون یا جابر استکثر لنفسک من الله قليل الرزق تخلصا الى الشکر و استقلال من نفسک کثیر الطاعة لله ارزء على النفس و تعرض للعفو و ادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل و تحرز فى خالص العمل من عظیم الغفله لشده التيقظ و استجلب شدة التيقظ بصدق الخوف و احذر خفى الرین «التزین» بحاضر الحیوة و ثوق محارفة الهوى بدلالة العقل - وقف عند غلبة الهوى باسترشاد العلم و استبق خالص الاعمال لیوم الجزاء و انزل ساحة القناعة بانقاء الحرص و ادفع عظیم الحرص بايثار القناعة و استجلب حلاوة الرهاده بقصر الامل و اقطع اسباب الطمع ببرد الیأس و سد سبیل العجب بمعرفة النفس و تخلص الى راحة

[صفحه ۲۹۶]

النفس بصحة التفویض و اطلب راحة البدن باجمام القلب و تخلص الى اجمام القلب بقله الخطاء و تعرض لرقه القلب بکثرة الذکر فى الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الخوف و تحرز من ابليس بالخوف الصادق و ایاک و الرجاء الکاذب فانه یوقعک فى الخوف الصادق و تزیین لله عز و جل بالصدق فى الاعمال و تعجب الیه بتعجیل الانتقال و ایاک و التسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکى و ایاک و الغفله فیها تكون قساوة القلب و ایاک و الغفله فیها تكون قساوة القلب و ایاک التوانى فیما لا عذر لک فیه فالیه یلجأ النادمون و استرجع سالک الذنوب بشدة الندم و کثرة الاستغفار و تعرض للرحمة و عفو الله - بحسن المراجعه و استعن على حسن المراجعه بخالص الدعا و المناجاة فى الظلم و تخلص الى عظیم الشکر باستکثار قليل الرزق و استقلال کثیر الطاعة و استجلب الهمة و تزود الدنیا و بادر زیادة النعم بعظیم الشکر بخوف زوال النعم بزیادة النعم و اطلب بقاء العز باماتة الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الیاس و استجلب عز الیاس ببعد الهمة و تزود من الدنیا بقصر الامل و بادر بانتهاز البغیة عند امکان الفرصة و لا امکان کالایام الخالیه مع صحبة الابدان ایاک و الشفعة بغير المأمون فان للستر ضراوة کضراوة الغذاء و اعلم انه لا علم کطلب السلامة و لا سلامة کسلامة القلب و لا عقل کمخالفة الهوى و لا خوف

کخوف حاجز و لا رجاء معین و لا فقر کفقر القلب و لا غنی کغنی النفس و لا قوه کغلبه للهوی و لا نور کالیقین و لا یقین کاستصغارک دنیا و لا معرفه ک معرفتک بنفسک و لا نعمه کالعافیه و لا عافیه کمساعده التوفیق و لا شرف کبعد الهمه و لا زهد کقصر الامل و لا حرص کالمناسه فی الدرجات و لا عدل کالانصاف و لا تعدی کالجور و لا جور کموافقه الهوی و لا طاعه کاداء الفرایض و لا خوف کالحزن و لا مصیبه کعدم العقل و لا عدم عقل کقله الیقین و لا قله یقین کفقد الخوف و لا فقد خوف کقله الحزن علی فقد الخوف و لا مصیبه کاستهانتک بالذنب و رضاک بالحاله الی انت علیها و لا فضیله کالجهد و لا جهاد کمجاهده الهوی و لا قوه کرد الغضب و لا معصیه کخب البقاء و لا ذل کذل الطمع و ایاک و التفريط عند امکان الفرصه فانه میدان یجری لاهله بالخسران» [۶۲].

[صفحه ۲۹۷]

ترجمه تعلیمات اخلاقی امام پنجم علیه السلام

حضرت امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی تعلیمات عالیه اخلاقی می فرماید که روی سخن به جابر و منظور همه ملت اسلام بلکه عالم بشریت است این آموزش و پرورش برای متمیم مکارم اخلاق عالی ترین و دقیق ترین مکتب تربیتی است که برای رقاء و ارتقاء نفس عاملی به سزا می باشد.

فرمود ای جابر از اهل زمان خود پنج چیز را بهره گیر و مغتنم بشمار.

- ۱- اگر حاضر باشی سرشناس نباشی ۲- اگر غایب شوی از یاد نروی ۳- اگر حضور داشته باشی طرف مشورت قرار نگیری ۴- اگر بگوئی سخت قبول نشود ۵- اگر زن بخواهی به تو ندهند و از تو نترسند و تو را پنج دیگر سفارش می کنم.
- اول آنکه اگر بر تو ستم کنند تو بر کسی ستم نکنی - ستم را به ستم تلافی مکن.
- دوم اگر به تو خیانت کنند تو خیانت مکن - که خیانت به خیانت قصاص شود.

سوم اگر بر تو دروغ بندند خشمگین نشوی.
 چهارم اگر ستایشت گویند خوشحال نگردی.
 پنجم اگر تو را بد بگویند داد و فریاد و بی صبری نکن - و در آنچه درباره تو گفته اند اندیشه کن اگر دانستی آنچه را که گفته اند در تو هست پس اگر از نظر رحمت خدا عزوجل بیافتی زیانش سخت تر است از آنچه بترسی که از چشم مردم بیفتی و اگر تو آن چنان نباشی که می گویند پس پاداش را بدون رنج و تعب بدن خود به دست آورده ای بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که آن قدر اراده قوی داشته باشی که اگر تمام اهل شهرت گرد آیند و بگویند تو مرد بدی هستی این بدگوئی تو را محزون نکند و اگر هم بگویند تو مرد شایسته ای هستی این ستایش تو را مسرور نکند لکن نفس خود را بر آنچه در کتاب خدا هست عرضه کن اگر تو به راه آن می روی و از آنچه بازداشته باز می ایستی و بدان چه ترغیب کرده رغبت داری و از آنچه ترسانده می ترسی استوار باش و خوشحال که گفتار مردم به تو زیان نرساند و اگر از قرآن جدائی پس هر چیز تو را مغرور می سازد همانا شخص با ایمان کوشش دارد که نفس خود را بر هوای خویش غائب سازد گاهی با رنج در راه دوستی خدا بر نفس شیطان پیروز می شود و مخالفت هوای خویش می کند و مرتبه دیگر نفس وی را از پای در آورد پس اینجاست که متابعت هوای خود کند ولی خدای متعال دستش بگیرد و او هم به پا خیزد و از لغزش ها بازش دارد و پیوسته به یاد خدا افتد و همی به سوی توبه و ترس از خدا پناه آرد و

[صفحه ۲۹۸]

همی بصیرت و معرفتش زیاد گردد چون که خوفش زیاد شده و اگر بیان و حقیقت مطلب را بخواهی خدای متعال می فرماید همانا کسانی که پرهیزکارند هرگاه شیطانی به آنان رسد به یاد خدا افتند پس ناگاه با بصیرتند.

ای جابر از راه اخلاص و سپاسگزاری روزی اندکی را از خدای برای خویش بسیار

بدان و از راه زیان بر نفس به دست آوردن عفو فرمانبری بسیاری را که برای خدای برده‌ای در پیش نفس خویش اندک بدان و شر حاضر را به وسیله علم حاضر از خویشتن دور نما و دانش در دست را به عمل خالص به کار انداز و با بیداری و هوشیاری سخت عمل خالص را از غفلت به دور دار و با ترس راست از خدا آگاهی و بیداری را به دست آر و بدان چه در دست داری از وقوع در جائی که نه راه پیش و نه راه بازگشت داشته باشی دوری نما یا بدان چه در دست تست از تجملات و زیاده روی ها به دور باش و با راهنمایی عقل در کشتی گیری هوای نفس استوار باش و هنگام پیروزی هوای نفس به وسیله راه خواستن از علم درنگ کن و اعمال خالص را برای روز پاداش و کیفر پیش فرست و با ترس آزمندی در ساحت قناعت فرود آی و با ایثار قناعت حرص بزرگ را دفع کن.

و با کوتاهی آرزو شیرینی زهد را به دست آر و با سردی نومیدی اسباب طمع را قطع کن و با شناسائی نفس راه خودپسندی را ببند و با درستی تفویض به سوی آسایش جان بشتاب و آسایش تن را به وسیله آسایش دل بخواه و استراحت قلب را از خطای اندک بطلب و رقت قلب را به کثرت یاد خدا در تنهایی‌ها دریاب و با حزن مداوم روشنائی دل را به دست آر و با ترس راست از خدا از شیطان دوری کن و پیوسته از امید دروغ به دور باش.

زیرا که امیدواری دروغ تو را در ترس راست می‌افکند و به وسیله راستی در کردار برای خدا خود را زینت کن و با عجله در انتقال به سوی حضرت او دوستی خود را نسبت به او اظهار نما - پیوسته از امروز و فردا کردن بر حذر باش که تسویف دریائی است که عده بسیاری در آن غرق و هلاک شده‌اند و همواره از غفلت بترس که قساوت در قلب است.

پرهیز بادا تو را از سستی در چیزی که عذری در آن نداری که همین سستی پناهگاه پشیمانیها است و از گناهان گذشته با سختی پشیمان برگرد و بسیار استغفار کن و

بهترین روش بازگشت و توبه به سوی رحمت و عفو خدای بشتاب و با دعای خالص و مناجات در تاریکی‌ها برای توبه نیک کمک بخواه و با زیاد دانستن روزی اندک و اندک شمردن طاعت بسیار به شکر

[صفحه ۲۹۹]

عظیم نائل شو و همت به دست آور و از دنیای حاضر بهره برگیر و با سپاسگزاری بسیار نعمت بسیار به چنگ آر از ترس زوال نعمت‌ها و با کشتن طمع بقاء عزت بطلب و با عزت نفس نومیدی خواری طمع را رفع نما و به وسیله همت بلند عزت نومیدی از خلق را به دست آر و با کوتاهی آرزو از دنیای خود توشه برگیر - در هر فرصتی اراده‌ات را قوی و بیدار و زنده نگه‌دار که هیچ‌گاه امکانی چون روزگار فراغت با تندرستی نخواهد بود پرهیز کن که به غیر امین اعتماد نکنی چرا که همنشینی با بدان اندک اندک چون غذائی می‌شود که نمی‌توان بدون آن زندگی نمود.

بدان که هیچ دانش چون دانش به سلامت نگه داشتن تن و روح و عقل نیست و هیچ سلامتی چون سلامت دل نخواهد بود و عقلی چون مخالفت با هوای نفس نیست و هیچ ترسی هم چون ترسی که از گناه باز دارد سودمند نخواهد بود و امیدی مثل آن امید که به اعمال نیک یاری کند نیست و نیازمندی چون نیازمندی قلب نباشد و ثروتی هم چون بی‌نیازی نفس نیست نیروئی چون نیروی هوای نفس و نوری مانند نور یقین نیست و یقینی چون کوچک پنداشتن دنیا نیست و هیچ شناسائی چون خودشناسی نباشد - هیچ نعمتی مانند سلامتی و هیچ گونه تندرستی مانند مساعدت توفیق سودمند نیست شرفی چون همت بلند و زهدی مثل کوتاهی آرزو نخواهد بود و حرصی زیانمندتر از آنکه در پایه‌های ترقی به خود ببالد نیست دادگری چون انصاف نباشد و هیچ تجاوزی چون ظلم نیست و ظلمی مانند موافقت با هوای نفس نباشد و طاعتی چون اداء واجبات و خوفی مانند اندوه و مصیبتی چون بی‌خردی نباشد و هیچ گونه بی‌خردی مانند یقین اندک نیست.

هیچ یقین اندک مانند نداشتن خوف ترسناک نیست و نداشتن خوفی مانند اندکی اندوه بر نداشتن خوف نیست و هیچ مصیبتی بزرگتر از این نیست که گناه را ناچیز شماری و بدان حالتی که داری خشنود باشی و فضیلتی چون جهاد و جهادی چون جهاد با نفس با فضیلت نیست و نیروئی چون برگردانیدن غضب و معصیتی مانند دوستی بقا و هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست.

پرهیز از اینکه به هنگام فرصت تفریط کنی زیرا تفریط در فرصت راهی است که رهروش را به زیان رهبری کند.

حضرت باقرالعلوم در این آموزش و پرورش اخلاقی حساس ترین نکات اخلاقی و [صفحه ۳۰۰]

غرایز فطری را که باید با صفات فاضله ارتقا یابد بیان فرموده است و راه نیل به کمال را با طریقه تبدیل رذیلت به فضیلت آموخته است این تعلیمات اخلاقی که از نفس و قلب - دماغ - دل - مغز - فکر - عقل - نفس - روح سرچشمه می گیرد راه تصفیه و تهذیب محل صفات پسندیده و ممدوحه را بیان فرموده و سپس طریقه اجراء کمال را توصیف و تشریح و تجزیه و تحلیل فرموده که خوب سالکان راه حقیقت بدانند چگونه باید به کمال مطلوب رسید.

با این بیان علمی و مکارم اخلاقی متمیم صفات حمیده را فرموده است و با این آموزش مثل اینکه درست دست آدمی را گرفته از حضيض مذلت بد اخلاقی به اوج ارتقاء فضیلت نفس و کمال رسانده و پرتو علم و دانش افاضه اشراقیه فرموده است و این مکتب تربیتی در ۱۳ قرن پیش بسیار جالب توجه بوده و شگفت آمیزتر این که امروز هم این درس اخلاقی تازگی دارد.

قال (ع) و اعلم ان طالب الحاجه لم يكرم وجهه عن مسئلتك فاکرم وجهك عن رده. فرمود حاجتمند و سائل اکرام نمی بیند زیرا کرامت در سؤال نیست - ولی مسئول باید اکرام کند که او مقضی المرام برگردد آبروی خلق را برای درهم و دیناری نبرد و

کوس رسوائی فقر و فاقه او را بر در و دیوار نکوبد.

بر در ارباب بی مروت دنیا

چند نشینی که خواجه کی به در آید

قال (ع) ان الله يتعهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعهد الغائب اهله بالهدیه و یحمیه عن الدنيا كما یحمی الطیب المریض.

خداوند تعهد کرده با بنده مؤمنش که او را به بلا مبتلا سازد همان گونه که مرد مسافر برای اهلش هدیه و ره آوردی می آورد این بلا یا برخی به صورت نعمت و یا نعمت است ولی در حقیقت هدیه و تحفه کمال و فضیلت است که بدان حمایت و معاضدت می گردد همان طور که مریض به دارو بهبود می یابد و لذا نباید از بلا یا دل تنگ داشت و شکایت کرد چه این واردات هدایای الهی برای کمال نفس است.

قال (ع) انما شیعه علی المتبازلون فی ولایتنا المتحابون فی مودتنا المتزاورون لاحیاء الدین اذا غضبوا لم یظلم و اذا رضوا لم یسرفوا برکه علی من جاووا سلم لمن خالطوا. [صفحه ۳۰۱]

فرمود شیعه و پیرو ما در راه ما بذل نفس می کنند در دوستی ما مبارزه می ورزند در مودت ما قیام و اقدام می نمایند دین را زنده می دارند تعظیم شعائر می نمایند در غضب بر کسی ستم نمی کنند در رضای خدا اسراف نمی ورزند تسلیم همسایه می شوند و با آنها مخالفت می نمایند این ها نمونه و نشانه شیعیان امام محمد باقر علیه السلام است.

قال (ع) الکسل یضر بالدین و الدنیا لو یعلم السائل ما فی المسئله ما سأل احد احدا و لو یعلم المسئول ما فی المنع ما منع احد احدا

تسامح و تکاسل زیان آور است دنیا و دین در سایه کار و کوشش و سعی و عمل آباد است عوامل طبیعت و عناصر عالم آفرینش همه در یک مدار ثابت کار می کنند اگر سائل می دانست چه ذلتی می کشد هرگز سؤال نمی کرد و اگر مسئول می دانست در منع سائل چه خطری است هیچ گاه منع نمی کرد و به صورت کلی گفته اند سؤال حرام

است برای آن است که عرض و غیرت و حمیت و صفات فاضله را می کشد هر سائل می تواند با سعی و عمل خودش منبع علم و خیر و مال و مکت و ارباب صفات و صنعت گردد.

قال (ع) ان لله عبادا میامین میاسیر یعیشون و یعیش الناس فی اکنافهم و هم فی عبادہ مثل القطر و لله عبادہ ملاءین مناکید لا یعیشون و لا یعیش الناس فی اکنافهم و هم فی عباد الله مثل الجراد لا یقعون علی شیء الا اتوا علیه.

خداوند بندگانی دارد که به طرف چپ و راست زمین می چرخند و معیشت خود را می گذرانند ولی یک دسته هم هستند که آن قدرها در پی معیشت جدیت و فعالیت ندارند بلکه در عبادت و بندگی سیر می کنند و به حد کفاف و عفاف و اقل ما یقنع می پردازند و آنها در قبال هر چیزی واقع شوند و بخواهند تسلیم آنها می گردند یعنی در اثر عبادت فرمان آنها بر هر چیز جاری و ساری است و در سایه بندگی باذن الله بر همه عناصر سلطه روحانی یافته اند و هر کجا گرسنه و تشنه و خسته و فرسوده شدند از عوالم آنجا به قدر استطاعت رفع نیاز استفاده می کنند و بقیه را فرو می گذارند و جز خدا کسی را در نظر ندارند و به کسی چشم نیاز و امید نمی بندند.

ما من عبد یمتنع من معونۃ اخیه المسلم و السعی فی حاجته قضیت اولم تقض الا ابتلی بالسعی فی حاجۃ فیما یؤثم علیه و لا یوجره.

هر بنده ای که از کمک برادران مسلمانش منع کند و سعی در انجام حاجت او ننماید [صفحه ۳۰۲]

خواه از آنکه بتواند حاجتش را بر آورد یا نتواند یا اگر بفهمد مبتلا به سعی در کاری می شود که در آن مرتکب گناهی می شود که اجر ندارد خودش مبتلا می شود به حاجتی که در آن گناهی مرتکب شده و اجری ندارد.

ما من عبد ینخل بنفقۃ ینفقها فیما یرضی الله الا ابتلی بان ینفق اضعافها فیهما اسخط الله فی کل قضاء الله خیر للمؤمن

هیچ بنده‌ای نیست که بخل از نفقه‌ای ورزد که از آن نفع برد و در آنچه خداوند راضی نیست عمل کند مگر ابتلاء یابد به اینکه انفاق کند چند برابر آن را که خداوند سخطش را در هر حکمی بر او می‌فرستد و حاصل کلام این است که مؤمن باید راضی به رضای خدا باشد و از روی علم و ایمان بداند هر چه به او رسیده از فقر و غنی خیر و صلاح او بوده کوشش علیه آن حکم مبارزه با خدا را دارد و در این مبارزه فتحی نیست جز ابتلا به معیشت ضنک و گرفتاری دنیا.

صلة الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و ینشر الحساب و تنسی فی الاجل

فرمود صله رحم عمل را تزکیه و پاک می‌کند و اموال را زیاد می‌نماید و بلا را رفع می‌کند و حساب را آسان می‌سازد و اجل را فراموش می‌گرداند.

قال (ع) ایها الناس انکم فی هذه الدنيا اغراض متنصل فیکم المنایا لن یتقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء اخر من اجله فایه آكله لیس فیها غصص ام ای شربة لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه بما تظعون عنه فان الیوم غنیمه و غذا لا تدری لمن هو.

اهل الدنيا سفر یحلون عقد رحالهم فی غیرها قد خلت منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله این الذین کانوا اطول اعمارا منکم و ابعدا آمالا

فرمود ای مردم مقاصد دنیوی شما سبب گمراهی شما می‌گردد و آرزوها را تقویت می‌کند هیچ کس روزی را از عمر از دست نمی‌دهد مگر آنکه روزی از عمرش رفته باشد و اجلش نزدیک شده باشد که:

روزی هر روزه از گردون گرفتن مفت نیست

می‌دهد روزی - ولی از عمر روزی می‌برد

[صفحه ۳۰۳]

آیا شده است روزی از عمر گذشته برگردد و هر روزی غصه و المی در پیش نداشته

باشد یا هر شربتی از متاع دنیا به زهر کامی آمیخته نگردد - خودتان را به آنچه ظن و گمان بد می‌برید اصلاح کنید و از روزگار خود غنیمت دارید گذشته گذشت و فردا هم نیامده معلوم نیست اگر آمد شما باشید پس الان را غنیمت دارید فرمود اهل دنیا مانند مسافری هستند که باید سفر و راحله و مسیر خود را مورد توجه قرار داده و عقل و جد نمایند و در این دنیا که ما اصل چراغ هدایت هستیم و فروع آن دوستان ما هستند دنیا به ما وفا نکرد و در حالی که به اصل وفا نکند آیا به فرع وفا می‌کند؟! کجا رفتند آنها که عمر طولانی کردند بالاخره مردند و آرزوها به گور بردند - چیزی که از این عمرها باقی می‌ماند نام نیکو و عمل صالح است بکوشید که نام شما به نیکی یاد شود و عمل شما صالح باشد.

نام نیکی گر بماند ز آدمی

به کز او ماند سرای زرنگار

قال (ع) صلاح شأن المعاش و التعاشر ملء مکیال ثلثان فطنه و ثلث تغافل [۶۳].
فرمود در معاشرت اجتماعی و شئون امر معیشت پیمانه پر می‌شود اما دو قسمت آن را به زیرکی و کیاست و تدبیر و مماشات پر می‌کند و یک قسمت را به تغافل و خواب خرگوشی این شأن زندگی است که باید با مردم مماشات نموده با دوست و دشمن سازش کرد که گفته‌اند:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

قال (ع) توقیر الصرعه خیر من سؤال الرجعه

فرمود متانت و قار بهتر از سؤال مکرر است یعنی با تحمل و بردباری همه مسائل اجتماعی حل می‌شود و مجهولات معلوم می‌گردد - شتابزدگی نکنید قیل له من عظم الناس قدرا - پرسیدند بزرگ‌ترین قدر و مقام چیست؟ فرمود

قال (ع) من لا یری الدنیا لنفسه قدرا [۶۴].

برای نفس انسان هیچ بهتر از آن نیست که برای دنیا قدری قائل نشود بی قدری دنیا قدر آخرت و قدر انسان را بزرگ می نماید - قرآن هم دنیا را با تمام متاعش کوچک و قلیل معرفی فرمود در حالی که سیزده چیز را بزرگ شمرده است که همه صفات نفس است.

[صفحه ۳۰۴]

قال رجل عنده: اللهم اغتنا عن جميع خلقك

فقال (ع) لا تقل هكذا و لكن قل اللهم اغتنا عن شرار خلقك فان المؤمن لا يستغنى عن اخيه

مردی می گفت خدایا مرا از همه مردم بی نیاز فرما - امام محمدباقر علیه السلام فرمود این درست نیست زیرا انسان مدنی بالطبع نمی تواند از مردم دنیا بی نیاز شود بگو خداوندا مرا از شرار خلق بی نیاز کن چه مؤمن به مؤمن محتاج و نیازمند است بار زندگانی دنیا را باید همه با هم به دوش بکشند زندگانی اجتماعی است زندگی انفرادی مفهومی ندارد و تکامل فرد هم در سایه معاشرت اجتماعی است.

قال (ع) ما عرف الله من عصا و انشد

تعصى الاله و انت تظهر حبه

هذا لعمرک فی الفعال بدیع

لو کان حبک صادقا لاطعته

ان المحب لمن احب مطیع [۶۵].

خداشناسی با عصیان و گناه و فسق و فجور با هم نمی سازد البته معرفت حق درجاتی

دارد درجه ای که سبب تعالی و تکامل گردد با فسق و فجور سازش ندارد.

تو عصیان و تمرد می کنی و اظهار دوستی هم می نمائی؟ این دو امر با هم منافات دارد

دوست باید مطیع و فرمان بردار باشد این از عجایب کار بی خردان و بی خبران است که

به دوستی خود را معرفی کنند و به دشمنی برخیزند اگر راست می گوئی به دوستی

اطاعت کن که نشانه دوست اطاعت امر است و عواطف درونی حاکی از ابراز محبت بیرونی است.

قال (ع) قولوا للناس احسن ما تحبون ان يقال لکم فان الله يبغض اللعان السباب الطعان
على المؤمنين الفاحش المتفحش السائل الملحف و يحب الحبی الحليم العفیف
المتعفف

با مردم به خوش زبانی سخن بگوئید گفتار بد حیلت انگیز و کینه آمیز است خداوند دوست ندارد بنده فحاش و متجاسر و بدزبان را مخصوصاً مؤمن را از این صفات دور داشته او دشنام نمی دهد و شماتت نمی کند و دلالت به غنج و دلال و خیانت و غضب و پرده دری عفاف کسی نخواهد کرد.

قال (ع) ان الله يحب افشاء السلام خداوند دوست دارد که مردم با هم بلند سلام کنند
[صفحه ۳۰۵]

سلام بلند نشانه تسلیم اخلاقی و همفکری و وحدت عقیده است و این تحیت بهترین تحیتی است که بشر معمول می دارد شما در کلماتی که بشر دنیا به هم بر می خورید دقت کنید هیچ کلمه و نشانه ای بهتر از سلام و صلح و تسلیم و توحید نیست که در سلام مسلمین است.

قال (ع) المروء ان لا تطمع فتذل و لا تسئل فنقل و لا یبخل فتشتم و لا تجهل فتخصم
فقیل و من یقدر علی ذلک

فقال (ع) من احب ان یکون كالناظر فی الحدقه و المسک فی الطیب و كالخليفة فی
یومکم هذا فی القدر

شرط مروت این است که انسان رشته طمع را قطع کند و سؤال از کسی نکند که ذلت بیند و بخل نوزد تا دشنام نشود جهالت نکند تا دشمنی نیابد پرسیدند چه کسانی می توانند این کارها را بکنند فرمود آن کس که مانند بیننده در حدقه و چون مشک و بوی خوش در عطر باشد.

قال (ع) من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهله
یزید فی عمره

فرمود آن کس که زبان راستگوئی دارد کردارش پاک است و آن کس که اندیشه و
نیتی پسندیده دارد روزیش زیاد است و هر که به خانواده و زبردستانش احسان و نیکی
کند عمرش زیاد می شود.

راست رو تا که به سرمنزل مقصود رسی
تیر تا راست نگرید به مقصد نرسید
نیت پاک به هر کار بود خضر طریق
آنکه خوب دگران خواست بدو بد نرسید

دستور زندگی در سفر

امام محمدباقر با آن فکر آسمانی و ذهن نقاد خود هر چه را که عرب و عجم
نمی توانستند متذکر گردند و ادراک نمایند به صورت نصیحت به فرزند بیان فرمود و
آداب زندگی را در تمام شئون مادی و معنوی یاد کرده است.

قال (ع) لا تسیرن و انت حاف و لا تنزلن عن دابتک لیلا الا و رجلاک فی خف و لا
تبولن فی نفق و لا تذوقن بقله و لا تشمها حتی تعلم ما هی و لا تشرب من سقاء حتی
تعرف ما فیه و لا تسیرن الا مع من تعرف و احذر من لا تعرف

یکی از پیروانش عازم سفر بود به دربار ملکوتیش بار یافت تا تودیع کند و ضمنا
تقاضای دستورالعملی نمود.

[صفحه ۳۰۶]

فرمود برهنه پا راه مرو شب بدون کفش از مرکب فرود میا مبادا پایت آسیب بیند یا
خاری در آن خلد در سوراخ زمین بول مکن ممکن است خانه حیوانی باشد که ناگهان
به تو حمله کند - سبزی و گیاهی را که نمی شناسی مخور قبل از آنکه بسائی و بدانی

چیست! مبادا از نباتات سمی باشد و از کاسه‌ای که ندانی چه در آن است ننوش و جز با کسی که می‌شناسی راه مرو بترس و بیدار باش و مراقب باش از کسی که نمی‌شناسی. در این آموزش بهترین دستور سفر را برای مسافری که راهی را نمی‌داند و اشخاص و همسفری را نمی‌شناسد و طریقه علم و حزم و احتیاط را نمی‌داند بیان فرمود مبادا در سفر به خطر افتد چه بیشتر مخاطرات سفر برای آن روزی که پیاده می‌رفتند تا امروز که با طیاره بروند همین ضروریات اولیه است مرکب و خوراک و لباس و رفیق سفر که اگر در هر یک آن خللی رخ ندهد جبران‌پذیر نیست.

و لذا در روایت دیگر فرمود الرفیق ثم الطریق اول همسفر را انتخاب کن که تنها نباشی زیرا انسان از انس است و مدنی بالطبع است و نمی‌تواند در سفر تنها باشد ناگزیر است با یکی هم‌خوی شود و البته باید او را بشناسد مراتب ایمان عقیده و دوستی و دشمنی او را بداند تا در امان باشد قهرا هر مسافری در بیابان میل می‌کند از هر آبی بنوشد و از هر گیاهی بخورد امام می‌فرماید تا آن گیاه را نشناسی و تا آن آب را و ظرف آب را ندانی چگونه است از آن تناول مکن مبادا به تو زیانی رساند و این‌ها دستور زندگی مادی برای حفظ جان و روان است.

قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک من الاقوام الا لامین من خشی الله و تصحب الفاجر و تطلعه علی سرک و استشر فی امرک الذین یخشون الله [۶۶].

فرمود حق را به پا دار آنچه سود نمی‌رساند و بی‌فایده است واگذار و مرتکب آن علم مشو و از دشمن دوری کن و از دوستان پرهیز مگر آنان که درست کار و خداپرست باشند با بزهکار رفاقت مکن و به راز خود آگاهش مساز و در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا بترسند.

این تعلیم برای آداب معاشرت و کسب و کار و حرفه و پیشه چه دستورالعمل بزرگی

است که مرد خردمند در کار خود فکر کند کاری سودمند انجام دهد و به غیر از خدا و کسانی که به یاد خدا باشند طرف مشورت قرار ندهد.

بخشش دنیا و دین

حضرت امام محمدباقر علیه السلام در تعلیمات خود می‌خواهد ثابت کند که دنیا برای دنیاخواهان و دین برای خداخواهان است دنیا را به تمام مردم از روی صفت رحمانیت عنایت می‌کند و دین را به خواص بندگانش روی صفت رحیمیت می‌بخشد این لطیفه معنوی چنان می‌نماید که انسان باید روحا ترقی و تعالی یابد و وسیله تکامل هم جز دین چیزی نیست به هیچ راهی و به هیچ منطقی نمی‌توان به حقیقت رسید مگر از راه دین زیرا چنانچه طرق حقه غیر از دین راهی داشت خداوند پیغمبرانی را به سلسله مراتب اعدادی متوالیا و متناوبا دست به دست و متصل به هم نمی‌فرستاد لابد و ناگزیر باید بشر به دین تمسک جوید تا به کمال خود برسد و لذا امام علیه السلام می‌فرماید ان الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض و لا يعطى دینه الا من يحب خداوند به دوست و دشمن دنیا را داده ولی دین را فقط به کسانی داده که تربیت شده مکتب ربوبی و از خواص بندگان باشند مرد دین دار دنیا را به نظر طریقت و آلات و ابزار کار مورد استفاده قرار می‌دهد مانند نجار که اره و تیشه را برای ساختن درب اطاق به منظور حفاظت از سرما و باد و گرما و غیره می‌خواهد و غیر از ابزار بودن نظری به این آلات ندارد ولی مرد دنیا دنیا را برای دنیا می‌خواهد هیچ توجهی به طریقت و عاریه بودن و افزار کار بودن آن ندارد تا وقتی اجل گریانش را بگیرد و دیگر کاری از او ساخته نیست.

امام پنجم در خلال بیانات عالیه و مکتب متعالی خود بسیار اصرار دارد که مردم را به دنیا از جهت دین رغبت دهد و دین را وجهه همت دنیا قرار دهد تا بشر بداند که اسلام دین عقل و اجتماع دین اعتدال و فضیلت است و این کمال و فضل جز از راه دنیا دست نمی‌دهد این مسیر آخرت است که باید از آن به قدر نیاز سیر و سفر بهره‌مند شد نه دل

بر آن بست و نه از آن دل به کلی شست دنیا را برای مردم دنیا آبادان و عمران نگاه می‌دارند تا خوب بتوانند از آن به آخرت برسند.

این حقیقت را به صورت دیگر به یکی دیگر از اصحابش می‌آموزد می‌فرماید ان هذه الدنيا يعطاها البر و الفاجر و ان هذا الدين لا يعطيه الله الا اهل خاصه

یعنی این دنیا را با این همه زرق و برقش به فاسق و نیکوکار هر دو می‌دهد به صالح و طالح

[صفحه ۳۰۸]

به رایگان و می‌گذارد اما این دین را نمی‌بخشد مگر به خواص بندگانش که در راه کمال خود همت صرف کنند.

مرد نابخرد و جاهل در دنیا متوغل می‌گردد و دل می‌بندد و می‌نشیند و دل خوش می‌کند به این امتعه رنگارنگ موقتی و عاریتی ولی دانشمند و عاقل و خردمند از آن به قدر کفاف و عفاف بر می‌دارد و بقیه را در راه تعظیم شعائر دین صرف می‌کند تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد که گفته‌اند:

كلنا نامل مدا في الاجل

و المنايا هن آفات الامل

لا تغرنك اباطيل المنى

و الزم القصد و دع عنك العلل

انما الدنيا كظل زائل

حل فيها راكب ثم رحل

می‌گوید همه ماها در کام اجل خواهیم افتاد و آرزوهای دراز آفت سعادت است و خواب و خیالی بیش نیست که:

زندگی را به چشم خود دیدم

آنچه بگذشت خواب بود و خیال

مبادا دنیا شما را مغرور به این آرزوهای باطل رنگارنگ سازد که به زودی رنگش می‌رود و مفتضح و رسوا و بی‌ارزش می‌گردد.

شما مقصود خود را از این دنیا به منظور کمال نفس به دست آورید و بقیه را بگذارید و بگذرید - چه دنیا سایه‌ای است که به طرف زوال به شدت پیش می‌رود و مرد مسافر و راکب و راحل باید در این منزل رفع خستگی کند و بگذرد و به بهشت جاویدان بشتابد و لذا در خبری فرمود.

خدا را بهشتی است که جز به سه کس ندهد

اول مردی که برای احیای حق بر زیان خود قیام و اقدام و اقرار کند.

دوم آن کس که برای رضای خدا و گشودن گره از کار برادر ایمانی به دیدار او رود.

سوم آن کس که در راه تقرب حق بر برادر مؤمن خود کمک نماید و دستگیری کند و نکته لطیف این است که بهشت سزای خدمت به مؤمن است نه به دیگران حتی فاسقان

یک درس تاریخ طبیعی یا بیان آفرینش

قوله تعالی - ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء هو الذی یصور کم فی

الارحام کیف یشاء

آیه ۳ سوره ۴

[صفحه ۳۰۹]

آن خداوند است که هیچ چیزی بر او مخفی نیست نه در زمین و نه در آسمان

آن خداوند است که در خلقت صورت‌بندی می‌کند در ارحام امهات به هر صورتی بخواهد.

در تفسیر این آیه در کافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و در تفسیر صافی به

نقل فقیه از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که بیان آفرینش را از جاذبه زن

و مرد بانر و ماده تا آنجا که به عقاید و علوم آنها برسد بیان می‌فرماید و چندین لطیفه

علمی مورد توجه قرار گرفته است که یکی از آنها بداء می باشد و از اهم مسائل ضروری اسلام در عقیده و انکار است و اکنون متن بیان امام محمد باقر علیه السلام نقل می شود تا به شرح آن پردازیم:

قال (ع) ان الله تبارک و تعالی اذا اراد ان یخلق النطفة التي هی مما اخذ علیه الميثاق من صلب آدم او ما یبدله فيه و يجعلها فی الرحم حرك الرجل للجماع و اوحى الی الرحم ان افتحی بابک حتی یلج فیک خلقی و قضائی النافذ و قدری فتفتح الرحم بابها فتصل النطفه الی الرحم فتردد فيه اربعین یوما ثم تصیر علقه اربعین یوما ثم تصیر مضغه اربعین یوما ثم تصیر لحما تجری فيه عروق مشبکه ثم یبعث الله ملکین خلاقین یخلقان فی الارحام ما یشاء الله یقتحمان فی بطن المرأه من فم المرأه فیصلان الی الرحم و فیها الروح القدیمه المنقولہ فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فینفخان فیها روح الحیوة و البقاء و یشقان له السمع و البصر و جمیع الجوارح و جمیع ما فی البطن باذن الله تعالی ثم یوحی الله الی الملكین اکتبا علیه قضائی و قدری و نافذ امری و اشرطالی البدا فیما تکتبان فیقولان یا رب ما نکتب قال فیوحی الله عزوجل الیهما ان ارفعا رؤسکما الی امه فیرفعان رؤسهما فاذا اللوح یقرع جهه امه فینظران فيه فیجدان فی اللوح صورته و زینته و اجله و میثاقه شقیاء او سعیدا و جمیع شانہ قال فیملی احدہما علی صاحبه فیکتابان جمیع ما فی اللوح و یشرطان فيه البدا فیما یکتبان ثم یختمان الكتاب و یجعلانه بین عینیه ثم یقیمانه قائما فی بطن امه قال فربما عتا فانقلب و لا یكون ذلك الا فی کل عات او مارد و اذا بلغ او ان خروج الولد تاما او غیر تام اوحی الله الی الرحم ان افتحی بابک حتی یرج خلقی الی الارض و ینفذ فيه امری فقد بلغ او ان خروجه قال فتفتح الرحم باب الولد فبعث الله عز و جل الیه ملکا یقال له زاجر فیزجره زجره فیفرع منها الولد فینقلب فیصیر رجلاه فوق راسه و راسه فی اسفل البطن لیسهل الله علی المرأه و علی الولد الخروج قال فاذا

احتبس زجره الملك زجره اخرى فيفزع منها فيسقط الولد الى الارض باكيا فزعا من الزجره. [۶۷].

ترجمه حدیث

امام پنجم علیه السلام می فرماید چون خدای تبارک و تعالی مشیتش تعلق می گیرد که نطفه ای از صلب آدم اول که میثاق از او گرفته در وضع سازمان و ساختمان و اوضاع حیات و زندگی او بدائی حاصل شود او را به وجود آورد و سلسله وجود او را یکی پس از دیگری به هم متصل فرماید مرد را برای مباشرت با زن تحریک می فرماید و از راه شهوت به مقتضای احتیاج فطری و دفع غریزه طبیعی نطفه را از صلب پدر در رحم مادر قرار می دهد آنگاه به وحی فطری رحم را برای قبول عمل لقاح حاضر کرده و دهن گشوده تا نطفه را در سینه رحم جا دهد و از آن مخلوق الهی که قضای مبرم و قدر محتوم به آن تعلق گرفته از مرد به زن منتقل می شود نطفه عبارت از سلولها و تخمه های لقاح شده است که از مجرای آلت به قعر رحم میرسد و مدت چهل روز که زمان آبیاری فطری آن تخم است در داخل رحم به حال حرکت و نشو و نما و شناوری درمی آورد تا سر از تخمدان بیرون آورده پس از آن مدت چهل روز دیگر به حال علقه و چهل روز به حال مضغه و پس از آن تبدیل به گوشتی می شود که رشته های عروق مشبک و پیچاپیچ دارای الیاف و تار و پود در آن جاری و رشته ها تخمها را به هم متصل و پیوسته می سازند تا اینجا ماده لقاح شده دارای یک نوع حیات و زندگی نباتی است سپس دو فرشته که کارشان به رسیدن روح حیوانی است از طرف بالای رحم زن که مهبط حیات بالاتر از حیات نباتی است در فضای رحم که محل بذر افکندن و دوره حیات نباتی است مشغول عمل احیاء بالاتر شده یعنی حالت نباتی را تبدیل به حالت حیوانی می کند متحرک بالاراده می گردد - و ملک دیگر عامل دمیدن روح حیوانی در آن روحی می دمد که در اصلاب آباء و ارحام امهات انتقال یافته و تدریجا گوش و

چشم و صورت و دست و پا و اعضاء و احشاء و تمام آنچه در ظلمتکده رحم برای جنین لازم است با جوارح و اعضاء به اذن پروردگار می سازند. چون ساختمان آدمی تمام شد و مستوی و کامل گردید خطاب می شود دو فرشته مزبور که مأمور سرنوشت آن جنین و کاتب قضا و قدر او هستند مقدرات و سرنوشت او را بر پیشانی که لوح برنامه زندگانی آدمی است بنویسند و بداء الهی را شرط مقدرات او نمایند.

[صفحه ۳۱۱]

فرمود تا اینجا هر طور نسبت به زندگانی مادی و معنوی او اراده فرماید برای احدی اختیار و تدبیر و جای تصرف و اظهار نظر نیست زیرا قضا و قدر حتمی است و بداء در سرنوشت برای خدای عالم باقی است که از حیظه علم فرشتگان بیرون است و از علومی است که اختصاص به خودش دارد و در دیوان لوح محتوم و برنامه و سنن ربوبی جل و علا محفوظ است.

چون امر می شود سرنوشت او را بنویسند فرشتگان می پرسند پروردگارا چه بنویسیم؟ خداوند عز و جل به آنها وحی می فرماید وحی تشریحی که بر مادر جنین که مرکز تمام ملکات و حیثیات و غرایز طبیعی حیات خود و اولاد است نظر بیفکنند پس از آن به لوح مخصوصی که سرنوشت قضا و قدر طفل در آن به وحی تکوینی منقوش گردیده بنگرد و در آن لوح صورت و اجل و عهد و پیمان و سعادت و شقاوت و تمام شئون حیاتی آن جنین را مشاهده کند و همان را در لوح پیشانی بنویسند.

«شاید این همان توارث غریزی و طبیعی است که از خوی پدر و مادر در نطفه منتقل می گردد»

یکی از آن دو ملک مطالب لوح مشحون سرنوشت را برای رفیقش املاء می کند و آن دیگر همه را می نویسد سپس نوشته را مختوم و مهر کرده میان دو چشم طفل که مرکز قوای باطنی و ظاهری است و مجمع دو نور حیاتی است قرار می دهند پس از ختم نقش

و صور جسمی و معنوی و تکمیل ساختمان حیاتی کودک و تقویت استعداد مراحل زندگانی او را در شکم مادر بر می‌انگیزند و بر می‌خیزانند تا دارای استعداد و حیات مستقیم و مستقلی شود.

بسا اوقات در عین حال امر به چنین استقامتی که خط مشق تکوینی الهی است طفل از همان آغاز به ملاحظه ساختمان اختیاری عاقبت خود سرپیچی می‌نماید و به جای اطاعت نافرمانی می‌کند این سرپیچی نتیجه سوء اختیار آتیه طفل یا وراثت آبائی و اجدادی است و مانند اثر بدی که در تخم باقی مانده باشد به ظهور می‌پیوندد. خداوند موقع خروج طفل به رحم و حی تکوینی می‌فرماید که باب خود را مفتوح کند و به میل طبیعی مخلوق تازه را بر زمین گذارد و امر الهی بر طبق نقشه سرنوشت خود جریان و نفوذ یابد.

رحم راه بچه را گشاده و خداوند فرشته زاجر را برای راندن بچه از ظلمتکده مانوس خود مبعوث می‌نماید که او را به دنیا براند فرشته زاجر نهیبی به کودک می‌زند که او به فرع می‌افتد و زیر و رو می‌گردد یعنی سر او پائین آمده و پایش بالا می‌رود تا بتواند به سرایش دنیا

[صفحه ۳۱۲]

هبوط و نزول نماید - سپس نهیب دیگری بر او می‌زند تا بر خاک سجده کند و چون به دنیا آمد اثر فرع و گریه او که از نهیب فرشته در رحم دیده ادامه دارد که به دنیا می‌آید و گریه آغازش از رحم است و به دنیا متصل می‌گردد. در این تفسیر امام پنجم یک تاریخ طبیعی از تجاذب نر و ماده در حیوانات و تمایل آدمی به زن و سیر تکامل این غریزه طبیعی بیان فرموده که با اوضاع و احوال سیزده قرن پیش بسیار جالب توجه است - پس از آن کمال جسمانی او را از دوره جنینیت تا کمال آدمیت و استواء می‌آموزد و مهم‌تر آن که سرنوشت و روحیات تکاملی مولود با کمال و رشد نباتی و حیوانیش همدوش است.

و حساس تر از همه مطالب که ایجاد قوا و غرائز برای تکامل روحانی اوست و بداء برای نیل به سعادت او و سرنوشت او تأمین گردیده است.

۱ - در قرآن مجید درباره علم الهی خودش می فرماید.

ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فى الارحام و ما تدرى نفس ماذا تكسب غدا و ما تدرى نفس باى ارض تموت ان الله علیم خبير

آیه ۳۶ سوره لقمان ۳۱

پنج علم است که حق تعالی به خود اختصاص داده.

۱- علم ساعت است که مقصود ساعت ظهور امام زمان یا ساعت قیامت کبری است که جز او نمی داند.

۲- علم آمدن باران است که چگونه و چه زمانی و در چه مکانی باران می بارد که از مختصات اوست.

۳- علم به حال جنین است که در سه پرده بطن و رحم و تخمدان می آفریند کسی نمی داند که پسر است یا دختر.

۴- علم به آینده اشخاص و سرنوشت بشر است که هیچ کس نمی داند فردا کی چه خواهد کرد و چه بدست می آورد.

۵- علم به مرگ و اجل است که جز ذات پروردگار نمی داند کی در کجا و چه زمان خواهد مرد و اجلش می رسد این علوم از مختصات ذات مقدس پروردگار خالق

عالمیان است که جز او احدی حتی ملائکه و مأمورین این احیاء و اماتة و انبیاء و اولیاء نمی دانند - مگر شمه ای را که به وسیله لوح محفوظ از نظر معصومین بگذراند آن هم

برای اعجاز و خرق

[صفحه ۳۱۳]

عادت سنن اجتماعی تا مردم به عصمت و مقام ولایت آنها ایمان آورند:

آری لا یعلم الغیب الا هو.

ندانند به جز ذات پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

در این حدیث مراد از علم مخزون الهی همان است که در لوح محفوظ است و مراد از علم غیر مخزون علمی است که در لوح محو و اثبات است لوح محفوظ مخصوص حق است که جز او کسی را بدان راه نیست مگر معدودی از خواص بشر برای کار ولایت مطلقه حقه الهیه که آن هم مأمور به کتمان آن علوم هستند مگر در مواقع ضرورت ولی لوح محو و اثبات در نظر ملائکه مأمور احیاء و اماتة و انبیاء و اولیاست که از آن به تمام عالم وجود واقف می شوند مخصوصاً عزرائیل با اتکاء به همان لوح قبض ارواح می کند.

علم و جهل

برای اینکه مطلب روشن شود این جا علم و جهل را معنی می کنیم و شرح مفصل آن را به کتب دیگر خود مراجعه می دهیم علم در لغت به معنی دانستن است و کشف شدن و جهل پنهانی و بی اطلاعی را گویند.

من نمی دانم پس جاهلم و اگر دانستم علم و دانش را از دیگری آموختم و این دانش به تدریج قوت گرفته و به کمال خود برسد تازه اندکی از بسیار و مثنی از خروار است دانش است اما علم حق جل و علا عین ذات حق است و کشف حقیقتی است یعنی برای او دانش کسبی و تدریجی و عدتا و شدتا و مدتا نیست همه چیز را او آفریده و به همه آفرینش خود ازلا و ابدا عالم است و همه نزد او مکشوف است و جهل در آستان او راه ندارد - زیرا علم ما ممکن است به علل عوائق و موانعی پوشیده و مکتوم گردد که فراموش کنیم ولی در علم حق جلا و علا عائق و مانع نیست که خفاء و ستری باشد تا مدتی یا لحظه ای کشف بر او مستور شود و بعد معلوم گردد یا امری مجهول باشد و بعد معلوم شود علم حق تعالی عین ذات مقدس اوست و به هر چیزی عالم و دانا است

ان الله بكل شیء علیم و شیعه امامیه هرگز نسبت جهل به خدای متعال جل شأنه نمی دهد و نعوذ بالله از این تهمت و افتراء که جهال قوم به نام علماء نسبت به این فرقه ناجیه امامیه می دهند.

جهلی که در بدا هست برای ماست که از آینده بی خبریم و نمی دانیم چه خواهد شد و علل و عوامل هر فعل و انفعال برای ما مکتوم و پوشیده است و گرنه برای خداوند علیم حکیم جهلی نیست جهل برای آن کسی است که نفهمیده جهل بداء برای خلق است نه خالق و

[صفحه ۳۱۴]

حتی برای پیغمبران هم جهل نیست که علم آنها علم حضوری است نه حصولی که در مرتبه علم کما هو حقه در کتاب مکتب اسلام و درباره علم باری در حکمت الهی مفصل بحث کرده ایم و آیات و احادیث و اخبار و اقوال و نظریه های فرق مختلف را درباره علم و لزوم تحصیل علم و فواید و مسیر و خواص و نتایج آن مبسوطاً نگاشته ایم. [۶۸].

تمام علوم در قرآن است

ما فرطنا فی الكتاب من شیء و نزلنا علیک الكتاب تبیانا لکل شیء

از آیه ۳۸ سوره انعام

به حکم عقل و شرع و به رهبری علم و منطق و برهان و استدلال قرآن تنها ملجأ و مرجع سعادت خواهان جامعه بشریت است.

در قرآن تمام آنچه بشر در زندگی بدان محتاج است راهنمایی شده و هیچ خبری فروگذار نشده است و این شیء در آیات کریم عبارت از کلیه علوم بشری است که آنچه تصور می شود و به صورت علم در می آید و بشر نیازمند آن است در قرآن موجود است «پاسخ آنها که خواسته اند قرآن را محدود به علم شریعت کنند در رساله

جداگانه که قسمتی از آن به قلم نگارنده در روزنامه وزین ندای حق درج شده داده شده است».

چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

شرقوا او غربوا فلن تجدوا علما صحیحا الا ما خرج من هذا البیت [۶۹].

فرمود اگر شرق و غرب را بگردید علمی مستدل تر و منطقی تر و صحیح تر از آنچه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت تعلیم فرموده‌اند نخواهید یافت که علوم اولین و آخرین از مبداء تا معاد برای مبتدی و منتهی در قرآن است و مفسر و مبین آن اهل بیت و عترت هستند که به تمامی علوم مادی و معنوی دست داشته و نمونه‌های آن را در ضمن اخبار و احادیث و تفاسیر آیات بیان کرده‌اند.

یکی از مسائل مشکلی که بین حکماء و متکلمین و فرق مختلفه اسلامی درک مفاهیم آن اختلاف کشیده موضوع بداء است که از غوامض مسائل علمی و از اصول معتقدات [صفحه ۳۱۵]

اسلامی است - که نگارنده در جای خود از حضرت امام محمدباقر علیه السلام [۷۰] در بیان تشریح تکون آدمی و حدیث مفصلی که مقدمه بیان معنی بداء است نقل کرده‌ام و اینک باز برای تشحیذ افکار خوانندگان عزیز به اجمال بداء را از جهت لغت و مفاهیم شرعی و حدیثی بیان می‌کنم تا ادراک مطلب آسان گردد.

در حدیث بداله فی الامر اذا ظهر له استصواب الشیء غیر الاول

بداء برای خدا ظهور یک امر جدیدی نیست که تجدید شده باشد غیر از امر اولی بلکه ظهور تصویب را ابلاغ می‌فرماید نه آنکه تصمیم جدیدی اتخاذ فرموده باشد.

بداء مانند سلام به معنی ظهور است در روایت ان الله لم یبدله من جهل - و قوله: ما بدء الله فی شیء الا کان فی علمه ان یبدء له

بداء برای خدا در چیزی نیست مگر آنکه علم او جل جلاله برای خلق ظاهر می‌شود.

بداء ظهور است برای ما نه برای خدا که العیاذ بالله جاهل باشد و بعد عالم شود یا

علمش ناقص به چیزی باشد بعد کامل و ظاهر گردد بلکه در علم او ثابت است برای ما این تحولات جهل و علم و شدت و عدت و مدت پدیدار می گردد.

سید مرتضی (ره) می فرماید بداء برای خداوند یعنی ظهور یک حقیقتی پس از امر و نهی چون امر و نهی بر مردم مجهول است بداء ظاهر می شود چون امر کرد یعنی بداء ظاهر شد و چون نهی کرد بداء مکشوف می شود - و این معنی برای بشر بداء است نه برای حق زیرا او می داند چه امر و نهی می کند. نمی دانیم چه امر می کند و چه نهی می نماید مثلاً قبلاً برای یک خواجه می داند به غلامش چه امر می کند و چه نهی می نماید غلام نمی داند یا در جریان کار امر و نهی مسیر او عوض می شود امر برای آمر و ناهی حقیقت امر مکشوف است در قوله لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم بان تحمله مراد کیفیت جهاد است قبل از مبادرت به جنگ که نمی دانستند چگونه در امتحان بیرون می آیند بداء در این جا ظهور جریان و کیفیت جنگ بوده که در علم حق مکشوف و معلوم بوده ولی برای خود مغازی مجهول و مکتوم بوده پس از ارتکاب مبارزه و جهاد در میدان کیفیت آن مکشوف بر او می شد و در حقیقت بداء ظاهر می شد.

بداء در لغت

اشاره

در مجمع البحرین که بیان لغات آیات قرآن است می فرماید بداء در لغت به معنی ابتدای کار و آغاز آن است چنانچه می فرماید

[صفحه ۳۱۶]

کما بدأنا اول خلق نعیده همچنانچه خلق کردیم باز گشت می دهیم فبدأ باوعیتهم ای بتفتیشها قبل وعاء اخیه که این جا بداء به معنی بازرسی آمده است - و در قوله تعالی بادی الرأی یعنی در اول تفکر و تدبر رأی دادن نظریه او ظاهر شد که اینجا به معنی ظهور رأی نیز آمده است و در آیه بدت لهما سواتهما یعنی ظهرت بهما عوراتهما که

نیز به معنی ظهور و بروز آمده و در ما بیدیء الباطل استفاده جاء الحق و زهق الباطل نموده‌اند پس ابدأ لشیء یعنی اظهر الشیء و بادیه را بدین جهت بادیه گفته‌اند که آنچه در آن است ظاهر می‌شود و وجه تسمیه بادیه همان ظهور محتویات آنست چنانچه در جناس لفظی بادیه گفته‌اند:

آن یکی شیر است اندر بادیه

وان دیگر شیر است اندر بادیه

آن یکی شیر است کادم می‌خورد

وان دگر شیر است کادم می‌خورد

و در آیه سواء العاکف فیه و الباد یعنی اهل بدو و بیابان چه بدوی در مقابل حضری است در کعبه مساوی هستند.

سنت بر این جاری است که بشر ادراکات و احساسات خود را بیشتر به وسیله آلات حواس ظاهره دریافت دارد مثلاً دیدن رنگ‌ها و الوان و اوزان و کیلها و اصوات و الحان و احجام و صور به وسیله چشم و گوش و پوست ادراک می‌گردد ولی حضرت حق جل و علا این ادراکات را بدون آلات کشف می‌فرماید یعنی برای او همه چیز مکشوف و معلوم است برخی گفته‌اند علمی نیست که خدا بدان عالم باشد، ما می‌گوئیم جهلی نیست که جاهل باشد همه چیز را او به وجود آورده و صانع به مصنوع خود عالم است و بدا برای آنهایی است که باید با حواس درک نمایند و گرنه برای حق جل جلاله همه چیز معلوم و محاط است ما که باید به وسیله چشم بینیم و ماوراء ماده را نمی‌توان با این چشم ادراک کرد مراحل مرایا را بداء می‌دانیم که برای ما کشف و ظاهر می‌گردد پس در حقیقت معنی بدا ظهور است.

و بدالهم سیئات ما عملوا و بدالهم سیئات ما کسبوا که مراد ظهور عمل و محصول کسب است.

و اما اینکه بداء اضافه به حق شده برای این است که ظهور علم او برای ما می‌باشد که

در علم ما خفا و پنهان است که ظاهر می شود - یعنی برای ما علم پس از علم است و کمال بعد از کمال ولی درباره حق تعالی علم کلی است که در علم او شدت و مدت و عدت ندارد پس بداء اظهار علم است که بر مردم مخفی است.

[صفحه ۳۱۷]

مثال حکم حقوق یک کارمند یا کارگر حکم قطعی و به منزله قضاء الهی است ولی اگر او بهتر یا بیشتر کار کرد بیش از مبلغ معین می گیرد یا اگر کمتر یا بدتر از میزان کار کرد مبلغی کمتر می گیرد این کم و بیش بداء است نسبت به اصل حکم که قضاء است پس این بداء ظهور امر مخفی است که لیاقت و استعداد و قدرت بر کار یا عدم علم و قدرت و لیاقت بر کار باشد - که قبل از ارتکاب عمل چگونگی آن معلوم و مکشوف برای مردم و خود عامل نبوده و بعد بداء حاصل شده یعنی معلوم گردید در حالی که در لوح محفوظ جریان امور کاملاً مکشوف و معلوم بوده و بر حقتعالی استعداد و فعالیت یا تنبلی و تکاهل آن معلوم بوده یا ترکیب و تجزیه یک دارو برای استاد دواساز معلوم است اما برای دانشجو مخفی است.

ولی این عقیده امامیه است که به جبر و تفویض قائل نیستند بلکه پیرو تعلیم عالیه امر بین الامرین می باشند آنها که جبری هستند و اختیار برای بشر قائل نیستند نمی توانند کار بهتر یا بدتر کمتر یا بیشتر را به اختیار بشر بدانند و می گویند انسان مجبور است و اگر جبر باشد باید بداء نباشد و مفهومی ندارد.

وانه تعالی ما عبد بشیء کما عبد بالبداء

«فانما هو بمعنی ظهور الخلاف لا بمعنی العدول من الاختیار الی اختیار آخر.»

پس از بیان مشیت حق و اینکه اختیار او در ایجاد و نقشه عالم وجود و ثبت ماجرای آن در لوح محفوظ اختیار ازلی بوده نه اختیار فعل و ترک که بعد در بداء تغییر اختیار در فعل و ترک دهد بلکه اختیار واجب تعالی نسبت به جمیع موجودات گذشته و آینده ازلی است و به یک اختیار بر وجه اکمل با قدرت ازلیه بر مرجوح آفریده و ثبت در

لوح محفوظ فرمود تا برگزیدگانش بدانند نه آنکه در نفس اختیار اولی تغییر اراده و مشیت داده باشد و به همین دلیل فرمود هیچ عبادتی از بندگان چون عبادت به اعتراف بداء نیست چه بداء اختیار مبداء سبحانه و تعالی از فعل و ترک است و به جهت اختیاری که به بنده داده است و آن به معنی ظهور خلاف است که از بنده سر می زند نه به معنی عدول اختیار به یک اختیار دیگر که اگر نخواست باز هم اجرا در اختیاری به اختیار دیگر عدول کند تا هزار بار نه چنین است.

بلکه حقتعالی جل و علا اختیار فرمود به اختیار ازلی خود نه به تجدید اختیار و این اختیار از غیر ایجاب و از غیر عجز و تغییر و تبدیل بوده و لکن تغییر و تبدیلی در اصل اختیار نیست بلکه در فعل و ترک بنده است که قضاء و حکم اولی اختیار حق است و محو و اثبات آن

[صفحه ۳۱۸]

در ترک و فعل بنده است که در اختیار اصلی و قضاء اولیه لوح محفوظ خللی نمی رساند که و الله تعالی علی کل شیء قدیر و حفیظ و وکیل ازلا و ابداء.

احادیث در بداء

درباره بداء از طرفین فریقین احادیث و اخبار بسیار وارد شده است از آن جمله است:
ما عظم الله بمثل البداء

ما بعث الله نبیا حتی یقر له بالبداء ای یقر له بقضاء مجدد فی کل یوم بحسب مصالح العباد لم یکن ظاهرا عندهم و کان الاقرار علیهم بذلک للرد علی من زعم ان فرغ من الامر (عقیده یهود).

یهود می گفتند ان الله عالم فی الازل بمقتضیات الاشیاء فقدر کل شیء علی وفق علمه. در خبر دیگر است که درباره اقرع و ابرص و اعمی بداء ظاهر می شود چه خداوند آنها را مبتلا می سازد تا در سیر تکامل خویش به مطلوب برسند.

و درباره ابتلاآت یهود که در تاریخ بنی اسرائیل و حضرت موسی مظاهرش پدیدار است بدا ظاهر می شد - این برای ظهور کمال بشری بود.

طریحی در رساله مخطوطی که دارد حدیثی نقل می کند که:

قال (ص) لا بداء فی النبوة و الامامة

بداء در تمام شئون زندگی بشری هست برای باز بودن راه تکامل و رسیدن به ثواب یا عقاب و استجابت دعوات و به فضیلت رسانیدن استعدادات و نیل به مقامات عالیه مگر در نبوت و امامت چون نبوت انتخاب رسول است از جانب خود و ارسال رسل است و آنجا اگر بدا راه داشته باشد باید نقصی در انتخاب کننده و یا انتخاب شونده باشد و همچنین امامت که منصوص آسمانی است اگر در انتخاب آن نقصیه راه یابد و در مسیر زعامت آن بدائی حاصل شود نقض غرض است و لذا در نبوت و امامت بداء نیست حتی نبوت خاتمه یافتنی است چنانچه اول آنها آدم ابوالبشر و خاتم پیغمبران حضرت محمد بن عبدالله (ص) می باشد ولی امامت خاتمه یافتنی نیست - و زمین خالی از حجت نخواهد ماند - پس به هر دوری ولی لازم است.

و اما اینکه برخی تصور کرده اند بداء درباره اسماعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نازل شد برای امامت او نبوده بلکه بداء برای قتل او بوده.

[صفحه ۳۱۹]

چنانچه مرحوم ممقانی در ترجمه اسماعیل می نویسد منصور به سعایت بداندیشان می خواست حضرت اسماعیل را که پسر بزرگ امام صادق و از مفاخر سادات علماء و امام زادگان بوده بکشد احضار کرد امام صادق علیه السلام درباره او دعا فرموده مستجاب شد و بداء ظاهر شد و اسماعیل محفوظ ماند مردم از نظر اینکه اسماعیل بزرگ تر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده و به علم و اخلاق و فضیلت آراسته بود گمان می کردند چنانچه منصور گمان کرده بود او امام است و امامت به وراثت می رسد و چون درگذشت گفتند بداء ظاهر شد در حالی که برای امامت هرگز

بداء نیست بلکه بداء برای کشتن او بود و این مقام امامت مانند علم و حق ذی حق است که به ارث نمی‌رسد مانند علم متوفی و حق معنوی او چنانچه در فقه در باب ارث فرزند در حق و حقوق متوفی هست و تصریح شده این حق به فرزند نمی‌رسد غیر از ترکه مالی است که حق فرزند است امامت حضرت زین العابدین یا حضرت صادق علیه السلام حق آسمانی و علمی و موهبتی بوده به فرزند نمی‌رسد مگر منصوصا که آن هم به شرحی که در کتاب منتقم حقیقی نگاشته‌ام به تواتر احادیث نبوی نقل شده امامت به نام ۱۲ نفر منصوص بوده جای بحث و تردیدی نداشت و بداء برای امامت نبوده.

امید است در رساله مستقلی این مطالب تشریح گردد که اجمالی برای ابهام باقی نماند.

بداء در اصطلاح علماء

گفتیم بداء در لغت به معنی تجدد و ظهور و رأی تازه‌ای است و در اصطلاح ۳ معنی دارد:

- ۱ - بداء در علم و آن چنین است که برای شخصی خلاف آنچه می‌دانسته ظاهر شود.
- ۲ - بداء در اراده و آن بدین طریق است که برخلاف اراده سابق خود اراده دیگری ظاهر شود.

۳ - بدای در امر است و آن بدین معنی می‌باشد که شخص اول به چیزی امر نماید سپس برخلاف آن امر دیگری صادر نماید.

این سه نوع بداء به حکم عقل و خرد در علم حق تعالی نیست چنانچه از حضرت صادق نقل کرده‌اند که فرمود

من زعم ان الله بداه له شیء فی الیوم و لم یعلمه امس فابراء منه یعنی هر کس گمان

[صفحه ۳۲۰]

کند که امروز برای خدا چیزی ظاهر شده که دیروز نمی‌دانستند من از او بیزارم چه علم

عین ذات حق است و او از آغاز و انجام فرضی به همه چیز واقف و آگاه است و ذره‌ای بر او پنهان نیست و باز فرمود من زعم ان لله فی شیء ندائمۃ فهو عندنا کافر بالله العظیم یعنی کسی که گمان کرد برای خداوند در کاری و چیزی ندامت و پشیمانی رخ می‌دهد چنین شخصی کافر شده است زیرا ندامت و پشیمانی برای کسی است که در کار خودش عالم و قادر نباشد تا جهات و اطراف و آخر کار را در نظر بگیرد تا موجب پشیمانی بعدی او نشود و ذات اقدس حق تعالی منزله از چون و چراست.

بنابراین آنچه از معنی بدا اصطلاحاً فهمیده می‌شود و عقل هم آن را اعتراف می‌کند این است که بداء در تکوین به منزله نسخ در شریعت است یا آنکه این طور بگوئیم بهتر است که بداء در تکوینات است و در تشریح نامش نسخ است زیرا احکام تکلیفی به جهاتی نسخ می‌شود یعنی بهتر از آنچه هست و کامل تر آن در وظیفه قرار می‌گیرد.

پس مکونات گاهی به بداء موسوم و زمانی در امر تشریح نسخ شهرت می‌یابد و لذا نسخ برای تشریح و بداء برای تکوین است بدین جهت در قضاء الهی و مفارقات محضه و متن و هر که ظرف حصول ثابتات و عالم تمام وجودات بداء حاصل می‌شود.

پس بداء نسبت به کائنات زمانی و عالم و زمان و مکان و اقلیم و ماده و طبیعت است نه در مافوق آنها همان طور که حقیقت نسخ انتهای حکم شرعی و انقطاع استمرار آن است نه رفع و ارتفاع آن و در حقیقت بداء هم عبارت از انقطاع استمرار تکوینی و انتهای اتصال اضافه است که مرجع آن به محدود نمودن زمان وجود و اختصاص وقت اضافه می‌باشد نه آنکه معلول ثابت از هنگام وجودش برطرف شود و در حد حصولش ناچیز گردد.

بداء و نسخ

به عبارت دیگر برای آنکه معنی بداء روشن تر گردد ناگزیر از یک مقدمه کوتاهی می‌باشیم و آن این است که

برای نام الوهیت و ربوبیت مراتبی است و برای اسماء حسنی مظاهری است که البته این اختلاف به منظور تفهیم و تفهم ما می باشد نه آنکه ذات مقدسش دارای مراتب وجودی در شدت و عدت و مدت و غیره باشد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا به همین جهت در طبقات ملکوت آسمانها و زمین و باطن آنها موجوداتی است روحانی و نفوسی است مدبر که افعال حق و اراده آنها به فیض اراده حق است. [صفحه ۳۲۱]

بنابراین هر چند اراده و حکم و فعل آنها نفسانی و جزئی زمانی باشد در اراده و حکم و فعل حق مستهلک است چرا زیرا صفات و افعال کلیه تابع ذات می باشد پس اگر ذات نفسانی باشد متعلقات آن هم نفسانی است و اگر عقل باشد متعلقات آن هم عقلانی است و اگر الهی باشد متعلقات آن هم الهی است.

در هر صورت تمام آن موجودات طولی مطیع و فرمانبردار حقند و ابدا تخلفی و تخطی نمی ورزند مثل طاعت آنها نسبت به حق جل جلاله مثل طاعت حواس ما نسبت به نفس ناطقه عقلیه است که به هیچ وجه در آنچه که نفس بخواهد تخلف و مخالفتی روا نمی دارد و در اطاعت آنها نفس را هیچ حاجتی به امر و نهی نیست و زجری هم نیست بلکه یک اطاعت تکوینی است که هر وقت نفس ناطقه به امر محسوسی اراده کند هر یک از آن حواس بلادرنگ او را اطاعت می نمایند به وظیفه خود قیام می کنند بلکه فعل حواس و ادراک آنها در حقیقت فعل نفس و ادراک نفس است در عالم حواس با آنکه ذات حواس و فعل ادراک دو موضوع است و در عالم عمل متعدد و متغیر و منقسم می گردد ولی ذات ناطقه عاقله و فعل ادراک او در عالم شرف و بلندی دارد که از وضع و انقسام و محو و فساد منزله و مبرا است.

این حکم در طاعت موجودات ملکوت هم مجرا می گردد یعنی طاعت موجوداتی که در ملکوت سماوات واقعند نسبت به امر و کلمه الهی مطیع محض می باشند لذا افعال آنها مانند ذواتشان افعال حقند همان طور که افعال جوارح ما فعل نفس ناطقه هستند و

نیز این موجودات عالی مرتبه افعال و تدبیرات و تصورات و تصرفاتشان تماما از حق و به حق می باشند این است که هر کتابی که در الواح سماویه و صحائف قدریه نقش بندد مکتوب حق جل و جلاله است و پس از قضای سابق و مکتوب قلم اعلی در لوح محفوظ که از محو و اثبات و از نسخ و تبدیل مصون است آنچه در این صحائف سماوی و الواح قدری نگاشته شده که تماما کتاب محو و اثباتی است که در قول خدای تعالی می فرماید

یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اشاره به این حقیقت است.

بنابراین آنچه که در دل ها و سینه های بشر و سایر نفوس و طبایع عالم تکوین نقش بسته ممکن است زوال و تغییر و تبدیل یابند زیرا مرتبه آنها از این تغییر و تبدیل ابا و امتناعی ندارد چنانکه در قوا و حواس و جوارح ما ممکن است زوال و تغییر و تبدیلی روی دهد اما در نفس خود این نوع زوال و تغییر و تبدیل نیست به همین جهت است که در قوه و حواس ما

[صفحه ۳۲۲]

نسیان و سهو و اشتباه گاهی رخ می دهد در صورتی که در خود نفس این نسیان و سهو و اشتباه نیست لهذا نفس با مراجعه به خود همان مطالب فراموش شده را می داند و نسبت به قوای فراموش کننده یادآوری می کند این است که در نشئه آخرت تمام افعال و مدرکات و ملکات نفس که از استعداد زوال و تغییر و تبدیل حواس دور شده یک جا حاضر و آشکار و هیچ نوع نسیان و سهوی در آن مرحله از حیات نیست.

یک بحث علمی و نکته لطیف فلسفی

قوله تعالی - ما ترددت فی شیء کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن

هیچگاه تردید در چیزی پیدا نکردم چون تردید در قبض روح بنده مؤمن؟!

این گفتار آسمانی مشحون بر یک سلسله حقایق لطیفه رقیقه ای است که ذوق سلیم و

احساسات و ادراکات لطیف در می‌یابد بدین شرح
 به مقدمه سابق به این نتیجه رسیدیم که خلاصه قوا و جوارح ما در عین حال که مطیع
 نفس ما هستند و لوح محفوظ و اثبات نفس محسوب می‌شوند و علوم جزئیة نفس در
 آنها ارتسام می‌بندد از محیط خارج و اسباب خارجیة متأثر می‌گردند و بر طبق همان
 تأثرات آنها صورت‌های نقش بسته ممکن است تغییر و تبدیل یابد و به جای آنها
 صورت‌های دیگر ارتسام یابد یعنی تأثر آنها به منزله یک مقدمه‌ای است که از نفس
 صورت دیگری بر آنها افزوده می‌شود بدون آنکه صورت اول و دوم از صقع نفس محو
 می‌گردد به عبارت دیگر محو و اثبات صورت‌های حواس و قوی در خود نفس به طور
 اثبات موجودند همین طور در سلسله وسایل و وسائط ایجاد و الواح علوم جزئی قدری
 ممکن است تغییرات و تبدیلات روی دهد که آن تغییرات و تبدیلات آنها را مستعد
 افزوده صورت‌های دیگری می‌نماید اما بدون آنکه در ذات واجب‌الوجود و صفات او
 جل جلاله و عالم امر و قضای سابق و علم ابدی تغییری رخ دهد و از همین الواح
 قدری و اقلام نگارنده صور است که خداوند جل جلاله خود را به تردد موصوف
 فرموده در حالی که در ذات مقدس او این گونه واردات و صفات به هیچوجه صورت
 نیندد.

در آنجا که در حدیث قدسی می‌فرماید ما ترددت فی شیء کترددی فی قبض روح
 عبدی المؤمن یعنی در هیچ چیز به اندازه قبض روح بنده‌ی مؤمن متردد نشده‌ام و به
 همین جهت است که خود را به اختبار و امتحان کردن متصف فرموده چنانچه باز هم
 فرمود و نبلو اخبار کم و نیز می‌فرماید حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرين و نویسنده
 این تصویرات و نقوش

[صفحه ۳۲۳]

مأمورین مخصوصی هستند که از آنها به کرام الکاتبین تعبیر شده است ولی املاکننده
 ذات پاک خداوند است و خود از تغیر و حدود منزله و مبرا است و اگر این نفوس قابل

تعاقب صور ارادی واسطه نباشند و ارقام علمیه بر آنها رسم نشود و تمام امور به طور حتم بدون هیچ تغییر و تبدیل و بدائی واقع می‌شد و در این صورت فیض الهی منحصر می‌گردید به عدد معینی از موجودات که از حدود ابداع خارج نمی‌شوند و دیگر هیچ حادثی در عالم به وجود نمی‌آمد و هیچ متکونی تجدد پیدا نمی‌کرد و تمام راه‌های هدایت برای اشخاص که از مراتب و منازل پست بخواهند به مراتب و منازل عالیه مسافرت کنند بسته و مسدود می‌شد و ابداع بر نفوس انسانی پرتوی نورافشان نمی‌شد و راهی برای کمال بالاتری نبود و از ظلمات بعد به روشنائی قرب استخلاص حاصل نمی‌گردید.

خلاصه اگر بدهاء نبود تمام مراحل سلسله عود به سوی خدا ممتنع می‌شد و هیچ فردی از افراد هر سلسله نمی‌توانست از مرحله اولی خود قدمی فراتر گذارد و به حق تقرب جوید در صورتی که تمام اصول و نصوص قرآن این مطلب را باطل می‌کند و راه را باز می‌نماید و همه‌ی این طرق تکامل در سایه بدهاء به دست می‌آید. بنابراین تجدید در علوم و احوال و ارادات و اعمال راجع و رجوع می‌شود به قسمی از وسائط عماله که به اذن خدای متعال اختیارات و تأثیر و تأثری به آنها داده همان‌ها هستند که به کرام‌الکاتبین موسوم و الواح علوم تفضیلی جزئی و قدری در جزو محاسبات آنهاست به همین جهت است که هنگام اتصال نفس نبی یا ولی به این الواح آنچه را که به آنها وحی می‌شود در قلوب آنها رسم می‌گردد و می‌خوانند و بر طبق این از مشاهدات قلبی و معاینات بصیرتی و مسموعات باطنی خبر می‌دهند و از صریر قلم این نویسندگان بزرگ قضایا و حقایقی استکشاف می‌کنند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام دید فرزند خود را ذبح می‌کند و به مردم خبر داد خواست به مقتضای آن مشاهده عمل نماید و قول او کاملاً منطبق با دیدار او بود به راستی و درستی دید و شنید و گفت و عمل کرد.

آن گفتار و کردار از روی شهود کشفی و معاینه بصیرتی حاصل شده بود و نمی‌توان

آن گفتار و کردار را چون گفتار یک منجم و کاهن و ساحر تصور نمود زیرا آنها از روی تجارب ناقص علمی یا گمان و تخمین می گویند و عمل می کنند ولی پیغمبران به الواح آسمانی می نگرند و به صورت نیروئی که بر حواس آنها داده شده می بینند و ارتباط با لوح محفوظ و محو و اثبات پیدا کرده با آن دیده حقایق قضا را مشاهده نموده و در موقع مقتضی خبر می دهند و هنگامی که اتصال و ارتباط ثانوی پیدا شد و در آن الواح غیر از آنچه دفعه اول دیده اند

[صفحه ۳۲۴]

بینند و غیر مناسبات صورتهای اول را مشاهده کنند بر مثل چنین امری را نسخ گویند و در تکوینیات بداء نامیده اند و این علم برای هیچ کس جز پیغمبران و اوصیای آنها که ارتباط با عالم الواح و فلکیات دارند ممکن نیست چنانچه در آیه ۳۴ سوره لقمان گفته شد.

بداء در نظر امامیه

آفریننده این جهان پهناور به آنچه در زمین و آسمان است عالم و آگاه است و هیچ چیز و هیچ ذره ای بر او مخفی نیست او پس از خلقت کتاب آفاق و منظومه شمسی و افلاک و اقمار و سیارات جمادات را رویانید که با کمال شگفتی فرمود

ءانتم انشاءتم شجرتها ام نحن المنشئون
و اُنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون

آیا شما از ابرها باران باریدید یا ما آیا شما این اشجار و نباتات را از شکم خاک بیرون راندید یا ما پس از آفریدن نباتات حیوانات را خلق فرمود و سپس انسان را آفرید و افراد بشر را به هر صورت خواست در ارحام امهات تصویر فرمود و از قدرت پروردگار این است که در میلیاردها میلیارد بشر دو صورت مثل هم نیست و اوست که به هر نقشی بخواهد می نماید و این قدرت آفرینش و نقش بندی صور مخصوص اوست که در

ظلمات ثلاث چنین زیبایی ملاحظت تصویر می کند و هیچکس قادر بر خلق چنین صوری نیست. [۷۱].

علمای امامیه از این دو آیه استنباط می کنند که هیچ چیز در آفرینش عالم و آدم بر آفریننده مکتوم و پوشیده نیست و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین «لوح محفوظ» موجود است و این علم الهی است.

از طرفی در لسان وحی که هیچ گونه شک و تردید در آن نیست می فرماید محو و اثبات به دست قدرت حق بسته و نزد او ام‌الکتاب است که همان لوح محفوظ است. پس لازم محو نقص و خللی است و ملازم اثبات کمال و تکامل است و این هر دو مستلزم بدا می باشد تا از نقص به کمال پیوندد.

به دلیل آیه اول و سایر آیات توحید که در علم حق نقطه ابهام و نقص و جهلی و ستی نیست پس باید این بدا نسبت به خلق باشد زیرا خالق چیزی به تمام جزئیات و جهات آن چیز واقف است و با علم و قدرت ساخته و آفریده عقلا هم این معنی و حقیقت برای ما به وضوح می پیوندد زیرا بشر است که آفریده شده تا از نقص به کمال برود و با اختیار کامل مسیر استعداد و لیاقت را تا فعلیت محضه پیماید و در هر قدمی که از نقص به کمال می رود محو و اثباتی

[صفحه ۳۲۵]

رخ می دهد که نقص محو و کمال اثبات می شود.

اگر بنا بود به قول جبری ها همه چیز را عمل حق بدانیم محو و اثبات معنی نداشت زیرا در علم و عمل خود می دانست چگونه به کمال رهبری می کند و اجر و پاداشی هم لازم نبوده ولی با اختیار بین عقل و نفس و علم و جهل مختار مطلق بد و نقص را پشت سر می گذارد و با تمام مشکلات مبارزه می نماید و رو به کمال می رود و این جا در مسیر تکامل او بدا حاصل می شود یعنی آن کس که در یک مسیر شهوانی پیش می رود خردمندان خرده بین می دانند عاقبت کارش وخیم است ولی ناگهان خط سیر خود را

عوض می کند در سرنوشت او بدا حاصل می شود - و این بدا برای همان خردمندان خورده بین بشری است و برای دانش و بینش خود او که چگونه با یک لحظه و یک لمحّه خط سیر خود را عوض کرده بدا حاصل می شود و رو به کمال می رود یا به عکس از مسیر کمالی رو به شهوات و سیر حیوانی می گذارد بل هم اضل سیلا بدا برای او حاصل می شود یعنی نتیجه کار او ظاهر می گردد - و گرنه در علم حق و لوح محفوظ کارش مکشوف است.

نکاتی چند

وقتی که آفریننده عالم جل شأنه اراده فرماید که خلقی بیافریند و از نطفه‌ای که در صلب آدم اول میثاق گرفته سلسله بشر را به هم پیوندد و ادامه بدهد و آنچه برای او بداء هست به اجرا گذارد در وضع ساختمان و اوضاع زندگی و بدائی که در طول حیات او به وسیله‌ی اعمالش رخ می دهد همه را به وجود آورد.

برای این آفرینش دو اصل است یکی ایجاد نطفه و استقرار در رحم مادر و پرورش آن در جنین تا به کمال حیوانیت و بشریت برسد و یک بشر کامل الخلقه شود و دیگر تأمین و تضمین سلسله مراتب روحی اوست که از گفتار و کردار و اعمال پدیدار می گردد و باید بداء را در این قسمت جستجو کرد.

برای مرحله اول مرد را تحریک می کند تا مبادرت به مباشرت با زن خود که در شریعت پیوستگی محرمیت یافته هم آغوش گردد و از راه شهوت به مقتضای فطرت و دفع یک غریزه طبیعی نطفه را از صلب پدر با یک حرکت و جنبشی که ناگهان با اصطکاک لامسه به تمام اعضاء و احشاء بدن وارد می شود به یک جهشی در رحم مادر قرار می دهد و به رحم وحی و الهام می شود (چنانچه در خواص طبیعی و جسمانی اوست) که دهن خود را برای عمل لقاح بگشاید و گشاده دهن حاضر و آماده قبول یک هسته مخلقی الهی باشد و این قضای مبرم و قدر محتوم

به آن تعلق گرفته که از صلب پدر به رحم مادر به سبب عشق و علاقه جنسیت و زناشوئی منتقل گردد.

نطفه عبارت از تخم‌های لقاح شده‌ای است که از مجرای آلت به قعر رحم می‌ریزد و مدت چهل روز که زمان آبیاری آن تخم است در داخل رحم به حال حرکت و نشو و نما در حال شناوری است تا از تخمدان سر بیرون آورد.

این نطفه گاهی از دوازده هزار دانه لقاحی یا ذره تکونی بیشتر است که در این مدت به صورت آکل و مأکول به حکم ضعیف و قوی یکدیگر را می‌خورند تا برسد به یک هسته قابل لایق و آن هم پس از چهل روز دیگر به صورت علقه و چهل روز به حال مضغه یعنی مانند گوشت کوبیده و خون بسته است تا تبدیل به گوشتی شود که رشته‌ها و عروق مشبک و پیچاپیچ پیدا کند و دارای الیاف و تار و پود شود.

فرشتگان مصور

از این به بعد حرکت نباتی به خود گرفته و به حالت نمو می‌افتد و پس از آن ترکیب حیوانی می‌گردد و به صورت حیوان به نشو و نما در می‌آید تا دو فرشته‌ای که کارشان دمیدن روح حیوانی و یا انسانی است از طرف بالای رحم زن که مهبط حیات بالاتر از زندگی نباتی است در فضای رحم که محل بذر افکندن دوره حیات نباتی است مشغول عمل فعل و انفعال تکاملی ذاتی او شده نبات را به صورت حیوان و حیوان را به صورت انسان به کمال خود می‌رساند یعنی روح زندگی در اصلا ب آباء داشته تا به ارحام امهات انتقال می‌دهد و روح حیات در آن می‌دمد و به تدریج تصویر آلات و حواس در آن می‌نماید و گوش و چشم و بینی و دهن و دست و پا و اعضاء و احشاء کاملی در آن ظلمتکده رحم برای جنین می‌سازد تا به اذن پروردگار یک موجود مستقل کامل الخلقه شود.

فرشتگان سرنوشت

چون ساختمان وجودی تکمیل شد و دیگر نقصی از نظر کالبد نیست دو فرشته مأمور سرنوشت وحی می شود که سرنوشت جنین را و قضا و قدر او را بر پیشانی آن ساختمان که جای لوح سرنوشت است بنویسند و بداء الهی را شرط تکامل مقدرات او بنگارند. این جا قضا حکومت دارد و قدر مقدار نصیب و بهره او را معین می کند و بداء سبب تبدیل سیئات او به حسنات می گردد.

یعنی هر طور نسبت به زندگی مادی و معنوی او اراده فرماید وحی می کند بنویسند [صفحه ۳۲۷]

و برای احدی اختیار و تدبیری باقی نمی گذارد.

زیرا قضا و قدر - بداء و سرنوشت از حیثه علم فرشتگان بیرون و از علمی است که مخصوص حق است و در دیوان محاسبات او یعنی لوح محفوظ و لوح محو و اثبات ثبت و جای هیچ تغییر و تبدیل یا احتراز نیست. [۷۲].

از این جهت چون امر می شود سرنوشت او را بنویسند - می پرسند پروردگارا چه بنویسیم پروردگار متعال به آن دو ملک وحی تشریحی می فرماید که به سر مادر جنین بنگرید آنجا مرکز تمام ملکات و حیثیات و غرایز و استعداد حیاتی خود اولاد است و پس از آن به لوح مخصوصی که سرنوشت قضا و قدر آن طفل در آن است نگاه کنید و سرنوشت او را بنویسید -!!

آن لوح صورت و اجل و عهد و پیمان و سعادت و شقاوت و تمام شئون حیاتی طفل را متضمن است و آن دو ملک همان صورت را در پیشانی آن طفل می نویسند و سرنوشت او معین می شود.

یکی از آن دو ملک مطالب لوح مشحون سرنوشت را برای دیگری املاء می کند و دیگری تمامی آن را می نویسد سپس نوشته را مختوم و مهر کرده میان دو چشم طفل که مرکز قوای باطنی و ظاهری او و مجمع دو نور حیاتی اوست قرار می دهند. «آن خطوط و نقش و صور و آن صدا و الحان و آهنگها و گفت و شنیدنها و

خواندن‌ها و نوشتن‌ها متناسب با آن محیطی است که از میزان طبیعی این نشئه خارج است زیرا چشم و گوش و زبان و آلات حواس ما برای این نشئه طبیعت ساخته شده اگر ارتعاش اصوات و حرکات ذرات فضا کم یا زیاد، سریع تر یا بطیء تر باشد قابل درک این آلات سامعه و باصره نیست مگر با دیده بصیرت، دل و گوش باطن بشنویم» باری پس از ختم نقش و صور جسمی و معنوی و تکمیل ساختمان وجودی کودک و تقویت استعداد مراحل طولانی زندگی او را در شکم مادر تحریک می‌کند و برمی‌انگیزاند و برمی‌خیزاند تا از استعداد صرف به فعلیت محض برسد - و یک نوع زندگی مستقلى در فضای روشن تر و بهتر از رحم در پیش گیرد.

«بسا اوقات کودک در عین حال که مأمور سیر تکاملی تکوینی از استعداد به فعلیت می‌شود

[صفحه ۳۲۸]

استقامت خود را از دست می‌دهد و در اثر خواص غرایز طبیعی میراثی والدین خود به جای اطاعت تمرد می‌کند و چون از همان وقت متحرک بالاراده است و اختیار آتیه او یا تأثیر وراثت آبائی و اجدادی مانند آثار بدی در تخم و بذر است نافرمانی کرده از اطاعت سر می‌پیچند» تا دوره جنینی طی شده و موقع خروج و تغییر منزل او می‌رسد طفل باید به این عالم بیاید خداوند عالم به رحم و وحی تکوینی می‌فرماید که باب خود را مفتوح کند تا مخلوق تازه قدم به زمین گذارد و امر الهی را بر طبق نقشه سرنوشت خود جریان و نفوذ دهد.

رحم راه بچه را گشاده و فرشته زاجر برای راندن مولود جنینی از ظلمتکده مأنوس خود مأمور می‌شود که او را به این عالم رهبری نماید و لذا نهیبی بر آن کودک می‌زند که او به فزع می‌افتد و زیر و رو می‌شود یعنی سر او که بالا بوده پائین می‌آید و پایش بالا می‌رود تا بتواند به زمین فرود آید سپس نهیب دیگری بر او می‌زند تا بر خاک افتد و هنوز صدای جزع و فزع و گریه او که از نهیب فرشته پدید آمده ادامه دارد.

آثار بداء

اگر بداء نباشد لازم است همه چیز در حال وقفه باشد در حالی که همه چیز در حرکت کمالی است.

اگر بداء نباشد باید دعا نباشد زیرا اثر نمی کند اگر دعا اثر کند تغییری در سرنوشت داده می شود و همان بداء است.

اگر بداء نباشد باید عبادات تأثیری نداشته باشد و حال آنکه بشر مکلف به عبادت است.

اگر بداء نباشد باید تضرع و زاری و استکانت و مسکنت بشر بی اثر باشد در حالی که

در فطرت آدمی است حتی خود امام فخررازی که منکر بداء است و معنی آن را

نفهمیده دست به دعا بر می داشته و تضرع و زاری به درگاه حق می کرده و اگر بداء

نباشد این عمل او هم باید لغو و بی جهت باشد!!

بدا سرمایه امید و محرک و مشوق آدمی است این حقیقت مکنونه است که بشر را به

عالم ماوراء ماده متوجه می سازد و مبداء و معاد را می آموزد.

بداء از جریان آفرینش و سرنوشت بشر بحث می کند و اگر این حقیقت نبود کجا

می توان رشته فکر را به اساس خلقت و عظمت کتاب وجود و نفوس و برنامه سیر

تکامل آن کشید و در ماوراء عالم ماده و مدت و شدت و عدت بحث کرد.

بداء سیر بشر را از حال تکون نطفه و تحولات جنینی تا ورود به این عالم و طی مراحل

[صفحه ۳۲۹]

کمالی تا نقل به عالم دیگر و نیل به کمال مطلوب روشن می سازد و معنی اظهار ما

خفی علی الخلق همین است که هر قدمش گنجی مخفی است ظاهر و آشکار

می گردد.

در مسیر زندگی اگر تحول نباشد حیات جز تلخکامی چیزی نیست و لذا گفته اند لکل

جدید لذة.

من از این زندگی یک نهج آزرده شدم
 قند اگر هست نخواهم که مکرر گذرد
 و کسانی که در یک حال مانند بهائم یا شتر آسیاب سال‌های دراز بلکه عمری گرد
 خود چرخیده‌اند و بعد فهمیده‌اند سر جای اولی هستند گفته‌اند:
 من از دو روزه عمر آدمم به جان ای خضر
 چه می‌کنی تو که این عمر جاودان داری؟
 بداء موجد امید است و اگر امید نباشد حیات و زندگی مفهومی ندارد پس بداء لذت
 بخش زندگی است چه آنجا که امید قطع شود زندگی خاتمه یافته است و اگر بداء
 نباشد و آنچه هست حتم و غیر قابل تغییر و زوال باشد باید به کلی آیه ادعونی استجب
 لکم را از قرآن با بسیاری از آیات دیگر برداشت و صحایف ادعیه و اذکار که سبب
 نیل به رقاء و اعتلا اولیا و اصفیاست در هم پیچید و تسلیم یک امر محتومی شد که غیر
 قابل تحول باشد و با چنین عقیده سیر اجباری یک نهج یأس آور زندگی جز مرگ
 تدریجی نیست؟!
 در حالی که تمام آیات دعوت به حق و اختیار برای گام برداشتن در راه حق و مفهوم
 امر به معروف و نهی از منکر بارزترین اختیار است و اختیار مظهر بداء است که مولود
 عمل خوب یا بد آدمی می‌گردد.
 مثلاً مقدار عمر که حکم و قضا است معین است ولی با صله رحم زیادتر می‌شود و با
 قطع رحم کوتاه‌تر می‌گردد چنانچه آیات و اخبار متواتر حاکی از این حقیقت است و
 این کسر و اضافه بدائی است که با اختیار کامل بشری در عمل خیر حاصل شده است
 بنابراین مختصر فواید بداء و قوف در تمام شئون زندگی از تکون نطفه تا برگشت به
 اصل حقیقت است یعنی علم به مبداء و معاد حقیقی و چگونگی سیر در مسیر تکامل
 است.

در حدیث امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید ما بدا الله فی شیء کما بدالله فی

اسماعیل ابنی هیچ بدائی از خداوند در کاری نشد ظاهرتر از بدای در حق اسماعیل
فرزندم که بر حسب ظواهر امر مردم گمان می کردند اسماعیل امام پس از او باید باشد
ولی امامت در صلب

[صفحه ۳۳۰]

موسی علیه السلام قرار گرفت و این امر پنهان آشکار گردید بدائی که درباره حضرت
اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام ظاهر شد درباره قتل او بود که منصور
خواست او را بکشد و همه یقین کردند که منصور او را به سعایت بداندیشان می کشد
ولی به دعای حضرت صادق علیه السلام کشته نشد و بداء ظاهر شد گمان کردند امام
پس از حضرت صادق است در حالی که برای امامت بدا نیست و برای قتل او بداء
ظاهر شد.

نکاتی چند

جف القلم - آنجا که دیگر ادراکات و عقول بشری نتواند حکومت و قضاوت کند
می گویند قلم اینجا رسید و سر بشکست زیرا از طرفی معتقداتی دینی مانع بیان برخی
مطالب می شود و از طرفی قدرت حل و تجزیه و تحلیل مطالب را که ندارند می گویند
جف القلم - طویت الصحف یعنی در هم پیچیده شد تومار و صحایف و کتب که
دیگر قابل بحث نیست در حالی که دین اسلام دین عقل و اجماع دین منطق و برهان
است و چیزی برای بشر نیآورده که بشر نفهمد اگر این طور باشد که دینی بر بشر عرضه
کنند که مفهوم و مدلول آن را نفهمد به او ظلمی و جوری شده است و تکلیف مفهوم
خود را از دست داده پس دین حق دین عقل و حکمت و منطق و برهان است نهایت
نفهمیدن من دلیل بر درست نبودن مطلب ندارد - و عمیانا نباید گذشت و گفت جف
القلم و طویت الصحف بلکه باید مطالب را از هم تفکیک کرد و ریشه آن را به دست
آورد و دنباله ساقه و برگ تحقیق و تتبع نموده تا خواص و نتیجه موضوع مکشوف
گردد.

تشنوع و شماتت و دشنام و فحش و ناسزا بیشتر کار آدمیان بی سواد و تهی مغز و سبکسر است نفهمیدن و یا قدرت بر تفهیم و تفهم نداشتن دلیل تشنوع و شماتت و دشنام نیست. مقصود از سعادت و شقاوت چیست؟ و بطن ام کجاست؟! مقصود از سعادت در این حدیث این است که انسان دنیا را به منزله محل عبور بشناسد و برای مقصد و سرمنزل اصلی زاد و توشه‌ای که به کار آنجا می‌خورد و پیغمبران و اولیاء و اوصیاء تعلیم کرده‌اند فراهم نماید و شقی کسی است که این هدف اصلی را فراموش نموده و دنبال ماده و شهوات این مدت دنیای فانی بگردد و ناگهان مرگ گریبان او را بگیرد و مراد از بطن ام آنجاست که نفس انسانیت او به وجود آمده و آن لوح محفوظ است.

علم الهی دو علم است

چنانچه از تفاسیر آیات کریمه مستفاد می‌شود نوع علم در میان اسباب طبیعی چیزی که موجب آن شود یاد نمی‌شود و موجود نیست و همچنین [صفحه ۳۳۱]

در صورت‌های ادراکی و سائط عالیه و نقوش قدسیه چیزی که مبادرت به فهم آن نماید موجود نیست بلکه علم نوری است مجرد که در دل تابش می‌کند. و در این باب احادیثی وارد شده که بر این معنی دلالت می‌نماید از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود العلم علما فعلم عندالله مخزون لم یطلع علیه احد و علم علمه ملائکته و رسله الخ. به این بیان که آنچه در این عالم از حوادث واقع می‌شود دو گونه است یک قسم حوادثی هستند که وقوع آنها به اسباب طبیعی مطابق اسباب علوی و هیئت‌های فاعلی ملکوتی انجام می‌یابد - این قبیل اسباب با مقتضیات آنها کرارا واقع می‌شوند. قسم دیگر آنهایی هستند که بر سبیل قدرت واقع می‌شوند سبب حدوث این قسم وقایع

گاهی از این عالم ابتدا می شود از قبیل دعای دعا کننده که به سمع طبقه ای از ملکوت اعلی رسیده و چون بر آنها تأثر و انفعال محال نیست از این اسباب متأثر می شوند زیرا آنها نفوسی هستند که به مواد افلاک و کرات متعلق و به آنچه در این عالم واقع شده یا خواهد شد عالم و مطلعند حال این حوادث خواه صورت های جسمانی خواه هیئت های نفسانی باشند نسبت به این طبقه ملکوت یک نوع تأثیری که عبارت از تحریک و امثال آنها باشد در این عالم دارند بدون آنکه صورتی افاضه یا جوهری را ایجاد کنند زیرا این قبیل افاضه و ایجاد مخصوص موجودی است که به کلی از عالم اجسام جدا و مفارق باشد و این موجود فقط مؤثر است و از جهت دیگر متأثر می شوند به همین جهت است که دعوات و قربانیها و توسلات راجع به استسقا (طلب باران) و امثال آن نافع قرار داده شده.

و همچنین در امور دیگری که وقوع آنها نادر به نظر می رسد از قبیل هلاکت قوی یا غرق جماعتی با خسف و زلزله مؤثر می باشند و بیشتر معجزات انبیاء علیهم السلام از همین قسم است یعنی از چیزهایی هستند که سبب وقوع آنها از این عالم به عالم نفوس کلیه تأثیر کننده پیوسته پس از دعای دعا کنندگان و امثال آن متأثر می شوند از مقام ایجاد الهی افاضات و انشاءات و ایجاداتی به ظهور می پیوندد و نیز به همین جهت است که باید از مکافات بر شر نترسید و مکافات بر خیر را انتظار و توقع داشت پس بداء نیز که عبارت از ظهور امری باشد از ناحیه اسباب زمینی و آسمانی متوقع نبود از این قبیل محسوس و اطلاع نفوس عالیه و سافله به جز در زمان نزدیکی وقوعش بر آن میسر نیست و واضح است که بر طبقه

[صفحه ۳۳۲]

ملکوتین که بین عالم عقول محضه و عالم اجسام طبیعی و صور ماده واسطه هستند چنین امری ممتنع و محال نیست معذکک تمام امور از قانون قضای اجمالی و علم محیط ازلی خارج نمی باشند چنانکه به افعال و اعمال این طبقه از نفوس مؤثره که مسخر امر

الهی هستند در جمیع احوال و افعال افعال حق می‌باشند و از حیثه اقتدار و ایجاد الهی فارغ نیستند مانند آنکه حواس ما مسخر عقول ما هستند و از حدود اعمال و افعال عقول بیرون نیستند به طوری که صحیح است شخص بگوید دیدم شنیدم مثل آنکه صحیح است بگوید چشمم دید و گوشم شنید تمام این عبارات هر کدام از جهتی صحیح است مانند آنکه یدالله - عین الله - و امثال این عبارت صحیح است در حالی که خداوند دست و چشم و گوش ندارد ولی شرع هم تجویز فرمود که گفته شود عین الله و قرآن خود فرمود یدالله فوق ایدیهم و از جهتی صحیح است که بگوئیم خداوند از تغییر مبراست و از نسبت بداء و ظهور در چیزی که نبوده است و از وجهی که منزله است و اما وجه تنزیه محض و خالص است به حسب مقام احدیت در غیبت هویت لاهوتیت که در حدیث شریف دیگر وارد شده است.

اسف چیست؟ و اسف الهی چگونه است؟

قوله تعالی: فلما اسفونا انتقمنا منهم

و لکنه خلق اولیاء لنفسه یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاء الیه و الادلاء علیه فلذالك صاروا كذلك و لیس ان ذالك یصل الی الله کما یصل الی خلقه لکن هذا معنی ما قال من ذالك و قد قال من اهان لی و لیا فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی الیها و قال من یطع الرسول فقد اطاع الله و قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فکل هذا و شبهه علی ما ذکرت لک و هكذا الرضا و الغضب و غیرهما من الاشیاء مما یشا کل ذالك و لو کان یصل الی الله الاسف و الضجر و هو الذی خلقهما و انشأهما لجاز لقائل هذان یقول ان الخالق یبید یوما لانه اذا دخله الغضب و الضجر دخله التغبیر لم یؤمن علیه الاباوه ثم یعرف المکون من المکون و القادر من المقدر علیه و لا الخالق من المخلوق تعالی الله عن ذلک القول علوا کبیرا بل هو الخالق للاشیاء لا لحاجه فاذا کان لحاجه استحال الحد

و کیف فیه فانهم انشاء الله.

[صفحه ۲۳۳]

حمزه بن بزيع از حضرت صادق عليه السلام از معنی آیه «فلما آسفونا انتقمنا منهم» سؤال می کند که معنی این آیه چیست خداوند چگونه تأسف می خورد - حضرت فرمود «ان الله عز و جل لا یأسف کاسفنا و لکنه» تا آخر این حدیث گذشت بیان می فرماید:

تأسف الهی چون تأسف ما مخلوق نیست و لکن خداوند دوستانی برای خود خلق فرموده که تأسف و خوشنودی آنها با آنکه مخلوق و پرورش یافته پروردگار هستند موجب تأسف و خوشنودی پروردگار عالم است. به همین جهت اسف و خشم حضرت موسی و حضرت هارون علیه السلام را که فرعونیان باعث شدند اسف و خشم خود محسوب داشته و از آن قوم ظالم انتقام کشیده و تمام را غرق و مایه عبرت آیندگان قرار داد و این یکی بودن خشم اولیاء خدا با خشم خدا برای این است که آنان را راهنمایان و دعوت کنندگان به سوی خود مقرر داشته کارهای آنها که نمایندگان الهی هستند کارهای خداست و در عین حال تأثرات آنها چنین نیست که بعضی اصطلاحی و لغوی که عبارت از انفعال و تغییر مخصوصی باشد به خداوند برسد چنانکه مخلوق حال انفعال و تأثر از حوادث پیدا می کند زیرا خداوند جل و جلاله از محل حوادث واقع شدن و عوارض منزّه و مبرا است و همین تأثر اولیاء خداست که خداوند از حیث ایجاد نتیجه که انتقام و فرستادن عذاب باشد به خود نسبت داده و به این نوع عبارت تعبیر کرده است چنانکه باز می فرماید هر که دوست مرا خوار و زبون نماید مرا به جنگ طلبیده است و نیز می فرماید هر که پیغمبر را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب فرمود کسانی که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دستهای آنها است تمام این قبیل تعبیرات نظر به همان است که اولیاء خدا نمایندگان خدا هستند و افعال آنها افعال خداست همچنین خوشنودی و خشم امثال آنها که اطلاق آنها درباره خدا به همان جهتی است که مذکور

گردید و اگر خشم و اذیت به خداوند برسد در صورتی که موجد خشم و اذیت نیز خداوند است. ممکن است گوینده چنین مطلبی بگوید که آفریننده روزی هلاک می شود زیرا وقتی که خشم و غضب و اذیت بر او وارد گردد ناچار تغییر حال می دهد و وقتی که تغییر حال پیدا کرد از هلاک شدن ایمن نیست چنانکه در مخلوق که محل حوادث است همین طور است ورود حوادث گوناگون مخلوق را از پای در می آورد و مضمحل می نماید وقتی که چنین بود به هیچ وجه ایجاد کننده از ایجاد شده و قادر از مقدر و خالق از مخلوق فرقی ندارند و حال آنکه خداوند تعالی از چنین نسبت ها و گفتارهایی برتر و بالاتر است بلکه اوست آفریننده ی اشیاء بدون حاجتی و وقتی که در آفرینش حاجتی

[صفحه ۳۳۴]

نداشت حدود و چگونگی بر او محال است ای ابن بزیع این حقایق را که کلید حقایق توحید است بفهم انشاء الله تعالی.

از این حدیث شریف معنی بدا به خوبی معلوم می شود که چگونه افعال و اعمال یک قومی در سلسله و سائط که مبادی عالی هستند تأثیر بخشیده موجب می شوند که از ناحیه مقدسه مؤثره حقیقی آتش هلاک و بوار بر آن قوم ببارد و وعد و وعید انبیا را به مقام وفا و انجام رساند این است معنی بدا که قواعد دین و احکام شرع مبین و اصول حکمیه و قوانین عقلیه و افکار نظریه و موازین منطقیه با آن منافات نداشته بلکه این قواعد و اصول مؤید این معنی می باشد و به همین جهت است که حضرات ائمه صلوات الله علیهم فرموده اند ما عظم الله بمثل البدا و ما عبدالله بشیء مثل البدا و امثال این بیانات و تعبیرات که تماما بر جلالت قدر اعتقاد به این مسئله دلالت دارند.

کسانی که در مراتب علم و معرفت به مقام عرفای موحد و علمای کامل رسیده اند به قوت ایمان و عرفان در سلسله نزول وحدت را در کثرت و در سلسله صعود کثرت را در وحدت مشاهده نموده و به نور بصیرت گاهی حق را با خلق اینما تولوا فثم وجه الله

هو معکم اینما کنتم دیده و گاهی خلق را با حق و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی می‌بینند و در عین حال در مقام علم اعلی و لوح محفوظ محو و اثبات همه ثبت هم اثبات محو و هم اثبات و محو اثبات همه موجودند بدون تغییر و تبدیل و تغیر و تبدل در مراتب مادون است و هم‌چنین تقدم و تأخر و سایر اوضاع و کیفیات زمانی در مراتب پائین است زیرا وقتی که مدرک از زمان و مکان بری بود در ادراک او تقدم و تأخری راه ندارد اما وقتی که مدرک امر متعلق به زمان یا مکان باشد ادراکات او ناچار به آلت جسمانی است از قبیل حواس ظاهره یا باطنه انسانی که متغیرات حاضره را در زمان خود درک و حکم به وجود آنها می‌نماید - و آنچه که در زمان موجود نباشد یا در زمان دیگری بوده و از ادراک او فوت بلکه حکم به عدم او می‌نماید و ناچار به عبارت «بوده است» یا «خواهد بود» تعبیر می‌کنند و همچنین چند چیزی را که ممکن است به آنها اشاره کند و یا حکمی نماید وقتی که در مکانی موجود بودند ادراک می‌کنند که در کدام جهت و بر کدام مسافت و کدام بعد واقع شده‌اند ولی مدرکی که منزله از تنگنای زمان و مکان باشد ادراک او تام و به کلی محیط و به هر حادثی دانا است که در کدام زمان موجود می‌شود و بین او و حادث سابق بالاحق چه مدتی فاصله است و ابتدا بر هیچ یک از آنها حکم به عدم نمی‌کند بلکه عوض حکم مدرک اول با آنکه

[صفحه ۳۳۵]

گذشته در حال موجود نیست این مدرک حکم می‌کند که هر موجود در زمان معینی در غیر آن زمان موجود نیست و نیز می‌داند که هر شخصی در کدام جزء از مکان موجود و بین او و بین ماسوی از آنچه که در تمام جهات مکان واقع شده‌اند چه بعد و چه نسبتی است تمام این احکام به طریقی است که کاملاً با عالم وجود منطبق است و حکم نمی‌کند به اینکه فلان چیز جای موجود یا معدوم و یا آنکه در فلان مکان موجود در فلان مکان معدوم است و یا آنکه حاضر است یا غایب زیرا تمام این احکام مخصوص به مدرکی است که خود زمانی و مکانی باشد اما این مدرک که نه زمانی

است و نه مکانی و نسبت تمام ازمنه و امکانه او نسبت واحد است بدون قرب و یا بعد زمانی و مکانی.

لا مکانی که در او نور خداست

ماضی و مستقبل و حالش کجاست

اختصاصی به الآن یا به این مکان یا به حضور و غیبت یا به اینکه این جسم در جلو عقب پائین و بالا واقع است برای موجودی است که وجود او در زمان معین و مکان معینی واقع شده است اما کسی که آفریننده‌ی تمام ازمنه و امکانه و تمام جهات حاضر و غائب است و علم او به تمام موجودات کامل‌ترین و تمام‌ترین علوم است چگونه به زمان و مکان محدود می‌گردد این است معنی علم به جزئیات به وجه کلی و این است معنی سماوات که جامع تمام امکانه و ازمنه است که به طی سجل کتب تعبیر شده است. خواننده‌ی سجل کلمات و حروف را متوالیا و متعاقب یکدیگر مشاهده می‌کنند و آنچه نظرش قبلا به آن افتاده پس از نظر به ما بعد پنهان می‌شود و در این جا غیبت و حضور و تقدم و تأخر روی می‌دهد اما کسی که سجل و عبارات و سطور نقش یافته در کتاب در دست او به هم پیچیده نسبت او به تمام حرف یک نسبت و هیچ چیز از آنها او را فوت نمی‌شود تمام در دست او و چون این در دست داشتن که عین قدرت و قیمومیت اشیاء است عین علم است پس معنی طی سجل و به دست داشتن در اینجا عین احاطه‌ی علمی است که به تمام رسوم و نقوش این کتاب که در این مقام کتاب تکوینی و ابداعی و اختراعی الهی است محیط و مطلع است و بدیهی است که این نوع ادراک برای زمانیات و مکانیات و موجوداتی که ادراک آنها به آلتی از آن است و به توسط صورتی از صورت‌هاست میسر و ممکن نیست، و به همین جهت است که هیچ شیء از اشیاء خواه کلی و خواه جزئی و به هر وجهی از وجوه باشند از مقام احاطه علمی واجب تعالی خارج نیستند، و ما تسقط من ورقه الا يعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین.

[صفحه ۳۳۶]

همان کتاب مبینی که تمام موجودات از کلی و جزئی در آن نقش بسته‌اند به واسطه وجود است که هر چیز گذشته یا حاضر و یا آینده ظاهر می‌شود خلاصه واجب تعالی به وجه کلی به طوری که مذکور شد به تمام جزئیات عالم است بدون آنکه آلت جسمانیه داشته باشد این است که می‌توانیم بگوئیم خداوند به تمام چشیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها و سودنی‌ها عالم است ولی نمی‌توانیم بگوئیم چشیده بوینده لمس کننده است زیرا اینها صفات حواس جسمانی است و خداوند از حواس جسمانی منزله است. و این قضیه به مقام تنزیه و برخورداری ندارد چنانکه تغییر در معلومات و اضافاتی که بین او و بین موجودات هست موجب تغییر در ذات و حدانی و صفات ذاتی و علم به جزئیات اختصاص به حال وجود جزئیات نمی‌گردد بلکه این علم قبل از وجود جزئیات و بعد از وجود جزئیات نیز باقی و ثابت است و تغییر و تبدیلی که هست و محو و اثبات و نسخ و بدا و تردد و ابتلاء تماما نسبت به مراتب متوسطه و نازله هستند خلاصه در این مقام باید بین علم اجمالی و علم تفصیلی فرقی گذاشت که مختصرا تقسیم آن بدین طریق است.

علم اجمالی و علم تفصیلی

- ۱ - علم اجمالی: علم واحد حقیقی است که هم اجمالی فوق آن متصور نیست و این علم غیر ذات واجب است که تمام وجودات بدون شائبه اندک ترکیب و اتحاد با تجزیه و در مقام تمام معانی وجودی و حقایق و مفهومات تفصیلی به وجود واحد بسیطی به وجه اعلی و اشرفی موجودند.
- ۲ - علم تفصیلی: علم قضائی عقلی است که نسبت به مقام سابق مفصل و نسبت به علوم نفسانی و قدری مجمل است علم اول را عنایت و علم دوم را قضا خوانند.
- ۳ - علم قدری یا عالم قدرت که کتاب محو و اثبات از آن محسوب می‌شود.

۴ - علم به اعیان موجودات زمانی و مکانی و آنچه که از جزئی و کلی در عالم حوادث و موجودات متجدده و متغیره موجود هستند تغییر و تجدیدی که مشاهده می شود تماماً، در مرتبه سیم و چهارم است و ابداء در علم عنایتی و قضائی حق تغییر و تبدیلی راه ندارد.

خلاصه بقاء از لوازم مختار مطلق بودن حقست که به مقتضای مصلحت در تقدیم و تأخیر اشیاء و محو و اثبات آنها و اجابت دعوات و غیرها مجری می فرماید و هر طور بخواهد از روی حکمت در اشیاء موجودات عالم تغییر و تبدیل می دهد و اعتقاد به چنین امری از لوازم

[صفحه ۳۳۷]

توحید محسوب بلکه بعثت انبیاء و ارسال شرایع و انزال کتب موقوف بر این مسئله است چنانکه حضرت صادق صلوات الله علیه می فرماید:

«ما تبنء نبی قط حتی یقر بالله بخمس بالبداء و المشیه و السجود و العبودیه و الطاعة»
یعنی هیچ پیغمبری به مقام نبوت نرسید مگر آنکه برای خدا پنج خصلت که عبارت از بداء، مشیت، سجود، بندگی، فرمانبرداری است ثابت بدارد زیرا مبنای احکام شرعی و خطاب های تکلیفی بر مشیت زائده و بداء و نسخ و امثال این دو است و همچنین سجود که هیئت خضوع و فروتنی در قبال حق است انقیاد و بندگی است که انسان از حیث قالب و قلب به واسطه این خصلت متوجه خدای می شود و به واسطه گذاردن شریفترین مواضع بدن که پیشانی و صورت باشد بر پست ترین و خوارترین اشیاء که خاک است به حقارت و ذلت خود در قبال عظمت عملاً اعتراف و اقرار می نماید و نیز عبودیت که عبارت از فروتنی با تن است و می فهماند که هیچ کس از خود دارای قوت و توانائی نیست مگر به خدا با نسبت آن به تمام اعمال حسنه و خیرات نسبت روح است به بدن و همین عبودیت است که عنایت و مقصود تمام عبادات و اعمال پسندیده محسوب می شود و از همین جهت که فرموده اند «العبودیة جوهره کنهها الربوبیه» و بدیهی است

وقتی که انسان در مقام سیر و سلوک به مرحله عبودیت رسید و باطن او در نیروی حق فانی شد ربوبیت که عین ذات افاضه خاصی و پرورش حقیقی است نسبت به او حاصل شده و مفاد «ادبى ربى» را كاملاً مصداق مى‌گردد - این است که عبودیت گوهر گرانبھائی است که از طرف بالا حقیقت ربوبیت است و از جهت پائین فروتنی باطنی عبد محسوب می‌گردد.

و اما اطاعت نیز که فرمانبرداری در امتثال اوامر و نواهی و قبول تکالیف نفسی و بدنی و مالی باشد مدار عبودیت و تسلیم است و اگر این انقیاد و فرمانبرداری حاصل نشد و نباشد عبودیت نیز حاصل نمی‌گردد زیرا فروتنی باطن و سیر و سلوک حقیقی بدون مراقبت و ممارست اعمال تشریحی ظاهری صورت نمی‌بندد و به دست نمی‌آید بنابراین امور پنجگانه از اصول نبوت و ارکان بعثت به شمار می‌آید و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید «لو علم الناس ما فى القول بالبداء من الاجر ما افوذوا عن الکلام به» یعنی اگر مردم می‌دانستند که در قول بداء چه اندازه اجر و مزد است از سخن گفتن در آن و گفتگوی آن خسته نمی‌شدند و سر عقلی این است که معتقد به بداء همیشه به جانب خدای متضرع و از عذاب الهی خائف و به هیچ وجه بر علم و طاعت خود اعتماد و تکیه نمی‌کند هر چند آن علم و طاعت از آفت ریاء و امثال آن صحیح و سالم باشد زیرا پس از

[صفحه ۳۳۸]

آن که انسان معتقد به اختیار مطلق واجب تعالی جل جلاله بود و اینکه به واسطه بسیاری از امور و مصالح و نتایج او از وسایل و اسباب ظاهری ممکن الانفکاک است می‌خواهد همیشه در مقام ترس و خوف از ارتکاب اعمالی که نتایج عبادات را سلب می‌کنند برآمده و پیرامون کارهائی خلاف نگردد و در تمام امور صحیحه فقط توکل بر خداوند توانا و مختار بنماید.

حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید «ما بعث الله نبیا قط الا

بتحریم الخمر و ان یقر الله بالبداء» یعنی هیچ نبی را خداوند مبعوث نفرموده مگر آنکه شراب را حرام کرد و به بداء اقرار نموده.

از آنچه مذکور شد معلوم می شود که قبل از وجود تکوینی اشیاء علم و مشیت و اراده و تقدیر حکمفرما بود پس از آن موافق تقدیر هر شیء یا هر فعلی ایجاد می شود و در مقام تقدیر ممکن است بداء حاصل شود چنانکه راجع به همین موضوع در کتاب اصول کافی روایت شده است.

سئل العالم علیه السلام کیف علم الله قال و شاء و اراد و قدر و قضی و امضی فامضی فاقضی و قضی ما قدر و قدر ما اراد فبعلمه کانت الاراده و بارادته کان التقدير و بتقديره کان القضاء بقضائه کان الامضاء و العلم علی المشیه و المشیه ثانیه و الاراده ثالته و التقدير واقع علی القضاء بالامضاء فله تبارک و تعالی البداء فیما علم متی شاء و فیما اراد التقدير الاشیاء فاذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء فالعلم فی المعلوم قبل کونه و المشیه فی المنشاء قبل عینه و الاراده قبل قیامه و التقدير بهذه المعلومات قبل تفصیلها و توصیلها عیانا و وقتا و القضاء بالامضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الاجسام المدرکات بالحواس من ذوی لون و ریح و وزن و کیل و مادب و درج من انس و جن و طیر و سباع و غیر ذلك مما یدرک بالحواس فله تبارک تعالی فیہ البداء مما لا عین له فاذا وقع العین المفهوم المدرک فلا بداء و الله یفعل ما یشاء فبالعلم علم الاشیاء قبل کونها و بالمشیه عرف صفاتها و حدودها و انشأها قبل اظهارها و بالاراده میز انفسها فی الوانها و صفاتها و بالتقدير قدر اقواتها و عرف اولها و آخرها و بالقضاء ابان للناس اماکنها و دلهم علیها و بالامضاء شرح عللها و ایان امرها و ذلك تقدير العزیز العلیم. مقصود سائل از این سؤال استعلام از کیفیت علم واجب تعالی به جزئیات زمانی و مکانی

[صفحه ۳۳۹]

است به همین جهت حضرت ابو عبدالله علیه السلام مراتب شش گانه که بعضی از آنها بر

بعضی مترتب است تشریح می فرماید و تصریح دارد که تمام مراتب علم باری تعالی در سلسله تفصیلی طولی محسوب می شوند.

۱ - اول علم است: که مبداء آغاز تمام افعال اختیاری می باشد زیرا فاعل مختار هیچ فعلی از او صادر نمی شود مگر پس از قصد و اراده نیز پس از تصور داعی به این قصد و قصد و اراده صادر می شود بنابراین علم مبداء المبادی تمام اختیاریه است.

۲ - مشیت است: که به معنی مطلق خواست و اراده باشد خواه به حد عزم و تصمیم رسیده باشد یا نرسیده باشد چنانکه مشیت ما گاهی از تصمیم و عزم انفکاک می پذیرد مانند آنکه به چیزی اشتیاق یا اشتها داشته باشیم ولی به واسطه مانع عقلی یا شرعی بر آن فعل عزم و تصمیم نمی نمائیم.

۳ - اراده است: که عزم بر فعل یا ترک آن باشد پس از تصور آن شیء و تصور خیر یا نفع یا لذتی که از آن فعل حاصل می شود - لیکن خداوند جل جلاله از اینکه فعلی را به جهت انتفاع ذات خود به جای آورد منزّه و مبرا است.

۴ - تقدیر است زیرا به جا آورنده هر فعل و عامل هر کار جزئی و مشخصی که از افراد یک طبیعت مشترکه باشد بیش از تکوین آن در خارج مکان و زمان و سایر

خصوصیات آن را تعیین و اندازه گیری کرده آنگاه شروع به ایجاد آن می نماید مثل اینکه انسان بر ساختن خانه عزم می کند که قبل از شروع به آن بناء - مکان بناء و زمان ساختن و مصالح و نقشه که از آن به علل اربعه تعبیر می شود با سایر خصوصیات از بزرگی و کوچکی - طول - عرض - شکل - وضع و غیر از این صفات و مشخصات احوال بناء را در عالم تصور خود قبلا اندازه گیری می کند سپس به عرصه خارج

می آورد - چگونگی و احوال تمام این تشخصات و تعینات تقدیر بنای مزبور هستند.

۵ - قضاء: مراد از قضاء در این جا ایجاب عمل و اقتضای فعل است از قوه فاعله که مباشرت می کند و این قوه موجهی وقوع فعل از قوه ای است که در عضله و عصب قیام دارد که باعث قبض و بسط و حرکت عضو گردیده صورت فعل از قبیل کتابت و

امثال آن در خارج واقع می‌شود و فرق بین ایجاب و بین وجود فعل از کتابت و امثال آن در خارج واقع می‌شود و فرق بین ایجاب و بین وجود فعل در خارج مثل فرق بین میل متحرک و حرکت آن است که گاهی این

[صفحه ۳۴۰]

میل از حرکت منفک می‌شود چنانکه در سنگ نگاه داشته به دست در میان فضاء این مطلب معلوم است به این معنی که اگر اتفاق مانع یا دافعی از خارج نبود حرکت واقع می‌شد زیرا از جانب فاعل هیچ حالت انتظاری باقی نمانده است و هم‌چنین است حال سایر قوای فاعله در وقتی که ایجاب فعل را اقتضا کرده‌اند به همین جهت است که بر عزم کننده معصیت گناه مترتب می‌شود و اخباری که وارد شده است مبنی بر آن است که اسم معصیت باعث گناه و عقابی نیست محمول است بر اینکه قصد حاجت آن به حد عزم و تصمیم نرسیده باشد و این قضا که به معنی ایجاب فعل است نسبت به فعل تقدیم ذاتی دارد نه تقدم زمانی مگر آنکه دافع خارجی مانع شود چنانکه در مثال سنگ در دست فاعل متوقف در هوا گفته شد.

دیگر آنکه این قضاء غیر از قضاء ازلی است که مرتبه آن پیش از مشیت و اراده و تقدیر است.

۶ - نفس ایجاد است: و این ترتیب از تفصیلی که حضرت صلوات الله علیه مرتبا بیان فرموده‌اند به خوبی معلوم می‌شود و نیز منشأ بداء روشن می‌گردد که در کدام مرتبه از این مراتب ممکن است واقع شود چنانکه می‌فرماید وقتی قضاء به امضاء واقع شد بدائی نیست زیرا در این وقت شیء در خارج موجود شده است «و هم‌چنین در نفس علم ازلی و قضائی و مشیت و اراده ازلی بدائی نیست فقط بداء در عالم تقدیر جزئی و در لوح محو و اثبات است و به طوری که سابقا هم گفته شد در حقیقت تغییرات و اراده‌های جزئی برای نوعی از وسایطی که شأن آنها فقط طاعت و عبودیت است حاصل می‌شود - خلاصه همان طوری که مدارک منحصر در عقل و خیال و حس

است عوالم نیز منحصر به سه عالم است که اعلاى این عالم عقلی است که همان عالم قضا باشد و اوسط آن عالم مثالی است که همان عالم قدری باشد و ادنای آن عالم حسی است که عبارت از عالم مادی باشد.

انسان کامل و مرد خردمند معقولات را به دیده عقل می بیند و مشاهدات را به دیده خیال مشاهده می کند و به چشم حس جزئیات مادی را تماشا می نماید و بداء پیش از وقوع در عالم وجود خارج است که فقط در عالم تقدیر واقع می شود. زیرا بعد از خروج شیء در عالم تقدیر به عالم تکوین دیگر موضوع بدائی موجود نیست این است اجمالی از تفصیل حدیث شریف.

مقصود از اشتراطی البداء در حدیث آفرینش صور همین مرتبه تقدیر است که نسبت به مراحل بعدی جنین از حیث افعال و اعمال و وضع ساختمان و مدت حیات او و غیره واقع است

[صفحه ۳۴۱]

و چون علم به تغییرات بداء است مخصوص خود آفریننده است دو ملک مصور و خود جنین هیچکدام عالم به این تغییرات به بداء نیستند لهذا به طور اجمال امر می فرماید که بداء را شرط نمایند یعنی که در آن مرحله از حیات شعور ذاتی و علم اجمالی به لوح حیاتی خود پیدا می کند که اعم از آن که خود را سعید بیند یا شقی تصور کند در سرنوشت آن هیچ تغییر و تبدیلی ممکن نیست روی بدهد لهذا یا مبتلا می شود به غرور و نخوت و یا به یأس و نومیدی کلی اما وقتی که اجمالا به همان شعور ذاتی ملتفت شود که در تمام مقدرات جزئیة او ممکن است تغییر و تبدیل روی دهد متکی به آفریننده خود می شود و همیشه تکوینا و اختیارا راه مستقیم می رود تا از جانب فیاض علی الاطلاق افاضه خیرات بر او شود انسان در این حال پیرامون قبایح و اعوجاج و انحراف نمی رود مبادا در سرنوشت سعادت او تغییر و تبدیل دهند و همچنین اگر

سرنوشت خود را پر از شقاوت دید بفهمد که به واسطه اعمال نیک و اطاعت امر الهی ممکن است لوح شقاوت او محو شود و مبدل به سعادت گردد.

خلاصه

از علم اجمالی و شعور ذاتی به بداء انسان از همان عالم جنینی ملتفت می شود که سعادت و شقاوت او به دست اختیار خود اوست نه به همان لوحی که فقط در شکم مادر مشاهده کرده تا از آن روی خود را مجبور و مضطر صرف تصور نماید. از روی این بیان می توان امثال حدیث شریف «السعيد في بطن امه و الشقي في بطن امه» را بر مرحله قبل اشتراط بداء حمل کرد.

توضیح این اجمال آن که بداء در سعادت و شقاوت دخالتی ندارد و فقط بداء راجع است به صدور افعال جزئیة و تقدیرات مخصوصه از مدت حیات اوضاع و اشکال جزئیة وضع معاش و زندگانی نزول امراض و بلاهای مربوط به حیات مادی که تماما راجع به همین نشأه حیات دنیوی است اما راجع به مراحل نشأه‌ی آخرت بدائی در آنها متصور نیست زیرا به طوری که مذکور شد بداء راجع به تقدیرات مخصوصه که به واسطه بعضی اسباب و وسایط در عالم و سائل و اعمال که نشأه‌ی دنیوی باشد ممکن است در آن تقدیرات تعبیرات و تبدیلاتی داده شده و چون این وسائل و اعمال که یا اصلا دنیوی هستند و یا راجع به دنیا می باشند نتایج و مسببات آنها نیز از سنخ همین نشأه هستند لهذا تأثیرات آنها از حدود عالم تجاوز نمی کند بنابراین اعمال و افعال و اسبابی که موجب سعادت و یا شقاوت نشأه اخروی می شوند مربوط به عالم تقدیر نیست تا آنکه

[صفحه ۳۴۲]

دارای دو مرحله باشند یکی تقدیر و دیگری مرحله خارج در وجود عینی بلکه تمام این اسباب و افعال پس از خلق و ایجاد موجودات تا نظر به اختیاری که در او ودیعه نهاده

شده و راه هدایت و ضلالت که از حیث نتیجه به سعادت و شقاوت تعبیر می شود در خود موجود و مخلوق می باشند و ابدا مربوط به اسباب خارجی نیست ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و چون هدایت پس از خلق است و خلق هم پس از عالم تقدیر است پس ابتداء و یا ضد آن به طریق اولی بعد از عالم تقدیر است و چون شیء واقع شد دیگر جای بدائی باقی نمی ماند و بداء قبل از وقوع شیء است.

اصحاب ابی جعفر علیه السلام

وقتی اوراق تاریخ را می گشائیم می بینیم پس از مکتب علوی علیه السلام و تربیت مانند کمیل بن زیاد - صعصعه بن صوحان - سلمان فارسی - ابن عباس مقداد بن عمار - عمار بن یاسر - ابوذر غفاری و صدها دیگر که از صحابی و تابعین بودند و از فقهای اسلامی به شمار می رفتند و پس از آنها فترتی ایجاد شد که به دست معاویه و پسرش یزید گروهی بی شمار از اصحاب و تابعین و شیعیان و موالی و هواخواهان اهل بیت را کشتند و نابود کردند و تبعید و زجر و تهدید و قتل نمودند دیگر فقیهی که بتواند شخصا مهام امور شریعت را در یک شهر به دست گیرد محدود شد و اگر هم بودند از بیم دشمن ابراز نام و شخصیتی نمی کردند تا دوره حضرت امام محمدباقر علیه السلام که دولت اموی رو به ضعف نهاد و عباسیان در سازمان تشکیلات خود بودند مکتب باقری گشوده شد و تعلیمات علوی و فقه محمدی تجدید مطلع کرده و گروهی بی شمار در این مکتب تربیت شدند و شهرت جهانی گرفتند چنانچه در مناقب در ذیل اسامی اصحاب آن حضرت می نویسند حمران بن اعین شیبانی و برادرانش عبدالله بن میمون قداح - محمد بن مروان کوفی از فرزندان ابی الاسود دثلی - اسماعیل بن فضل هاشمی از اولاد نوفل بن حارث - ابوهارون مکفوف - ظریف بن ناصح - سعید بن ظریف اسکاف الدوثلی - اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی و عقبه بن بشیر انصاری و اسلم مکی - ابوبصیر لیث بن بختری مرادی - کمیت بن زید اسدی - ناحیه بن عماره

صیداوی - مناذ بن مسلم الفراء نحوی و بسیاری دیگر می‌باشد [۷۳] به شرحی که در سابق اشاره شد.

[صفحه ۳۴۳]

مدیحه در منقبت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

ای وجود ذی جودت بود خلق را باعث
ذات تو قدیم آمد ماسوای او حادث
باقرالعلومی تو رحمت عمومی تو
مشرق نجومی تو دور چرخ را باعث
پیشه‌ی شجاعت را هیبت پلنگ آمد
پیشه‌ی فخامت را عنصرت بود حارث
نور چشم امجدی رهنمای عبادی
سرو باغ سجادی علم و حلم را وارث
از تو می‌برد فرمان لوط و یونس و لقمان
شیت و زاده عمران سام و حام و هم یافت
آب از تو در جریان مهر از تو نورافشان
چرخ گشته سرگردان ارض ثابت و لابث
منطق حزین شاهها کی توان کند انشاء
مدحت جنابت را اوست عاطل و عابث
اثر شاعر معاصر حزین بروجردی

زندگانی اجتماعی امام محمدباقر علیه السلام و مآثر او

دوران زندگانی حضرت امام محمدباقر علیه السلام از نظر اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی عصر پر آشوب و محیط درهم برهمی بود زیرا از یک طرف شهادت سیدالشهداء در محیط عربستان اثری عمیق به جا گذاشته بود و خانواده‌ها به خونخواهی و قصاص و تصفیه حساب قیام کرده بودند مخصوصاً با آن تعصب عربیت که در حکومت سجادیه جریان داشت - از طرف دیگر جنایات اجتماعی و مفسد اخلاقی و تظاهر به فسق و فجور خلفای آل مروان و آل زیاد یک نفری عمومی بر روی سطح تنفر درونی مردم از کشتن امام حسین فرزند سیدالشهداء افزود که همه مردم از مظالم مستبده حکومت جابرانه بنی امیه پس از هشتاد سال خسته و فرسوده و دل آزرده شده بودند در مقام تغییر خلافت بودند و لذا انقلابات عظیمی در حجاز و عراق و ایران به وقوع پیوست که یک نامنی و آشوب و غوغائی در میان قبایل و اقوام برپا کرده بود که حضرت امام محمدباقر دل پر خونی از دست مردم داشت.

شیخ طوسی در امالی از منهال بن عمر روایت می کند که گفت در خدمت محمد بن علی باقر علیهما السلام حضور داشتم مردی به خدمتش آمد سلام کرد پس از پاسخ آن مرد گفت کیف انتم حال شما چطور است؟؟

فرمود و ما ان لکم ان تعلموا کیف نحن انما مثلنا فی هذه الامه مثل بنی اسرائیل

[صفحه ۳۴۴]

کان یدبح ابنائهم و یستحیی نسائهم الا و ان هؤلاء یدبحون ابنائنا و یستحیون نسائنا فرمود چه نتیجه دارد که شما بفهمید حال ما چگونه است مثل ما در این امت مثل بنی اسرائیل در زمان فرعون است که پسران را می کشتند و زنهای آنها را زنده می گذاشتند این مردم «یعنی بنی امیه» فرزندان و جوانان ما را کشتند و زنان ما را به جای گذاشتند.

فرمود عرب گمان می کند بر عجم فضیلتی دارد در حالی که فضیلت و برتری به تقوی است نه به قومیت و تعصب عربی و با این فکر هم باز ما را که از عرب و از خاندان

آل محمد و اهل بیت پیغمبر و از قریش هستیم چنین خوار و خفیف نمودند و حق ما را بردند و مردان ما را کشتند آن مرد گفت والله من شما اهل بیت را دوست دارم.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام و تحولات سیاسی

طبری و ابن اثیر می نویسند: از حوادث مهم دوره آخر اموی و سال ۱۱۴ شهادت حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین باقرالعلوم می باشد. پدرش حضرت سجاد و مادرش ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی علیه السلام مسمی به فاطمه تولدش روز جمعه اول ماه رجب سال ۵۷ هجرت مدت عمرش ۵۷ سال و پنج ماه و ۷ روز بوده است - وفاتش روز دوشنبه ۷ ذی حجه سال ۱۱۴ مدت امامتش ۱۹ سال امام پنجم مردی گندم گون متوسط القامه معتدل قوی هیكل عالم و دانشمند حلیم و شکبیا خوش سیما و صورت - نیکوسیرت و سجیت بود این امام همام دو زن داشت به نام ام فروه دختر قاسم بن محمد و ام حکم بنت اسد بن مغیره و دو کنیز به نام لیلی و زینب داشت.

این امام در تحولات سیاسی عصر بنی امیه و بنی عباس فرصتی مناسب یافت که در نشر علوم اسلامی خدمتی به سزا نمود و تعلیمات عالیہ بسیط آموخت و مدرسه‌ی بزرگ گشود که بعد به نام مکتب جعفری شهرت یافت.

علت وفاتش سمی بود که ابراهیم بن ولید و والی مدینه در میان طعام نموده و به آن حضرت خورانید و در عصر هشام بن عبدالملک بوده است.

بیست سال اختلاف و تصادم دو سیاست به این امام فرصتی داد که خوب توانست مکتبی بگشاید و راهی باز کند که معارف اسلام و آموزش و پرورش امیرالمؤمنین علیه السلام زنده گردد و احکام دین و علوم و فنون امیرالمؤمنین تجدید حیات نماید و از نو آغاز گردد.

آن علوم و معارفی که معاویه و اخلافش مخفی کردند و پنهان داشتند و کتمان

[صفحه ۳۴۵]

نمودند و نگذاشتند مردم بفهمند امام محمدباقر در این بحران سیاسی آن را بیدار و مردم را هشیار فرمود.

شمه‌ای از آداب زندگی حضرت محمدباقر علیه السلام

از مدلول سطور زندگانی حضرت باقر علیه السلام چنین استفاده می‌شود که مردی ظریف و تمیز و مؤدب و پاکیزه خصال و دارای مبادی و مؤدب آداب به ادب اسلامی بود.

علامه مجلسی از عبدالله بن عطا روایت می‌کند که به منزل حضرت ابوجعفر وارد شدم دیدم لباس‌های نو و منظم در گوشه‌ای و بساطها و نمطها و نازبالش‌ها دیدم که در اطراف گذاشته شده عرض کردم اینها چیست؟ فرمود این خانه منجد و مزین از زنی است که به تازگی ازدواج کرده‌ام و این عطر و سرمه برای آن است که خاطر وی راضی شود - خانه من همان حجره بی‌پرده و بی‌رنگ و زیور است.

روز دیگر که به منزل سابقش رفتم دیدم کاسه چوبین در پیش نهاده و قل هو الله احد می‌خواند و نان و زیتون و سرکه خوراک او بوده مرا پیش خواند تا با هم غذا خوردیم. وقتی از طریق گوسفند قربانی سخن گفتند فرمود هر وقت پدرم علی بن الحسین قربانی می‌کرد یک ثلث آن را به همسایگان و یک ثلث آن را به سائین و ثلث دیگر را برای اهل و عیال اختصاص می‌داد.

ابوعبیده می‌گوید چون به حرم کعبه می‌رسید نعلین خود را دست می‌گرفت و با خضوع و ادب قدم بر می‌داشت.

حلبی از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت خضاب می‌کرد و لباس فاخر می‌پوشید و به حجره زنانش می‌رفت چون از این حال پرسیدند فرمود زنان را حقی است که چون آنها برای مرد زینت می‌کنند مرد هم باید خود را برای آنها منظم و

تمیز گرداند.

محمد بن مسلم روایت می کند که امام جعفر علیه السلام علکی را مضغ می نمود و آن یک نوع صمغی بود که می خائیدند می فرمود چون هر گاه دندانها سست شد با جویدن صمغ محکم می شود و هر وقت دندانش عیب می کرد با روپوش طلا اصلاح می فرمود معاویه بن عمار می گوید اکثر ابو جعفر را می دیدم با حنا خضاب کرده و محاسن را اصلاح نموده و معطر و منظم بود.

حکم بن عتبه می گوید دیدم حنا گرفته به ناخن می گذارد مرا دید فرمود یا حکم [صفحه ۳۴۶]

چون نوره می کشی ناخن را آسیب رساند و برای جبران باید حنا به ناخن بست که انگشتان را قوت دهد.

عبیدالله بن سلیمان روایت می کند که دیدم شانه عاجی دارد و ریش خود را شانه می زند.

عبیدالله بن بختری می گوید امام پنجم کبوترانی داشت که یک روز یکی از آنها شروع به خواندن کرد فرمود او را ذبح کنید.

مجلسی در بحار می نویسد که چون به خدمه و غلامان خود کاری می فرمود ناظر آنها می شد تا اگر بر آنها سنگین است خود با او شرکت در انجام آن بنماید - و بسیار رعایت غلامان و کنیزان خود را می کرد.

ابوعبیده می گوید ملازم رکاب آن حضرت بودم که با هر کس مصافحه می کرد می فرمود مؤمنین که به هم می رسند باید مصافحه کنند که با مصافحه کدورات درونی آنها محو گردد و گناهان آنها بریزد چنانچه برگ از درخت می ریزد. [۷۴].

حضرت امام محمدباقر علیه السلام در صدقات و مواسات و بخشش و حلم و علم و تشییع جنازه مؤمنین و عیادت مریض و رعایت ادب و آداب و سنن دینی کمال مراقبت و مواظبت را داشت.

در آداب زندگی باید گفت امام محمدباقر علیه السلام اولین امامی بود که با فراغت آداب و سنن دین را به مردم عملاً آموخت و در مکتب تربیتی خویش مکارم اخلاق و سجایای صفات را در زندگی به مردم تعلیم کرد.

یا قبله الخلاق یا محیی الرسول
 پنجم امام بر حق و یا باقرالعلوم
 ابراز دار علم لدنی که چون تو نیست
 در حکمت و کلام و تفاسیر و در نجوم

شخصیت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

جالبترین صفحات تاریخ بشر آن اوراقی است که زندگانی روزمره پیشوایان بزرگ عالم بشریت را منعکس نماید و اسرار بزرگواری و سیادت آنها را برای آیندگان سرمشق قرار دهد چنانچه در جلد اول گفتیم و در اینجا نیز متذکر می شویم. ماه رجب از ایامی است که چندین شخصیت برجسته به وجود آمده‌اند و آفتاب وجود [صفحه ۳۴۷]

چند پیشوای بزرگ و دانشمند بی نظیر فروزان گشته. روز اول ماه رجب آغاز می شود با تولد حضرت اباجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام که باقر علوم اسلام و شکافنده غوامض احکام دین بوده است.

روز جمعه اول ماه رجب سال ۵۷ هجرت یعنی ۱۳۸۱ سال قبل از این از مشرق دامان فاطمه مکنه به ام عبدالله دختر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آفتاب وجود امام محمدباقر علیه السلام طلوع کرد.

در میان دختران سبط اکبر زنی به مقام و جلالت شأن فاطمه نبوده است امام حسن علیه السلام از نظر علاقه شدید به مادر نام دختر خود را فاطمه نهاد و این بانوی بزرگ اسلامی در حفظ حقوق و آزادی زنان اسلام و تقوی و پرهیزکاری و نشر تعلیمات عالیه

دین سعی بلیغ داشته و حضرت صادق علیه السلام در فضیلت او روایاتی نقل می فرماید که عظمت مقام این تربیت شده اسلامی را نشان می دهد.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام ۱۹ سال و ده ماه پس از شهادت پدرش علی بن حسین السجاد زندگی کرد و در تمام این مدت که تا حدی قیام خونین جدش زمینه را برای نشر فرهنگ و احکام اسلام آماده می ساخت اسرار و غوامض مسائل اسلام را حل فرمود و در سن ۵۷ سالگی در مدینه به زهر هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۱۴ هجری یا سال ۱۱۷ شهید گشت.

این نابغه علم و دانش - مردی گندم گون متوسط القامه - قوی هیکل - سیاه موی دارای ابروهای پیوسته - چشم های بزرگ - دماغ کشیده - چهره گشاده - شبیه جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده.

در ادب و تربیت امام پنجم علیه السلام می نویسند هیچ گاه قهقهه نکرد - آرام سخن می فرمود عصبانی نمی شد - هنگام سخن گفتن و غذا خوردن اول به نام خدا آغاز و به نام خدا ختم می فرمود.

با آنکه از خوف خدا می گریست گریه با صدا نمی کرد. در عصر خود متواضع ترین مردان روزگار بود - مزارع، مراعی، مواشی، خدم و حشم بسیار داشت ولی خود بر سر املاک و باغات و مزارع و نخلستان های خود می رفت و مانند یک رعیت و دهقان فعال و کارآگاه در روزهای گرم آن قدر کار می کرد که غلامان او زیر بغلش را می گرفتند به سایبان می بردند او

[صفحه ۳۴۸]

مالکی بود که با رعیت و برزگر همکاری نزدیک داشت.

حضرت باقر علیه السلام آنچه از محصول زراعت و باغبانی و نخلستان به دست می آورد همه را در راه خدا انفاق می کرد و در عصر خود سخی ترین مردم عربستان بود.

در علم و فضیلت هیچ کس قدرت برابری با او را نداشت زیرا در مکتب ولایت و در

خاندان و مهد نبوت و مهبط وحی و قرآن تربیت شده بود. بسیاری مدعی بودند با او مباحثه و مجادله و مناظره کنند چون در محضر درسش زانو خم می کردند به خضوع و خشیت سر تسلیم و اعتراف فرود آورده و با ایمان و اعتقاد به فضیلت و برتری او بر می گشتند.

چشمه های علوم و فنون حکمت از افکار این نابغه دین جوشیدن و تراوش داشت. صبحگاه در مسجد جدش پس از فراغت از نماز رو به مردم می کرد و شروع به تدریس و افاضات علمی و نشر احکام و اخبار آل محمد می فرمود.

در بیست سال دوره معاویه - ابرهای جهالت روی چهره زیبای قرآن و احکام اسلام را پوشانید. دره عمیقی بین مردم و قرآن به وجود آورد - گوش هائی که به مسائل و تربیت دینی و فرهنگ آسمانی اسلام آشنا شده بود همه در خمودی و خموشی ساکت و در فراموشی به سر می بردند.

اما قیام خونین حسینی سیادت را برای بنی هاشم اثبات کرد و مردم را متوجه خاندان عترت و طهارت فرمود.

حضرت سجاد و امام باقر علیه السلام در پنهان و آشکار شروع کردند نکات و احکام فراموش شده را تجدید و گوش ها را از جنایات و خیانت های اموی پر کردند - و این زمینه محیطی آرام برای نشر و تدریس علنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پیشوای مذهب جعفری مهیا کرد و بزرگ ترین دانشگاه اسلامی را در مدینه برای دومین بار تأسیس و به ترویج فرهنگ اسلامی پرداختند.

روزی جابر بن عبدالله انصاری که آخر عمرش بود و نابینا شده بود منزل حضرت سجاد علیه السلام شرفیاب شد کودک سالخورده ای را دید پرسید کیستی جواب فرمود محمد بن علی بن الحسین جابر گفت نزدیک آی دست او را گرفت بوسید عرض کرد روزی خدمت جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم فرمود ای جابر شاید باقی بمانی که محمد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد منست ملاقات کنی

[صفحه ۳۴۹]

سلام مرا به او برسان و بگو خدا به تو نور حکمت دهد. علم و دین راه نشر ده. امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و به نشر علم و دین پرداخت.

اوراق زندگانی حضرت امام محمدباقر علیه السلام سرتاسر مشحون بر احادیث و روایات است هر کس نام امام پنجم را برده صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و نصایح از آن حضرت نقل کرده است و لذا سیره روزمره امام باقر علیه السلام در ۲۰ سال اخیر زندگی تماما نقل حدیث و روایت و نشر معارف دین و احکام فقه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و آئین و روش اسلامی می باشد و اینک با خوانندگان گرامی تاریخ را ورق می زنیم تا بر آن واقف شویم.

مناقب حضرت باقر علیه السلام

و کل شیء احصیناه فی امام مبین
ابن خلکان می نویسد: کان محمد بن علی عالما سیدا کبیرا و انما قیل له الباقر لانه یبقر العلم (ای توسع و شقه و اظهره) و فیه یقول الشاعر
یا باقر العلم لاهل التقی
و خیر من لبی علی الاجبل

از خصایص امام این است که تمام موجودات نشئه عالم کون و مکان بر امام عرضه شده و او را از کلیه علوم و السنه اولین و آخرین از موالید (جماد - نبات حیوان) آگاه ساخته اند و معنی اولی به تصرف در عالم کون هم همین است اگر به عوالم موجودات احاطه و علم نداشته باشد تصرف بر آن محال است و اما محیط و متصرف باذن الله در کلیه موجودات است و همان طور که قرآن تصریح می فرماید و علم آدم الاسماء کلها به آدم تمام نشانی های وجود را آموخت و مظهر کمال آدمیت که امام است از نام و نشانی همه مخلوقات عوالم امکان آگاه است - و از آن جمله منطق حیوانات است که

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ابن عباس می فرماید ان الله علمنا منطق الطير كما علم سليمان بن داود و ان الامام لا يخفى عليه كلام احد من الناس و الطير. پروردگار عالمیان به ما منطق پرندگان را آموخت همان طور که به سلیمان بن داود آموخت و برای امام پرده و حجابی از علوم و فنون الهی نیست منطق انسان و حیوان در نظر او یکسان است می شنود و می فهمد و اگر سؤال شود پاسخ می دهد.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی گر منکر حنا است

از حواس انبیاء بیگانه است

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

[صفحه ۳۵۰]

قرآن این حقیقت را بیان فرموده و در آخر سوره ۳۱ آیه ۳۴ می فرماید.
ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تكسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر
در اکثر تفاسیر اتفاق دارند که بر حسب احادیث و اخبار خداوند متعال این علوم را که به خود اختصاص داده به درباریان مخصوص خود یعنی پیغمبر و اهل بیتش آموخته تا مردم آنها را از دیگران به این علوم الهی تشخیص دهند و از علامه مجلسی و بسیاری دیگر بیش از پنجاه ورق درباره معجزات حضرت امام محمدباقر علیه السلام و هر یک از آنها نقل کرده است و چون مردم آن عصر از آنها حجت و برهان می خواستند و حجت و برهانی که بتواند عقول عامه بشر را قانع سازد تصرف امام در عالم خلقت بود که با حیوانات سخن گویند و سنگریزه ها و خزندگان و پرندگان اقرار به ولایت آنها کنند و تسلیم شوند و از علوم اولین و آخرین بر مردم بیان نمایند و لذا در طول ۲۵۰

سال دوران امامت دوازده نفر ائمه هدی این مراتب علمی و تصرف آنها در عالم کون و سخن گفتن آنها با جماد و نبات و حیوان که خرق عادت و اعجاز بوده مرتب بر مردم دنیا ثابت شد و از تواتر گذشت و امامت آنها که مشحون بر هر علم و تصرفی بود ثابت گردید.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا طیر و لا بهیمه و بهذا یعرف الامام و ان لم یکن فیه هذه الخصال لیس هو الامام امام آن است که زبان هیچ بشری از ملل مختلفه و نژادهای متنوعه و هیچ پرنده و چرنده و خزنده ای از دانش او مخفی نیست و به این خصلت امام از مدعیان امامت تشخیص داده می شود - اگر این علوم الهی و اسرار غیبی و رموز خفیه عالم آفرینش را کسی بداند او امام است و گرنه دروغگو و کذاب است و برای ثبوت این علوم برای ائمه کتب اخبار و احادیث پر است مآثر و معالم آنها صفحات بسیاری از اوراق تاریخ ۲۵۰ سال بشر را پر کرده و نشان داده که آنها یکی پس از دیگری دارای اعجاز و خرق عادات و علم به غیب و به اسرار آفرینش و راز وجود به اذن الله بوده اند.

جابر بن یزید جعفی می گوید در سفر حج با امام محمدباقر علیه السلام ردیف بر شتری بودم مرغی آمد و بر چوب محمل نشست من خواستم او را بگیرم فرمود یا جابر اذیتش مکن و او را بگذار به جوار ما پناه آورده و شکایت دارد عرض کردم چه می گوید فرمود می گوید

[صفحه ۳۵۱]

سه سال است در این کوه بچه می گذارم و ماری آن را می خورد دعا فرما خداوند آنها را حفظ کند من هم دعا کردم رفت.

البته برای اثبات این بیان لازم است قدری امروز قدم فراتر بگذاریم و اهل دل شویم که همدلی از همزبانی بهتر است.

بسیار شده که مردم عصر در پی اثبات آن رفته و دیده اند آن طور که امام فرموده شده

است زیرا منطق آنها منطق خلاف و ریا و تظاهر و شبیه نیست منطق منطق الهی است که از مکتب ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پرورش گرفته‌اند و با این منطق دعوت به حق و حقیقت می‌کنند و این دعوت به وحدانیت غیر از با منطق راست و درست انجام نمی‌گیرد.

محمد بن مسلم گوید در میان مکه و مدینه در خدمت محمد بن علی الباقر می‌رفتم که اذا قبل ذئب و هو من رأس الجبل حتی دنی منه - گرگی از بالای کوه ناله کنان به طرف ما سرازیر شد امام قدری به صدای او گوش داده سپس فرمود اذهب فقد فعلت برگرد که چنانچه خواهی می‌شود عرض کردم چه گفت فرمود این گرگ می‌گفت جفت من در غاری از این کوه می‌زاید و قد عسر علیها ولادتها دعا کن خداوند سختی زائیدن بر او آسان کند و از نسل من کسی را بر دوستان شما مسلط نکند من دعا کردم آن هم هروله کنان برگشت آری.

اصطلاحاتی است مر ابدال را

که نباشد زان خبر غفال را

ابن صباغ می‌نویسد: محمد بن علی بن الحسین الباقر و هو باقر العلم و جامعه و شاهره و رافعه و متفوق دره و راصعه صفی قلبه و زکی عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلاقه و عمرت بطاعة الله تعالی و رسخ فی مقام التقوی قدمه و میثاقه [۷۵].

شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد النعمان می‌نویسد کان الباقر محمد بن علی خلیفه ابیه من بین اخوته و وصیه و القائم بالامامة من بعده و برز علی جماعة بالفضل فی العلم و الزهد و السوود و کان اشهرهم ذکرا و اکملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهم السلام من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و الفنون الادب ما ظهر من ابی جعفر الباقر علیه السلام [۷۶].

حضرت امام محمدباقر علیه السلام جامع علم و منبع دانش و مشهور به فضیلت و بینش و بلندکننده

[صفحه ۳۵۲]

صیت فضل و کمال است درجه علم و دانش او بالاتر از حیطة اطلاع ما و صفای قلبش موجب تزکیه نفس و اعمال نیک و شرافت خلق بوده - عمرش را به طاعت پروردگار گذرانید در مقام تقوی و پارسائی راسخ و ثابت قدم بوده عهد و پیمانش غیر قابل تردید و فضیلت و کمالش غیر قابل انکار می باشد.

او پس از پدرش علی بن الحسین علیه السلام بین برادرانش به مقام وصایت و امامت منصوب و منصوص بود - در علم و زهد مشهور بین عرب و عجم گردید او دارای شهرت وافیه و فضیلت کافی و نبالت شأن و جلالت مقام بوده در علم و زهد آنچه از جدش امام حسن و امام حسین علیه السلام از سنن دین و احکام اسلام و قرآن فرا گرفته بوده به مردم آموخت در ادبیات و تاریخ و سیره اصحاب مطلع بود.

روایت می کنند که معالم دین از او بر مردم عرضه می شد او از بقایای صحابه و وجوه تابعین نقل حدیث می کرد در سیر تاریخی اخبار را از اجدادش و اشعار و مدایح را از صحابه و تابعین نقل می فرموده مالک بن اعین جهنی در مدح او گفته است:

إذا طلب الناس القرآن

كان القریش علیه عیالا

و ان قام ابن بنت النبی

تلقت یداه فروعاً طوالا

نجوم تهلك للمدلجین

جبال تورث علما و جالا [۷۷].

امام محمدباقر را ناثر هم گفتند برای آنکه «ینثر العلم نثرا» بذر علم را پراکنده کرد و دل مسلمین را آکنده از دانش نمود و این مقام دلیلی باهر بر قدرت علمی و کمال فضیلت و حقیقت او می باشد.

در کتب انساب برای حضرت امام محمدباقر علیه السلام شرافتی خاص نوشته اند و آن

این است که این میوه طیبه از پیوستگی دو شجره طوبی که از وجود حسن و حسین سرچشمه گرفته به وجود آمد او اول هاشمی است از دو هاشمی و علوی زیرا پدرش امام زین العابدین علی بن الحسین است و مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی سبط اکبر است.

میمون قداح روایت می کند از امام پنجم که گفت روزی پیش جابر بن عبدالله انصاری آمدم در حالی که چشمانش از فرط سالخوردگی نمی دید سلام کردم جواب داد تو کیستی گفتم محمد بن علی بن الحسین گفت نزدیک بیا پیش رفتم دست مرا گرفت بوسید و قصد کرد پای

[صفحه ۳۵۳]

مرا بوسد دور شدم گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله من به تو سلام رسانید گفتم و علی رسول الله السلام و رحمه الله و برکاته و پرسیدم جابر چگونه ای فرمود جابر گفت روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم فرمود ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من و آن محمد بن علی بن الحسین است و خدای تعالی وی را نور حکمت داده و او را از من سلام برسان.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوشک ان تبقى حتى تلقی ولد من الحسین یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا التقیته فاقراً منی السلام
گفتی که خسروان من است این چه دولت است
یا رب منم که می گذرم بر زبان تو

این داستان را از ابوبصیر بصری نیز روایت می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله او سلام به امام محمد باقر علیه السلام رسانید و خبر داد که او شکافنده علم و دانش است همان طور که تخم شکافنده می شود و از آن درخت و میوه حاصل می گردد در وجه تسمیه باقر می نویسند تبقره ای توسع العلم. [۷۸].

محمد بن قاسم شبیه روایت می کند که در هیچ مدرس و مسندی از محاضر علم و فضیلت علماء و دانشمندان را خاضع تر و خوددارتر از مکتب تربیت محمد بن علی علیه السلام ندیدم.

توصیف امام علیه السلام

ابن شهر آشوب می نویسد الامام الباقر و النور الباهر و القمر الزاهر و العلم القاهر باقر العلم معدن الحلم اظهر الدين اظهار او كان للاسلام منارا الصاعد بالحق و الناطق بالصدق و باقر العلم و ناثره نثرا لم تأخذه في الله لومة لائم و كان لامره غير مكاتم و لعدوه مراغم امام محمد باقر علیه السلام نوری جهان تاب است و ماهی پرتوافکن و شکوفه ای شگفته از علم و دانش که بر هر دانشمندی غلبه و قوت و برتری دارد او شکافنده علم و فن است او معدن حلم و علم است او ظاهر کننده دین و آموزنده آئین اسلام است او منبع فیض علوم و فنون و برازنده کمال و فضیلت است او ناطق به صدق و شکافنده علم و نویسنده و پراکنده کننده بوی عطر و مشک معارف فرهنگ است.

او در راه نشر علم و فرهنگ از هیچ ملامتی نگران نمی شد و در نشر علم و دین

[صفحه ۳۵۴]

ثابت قدم و راسخ و پابرجا و به دوستان مشفق و مهربان و مربی و معلم بود و برای دشمنان نیز نیک بین و نوع دوست بود می خواست همه را هدایت کند و به کمال خود برساند که شاعری در حقش گفته:

إذا غاب بدر الدجی فانظر

الی ابن النبی ابی جعفر

تری خلقا منه یزری به

و بالفرقدین و بالمشتری

امام و لکن بلا شیعة

و لا بمصلی و لا منبر [۷۹].

هر وقت ماه آسمان افول کرد ستاره درخشان شخصیت علمی ابی جعفر محمد بن علی باقرالعلوم در عالم پرتوافکن است اوست برتر و بالاتر از هر عالم و دانشمندی بود که در محراب و منبر نظیر نداشته
ابن فتال می نویسد:

الامام بعد علی بن الحسین ابوجعفر محمد بن علی الباقر بنص ابيه عليه و اعتبار الشرايط العقلية و هو قد برز علی جماعتهم بالفضل فی العلم و الزهد و كان اعينهم ذكرا و اجلهم فی الخاصة و العامه و لم يظهر عن احد منهم من ولد الحسن و الحسين (ع) من علم الدين و الاثار و علم القرآن و السيرة و فنون الاداب ما ظهر عن ابی جعفر (ع)
زندگانی اجتماعی ابوجعفر محمد بن علی باقر در امامت به نص پدرش مسلم و منصوب و منصوص بود و شرایط آن در عقل و نقل جمع گردید او در اجتماع دارای فضیلت و علم و دانش و زهد و کمال بود مشهورترین آن خاندان و با جلالت ترین مردم در میان خاص و عام بود که نه تنها در میان مردم بلکه در خاندان علم و دین از جهت وقوف به قرآن و سیره پیغمبر و سنت آسمانی انبیاء و فنون ادب و کمال بی نظیر بوده است در عصر خود یگانه و بی مثل و مانند بود.

امام محمدباقر علیه السلام تنها کسی بود که از بقایای صحابه پیغمبر روایت می کرد یعنی او باقیمانده اصحاب را ملاقات کرد و از آنها روایت می نمود و پس از او تابعین بودند و رؤسای فقهای مسلمین را که در زمان امام متقیان بودند مانند اصبع بن نباته و جابر و غیره دید.

عبدالله بن عطاء مکی می گوید ندیدم در هیچ محضر درس که محصلین کوچک شوند و تواضع کنند مانند حوزه درس امام محمدباقر علیه السلام که مانند حوزه درس

امیر المؤمنین

[صفحه ۳۵۵]

همه مستمعین خود را کوچک و ناچیز در قبال اقیانوس پهناور علم آنها می گرفتند چون کودکی که در پیشگاه معلم بنشیند و این روایت را جابر بن یزید جعفی و سایرین هم نقل کرده‌اند. [۸۰].

ابن صباغ مالکی می‌نویسد:

محمد بن علی بن الحسین الباقر و هو باقر العلم و جامعه و شاهره و رافعه و متفوق دره و راصعه صنفی قلبه و زکی عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلاقه و عمرت بطاعة الله تعالی و رسخ فی مقام التقوی قدمه و میثاقه [۸۱].

محمد بن علی بن الحسین شکافنده علم بود او ابواب و فصول علم و دانش را جمع کرد و شهرت داد و سطح معارف مردم را بالا برد و تفوق و برتری داد و تاج علم را به درر نکات لطیفه مرصع ساخت و قلوب را تزکیه نمود و اعمال را پاک و پاکیزه ساخت و مردم را به علم شرافت بخشید و خود ترجمان عبادت و طاعت بود و در مقام تقوی و زهد ورع و پارسائی ثابت قدم و پابرجا و در وفاء پیمان راسخ بوده است.

شیخ مفید می‌نویسد:

«کان الباقر محمد بن علی خلیفه ابیه من اخوته و وصیه و القائم بالامامه من بعده و برز علی جماعته بالفضل و العلم و الزهد و السؤدد و کان اشهرهم ذکرا و اکملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهم السلام من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و فنون الادب ما ظهر من ابی جعفر الباقر علیه السلام»

امام باقر محمد بن علی جانشین پدرش و مقدم بر برادران او بود او وصی و قائم به امامت پس از پدرش بود او در زندگانی اجتماعی شخصیتی بارز و ممیز به فضل و علم و زهد و بزرگواری بود مشهورترین مردم در نام و نسب و علم و فضیلت و کمال و بزرگ‌ترین مربی و معلم و پیشوای علم و دانش بود که در خاندان حسن و حسین در علم دین و سنن و تفسیر قرآن و سیر و فنون ادب به شخصیتی بارزتر از امام محمدباقر در آن عصر نبوده است.

او از شخصیت‌های باقی‌مانده مردمی که پیغمبر را دیده بودند روایت می‌کرد و از اعیان تابعین و رؤسای فقه اسلامی که از مکتب جدش علم و دانش فرا گرفته بودند ملاقات کرد و علوم و اخبار و مدایح و مناقب او را در قالب نظم و نثر بیان می‌کردند.

[صفحه ۳۵۶]

و بدین مضمون می‌گفتند که اگر مردم طلب علم قرآن بنمایند همه شاگردان مکتب باقری هستند و چون در علوم دست اندازند ید و بیضا نمایند زیرا او شکافنده علم و دانش بود و بهترین مربی و منبع علم و خبر و فضیلت است. قدرت نیروی علمی امام محمدباقر علیه‌السلام در آفاق حجاز و عراق و آسیا بسیار بود مردم او را به پیشوائی می‌ستودند و بر افاضات علمی او سر تعظیم فرود می‌آوردند. هیچ کس چون او پس از امیرالمؤمنین در علم تفسیر و فقه و ادب و لغت و غیره مانند امام محمدباقر نبود و چون در اجتماع با آنکه دشمن از بروز و ظهور شهرت آنها جلوگیری می‌کردند معذک هیچ کس در افق علوم و فنون و آسمان علم و فضیلت درخشان‌تر از این امام نبود - او چنان گره‌های علم را می‌گشود و معضلات را حل و هضم می‌کرد و غوامض اسرار را تحلیل و تسهیل می‌نمود که مردم گمشده علمی خود را در پیشگاه افاضاتش می‌یافتند و راضی و خشنود بر می‌گشتند.

ابونواس در حق او گفته:

فهو الذی قدم الله العلی له

ان لا یکون له فی فضله ثان

فهو الذی امتحن الله القلوب به

عما یجمعن من کفر و ایمان

و ان قوما رجوا ابطال حقکم

امسوا من الله فی سخط و عصیان

لن یدفعوا حقکم الا بدفعهم

ما انزل الله من آی و قرآن
 فقلدوها لاهل البيت انهم
 صنوا النبي و انتم غير صنوان
 منصور گفته:

و ما اخل وصی الاوصیاء به
 محمد بن علی نوره الصدع
 ذریه بعضها من بعض اصطنعت
 فالحق ما صنعوا و الحق ما شرعوا
 یا بن الائمة من بعد النبي و یا
 ابن الاوصیاء اقوال الناس قد دفعوا
 ان الخلافة كانت ارث والدکم
 من دون تيم و عفو الله متسع
 ابوهریره:

ابا جعفر انت الامام احبه و ارضی
 الذی یرضی به و اتابع
 اتانا رجال یحملون علیکم احادیث
 قد ضاقت بهن الاضالع
 [صفحه ۳۵۷]

حمیری:
 و اذا وصلت بحبل آل محمد
 حبل المودة منك فابلغ و اردد
 بمطهر لمطهرین ابوه
 نالوا العلی و مکارم مالم تنقد

اهل التقی و ذوی النهی و اولی العلی
و الناطقین عن الحدیث المسند
الصائمین القائمین القانتین العابدین
بنی الحجی و السوودد الراكعین الساجدین
الحامدین السابقین الی صلوٰة المسجد
القانتین الراتقین السابقین العابدین
اللهم یتودد الراهبین المالفین القادرین

مراجع علمی باید ابراز علم نمایند

از سنن عقلانی بشر است که هر کس علم و دانش و هنری دارد باید ابراز و اظهار نماید تا طالبین آن فن در صورت نیاز به شخصیت‌های علمی مراجعه نمایند چنانچه هر صاحب صنعتی طبیعتاً صنعت و هنر خود را در معرض و مرآی مردم گذاشته تا او را به این هنر و صنعت و نیروی قدرت فنی بشناسند.

این سنت فطری در شریعت هم رعایت شده و بر علمای اسلام و فقها تکلیف شده که علم و دانش خود را ابراز نمایند و در تعارض چند فقیه و عالم اعلم موظف است شرعاً علم خود را اظهار نمایند و بر مردم است که از اعلم تقلید کنند که این حکم عقلی است باید جاهل از اعلم تقلید نماید و این سنت در اجتماع بشری هم حکم فرماست مخصوصاً در ارباب صنایع و حرف.

این حکم عمومیت یافته و در طبقه بالاتر هم ائمه دین اعلام علم و دانش می کردند چنانچه شاه ولایت پس از حدیث نبوی که فرموده انا مدینه العلم و علی بابها اعلام کرد سلونی قبل ان تفقدونی پرسید هر چه بخواهید قبل از آنکه علی را نبینید.

قال علیه السلام عالم ینتفع بعلمه خیر من الف عابد دانشمندی که از علمش مردم بهره مند گردند بهتر است از هزار عابدی که به نماز و روزه عمر خود را برگزار کند.

امام پنجم علیه السلام مردم را دعوت به علم کرد

امام محمدباقر علیه السلام از تحت عنوان وظیفه عالم که باید مردم را از علمش منتفع سازد فرمود:

هر کس از ما هر چه می خواهد پرسد جدم رسول خدا (ص) مدینه علم بود و جد دیگرم علی مرتضی باب مدینه علم بود و ما خاندان مهبط علم و دانش و خاندان فضیلت و کمال و مخزن حکمت الهی هستیم که علم را به ما ارزانی داشته است و هر که

[صفحه ۳۵۸]

هر چه می پرسد پاسخ می گوئیم - این دانش آسمانی به وسیله وحی الهی به جدم رسیده و او به ما به ارث بخشیده است و هر که علم و دانش می خواهد ناگزیر است به درب خانه ما اهل بیت بیاید که این ودیعت آسمانی را خداوند به دست ما سپرده و ما هر کس را لایق و مستعد بدانیم به او می آموزیم و آنچه که صلاح زندگی دین و دنیای مردم است اگر هم نخواهند ما به دنبال آنها می رویم و به آنها یاد می دهیم و اجر و مزد خود را در این کار از خدا می خواهیم.

دعاوی و استدلال

غالباً در بشر گروهی هستند که دعوی علم و فضیلت علمی و اخلاقی می کنند ولی در عمل اکثر قریب به اتفاق آنها از عهده دعاوی خود بر نمی آیند زیرا تا مرتبه ای که واقف شده اند آن حدی است که از جهل مرکب خارج شده اند و تازه پس از سی سال تحصیل می فهمند که چیزی نفهمیده اند یعنی در قبال یک دریای ژرفی از علوم قرار می گیرند که تشخیص علمیت آنها را می دهند ولی کشف و شهود علمی برای آنها نشده است و لذا می بینیم اکثر این دعاوی باطل و بی جا و بی ثمر است.

تنها صفی که از افراد بشر تشکیل یافته و به اسرار و رموز عالم آفرینش واقف بوده‌اند صف پیغمبران عظام و اوصیاء گرام است که از باب حکمت و مصلحت خلقت به آنها صفحات آفرینش نشان داده شده تا خوب از مبداء و معاد و خط سیر و رموز و اسرار واقف گردند و بتوانند در مظان دعوت خلق به توحید از عهده برآمده و معرفی خود را به این فضیلت و قوف و علم و کشف بنمایند چنانچه بسیاری از پیغمبران را دیدیم که در تمام شئون و وظیفه رسالت خود حفظ شئون و اخلاق را نموده و از خود دعوی نکرده و هر جا بی خبر بودند می گفتند باید از مقام ربوبی از لسان وحی از جبرئیل فرشته مقرب خدا پرسیم و به شما خلق بگوئیم به شرحی که در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نقل شده است و از میان همه آن برگزیدگان چند نفری می شناسیم که تصریحا یا تلویحا چنین دعوی نموده و چون نقشه عالم وجود زیر نظر آنها بود خوب از عهده برآمده‌اند.

سرحلقه این دانشمندان آسمانی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که مکرر اعلان کرد سلونی قبل ان تفقدونی ای مردم مسلمان هر چه می خواهید از علی پرسید قبل از آنکه او را نیاید و در خور فهم و ادراک مردم آن عصر گروهی می آمدند و مسائلی می پرسیدند او چنان جواب می داد که پاسخ آنها برای خرده بینان علمای امروز هم کافی و شافی است او منادی لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بود چنانچه در شرح حال آن حضرت نوشتیم نسخه منحصر به فرد و یکه تاز عرصه علم و فضیلت و جامع اضداد صفات بوده است هیچ چیز بر او مخفی نبوده است.

[صفحه ۳۵۹]

یکی از پیغمبرانی که دعوی مشروط کرد نه مطلق حضرت سلیمان حشمت الله بود که گفت من به زبان و حوش و طیور واقفم و همه در سیطره اراده من قرار دارند و عملا هم به جهانیان این سلطنت و فرمانروائی کل را ثابت نمود و نشان داد و در میان ائمه دین پس از امیرالمؤمنین امام محمدباقر علیه السلام شکافنده صفوف و صنوف علم و دانش بود که فرمود ما دارای علومیم هستیم که می توانیم از بسیاری مطالب خبر دهیم و

علمی که اختصاصی ضرب رب الارباب است از باب حکمت و مصلحت خود به ما داده - از گذشته و آینده خبر داریم از مجاری سیر کمالی تکوینی و تشریحی مطیع از اینکه فردا کی چه می کند و چه کس در کجا از دنیا می رود و کی باران می بارد و چه حوادث و وقایعی رخ می دهد همه را می دانیم و باذن الله عند الضروره ابراز می کنیم و بدیهی است این اعلام با ندای عمومی جدش این فرق را داشت که مستمعین آن عصر آزاد برای شنیدن بودند ولی مستمعین عصر امام باقر علیه السلام آزادی عمل آن قدر نداشتند معذک هر کس هر چه می پرسید می گفتند و مردم را از علم و دین و اسرار و رموز خلقت در سیر تکوینی و تشریحی آگاه می کردند و باید ناگفته نگذشت که زمان قبل از حضرت امام محمدباقر و پس از او یعنی دوره قدرت بنی امیه و قدرت بنی عباس محدودیت دوستان آنها بیشتر بود تا آنکه این نهضت علمی سطح معارف پروری را بالا برد - محمد بن مسلم می گوید من شنیدم که ابو جعفر می گفت انا علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء خداوند به ما نطق طیور را آموخته و از هر چیز به ما تعلیم فرموده است.

ابن شهر آشوب چندین ورق از علم آن حضرت در صور مختلف نقل می نماید که از اصحاب و انصار او روایت کرده است. [۸۲].

بسیاری اوقات می شد که اصحاب می آمدند حضور امام و از کیفیت حرکات و الحان و اصوات طیور و پرندگان و حیوانات اهلی و غیر اهلی سؤال می کردند و امام پنجم آنها را به حقیقت حال آگاه می فرمود - یا از اخبار گذشته یا از احادیث پیغمبران یا از قصص متشابه قرآن و از معضلات مسائل علمی در اصول عقاید و فروع می پرسیدند و به هر یک جواب کافی و شافی و وافی می داد و مکرر می شد پاسخ چند نفر را در یک مسئله به انحاء مختلف منوط به محیط و تناسب ازمنه و امکانه و موفقیت های مختلف می فرمود و این دعاوی ملازمه با استدلال و برهان داشت که برای اثبات دعوی اعلان و اعلامیت وقوف بالسنه و روح الاجتماع عالم کون و فساد

[صفحه ۳۶۰]

برهان و دلیل اقامه می کردند و مصادیق آن را هم می گفتند تا بر شنوندگان ابهامی باقی نماند.

خبر از خلافت عمر بن عبدالعزیز

قطب راوندی در جرایح و علامه مجلسی در بحارالانوار روایت می کند که ابوبصیر گفت در مسجدالحرام در خدمت حضرت امام محمدباقر نشسته بودیم که عمر به عبدالعزیز وارد شد در حالی که دو جامه رنگین بر تن داشت و بر غلام خود تکیه کرده بود.

فقال (ع) لیولین هذا الغلام فیظهر العدل و یعیش اربعین سنه ثم یموت فیبکی علمیه اهل الارض و یلعنه اهل السماء لانه یجلس مجلسا لاحق له فیه ثم هلک و اظهر العدل جهده یعنی این پسر در مسند امارت و خلافت جای می گیرد و عدل و داد می کند و چهل سال عمر می کند و مدتی امارت او طول می کشد تا بمیرد چون مردم زمین بر او گریه می کنند و اهل آسمان او را لعنت می فرستند زیرا در مسندی بنشیند که حق او نیست از این روی به هلاکت و بوار افتد و عدل و داد را به قدر طاقت و نهایت مشقت آشکار سازد ولی به سبب آنکه مسند غضب است او را لعنت می کنند در روایت دیگر فقط مدت سلطنت او را سنین نوشته و این صحیح تر است و این خبر هم مانند خبر از خلافت منصور سبب ارادت عمر بن عبدالعزیز گردید و تا آنجا که میسر شد عدل و داد کرد و فدک را برگردانید و به قدری حکومت او نسبتا عادلانه بود که او را از مروانیان جدا نموده اند.

خبر از خلافت منصور

ابونعیم اصفهانی می‌نویسد: سلام بر ابی جعفر محمد بن علی که عزت و شرافت و تقوی را عملاً به مردم نشان داد.

امام قطب‌الدین ابی سعید هبه‌الله ابی‌الحسن نهاوندی از ابی‌بصیر روایت می‌کند که در مسجد می‌نشستم و درس علم و فضیلت می‌داد یک روز قبل از آنکه هنوز منتقل به بنی‌عباس شود منصور ابوجعفر و داود بن سلیمان وارد شدند داود سلام کرد امام محمدباقر او را جواب داد و منصور یک گوشه دیگری از مسجد پیغمبر نشست حضرت امام محمدباقر فرمود چرا دوانیقی نزدیک نیاید او جفا کرده و می‌بینم چند صباحی نگذرد که او بر گردن مردم سوار شود - و شرق و غرب عالم را بگیرد - داود برخاست نزد منصور رفت جریان را به او گفت منصور برخاست با ادب نزد امام پنجم آمد مانند همه کسانی که قبل از نیل به یک مقام و منصبی خضوع و خشوع دارند زمین ادب بوسه زد و چون می‌دانست گفتار

[صفحه ۳۶۱]

ائمه معصومین حجت و حقیقت است می‌خواست از آن امام اتخاذ سند کند و یقین نماید حضرت فرمود حتماً این منصب به تو می‌رسد گفت آیا پس از من خلافت به فرزندانم هم می‌رسد فرمود آری پرسید مدت سلطنت بنی‌امیه طولانی‌تر بود یا سلطنت بنی‌عباس فرمود از بنی‌عباس طولانی‌تر می‌شود شما سلطنت را مانند گوی به کودکان خود دست به دست می‌سپارید ابوجعفر منصور چون به خلافت رسید به احترام این پیشگوئی نسبت به امام باقر عرض ادب کرد و متعرض او نشد. [۸۳].

خبر از شهادت زید

در کتاب دلایل حمیری از زید بن حازم نقل می‌کند که در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودیم که زید بن علی برادرش گذشت امام فرمود دیدی این مرد را او در کوفه خروج می‌کند و کشته می‌شود و سر او را جدا می‌کنند.

حسین بن راشد نیز همین خبر را روایت می کند که در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که فرمود خداوند رحمت کند عمویم زید را وقتی می خواست خروج کند پدرم فرمود یا زید خروج نکن انی اخاف ان تکون المقتول المصلوب بظهر الکوفه اما علمت یا زید لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل؟ فکان الامر کما قال ابی

همان طور که پدرم فرمود زید قیام و خروج کرد و او را کشتند و فرمود هیچ یک از اولاد فاطمه و علی نیستند که قبل از خروج سفیانی قیام کنند مگر آنکه کشته شوند. عبدالرحمن بن یحیی بن سعید روایت می کند که یکی از بنی هاشم گفت در حضور امام محمدباقر بودیم که زید برادرش هم حضور داشت مردی شاعر از اهل کوفه آمد حضرت فرمود آیا چیزی درباره ما نگفته ای او گفت درباره برادرت بیتی چند گفته ام

لعمرك ما كان ابو مالك

بوان و لا بضعيف قواه

و لا ما لدیه نازع

یعدای اخواه اذا ما نهاه

لان سده سده مطواعه

و مهما و کلت الیه کفاه

حضرت امام محمدباقر دست به شانه برادرش گذاشت فرمود این شعر در وصف تو می باشد پناه به خدا می برم که تو در عراق کشته شوی.

[صفحه ۳۶۲]

زن و زندگی

یکی از نکات حساس زندگی بشر انتخاب زن و تأثیر زن در زندگی مرد است که در هر فردی اثری مخصوص به جا می گذارد که مشابه با فردی دیگر نیست و به راستی و

حقیقت از سعادت مرد این است که زنی در افق و سنخیت و فکر و سلیقه او تصادف کند یا مقدر گردد و بدبخت ترین مردم آنها هستند که مواجه با زن غیر موافق گردیده و سوهان روح آنها می شود.

این بحث زن و زندگی به قدری پهناور است و اهمیت دارد که در تحت ابواب و عناوین مختلف نیازمند کتب مفصلی است - و تعمق در این کار بیش از حد لازم است و به نظر اینجانب اینکه گفته می شود باید اول کار دقت کرد تا حوادثی رخ ندهد تا حدی صحیح ولی شرط عدم حادثه نمی گردد بلکه باید به خدا پناه برد و از او خواست که با تفضلات عالیه خویشان مرد را در جریان زندگی سعادت مند کند که شرط عمده آن داشتن و توافق یک زنی است که کاملاً منطبق با سلیقه و روحیه او باشد چه تنها دین تنها اخلاق تنها زیبایی یا مال - ظرافت حسب نسب مکارم اخلاق و غیره کافی نیست بلکه هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست که آن توافق روحیه و سلیقه و همه چیز زندگی می باشد.

وقتی به تاریخ زندگانی پیغمبران خدا حتی ائمه اطهار مراجعه می کنیم خواهیم دید که گاهی زنان آنها هم مانند زن نوح - زن لوط - زن امام حسن مجتبی - زن امام محمد تقی جواد الائمه از دشمنان آنها و بالاخره برخی قاتل شوهر شدند و این بدبختی در سیر زندگی تکوینی بشر ادامه دارد و از نظر تشریح هم معلل به علت آزمایش تکاملی یا به اصطلاح تادیب انضباطی است که مرد مواجه می شود تا نفس اماره و مکار خود را شاید در حیطة اقتدار در آورد و به کمال مطلوب برسد.

در میان ائمه که آنها سرمشق زندگی بشر هستند افرادی بودند که از جهت زن به این مفهوم که ما برای خود تصور می کنیم خوشبخت بودند.

یکی از آنها حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده است که با داشتن چند زن هر یک فداکار و نابغه و علاقمند و مربی و بزرگمنش بوده اند - و یکی هم حضرت امام محمدباقر علیه السلام است که از جهت مادر و زن در خاندان تربیتی داخلی مواصلت

فرموده و از دو زن خود خوشبخت و از شرایط اطاعت و ایمان، اخلاق و عقاید -
تحمل و تمکن تمکین و طهارت و تقوی و غیره برخوردار بود و زن اول از بنی هاشم و
تیره خاندان ابوبکر در تربیت عترت و زن دوم از طایفه ثقفیه
[صفحه ۳۶۳]

که در شجاعت و فضیلت و شهامت و تربیت هر دو از مفاخر زنان آن عصر بودند.
مادر امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله از مریبان فهمیده و زنان عابده و پارسا و
باورع بود - و دو فرزند برومند که یکی خورشید درخشان علم و فضیلت و دیگری نیز
ستاره رخشنده تهذیب اخلاق بود.
تربیت دینی و تهذیب نفس و تکامل معنوی این خاندان مرکز نشر علم و فضیلت و
اخلاق و سعادت گردید مردم اطراف برای درک فیوضات کامله به دربار آنها
می شتافتند و استفاده می کردند.

امتیاز زن و مرد در احکام

در آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه السلام یک سلسله تعلیمات برای زن دیده
می شود که آنها هم بلا تکلیف نباشند و دعوی حقارت و تساوی هم نکنند - بدانند که
شرع مقدس در بسیاری از امور زن را دوش به دوش مرد قرار داده مانند عبادات و علم
و در بسیاری از فنون او را منع کرده مانند تحمل کارهای شاق و سخت و فنون طاقت
فرسا مانند آهنگری و زراعت و غیره و در بسیاری از شئون تقدم بر مرد داده مانند اداره
امور زندگی و خانه داری و بچه داری و تعلیم و تربیت کودکان لذا دعوی تساوی در
همه شئون غلط و نابجاست اکنون ببینید امام محمدباقر علیه السلام درباره ی او چه
می فرماید.

در کتاب خصال شیخ صدوق از جابر بن یزید جعفی روایت شده که فرمود برای زنان
اذان و اقامه و جمعه و جماعت و عیادت مریض رفتن و تشییع جنازه کردن و به صدای

بلند لبیک گفتن و هروله در میان صفا و مروه و استلام حجرالاسود نمودن و درون کعبه رفتن و موی از سر ستردن در تقصیر نیست (تقصیری بر حاج مقرر است که اندکی از موی خود را کوتاه کنند).

فرمود زن نباید قضاوت کند و امارت نماید و مورد مشورت قرار گیرد زیرا این مهمام امور اداری زندگی از تعمق ادراکات زن خارج است مگر در کارهای جزئی و سطحی. فرمود زن ذبح نکند مگر در حالت اضطرار قربانی حج خود را و کالت دهد دیگری انجام دهد و در وضو باید از باطن و پشت دست و برخلاف مرد شروع کند بلکه زیر چادر مسح بکشد در ایستادن به نماز هر دو پا را به هم متصل دارد برخلاف مرد که باید فاصله داشته باشد و هر دو دست را بر سینه زیر پستان بگذارند و در رکوع بسیار خم نشوند و این جهات از نظر حالات زنانگی رعایت شده است و در سجود اول بنشینند و بعد به سجود رود یعنی یکباره مانند

[صفحه ۳۶۴]

مرد به سجود نرود و در تشهد و نشستن رانها را به هم بچسباند و در تسبیحات با بند انگشتان شماره نگاه دارد و اگر به خدا حاجتی دارد روی پشت بام خانه رفته دو رکعت نماز بگذارد و سرش را به سوی آسمان مکشوف دارد و حاجت خود را عرض کند که انشاء الله مستجاب است.

نگارنده گوید پشت بام خانه‌های مدینه محفوظ از اشراف بود ولی چون خانه‌های تهران بدون اشراف نیست زنان این شهر در خود خیابان‌ها سر و پا برهنه قدم می‌زنند بلکه با بدن‌های نیمه عریان و خود را هم مسلمان می‌دانند. فرمود زنان در سفر غسل جمعه ندارند ولی در حضر نباید ترک کنند و گواهی زن را نباید معادل مرد پذیرفت چون عقل کامل و دین کامل ندارند ممکن است شهادت آنها به هوای نفس و تمایلات و جانبداری یا مجذوب و مرعوب شدن مخدوش گردد و مخصوصا که در شهادت طلاق شایسته نیست دخالت کنند مبدا تحت تأثیر احساسات

در آید.

فرمود زن نباید استهلال ماه رمضان کند یعنی بالای بام و بر بلندی بالا رود که انگشت نمای دیگران شود زنان باید در مسیر مردمان و ازدحام مردم عبور نکنند تا در فشار و تعدی قرار نگیرند - در غرفه‌ها و بالاخانه‌ها منزل نگیرند که سرشناس و انگشت نشان نشوند فرمود فنون بافندگی و ریسندگی را فرا گیرند که کار زندگی آنها معطل نماند فرمود سوره نور را بسیار بخوانند از خواندن سوره یوسف خودداری کنند تا اسرار و امور حيله و معاشقه را متروک بدارند و عفت آنها مصون بماند و به جای آن تقوی و پرهیزکاری فرا گیرند - اگر زن از اسلام برگشت باید او را توبه داد و اگر اصراری داشت زندانی نمود نه مانند مردان که محکوم به قتل هستند عمل کرد - باید در زندان او را به غذای نامطبوع و لباس خشن و اجبار نماز به موقع مجبور کنند تا بلکه سعادت‌مند گردد.

فرمود زن از جزیه دادن معاف است و در تولد زن مردی در خانه او نباشد و بر مرده او هم حیض - جنب - تلقین نگویند برای آنکه شهوت غالب نشود فرمود در جای زن فوری مرد ننشیند بگذارید جایش سرد شود - جهاد بر زن حرام است و جهاد زن همان خانه‌داری و شوهرداری و بچه‌داری اوست.

فرمود زن برای زن یهودیه و نصرانیه هم بدن خود را مکشوف ندارد چه ممکن است موجب فساد زندگی آنها گردند و اسراری از آنها را فاش کنند - زن در معابر نباید خود را به مردان بنماید چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زنانی را که به مردان و مردانی را که به زنان تشبه می‌جویند

[صفحه ۳۶۵]

لعنت فرموده است - فرمود زن نباید از زینت کردن برای شوهر خودداری کند - زن نباید ناخن خود را سفید بگذارد ولی در ایام حیض خضاب نکند.
فرمود اگر در حین نماز زن حاجتی پیدا کرد دست به هم زند ولی مرد در صورت

ضرورت می‌تواند با دست و سر اشاره کند - زن نمی‌تواند بدون خمار و پوشش نماز بخواند مگر کنیز که بدون چادر هم می‌تواند نماز بگزارد - لباس حریر از آداب زن است که بر مردان حرام است.

فرمود زن جایز نیست از مال خود غلامی بخرد و آزاد کند مگر کنیز بخرد و آزاد نماید زن نباید بر و احسان و جود و بخشش بدون اجازه شوهر نماید - مبادا مورد سوءنیت و تهمت قرار گیرد - زن سوار زین نشود که هیجان‌انگیز است.

فرمود میراث زن نصف ارث مرد و دیه او نیز نصف است - اگر در جماعتی فقط یک مرد با یک زن است زن باید عقب سر او باشد نه پهلوئی او - در نماز بر زن میت باید مقابل سینه او قرار گیرد در حالی که برای مرد باید مقابل سرش بایستد.

فرمود هیچ چیز برای شفاعت زن بهتر از رضای شوهر نیست.

در فضیلت گریه از خوف خدا

عن خالد بن ابی الهیثم عن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام ما اغر و رقت عین بمائها الا حرم الله وجه صاحبها علی النار فان سالت علی الخدین لم یرهق وجهه قتر و لا ذلّه و ما من شیء الا له جزاء الا الدمعه فان الله یکفر بها بحور الخطایا و لا ان باکیا بکی فی امه لحرم الله تلک الامه علی النار. [۸۴].

از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر چشمی که از خوف خدا گریان شود صاحب آن بر آتش حرام گردد و اگر آب چشمش بر صورتش جاری شود او ذلت و خواری نخواهد دید.

فرمود برای هر چیزی جزائی است جز اشک چشم از خوف خدا دریاهاى لغزش‌ها و گناهان را محو می‌کند و اگر این گریه از خوف خدا برای امت بود خداوند آن امت را بر آتش جهنم حرام می‌فرماید.

نگارنده گوید - یکی از عوامل رحمت و نعمت ملت اسلام که از حوادث مسخ و

[صفحه ۳۶۶]

عذاب‌های ملل قدیمه مصون است این است که پیغمبر رحمت للعالمین و وصی او امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم صلوات الله اجمعین برای این ملت در تاریکی‌های شب از خوف خدا گریه‌ها نمود و در حق امت دعاها فرموده‌اند و به برکت دعای آنها و به پاس عظمت آنها ملت اسلام و پیروان مذاهب امامیه بالاخص مشمول عنایت قرار گرفته و از این گونه حوادث و خیمه مصون مانده و خواهند ماند.

پاسخ قریش در شرب خمر

کلینی در کافی از اسماعیل کاتب روایت می‌کند که ابوجعفر در مسجدالحرام بود که یک دسته از قریش بر او گذشتند دیدند جوانی است اطراف او را گرفته‌اند سؤال و جواب می‌نمایند پرسیدند این جوان کیست؟ گفتند امام اهل عراق است یکی را فرستادند که برو پرس بزرگ‌ترین کبایر چیست؟ یکی از قریش آمد گفت یابن عم اکبر کبایر و بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود شرب الخمر برگشت پاسخ داد. حضرت امام محمدباقر علیه السلام باز او را خواست فرمود یابن عم فلسفه اینکه گفتم بزرگ‌ترین گناه شرب خمر است این است که آدم مست و مخمور میل به زنا پیدا می‌کند - و زنا هم خرج فوق العاده دارد چون از راه کسب حلال به دست نمی‌آید باید دزدی کنید دزدی هم موکول به قتل نفس می‌شود و قتل نفس علاوه بر آنکه حرام است داخل در شرک می‌گردد و شرک گناهی و ذنب لا یغفر است خداوند در قرآن وعده فرموده همه گناهان را بیامرزد جز شرک به خدا را بنابراین ملاحظه می‌فرمائید یک بار شراب خواری منجر به زنا و سرقت و قتل و شرک می‌گردد و از این جهت امام پنجم فرمود بزرگ‌ترین گناه شراب خواری است - و اضافه فرمود همان طور که درخت ریشه می‌دواند و به قدرت خود نباتات اطراف را از بین می‌برد شراب و آثار و خیم آن صفات فاضله بشری را می‌کشد و سموم کشنده‌ای در فکر ایجاد می‌کند.

تعلیم استفاده از آب و خاک و فلاح

اشاره

یکی از ارکان زندگانی بشر و مایه بقاء و حیات مادی امر زراعت و فلاح و کشاورزی است که بر تمام شئون زندگی تقدم دارد تولید مواد اولیه زندگی از وظایف اولیه هر بشری است که باید برای ادامه حیات در آب و خاک فلاح کند و زراعت نماید و محصول به دست آورد.

روی مبانی احتیاج و نیاز اولیه که بشر برای تغذیه و ادامه حیات داشت خداوند عالم آدم را در بهشت جا داد و به او فن زراعت و کشاورزی را تعلیم فرمود و مخصوصا او را با وسایل

[صفحه ۳۶۷]

و تجهیزات کشاورزی به این نشئه فرستاد و طبق اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای آنکه از این آب و خاک قوت و غذای روزانه خود را تهیه کند - گندم را از بهشت آورد و کشت و در ظرف چند ساعت که نمی دانیم ساعت زمانی و ربوبی است یا طبق ساعت های محاسبی امروز هم در هر حال در قاره گرم سرزمین مسکونی محصول برداشت و زندگانی را ادامه داد - با این روایت که مورد وثوق امامیه است مسلم می باشد که کشاورزی از آغاز خلقت همدوش با بشر بوده و تا پایان زندگی بشر هم ادامه دارد و امروز دنیا رو به افزایش نفوس گذشته و مواد غذایی کم شده امر کشاورزی بیشتر مورد توجه قرار گرفته تا مواد اولیه تغذیه فراوان گردد و بشر از تحدید گرسنگی نجات پیدا کند.

تولید و مصرف یکی از اهم مباحث زندگانی بشری است که در شرع اسلام مخصوصا در تعلیمات پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از آنها امام محمدباقر در طریقه تولید محصول غذایی از نبات و حیوان و بالاخص از لحاظ مصرف به صورت شرعی

تعلیماتی دارد که جالب توجه است و باید آنها که گمان می کنند ائمه فقط علم دین می دانستند و اسلام فقط فقه و اصول است تعمق نمایند تا به همه علوم طبیعی و کشاورزی و فنون صنعتی که برای کشاورزی لازم است واقف گردند.

تعلیمات کشاورزی

فرمود هر وقت خواستید دانه‌ای بر زمین بریزید یک مشت از آن تخم را در دست گرفته رو به قبله به نام خدای آفریننده بگوئید.

افرایتم ما تحرثون أنتم تزرعونه ام نحن الزارعون

بعد از خواندن این آیه بگو ای والله جز خداوند کسی حرث و زرع نمی کند آن خداوند است که از زمین می رویاند لا بل الله الزارع لا فلان آنگاه به اسم صاحبش بگو پروردگارا این بذر را به نام مقدس تو برای معیشت «فلان» نام خودت با زارع را ببر بریز و بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکاً و ارزقه السلامه و السرور و العافیه و الغبطه خداوند به برکت وجود مبارک پیغمبر و آل او این دانه‌ها را برکت ده و رزق صحیح و سالم قرار ده که مقرون به عافیت و غبطه باشد.

ستارگان درخشنده زمین

ابن شهر آشوب در ضمن مناقب و امامت حضرت امام محمدباقر علیه السلام می نویسد:

علی بن ابراهیم در تفسیر خود در ذیل آیه و هو الذی جعل لکم النجوم لتهدوا بها

[صفحه ۳۶۸]

می نویسد مراد ما ستارگان زمین هستیم که مانند ستارگان آسمان مردم را هدایت و ارشاد می نمائیم «نجوم» آل محمد هستند و در آیه و بالنجم هم یهدون نیز فرموده آن ستارگان درخشان ما هستیم که خلق به پرتو افاضات علمی ما هدایت می شوند. [۸۵].

و فرمود ما اهل ذکر هستیم ما رسولان پیغمبر خدا هستیم ما مشعلداران هدایت هستیم.

در معنی فضل

ابن شهر آشوب نقل می کند که فرمود فضل سه قسم است:

۱ - فضل خدای تعالی - چنانچه می فرماید و لولا فضل الله علیکم و رحمته که فضل خدا با رحمتش همدوش و مقرون است.

۲ - فضل پیغمبر خدا چنانچه می فرماید قل بفضل الله و رحمته که ابن عباس گفته مراد فضل رسول خدا و رحمت امیرالمؤمنین است که وحدت نوری و روحی داشته اند.

۳ - فضل اوصیاء است چنانچه امام محمدباقر علیه السلام می فرماید ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله

فرمود نحن الناس و نحن المحسودون و فینا نزلت ما هستیم آن مردمی که به ما حسد می برند و درباره ما این آیه نازل شده است.

اخبار غیب اخبار عبادت آموزش و پرورش در آداب و شئون اجتماعی تعلیمات اخلاقی آن قدر از اصحاب ابی جعفر نقل شده است که حد و حصر ندارد تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و احکام و فروع به قدری از هم تفکیک و تجزیه و تحلیل شده که مبهمی وجود ندارد.

کور این جهان کور آن جهان است

و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی

زندگی برای تکامل است و تکامل در سایه بصیرت و بینائی است چشم عضو بینائی نفس است برای تکامل بدن و دل عضو بینائی عقل است برای ارتقا و اعتلاء و لذا بینائی نفس را به چشم سر و بینائی عقل را به دل و قلب نسبت داده اند و هر صفتی که در قلب تجلی کند آن مورد توجه خلق و خالق و موجب رقاء و ارتقاء می گردد.

با نور چشم سر می توان از همه موجودات عالم و مرائی و مظاهر عکس برداری نمود و

به عبارت فنی ادراک نیروی محسوسات کرد و با نور ایمان و عقیدت و بصیرت و بینائی قلب می توان از مجردات

[صفحه ۳۶۹]

و مدرکات عقلانی عکس برداری کرد و علوم و فنون را طرح و نقاشی نموده در محفظه دماغ جا داد.

احساسات از محسوسات و عکس برداری تصویر بر می دارد ادراکات از معقولات که در مرائی تصورات او قرار گیرد عکس بر می دارد نور چشم نیازمند نور خارجی است تا بتواند مرائی را ببیند چنانچه تا روز نشود و نور نباشد چشم نمی بیند دیده بصیرت هم تا نور ایمان و معرفت و عقل و علم نباشد نمی تواند معقولات و مدرکات را دریابد با این مقدمه امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه که می فرماید هر کس در این دار کور باشد در آن جهان هم کور و نابینا خواهد بود در این تفسیر امام چنین می فرماید.

من لم یدله خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و دوران الفلک بالشمس و القمر و الايات العجیبات علی ان وراء ذلك امرا هو اعظم منه فهو فی الاخرة اعمی و اضل سیلا

و در خبری با این اضافه که فهو عمالم یعاین اعمی و اضل سیلا می فرماید کسی این نور و روشنائی آسمان و زمین و سازمان منظومه های شمسی که موجد شب و روز می گردد و این مدار سیارات از آفتاب و ماه و آیات عجیبه و شگفت آمیزی که رخ می دهد و آنچه از موالید و عناصر و مواد در این فضای بی انتهای منظومه های کهکشان ها که به چند ملیون می رسد او را در این زندگی رهبری نکند و نفهمد و بینائی و بصیرت دل در فهم آن ها بر دلالت وجود واجب الوجود نداشته باشد چنین کسی که نتواند این هیئت و هیکل عالم صغیر و کبیر را معاینه کند و دلیل یک مهندس قادر و توانا و عالم و غالب شناسد چنین کسی نیز در آن جهان هم کور و نابینا خواهد بود.

به اضافه که در این عالم می توان به دلالت چشم سر آیات الهی را دید و از آن به چشم دل مظاهر قدرت لایتناهی حق را نگریست و اقرار و اعتراف به خلاقیت و رزاقیت و حیات و علم و قدرت و اراده او نمود و کسی که در این نشئه با این همه مظاهر قدرت و آثار وجودی پی به توحید نبرد یقینا در آن عالم نیز که عالم مجردات است به حقایق سلسله نفوس مجردة پی نخواهد برد.

و لذا امام علیه السلام در احتجاج خود با یکی از خوارج فرمود:

قال بلی لم تره العیون بمشاهدۃ الابصار و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان

[صفحه ۳۷۰]

لا یعرف بالقیاس و لا یدرک بالحواس و لا یشبه بالناس موصوف بالایات معروف
بالدلالات لا یجوز فی حکمه ذلک الله لا اله الا الله

فرمود آن خدای خالق متعال با چشم سر دیده نمی شود بلکه به نیروی بینائی دل دیده می شود چشم دل ها می تواند او را ببیند و به حقایق ایمان دریابد او را نمی توان به قیاس و حواس درک کرد و با آنچه در خیال و وهم و گمان آید نمی توان برابر و تشبیه و تمثیل و قیاس نمود - او را باید به خلاقیت انسان و مظاهر آیات و مصادیق توحید و مصنوعات و مخلوقات شناخت - او در حکومت و قضاوتش جور و ستمی به احدی نکرده است و نمی کند و این بصیرت دل در آخرت مبتنی بر بصیرت دل دنیوی است.

توصیفی از محشر

قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا

از مواد آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه السلام چهار قسمت بسیار حساس و دامنه دار بود که در اکثر اخبار که بیش از سی هزار حدیث گفته اند این چهار قسمت حساس و آشکار است.

(اول) توحید متضمن عدل الهی.

(دوم) نبوت عامه و خاصه.

(سوم) امامت که متضمن اخلاقیات و بسیاری از معارف اسلامی می باشد.

(چهارم) معاد که وصف محشر را بیان می کند و قسمت اعظم فرهنگ دین را پس از

این عالم که برای سایر ادیان هم به اجمال بیان شده است توصیف و تشریح فرموده است.

در روضه کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مروی است که به جابر فرمود ای جابر روز قیامت تمام مخلوق اولین و آخرین در عرصه محشر وارد می شوند و مهیای حساب و خطاب می گردند. خطابی که فاصل میان حق و باطل خواهد بود.

فرمود چون مردم همه حاضر شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را می خواند و خود یک حله سبز می پوشد که از پرتو آن شرق و غرب روشن می گردد و وصی او امیرالمؤمنین علیه السلام نیز لباسی نورانی به تن می کند مانند لباس سبز پیغمبر پس از آن رسول خدا لباس گلگون می پوشد و علی بن ابیطالب هم نظیر آن را بر تن می کند و بالای منبری از نور بالا می روند و آنگاه

[صفحه ۳۷۱]

مردم را برای حساب بخوانند و ما باذن الله به زعامت امیرالمؤمنین علیه السلام اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به دوزخ رهبری می کنیم.

پس از آن پیغمبران علیهم السلام در عرصه محشر ظاهر می شوند و در مقابل عرش حق صف بسته تا خطاب می شود به علی بن ابیطالب که پیغمبران سلف را به منازل و قصور رفیعه خود در بهشت راهنمایی کنند و این است معنی قسیم الجنة و النار و این شغل و کار مخصوص علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است و این کرامتی است از مختصات آن حضرت که بهشتیان را در بهشت عدن الهی و جهنمیان را در جهنم غضب حق جای می دهد و ابواب بهشت و جهنم و کلید آن در دست امیرالمؤمنین است.

در کتاب امالی از جابر روایت می کند که امام محمدباقر در تفسیر آیه و جیء یومئذ

بجهنم فرمود وصف روز قیامت و پهنه رستاخیز دوزخ را از پیغمبر سؤال کردند فرمود.
 فقال اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله الا الله غیره اذا جمع الاولین و الاخرین اتی بجهنم
 نقاد بالف زمام اخذ بكل زمام مائة الف ملک من الغلاظ الشداد و لها هدة و تحطم و
 زفیر و شهیق انها التزفر الزفرة فلولا ان الله عز و جل اخرها الى الحساب لاهلکت الجميع
 ثم یرج منها غسق یحیط بالخلاق البر منهم و الفاجر فما خلق الله عبدا من عباده ملک
 و لا نبی الا و ینادی یا رب نفسی و انت تقول یا رب امتی ثم وضع علیها صراط ادق من
 الشعر واحد من السیف علیه ثلاث قناطر الاولى فعلیها الامانه و الرحمة و الثانية علیها
 الصلوة و الثالثة علیها عدل رب العالمین جل و علا لا اله غیره فیکلفون الممر علیها
 فتحبسهم الرحمة و الامانه فان نجوا منها کان المنتهی الى رب العالمین جل و عز و هو
 قوله تبارک و تعالی ان ربک لبالمرصاد و الناس علی الصراط فمتعلق و قدم تزل و قدم
 تستمسک و الملائكة حولهم ینادون یا حلیم اغفر و ارحم و اصفح وعد بفضلک و سلم
 سلم و الناس یتهافتون فیها کالفراش فاذا نجا نجا برحمة الله عز و جل نظر الیها فقال
 الحمد لله الذی نجانی منک بعد ایاس بمنه و فضله ان ربنا لغفور شکور
 یعنی فرمود جبرئیل به من خبر داد که چون خداوند یکتا و یگانه مخلوق خود را از
 اولین و آخرین در محشر فراهم سازد و دوزخ سوزان را با هزار مهار که هر مهاری به
 دست صد هزار فرشته عمال غلیظ و شدید و سخت و درشت جهنم می باشند مردم را به
 صحنه رستاخیز می کشانند و صدای مهیبی خطرناک و بسیار لرزاننده مانند فریاد یک
 جمعی یا شکستن یک

[صفحه ۳۷۲]

بنیانی محکم و استوار بر گوش محشریان می خورد که بانگی جان افزا و زفیری دل فرسا
 می باشد مردم از آن صدای مهیب نعره ها می کشند و اگر اراده حق بر رسیدگی حساب
 نبوده از آن صدا همه جان می سپردند آن گاه متعاقب آن یک گردونه یا حلقه آتش از
 جهنم بیرون جستن می کند که کالبدها را بر خود می لرزاند طالح و صالح از آن گردونه

آتش متوحش می گردند و هر کس در محشر است از هول قیامت و حساب مضطرب و پریشان خاطر خدای را به مدد و ترحم و عفو و مغفرت می خواند حتی فرشتگان و ملائکه مقرب و انبیاء مرسل همه یک جا می گویند رب رب رب نفسی و هیچ کس جز خدا و خویش چیزی در نظر ندارد.

جبرئیل گفت اما تو ای پیغمبر خاتم در عرصه محشر به ناله فریاد امتی امتی و به اندیشه نجات امت باشی پس از آن صراط و پل مخصوص بر روی جهنم می کشند تا بهشتیان از آن عبور کنند که ان هی الاواردها ناچار هر کس باید از آن پل بگذرد و هر که از پل بگذرد خندان بود فرمود این پل باریکتر از مو و تندتر از دم شمشیر و بران تر از آن است.

فرمود بر آن سه پل است اول امانت و رحمت و ادای حق رحم است یعنی ادای حقوق خدا و خلق و عدم خیانت در آن و ترحم بر بندگان و ترک ستمکاری با ایشان و معاونت و همراهی با آنها و دفع ضرر نمودن از ایشان و صله رحم را مراعات کردن و پل (قنطره) دوم نماز است که انسان باید ادای نماز خدا بنماید و امر او را درباره نماز اطاعت کند.

پل سوم عدل پروردگار عالمیان است که حکم به عدل می راند و بر حسب مسئولیت و علم در حق ایشان حکم می شود و در این هنگام مردمان را مکلف دارند که بر صراط عبور دهند و در عبور صفات فاضله رحمت و امانت و غیره که گفتیم آنها را از خطر لغزش و پرت شدن و افتادن حفظ می کند و اگر دارای این صفات که ادای حق خلق است نباشد در خطر خواهد افتاد و اگر از پل دوم هم رد شد نماز بازخواست می کند همان طور که شفاعت می نماید و این است معنی کلمه خداوند نگهبان و در کمین گاه است که مراد نماز خدا باشد و در این حرکت بسیاری قدم سست کنند و لغزش یابند و ثابت قدم و استوار گردند و فرشتگان اطراف آنها گویند یا علیم و یا حکیم یا کریم از گناه آنها درگذر و عفو فرما و به فضل خود ببخش و پیامرز و آنها را به سلامت بر سر

منزل مقصود برسان تا هر کس از آن پل بگذشت در رحمت الهی وارد شده و بعد که به آتش جهنم و حال دوزخیان می‌نگرد می‌فهمد چه خطری از او گذشته و از چه ورطه هولناکی نجات یافته است آن وقت می‌گوید سپاس خدای را که مرا پس از یأس و نومیدی و هیبت و شدت به امید فضل خود نجاتم داد.

[صفحه ۳۷۳]

خبر دیگر درباره محشر

به نقل روضه کافی به سند محمد بن اسحق گفت از امام محمدباقر شنیدم که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فرمود روزی که جماعت پرهیزکاران را به پیشگاه خداوند رحمن برای نایل شدن به اقسام رحمت الهی حشر می‌کنیم - فرمود ای علی وفد جز مردم سواره نباشند یعنی اطلاق وفد بر سواران می‌شود و این جماعت یعنی این اشخاص که در این آیه اشاره شده مردمی می‌باشند که از خدای می‌ترسند پرهیزکار - پارسا - متقی با ورع زیسته و خداوند هم آنها را دوست داشته و اختصاص داد به محبت خود و اعمال آنها را مورد توجه و رضایت قرار داد. و این مردم متقیان هستند آنگاه خطاب به علی بن ابیطالب کرده فرمود:

یا علی اما و الذی خلق الخلقه و بریء النسمه انهم لیخرجون من قبورهم و ان الملائکه لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحائل الذهب مکملله بالدر و الیاقوت و جلائلهم الاستبرق و السندس و خطبها جدل الارجوان تطیر بهم الی المحشر مع کل رجل منهم الف ملک من قدامه و عن یمینه و عن شماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا بهم الی باب الجنه الاعظم و علی باب الجنه شجره ان الورقه منها لیستظل تحتها الف رجل من الناس و عن یمین الشجره عین مطهره مزکیه قال فیشقون منها شربه شربه فیطهر الله بها قلوبهم من الجسد و یسقط عن ابشارهم الشعر و ذلک قول الله عز و جل و سقاہم ربهم شرابا طهورا

من تلك العين المطهره قال ثم يصرفون الى عين اخرى عن يسار الشجره فيغتسلون فيها
و هي عين الحيوة فلا يموتون ابدا

قریب بدین مضمون فرمود ای علی سوگند به خدائی که دانه را شکافت و این خلق را
بیافرید این گروه یعنی پرهیزکاران که در دار دنیا به تقوی کار کرده‌اند از قبور خود
بیرون می‌شوند و فرشتگان خدای سبحانه تعالی با ناقه‌های عزت که بر آنها بار طلا
نهاده و مکمل به در و یاقوت است و از استبرق و سندس بهشت پوشیده شده و زمامش
از پوست ارجوان بتافته ایشان را استقبال کند و ایشان را با چنین عظمت و ابهت و
جلال به محشر طیران دهند و با هر مردی از آن جماعت هزار فرشته از پیش روی و
طرف راست و چپ وی در حرکتند و ایشان را در کمال عزت و کرامت راه سپارند تا
به درب بهشت اعظم برسانند و بر باب بهشت درخت بزرگی است چنانکه هر برگی از
برگهایش هزار مرد از آدمیان را

[صفحه ۳۷۴]

در سایه خود حفظ می‌کند و از جانب راست این درخت چشمه‌ای است پاک و صاف
که آن مردم متقی از آن جرعه جرعه می‌نوشند و خدای تعالی از برکت و میمنت این
چشمه دل‌های ایشان را از غبار حسد بشوید و پاک گرداند و موی بسیار از بشره آنها
فرو ریزد و این است معنی قول خدای تعالی که فرمود بیاشاماند پروردگار ایشان به
مردان متقی شراب طهور و مطهر و مزکی باشد و این همان چشمه زندگانی و آب
حیات است که هر کس بیاشامد بوی مرگ دیگر نمی‌شنود.

ثم قال يوقف بهم قدام العرش و قد سلموا من الافات و الاسقام و الحر و البرد ابدا قال
فيقول الجبار جل ذكره للملائكة الذين معهم احشروا اوليائي الى الجنة و لا توقفوهم مع
الخلايق فقد سبق رضائي عنهم و وجبت رحمتي لهم و كيف اريد ان اوقفهم مع
اصحاب الحسنات و السيئات قال فتسوقهم الملائكة الى الجنة فاذا انتهوا بهم الى باب
الجنة الاعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة تصر صريرا فبلغ صوت صريرها كل حوراء

اعدها الله لاوليائه في الجنان فيتباشرون بهم اذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهم لبعض قد جئنا اولياء الله فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة و تشرف عليهم ازواجهم من الحور العين و الادميين فيقلن مرحبا بكم فما كان اشد شوقنا اليكم و يقول لهن اولياء الله مثل ذلك.

فرمود یا علی این پرهیزکاران را در پیشگاه عرش حق نگاه می‌دارند آنجا از تمام آفات و اسقام و بلیات و آلام و امراض و زحمات و گرما و سرما و صدمات آسوده خواهند بود آنگاه از جانب عرش پروردگار به فرشتگانی که با آنها هستند خطاب می‌شود دوستان ما را به بهشت جاوید رهبری کنید و دیگر متوقف نسازید زیرا آنها بر دیگران سبقت و امتیاز دارند رضا و خشنودی ما را بر هر کار در دنیا مقدم داشته‌اند و کارهای خود را به ورع و پارسائی برگزار نموده‌اند ما از آنها راضی و از اعمال‌شان خشنود هستیم رحمت من در حق آنها واجب است و نباید آنها در حساب دیگران و در صفوف کسانی که دارای حسنات و سیئات با هم هستند در یک صف قرار گیرند. فرشتگان رحمت حق این جماعت پرهیزکاران را به بهشت عدن و به بهشت اعظم راهنمایی می‌کنند.

فرشتگان حلقه درب بهشت را چنان می‌کوبند که صدای آن به تمام حوریانی که

[صفحه ۳۷۵]

خداوند تعالی آفریده است و در باغ‌های بهشت و جنات رضوان برای دوستانش مهیا داشته می‌شنوند و چون صریر و صدا را بشنوند یکدیگر را بشارت می‌دهند و می‌گویند اولیاء خدا و دوستان حق نزد ما آمدند - آنگاه درب بهشت بزرگ را بگشایند و آنها را درون بهشت جا دهند و از ازواج ایشان از حورالعین و آدمیان همه حضور به هم رسانده استقبال کنند و خیر مقدم گویند که مرحبا بر شما به دیدار شما بسیار شایق و منتظر بودیم اولیاء خدا نیز همان تحیت و ترحیب را می‌گویند و با هم بخرامند. در اینجا علی علیه السلام عرض می‌کند یا رسول الله معنی قول خدای تعالی که

می فرماید غرف من فوقها غرف مبنیه چیست؟ فرمود غرفه‌های بلند که بر فراز آن غرفه‌های بلند دیگر است بدون قصور و اعوجاج در نهایت استحکام و استواری بنا شده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این غرفه‌ها برای اولیاء خودش با در و یاقوت و زبرجد ساخته شده و سقف‌های آن از طلا کشیده شده و به نقره پوشیده شده و هر غرفه‌ای از آن غرفه‌ها هزار درب طلا دارد و بر هر دری هزار فرشته موکل است. و اضافه فرمود که «فیها فرش مرفوعه اذا ادخل المؤمن الی منازلہ فی الجنۃ و وضع علی رأسہ تاج الملك و الکرامه البس حلل الذهب و الفضة و الیاقوت و الدر منظومۃ فی الاکلیل تحت التاج قال و البس سبعین حله صریر بالوان مختلفه بالذهب و الفضة و الیاقوت خیر فذلک قول الله عز و جل یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر فاذا جلس المؤمن علی سریرۃ اهتز سریرۃ فرحا فاذا استقر لولی الله عز و جل فی الجنان استأذن علیه المتوکل بجنانه لیهنه بکرامۃ الله عز و جل ایاه فیقول له خدام المؤمن من الوصفاء و الوصائف مکانک فان ولی الله عز و جل قد اتکا علی اریکتہ و زوجته الحوراء تھیأ له فاصبر لولی الله.»

فرمود در آن منازل عالیه فرش‌های بلندی بر فراز هم افکنده‌اند و چون مؤمن به منازل خود که بهشت است وارد شوند تاج کرامت و ملک بر سر او گذارند و جامه‌ها و حله‌های زربافته و سیمین که با یاقوت و در به هم پیوسته در اکیلی که در زیر تاج باشد بر تن بیاراید و هفتاد جامه حریر با رنگ‌های گوناگون و انواع لباس ملون با طلا و نقره و یاقوت سرخ مزین گردیده این لباس‌ها را بپوشند و در این مورد است که خداوند عالم فرموده.

زیور بسته شوند در بهشت جاوید با دست ابرنجن‌های زرین و مروارید و جامه‌های

حریر

زربفت مروارید نشان و چون شخص مؤمن بر تخت خویش جلوس کند سریرش از شدت فرح و شادمانی به جنبش درآید و چون ولی خدا در جنان جاودان استقرار یابد آن فرشته که موکل باغ‌های اوست رخصت گیرد و او را به کرامت و مبارکباد خدای تعالی و تهنیت و تحیت تبریک گوید و خدام مؤمن از زن و مرد او را خیر مقدم گویند و ازواج آنها آماده‌باش خود را به عرض او برسانند - آنها مشعوف و مسرور گردند سپس حورالعین از خیمه‌ها بیرون می‌آیند و با لباس‌های زرین به راهنمایی فرشتگان به سوی سریر آنها می‌روند و بوی مشک و عنبر از آنها ساطع است.

این حوریه‌ها با تاج کرامت و با کفش مکمل به یاقوت و لؤلؤ و بند نعلین او از یاقوت سرخ است چون آنها به ولی خدا نزدیک شوند متقیان و دوستان خدا با شوقی مفرط به ملاقات آنها رفته استقبال کنند و به حورالعین گویند امروز روز رنج و تعب و زحمت نیست بلکه زمان آرامش و آسایش است.

می‌فرماید یا علی این متقیان با حورالعین معانقه می‌کنند و معانقه آنها پانصد سال طول می‌کشد بدون آنکه از هم ملول شوند و هر دم هزارها فرشته برای تهنیت او آیند و تبریک گویند و دسته دسته فرشتگان به زیارت ولی خدا خواهد آمد - و از هر دری هزارها فرشته به دیدار ولی خدا آمده با هم مفاخرت می‌کنند - دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام آنها تقدیس و تسبیح گویند و لحمدالله رب العالمین بخوانند و برای آنها رزق معلومی هست و صفات صبر و شکیبائی و حلم و بردباری آنها به صورت زیبایی تجسم پیدا کند و برای آنها فضیلتی گردد. [۸۶].

آموزش امام محمدباقر علیه السلام در ضروریات زندگی

هر امامی ساعتی به او اختصاص دارد که در آن ساعت می‌توان بدو توسل جست و طبق تعلیمات خودشان مسئلت حاجت نمود.

نوشته‌اند از ساعت اختصاصی امام محمدباقر علیه السلام اول ظهر است و چون در این

ساعت هم وقت عبادت است و هم موقع غذا خوردن که آداب هر دو را آموخته است
 اما نافله ظهر چهار رکعت است و دعای آن این است که خود امام می خوانده اند
 «اللهم رب الضیاء و العظمه و النور و الکبریاء تجبرت بعظمه بهاءک و منت علی
 عبادک برأفتک و رحمتک و دللتهم علی موجود رضاک و جعلتهم دلیلا یدلهم علم
 محبتک و یعلمهم و

[صفحه ۳۷۷]

یدلهم علی مشیتک اللهم بحق محمد بن علی اسئلك و اقدمهم بین یدی حوائجی ان
 تصلی علی محمد و آل محمد»

آنگاه فرمود قبل از شروع به غذا بخوانید.

«اللهم انی اسئلك فی اکل و شربی السلامه فی وعک و القوه به علی طاعتک و ذکرک
 و شکرک و ان تشجعی بقوتها علی عبادتک و التحرز من معصیتک»
 و پس از اتمام غذا بخوانید

«الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و ایدنا و آوانا و انعم علینا و افضل الحمد لله الذی یطعم و
 لا یطعم»

و چون سفره را برچیدند بخوان «الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلنا نعمه مشکوره» و
 هنگام آشامیدن بگو «الحمد لله منزل الماء من السماء مصرف الامر کیف یشاء بسم الله
 خیر الاسماء»

و پس از سیراب شدن بخواند:

«الحمد لله الذی سقانا ماء عذبا و لم یجعل له لى اجاجا بذنوبى»

و در حال خلال کردن و مسواک زدن بگوید:

«اللهم بارک فی الخلالین و المتخللین» که مراد این است در همه شئون زندگی خدا را
 ناظر و شاهد بداند.

مکتب امام محمدباقر علیه السلام در ادبیات

اشاره

روش پرورش مکتب امام محمدباقر علیه السلام که از آغاز آفرینش شروع گردید که علوم و معارف عمومی بشر را از خلقت آدم ابوالبشر با زمان و مکان و تعلیم و تربیت اولاد آدم بیان فرموده است و چون بیان همه مطالب و ذکر تمام احادیث آن در این کتاب غیر ممکن است ما مطالب را فهرست کرده و برای تشحیذ افکار خوانندگان گرامی و اثبات اینکه مکتب باقری وسیع ترین مکتب علم و دانش بوده است ذکر می کنیم و باید اعتراف کرد که اساس همین مکتب بود که زمینه را برای نشر مکتب جعفری مهیا و آماده نمود.

یکی از مواد برنامه آموزش امام پنجم علیه السلام تعلیم ادب و آداب و ادبیات بود که این فن را در سایه قرآن و تعلیمات آسمانی به مردم آموخت و چون ادبیات هر ملت پدیده روحی و تراوش افکار و آثار نفسانی آنها می باشد امام محمدباقر این تراوشات دینی را از قرآن به نام ادب و اخلاق آسمانی آموخت و خود در ادبیات ملی شرکت داشت البته شعر که از صناعات

[صفحه ۳۷۸]

خمس و از فنون منطقی است برای امام دون مرتبه مقام ولایت است ولی به شرحی که در جای خود گفتیم امام عالم به علوم اولین و آخرین است و در تمام فنون علوم مهارت و استادی دارد و از سرچشمه علوم غیبی سیراب گردیده بر او چیزی مکتوم نیست فرمان او بر حروف و الفاظ و کلمات هم مانند فرمان بر عناصر و موالید و مواد طبیعی است که همه در حد خود از امام اطاعت می کنند و لذا شعر گفتن کار مشکلی نیست آنها در فصاحت و بلاغت و رسائی کلمات و الفاظ و ریقی معانی و لطائف آن ملوک سخن هستند و سخنان آنها نیز پادشاه سخنان است چنانچه دیده ایم در صف

اولیه سخنوران جهان در نظم و نثر قرار گرفته‌اند و لذا دیدیم که در آثار امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و همه فرزندان او رشته نظم و نثر مانند صفوف سربازان در فرمان او قرار داشته و اکثر در سخن منظوم و منثور اعجاز نموده‌اند. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام برای آنکه در فن شعر گویندگان ترویج و تقدیر فرماید گاهی خود احساسات و ادراکات معنوی را در قالب الفاظ می‌ریخت و نظمی استوار و شعر موزون و مقفی و کلماتی مسجع و مطلوب به جا می‌گذاشت و ما برای نمونه چند بیت را از آن حضرت نقل می‌کنیم.

امام محمدباقر علیه‌السلام و شعراء

ابن شهر آشوب می‌نویسد: شاعری عبدالملک بن مروان را مدح کرده بود آمد حضور امام اشعار خود را خواند و پرسید چطور است امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود اینکه می‌گوئی اسد اسد سگ است و اینکه گفتی شمس شمس جماد است این که بحر دریا موات و مرده است این که گفته‌ای حیه حیه مار است و اینها افتخاری نیست که کسی را باشد با شمس یا دریا تشبیه کنی - کمیت حاضر بود گفت

من لقب میثم مستهام

غیر ما صبوه و لا احلام

تا آنجا که گفت:

اخلص الله لی هوای فما اغرق

نزعا و لا تطیش سهامی

امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این طور بگو

فقد اغرق نزعا

و ما تطیش سهامی

کمیت گفت یا بن رسول الله تو از من اشعر هستی و بهتر شعر می‌گوئی

کمیت قصیده‌ای در مدح امام محمدباقر علیه‌السلام گفت حضرت توجه به کعبه کرد
فرمود اللهم ارحم الکمیت و اغفر له ثلاث مرات آنگاه فرمود ای کمیت این صد هزار
[صفحه ۳۷۹]

«درهم است» که اهل بیت من برای تو جمع آوری کرده‌اند گفت به خدا قسم من برای
صله مدح تو نگفتم اما میل دارم پیراهن خود را به من انعام فرمائی تا کفن خود نمایم.

اشعار امام محمدباقر علیه‌السلام

مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد بن محمد بن علی بن العلقمی وزیر کتانی نوشته که
ابوالفتح یحیی بن محمد بن حیاء کاتب از آن نقل کرده است مردی را در بین مکه و
مدینه دیدم از او پرسیدم تو کیستی به این شعر پاسخ داد

لنحن علی الحوض ذواده

نذود و یسعد و راده

فما فاز من فاز الابنا

و ما خاب من حبا زاده

فمن سرنا نال منا السرور

و من ساءنا ساء سلاده

و من کان غاصبنا حقنا

فیوم القیامه میعاده

پرسیدم آن جوان کیست گفتند محمد بن علی بن الحسین است

در کتاب ربیع‌الابرار هم این اشعار را به آن حضرت نسبت داده است

عجبت من معجب بصورته

و کان من قبل نطفه مذره

و فی غد بعد خسف صورته

یسیر فی القبر جیفه قدره

و هو علی عجه و نخوته

مابین جنبیه یحمل العذره

در مناقب ابی خالد برقی در کتاب الشعر و الشعراء این شعر را از امام محمدباقر

علیه السلام به تمثیل آورده است

و اطرق اطرق الشجاع و لو یری

مساغا لنابیه الشجاع لصمما

قحطی زمان امام محمدباقر علیه السلام و عمر بن عبدالعزیز

در سابق گفتیم که در میان ائمه علیهم السلام هیچکدام مانند امام محمدباقر علیه السلام در مضیقه مالی و دست تنگ نبودند و هیچ یک آنقدر خرج و نفقه خور نداشتند اکنون دلایل اجمالی این گفتار را به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

امام محمدباقر علیه السلام اول امامی بود که بین دو علوی و دو هاشمی جمع کرد و دو تیره در یک قبیله توجهشان به این نقطه مابه الاجتماع و مرکز التقاء و مصب دو نهر شیرین مجرای شجره‌ی طیبه بود که باید معیشت آنها را اداره نماید و ضمناً از جهت اجتماعی هم در زندگانی

[صفحه ۳۸۰]

پدرش زین العابدین علیه السلام گفته شد که آن امام انام صد خانواده را شبانه مانند جدش امیرالمؤمنین که چهارصد خانواده را در کوفه نان و آب می‌رسانید او هم در شهر کوچک مدینه صد خانواده را از جهت معیشت اداره می‌کرد و نمی‌دانستند کیست به درب خانه آنها نان و آب می‌برد تا وقتی امام چهارم رحلت کرد و این مقرری شبانه قطع شد فهمیدند زین العابدین (ع) بود - این خانواده‌ها نیز از امام محمدباقر علیه السلام انتظار داشتند و امام پنجم هم ناگزیر باید اداره امور معیشت بینوایان را به عهده بگیرد و

لذا به آنها مانند پدر کمک می کرد - تکثیر اولاد علوی و هاشمی و قتل عام و غارت اموال مردم مدینه در ظرف پنجاه سال اخیر از واقعه کربلا تا رحلت امام محمدباقر علیه السلام و فقر و بی چیزی مردم زندگی را سخت کرده بود و همه مردم آن شهر چشم به شخصیت این امام دوخته و از او انتظار کمک و حمایت داشتند - یک جهت دیگر هم این نظریه را تأیید می کند و آن وفود و ورود دانش طلبان اطراف از اصحاب امیرالمؤمنین و شیعیان و معارف پروران و فرهنگ پژوهان کوفه و بصره و ایران - (عراقین) و غیره بود که برای کسب علم و دانش به طرف مدینه می آمدند و به خانه امام محمدباقر که مؤسس مدرسه بزرگ و دانشگاه اسلامی بودند وارد می شدند پذیرائی آنها و تقاضای اکثر آنها برای خرج سفر و تأمین معیشت هم یک رشته مخارج مسلمی را به وجود آورده بود که در قبال آن درآمدی نداشت - نکاتی دیگر باز مؤید این گفتار است چنانچه از اخبار و مواد تعلیمات امام به دست می آید که آن حضرت دست تنگ بود و به زحمت بسیار فراوان به کار و کوشش می پرداخته است یکی زراعت و فلاحت شخصی خود آن حضرت بود که پس از درس و بحث و فحوص علمی به نخلستانها و اراضی مزروعی خود در احد و اطراف مدینه می رفت و مشغول کشاورزی می شد تا از این راه کمکی به هزینه های زندگی بشود و مهم تر از همه این است که در زمان این امام یک قحطی عظیمی در مدینه و اطراف آن رخ داد که تا شام ادامه یافت و مردم سخت در زحمت بودند نخلستانها از بی آبی حاصل نداشت مزروعات خشک شد قنوات و چاهها آب نمی داد و امام محمدباقر در این روزها بیشتر مردم را به جود و بخشش مواسات و مساوات و برادری و اطعام و اکرام دعوت و تشویق و ترغیب فرمود و در امر کشاورزی و کار و کوشش سخت مردم را تحریض می کرد و نامه هایی می نوشت مبنی بر تقوی و پرهیزکاری و زهد و ورع و پارسائی دنیا که همه این عوامل موجب تسلی خاطر بشر در این حوادث و انقلابات است درس فضیلت و کرامت می داد و مخصوصا به عمر بن عبدالعزیز

[صفحه ۳۸۱]

تأکید در عدالت و رعیت پروری داشت و او را به جانب دل‌های مردم توجه نمود تا به داد آنها در فقر و قحطی و غلا برسد و معیشت آنها را اداره نماید. این مقدمات همه مؤید گرفتاری‌های معیشت و کار و فعالیت آن امام گردید که موجب اخبار تحریض و ترغیب بر سعی و کوشش و فعالیت در کار و زندگی از یک طرف و منع ضجرت و تبلی و کسالت و تن‌پروری و یأس و نومیدی از طرف دیگر بود که در این راه اصرار و آموزش مفصلی فرموده است.

چند قطعه از سیاست‌نامه

حکایت

چنین گویند که در زمان عمر بن عبدالعزیز قحط افتاد و مردم در رنج افتادند. قومی از عرب نزد وی آمدند و بنالیدند و گفتند یا امیرالمؤمنین ما گوشت‌ها و خون‌های خویش بخوردیم اندر قحط یعنی لاغر شدیم و گونه‌ها زرد شد از نیافتن طعام و واجب ما اندر بیت‌المال تو است این مال آن تو است یا آن خدای عز و جل یا آن بندگان خدای است. اگر از آن بندگان خدای است از آن ما است و اگر از آن خدای است خدا را بدان حاجت نیست و اگر از آن تست «و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین». تفسیر چنان است که بر ما صدقه کن که خدای تعالی مکافات کننده نیکوکاران است و اگر از آن ما است به ما ارزانی دار تا از این تنگی برهیم که پوست بر تنهای ما خشک شد عمر بن عبدالعزیز را دل بر ایشان بسوخت و آب به چشم اندر آورد. گفت هم‌چنین کنم که شما گفتید هم در ساعت بفرمود تا کار ایشان بساختند و مقصود حاصل کردند و چون خواستند که برخیزند و بروند عمر بن عبدالعزیز گفت ای مردمان کجا می‌روید؟ چنانکه سخن بندگان خدای با من گفتید سخن من با خدای بگوئید یعنی مرا دعا کنید.

پس اعرابیان روی سوی آسمان کردند و گفتند یا رب به عزت تو که با عمر بن عبدالعزیز آن کنی که با بندگان تو کرد.

مختصات امام محمدباقر علیه السلام

با آنکه ائمه دین ما برای ارشاد مردم همه در یک برنامه قیام و انجام وظیفه می کردند و در مقام آسمانی امامت در یک صف بودند معذکک هر یک از آنها دارای مزایا و اختصاصی بوده اند که مشخص آنها از دیگری می شده است.

هر یک از بشر اگرچه در صورت و ظاهر با هم وجه مشترک دارند ولی در خصال و صفات مابه الاختلاف و مابه الافتراق دارند که همان ممیز و مشخص آنها می گردد. مثلاً امیرالمؤمنین جامع اضداد بود و همه صفات متضاد را مانند شجاعت و عبادت و کثرت التفات و بی اختیاری در محراب و قدرت انتقام و رحم و شفقت و غیره به عرصه ظهور و بروز رسانیده یا امام حسن مجتبی علیه السلام در حلم و صفا و گذشت بسیار بزرگوار بود که

[صفحه ۳۸۲]

مصالح نوع مسلمین را بر منافع شخصی خود که خلافت بود ترجیح می داد - و سیدالشهداء در فداکاری و جانبازی به جایی رسید که دست هیچ بشری در صبر بر مصائب بدانجا نمی رسد و امام زین العابدین در رنج و تعب بر این مصائب تحمل می کرد و امام محمدباقر علیه السلام در اغتنام فرصت برای بسط بساط علم و دانش بسیار بامهارت بوده است.

او اول کسی است که از دو علوی و دو هاشمی به وجود آمده است - اول شکافنده علوم و معضلات علمی بود - او مرسوم انبیاء را در ارشاد و هدایت تجدید کرد و علوم جدش را احیاء نموده و دنباله آن همان دعوی سلونی قبل ان تفقدونی را گرفت و شروع به نشر معارف و علوم و فنون نمود.

امام محمدباقر در تفسیر و حدیث و قصص قرآن و اخبار و علوم طبیعی و ریاضی و فلکی علاوه بر تشدید مبانی فقه و اصول عقاید و فروع احکام دین مکتبی عمیق و دامنه دار گشود که بیست سال طول کشید و نتیجه بسیار مثبتی رضایت بخش از آن گرفت.

خانه امام محمدباقر علیه السلام

در آن نهضت سیاسی و انقلاب فکری که در زمان امام محمدباقر علیه السلام رخ داد مردم جز باقرالعلوم کسی را در نیروی علم و فضیلت نمی شناختند و لذا قوافل بزرگی پی در پی از اطراف به مدینه می آمدند و مهبط و منزل آنها در سرای امام محمدباقر علیه السلام بود که روزها اطراف او را می گرفتند یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شدند و از محضر علمی این امام استفاده می کردند طالبین علم و فضیلت و دانش پژوهان و علاقمندان به علم و دین با یک میل مفرط و شعفی به مدینه رهسپار می شدند و با سابقه سیادت و زهد و تقوی و علم و فضیلت این خاندان مخصوصا پس از شهادت سیدالشهداء روحی فداه محور علم و دانش مدینه بود و جلب توجه همه تابعین و صحابه و معارف پژوهان را نمود و مرکز دانشگاه اسلامی گردید مدینه منوره زیر سایه آن حضرت یک نهضت علمی و حرکت فکری برقرار کرد و هر کس فارغ التحصیل آن دانشگاه گردید شهره آفاق شد.

امام محمدباقر علیه السلام علاوه بر افاضات علمی دارای سخاوت و جود و بخشش بسیاری هم بود که این جهت هم برای ضعفای دانش پرور کمک می کرد تا در مدینه حاضر شوند هم از محضر علمی آن حضرت بهره مند گردند و هم برای امرار معاش خود مالی فرا گیرند.

سلمی کنیز آن حضرت روایت می کند که بعضی از برادران آن حضرت به دولت سرای او می آمدند امام علیه السلام آنها را اطعام می فرمود و بعضی اوقات به آنها لباس

می داد اگر محتاج بودند پول میداد و علم و دانش می آموخت و بی نیاز بر می گردانید و می فرمود دنیا هیچ حسنی ندارد مگر بخشش به برادران خود - سلمی می گوید عطایای آن حضرت پانصد و ششصد درهم تا هزار درهم بوده است.

اسود بن کثیر گوید در محضر امام محمدباقر شرفیاب شدم و از جور زمان و ستم [صفحه ۳۸۳]

برادران شکایت کردم فرمود چه قدر بد است برادری که در هنگام ثروتمندی تو را مراعات می کردند و در تنگدستی و فقر از تو بی خبر بودند آن گاه یک کیسه پول خواست و به من داد فرمود فعلا با آن بساز و باز نزد ما بیا. مناقب و فضایل نفسانی و خصال ذاتی حضرت باقرالعلوم زیاد است و آن وجود محترم مجموعه فضایل نفسانی و کمالات انسانی بود.

صیت مکتب جعفری در مدینه در اقطار عالم اسلامی طنین انداز گردید و از عراق و ایران و اطراف مردم طالب علم و دانش به مدینه می شتافتند و با ذخایر بسیار قیمتی در علم و فضیلت بر می گشتند و ره آورد آنها بس قابل تقدیر برای مردم مسلمان بود. منزل امام محمدباقر علیه السلام همان خانه پدرش علی بن الحسین بود و آنها هیچ کدام خشتی بر خشتی و آجری بر آجری نگذاشتند و خانه و منزلی برای خود نساختند بلکه از صدقات و موقوفاتی که در اختیار داشتند برای فقرا و ایتام و بینوایان خانه می ساختند و منزل می خریدند و مسکن تهیه می دیدند ائمه ما هیچ کدام کاخ رفیعی نساختند و نداشتند فقط چهار امام آخری که در سامرا مهاجرت اجباری کردند منزلی خریدند که اکنون قبه و بارگاه و مسجد و مقام امام زمان است و خانه امیرالمؤمنین که هنوز باقی است نمونه آن می باشد.

تعلیم استخاره

یکی از مختصات اسلام استخاره و طلب خیر کردن یا راهنمایی به طلب خیر است که اخبار و احادیثی از پیغمبر و ائمه معصومین در دست است و سنت علمای اسلام فقهای امامیه بوده و می باشد.

علامه مجلسی (ره) در کتاب مفاتیح الغیب که در آداب و ادعیه استخاره نگاشته از شیخ مفید و سید بن طاوس به اسانید خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند عز و جل می فرماید از جمله شقاوت بنده آن است که کارهای خود را بدون مشاوره و استخاره انجام دهد و فرمود هر کس طلب خیر از من بکند توفیق اتمام آن نمی یابد - و فرمود اگر کسی در کاری بدون استخاره وارد شد و درمانده گردید جز خود کسی را سرزنش نکند.

و امام محمدباقر علیه السلام فرمود من در کاری که از خداوند خود طلب خیری کنم پروا ندارم که به راحت اتمم و فرمود پدرم استخاره را به من آموخت و سوره های قرآن را به من تعلیم فرمود.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود ما استخاره را یاد می گرفتیم چنانچه سوره های قرآن را یاد می گرفتیم و فرزندش فرمود هیچ کس طلب خیر از خدا نکند مگر آنکه موفق و کامیاب گردد و مشکل او آسان شود که فرمود نرید بکم الیسر و لا ارید بکم العسر.

[صفحه ۳۸۴]

فرمود هر وقت بخواهم غلامی را بخرم استخاره می کنم بدین ترتیب که سه مرتبه طلب خیر می کنم.

اللهم انی اسئلك بانک عالم الغیب و الشهاده ان کنت تعلم ان الامر الذی اردت خیر لی فخیر لی و یسره و ان کنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی الا ما هو خیر لی و رضنی فی ذلک بقضائک فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضی و لا اقضی انک علام الغیوب

معمولا سه مرتبه صلوات و سه مرتبه استغفرالله بگوید و این دعا را با مضمون آن را که قریب بدین مفهوم است بخواند.

پروردگارا از تو مسئلت می کنم که مرا به خیر راهنمایی کنی تو می دانی و عالم به غیب و شهودی اگر صلاح و مصلحت من میدانی که این عمل را به جا آرم و خیر است برای من خیری بنما و اگر می دانی موجب پشیمانی و ندامت است و سبب شر دنیا و دین من می گردد آن را از سر من دفع کن و مرا راضی به قضاء خود ساز که تو دانا و توانائی و من نادان و ناتوانم تو حاکم به قضا و قدر من هستی من قدرت و علم و توانائی ندارم. به این ترتیب استخاره راهنمای او خواهد بود و چه بسیار کسانی که به استخاره پشت کرده و وقعی ننهاده اند و کیفر بی اعتنائی را دیده و پشیمانی یافته اند.

کفعمی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که فرمود پیغمبر سری را به علی گفت و پس از سفارشات لازم در حفظ سر فرمود این دعا را بخوان.

اللهم اخترلی بعلمک و وفقتی لرضاک و محبتک اللهم اختر بقدرتک و جنبنی بعزتک من مقتک و سخطک اللهم اخترلی فیما ارید من هذین الامرین

و آن دو امر که قصد را بگو و دعائی بخوان که خداوند منافع دنیا و آخرت را به شما دهد - زراره بن اعین از حضرت امام محمدباقر علیه السلام طریق استخاره را خواست فرمود - روزهای سه شنبه چهارشنبه و ۵ شنبه روزه بگیر و روز جمعه در محل پاکیزه ای دو رکعت نماز بخوان آنگاه سر به سوی آسمان بلند کن و صد مرتبه بگو اللهم انی

اسئلك بانک عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم انت عالم الغیب ان کان هذا الامر خیرالی فیما احاط به علمک فبشره لی و بارک فیه و افتح بابہ و ان کان ذلک شرا فیما احاط به علمک فاصرفه عنی بما لا تعلم فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضی و لا اقضی و انت علام الغیوب.

خداوند هر چه خیر است به تو می نماید و هدایت می شوی.

ادعیه و اذکار

برانگیختن ائمه اطهار مانند تربیت معلم برای اطفال است همان طور که برای تربیت اطفال کلاس و مدرسه تهیه می‌بینید برای تربیت نمودن این طبقه افرادی لازم هستند که آنها را دانش بیاموزند و بینش یاد دهند که امروز به نام آموزشگاه تربیت معلم و آموزگار معمول و مجری است - حضرت پروردگار جل و علا برای رهبری گله آدمیان کلاس و مدرسه و آموزگاری داشت که در اصطلاح عرف آن روز چوپان و راعی می‌گفتند و آن طبقه فاضله انبیاء و اوصیاء آنها بودند که کارشان هدایت و ارشاد و رهبری و چوپانی گله آدمیان بود. تا این گله پراکنده را در دنیا جمع آوری نموده و متشکل ساخته به کمال مطلوب برسانند و لذا هر یک از این آموزگاران آسمانی یک امتیاز و تخصصی داشتند و آن مفهوم کلی و غرض عالی تربیتی را در قالب الفاظ مخصوصی به مردم می‌آموختند که از آن تعبیر به مختصات شخصی شده است. از جمله مختصات امام محمدباقر علیه‌السلام این است که برای تعلیم به مردم ادعیه و اذکاری در نماز و قنوت خود می‌خواند که معانی رقیقه آن منور کننده سطح فکر و دل‌های تاریک است و ما برای نمونه یکی از آنها را نقل می‌کنیم.

دعاء بعد از غذا

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام پس از فراغت از غذا به شکرانه‌ی نعمت‌های الهی از آنها نام می‌برد و می‌شمرد خداوند چه نعمت‌هایی به ما مرحمت فرموده که از آن استفاده می‌کنیم و پس از شماره نعم الهی این دعا را می‌خواند:

الحمد لله الذی اشبعنا فی جائعین و اروانا فی ظامین و آوانا فی صاحبین و حملنا فی راجلین و آمننا فی خائفین و اخد منا فی عانین [۸۷].

خاتون آبادی درباره دعای امام محمدباقر علیه‌السلام چنین نقل کرده که این دعا را

بسیار می خوانده اند

اللهم ان كان لي عندك رضوان وود فاغفر لي و لمن تبعني من اخواني و شيعتي و طيب ما في صلبى يا ارحم الراحمين
و چون خود امام عليه السلام بیشتر در فراغت کار به زراعت اشتغال داشته اند دعای زراعت می خواندند و آیات قرآن را مربوط به کشاورزی تلاوت می کردند و می گفتند اللهم صل على محمد و آل محمد و اجعله مباركا و ارزقه السلامه و السرور و الغبطه
[صفحه ۳۸۶]

دعای امام محمدباقر علیه السلام

ابونعیم اصفهانی نقل می کند که امام محمدباقر علیه السلام در دل شب چنین دعا می خواند

اللهم امرتنى فلم ائتمر و زجرتنى فلم اذجرها انا ذا عبدك بين يديك و لا اعتذر [۸۸]
(ابى) اين دعا را از آن حضرت نقل کرده است
اللهم اعنى على الدنيا بالغنى و على الآخرة بالعفو
و قال (ع) لابنه يا بنى اذا انعم الله عليك بنعمة فقل الحمد لله و اذا احزنك امر فقل لا حول و لا قوة الا بالله
و اذا ابطاء عنك الرزق فقل استغفر الله [۸۹].

حرز امام محمدباقر علیه السلام

در کتاب جنات الخلود مرحوم خاتون آبادی این حرز را منتسب به حضرت امام محمدباقر علیه السلام ضبط کرده است:

اللهم يا نور السموات و الارض جميعا يا من خضع لنوره كل جبار و ذل لهيئته اهل الانظار و همد و لبد جميع الاشرار خاضعين خاشعين لاسماء رب العالمين حجبت عنى

ضرور جبار الهوی و مسترقی السمع من السماء و حلال المنازل و الدیار و المتغیین
بالاشجار و البارزین فی اظهار النهار حجتکم و رجوتکم معاشر الجن و الانس و
الشیاطین باسماء الملک الجبار العظیم القهار خالق کل شیء بمقدار لا تدركه الابصار لا
ملجاً لکم من صواعق القرآن المبین و عظیم اسماء رب العالمین لا ملجأ لواردکم و لا
منقذ لما بکم من ركبۃ النشیط و دواجیس التنجیط فرابعکم محبوس و نجم طالعکم
منحوس و شامخ عز کم منکوس فاستبقوا احیانا و تمزقوا اشتاتا و توقعوا باسماء الله
امواتا و الله الغالب و الیه ترجع الامور و هو العزیز الحکیم [۹۰].

چندین حرز و طلسم دیگر که حاکی از علوم ریاضی و جفر و رمل و اسطرلاب و
اعداد و حروف است در کتاب مهج الدعوات از آن حضرت نقل شده است
در کتاب مهج الدعوات و منهج العنایات سید بن طاوس ره از حضرت امام محمدباقر
علیه السلام این دعا را نقل کرده که در قنوت خود می خوانده اند:

«اللهم ان عدوی قد استسن فی غلوانه و استمر فی عدوانه و امن بما شمله من الحلم

[صفحه ۳۸۷]

عاقبه جرأته علیک و تمرد فی مباينتک و لك اللهم لحظات سخط بیاتا و هم نائمون و
نهارا و هم غافلون و جهرة و هم یلعبون و بغته و هم ساهون و ان الجناق قد اشدوا الوثاق
قد احتد و القلوب قد محیت و العقول قد تنکرت و الصبر قداوی و کاد یقطع حبائله
فانک لبالمرصاد من الظالم و مشاهده من الکاظم لا یعجلک فوت درک و لا یعجزک
احتجاز محتجز و انما مهلت استثباتا و حجتک علی الاحوال البالغه الدامغه و لعیدک
ضعف البشریه و عجز الانسانیه و لك سلطان الالهیه و ملکه البریه و نطشه الاناه و عقوبه
التایید اللهم فان کان فی المصابره لحراره المعان من الظالمین و کمد من یشاهد من
المبدلین رضی لك و مثوبه منک فهب لنا مزیدا من التایید و عوناً من التشیید الی حین
نفوذ مشیتک فمن اسعدته و اشقیته من بریتک و امن علينا بالتسليم لمحتومات اقضیتک
و التجرع لواردات اقدارک و هب لنا محبه لما احببت فی مقدم و متأخر و متعجل و

متساحل و الايثار لما اخترت في مستقرب و مستبعد و لا تحلنا اللهم مع ذلك من
عواطف رافتك و رحمتك و كفايتك و حسن كلائتك بمنك.»
حضرت امام محمدباقر در قنوت خود اكثر اين دعا را می خواندند:
«يا من يعلم هواجس السرائر و مكامن الضماير و حقايق الخواطر يا من هو لكل غيب
حاضر و لكل منسى ذاكر و على كل شىء قادر و الى الكل ناظر بعد المهل و قرب
الاجل و ضعف العمل و آب الامل و آن المنتقل و انت يا الله الاخر كما انت الاول
مبدىء ما انشات و مصيرهم البلا و مقلدهم اعمالهم و محلها ظهورهم الى وقت نشورهم
من بعثه قبورهم عند نفحة الصدور و انشقاق الماء بالنور و الخروج بالمنشر الى ساحة
المحشر لا ترتد اليهم ابصارهم و افتدتهم هواء مترطبين فى غمه ما اسلفوا و مطالبين بما
احتقبوا و محاسبين هناك على ما ارتكبوا الصحائف على الاغان منشورة و الاوزار على
الظهور مأزورة لا انفكاك و لا مناص و لا محص عن القصاص قد اقحمتهم الحجة و
حلوا فى حيرة المحجة همس الضجة معدول بهم عن الحجة الا من سبقت له من الحسنی
فنجما من هول المشهد و عظيم المورد و لم يكن ممن فى الدنيا تمرد و لا على اولياء الله
نعتد و لهم و استبعد و عنهم بحقوقهم تفرد اللهم فان القلوب قد بلغت الحناجر و النفوس
قد علت التراقى و الاعمار قد نفدت بالانتظار لاعن بعض استبصار و لا عن اتهام مقدار و
لكن لما يعانى من ركوب معاصيك و الخلاف عليك من اوامرک و نواهيك و التلعب
باوليائك و مظاهره اعدائك اللهم فقرب ما قد قرب و اورد ما قد دنى و حقق ظنون
الموقنين و بلغ المؤمنين تاميلهم من اقامة حقك و نصر دينك و اظهار

[صفحه ۳۸۸]

حجتك و الانتقام من اعدائك.»

نماز حضرت امام محمدباقر عليه السلام

ما در روش خویش معتقدیم که باید علم را با عمل به هم آمیخت تا موفقیت دست دهد و لذا در ترجمه ائمه معصومین تا آنجا که فرصت داشته‌ایم و تذکر داده‌ایم از آداب توسل و تمسک به وسیله نماز و روزه و ادعیه و اذکار نقل کرده و گاهگاهی خود به توفیق ربانی عمل می‌کردیم و چنانچه فرمود ان الله لا یضیع عمل عامل منکم من ذکر او انشی امید داران دربار ربوبی را محروم و مایوس و بی‌اثر و اجر نخواهد گذاشت روی این اصل در اینجا هم وسیله تقریبی به نام آن حضرت دست می‌دهیم که شاید خوانندگان در مواقع نیاز و مظان استجاب دعا نگارنده را هم از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نمازی دارد که یکی از آن دو رکعت است در هر رکعت پنجاه بار سوره اخلاص را بخوانید و با کمال رقت رکوع و سجود و قنوت و تشهد و سلام بگوئید.

فرمود سوره مبارکه الحمد و آیت الکرسی و سوره قدر را با زعفران به مشک آمیخته بر ظرفی بنویسد و همچنین سوره یس و واقعه و سوره حشر و تبارک و توحید و معوذتین را با آب زمزم بنویسد و آن آب را در ظرف تمیزی ریخته ده مثقال شکر و ده مثقال عسل با هم ممزوج بدان نمائید و یک شبانه روز زیر آسمان گذارده و ظرفی از آهن روی کاسه بگذارید و در پایان شب غسل کرده لباس تمیز بپوشید و دو رکعت نماز را به شرحی که گفتم بخوانند و بعد از این آب بنوشند که برای حافظه بسیار مفید است و نماز دیگر صد رکعت است در شب نیمه شعبان باید خوانده شود و در هر رکعت ده بار سوره توحید قرائت شود.

فرمود اگر این نماز را بخواند تا جای خود را در بهشت نبیند از جای خود برنخیزد و این ریاضات شرعیه است که برای نیل به کمال مطلوب و تکامل نفس دستور فرموده‌اند تا علاقمندان و نیازمندان خود برای نیل به مقصود مبادرت و اقدام و قیام نموده به مطلوب خود هم برسند.

در این درس بندگی در عین حال که توجه به قرآن و سوره‌های حساس آن فرمود و برای ایجاد فضیلت درس تحمل و صبر و بردباری را در عبادت آموخته درس طبی و شیمیائی نیز داده است که طریقه تقویت حافظه و ذکاوت را زیاد نمایند.

[صفحه ۳۸۹]

نقش خاتم امام محمدباقر علیه السلام

شیخ صدوق در عیون الاخبار و امالی به سند خود از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود نقش خاتم جدم حسین علیه السلام ان الله بالغ امره بود و علی بن الحسین علیه السلام همان انگشتر را در دست داشت - در فصول المهمه نقش خاتم امام محمدباقر را (رب لا تذرني فردا) نقل کرده.

ثعلبی در تفسیر خود می نویسد: نقش خاتم حضرت باقر علیه السلام این کلمات بود: ظنی بالله حسن - و بالنبی المؤمن و بالوصی ذی المنن - و بالحسین و الحسن شیخ در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود نقش خاتم پدرم العزّة لله جمیعا بود.

ابونعیم در حلیة الاولیاء می نویسد: حضرت صادق علیه السلام فرمود نقش خاتم پدرم القوّة لله جمیعا بود - در کافی العزّة لله در مکارم الاخلاق العزّة لله نوشته و ممکن است چند انگشتر داشته باشد.

شاعر آن بزرگوار کمیت و سید حمیری و دربانش جابر جعفی بود. [۹۱].

ثعلبی می نویسد: نقش انگشتر و مهر امام محمدباقر ظنی بالله حسن و بالنبی المؤمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن بود. [۹۲].

در مکارم الاخلاق می نویسد: انگشتر امام پنجم عقیق بود و نقش او املی بالله بود و در یک انگشتر العزّة لله و در روایت امام رضا علیه السلام نقش خاتمش ان الله بالغ امره بود و در یک انگشتر «رب لا تذرني فردا». [۹۳].

علت اختلاف اخبار موالید و وفیات

درباره سبب اختلاف تاریخ موالید و وفیات ائمه اطهار و خاندان عترت و طهارت شمه‌ای در کتاب قمر بنی هاشم و علی اکبر و علی اصغر و همچنین زینب کبری و علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام اشارت رفت که بیشتر به جهت تشابه اسماء و کنی و القاب بوده است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ۳۸ فرزند سه زینب و دو عباس داشته و امام حسین اسامی همه فرزندان را به سبب اعمال نفوذ سیاسی امویہ در شام که تا یک قرن اسامی اولاد خود را محمد و علی نگذاشتند همه اسامی پسرانش را علی گذاشت و فرمود اگر

[صفحه ۳۹۰]

هزار پسر می‌داشتم همه را علی نام می‌نهادم و این تشابه اسماء سبب اختلاف صفات و فضایل و مزایا و مشخصات مخصوصا موالید و وفیات گردیده است و چنانچه در همین مورد امام محمدباقر علیه السلام سه محمد در عصر او بودند که پدر هر سه علی و هر سه از خاندان قریش بودند و اتفاقا هر سه به دست آل زیاد و آل مروان کشته شدند که سبب اختلاف اخبار موالید و وفیات آنها گردید.

نکته دیگری که باید از نظر تجزیه و تحلیل تاریخ در نظر داشت این است که در آن عصر معمول نبود که تاریخ تولد محسوب شود یا تاریخ وفات ذکر شود بلکه فقط مشخصات روی مبانی علمی و فضایل نفسانی و حوادث و اتفاقاتی بود که رخ می‌داد و آن حوادث و اتفاقات مبداء تاریخ می‌شد هنوز عرب آشنا به مبانی تاریخی نبود هر واقعه رخ می‌داد حوادث واقعه مصادف زمان او را از آن واقعه مبداء تاریخ می‌گرفتند چنانچه این اشتباه باعث اختلاف عمر فاطمه زهرا در تولد او شده است و همچنین در رحلت آن سیده نساء عالمین از ۷۵ روز تا شش ماه سبب کتمان ملاقات دشمن نوشته‌اند و سبب دیگر هم داشته که از آن جمله تقیه و کتمان از بداندیشی دشمن بوده

است چه اکثر دشمنان آل محمد در مقام قتل و شهادت آنها بودند مخصوصا در زمان بنی عباس که رقیب نزدیک خلافت به حساب می رفتند.

بنی امیه می دانستند که خلافت حق آنها نیست و غاصب هستند ولی چون سواری بر گردن مردم به منظور کیف شکم و احراز مقام و سلطه بر جان و مال و نفوس عامه بود همه چیز را زیر پا گذاشتند و چون خلافت را گرفتند با اولاد علی ظاهرا پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام کاری نداشتند و در خفا و پنهانی آنها را تضعیف نموده می کشتند که مبادا مدعی خلافت آنها شوند.

اما بنی عباس که عموزادگان علویین بودند خود را رقیب خلافت دانسته جدیتی برای ضعیف نمودن و تبعید و زندانی و قتل و مسموم نمودن ائمه امامیه داشتند و لذا غالب تولد و وفات یا مسمومیت و شهادت آنها به عمد یا سهو پنهان و کتمان می شد مورخین هم که اکثر سنی و آنها که مورد توجه دربار خلفا بودند عنایتی به این جهت نداشته که الناس علی دین ملوکهم یا از جهت سستی عقاید خودشان یا از لحاظ راضی نگاه داشتن خلفا و مخدوماتشان توجهی به این موضوع نکرده و در بیان وقایع ایام و سنین و اعوام می نوشتند و قیل مات محمد بن علی الباقر (ع) که تصریح نکرده باشند مانند همه مورخین معاصر همه سلاطین که برای

[صفحه ۳۹۱]

فرمانروایان یا خلفا و یا به امر آنها تاریخ می نوشتند البته به میل آنها مطلب تدوین و تنظیم می شده است.

یا از جهت این بود که به امامت و خلافت حقیقی اهل بیت عقیده نداشتند وقایع عهد امامت پسر را در زمان پدر یا بعکس اشتباه نسبت می دادند چنانچه در بسیاری از ائمه و اخبار صادره آنها و وقایع هائله آنها این اشتباه رخ داده است و به سبب کتمان یا عدم تتبع یا بی علائقی موضوع مبهم و به اجمال باقی مانده که برای محقق هم کار را مشکل کرده اند این اشتباهات دامنه آن بالا گرفته به حدی که در خود خلفا و زمان خلافت

آنها به جهت تشابه اسامی اشتباه نموده‌اند - زیرا مورخین سنی بیشتر نقل قول کرده بدون تتبع و تحقیق و اخبار را به صورت روایت و نقل خبر ثبت و ضبط کرده‌اند نه به صورت تجزیه و تحلیل یک موضوع تاریخی مثلا در اسامی خلفای بنی‌امیه ولید بن عبدالملک را با ولید بن یزید بن عبدالملک به هم اشتباه کرده‌اند زیرا مقید به تاریخ تولد و وفات و حکومت نبوده‌اند - یا ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بن ولید بن مغیره مخزومی را که دائی و خالوی هاشم بن عبدالملک بوده با هم اشتباه کرده‌اند و یکی از موارد اشتباه همین جا نسبت به امام محمدباقر علیه‌السلام می‌باشد که در زمان همین هشام دائی و خالوی او والی مدینه بود و به امر او سمی به حضرت باقرالعلوم خورانیده و یا اشتباه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که چند روزی بر مسند خلافت نشست و خلافت او پس از یزید بود به شرحی که در تاریخ مفصل اسلام نگاشته‌ام و با تشابه یزید بن ولید بن عبدالملک با ولید بن یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک که شانزده سال پس از امام محمدباقر خلافت داشته اکثر به هم اشتباه نموده و در مسموم نمودن و شهادت و رحلت امام که از سال ۱۱۴ تا ۱۳۶ به این اشتباه افتادند به همین جهات بوده است مثلا نوشته‌اند ابراهیم بن ولید آن حضرت را زهر داد. در حالی که شهادت امام در زمان هشام بن عبدالملک روی داده و ابراهیم بن هشام که جدش ولید بن مغیره است با ابراهیم بن ولید بن مغیره و ابراهیم بن ولید مشتبه شده‌اند که معلوم می‌شود ابراهیم والی مدینه از طرف هشام خلیفه شام امام پنجم را مسموم کرده در همان سنوات ۱۱۴ تا سال ۱۱۷ نه ابراهیم خلیفه ۱۲۶ که سبب اختلاف عمر و رحلت حضرت قرار گیرد.

نکته جالب توجه که مورد عنایت امامیه بوده و مورخین سنی توجهی نداشته‌اند مدت امامت هر یک از ائمه چهارده معصوم بوده که تاریخ زندگانی امامت آنها شایان

اهمیت

است و اهل سنت که معتقد نبودند متروک گذاشتند. ما در کتاب ۱۴ معصوم مختصر تاریخ تولد و وفات هر یک را از اول هجرت تا سال ۲۶۰ مرتب نگاشته‌ایم و تحقیقات لازم در آن مورد نموده‌ایم - که به کلی اختلاف برطرف گردد و البته آنچه مورد توجه و وثوق است اخبار اتفافی علمای امامیه از خود خاندان عترت و طهارت است که مدارک موثق ما را تشکیل می‌دهد و اختلافات بیشتر از مورخین سنی است به همین جهاتی که گفته شد و گرنه بین فقها و علمای شیعه امامیه اختلافی کمتر به نظر می‌رسد - مگر نقل قول عامه باشد با این مقدمات ثابت شد که اختلافات در اثر خصومتها و عدم التفات مورخین و اغراض سوء آنها بوده و گرنه تولد یکبار و مرگ یکبار بوده است.

در شهادت امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

چنانچه دیدیم موثقین مورخین درباره رحلت آن حضرت و مسمومیت او اتفاق دارند و فقط اختلاف در دو موضوع است یکی قاتل و مسموم کننده و دیگر سال وفات و شهادت - که اکنون مفاد مطالب مورد اتفافی را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. مسعودی می‌نویسد: که بعضی گمان کرده‌اند وفات امام محمدباقر در ایام یزید بن ولید بوده و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود و حال آنکه یزید بن ولید بن عبدالملک پس از هشام بن عبدالملک بر سریر خلافت نشست و اگر زمان او وفات کرده باشد چگونه عمر مبارکش ۵۷ سال می‌شود با اینکه تمام مورخین و محدثین متفق القول هستند که حضرت امام محمدباقر زمان جدش حسین علیه‌السلام را در رک کرده است و اگر این طور باشد باید شهادت او در سال ۱۲۵ تا سال ۱۲۶ باشد و همین جهت موجب بالا بردن سن آن حضرت به هفتاد و بیشتر شده است. بنابراین باید سال ۱۲۶ باشد و از سال ۵۷ که تولد او بود تا سال ۱۲۶ قریب هفتاد سال

می شود و این خلاف اتفاق شیعه امامیه است.

ابن جوزی می نویسد از عجایب این است که سه تن در یک زمان پدید شدند که همه علمای اشراف و بنی اعمام بوده اند و هر یک از ایشان را علی نام بوده و پسرش را محمد نامیدند.

۱ - علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که پسرش محمد بن علی باقرالعلوم علیه السلام بوده است.

۲ - علی بن عبدالله بن عاص است که پسرش محمد بن علی پدر خلفای بنی عباس است.

[صفحه ۳۹۳]

۳ - علی بن عبدالله بن جعفر است که پسرش محمد نام داشت و احتمال قوی می رود در موالید و وفیات این علی و محمد اختلاف رخ داده باشد.

ابن حجر در صواعق می نویسد: توفی مسموما کابیه

ابن حجر عسقلانی می نویسد امام محمدباقر را مسموم نمودند مانند پدرش که اعتراف به دو قضیه کرده.

قال الصدوق و ابن طاوس سمه ابراهیم بن ولید

شیخ صدوق و سید بن طاوس هم نوشته اند امام پنجم به سم ابراهیم بن ولید از دنیا رفت.

ابن صباغ می نویسد مات بالسم فی زمن ابراهیم بن الولید بن عبدالملک

ابن صباغ مالکی می نویسد: محمد بن علی به سم در گذشت و زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بود.

این اخبار متواتر مؤید این حقیقت است که امام محمدباقر شهید و مسموم گردید - و سم هم نه تنها یک بار بلکه چند بار به او سم خورانیده اند زیرا اخبار مسمومیت در باب ابراهیم و هشام و ولید هر سه و بلکه سلیمان هم گفته اند معلوم می شود در خلافت هر

یک که دیگری عامل مدینه بود دستور مسموم نمودن آن حضرت را صادر نمود و هر کدام از جنایتکاران بنی امیه به این عمل مبادرت جسته ولی تا انتهای اجل و آخر عمر اثری نبخشیده است تا به سم ابراهیم آخرین خلیفه معاصر او مسموم گردیده و از دنیا گذشته است.

مثلا ابن اثیر در التواریخ در ذیل حوادث سال ۱۲۵ در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک می نویسد: در این سال محمد بن علی بن عباس در شهر ذی قعدة وفات کرده و این وقت هفتاد و سه سال داشت و از این خبر معلوم می شود که پاره ای روایت که سن مبارک آن حضرت را به این تقریب اشارت کرده اند با این محمد بن علی بن عباس اشتباه کرده باشند.

چنانچه باز اشتباه نوشته اند علی بن الحسین روز عاشورا در زی سالکان بود و پسرش باقر ۱۵ ساله بود در این صورت باید تولد امام محمدباقر سال ۴۵ رخ داده باشد - در حالی که اگر محمدباقر پانزده ساله بود حتما به میدان می رفت بلکه بر او واجب بود از امام زمانش دفاع کند چنانچه کوچکتر از این سن به میدان جنگ و جهاد رفتند و شهید شدند و مسلما امام باقر در کربلا بیش از چهار سال نداشته است که تولدش همان ۵۷ بوده است.

و باز برای مثال گفته می شود که به اتفاق تمام مورخین و محدثین شهادت حضرت [صفحه ۳۹۴]

یزید بن علی بن الحسین علیه السلام در آخر سال ۱۲۲ مقارن سلطنت هشام بود و آن زمان امامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد و پس از شهادت امام محمدباقر بود - و در نزد محققین ثابت و آشکار است که وفات حضرت باقر علیه السلام قبل از شهادت زید و زمان خلافت هشام بوده است.

قطب راوندی به نقل جلاءالعیون مجلسی شهادت آن حضرت را به امر عبدالملک دانسته و البته خلاف مشهور است و ممکن است در نسخه کتب خطی اشتباه شده باشد

زیرا عبدالملک در سال ۶۵ تا ۸۶ بوده و امام باقر سال ۵۷ متولد شد و سال ۱۱۴ که هشام بن عبدالملک خلافت داشته مسموم گردیده یقیناً کاتب کلمه هشام را از دست داده است - آنچه مسلم است شهادت امام در سم به دست خلفای مروانی بین سال ۱۱۴ تا سال ۱۱۷ رخ داده و شکی در این حقیقت تاریخی نیست.

اخبار امام محمدباقر علیه السلام از مرگ خود

چنانچه در جای خود گفته‌ایم امام در علم از گذشته و آینده متبحر و آگاه است و صفحات گذشت روزگار در نظر او قرار دارد که از آن جمله خبر از مرگ و رحلت خویشان است و این حقیقت را ما در سیره‌ی ۱۴ معصوم درباره هر یک جداگانه دیده و خوانده‌ایم و ثابت است که همه آنها می‌دانستند چه وقت خواهند مرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار و سید جزایری در مدینه‌المعجز از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود پدرم به مرض شدید مبتلا گردید به طوری که بر آن حضرت بیمناک شدیم و پاره‌ای از اصحاب بر بالین بستر پدرم گریان شدند ناگاه چشم باز کرده فرمود انی لست بمیت فی وجعی هذا یعنی من در این حال نخواهم مرد تا پدرم صحت یافت چندان که سالی چند به سلامت زیست و در همان اوان که صحیح و سالم و در کمال عافیت بود و هیچ اثر کسالتی در او مشاهده نمی‌شد فرمود ای فرزندانم من در فلان روز خواهم مرد و همان روزی که فرموده بود از دنیا رحلت کرد.

در روایت دیگری است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود پدرم به مرضی خفیف مبتلا گردید و فرمود اعیان شهر مدینه را احضار کن کنار بستر من حاضر شوند تا وصیت خود را در حضور آنها بنمایم - من گفتم فدایت شوم در شما اثری از مرگ نیست.

فقال يا بنی ان الذی جائنی فاخبرنی انی لست بمیت فی مرضی ذلک هو الذی اخبرنی
انی میت فی مرضی هذا

یعنی ای فرزند عزیزم آن کس که آن روز مرا خبر داد که نخواهی مرد امروز هم خبر
داد که خواهی مرد و بنابراین وصیت خود را در حضور مردم به تو بگویم که القاء
شبهه‌ای نشود.

سدیر و محمد بن اسماعیل در بحار و مدینه‌المعجز از حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام
روایت کرده که فرمود پدرم به مرضی مبتلا شد به طوری که بر او بیمناک شدیم و
برخی از خاندان ما در کنار بسترش به گریه و زاری پرداختند پدرم به آنها روی کرده
فرمود من از این درد که بدان مبتلا هستم نخواهم مرد انه اتانی اثنان فاخبرانی لست
بمیت من وجعی هذا دو نفر آمدند به من خبر دادند که از این مرض نخواهم مرد تا
روزی که در کمال صحت بود ناگاه فرمود.

یا بنی ان الذین اتیاننی فی شکایتی التی قمت منها اتیاننی فاخبرانی انی اموت من وجعی
هذا یوم کذا و کذا

فرمود فرزند دلبندم آنها که آن روز خبر دادند نخواهی مرد امروز مرا خبر از مرگ
دادند که در فلان روز خواهی مرد و امام ششم فرمود در همان روز پدرم رحلت فرمود.
در فصول المهمه این خبر را برای وصیت درباره غسل و کفن و دفن خود نقل کرده
است.

فرمود فقال یا بنی اما سمعت علی بن الحسین علیهماالسلام ینادینی من وراء الجدار یا
محمد عجل

یعنی ای فرزند از پدرم شنیدم که از ورای دیواری می فرمود ای محمد زود بشتاب به
سوی ما.

عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق علیه‌السلام روایت می کند که روزی پدرم مریض شد
ولی در اثناء کسالت فرمود انما بقی من اجلی خمس سنین فحسبت فما زاد و لا نقص

فرمود پنج سال تمام بدون کسر و نقصان از عمر من باقی است و همان روز آخری که معین کرده بود از جهان رفت.

زراره و ابوبصیر نیز همین خبر را نقل کرده‌اند و اضافه می‌کند که در شب رحلت

[صفحه ۳۹۶]

با خدای خود مناجات می‌کرد - و چون مناجاتش تمام شد جعفر بن محمد را خواست

و گفت یا بنی ان هذه الليلة اقبض فیها و هی اللیلة الی قبض فیها رسول الله (ص)

فرمود ای فرزندم در این شب قبض روح می‌شوم و این همان شبی است که پیغمبر خدا

قبض روح شد و بر حسب معمول باید ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع‌الاول باشد.

و باز اضافه می‌کند که فرمود اکنون پدرم علی بن الحسین برای من شربت می‌آورد که

بیاشامم و مرا به لقای خدای تعالی بشارت داد.

قطب راوندی می‌نویسد در آن شب وضو گرفت نماز خواند جامه نظیف پوشید فرمود

به لقای خدای خود می‌روم

وفات حضرت امام محمدباقر علیه السلام

قطب راوندی در خرائج از ابی‌بصیر روایت می‌کند که گفت از حضرت صادق

علیه‌السلام شنیدم فرمود پدرم مریض شد مرض شدیدی که ما خائف شدیم و من بالای

سر او گریان شدم و اصحاب با نظر حسرت و تأسف به او می‌نگریستند در آن حال

شدت مرض فرمود من از این مرض نخواهم مرد بلکه شفا خواهم یافت پس از آن

چندی حال پدرم خوب شد تا یک روز فرمود من امروز خواهم مرد و همان روز

درگذشت.

کلینی نیز نظیر این روایت را آورده که حضرت صادق (ع) فرمود پدرم مریض شد و

شروع فرمود به وصیت درباره غسل و کفن و دفن و محل قبر - عرض کردم آثار مرگ

در شما نمی‌بینم فرمود ای فرزند من اکنون از پشت دیوار صدای پدرم علی بن الحسین

را شنیدم که فرمود یا محمد تعال عجل زود به طرف ما بیا
 هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که همان شب که می خواست
 از دنیا برود فرمود یا بنی هذه اللیله التی وعدتها این همان شب موعود است که نزدیک
 روشنی صبح من خواهم رفت. [۹۴].

و باز روایت می کند که همان شب امام محمدباقر علیه السلام مشغول مناجات بود و آن
 شبی بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شد روز ۷ ربیع الاول سال
 ۱۱۴ و ممکن است این روایت با روایتی که اهل سنت برای دفن پیغمبر در ۱۲
 ربیع الاول نوشته اند منطبق شود زیرا چند
 [صفحه ۳۹۷]

روز بدن مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی زمین برای نماز گزاردن مردمان
 مسلمان بود و شاید ۱۲ به خاک سپرده شد.

وفات امام محمدباقر علیه السلام

قطب راوندی در خرائج از ابی بصیر نقل می کند که از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام شنیدم فرمود پدرم مریض شد در شدت مرض که ما بر حال او بیمناک
 شدیم و بالای سرش گریان گشتیم بعضی اصحاب حاضر بودند که ناگهان چشم باز
 کرد فرمود من نمرده ام و از این درد نخواهم مرد و خواهم ماند تا وقتی که خدا بخواهد
 بهبودی حاصل شد مدتی مکث کرد و باکی نداشت تا یک روز فرمود.
 قال یا بنی انی میت یوم کذا فرمود من خواهم مرد و همان روز از دنیا گذشت.
 و کلینی اضافه می کند که در همان روز وصیت کرد و اسرار و ودایع امامت به فرزندش
 سپرد و درباره تجهیز غسل و کفن و دفن و دخول قبر و صیائی فرمود در حالی که اثر
 مرگ در آن حضرت مشاهده نمی شد که ناگهان طاهر و مطهر خواهید و از دنیا رفت.
 حضرت صادق علیه السلام فرمود وضو گرفته در حال خشوع و خضوع مناجات شد و

فرمود همین امشب من به خدای خود ملحق خواهم شد و همان شبی بود که قبض فیها رسول الله.

طبق این روایت باید روز وفات ۲۸ صفر باشد در حالی که اخبار دیگر سوم صفر یا ۷ ربیع الاول نیز نوشته‌اند و بنابر خبر دوم که ۷ ربیع الاول باشد و رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به روایتی در این تاریخ بود که ۱۲ دفن شده است. علامه اربلی می‌نویسد به نقل امام محمدباقر جابر بن عبدالله انصاری و ابی سعید خدری و ابی هریره و ابن عباس و انس بن مالک و امام حسن و امام حسین و سعید بن مسیب و غیره نقل روایت فرموده و مات فی سنه سبع عشره و مائه در سال ۱۱۷ یا سال ۱۱۸ در سن ۷۳ سالگی در گذشت و او را در پیراهنش کفن نمودند زیرا در آن پیراهن بسیار نماز خوانده بود وصیت فرمود در آن پیراهن کفن و دفن نمایند. خواندمیر در روضه‌الصفاء تولد آن حضرت را جمعه غره رجب سال ۵۷ و وفات او را سال ۱۱۷ و عمرش را ۵۸ سال نوشته.

ابن صباغ می‌نویسد مات ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر (ع) فی سنه سبعه عشر و مائه و له من العمر ثمانی و خمسون سنه و قیل ستون سنه [۹۵].

[صفحه ۳۹۸]

ابو جعفر محمد بن علی در سال ۱۱۷ در گذشت و عمرش ۵۸ سال بود شصت سال هم گفته‌اند و پس از رحلت پدرش ۱۹ سال دوره امامت او بود و او به سم ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم و شهید شد و قبرش در بقیع است در قبه عباس پهلوی قبر پدرش علی بن الحسین و عمویش حسن بن علی.

و اضافه کرده که عبدالله برادرش هم مردی فاضل و صالح بود که به دست بنی‌امیه مسموم گردید.

در اعیان الشیعه وفات آن حضرت را در مدینه دوشنبه ۷ ربیع الاول یا آخر سال ۱۱۴ نوشته و مدت عمر امام محمدباقر علیه‌السلام ۵۷ سال بود که چهار سال با جدش و ۳۹

سال با پدرش و ۱۸ سال پس از پدر مدت امامت آن حضرت است. کلینی در کافی مدت امامت آن حضرت را ۱۹ سال و دو ماه نوشته که معاصر با ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هاشم بن عبدالملک بوده است.

ابن شهر آشوب وفات آن حضرت را سال ۱۱۴ در سن ۵۷ سالگی نوشته که سه یا چهار سال با جدش و ۳۹ سال با پدرش و ۱۹ یا ۱۸ سال مدت امامت آن حضرت بود. در کشف الغمه سید محسن عاملی وفات را سال ۱۱۷ بلکه ۱۱۸ دانسته و مدفنش را در بقیع نوشته بنابراین عمر آن حضرت شصت سال بوده است. در رحلت امام محمدباقر علیه السلام سه قول است.

- ۱ - آنکه در سال ۱۱۷ رحلت کرده به نقل واقدی در سن ۵۸ سالگی
- ۲ - آنکه در سال ۱۱۴ شهید شده به نقل ابونعیم فضل بن وکین در ۵۷ سالگی
- ۳ - آنکه در سال ۱۱۸ رحلت نمود در سن ۷۳ سالگی که اولی بیشتر مورد اعتماد است. ابن جوزی می نویسد که ۳ نفر بودند که در یک روز فوت شدند نام آنها و اسم فرزندان آنها یکی بود.

اول: علی بن الحسین که پسرش محمد بن علی باقرالعلوم است.
دوم: علی بن عبدالله بن عباس که نام پسرش محمد ابوالخلفا بود.
سوم: علی بن عبدالله جعفر که نام فرزندش محمد بود. [۹۶].
از ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود پدرم روزی به من گفت بقی من اجلی خمس سنین و ما چون خوب توجه داشتیم یک روز کم یا اضافه نشد پس از پنج سال شهید گردید. [۹۷].

[صفحه ۳۹۹]

ابن صباغ اولاد آن حضرت را شش نفر و قتل به سم نوشته و اضافه می کند که عبدالله برادرش را هم بنی امیه مسموم نمودند. [۹۸].

تاریخ سال رحلت امام محمدباقر علیه السلام را کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و طبرسی در اعلام الوری و ابن اثیر در کامل التواریخ سال ۱۱۴ و سال ۱۱۵ نوشته‌اند و اصح همان ۱۱۴ را دانسته‌اند.

اما ماه رحلت را شهید در دروس و کفعمی در مصباح دوشنبه ۷ ذی حجه نوشته. در روضه‌الواعظین هم ذی حجه را تأیید کرده که دوشنبه ۷ ذی حجه سال ۱۱۴ باشد. بنابراین سن مبارک امام محمدباقر علیه السلام ۵۷ سال و پنج ماه و ۷ روز بود و با روایت سال ۱۱۷ بالغ بر شصت سال می‌شده است.

سه سال و ۶ ماه با جدش سیدالشهداء ۳۴ سال و ۱۵ روز با پدرش امام زین العابدین علیه السلام ۱۹ سال و ۱۰ ماه و ۱۲ روز مدت امامت او بوده است. در اینکه امام محمدباقر علیه السلام را مسموم کردند شکی نیست. سید بن طاوس در اقبال می‌نویسد وضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن ولید

ابن بابویه می‌نویسد قتل مسموما بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک کفعمی در مصباح می‌نویسد: سمه هشام بن عبدالملک

مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که عبدالملک بن مروان زین مسمومی فرستاد به مدینه طیبه برای حضرت باقر علیه السلام بر روی آن زین شده‌ای که تحفه خلیفه بود بر اسب بستند و امام محمدباقر بر او سوار شد پاهای مبارکش از شدت زهر ورم کرد به طوری که آثار مرگ بر او ظاهر شد شروع به وصیت فرمود البته این عبدالملک دوم است.

خاتون آبادی در جنات الخلود می‌نویسد هشام بن عبدالملک آن حضرت را مسموم گردانید.

در خبر است که آن حضرت همیشه با تضرع و زاری در دل شب با خداوند راز و نیاز می‌کرد مخصوصاً در ایامی که مریض گردید و منجر به رحلت او شد این کلمات را

تکرار می فرمود الهی امرتني فلم ائتمرو نهیتی فلم انزجر فها انا عبدك بين یدیك و لا
اعتذر

[صفحه ۴۰۰]

یعنی پروردگارا تو مرا امر کردی و تمرد کردم تو مرا باز داشتی و از زجر تو متنبه نشدم
خدایا من بنده تو هستم و اکنون در پیشگاه تو عذری ندارم آنگاه وصیت نمود فرمود
آن پیراهنی را که در زمان حیات خود می پوشیدم بر من کفن نمائید اکنون معلوم نیست
که آن پیراهن دوخته بود که مکروه است کفن دوخته و آستین دار باشد یا همان
احرامی که به صورت پیراهن بر دوش وقت نماز می انداختند و یقیناً امام کاری که در
شرع خودشان مکروه می داشتند نمی کنند و مسلم است که آن لباس عبادت بود که
خواسته با همان لباس به ساحت قدس کبریائی وارد شود همان طور که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم پیراهن خود را برای فاطمه بنت اسد کفن نمود و گفته و نوشته اند که
تا قیامت آن پیراهن پوشیده و فرسوده نخواهد شد.

و در خبر است که اگر کسی در حال نزع به دشواری جان سپارد در محل نمازش
بخوابانند تا جان کندن او آسان شود و لذا امام محمدباقر علیه السلام فرمود مرا در همان
پیراهنی که لباس نماز من بود کفن کنید و دفن نمائید.

در مرتبه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

دوباره ای شیعیان موسم ماتم رسید

ز زهر هشام شد امام پنجم شهید

از این مصیبت زمین خاک نشین شد همی

ملک شده سوگوار فلک گریبان درید

امام پنجم که هست باقر علم رسول

محمدش نام شد نور دو چشم بتول

ملایک آسمان به درگهش در نزول
 علوم روحانیان ز فیض او در مزید
 زاده عبدالملک شرم نکرد از خدا
 به زاده مصطفی بداد زهر جفا
 شراره‌اش زد به دل فکند شه را ز پا
 ز تاب زهر ستم فغان ز دل می کشید
 چو از حرم رخت بست حرم سیه پوش شد
 ز آه و فریاد خلق مدینه پر جوش شد
 فغان یاران بلند چو شاه خاموش شد
 خلق سیه پوش شد چو از سیاه و سفید
 به عزت و احترام بقیع شد مدفش
 رفت و بر جد خویش تمام شد شیونش
 روضه رضوان قدس نشیمن و مسکنش
 به نزد زین العباد باب گرام آرمید
 ز مرگ باب عزیز جعفر صادق به غم
 به سینه و سر زدی همی دو دست الم
 سرشک خونین روان ز چشم آن محترم
 به ماتم باب خود شعر حزین می شنید

[صفحه ۴۰۱]

سید بن طاوس در زیارت کبیره می فرماید: و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن الولید که به عقیده او ابراهیم قاتل بوده است.

نگارنده گوید: این اخبار هیچ کدام معارض با هم نیست زیرا اوضاع و احوال هر یک را در زمان خود که بسنجیم و با محیط عصر و ضعف دولت اموی و حس بدبینی مردم

و قدرت علمی امام محمدباقر علیه السلام خواهیم دید که همه آنها از شجره ملعونه بود و در خصومت و دشمنی کوتاهی نمی کردند و همه در حوزه سلطنت خود برای بیم جان خود و ادامه حکومت مبادرت به سم دادن نمودند خاصه که برخی از آنها فرماندار مدینه بوده و به فرمان خلیفه شام شخصا یا به دستور مبادرت به این جنایت عظیم کرده اند و مسلم است که چندین بار امام محمدباقر علیه السلام را مسموم نمودند ولی آن حضرت به شفاعت جدش و دعای در کنار مزار مقدس پیغمبر شفا می یافت تا آن وقتی که مقدر بود به عالم آخرت رحلت فرماید به سم ابراهیم آخرین خلیفه معاصر خود مسموما در گذشت.

مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام

چنانچه در وفات و رحلت آن حضرت گفتیم در مدت عمر این امام از جهت اختلاف مسمومیت یا اختلاف تولد یا اختلاف اخبار وفات اختلاف کرده اند.

شیخ کلینی - شیخ مفید - اربلی صاحب کشف الغمه سن آن حضرت را ۵۷ سال دانسته اند صاحب عمده الطالب که معتقد است سال ۱۱۴ در سلطنت هشام بن عبدالملک وفات کرد و ۵۵ ساله بود.

ابن اثیر در کامل سن آن حضرت را ۷۳ سال نوشته و به قولی ۵۸ سال نقل کرده یافعی در مرآت الجنان ۵۶ سال نوشته ابن خلکان هم همین رای را گرفته ۵۶ و کسری نقل کرده.

در منتهی المقال ۵۷ سال ضبط کرده ابن صباغ ۵۸ و ۶۰ سال نوشته ابن جوزی ۵۸ سال و گروهی دیگر ۵۷ با کثرت یاد شده و برخی هم شصت سال نوشته اند.

آنچه که مختار معتبرین کتب اخبار است سن ۵۸ سال است که جدش سیدالشهداء و پدرش زین العابدین هم در همین سن با چند روزی کم و زیاد رحلت نمودند.

حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می کند که با عمه خود فاطمه دختر امام

حسین علیه السلام مادر عبدالله ابن الحسن مذاکره می کردند که ۵۸ سال روزگار به سر برده اند و امام صادق علیه السلام می فرماید در همان سال وفات کرده.

[صفحه ۴۰۲]

مسعودی در مروج الذهب در کتاب تاریخ اخبار الدول ۵۸ سال را انتخاب کرده. در روضه المناظر ۷۳ سال نوشتند در نورالابصار ۶۳ سال نوشته در بحار و کتب دیگر مجلسی و آینه جهان نما و رساله الصبان و روضه الصفا و حبيب السیر و اعلام الوری همه ۵۸ سال نوشته اند.

مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام

شافعی مدت عمر آن حضرت را ۶۰ سال نوشته می نویسد مات فی سبع عشر و مائة (سال ۱۱۷) آن حضرت با پدرش سی سال زندگی کرد و سی سال هم پس از پدر و در مدینه دفن شد.

در کافی ۵۷ سال نوشته و این اصح اخبار است ۶۲ و ۷۳ و ۵۸ هم نوشته اند. محمد بن عمر سال وفات او را سال ۱۱۷ دانسته و گوید ۷۸ سال از عمرش گذشته بود ولی سفیان بن عینه از امام صادق از پدرش روایت کرده که فرمود: قتل علی (ع) و هو ابن ثمان و خمسين و قتل الحسين و ابن ثمان و خمسين و مات علی بن الحسين (ع) و هو ابن ثمان و خمسين و انا الیوم ابن ثمان و خمسين نگارنده گوید حتما در رحلت امیرالمؤمنین اشتباه کرده زیرا به اتفاق مورخین او ۶۳ سال داشته ولی ۳ امام دیگر در سن ۵۸ سالگی رحلت نمودند.

مدت امامت امام محمدباقر علیه السلام

روز دوازدهم یا ۲۵ شهر محرم اول سال ۹۵ هجری حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام مسموما در گذشت و روز امامت حضرت محمد بن علی

باقرالعلوم آغاز گردید تا روز دوشنبه ۷ ذی حجه سال ۱۱۴ مدت بیست سال زمان امامت حضرت باقرالعلوم است.

خاتون آبادی ۱۹ سال و دو ماه و بیست و پنج روز نوشته ولی در تحقیقی که مورخین متأخرین مانند سپهر و غیره نموده اند ده قول به دست آمده است که برای اطلاع خوانندگان نقل می شود زیرا در شرح حال امام پنجم علیه السلام کتابی مستقل در دست نیست مگر همان دو مجلد ناسخ التواریخ که تاریخ عمومی است و ضمناً شرح حال امام محمدباقر علیه السلام هم نوشته شده و اکنون نظریه ها و اقوال مختلف را می نگاریم تا رأی مختار نوشته شود.

۱ - مدت امامت ۱۸ سال و دو ماه و ۲۵ روز

۲ - نوزده سال و دو ماه و ۲۵ روز

۳ - بیست و یک سال و دو ماه و ۲۵ روز

[صفحه ۴۰۳]

۴ - بیست و دو سال و دو ماه و ۲۵ روز

۵ - بیست و سه سال و کسری

۶ - بیست و چهار سال و کسری

۷ - بیست و سه سال و دو ماه و ۲۵ روز

۸ - بیست و شش سال و کسری

۹ - بیست و هفت سال و کسری

۱۰ - بیست و سه سال و کسری نوشته اند

از مجموع این اخبار به سبب اختلافی که گفتیم نظریات مختلف پدیدار گردید.

وفات را سال ۱۱۴ - سال ۱۱۷ - سال ۱۱۸ هم نوشته اند و آنچه مسلم و مورد قبول است

و مورخین اتفاق دارند و در پایان ۵۸ سالگی رحلت کرده و مدت امامت آن حضرت

قریب بیست سال بوده است که از ۲۵ محرم سال ۹۵ که اول سال بوده تا پایان آن که ۷

ذی حجه سال ۱۱۴ می باشد بیست سال منهای ۲۵ روز محرم و ۲۳ روز ذی حجه است و در عرف همان نوزده سال نوشته اند و روایت کرده اند چنانکه محمد بن سنان ۱۹ سال نوشته است ولی حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بیست و دو سال و هفت ماه و هشت روز نوشته اند. [۹۹].

وصایای امام محمدباقر علیه السلام درباره کفن و دفن

روی الکلینی فی الکافی بسنده الی الرضا علیه السلام قال قال ابو جعفر الباقر حین احتضر اذا انامت فاحفروالی و شقوالی شقا فان قیل لکم ان رسول الله (ص) لحد له فقد صدقوا [۱۰۰].

شیخ کلینی در کافی روایت می کند که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود امام محمدباقر علیه السلام در حال احتضار فرمود چون من مردم زمین را حفر کنید یک لحدی پدیدار می گردد و گفته می شود که این لحدی است که رسول الله برای فرزندش ساخته و آن حقیقتی است صادق و روشن.

چون رحلت فرمود او را در قبه عباس بردند و همین طور که دستور فرموده بود زمین را شکافتند لحدی پیدا شد و صدائی برآمد که این لحد را پیغمبر خدا برای فرزندش آماده فرموده و او را دفن کردند.

[صفحه ۴۰۴]

و اوصی محمد بن علی (ع) الی جعفر بن محمد و امره ان یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه یوم الجمعة و ان یعممه بعمامته و ان یربع قبره و یرفعه اربع اصابع و ان یحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت له یا ابت ما کان فی هذا بان یشهد علیه فقال یا بنی کرهت ان تغلب و ان یقال انه لم یوص الیه فاردت ان تکون لک الحجۃ - اراد ان یعلمهم انه وصیه و خلیفته و الامام من بعده [۱۰۱].

ترجمه وصیت

امام محمدباقر علیه السلام وصیت فرمود فرزندش جعفر بن محمد را که چون از دنیا رحلت کرد او را غسل دهد و کفن نماید در بردی که در آن نماز می خوانده مخصوصا آن برد لباس و احرام نماز جمعه آن حضرت بود و عمامه ای بر سر او بپیچید و قبرش را مربع مستطیل بکند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند گرداند و آنگاه او را در آن مطموره قبر بگذارد و آنچه که ذخیره کرده مانند پینه های محل سجده و ناخن و مو و غیره در قبر بگذارد و سر قبر را بپوشاند و کسانی که حاضر به تشییع جنازه شده اند امر کند فاتحه بخوانند و برگردند به منازلشان.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید من پرسیدم ای پدر عزیز در این شهود چه اثری است که شهادت بدهند و برگردند فرمود من کراهت دارم و خوش ندارم که مردم بگویند بدون وصیت بوده مخصوصا که تو قصد حج داری خواستم مردم بدانند که تو وصی و خلیفه و امام پس از من هستی.

در این وصیت نکاتی چند استفاده می شود یکی آنکه در رحلت امام محمدباقر علیه السلام امام جعفر صادق قصد حج داشته و دیگر آنکه روایت رحلت آن حضرت در ماه ذی حجه درست تر به نظر می رسد.

موضوع دیگر آنکه ماهیت وصیت را با قید امامت پس از خود و این که شهودی برای وصیت باشند و شهودی برای تشییع و تدفین تا اعتراف کنند که متوفی مؤمن است و این شهادت چنانچه در روایت دیگری هم ذکر شده یک قطعه نامه ای است در اثبات عقاید متوفی که مورد قبول حضرت حق جل و علا قرار می گیرد.

روی الکلینی فی الکافی بسنده عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام

[صفحه ۴۰۵]

قال علیه السلام ان ابی قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینه حتی اشهدهم فادخلت علیه اناسا منهم فقال یا جعفر اذا انامت فغسلنی و کفنی و ارفع قبری اربع اصابع ورشه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابت لو امرتني بهذا صنعته و لم

ترو ان ادخل علیک قوما تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع

«ای لا تنازع فی الامامه و الخلافه من بعدی متی علموا انک وصیی»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به نقل کلینی می فرماید: یک روز پدرم مرا در حین مرض احضار کرد و چنین فرمود که برخی از مردم مدینه را هم اجازه ده وارد شوند و شاهد گفتار ما باشند من به اصحابی که میل عیادت داشتند اجازه دادم حاضر شدند آنگاه پدرم فرمود:

ای فرزند من چون مردم مرا غسل ده و کفن کن و قبر مرا مرتفع بگیر به اندازه چهار انگشت و آب روی آن پاش - چون خواستم بیرون رویم رو به برادران من نموده فرمود در امر امامت نزاع نکنید که خلافت آسمانی اختیارش به دست قدرت الهی است و همه بدانید که وصی پس از من جعفر است و شهادت بدهید به امامت و خلافت او این سمتی است که خدای عالم برای او معین فرموده باید همه راضی باشید و اطاعت کنید.

فی مناقب عن ابی بصیر.

قال جعفر الصادق علیه السلام فیما اوصانی به ابی ان قال یا بنی اذا انامت فلا یغسلنی احد غیرک فان الامام لا یغسله الا الامام و اعلم ان عبدالله اخاک سیدعو الناس الی نفسه فدعه فان عمره قصیر فلما ان مضی ابی غسلته حکما امرنی و ادعی عبدالله الامامه مکانه فکان حکما قال ابی و ما لبث عبدالله یسیرا حتی مات.

در مناقب از ابی بصیر روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود در وصایای پدرم است که مقرر فرمود من چون مردم هیچ کس جز تو مرا غسل ندهد زیرا امام را جز امام نباید تجهیز کند و بدان که عبدالله برادر تو مردم را دعوت به سوی خود می کند او را واگذار که عمرش کوتاه است.

فرمود چون پدرم درگذشت او را غسل دادم همان طور که امر فرموده بود تا صبحی چند گذشت عبدالله مردم را به امامت خود خواند ولی عمرش کفاف نداد و همان طور

که پدرم فرموده بود به زودی در گذشت.

این خود از معجزات امام محمدباقر علیه السلام و نیروی علمی او بود که خبر از فوت فرزندش

[صفحه ۴۰۶]

عبدالله داد و همان گونه که فرموده بود شد.

عن ابی عبدالله الصادق (ع)

قال كتب ابی فی وصيته ان اکفنه فی ثلاثه اثواب احدها رداء له حبره کان یصلی فیه یوم الجمعة و ثوب اخر و قمیص فقلت لابی لم تکتب هذا فقال اخاف ان یغلبک الناس و ان قالوا کفنه فی اربعه او خمسه فلا تفعل و عممنی بعمامه و لیس تعد العمامه من الکفن انما یعد ما یلف به الحسد [۱۰۲].

در روایت دیگر است که فرمود پدرم در وصیت خود نوشت بدین شرح که مرا کفن کن در سه پارچه اول آن ردائی که در آن نماز جمعه می خواندم و دوم لباسی که بدان نماز می خواندم و سوم پیراهنی - من پرسیدم چرا این دستور را نوشتید فرمود برای آنکه می ترسم مردم بر تو غلبه کنند و در چهار کفن یا پنج کفن مرا کفن نمائی و نخواستم چنین باشد تو عمامه ای به سر من ببند و نباید عمامه متعدد باشد و کفن و عمامه طوری نباشد که موجب حسد دیگران گردد.

این وصیت هر کلمه اش یک درس است که برای تعیین تکلیف مردم در کارهای واجب خود و طریقه عمل با این وصایای شفاهی و کتبی و شهود یک یک مواد و مطالب را بیان فرموده است تا در این مکتب کسی در ابهامی از مسائل زندگی و حتی مراتب پس از مرگ معطل نماند.

از وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام به امام جعفر صادق علیه السلام

از سنن اسلام وصیت است که چون دوران عمر سپری شد حاصل زندگی در قالب کلمات ریخته می شود و مختارات آن به فرزندان سپرده شده برای آنکه آنها سرمشق زندگی خود قرار دهند.

وصایای امام باقر علیه السلام مانند سایر ائمه در درجه اول وصیت به فرایض و اجرای احکام و تهذیب نفس و تصفیه باطن و تکامل روح است و الله می دانیم همان طور که قرآن خطاب به پیغمبرش می کند ولی منظور همه مخلوق او هستند و باید اوامر آسمانی را به کار بندند و وصایای ائمه هم به صورت ظاهر به فرزندان است ولی در باطن به همه مردم است تا راه تکامل پویند و لذا در این وصیت خطاب به فرزند است تا به فرزندان روحانی برسد.

قال (ع) یا بنی الا تطهر قمیصک فذهب فضنا ان توبه قد اصابه شیء فرجع
[صفحه ۴۰۷]

فقال انهن هکذا فقلنا جعلنا فداک ما القمیصه قال کان قمیصه طویلا فامرته ان یقصره ان الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر.

شیخ حر عاملی در وسایل الشیعه نقل می کند که جمعی از اصحاب حضور امام پنجم بودند که فرزندش جعفر وارد شد امام فرمود ای فرزند چرا پیراهن خود را پاک نمی کنی ما گمان کردیم به پوشاک وی چیزی ریخته رفت و برگشت پیراهن را به حال اول دیدیم گفتیم فدایت شویم موضوع پیراهن چه بود؟ فرمود پیراهن او دراز بود فرمانش دادم تا کوتاه کند چرا که خدای تعالی فرموده جامه ات را پاک کن. در خبر دیگر نقل شده که فرمود: قصر و ثیابکم لا تقی و ابقی و انقی لباس خود را کوتاه کنید تا پاکیزه بماند و دوام یابد روی زمین نکشد و از آلودگی و پلیدی ها مصون باشد.

در روایت دیگر فرموده مراد لباس تقوی می باشد که باید انسان لباس تقوای خود را بالا بگیرد تا آلوده نگردد و به لوث کدورات عالم طبع و پلیدی های ماده تماس و

اصطکاک نیابد - از معاشرت ناجنس مصون و محفوظ گردد - از ارتکاب منهیات در امان باشد در هر حال لباس چه لباس ظاهر باشد یا لباس باطن باید کوتاه به معنی آلوده نشدن باشد و در هر حال باید پاکیزه و مصون بماند.

وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره امام پس از خود

یکی از ادله ثبوت امامت این شد که امام حی در حین رحلت وصیت کند و خلیفه و امام پس از خود را معرفی فرماید و اسرار و ودایع امامت را به او بسپارد و از شرایط مسلم امامت تحقق عصمت و طهارت است که هیچکس نگفته محمد حنفیه یا زید بن علی یا اسماعیل بن امام جعفر صادق معصوم بوده اند - امام در علم و دانش و تقوی و فضایل و سجایای نفسانی تربیت شده مهد ولایت بوده اند.

این علم هم غیر از علم امامت و ولایت است که علم بما کان و بما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه باشد بلکه علم صوری بر حسب استعداد ظاهری است ولی آن علم حضوری و عینی که به افاضه اشراقیه انوار ساطعه الهی بر قلوب اولیاء و تربیت شدگان مکتب ربوبی تابش می کند مخصوص برگزیدگان و امامان معصوم می باشد که با آن بر تمام موجودات و مخلوقات تسلط نموده و تصرف نمایند.

[صفحه ۴۰۸]

در اینکه امام محمدباقر علیه السلام از طرف پدرش به وصایت و انتصاب و معرفی به امامت منصوب شده بود سخنی نیست و این وصایت مؤید و مصرح دلایل دیگر مقام نبوت و ولایت است و خود آن حضرت هم در حال نزع وصی و امام پس از خود را که در تمام طول عمر به مردم معرفی کرده بود به وصایت تعیین فرمود و اسرار و ودایع امامت و آثار نبوت انبیاء را که ارث همه آنها به پیغمبر خاتم النبیین رسیده بود به وصی خود سپرد و او هم دست به دست تا امام عصر سپرده شده است.

روی محمد بن یعقوب الکلینی بسنده انه لما حضرت علی بن الحسین (ع) الوفاة اخرج

سفتا او صندوقا عنده فقال يا محمد احمل هذا الصندوق قال فحمل بين اربعة فلما توفي جاء اخوته يدعون في الصندوق سهما قال و الله ما لكم فيه شيى و لو كان لكم فيه شيى ما دفعه الى و كان في الصندوق سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله

کلینی ره به اسناد خود روایت می کند که چون علی بن الحسین سجاد علیه السلام محتضر گردید یک سبد یا صندوقی نزد او بود بیرون آورد و به فرزندش محمد داد و فرمود این صندوق را حفظ کن محمد بن علی او را حمل کرده برد و محفوظ داشت و چون پدرش درگذشت برادران آمدند دعوی سهم الارث خود را نسبت به صندوق نمودند امام محمدباقر علیه السلام فرمود برای شما از این صندوق سهمی نیست اگر شما سهمی داشتید پدرم می فرمود و به شما می دادم در این صندوق سلاح پیغمبر و آثار نبوت و اسرار و ودایع امامت است که برای شما در آن سهمی نیست.

در روایت دیگر چنین است لما نظر علی بن الحسین الی ولده و هو یجود بنفسه و هو مجتمعون عنده ثم نظر الی محمد بن علی فقال یا محمد خذ هذا الصندوق فاذهب به الی بیتک و قال اما انه لیس فیه دینار و لا درهم و لکن مملو علما

در حال احتضار که چشمش به فرزندش محمدباقر افتاد فرمود او دارای نفس قدس ملکوتی شده و آن صفات امامت و شرایط ولایت در او جمع گردیده فرمود ای محمد بگیر این صندوق را و به خانه خودت ببر و تصریح فرمود که در آن صندوق دینار و درهم نیست بلکه مملو از علم و آثار فضیلت است آن صندوق حاوی علوم انبیاء بود. روایت دیگری از کتاب کافی نقل شده که عمر بن عبدالعزیز با آن مقدماتی که در کتاب حضرت سجاد نقل کردیم نامه ای برای رد صدقات امیرالمؤمنین و فدک فاطمه

زهرا

[صفحه ۴۰۹]

سلام الله علیها نوشت نزد زید بن الحسن المجتبی فرستاد او گفت ولی امر پس از رحلت جدم امیرالمؤمنین پدرم امام حسن مجتبی علیه السلام بود و پس از او عمویم امام

حسین سیدالشهداء بود و بعد از ایشان علی بن الحسین سیدالساجدین و بعد از آن حضرت امام محمدباقر علیه السلام والی صدقات است باید این نامه را خدمت ایشان بفرستی که او ولی امر و والی صدقات می باشد و او صدقات را مخصوصا فدک را به حضرت امام محمدباقر رد نمود و درآمد صدقات جده اش فاطمه زهرا (س) صرف توسعه معارف دین فرمود و مکتب باقری را توسعه داد تا دامنه آن به مکتب جعفری رسید.

ابن صباغ در وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام می نویسد:
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود نزد پدرم نشسته بودم روزی که قبض روح شد و مرا وصیت می فرمود درباره غسل و کفن و دخول در قبر گفتم پدرجان هیچ وقت نمی دیدم شما شکایت کنی مثل امروز من اثر مرگ در شما نمی بینم فقال یا نبی سمعت علی بن الحسین ینادینی من وراء الجدار یا محمد عجل فرمود شنیدم صدای پدرم علی بن الحسین را که از پشت دیوار می فرماید ای محمد شتاب کن بسوی ما بیا و می دانم امروز از دنیا خواهیم رفت. [۱۰۳].

وصایای امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی

یا جابر اغتنم من اهل زمانک خمسا ان حضرت لم تعرف و ان غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور و ان قلت لم یقبل قولک و ان خطبت لم تزوج فرمود ای جابر از مردم زمانه پنج چیز را مغتنم بشمار - در حضور کس تعریف نکنی در غیبت او تنقید نمائی در شهادت با او مشورت مکن و اگر گفתי شهادت تو را قبول نمی کند و اگر خطبه کردند تزویج منما زیرا مردم زمانه اکثر ظاهرین هستند که عقلشان در چشمشان قرار دارد تو در کار آنها ظاهرین مباش و به حقیقت گرای چاپلوسی و تملق هم رنگی و هم آهنگی زیان بخش است بلکه باید به نیروی عقل آنها را رهبری کرد.

و اوصیک بخمس ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوک فلا تخن و ان کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبه [صفحه ۴۱۰]

مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فتواب اکتسبته من غیر ان تتعب بدنک و اعلم انک لا تكون لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلك و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلك و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله فان کنت سالکا سبیل زاهدا فی تزهیده راغباً فی ترغیبه خائفاً من تخویفه فاثبت و ابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک و ان کنت مباینا للقرآن فما الذی یغرك من نفسک ان المؤمن معنی بمجاهده نفسه لیغلبها علی هواها فمره یمیم او دعا و یخالف هواها فی محبه الله و مره تصرعه نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عشرته فیتذکر و یفزع الی التوبه و المخافه فیزداد بصیره و معرفته لما زید فیہ من الخوف و ذلك بان الله یقول ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون

و فرمود وصیت می کنم تو را به پنج چیز اگر کسی به تو بدی کرد تو بدی نکنی اگر خیانت کرد تو خیانت نکنی اگر دروغ گفت غضب نکنی اگر مدح کرد مسرور نشوی اگر قدح و مذمت کرد جزع و فزع نکنی در آنچه نسبت به تو گفته فکر کنی اگر دیدی عیبی در نفس تو هست از خود دور کن و غضب خود را فروبشان که بالاترین مصیبت غضب است که به غضب حق می پیوندد و با غضب از چشم مردم می افتی اگر آنچه درباه تو گفته خلاف است تو ثوابی کسب کردی بدون تعب. [۱۰۴].

فرمود بدان که تو دوستی برای ما نیستی مگر آنکه همه مردم شهر جمع شوند و بگویند تو مرد بدی هستی زیرا دوستان ما در نظر مردم بد هستند و اگر بگویند تو مرد صالحی هستی بدین گفتار مسرور نشوی و به آن گفتار دلتنگ نگردی اگر در راه نیل به کمال

حق هستی تمایلات نفسانی را کنار بگذار و در زهد خود پرهیز کار باش در رغبت خود به آخرت بکوش از خدا بترس و ثابت قدم باش آنچه که مخالف با قرآن است فروگذار مراقب باش نفس اماره تو را نفریب مؤمن باید با نفس جهاد و مبارزه داشته باشد که زندگی در حقیقت مبارزه حیاتی است در تمام شئون خلقت و در همه موجودات تو در راه دوستی خدا با هوای نفس مخالفت کن و عنانی سرکش بر نفس زن تا طغیان نکند او را به تملک عقل مقید ساز دائما تذکر بده و با فزع و الحاح به توبه گرای و از خوف خدا بازگشت به حق کن تا بصیرت و معرفت

[صفحه ۴۱۱]

تو زیاد شود خوف خدا فرع بر معرفت اوست هر چه بصیرت و بینائی تو به حق بیشتر باشد معرفت تو بیشتر است و هر چه بیشتر معرفت یابی بیشتر خواهی ترسید و خوف او در دل تو بزرگ تر می نماید و هر قدر از خوف خدا خائف گردی بینائی بیشتری پیدا می کنی.

قال (ع) یا جابر استکثر لنفسک من الله قليل الرزق تخلصا الى الشکر و استقبال من نفسک کثیر الطاعة لله ازراء على النفس و تعرضا للعفو و اذفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل و تحرز فی خالص العمل من عظیم الغفلة بشدة التيقظ و استجلب شدة التيقظ بصدق الخوف و توق مجازفة الهوى بدلالة العقل وقف عند غلبة الهوى باسترشاد العلم و استبق خالص الاعمال ليوم الجزاء و اذفع عظیم الحرص بايثار القناعة و استجلب حلاوة الزهاد بقصر الامل و اقطع اسباب الطمع ببر الياس و سد سبيل العجب بمعرفة النفس و تخلص الى راحة النفس بصحة التفويض و تعرض لرقه القلب بكثرة الذكر في الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الحزن و تحرز من ابليس بالخوف الصادق و اياك و الرجاء الكاذب فانه يوقعك في الخوف الصادق فرمود ای جابر در نفس خود بسیار یاد خدا باش به روزی کم بساز - شکر بسیار بگو نیت خالص گردان هر قدر عبادت کردی کم بدان در اجرای تمایلات به نفس کمک

نکن از کار لغو اعراض نما - شرور را از خود دور کن علم را به عمل مقید ساز عمل را به غفلت محو مکن خواب زیاد منما - از خدا بترس - از پیروی هوا برحذر باش - به رهبری عقل قدم بردار در غلبه‌ی هوا و هوس - توقف کن به راهی که علم تو را هدایت می‌کند برو عمل خالصی را برای روز جزا ذخیره کن حرص را به قناعت محو کن شیرینی ورع را به ترک آرزو ادامه ده رشته اسباب طمع را قطع کن. نومیدی و عجب سد راه خداشناسی است - کار خود را به خدا واگذار تا آسایش یابی خدا را همیشه یاد کن تا معارضی پیدا نکنی - همیشه محزون از خوف خدا باش تا نور افاضات الهی بر قلب تو بتابد از شیطان بترس پرهیز کن - امیدوار به خدا باش تا تو را در خوف صادق به حقیقت رهبری کند.

در این وصیت جلب توجه به فضیلت می‌نماید که از راه ریاضات شرعی به دست می‌آید. رذایل را می‌زداید و مکارم اخلاقی را تقویت می‌کند - و از راه پرخوف و خطر هوای نفس مصون می‌دارد.

[صفحه ۴۱۲]

شکی نیست که چون خانه دل از لوث کدورات طبیعت خالی شد و زنگ علائق مادی و رذایل به صیقل عبادت و اطاعت زدوده گردید نور علم و محبت حق در آن می‌تابد و خانه دل را روشن می‌سازد و در سایه معرفت به حق خائف می‌شود و در خوف و رجاء به سرحد تکامل لایق استعداد خود می‌رسد.

قال (ع) یا جابر ایاک و التسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکی و ایاک و الغفلة ففیها تکون قساوة القلب و ایاک و التوانی فیما لا عذر لک فیه فالیه یلجأ النادمون و استرجع سالف الذنوب بشدة الندم و کثرة الاستغفار و تعرض للرحمة و عفو الله بخالص الدعاء و المناجاة فی الظلم و استجب زیادة النعم بعظیم الشکر و اطلب بقاء العز باماتة الطمع و ارفع ذل الطمع بعز الیأس و استجلب عز الیأس ببعدها الهمة و تزود من الدنیا بقصر الامل و بادر بانتهاز البغیه عند امکان الفرصه و ایاک و الثقة بغير المأمون

فرمود ای جابر مال دنیا دریائی است که آدم را غرق می کند مبادا غافل شوی که غفلت قساوت قلب می آورد در کار خود تسامح و سستی مکن که پشیمان می شوی و عذری نداری و مردم پشیمان به کار و کوشش بازگشت می کند حتی آنها که گناه زیاد کرده اند به توبه پشیمان شده و به کثرت استغفار و طلب رحمت بازگشت به حق می نمایند تو کوشش کن عفو الهی را به دعای خالص و مناجات در ستم و راز و نیاز در مظلومیت به دست آوری زیادی نعمت به شکر بسیار است شکر زیاد کن تا نعمت افزون گردد طمع را بکش تا عزت یابی که هر که عزت بخواهد باید دنیا و مال دنیا را ذلیل شمارد تا عزیزتر گردد یأس و نومیدي در بلندپروازی طایر طمع است طمع که کشته شد یأس محو می گردد.

از دنیا آرزوها را کوتاه کن تا زاد و توشه توانی تهیه کرد وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی مبادا به آدم نادرست اعتماد کنی که تو را رسوای جهان سازد.
یا جابر و اعلم انه لا علم كطلب السلامه و لا عقل كمخالفة الهوى و لا فقر كفقر القلب و لا غنى كغنى النفس و لا معرفة كمعرفتك بنفسك و لا نعمة كالعافية و لا عافية كمساعدة التوفيق و لا شرف كبعد الهمة و لا زهد كقصر الامل و لا عدل كالانصاف و لا جور كموافقة الهوى و لا طاعة كاداء الفرائض و لا مصيبة كعدم العقل و لا مصيبة كاستهانتك بالذنب و رضاك بالحالة التي انت عليها و لا فضيلة كالجهاد

[صفحه ۴۱۳]

و لا جهاد كمجاهدة الهوى و لا قوة كرد الغضب و لا ذل كذل الطمع و اياك و التفريط عند امكان الفرصة فان ميدان يجرى لاهله بالخسران
فرمود ای جابر علم جز طلب سلامت نیست و عقل جز مخالفت هوی نیست و فقر جز فقر قلب نیست و بی نیازی چون بی نیازی نفس نیست - معرفت چون معرفت النفس نیست - خودشناسی خداشناسی است - هیچ نعمتی چون عافیت نیست و هیچ عافیتی چون مساعدت توفیق نیست و هیچ شرقی جز کم همتی نیست و هیچ زهدی چون

آرزوی کوتاه نیست و هیچ عدلی و نصفتی جز انصاف نیست و هیچ جوری جز موافقت هوای نفس نیست و اطاعتی بهتر از ادای فرایض نیست و مصیبتی بدتر از بی‌عقلی نیست که آدمی به گناه مرتکب سازد راضی به حال خود شو تا خدا از تو راضی شود فضیلتی چون جهاد نیست و جهادی بهتر از مبارزه با تمایلات نفسانی نیست هیچ نیروئی بالاتر از کظم غیظ و غضب نیست و هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست بر تو باد که افراط نکنی و فرصت را غنیمت شمیری که میدان کار با غفلت خسران‌آمیز است. قال (ع) خذوا الکلمة الطیبه فمن قالها و ان لم يعمل بها فان الله يقول الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و یحکک یا مغرور الا تحمد من تعطیه فانیاً و یعطیک باقیاً درهم یغنی بعشره تبقى الی سبعمائئ ضعف مضاعفه انما انت لص من لصوص الذنوب کلما عرضت لک شهوة او ارتکاب ذنب سارعت الیه و اقدمت بجهلک علیه فارتکبته کانک لست بعین الله او کان الله لیس لک بالمرصاد. یا طالب الجنة ما اطول نومک و اکل معصیتک و ادهی همتک فله انت من طالب و مطلوب و یا هاربا من النار ما احث مطیتک الیه و ما اکسبک لما یوقعک فیها [۱۰۵]. فرمود سخن خوب را از هر کسی گفت بگیر اگرچه خودش عمل نکند که خداوند تعالی می‌فرماید کسانی که سخنان خوب را می‌شنوند و بهتر عمل می‌کنند آنها رستگار هستند.

فرمود ای دنیاخواه مغرور مگر آدم عاقل به یک چیز فانی تکیه کند و یک امر باقی را از دست بدهد - یک درهم که تو را به هفتصد درهم می‌رساند آن درهمی است که در راه خدا انفاق کنی - تو دزدی و راهزنی از راهزنان گناه که هر تمایل نفسانی و هر شهوت و گناهی

[صفحه ۴۱۴]

را به حمل و نادانی مرتکب می‌شوی و مانند دزدی که صاحب آن مال را حاضر نداند تو خدا را حاضر و ناظر عمل خود نمی‌دانی در حالی که خدا با تست تا دیوان

محاسبات الهی از تو حساب بگیرد.

فرمود ای کسی که طالب بهشتی چرا به خواب خرگوشی فرورفته‌ای و در کام معاصی فرورفته‌ای و همت را پست شمرده‌ای تو و آنچه که مطلوب تست نیازمند به همت بلند بسته و اگر قیام کنی به دست آوری تو را از آتش دوزخ دور می‌سازد و از این سوانح و تعب و رنج و بدبختی نجات می‌دهد به کمال مطلوب می‌رساند برخیز به سوی بهشت برو.

در این وصیت امام محمدباقر علیه‌السلام روی سخنش به جابر جعفی و خطابش به تمام مسلمین است هر کس طالب سعادت و کمال فضیلت است می‌تواند از این وصیت سرمشق گیرد هر کس در این تعلیم و تربیت قرار گیرد و عمل کند رستگار و موفق گردد و نه تنها خودش به راه روشن مستقیم سعادت رسیده است بلکه می‌تواند عملیات خود را مشعل فروزان هدایت و ارشاد برای دیگران هم قرار دهد.

تفکر و تدبر در این وصایا حساس‌ترین نکات علمی و اخلاقی و پایه و مایه و اساس خوشبختی را نشان می‌دهد و به علاوه که علو روح و ارتقاء و نوع دوستی گوینده را می‌رساند که در ساعات آخرین عمر برای سعادت ملت اسلام چه لطائف و دقایقی را در نظر گرفته و به نام وصیت اعلام فرموده است.

قال (ع) صلۀ الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسی فی الاجل

صله رحم عمل را پاک می‌سازد مال را افزون می‌کند بلوا و بلایا را دفع می‌نماید حساب را آسان می‌گرداند اجل را در فراموشی می‌اندازد با یک صفت فاضله چندین بهره و نعمت و فایده است صله رحم کنید تا منزله و مزکی و مصون سهل المؤمنه و طویل العمر گردید.

قال (ع) ایها الناس انکم فی هذه الدنيا اغراض متنزل فیکم المنایا لن یستقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء اخر من اجله فایة اکلۀ لیس فیها غصص ام ای شربۀ

ليس فيها شرق استصلحوا ما تقدمون عليه بما تظعون عنه فان اليوم غنيمه و غذا لا تدرى
 لمن هو اهل الدنيا سفر يحلون عقد رحالهم فى غيرها
 [صفحه ۴۱۵]

قد خلت منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله اين الذين كانوا اطول اعمارا
 منكم و ابعدا آمالا

فرمود ای مردم شما در این جهان به خواب‌های خرگوشی خود گمراه می‌شوید و هرگز روزی از عمر شما بر نمی‌گردد و روزی‌ای می‌دهند و روزی می‌گیرند تا به آخر عمر برسند تا این روزها و روزی‌ها تمام شود - و آن روز گذشته قابل خریدن نیست شما بهتر است آنچه در پیش دارید اصلاح کنید آن گمان باطل را از خود دور نمائید و روز حاضر را غنیمت شمارید زیرا شما نمی‌دانید فردا خواهید بود یا نه و آیا سفر شما آسان می‌گردد یا نه همین قدر بدانید ما که اصل زندگی هستیم خواهیم رفت و شما که فرع آن خواهید بود به طریق اولی خواهید رفت کی باقی مانده که من و شما باقی بمانیم همه آرزوها به خاک خواهد رفت - پس از این فرصت استفاده کنید و زاد و توشه‌ای برای خود تهیه نمائید.

قال (ع) اتیک یابن آدم ما لا ترده و تذهب عنک ما لا یعود فلا تعدن عیسا منصرفا
 مالک منه الا لذه تذلف بک الی حمامک و تقربک من اجلک فکانک قد صرت
 الحیب المفقود و السواد المخترم فعلیک بذات نفسک و دع ما سواها و استعن بالله
 یعنیک

قریب بدین مدلول است که فرمود ای پسر آدم به سوی تو مالی آمده و می‌رود و آن سرمایه عمر است تو باید از این مال لذت ببری و در راه موفقیت خود صرف کنی این روزها تو را به اجل نزدیک می‌سازد مثل اینکه تو می‌بینی یکی از دوستانت می‌روند و تو در مرگ آنها ناراحتی می‌کنی اما در رفتن خود غافل هستی از خدا بخواه که تو را در این سرمایه و عمر توفیق دهد و معاونت فرماید تا کاملا بهره‌مند گردی.

قال (ع) من صنع مثلما صنع اليه فقد كافئا من اضعف كان شكورا و من شكر كان كريما
هر کس هر عملی کند همان عمل برای او ذخیره می گردد و آن کافی است در حساب
او منظور شود و هر کس ضعیف و بینوا و ناتوان شد بسیار شکرگزاری کند که خداوند
در سایه شکر و نعمت او کرامت و بزرگواری در حق او خواهد فرمود.

قال (ع) و من علم ان ما صنع كان الى نفسه لم يستطىء الناس في شكرهم و لم يستردهم
في مودتهم فلا تلتمس من غيرك شكر ما اتيته الى نفسك و وفيت به عرضك
[صفحه ۴۱۶]

فرمود هر کس دانست که هر چه می کند به خود می کند و استطاعت شکرگزاری از
خلق و دوستی آنها را هم نخواهد داشت یعنی توجه به کار خود دارد و عاجز از شکر
همه است و کسی که دوست مردم را به دوستی دیگران پاسخ داد از دیگری
شکرگزاری می شود زیرا هر چه از تو بر دیگران خیری برسد شکرش برای تست و هر
کس شکر خلق و خالق را بنماید وفای به عهد کرده است.

معاصرین امام محمدباقر علیه السلام از سلاطین

حضرت امام محمدباقر علیه السلام با ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر
بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک و به نقل برخی با ولید بن
یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن الولید بن عبدالملک
معاصر بود. [۱۰۶].

یعنی از سال ۷۵ درست تا سال ۱۱۷ تا با اختلاف اخبار تا سال ۱۲۶ شاهد جنایات فجیع
آل مروان بوده است.

بیست سال دوره امامت که چرخ عالم وجود بر محور شخصیت و مقام امامت او دور
می زد و چهل سال هم در دوره پدرش شاهد و ناظر واقعه هائله کربلا تا شهادت خود

بود خاصه در اصطکاک دو سیاست اموی و عباسی وضع کشمکش و کشتارهای بی رحمانه هر دو را می دید و صبر می کرد.

خلفای معاصر امام محمدباقر علیه السلام

در بیست سال امامت و قریب شصت سال عمر معاصر با چند نفر از خلفای آل مروان بود که به ترتیب عبارتند از:

۱ - ولید بن عبدالملک بن مروان که در پایان خلافت پدرش را مسموم نمود و سند ولایت و امامت به آن حضرت منتقل گردید.

۲ - سلیمان بن عبدالملک بن مروان

۳ - عمر بن عبدالعزیز

۴ - یزید بن عبدالملک بن مروان

۵ - هشام بن عبدالملک بن مروان

در خلافت هشام امام محمدباقر علیه السلام مسموما از جهان رحلت کرد. در فصول المهمه معاصرین را از خلفا ولید و فرزندانش یزید و ابراهیم نوشته که آن هم [صفحه ۴۱۷]

صحیح است زیرا به شرحی که در تاریخ مفصل اسلام جلد اول نوشتیم اولاد

عبدالملک همه به خلافت رسیدند و پسران ولید هم بی بهره نبودند.

علامه مجلسی به نقل ابن شهر آشوب می نویسد: در سنین امامت آن حضرت که قریب

بیست سال شد ولید بن یزید - سلیمان بن عبدالملک - عمر بن عبدالعزیز - یزید بن

عبدالملک - هشام بن عبدالملک و ولید و برادرش یزید و ابراهیم بن یزید خلافت

نمودند و رحلت امام پنجم در اوایل خلافت ابراهیم بود و یک جا هم می نویسد:

عبدالملک آن حضرت را مسموم ساخت که آن هم درست است و باز خبری هست که ابراهیم بن ولید امام را سم خوراند.

زنان و اولاد امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

حضرت امام محمدباقر علیه السلام دو زن عقدی دائمی داشته اول ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که مادر امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله است که این دو از بنی هاشم و بنی تیم قبیله ابوبکر بوده‌اند زن دوم ام حکیم بنت اسد بن مغیره ثقفیه بود که مادر ابراهیم و عیدالله است و بقیه اولادها از ام ولد و کنیزها به دنیا آمدند.

زنان و اولاد امام محمدباقر

شافعی می نویسد محمد بن علی الباقر علیه السلام ۳ پسر و یک دختر داشت جعفر صادق - عبدالله - ابراهیم - ام سلمه [۱۰۷].

علامه اربلی هم همین سه نفر نوشته و ضمناً اضافه می کند که گفته‌اند بیش از این هم اولاد داشته. [۱۰۸].

حضرت باقر دو زن عقدی و چند جاریه داشت اول ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که مادر امام جعفر صادق علیه السلام می باشد و دوم ام حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفیه که مادر ابراهیم و عیدالله است.

در کتاب صفوة الصفوه می نویسد: ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علی بن ابیطالب مادرش ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی بود و فرزندانش جعفر و عبدالله و مادر آنها یعنی زن امام محمدباقر ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و علی و زینب و ام سلمه نیز از اولاد او از زنان دیگر بوده‌اند.

اولاد امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد اولاد امام محمدباقر علیه السلام را هفت نفر نوشته

۱ - ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق ۲ - عبدالله بن محمد که مادر این دو نفر ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود

[صفحه ۴۱۸]

۳ - ابراهیم ۴ - عبیدالله درج که مادرشان ام حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفیه بود

۵ و ۶ - علی و زینب که مادرشان ام ولد بود.

۷ - ام سلمه که مادر او هم ام ولد بود.

در اعلام الوری زینب و ام سلمه را یکی شناخته و اولاد او را شش نفر می داند.

ابن شهر آشوب اولاد را هفت نفر دانسته و عبدالله درج را عبدالله افطح نوشته [۱۰۹].

اما اولاد امام محمدباقر علیه السلام شش نفر بوده و قیل سبعة هفت نفر هم گفته اند.

۱ و ۲ - ابو عبدالله جعفر بن محمد مکنی به صادق - و عبدالله که هر دو از ام فروه بودند.

۳ و ۴ - ابراهیم و عبدالله درج از ام حکیم.

۵ و ۶ - علی و زینب از ام ولد و هیچ کس اختلاف ندارد که امامت پس از حضرت

باقر در وجود امام صادق علیه السلام قرار داشت و عبدالله هم در فضیلت و علم و ادب با

او شرکت داشت. [۱۱۰].

ابن صباغ درباره اولاد امام محمدباقر علیه السلام می نویسد شش اولاد داشت هفت نفر

هم گفته اند بدین قرار:

۱ - ابو عبدالله جعفر صادق.

۲ - عبدالله که مادر آن دو نفر ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود.

۳ و ۴ - ابراهیم و عبدالله درج که مادرشان ام حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفی بود.

۵ و ۶ - علی و زینب که مادرشان ام ولد بود و کلیه مورخین نوشته اند امامت در اولاد

محمد بن علی فقط در ابو عبدالله جعفر الصادق بوده است. [۱۱۱].

تولد امام محمدباقر علیه السلام در مدینه روز سه شنبه یا جمعه ۲۷ صفر سنه ۵۷ هجرت

در هر حال سال تولد مورد اتفاق است ولی در شهادت ذی حجه سال ۱۱۴ نوشته‌اند و

ربیع الاول

[صفحه ۴۱۹]

سال ۱۱۷ هم نوشته‌اند و برخی سال ۱۱۷ را انتخاب کرده‌اند و بنابراین عمر آن حضرت درست شصت سال می‌شود. [۱۱۲].

ابن صباغ می‌نویسد محمد بن علی را مسموم کردند و در زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بود و قبرش در بقیع است در قبه عباس مدفون گردید و در آن قبه و بارگاه پدرش و عمویش مدفون می‌باشند.

سال وفات آن حضرت علیه السلام

شهادت امام پنجم روز هفتم ذی حجه در سال ۱۱۴ هجری رخ داده در سال ۱۱۷ و سال ۱۱۶ هم نوشته‌اند ولی اصح اقوال قول اول است - در روضه‌الواعظین رحلت آن حضرت را ماه ذی حجه بدون تعیین روز نوشته در فصول می‌نویسد حضرت باقر وصیت فرمود مرا در پیراهن خودم کفن کنید و نماز بر من بخوانید و دفن کنید و چون حضرت صادق چنین کرد شنید از میان قبر که فرمود:

یا بنی سمعت علی بن الحسین ینادی من وراء الجدار یا محمد عجل [۱۱۳].

مدفن امام محمدباقر علیه‌السلام در بقیع و این قولی است که فریقین معتقدند در قبه حضرت عباس بن عبدالمطلب بود و هم‌اکنون مدفن آن حضرت خراب و مانند سایر قبور مردم بی‌سرپرست است قبه و بارگاه و روضه و ضریح و صندوق و اشیاء نفیس آن را سعودی‌ها به غارت بردند و ویران کردند. [۱۱۴].

مدت امامتش

۱۹ سال به نص شافعی و مناقب و فصول المهمه و انوار نعمانیه و عمده الطالب این امام با جدش چهار سال با پدرش ۳۴ سال و پس از پدرش ۱۹ سال زندگی کرد.

مدت عمر امام پنجم علیه السلام

در کافی و تهذیب و شافی سید مرتضی و سایر کتب عمر آن حضرت را ۷۵ سال نوشته‌اند در عمده الطالب ۵۵ در فصول المهمه ۵۸ سال و گروهی ۶۳ تا ۷۳ سال هم نگاشته‌اند ولی اصح اقوال ۵۷ است.

زوجات آن حضرت به نقل مجلسی دو زن غیر از کنیزکان بوده‌اند اول ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر که مادر جعفر صادق علیه السلام است و دوم ام حکم دختر اسد بن مغیره ثقفی مادر ابراهیم و عیدالله.

[صفحه ۴۲۰]

اولاد

فرزندان حضرت باقر علیه السلام ۷ نفر بودند به نقل شافی سید مرتضی و مناقب ابن شهر آشوب بدین ترتیب ابو عبدالله صادق علیه السلام - عبدالله و ابراهیم و عیدالله علی و زینب و ام سلمه. برخی هم اسامی اولاد آن حضرت را تا ۹ نفر نوشته‌اند. [۱۱۵].

بقاع فی البقیع مقدسات

و اکناف بطیب طیباب

آرامگاه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

بقیع در مدینه طیبه

ابن شهر آشوب می نویسد که در سابق به نام یثرب بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را مدینه خواند هوایش گرم و دارای نخلستان‌های فراوان است و آب جاری هم در

شهر جاری می شود در شمال آن کوه احد است و در جنوبش جبل بئر و قضاعه که در باب آن احادیث مشهوره صادر شده - بئر آریس در مدینه است که آن چاهی است که انگشتر حضرت رسول به دست عثمان در آن چاه افتاد و آنچه گشتند نیافتند همانجا را پیغمبر (ص) خرید و مسجد ساخت و آرامگاه ابدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همان جا است.

بنای مسجد اول از خشت خام و چوب نخل بود. عمر و عثمان هر دو بر آن افزودند و دیوار آن را از سنگ بالا بردند و سقف آن را از چوب ساج پوشانیدند و لید بن عبدالملک بن هارون عمارت دیگر بر آن افزود و مهدی خلیفه عباسی آن را وسیع گردانید و مأمون خلیفه در زمان خود متصدی احیاء آن بقعه متبرک گشت و امیر چوپان در عهد امارت خویش کسانی فرستاد تا در جنوب مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش از آن در آن بلده حمام نبوده.

در فضیلت مسجد احادیث بسیار وارد شده است که در اخبار ضبط است اما گورستان [صفحه ۴۲۱]

بقیع در شرقی مدینه طیبه واقع است و در آن گورستان ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان و عباس بن عبدالمطلب و امام محمد بن باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و بسیاری دیگر از اصحاب و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بانوان قریش در آن سرزمین مدفون هستند.

می نویسند اول کسی که از صحابه در زمین بقیع مدفون شد اسعد بن زراره که از کبار انصار امت بوده و آخر ایشان سهل بن عبدیست که وفاتش سال ۹۳ هجری بوده و در این ایام پادشاه نجد و حجاز خانه های اطراف مسجد را خریده و مسجد را توسعه می دهد از قراری که از جراید روز خوانده ام بنا دارد فضای مسجد را چهار برابر کرده و فلکه ای اطراف آن بکشد و چند ملیون لیره مخارج آن را برآورده که از سهمیه نفت حجاز ساختمان می شود امید است خداوند توفیق دهد به دست همان کسانی که بقاع

متبر که خراب شد به دست همان اشخاص مسجد نبوی توسعه و تعمیر یابد و بقاع ائمه بقیع نیز ساخته شود و در این سال ۱۳۷۹ مسجد توسعه و تعمیر و تزئین مفصلی شد. در هر حال اختلافی نیست که امام پنجم در کنار پدرش و عمویش در بقیع در قبه‌ای که به نام عباس بن عبدالمطلب ساخته‌اند مدفون گردید و این قبه و بارگاه در سال ۹۵ هجری بنا شده و در سال ۱۳۳۴ به دست وهابیه‌ها خراب و منهدم گردید.

در جنات الخلود و دوائر العلوم می‌نویسد و نقل آنه دفن فی القبر الذی دفن فیه ابوه لا فی قبر علیحده در کتب دیگر می‌نویسند در کنار قبر پدرش زین العابدین و عمویش حضرت امام حسن مجتبی علیهما السلام دفن گردید.

و ظاهر این است که مانند حضرت جواد که در کنار قبر مقدس جدش امام موسی الکاظم دفن شد مدفون گردید و شاید هم چون قبر کنده‌اند در حفره زیر متصل به جنازه پدرش زین العابدین علیه السلام شده باشد و گرنه موضوع نبش قبر نبوده که این توهم ایجاد شود [۱۱۶] در سابق گفتیم این قبر را قبلاً ساخته بودند.

فضیلت زیارت قبر مقدس حضرت امام محمدباقر علیه السلام مانند ثواب زیارت قبور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه هدی می‌باشد و احادیث و اخبار متواتر در این باب وارد است و فلسفه آن هم مشهود است زیرا امام پنجم علیه السلام مجری مقاصد و مرام جدش صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در صف امامت و ولایت همان مقام شامخ اولی به تصرف داشته و لذا ثواب زیارت آن حضرت به نص صریح احادیث نبوی و اخبار مرتضوی و روایات جعفری علیه السلام همان فضیلت و ثواب زیارت را دارد برای ثواب زیارت به کتب زیر مراجعه شود. [۱۱۷].

[صفحه ۴۲۲]

مدفن امام محمدباقر

هر کس ترجمه حال امام محمدباقر را نقل کرده نوشته مدفنش در مدینه الرسول در قبرستان بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس واقع است و همه می دانیم که قبر عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای قبه و بارگاه و ضریح و دستگاهی عظیم بود و اکنون به دست معاندین وهابی ویران و به صورت یک قبرستان خراب اثری در آن منعکس نیست و حتی صورت قبر هم ندارد با آن که سنی ها بیشتر سوگندشان به سر مبارک امام محمدباقر علیه السلام بود.

طایفه ای از آن ها به بهانه ریاست قبور را خراب کردند و با مرده ها در افتادند در حالی که قبر اثری برای مرده ندارد تجلیلی از او برای یادآوری زنده ها و طلب مغفرت و حفظ شئون ملی مردم زنده است.

ابن خلکان وفات آن حضرت را در جمعه نوشته که مزرعه بیرون شهر در راه بلقار بوده (و این قریه یا مزرعه از علی بن عبدالله بن عباس بوده است که سفاح و منصور در آنجا متولد شده اند) و انتقال به شهر دادند و در قبرستان بقیع دفن کردند دیگران در منزل خود حضرت در مدینه ضبط کردند.

آنچه مسلم است این است که قبر عباس و امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمدباقر در یک قبه به نام قبه عباس بوده است و این چهار قبر ائمه اطهار کنار هم قرار داشته و خود حضرت امام محمدباقر علیه السلام وصیت فرمود که قبرش را چهار انگشت از زمین بلند بگیرند که صورت قبر معلوم و از زمین و سایر قبور ممتاز و مشخص باشد ولی وهابی ها به این اندازه هم قائل و قانع نشدند مگر آنکه پس از خراب کردن چند میلیون پول از مسلمانان هندی گرفتند و یک آجر فشاری که معادل همان چهار انگشت می شود نشانه گذاشتند.

فصل زیارت حضرت امام محمدباقر

در کتاب جامع الاخبار در فصل ۱۲ درباره زیارت حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند.

قال من زارنی غفرت له ذنوبه و لم یمت فقیرا هر کس مرا زیارت کند خداوند گناهان او را می آمرزد و فقیر نخواهد مرد.

حضرت ابی محمد بن حسن العسکری علیه السلام فرمود قال (ع) من زار جعفرا و اباه لم نشتک عیناه سقما و لم یمت مبتلا فرمود کسی که زیارت کند امام جعفر صادق و پدرش امام محمدباقر را مبتلا به درد چشم نخواهد شد و هرگز مبتلا نخواهد گردید به ابتلای امراض دیگر.

[صفحه ۴۲۳]

و حضرت صادق علیه السلام درباره زیارت قبر پدرش فرمود من زار اماما من الائمة و صلی عنده اربعا کتب له حجة و عمره هر کس یکی از ائمه دین را زیارت کند و کنار قبر او چهار رکعت نماز بخواند برای او ثواب حج و عمره می نویسند. یکی از اصحاب پرسید ثواب زیارت شما چیست؟ فرمود کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کس ما را زیارت کند چون کسی است که رسول خدا را زیارت کرده باشد [۱۱۸].

ابن شهر آشوب روایت کرده که امام رضا علیه السلام در فضیلت زیارت آن حضرت فرمود:

ان لكل امام عهدا في اعناق اوليائه و شيعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زيارة قبورهم فمن زارهم رغبة في زيارتهم و تصديقا لما رغبوا فيه كانت ائمتهم شفعاة يوم القيمة هر کس از روی وفا و ارادت و ایمان و عقیدت آنها را زیارت کند روز قیامت به شفاعت آنها خواهد رسید.

طریقه زیارت امام پنجم

در زیارت امام پنجم زیارت خاصی دیده نشده اکثر همان زیارت ائمه اربعه بقیع را نقل کرده‌اند و طریقه آن بدین شرح است که می‌فرماید باید غسل کرد و جامه پاک پوشید و با صفای دل و خضوع و خشیت در زیر آسمان چهار رکعت نماز گذاشت و رو به قبله این زیارت را به سوی آن حضرت خواند.

السلام عليك يا ايها النبي المرسل و الوصى المرتضى و السيدة الكبرى و السيدة الزهرا و السبطان المنتخبان و الاولاد الكرام و الابناء المنتجبون جئت انقطاعا اليكم و الى آبائكم و ولدكم الخلف فقلبي لكم سلم و نصرتي لكم معه حتى يحكم الله لدينه فمعكم معكم لا مع عدوكم و اني لمن القائلين بفضلكم مقر برجعتكم لا انكر الله قدره و لا ارغم الا ما شاء الله سبحانه الله ذى الملك و الملكوت يسبح الله باسمائه جميع خلقه و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

و شيخ طوسی در تهذیب و سید بن طاوس زیارت دیگری نقل نموده‌اند که محدث قمی در مفاتیح نقل کرده‌اند که بدین عبارت است

السلام عليكم ائمة الهدى و رحمه الله و بركاته استودعكم الله و اقرء عليكم السلام امنا بالله و بالرسول و بما جئتهم و دلتم عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين [۱۱۹].

[صفحه ۴۲۴]

مرثیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

چو زین العابدین رخت از جهان بست

کشید از آستین نوباوه‌اش دست

خدیو باطن و سلطان ظاهر

که آن شه را محمد خواند باقر

جهان سیم و سلطان پنجم

فروغ آفتاب و ماه و انجم

همی نزدیک رأی دوربینش
علوم اولین و آخرینش
به دستش ماسوا را رشته عمر
جهان را خرم از وی کشته‌ی عمر
ز نخل جاه او یک شاخه طوبی
کمین دربان درگاهش کروی
چنان سبز از کرامت بود نخلش
که شاهد بر امامت شد درختش
به چشم جابر جعفی از آن شاه
شبی بشکافت سقف خانه و آنگاه
ز گردون بر زمین شد نور نزدیک
چه دارد منکرش جز بخت تاریک
عجب نبود که غیر از فصل انگور
ربود از صله کورا بود مقدور
کند ارض آسمان و آسمان ارض
چنین شه را پرستیدن بود فرض
عدوی آن ولی خاص معبود
هشام‌زاده عبدالملک بود
به قتلش گرچه باعث آن پلید است
ولی قاتل براهیم ولید است
به استمداد چرخ و یاری دهر
خورانید آن جهان جاه را زهر
شود تا تلخ شهد جان به کامش

ز کین بنمود زهر اندر طعامش
 ز بعد چند روز آن شاه مسموم
 همی از زندگانی گشت محروم
 چه شد جان دادنش نزدیک از درد
 وصیت با هواداران چنین کرد
 که چون دادند غسل از غم تنش را
 نمایندش کفن پیراهنش را
 جز آن شاه دل آگاه وفاکیش
 کفن نمود کس پیراهن خویش
 [صفحه ۴۲۵]

سقوط بنی امیه و طلوع بنی عباس

اشاره

در اواخر زندگی حضرت امام محمدباقر علیه السلام و اوایل زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آغاز مکتب تشیع از نظر کشف و تحقیق علمی و بسط و نشر معارف اسلامی شروع می شود.

صفحات اوراق تاریخ جالب توجه است و باید در این سطور علل انقراض و سقوط بنی امیه و اسباب و عوامل زمامداری بنی عباس را یافت اینک با آنکه بحث ما روی شرح سیره زندگانی ائمه هدی (ع) می باشد ناگزیر برای تشحیذ افکار خوانندگان باید محیط تلاقی این دو سلسله حکومت اسلامی را که در زمان امام ۵ و ۶ نقل و انتقال می شود تشریح کنیم تا بتوانیم اسرار و فلسفه تاریخ را دریابیم.

باید دانست که از تحول اجتماعی و انقلاب سیاسی این عصر برای مسیر حقیقی اسلام در میان دو خط سیر اموی و عباسی فرصتی با ارج بود و دو اختر تابنده امامت در این

فرصت حداکثر استفاده را کرده و سیاست دقیقی به کار بردند - آنها در میان انقلابات افکار سیاسی دو حزب اموی و عباسی بلادرننگ مکتب تشیع را گشودند و درس دین و فضیلت آموختند - درس دین و فضیلتی که هدف اصلی مؤسس شریعت غرا بود - درس دین و فضیلتی که استوارترین راه تکامل انسانیت و صحیح‌ترین صراط مستقیم دین اسلام بود به مردم تعلیم کردند - آنها از موقعیت زمانی استفاده کرده و محیطی به وجود آوردند که جنبش دینی و نهضت علمی در سایه آن پدید آمد - در دین هزارها فقیه و حکیم و متکلم به وجود آمد و در علوم و فنون هزاران مترجم و ریاضی‌دان و فلکی و داروگر و طبیب و حکیم و فیلسوف و شیمی‌دان و فیزیک‌شناس و عالم اجتماعی پیدا شدند.

قدرت علمی و توسعه فرهنگ و معارف دولت عباسی که نظیر آن در عالم پیدا نشده از تهیه زمینه افکار تعلیمی این دو امام بزرگوار پدیدار گردید - میلیون‌ها کتاب ترجمه شد و چندین دانشگاه بزرگ در جهان اسلام به وجود آمد که بغداد - بصره - قاهره - مراکش - اسپانیا از مراکز اصلی آن بوده است.

مترجمین بزرگی که به وجود آمدند روی تشحیذ افکار مسلمین بود که پرتوانوار

علمی

[صفحه ۴۲۶]

امام ۵ و ۶ متخصصین بسیاری در علم کلام - فلسفه - طب - ریاضی - شیمی - داروئی - فلسفه حکمت یونانی و اسلامی و الهی تربیت شدند و هر یک مشعل فروزان یک گوشه‌ای از کشورهای اسلامی گردیدند.

ما شرح مفصل تاریخ سیاسی اسلام را در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» شرح داده‌ایم. [۱۲۰].

انقراض بنی‌امیه و آغاز خلافت بنی‌عباس

خلافت حزب اموی و آل مروان از سال ۴۱ هجرت شروع شد و سال ۱۳۲ هجری پایان یافت مدت سلطنت و حکومت این چهارده خلیفه ۹۱ سال طول کشید بدین ترتیب:

سال هجرت: ۴۱ - اسم: معاویه بن ابی سفیان - سال میلادی: ۶۶۱ (قاتل امام حسین)

سال هجرت: ۶۰ - اسم: یزید بن معاویه - سال میلادی: ۶۸۰ (قاتل امام حسین)

سال هجرت: ۶۴ - اسم: معاویه ثانی - سال میلادی: ۶۸۳ (مستعفی)

سال هجرت: ۶۴ - اسم: مروان اول - سال میلادی: ۶۸۳ (شاخه‌های شجره خبیثه)

سال هجرت: ۶۵ - اسم: عبدالملک - سال میلادی: ۶۸۵ (شاخه‌های شجره خبیثه)

سال هجرت: ۸۶ - اسم: ولید اول - سال میلادی: ۷۰۵ (شاخه‌های شجره خبیثه)

سال هجرت: ۹۶ - اسم: سلیمان - سال میلادی: ۷۱۵ (شاخه‌های شجره خبیثه)

سال هجرت: ۹۹ - اسم: عمر بن عبدالعزیز - سال میلادی: ۷۱۷ (استثنائاً عادل بوده)

سال هجرت: ۱۰۱ - اسم: یزید ثانی - سال میلادی: ۷۲۰

سال هجرت: ۱۰۵ - اسم: هشام - سال میلادی: ۷۲۴ (قاتل امام سجاد و محمدباقر)

سال هجرت: ۱۲۵ - اسم: ولید ثانی - سال میلادی: ۷۴۳ (شراب‌خواری بسیار)

سال هجرت: ۱۲۶ - اسم: یزید ثالث - سال میلادی: ۷۴۴

سال هجرت: ۱۲۶ - اسم: ابراهیم - سال میلادی: ۷۴۴ (افراط در عیاشی)

سال هجرت: ۱۲۷ تا ۱۳۲ اسم: مروان ثانی - سال میلادی: ۷۵۰ - ۷۴۴ (افراط در عیاشی)

[صفحه ۴۲۷]

پس از انقراض بنی امیه ممالک پهناور اسلام نصیب خلفای عباسی و امویان اندلس گردید. [۱۲۱].

علل انقراض بنی امیه

در جلد سیدالشهداء علیه السلام شمه‌ای از تاریخ بنی‌امیه را نوشتیم و اینک به مناسبت انقراض بنی‌امیه و تحویل زمامداری به دولت بنی‌عباس علل این سقوط و اضمحلال آنها را بیان می‌کنیم.

بنی‌امیه حزبی بودند که در نظر ما دست اجنبی آنها را تحریک می‌کرد تا برخلاف دین اسلام قیام کنند و هشتاد سال حکومت آنها شاهد صادق این حقیقت است. چون نصاری اسلام را بزرگ‌ترین سد راه موفقیت خود شناختند با یهود همدست شدند و هر چه بیشتر جنگیدند کمتر موفق شدند و چون قدرت روم شرقی در شام بود و با اروپا به واسطه پرت سعید ارتباط نزدیک داشتند فعالیت خود را در سوریه از دست ندادند با آنکه این کشور به دست مسلمین افتاد رومی‌هایی که اسیر شده بودند و ظاهراً به دین اسلام گرویده بودند در پنهانی تحریک می‌کردند تا اجرای احکام اسلام را متوقف سازند. [۱۲۲].

در میان عرب که رومی‌ها را می‌خریدند و طبق سنن جاهلیت حکم پسر پیدا می‌کردند و تبنی و پسرخواندگی مانند فرزند ارث می‌برد و از مزایای خانوادگی مانند پسر استفاده می‌کرد امیه غلام عبد شمس از این مزایا استفاده کرد و به نام پسر خود را در یک طرف از دودمان عبد مناف قرار داده و هر یک از اولاد او با هر یک از اولاد اربابان و ولی نعمتان آنها مخالفت شدید می‌کردند رسماً خصومت و دشمنی خود را بروز می‌دادند تاریخ اسلام مخصوصاً دواوین شعرای عرب از این مناقشات بنی‌امیه و هاشم و دودمان او پر است.

چون دوران حکومت به اسلام رسید و معاویه که از نوابغ مردم و نژاد رومی و تربیتا عربی بود جدا مخالفت خود را با مردی که مورد اتفاق کلیه عرب و عجم یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود لولا التقی انا ادهی العرب «ادهی الناس» بود بروز داد و به جنگ‌ها پرداخت و پس از سلطه بر مسلمین بیدادگری او و حزب اموی سرتاسر کشورهای اسلامی را فروگرفته - و ظلم آنها بر تمام مردم به مقتضای طبیعت ناپاک آن

شجره خبیثه ادامه داشت کسی نبود که از بیدادگری معاویه در امان باشد مگر افراد حزب اموی و حتی در جلسات سری و علنی یزید با آنکه پدرش وصیت کرده بود متعرض حسین بن علی علیه السلام نشود نمایندگان روم غربی و دست تحریک اجانب یزید را بر کشتن حسین بن علی علیه السلام تشویق و تأیید می کرد [صفحه ۴۲۸]

تا واقعه کربلا رخ داد و آن خون پاک توانست این اسرار را رو اندازد و خبث طینت شجره ملعونه را بر مردم آشکار نماید بنابراین با استنباطی که این بنده از تاریخ کرده قتل حضرت علی و مسموم ساختن امام حسن مجتبی سبط اکبر و زهر خواستن معاویه از نصاری و شهادت حسین بن علی علیه السلام همه با تحریک اجانب بود که دشمن اسلام بودند و ائمه هدی علیه السلام را مانع انجام مقاصد خود در جهان بشری می دانستند و آن پیشرفتی که اسلام کرده بود پشت کلیساها و کنیسه‌ها را لرزانده بر بقا و ملیت خود بیمناک شدند و لذا در مقام انتقام برآمده و به هر نحو میسر می شد سدهای آهنینی در پیش پای مسلمین می انداختند و این خصومت و دشمنی ادامه داشت تا با جنگ‌های صلیبی مسلمین را از پای در آوردند و بر دنیا سلطه یافتند و کتب مختلفی بر رد قرآن نوشتند و به ائمه اطهار علیهم صلوات الله اجمعین تهمت‌ها زدند و پیروان حقیقی آنها را که فرقه امامیه و شیعه اثنی عشریه بودند به افتراها و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا منفور ملل ساخته و آتش اختلاف و نفاق را بین مسلمین دامن زدند تا قرون اخیره که جنبش علمی جهان پیش آمد این حربه کهنه و فرسوده شد علم و دانش اوصیاء پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مانند خورشید روزافزون شد رشد علمی و رقاء اجتماعی و تقدم و تفوق فرقه‌ی شیعه در ابتکار رشته‌های علمی و تألیف و تصنیف کتب ظاهر و ثابت گردید و حربه آنها عوض شد با تبلیغ (فرق تسد) امپراطوری اسلام را در قرن هشتم و امپراطوری عثمانی را در قرن سیزدهم مضمحل کردند و میان ملل اسلام به عنوان افتراق خون و نژاد و مذهب و ملیت تفرقه انداخته اموال و علوم و خزانه

کتب و صنایع و فنون آنها را گرفتند و بر عرض و ناموس آنها حکومت کردند مانند حکومت یک دولت مستبد با بندگان و بردگان روم و زنگبار. باری بنی‌امیه که از سرچشمه روم شرقی سیاست می‌گرفتند با اختلاف بین خودشان و ضعف قوای مرکزی که منشأ همه موفقیت‌های آنها بود - رو به ضعف نهادند و از فشار ظلم و ستمی که بر مردم می‌کردند و عیش و عشرت و اعمال شهوات و افراط در جنایات اجتماعی محکوم به زوال و فنا گردیدند - بیدادگری آنها چنان در دل مردم نقش بسته بود که هیچ‌گاه از خاطرها محو نمی‌شد همان اندازه که ملکات فاضله ائمه هدی در تقوی و پارسائی منطبق با حقیقت و محبوبیت جامعه بود و رذایل اخلاقی و ستمکاری بنی‌امیه موجب نفرت عمومی و انزجار کلیه مسلمین گردید و حتی هر کس هم می‌شنید به آنها لعن و طعن می‌کرد.

دولتی که برنامه آن خدعه و مکر و تزویر و تدلیس و ظلم و ستم بود و برای رسیدن

[صفحه ۴۲۹]

به مقام و منصب حکومت از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد قهرا پس از مدتی محکوم به زوال و اضمحلال می‌گردید زیرا:

لطف حق با ما مداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند

سبب زوال بنی‌امیه

مقری می‌گوید پس از زوال بنی‌امیه برخی از شیوخ از آنها می‌پرسیدند علت زوال حکومت شما چیست گفتند.

ما به عشق خوانندگان و نوازندگان و التذاذ از کیفیات و شهوات اشتغال یافتیم و آنها که به ما خدمت می‌کردند و اسباب عیش و نوش ما را فراهم می‌کردند به آنها تفقد می‌کردیم از کار و فعالیت اداره امور کشور باز می‌ماندند و برای مصارف تعیش خود

به رعایا ظلم و ستم می کردند و بیدادگری می نمودند بی انصافی و ستم پیشگی سبب تنفر عمومی گردید ما از ملت مالیات و خراج می خواستیم آنها امنیت و آسایش از ما در حالی که تحمیل خراج می شد ولی آسایش و راحتی از رعایا و ملت سلب شده بود با این ترتیب اختلاف طبقاتی شروع شد و دره عمیقی بین ملت و دولت اموی به وجود آمد - فشار عمال ما موجب فراری دهقانان شد و مزارع ویران و بائر گردید - دهات خراب و خالی ماند بیت المال خالی ماند و در حالی که وزراء و درباریان حزب اموی به عیش و نوش مشغول بودند و دوستی آنها تا روزی بود که دولت خزائنش انبوه از دینار و درهم بود چون بیت المال خالی شد افراد قشون اطاعت امر نکردند اطرافیان متفرق شدند - دشمنان غالب گردیدند ما هم به علل فقدان نیرو و یاران شکست خوردیم به علاوه که اشتغال به شهوات ما را از مهام امور کشور بی اطلاع داشت و نمی دانستیم در محیط تسلط ما چگونه می گذرد و این بی خبری قوی ترین عامل زوال سلطنت ما شد.

[۱۲۳].

مردی در مسجد دمشق مرکز قدرت حزب اموی با خنجر برهنه وارد شد و این اشعار می خواند در سال ۱۳۲ که خلافت اموی خاتمه یافت. [۱۲۴].

ابنی امیة قددنا تشتیکم
و ذهاب ملککم و ان لا یرجع
و ینال صفوته عدو ظالم
للمحسنین ثمه یفجع
بعد الممات بکل ذکر صالح
یا ویله من قبح ما قد یصنع

[صفحه ۴۳۰]

آغاز دولت بنی عباس

ازی امیة معذورین لو قتلوا

و ما رأی لبنی عباس من عذر

شب جمعه ۱۷ ربیع الاخر سال ۱۳۲

ابی العباس عبدالله بن محمد سفاح زمام امور کشورهای اسلامی را با تشریک مساعی ابومسلم خراسانی به دست گرفت.

مدت خلافت این سلسله ۵۲۶ سال طول کشید.

در این مدت اسلام به اوج رفعت رسید ولی بنی عباس نسبت به علویین نهایت ظلم و ستم را روا داشتند و حتی کوشیدند که نسل آنها را قطع کنند و علوی روی زمین نگذارند ولی دست قدرت سادات علوی و بنی فاطمه را از خون پاک ائمه اطهار علیه السلام در اطراف عالم پراکنده ساخت چنانچه اکنون بالغ بر سه میلیون سادات علوی در شرق و خاورمیانه می باشند و این بزرگ ترین فامیل بشری است که همه به هم مربوط و دارای شجره نامه هستند. [۱۲۵].

خلفای عباسی ۳۷ نفر بودند

از ۶۵۶ - ۳۱۲ هـ

سال هجری: جمعه ۱۴ ع ۱۳۲ - ۱ - نام خلیفه: سفاح - سال میلادی: ۷۵۰

سال هجری: ۱۳۶ - نام خلیفه: منصور - سال میلادی: ۷۵۴

سال هجری: ۱۵۸ - نام خلیفه: مهدی - سال میلادی: ۷۷۵

سال هجری: ۱۶۹ - نام خلیفه: هادی - سال میلادی: ۷۸۵

سال هجری: ۱۷۰ - نام خلیفه: رشید - سال میلادی: ۷۸۶

سال هجری: ۱۹۳ - نام خلیفه: امین - سال میلادی: ۸۰۹

سال هجری: ۱۹۸ - نام خلیفه: مأمون - سال میلادی: ۸۱۳

سال هجری: ۲۱۸ - نام خلیفه: معتصم - سال میلادی: ۸۳۳

سال هجری: ۲۲۷ - نام خلیفه: واثق - سال میلادی: ۸۴۲

سال هجری: ۲۳۲ - نام خلیفه: متوکل - سال میلادی: ۸۴۷

سال هجری: ۲۴۷ - نام خلیفه: منتصر - سال میلادی: ۸۶۱

سال هجری: ۲۴۸ - نام خلیفه: مستعین - سال میلادی: ۸۶۲

سال هجری: ۲۵۱ - نام خلیفه: معتز - سال میلادی: ۸۶۶

سال هجری: ۲۵۵ - نام خلیفه: مهتدی - سال میلادی: ۸۶۹

سال هجری: ۲۵۶ - نام خلیفه: معتمد - سال میلادی: ۸۷۰

سال هجری: ۲۷۹ - نام خلیفه: معتضد - سال میلادی: ۸۹۲

[صفحه ۴۳۱]

سال هجری: ۲۸۹ - نام خلیفه: مکنفی - سال میلادی: ۹۰۲

سال هجری: ۲۹۵ - نام خلیفه: مقتدر - سال میلادی: ۹۰۸

سال هجری: ۳۲۰ - نام خلیفه: قاهر - سال میلادی: ۹۳۲

سال هجری: ۳۲۲ - نام خلیفه: راضی - سال میلادی: ۹۳۴

سال هجری: ۳۲۹ - نام خلیفه: متقی - سال میلادی: ۹۴۰

سال هجری: ۳۳۳ - نام خلیفه: مستکفی - سال میلادی: ۹۴۴

سال هجری: ۳۳۴ - نام خلیفه: مطیع - سال میلادی: ۹۴۶

سال هجری: ۳۶۳ - نام خلیفه: طایع - سال میلادی: ۹۷۴

سال هجری: ۳۸۱ - نام خلیفه: قادر - سال میلادی: ۹۹۱

سال هجری: ۴۲۲ - نام خلیفه: قائم - سال میلادی: ۱۰۳۱

سال هجری: ۴۶۷ - نام خلیفه: مقتدی - سال میلادی: ۱۰۷۵

سال هجری: ۴۸۷ - نام خلیفه: مستظهر - سال میلادی: ۱۰۹۴

سال هجری: ۵۱۲ - نام خلیفه: مسترشد - سال میلادی: ۱۱۲۸

سال هجری: ۵۲۹ - نام خلیفه: راشد - سال میلادی: ۱۱۳۵

سال هجری: ۵۳۰ - نام خلیفه: مقتفی - سال میلادی: ۱۱۳۶

سال هجری: ۵۵۵ - نام خلیفه: مستنجد - سال میلادی: ۱۱۶۰
 سال هجری: ۵۶۶ - نام خلیفه: مستضیء - سال میلادی: ۱۱۷۰
 سال هجری: ۵۷۵ - نام خلیفه: ناصر - سال میلادی: ۱۱۸۰
 سال هجری: ۶۲۲ - نام خلیفه: ظاهر - سال میلادی: ۱۲۲۵
 سال هجری: ۶۲۳ - نام خلیفه: منتصر - سال میلادی: ۱۲۲۶
 سال هجری: ۶۵۶ و ۶۴۰ - نام خلیفه: معتصم - سال میلادی: ۱۲۴۲ - ۱۲۵۸
 چهارشنبه ۱۴ ماه صفر

ممالک عباسی نصیب ادارسه در مراکش و بنی اغلب و بنی طولون و طاهریان و صفاریان و آل بویه و بنی حمدان و غزنویان گردید. [۱۲۶].

فرق بین دولت اموی و عباسی

دولت بنی عباس از ضعف دولت اموی استفاده کرد و قریب نیم قرن طرح نقشه گرفتن و زمامداری از بنی امیه را داشتند تا به حمایت ایرانیان این موفقیت برای آنها دست داده و اینک با بیان فرق و امتیاز این دو دولت می توان به روحیه آنها بیشتر آشنا گردید. حزب اموی - با بنی هاشم برای دو منظور می جنگند اول انتقام از رسول خدا دوم رسیدن به حکومت

بنی عباس فقط برای نیل به سلطنت و خلافت پیکار می کردند و هر که با آنها مخالف بود با او می جنگیدند خواه به دین برخورد کند یا به دنیا بنی امیه حضرت ابی عبدالله حسین بن علی را در کربلا با فرزندانش شهید کردند تا مغل حکومت آنها نباشد.

بنی عباس حسین بن علی را در فح با بسیاری از علوین کشتند.

[صفحه ۴۳۲]

بنی امیه سه نفر از ائمه علیه السلام را مسموم کردند تا مغل حکومت آنها نباشد.

بنی عباس شش نفر از ائمه علیه السلام را مسموم کردند - حضرت صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی عسکری علیهم السلام را و هر یک را خواستند و پس از وقوف بر فضایل علمی آنها دستور می دادند که آنها را مسموم می کردند چنانچه هشام بن عبدالملک حضرت باقر را به شام دعوت کرد و چون از او بیمناک شد او را به وسیله عامل مدینه مسموم ساخت.

بنی عباس هم این درس را از بنی امیه آموختند که ائمه را دعوت می کردند و احترام می گذاشتند ولی از بیم آنها را در منزل خودشان مسموم می ساختند - سفاح و منصور با حضرت صادق علیه السلام هارون الرشید با امام کاظم - مأمون با حضرت رضا علیه السلام و معتصم با حضرت جواد - متوکل با حضرت هادی المعز با حضرت عسکری بدین حيله و غدر عمل و به همین دلیل تولد و غیبت حضرت قائم مخفی گردید.

اموین زید و یحیی و عبدالله جعفر و بسیاری را کشتند و به خون آغشتند.
بنی عباس - قاسم - احمد پسران امام کاظم و عیسی بن زید و بسیاری از سادات علوی را در زندان به قتل رسانیدند و نابود کردند و خواستند از نسل علوی کسی نماند سادات علوی هم در هند و ایران متواری شدند و قبور و بارگاه آنها شاهد این حقیقت است.
بنی امیه نسبت به بنی عباس هم این حيله و مکر را به کار بردند و بسیاری از آنها را مسموم کردند چنانچه در مقاتل الطالبیین مضبوط است.
بنی عباس فقط این جنایات را درباره علوین می کردند.
بنی امیه خانهای اولاد پیغمبر و دودمان اهل بیت را در کربلا آتش زدند و یک مشت زن و کودک را متواری ریگستان پر خار و خس عربستان کردند.
بنی عباس خانه حضرت صادق را آتش زد و عیال و اولاد او را متواری کردند و در دهلیز خانه آنها را اسیر و دستگیر کردند. [۱۲۷].

بنی امیه دختران پیغمبر و ناموس ولایت را در روز عاشورا غارت کردند و لباس و زیور

آنها را به عنف گرفتند.

بنی عباس به فرمان هارون الرشید قائد جلودی را به مدینه فرستاد تا کلیه خاندان ایطالب
[صفحه ۴۳۳]

و علویین را غارت کرده تمام حلی و زیب و زیور آنها را بگیرد و جلودی هم این
وظیفه را خوب انجام داده و کلیه زیورآلات آنها را گرفت.

هشام اموی کلیه علویین را پس از قتل حضرت زید از عراق به مدینه تبعید کرد و بر
آنها ناظری معین نمود که خارج نشوند.

موسی عباسی حضرت هادی را با کلیه علویین پس از حادثه فح از مدینه به بغداد تبعید
کرد حتی اطفال را از ماندن مدینه بیمناک ساخت.

بنی امیه از هیچ اسائه ادب و اهانتی به مقام ائمه اطهار خودداری نکردند تا مقام حکومت
آنها ثابت بماند.

بنی عباس نیز هم خود را صرف قتل و تبعید - سم و محو و نابودی علویین نموده و آثار
آنها را محو می کردند و حتی مدینه را از این جهت که مولد و آرامگاه آنها بود خراب
کردند و هارون برای محل قبر حسین علیه السلام درختها را که سایبان و پناهگاه زوار
بود قطع کرد و متوکل بر آن زمین آب بست و کلیه هواخواهان آنها را محو و نابود
کردند و بغداد را به جای آن پس از سامرا ساختند.

خلاصه آنکه بنی امیه و بنی عباس هر دو هدفشان محو نام علی و اولاد و آثار آنها بود و
هر کجا عمارتی به نام آنها یا اثری برای آنها می دیدند محو و نابود می کردند چنانچه
در حق آنها گفته اند:

تالله ان كانت امیه قد اتت

قتل ابن بنت نبیها مظلوما

فلقد اتته بنوایه بمثله

فغذا لعمرك قبره مهدوما

اسفوا علی الایکونو شارکوا

فی قتله فتبعوه رمیما

بنی امیه در هزار شهر اسلامی آثار و علائم و اولاد و ذراری علویین را مقتول و مسموم و تبعید و تهدید کردند.

بنی عباس نیز در بیش از هزار شهر اسلامی به قتل و زجر و تبعید و شکنجه و تهدید علویین پرداختند.

کتاب و کتابخانه در اسلام

نوشتن و خواندن در اسلام ارزش معنوی داشت - در اعراب قبل از اسلام با سوادانی که نوشتن و خواندن می دانستند انگشت شمار بودند - غالب افراد عرب از زن و مرد دارای حافظه نیرومند قریحه شعر بودند و تسلط بر امثال و حکم و لغات داشتند.

[صفحه ۴۳۴]

چون اسلام پدیدار گشت فریضه اول آن دانش و بینش بر هر زن و مرد بود که باید به نوشتن و خواندن توجه کامل کرده تعلیم و تربیت اسلامی را توسعه و رواج دهند و از مزایای تعلیمات دینی بهره مند گردند.

این رویه توسعه روزافزونی گرفت تا به جائی رسید که دانشمندان را اعم از زن یا مرد سیاه یا سفید - شرقی یا غربی - عرب یا عجم هر که به زیور علم و دانش آراسته بود مورد توجه و احترام خلفا واقع می گشت.

نتیجه این توجه و تزویج و تشویق دانشمندان و نویسندگان و گویندگان به اینجا رسید که گروهی به تألیف و تصنیف پرداختند.

اولین کتابی که جمع آوری و نوشته شد قرآن بود. پس از رحلت پیشوای اسلام ابوبکر در مقام جمع آوری قرآن برآمد و به فاصله کوتاهی قرآنی که روی پوست و چوب و برگ ها نوشته شده بود و در مدینه اصحاب و مسلمانان خیلی قریب العهد بودند

جمع آوری و به صورت کتاب نگارش یافت.

پس از جمع آوری قرآن اخبار اسلام و احادیث نبوی تألیف و جمع آوری گردید و همین که نهضت تألیف و تصنیف شروع شد به فاصله کمتر از یک قرن تمام کتب ملل مغلوبه جمع آوری و ترجمه گردید و آغاز آن از زمان امام محمدباقر علیه السلام شروع گردید.

تمام فنون اسلامی و تعلیمات پیشوایان دین و افاضات خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگارش یافت. گروهی از دانشمندان اسلام که غالب ایرانی بودند برای جمع آوری حدیث و اخبار اسلام و تدوین فنون و علوم دین مبین اسلام به مسافرت پرداخته و شروع به تألیف و نگارش کتب خود نمودند که از آن جمله تاریخ اعثم کوفی - اخبار نصر بن مزاحم - تاریخ سلیم بن قیس هلالی و غیره می باشد و احادیث و کتب فقه نیز از زمان این امام شروع به تدوین گردید.

اواخر دوره بنی امیه ترجمه کتب ملل مغلوب شروع شد و در زمان هارون و مأمون عباسی به منتهای قدرت و عظمت رسید به طوری که دیگر جائی نبود که مسلمانان دست نینداخته و کتب آنها را در اسلام به زبان عربی نقل نکرده باشند. چیزی که پشتیبانی از دانش و هنر را تأیید می کرد آمیزش مسلمین با ملل گوناگون بود که موجب اصطکاک تمدن های متنوعه و علت پیشرفت کار به شمار می رفت.

دانشمندان ایرانی - رومی - هندی - یهود - نصاری - کهنه - فراغنه مصر - مرتاضین

[صفحه ۴۳۵]

هند همه مانند آجر و سنگ یک عمارتی پشت به پشت یکدیگر داده بنیان کاخ تمدن اسلام را براساس تزلزل ناپذیری استوار کردند که هنوز پس از ۱۴ قرن ملل غربی اعتراف کردند که تمدن دنیای امروز از منبع مدنیت اسلام سرچشمه گرفته است. خلفای اواخر اموی و خلفای اوایل عباسی برای نشر علوم اسلامی و تدوین کتب و تهیه کتابخانه ها ابراز علاقه کرده و با جدی وافر خدماتی شایسته به فرهنگ اسلامی کرده اند

که نام آنها زیب صفحات تاریخ اسلام و جهان است.

جمع آوری کتب و تشکیل کتابخانه از دیرزمانی در ایران و یونان و مصر و اسکندریه مورد توجه بود ولی در اسلام تعلیم و تربیت چنین بود که هر کس کتابی داشت به تدریس و تعلیم آن مجبور بود و حبس کتب خود گناه بزرگی به شمار می رفت و باید کتاب مورد استفاده مردم واقع گردد. چون در آن ازمنه چاپ وجود نداشت نویسندگی خود یک موضوع بسیار مهمی بود که در اسلام ارزش معنوی داشت و مخصوصاً شرکت ایرانیان در این فن و گرفتن مهام امور فرهنگی را از عرب باعث شد که فصاحت عربی را گرفته با بلاغت خویش در انشاء به کار بردند.

و اساس تمدن اسلام را بر فرهنگ ایرانی و قریحه سرشار و هوش و ذکاوت بی نظیر ایرانیان گذشته که در تمام مظاهر تمدن بدون شک و تردید بزرگ ترین مردان نامور علم و دانش ایرانیان بوده اند - در نظم و نثر هم ایرانیان بر اعراب تفوق یافتند. به طوری که ابن مقفع - راغب اصفهانی - بدیع الزمان اصفهانی - ابوالفتح بستی - صاحب بن عباد - ابوعلی مسکویه اصفهانی - قابوس وشمگیر - ارجانی - طغرانی - ایوردی - مهیار دیلمی - خوارزمی و غیره همه ایرانی بوده اند و در آوردن دولت عباسی و حفظ آنها اقدام کرده سهمی به سزا داشتند.

خلفای عباسی شروع به تشکیل کتابخانه ها کردند و کتب را جمع نمودند و ایرانیان را زمامدار فرهنگ و دانش قرار دادند زیرا لایق تر از ایرانیان در ملل متنوعه اسلامی که در مرکز خلافت جمع شده بودند نبود - ایرانیان ابتکار را همیشه در دست داشتند و فرهنگ اسلام در قدرت اراده و عقل سلیم و ذوق مستقیم و هوش سرشار آنها بود.

چون در کشورهای اسلامی صیت کتاب دوستی و فضیلت پروری و دانش پروری خلفا شهرت یافت و طنین انداز گشت و خبر پیچید که خلیفه دوست دار علم و دانش است و کتب گرانها را خریداری می کند و نویسندگان کتب را احترام و اکرام می نماید به

منطوقه ی «الناس

[صفحه ۴۳۶]

علی دین ملوکهم» هر کس نسخه‌ای از هر کتابی داشت به دربار می‌برد و به دریافت انعام و اکرام فراوان موفق می‌گردید و کسب علم و دانش و ترویج فنون و فرهنگ هدف هر فردی از افراد مسلمین گردید.

در زمان عباسیان کتاب‌ها جمع‌آوری و کتابخانه‌ها تشکیل گردید و برای کتاب و کتابخانه ارزش و ارجی بسیار قائل می‌شدند.

ایرانیان به قدری در علوم و فنون مخصوصاً ریاضیات تفحص و تقدم و ابتکار یافتند که قریب شش هزار جلد کتاب در ریاضیات در دربار منصور و رشید جمع‌آوری کرده بودند.

شرح مفصل این قسمت را در تاریخ تمدن جرجی زیدان و گوستاو لوبون و میراث اسلام در اروپا می‌توان یافت که اکثر این کتب از طریق هند و ایران و عراق و عربستان و قاهره به اروپا رفت - درباره تمدن اسلام و اسپانیا می‌نویسند: چون خلفای فاطمی خیال داشتند تمام جهان را در زیر فرمان خود آورند مرکز خلافت را به قاهره بردند و الحاکم با برادرش عبدالله کتابخانه بزرگی داشتند و مدت پنجاه سال اخیر خلافت پدرشان پول زیادی به مصرف کتاب رساندند و برخی نوشته‌اند: در کتابخانه وی حدود ششصد هزار جلد کتاب وجود داشته و مورخین تا چهارصد هزار جلد آن را اتفاق کرده‌اند - این کتابخانه در اسپانیا به دست الحاکم دوم تشکیل گردید و باید اعتراف کرد که پس از کتابخانه اسکندریه بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان در اسپانیا به وجود آمد.

الحاکم در اسپانیا با همکاری وزراء زیرک و دانشمندی که داشت خود رسیدگی به کارها می‌کرد فقط در ترویج دانش و نفوذ و ایجاد فضایل در توده مردم کوشش کرد تا به جایی در تربیت مسلمانان اسپانیا پرداخت که این نقطه در اروپا مانند ستاره‌ی درخشانی در آسمان تاریخ اروپا جلوه کرد.

قدرت و عظمت مسلمین در اسپانیا، قریب سه قرن ادامه داشت - صد سال هم در حال فترت بود یعنی در چهارصد سال پس از عظمت مسلمین اسپانیا یکی از اشراف فرانسه برای از بین رفتن کتابخانه سلطنتی آن کشور ابراز غم و اندوه کرد و حال آنکه آن کتابخانه فقط نهصد جلد کتاب داشته و در تمام جهان مسیحیت تا مدت‌ها بعد نیز کتابخانه که در حدود پنج هزار جلد کتاب داشته وجود نداشت در اینجا ناگفته نگذاریم که مقارن همین اوقات در مراغه ایران کتابخانه خواجه نصیرالدین طوسی نیز چهارصد هزار جلد کتاب داشته است الحاکم

[صفحه ۴۳۷]

در اسپانیا در صدد جمع‌آوری کتب بود و هر کتاب قیمتی را خریداری می‌کرد مخصوص کتب مذهب و با نقش و نگار و کتب علمی و فنی را به هر قیمت عرضه می‌شد خریداری می‌کرد.

الحاکم خود شخصا در شرح حال مردان اسلام اطلاعات بسیط و قابل توجهی داشته و تاریخ مفصلی درباره اسپانیا نگاشته است که اطلاع او بر کتب و شرح حال نویسندگان از آن معلوم می‌شود و بسیاری از کتب را نیز خود به عنوان مطالعه شرح و حاشیه کرده است یا پشت جلد آن مطالعه خود را نگاشته است.

مصنفین و نویسندگان کتب آن عصر مقید بودند در آغاز کتاب مقدمه‌ای مبنی بر قید سال تولد و مرگ مصنف و شرح حال مؤلف بنویسند روی این سیره دانشمندان اسپانیا در شجره‌نامه و سلسله آن مهارت و اطلاع عمیق داشتند.

اهمیت کتاب در اسپانیا به اطراف کشورهای اسلامی شهرت گرفت در نتیجه هر کس نسخه‌ای از هر کتابی داشت با خط خوش نوشته تذهیب می‌کرد و به زیبایی جلد کرده بی‌درنگ به دربار خلفای فاطمی در اسپانیا می‌شافتند و هزار سکه به عنوان جایزه دریافت می‌داشتند الحاکم برای حفظ این کتب کتابخانه و عمارت مهمی ساخت که گنجایش یک میلیون کتاب داشت قفسه‌های زیبا از چوب‌های خوشبو و دیوارها از

مرمر بود به قدری کتابخانه اسلامی اسپانیا جلب توجه می کرد که پاپ‌ها و کشیش‌های مسیحی که تازه قدم به دایره معرفت گذاشته بودند به جانب این گنج دانش شتافته و استفاده‌های علمی بسیار می کردند.

در این عمارت بی نظیر اطاق‌های بسیاری اطراف کتابخانه که برای استنساخ کتب و نویسندگان و کتاب و مذهبین و صحافها بنا شده بود که از کتاب‌های کمیاب در آنجا نسخه‌های متعدد تهیه می کردند.

در این موقع که ایرانیان دانشمند در دربار خلفای فاطمی این طور در نگاهداری آثار باستانی روم و یونان بذل کوشش می کردند کشیش‌های مسیحی کتب عتیقه را در آب می شستند و به واسطه نداشتن کاغذ و وسایل دیگر شرح حال و سرگذشت زندگانی مقدسین و اشخاص بزرگ مسیحی را روی آن اوراق می نگاشتند.

مسلمانان بهترین کاغذ را برای کتاب‌ها به کار می بردند و با کمال دقت و همت گرانبهاترین چرم‌ها را جلدسازی می کردند - شیرازه‌بندی - تذهیب - صحافی را به خوبی می دانستند و با مهارت و استادی به کار می بردند.

[صفحه ۴۳۸]

در اسپانیا کارکنان بسیاری از زن و مرد و جمیع طبقات سرگرم این کارها بودند رئیس کتابخانه یکی از خواجه‌گان بود که تالد نام داشت و سردبیر آنجا زنی بود موسوم به لینه و فاضله بود.

الحاکم زنانی را که دانشمند و فاضله بودند موظف ساخته بود برای جمع‌آوری کتب به اطراف مسافرت کرده و کتب کمیاب را برای کتابخانه خلیفه خریداری کنند و این نمونه بارزی از تجدد و دوست داشتن علوم در اسلام بود.

دانش‌پروری در کلیه طبقات نفوذ داشت و مخصوصا در میان زنان به قدری ارزش داشت و مورد علاقه بود که برخی از زنان اسپانیا به سر بردن در کتابخانه و مطالعه و تحقیق را بر انتخاب همسر مقدم می داشتند.

کتابخانه اسپانیا کانونی بزرگ برای تمرکز تمدن و خورشید علم و دانش اسلام بود که به زودی تمام اروپا را به نور تمدن خود روشن گردانید.

از اطراف ممالک اسلامی هزاران دانشمند از ملل متنوعه اسلام برای دیدن کتابخانه اسپانیا بدان شهر باعظمت آمده و از کیسه خلیفه خرج سفر می گرفتند. ایجاد این کتابخانه باعظمت موجب شد که کنار هر مسجدی یک دانشکده ساختند و حوزه‌های علمی و درسی رونق گرفت و علوم و فنون تعلیم اسلامی در توده مردم اسپانیا رواج کامل یافت.

هزاران دانش آموز از حوزه به حوزه دیگر شتافته و در شبانه‌روز رفت و آمد می کردند و دانشگاه اسلام رونقی به خود گرفت که دیگر نظیر آن در دنیا دیده نشده است. خلیفه فاطمی از جیب خود شخصا ۲۸ بنگاه علمی را خرج می داد و دانشجویان بی چیز را اداره می کرد یعنی غذا و مسکن و لباس می داد - مردمی که خلیفه را تا این حد دوست دار علم و دانش دیدند با کمال اشتیاق به توسعه فرهنگ و دانش می پرداختند که الناس علی دین ملوکهم.

هر کس برای خلیفه تحفه و ارمغان می آورد او به جای هدایا کتاب‌های نفیس که نسخه‌های متعدد از آن گرفته بودند می فرستاد به همین جهت ۷۰ کتابخانه بزرگ در قرطبه تأسیس گردید و سرمایه‌داران به پیروی خلیفه به تشکیل کتابخانه‌ها پرداختند. توانگردان و سرمایه‌داران و اشراف با آنکه تمام عمر شاید یک صفحه کتاب هم نخوانده بودند برای جلب

[صفحه ۴۳۹]

توجه خلیفه به جمع آوری کتاب و تشکیل کتابخانه پرداختند به طوری که اکثر دکانداران کاتب و صحاف و مذهب بودند و زن و مرد در ترویج کتب همت گماشتند مانند دکان زرگری و جواهرفروشی و ابریشم‌فروشی جلب نظر مردم را می کرد. و همیشه پرجمعیت بود.

الحاکم هفت سال در ساختمان مسجد معروف قرطبه و ساختن منبری مناسب با مسجد و کتابخانه صرف وقت کرد که هم‌اکنون عظمت مسلمین از آنجا پدیدار و موجب افتخار و مباهات مسلمانان جهان است.

تمام این ذخایر علمی و منابع مدنیت اسلامی و مفاخر رشد عقلی مسلمین از قرن ۸ تا قرن ۱۳ هجری رهسپار اروپا شد و با تفرقه‌ای که بین مسلمین انداختند کلیه کتابخانه‌های اسلامی را به اروپا بردند و چند میلیون کتاب از آمار هر کتابخانه بیست کشور اروپائی را کتب اسلامی تشکیل می‌دهد - از میان چهار میلیون کتاب کتابخانه بریتانیای کبیر دو میلیون آن برحسب فهرست‌های آن مربوط به ملل اسلامی است و تمام مستشرقین اعتراف و اذعان کرده‌اند که تمدن علمی ملل اروپائی مدیون معارف و فرهنگ مسلمین است این گوشه از سطور عظمت دوره بنی‌عباس است که آغاز آن به رهبری حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام شروع شده است و دانشگاه آنها هنوز با امواج علم و دانش خود در دریای متلاطم فرهنگ جهان در نوسان و حرکت است نهایت آنکه شدت موج آن از ملل شرق در صفحات ملل غرب و نوسان ضعیف آن در ملل شرق هنوز پدیدار است.

امروز به خوبی مشهود است روش پرورش ملت و دولت آمریکا در نشر و توسعه فرهنگ درست از همان طریقه و سبک مسلمین قرون وسطی سرمشق گرفتند هر ابتکار جدیدی در این فن می‌کنند در اسلام سابقه اجمالی یا تفصیلی داشته که مدتی ملت مختلف مسلمان از آن غافل بودند و اکنون که به هوش آمده‌اند باید از ملل آمریکائی و اروپائی ودایع تاریخی خود را به عاریه بگیرند.

«پایان»

پاورقی

- [۱] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص ۸۰
- [۲] کشف الغمه اربلی ص ۲۱۲.
- [۳] مصباح المتهجد ص ۵۵۷ - تذکره الائمه ابن جوزی - ارشاد شیخ مفید - وافی فیض - کافی کلینی - بحار الانوار مجلسی و صدها کتاب دیگر که منبع ما می باشد - و باید گفت با کمال تأسف راجع به شرح حال حضرت امام محمدباقر (ع) در این چند قرن اخیر به عربی و فارسی کتاب مستقلی نگارش نیافته مگر کتاب ناسخ التواریخ سپهر که آن هم تاریخ عمومی است و نگارنده برای تألیف این کتاب بسیار کاوش نمودم در عراق و ایران و هند کتابی مستقل به نام این امام نیافتم. بیشتر جدیت بر جمع مطالب راجع به امام پنجم در این کتاب نمودم و تقدیم علاقمندان می نمایم.
- [۴] فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۹۲.
- [۵] بحار الانوار مجلسی.
- [۶] مناقب شافعی ص ۸۰.
- [۷] فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۲.
- [۸] کتاب امیرالمؤمنین (ع) که چند بار چاپ شده و کتاب منتقم حقیقی که شرح حال حضرت مهدی آل محمد و امام ۱۲ امامیه است.
- [۹] اعیان الشیعه ص ۱۵ ج ۴.
- [۱۰] اعیان الشیعه ص ۱۷ ج ۵ - ۴.
- [۱۱] بحار الانوار ص ۴۸۰ - ج ۱۱.
- [۱۲] علامه مجلسی در بحار الانوار چاپ تبریز ص ۴۸.
- [۱۳] ملل و نحل شهرستانی.
- [۱۴] کشف الغمه اربلی ص ۲۱۵.
- [۱۵] کتاب الخرایج و الجرایح راوندی باب ۶ - کشف الغمه اربلی ص ۲۱۸.
- [۱۶] کتاب خرایج و جرایح راوندی باب ۶ ص - کشف الغمه اربلی ص ۲۳۰.

- [۱۷] مطالب السنول ص ۸۱.
- [۱۸] نقل از قصیده مدحیه علامه اربلی در کشف الغمه ص ۲۲۲.
- [۱۹] اعیان الشیعه ص ۴۸ جزء ۴ ج ۴.
- [۲۰] تذکره الائمه ابن جوزی ص ۱۹۱ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۷.
- [۲۱] خصال صدوق ص ۵۱ ج ۱ - مناقب ابن شهر آشوب ص ۲۹۳ ج ۲ - زین العابدین ص ۶۴.
- [۲۲] میزان الاعتدال ذهبی ص ۲۳۲ ج ۱ - لسان المیزان ابن حجر ص ۲۱۵ ج ۲ - تذکره الخواص ابن جوزی ص ۳۶ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۹۸ ج ۳ به نقل سر العالمین غزالی - زین العابدین ص ۶۵.
- [۲۳] الکشکول فیما جرى علی آل الرسول ص ۱۵۶.
- [۲۴] رساله جاحظ در بنی هاشم.
- [۲۵] قرب الاسناد عبدالله بن جعفر حمیری ص ۷۶ ط نجف.
- [۲۶] به کتاب امیرالمؤمنین از نگارنده مراجعه شود.
- [۲۷] مروج الذهب مسعودی ص ۱۷۱ ج ۲.
- [۲۸] ثواب الاعمال شیخ صدوق ص به نقل اعیان الشیعه ص ۵۰.
- [۲۹] این کتاب به نام روح الکتاب - سبع الظهورات - دعاء خانیه - ام الکتاب نامیده شده که در سال ۱۲۹۶ قمری به قلم سید الفت شاه هندی به خط نستعلیق عالی نوشته شده و در آلمان با یک شروح و توضیحاتی که به زبان انگلیسی و آلمانی داده شده طبع گردیده است و نسخه آن متعلق به آقای شیخ الاسلام کوفی مقیم حشمتیه تهران می باشد.
- [۳۰] برای درک مراتب کامل توحید به کتاب حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آیه الله آقای علامه حایری مازندرانی دامت برکاته مراجعه شود.
- [۳۱] دره التاج ص ۴۸ ج ۱ - تفسیر کبیر مفاتیح الغیب ص ۳۹۰ ج ۱ - تفسیر طبری ص

۹۱ ج ۱۴.

- [۳۲] تفسیر کبیر ص ۳۹۵ ج ۱ - شرح اصول کافی ص ۱۴۳ - مفاتیح الغیب ص ۳۴ -
دره التاج ص ۳۱.
- [۳۳] تفسیر کبیر ص ۳۹۶ ج ۱ شرح اصول کافی ملاصدرا ص ۱۴۳ - دره التاج
قطب‌الدین سروری ص ۳۷.
- [۳۴] اتحاف الساده المتقین ص ۸۰-۷۰ ج ۱.
- [۳۵] سیوطی در کتاب خلفاء خود مفصل این اخبار را نوشته است.
- [۳۶] تفسیر سوره یوسف غزالی ص ۱۷۹.
- [۳۷] فهرست کتاب تبصره علامه.
- [۳۸] معارف العالیه شهرستانی ص ۴ - اصول کافی باب العقل مراجعه شود.
- [۳۹] به نقل بستان السیاحه از منیه المریدین شیخ زین‌الدین ص ۳۵.
- [۴۰] راجع به حقیقت علم از نظر حکماء به کتاب حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت
آیه الله آقای شیخ محمد صالح علامه حایری مازندرانی مقیم سمنان به اهتمام و تصحیح
نگارنده مراجعه شود.
- [۴۱] برای تقسیم علوم به کتاب سیر فلسفه در اسلام تألیف نگارنده مراجعه شود.
- [۴۲] دره التاج صفحه ۱۰-۱۱۶ ج ۱.
- [۴۳] بحار الانوار - مکتب اسلام تألیف نگارنده.
- [۴۴] به نص اعیان الشیعه ص ۳۰ ج ۴.
- [۴۵] نقل از دسته گل محمدی اثر دوست محترم شاعر آل محمد آقای علی اکبر پیروی.
- [۴۶] برای درک احوال انبیاء و قصص قرآن به کتاب تاریخ انبیاء مراجعه شود.
- [۴۷] اعیان الشیعه ص ۴۷ ج ۴ جزء ۲.
- [۴۸] اعیان الشیعه ص ۴۰ ج ۲ و ۴.
- [۴۹] اینجا انکار امامت به منظور تقیه بوده است.

[۵۰] کتاب المحاسن و المساوی ج ۲ از محاسن المسامره به نقل اعیان الشیعه ص ۵۴ ج ۴.

[۵۱] به نقل اعیان الشیعه ص ۵۸ ج ۴.

[۵۲] الاخلاق آقای علامه شیخ موسی سبیتی.

[۵۳] اعیان الشیعه ص ۶۶ - ج ۴.

[۵۴] حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی به نقل اعیان الشیعه ص ۶۷ ج ۴ جزء ۴.

[۵۵] معالم العتره به نقل اعیان الشیعه ص ۵۲ ج ۴.

[۵۶] ارشاد مفید.

[۵۷] بحارالانوار ج ۱۰.

[۵۸] نظیر این عبارت از حضرت سجاد (ع) نقل شده مفهوم آن از پیغمبر و امیرالمؤمنین

و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء نقل شده و این اهمیت موضوع عبادت را می‌رساند.

[۵۹] انور البهیة.

[۶۰] بحارالانوار.

[۶۱] بحارالانوار.

[۶۲] بحارالانوار ج ۱۲ به نقل اقوال الائمة ص ۲۶۷ ج ۱.

[۶۳] البیان و التبین ابوعثمان جاحظ به نقل اعیان الشیعه ص ۷۸.

[۶۴] تذکره ابن حمدون به نقل اعیان الشیعه ص ۷۸.

[۶۵] تحف العقول.

[۶۶] بحارالانوار ج ۱۲.

[۶۷] تفسیر صافی ص ۸۳ سوره آل عمران کافی در باب بداء.

[۶۸] مکتب اسلام حرف ع - حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آقای علامه حایری

مازندرانی در الهیات جلد سوم - سیر حکمت در اسلام در علم الهی - از نگارنده.

[۶۹] نقل از حکمت بوعلی ج ۱ ص ۷.

- [۷۰] کتاب ۱۴ معصوم که مکرر چاپ شده ص ۲۰۲ ج ۲.
- [۷۱] و در تفسیر این آیه حدیث مفصلی است که در قسمت حدیث نقل می کنیم.
- [۷۲] قضا و قدر را بعد معین می کنیم.
- [۷۳] مناقب ص ۲۹۵ ج ۲.
- [۷۴] بحارالانوار ص ۱۱ - ناسخ التواریخ ص ۵۲ ج اول حضرت باقر.
- [۷۵] فصول المهمه ص ۱۹۲.
- [۷۶] ارشاد مفید ص ۲۴۱.
- [۷۷] الفصول المهمه ص ۱۹۳.
- [۷۸] حیب السیره ص ۲۰ ج ۱.
- [۷۹] مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۸۲.
- [۸۰] روضة الواعظین ابن فتال ص ۲۴۳.
- [۸۱] فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۲.
- [۸۲] ابن شهر آشوب از ص ۲۸۴ تا ۲۹۱.
- [۸۳] فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۰۰.
- [۸۴] صفوة الصفوة ابن جوزی ص اعیان الشیعه امین عاملی ص ۷۷ ج ۴.
- [۸۵] مناقب ابن شهر آشوب ص ۲۷۱ ج ۲.
- [۸۶] امالی شیخ طوسی - از ابو حمزه ثمالی به نقل ناسخ التواریخ سپهر کاشانی.
- [۸۷] کلینی در کافی از حضرت صادق - اعیان الشیعه ص ۷۹ ج ۴.
- [۸۸] حلیة الاولیاء ابو نعیم به نقل اعیان الشیعه ص ۷۹.
- [۸۹] نثر الدرر به نقل آبی.
- [۹۰] کتاب مهج الدعوات سید بن طاوس.
- [۹۱] اعیان الشیعه جلد ۴ ص ۱۱.
- [۹۲] مطالب السؤل ص ۸۱.

- [۹۳] مکارم الاخلاق ص ۵۹.
- [۹۴] اعیان الشیعه ص ۸۶ ج ۴.
- [۹۵] فصول المهمه ص ۲۰۲.
- [۹۶] مطالب السؤل ص ۸۱.
- [۹۷] کشف الغمه اربلی ص ۲۱۷.
- [۹۸] فصول المهمه ص ۲۰۳.
- [۹۹] ابن خلکان - روضه الصفا - منتهی المقال - کامل ابن اثیر - کشف الغمه اربلی - فصول المهمه - اصول کافی - ارشاد مفید و غیره.
- [۱۰۰] اعیان الشیعه ص ۸۳ ج ۴.
- [۱۰۱] کلینی در صافی ص اعیان الشیعه ص ۸۳ ج ۴.
- [۱۰۲] کافی کلینی ص - تهذیب شیخ - مناقب ابن شهر آشوب خرایج راوندی و غیره.
- [۱۰۳] فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۰۳.
- [۱۰۴] اعیان الشیعه ص ۶۸ ج ۴.
- [۱۰۵] اعیان الشیعه ص ۷۱ ج ۴.
- [۱۰۶] اعیان الشیعه ص ۱۲ ج ۴.
- [۱۰۷] مطالب السؤل ص ۸۱.
- [۱۰۸] کشف الغمه اربلی ص ۲۱۱.
- [۱۰۹] درج الرجل یعنی مردی که چون مرد عقیمی اولادی نداشته باشد - در فصول المهمه می نویسد مردی که در حیات هم بی اولاد باشد او را درج گویند و اولاد حضرت باقر جز حضرت صادق همه عقیم و بی اولاد بوده اند - نسل فقط از حضرت صادق علیه السلام باقی ماند.
- [۱۱۰] فصول المهمه ص ۲۰۳.
- [۱۱۱] ابن خلکان ح ۲ بحار الانوار ح ۱۲ - مناقب ابن شهر آشوب تذکره الائمہ ابن

جوزی - جلاء العیون مجلسی مدینه المعاجز - اصول کافی - تاریخ گیرنده جنات الخلود - دوائر العلوم.

[۱۱۲] فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۲.

[۱۱۳] فصول ص ۱۱۷.

[۱۱۴] ص ۲۳۲ کفایت الطالب ص ۳۰۶ - صفه الصفوه ص ۶۱ - حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی ص ۱۹۲ - ۸۰ ج ۳.

[۱۱۵] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ کامل ابن اثیر ص ج عمده الطالب ص - حیب السیر ص ۳۰۶ ج ۲ فصول المهمه ص تذکره ابن جوزی ص ۱۸۹ تاریخ طبری ص ج بحار ص ۷۹ ج ۱۱.

[۱۱۶] اعلام الوری ص ۱۵۵ - مسالك الانصار و ممالک الابصار ابن فضل عمر چاپ مصر.

[۱۱۷] ثواب الاعمال - مزار بحار - مفتاح شیخ بهائی - مفاتیح محدث قمی - زادالمعاد مجلسی.

[۱۱۸] جامع الاخبار ص ۳۱.

[۱۱۹] مفاتیح الجنان محدث قمی به نقل تهذیب و اقبال ص ۳۲۶.

[۱۲۰] این کتاب تاریخ جغرافیائی ممالک اسلامی و اوضاع مسلمین عصر حاضر در ممالک غیر اسلامی می باشد و آمار صحیحی از مسلمین این عصر از جهان اسلام گرفته شده با هزاران عکس از مدارس و مساجد و شرایط زندگی مسلمانان جهان که به زودی منتشر خواهد شد انشاء الله تعالی.

[۱۲۱] طبقات سلاطین اسلام ص ۷ منتخب التواریخ از ص ۳۰۷ - ۳۱۶.

[۱۲۲] جلد اول از ص تا ص.

[۱۲۳] مروج الذهب ص ۱۵۹ ج ۲.

[۱۲۴] مروج الذهب مسعودی ص ۱۵۸ ج ۳.

- [۱۲۵] مروج الذهب ص ۱۸۱ ج ۲ تاریخ الخلفاء سیوطی - حیوة الحیوان دمیری -
مروج الذهب مسعودی در الملوک احمد بن الحسن الحر العاملی - مجالس المؤمنین -
تاریخ یافعی عصر المأمون منتخب التواریخ از ص ۳۴۰ تا ص ۳۵۲ راجع به خلفای
عباسی.
- [۱۲۶] طبقات سلاطین اسلام ص ۱۲.
- [۱۲۷] حیات الصادق ص ۳۵.